تفسير

تبيين الفرقان

تأليف :

شيخ التفسير

مولانا محمد عمر ملازهی (سربازي)

دیره اهل تسنن

جلد ششم

۶

بسم الله الرحمن الرحیم

وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ

و نازل کردیم به سوی تو قرآن را تا تبیین نمایی برای مردم آنچه راکه به سویشان به تدریج فرو فرستاده شده

تفسیر

تبیین الفرقان

جلد ششم

اثر:

شیخ التفسیر،

حضرت علامه مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی (رحمة الله علیه)

ترتیب و تحقیق

گروه تدوین تفسیر

ملازهی، محمد عمر، ۱۳۱۲-
تفسیر تبیین الفرقان/گردآورنده محمد عمر (ملازهی) سربازی.: ۱۳۸۷-
جلد ششم

(دوره) ۶-۷۹-۸۶۸۸-۹۶۴
(ج ۶) ۰-۶۸-۸۶۸۸-۹۶۴

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
فهرستنویسی براساس جلد ششم، ۱۳۸۷.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف. عنوان.
۲ ف ۷ م BP ۱۷۴/۵/ ۲۹۷/۳۳۲
کتابخانه ملی ایران ۳۲۵۵۶-۸۱ م



نام کتاب: تفسیر تبیین الفرقان (جلد ششم)

مولف: مولانا محمد عمر سربازی (ملازهی)(رح)

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۸۷

چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲

شابک دوره: ۶-۷۹-۸۶۸۸-۹۶۴

شابک جلد ۶: ۰-۶۸-۸۶۸۸-۹۶۴

قیمت: دوره ۷ ج ۶۰۰۰۰

قُلْ يَآأَهْلَ الْكِتٰبِ تَعَالَوْا اِلىٰ كَلِمَةٍ سَوآءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ
بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی مسلّم میان ما و شما که نپرستیم به جز

اِلَّا اللّٰهَ وَ لَانُشْرِكَ بِهٖ شَيْئاً وَّ لَايَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً اَرْبَاباً مِّنْ دُوْنِ
الله را و شریک نسازیم با وی چیزی را و پروردگار نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را به جز

اللّٰهِ ط فَاِنْ تَوَلَّوا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِاَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾
الله را. پس اگر روی گردانیدند، بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم.

مفهوم کلّی آیه: خداوند متعال در این آیه به رسولش می‌فرماید بـه اهـل کـتاب بگوید اگر واقعاً جویای حقّ هستند، آن همه جرّوبحث را کنار بگذارند و بدون تعصّب به سه اصل مشترک و ضروری میان ادیان آسمانی رجـوع کـنند کـه عبارت‌اند از:

۱ـ جز خداوندِ یگانه کسی را نپرستند، ۲ـ با او تعالی کسی را شریک نکنند، ۳ـ جز او تعالی کسی دیگر از مخلوقاتش را به ربوبیّت نپذیرند. اما اهل کتاب که به خوبی نتیجه و أثر این شرایط و اصول را می‌دانستند، حاضر نشدند ایـن مواد را بپذیرند![1]

ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته بیان حجت‌آرایی اهل کتاب و موضوع مباهله آنـان بـا رسول الله ﷺ بود. آنان پس از تتمیم بحث و مـجادله و مـباهله کـه در آن

۱.مفهوم دقیق این سه مورد به ظاهر مشابه خواهد آمد.

شکست خورده بودند و محکوم شدند، پرداخت جزیه‌ی سالانه را قبول کردند.

اکنون خداوند عزوجل پیامبرش را دستور می‌دهد که اهل کتاب را عموماً و مطلقاً به همان چیز دعوت دهد که بین او و آنان مشترک می‌باشد و آن توحید است که خداوند متعال رسولش را برای پیاده کردن آن فرستاده است. شاید به ذریعه‌ی همین دعوت، آنان از شرک و نافرمانی خداوند متعال باز آیند و توحید را قبول نمایند.

سبب نزول

به قول علامه سدّی و حسن و ابن زید و محمّد بن جعفر ﷺ و گروهی دیگر سبب نزول آیه همان موضوع وفد نصارای نجران بود. قتاده و ربیع و ابن جریج ﷺ قایل‌اند که نزول آیات در موضوع یهود مدینه است.

ابو علی جبایی گفته است: آیه درباره‌ی هر دو فریق اهل کتاب یعنی یهود و نصارا نازل شده است.[1] توضیح آن که: هنگامی که آیه‌ی ﴿قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ﴾ [آل عمران: ۳۱] نازل شد، یهود و نصارا شروع به تنقید نمودند. یهودیان گفتند این پیامبر از ما خورده می‌گیرد که عُزیر را ابن الله می‌پنداریم و مسیحیان گفتند به ما می‌گوید عیسی را ابن الله قرار ندهید، در حالی که به امّت خود دستور می‌دهد که او را پیروی کنند و او را عبادت نمایند! خداوند عزّوجل در جواب این مغالطه‌ی آنان این آیه را نازل فرمود.

خلاصه این آیه تنقید یهود و نصارا بر رسول الله ﷺ را تردید و آنان را دعوت کرد که شما هم دعوای ربوبیّت نکنید، بلکه همه به ریسمان توحید که در میان مسلمانان و شما اتّفاقی است چنگ زنید و مؤمن شوید.

---

۱. روح المعانی: ۲۵۴/۳ - و تفسیر کبیر: ۹۱/۸.

تفسیر و تبیین

قُل يَا أَهْلَ الْكِتَٰبِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ ... (۶۴)

... تعالوا الی کلمة سواءٍ ... - صیغه‌ی جمع و خطاب در «تعالوا» عام است. «تعالوا» یعنی «هلمّوا». مراد از «کلمة» کلام است. در اصطلاح محاوره‌ای عرب، «کلمه» و «کلام» به یک معنی می‌آیند؛ اگر چه نزد نحویان با هم فرق دارند و آن یک بحث اصطلاحی است. در تعریف نُحات، «کلمة» عبارت است از: «لفظٌ وضع لِمعنی مفرد» (لفظی که برای یک معنای مفرد وضع شده است) و «کلام» عبارت است از: «ما تضمن کلمتین بالاسناد» (آن‌چه که متضمّن دو کلمه باشد و یکی از آن دو کلمه مسند و دیگری مسندالیه باشد).

علامه زجاج و بسیاری دیگر در قرآن کریم «کلمه» را به معنی کلام گفته‌اند. البتّه استعمال لفظ «کلمه» به معنی «کلام» از باب مجاز مرسل می‌باشد. نزد بعضی این از نظر بلاغت از باب استعاره است.[۱]

سوآءِ بیننا و بینکم - «سواء» به معنی برابر، هموار و عدل است. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌فرماید: سواء یعنی عدلٍ. قول ربیع و قتاده هم همین است.[۲] بعضی گفته‌اند «سواءٍ» مصدر است به معنی مستوی.

علمای نحو در مورد موقعیت ترکیبی، «کلمة سواء» در آیه اختلاف دارند:

علامه زجاج رحمه الله می‌فرماید که «سواءٍ» صفت «کلمة» است و قول جمهور همین است. طبق این قول «کلمة سواءٍ» یعنی «کلمةٍ عادلةٍ مستقیمةٍ مستویةٍ». یعنی آن کلمه مساوی و مشترک است میان ما و شما.

---

۱. روح المعانی: ۳/۲۵۴ - و البحر المحیط: ۲/۲۸۳-۲۸۲.
۲. تفسیر طبری: ۳/۳۰۱، ش ۷۱۹۳ و ۷۱۹۴ - و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/۱۶۶، ش ۳۶۸۲.

برخی این ترکیب توصیفی را بدین نحو آورده‌اند: «کلمةٍ ذاتِ سواءٍ». یعنی «سواءٍ» مضاف الیه برای یک مضاف محذوف که «ذات» است می‌باشد و جمعاً صفت «کلمةٍ» می‌شوند.

نزد بعضی دیگر «سواءٍ» مصدر و به معنی «استواء» است. که در این صورت آن را بنا بر حالیّت به نصب خوانده‌اند. اما قول اول، اولیٰ و اشهر است و از قول اول هم ترکیب اول معروف‌تر است. یعنی بیایید به طرف کلمه‌ای که برابر و هموار است در قرآن و تورات و انجیل؛ همه‌ی این کتاب‌ها بر این کلمه اتّفاق دارند. یعنی کلمه‌ای است که هیچ شریعتی از شرایع آسمانی در آن اختلاف نداشته است.

خلاصه خداوند عزوجل به پیامبرش دستور می‌دهد که به آنان بگوید به طرف کلمه‌ای که بین ما و شما برابر است و برای هیچ کس فرق نمی‌کند، بیایند. یعنی چنین نیست که من آن را قبول دارم و شما قبول ندارید یا برعکس. بلکه کاملاً اتّفاقی است و آن‌چه که من شما را به طرف آن دعوت می‌دهم، چیزی جز آن کلمه‌ی مشترک و متّفق نیست.

<u>ان لا نعبد الا اللّه و لا نشرک به شیئا</u> - این جمله تا «و لا یتّخذ بعضنا بعضاً ارباباً» توضیح «کلمةٍ سواءٍ» است. «شیئاً» یعنی «شیئاً من الاشیاء»؛ هیچ چیزی را با وی شریک نکنیم. این کلمه را ما و شما قبول داریم ولی شما خلاف آن عمل می‌کنید. آن کلمه متضمّن توحید است، ولی شما برعکس آن، غیر اللّه را عبادت می‌کنید و از طرفی دیگر به الوهیت عُزیر عليه‌السلام و حضرت عیسی عليه‌السلام یا به ابن اللّه یا اقنومی از اقانیم ثلاثه بودن او قایل هستید. در صورتی که این دستور در کتاب شما هم آمده که جز خداوند متعال کسی را مپرستید و با وی کسی را شریک قرار مدهید و مخلوقات او را ربّ مپندارید!

<u>ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون اللّه</u> - یهود و نصارا، احبار و رهبان خویش را به خدایی و ربوبیت گرفته بودند. چون هر چه آنان به خداوند مقدس نسبت می‌دادند مردم باور می‌کردند و مثل یک حکم الهی بر آن عمل می‌نمودند. به طور کلّی آنان احبار و رهبان خود را برآورنده‌ی حاجات و ضارّ و نافع خود قرار داده بودند. پیامبر اسلام به آنـان مـی‌گوید: مـن و امت مـن ایـن کـار را نمی‌کنیم، شما هم بیایید از این کار دست بردارید. گروهی از این امت برای ائمه و مقتدایان خود دارای همین عقایداند، در مورد ولایت فقیه هم تدبر باید کرد.

سوال: مفهوم این هر سه جمله، یکی است و تکرار جملات ظاهراً خلاف بلاغت است. پس حکمت ذکر هر سه جمله در یک کلام چیست؟

جواب: نصارا این هر سه چیز را جمع کرده بودند. یعنی مسیح را عبادت می‌کردند و او را در الوهیت خداوند متعال شریک قرار می‌دادند و نیز مقتدایان و احبار و رهبان خویش را معصوم می‌پنداشتند و معتقد بودند که آنان هر چه می‌گویند حق است و باید بی‌چون و چرا قبول شود و این «اتخاذ ارباب من دون اللّه» بود. لذا خداوند متعال هر سه مورد را صراحتاً ذکر فرمود.

<u>فان تولوا فقولوا اشهد و ابانا مسلمون</u> - یعنی: «فان تولوا عن الاقرار بهذه الکلمات...». اگر آنان از اعتراف به این کلمات تولی و اعراض کردند، شما بگویید ما مسلمانیم و به غیرِ اللّه تعالیٰ اعتقاد نداریم و فقط همان ذات وحده لا شریک له را قبول می‌کنیم. خداوند متعال به مؤمنان أمر می‌فرماید که توحید و ایمان خود را علناً اظهار نمایند.

روایت شده که وقتی آیه‌ی ﴿اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ اَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللّٰه﴾ [توبه: ۳۱] نازل شد، حضرت عدی بن حاتم رضی الله عنه که قبل از اسلام به کیش مسیحی معتقد بود و سالیان دراز بر آن دین عمل می‌کرد، نزد رسول اللّه صلی الله علیه و سلم آمد و

عرض کرد: من در قدیم مسیحی بوده‌ام. قرآن می‌فرماید که آنان احبار و رهبان خویش را ارباب قرار می‌دادند در حالی که ما هرگز این کار را نکرده‌ایم، بلکه فقط به ربوبیت خداوند یگانه معتقد بودیم. رسول الله ﷺ فرمودند: «مگر آنان اشیا را برای شما حلال و حرام نمی‌کردند و شما بر قول آنان عمل نمی‌کردید؟» گفت: بله. فرمودند: «عبادت آنان همین است».[1] آن حضرت ﷺ با این بیان فهماندند که منظور از «اتخاذ ارباب من دون اللّٰه» این است که اهل کتاب عقیده داشتند هر چه احبار و رهبان آنان بگویند حق است و باید قبول کرده شود؛ مساوی است که موافق کتب سماوی باشد یا نه و آنان می‌توانند تورات و انجیل را تغییر بدهند.

اصولاً «ربّ» کسی است که قدرت و حکمت تحلیل و تحریم را دارد و این فقط خداوند متعال است که شارع حقیقی است. پس به غیر از شارع احدی حق تحلیل و تحریم اشیا را ندارد. طبق نظر حضرت عکرمه رضی الله عنه مراد از «اتخاذ ارباب» آن است که برخی از آنان بعضی دیگر را سجده می‌کردند. مانند بعضی صوفیه‌ی جاهل که در حق پیران و مرشدان خود چنین عقیده دارند و عمل می‌کنند. مثلاً برای تعظیم، پای آنان را می‌بوسند و سجده می‌کنند یا در جلوی پیر سر را خم بدین ترتیب رکوع می‌کنند، در بوسیدن دست‌ها نیز مبالغه می‌کنند و این جزو شرک است. فقها آورده‌اند که این عمل مکروه تحریمی است. بعضی از این جاهلان پیران خویش را از دور ندا می‌کنند و معتقد هستند که آنان می‌شنوند!

۱.به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳۵۴/۶، ش ۱۶۶۴۶ الی ۱۶۶۴۸ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۳۹/۵، ش ۱۰۲۹۵ - و طبری در معجم کبیر: ۹۲/۱۷، ش ۲۱۸و۲۱۹ - و ترمذی درسنن: کتاب التفسیر / باب«و من سورة التوبة»، ش ۳۰۹۵ - و بیهقی در سنن کبریٰ: ۹۶/۱۵ (کتاب آداب القاضی / باب«ما یقضی به القاضی و یفتی به المفتی...»، ش ۲۰۹۳۱ - و....

قراءات در «کلمة»: نزد قرّا این لفظ به دو قرائت خوانده می‌شود:

۱ - «کَلِمَةٍ» و این قرائت مشهور است. ۲ - «کَلْمَةٍ» (به کسر کاف و سکون لام) و این قرائت برخی از قرّا است.[۱]

علوم و معارف

▣ تحلیل و تحریم فقط کار خداست!

از آیه‌ی کریمه و حدیث حضرت عدی رضی الله عنه علما استدلال کردند که در شریعت الهی احدی از افراد امت - عالم باشد یا ولی یا یک فرد عادی - حق ندارد چیزی را با عقل خود حلال یا حرام قرار دهد. اجازه‌ی علما و مجتهدان فقط در قلم و تخریج مسایل از اصول دین است و صرفاً با تخریج می‌توانند چیزی را حلال یا حرام یا مکروه ثابت نمایند و بگویند از قرآن یا حدیث چنین معلوم می‌شود.

اصولاً برای اثبات حرمت یا حلت یک چیز، علّت نمی‌خواهد، همین قدر کافی است که بداند آن را خداوند متعال حلال یا حرام کرده است.

▣ تحلیل حرام شرعی و تحریم حلال شرعی جایز نیست

برخی عقیده دارند که ایمه و درویشان اجازه دارند چیزی را که در قرآن یا حدیث حلال یا حرام است آن را برعکس حرام یا حلال بکنند!

اهل بدعات و بریلویله و گروه‌های قلیل دیگری چنین قایل‌اند. اما باید دانست که این شرک است. به همین خاطر ایمّه‌ی اربعه رحمهم الله به صراحت اعلام کرده‌اند که اگر دیدید قول و قیاسِ ما یقیناً موافق قرآن و حدیثِ صحیح نیست

---

۱. روح المعانی: ۳/۲۵۴.

بلکه خلاف آن است، آن را بلا تردید به دیوار بزنید! (که قابل اخذ نیست). اهل حدیث و غیر مقلدین و سلفیه در حق ما مقلّدان این تصور را دارند که در حق ایمّه تا حد تحریم و تحلیل اعتقاد داریم و آنان را صاحب اختیار تام می‌دانیم و بر همین مبنا ما را به مشرک تعبیر می‌کنند؛ در حالی که نه ایمّه‌ی ما چنین گفته‌اند و نه ما چنین عقیده داریم، بلکه موضوع برعکس است. اینان خود زمانی که به یکی از علمای خودشان بچسبند، نسبت به او عملاً چنین اعتقادی پیدا می‌کنند و در مقابل سخنان و آرای او، به حرفِ حقّ کسی دیگر توجهی نشان نمی‌دهند. بنده در مسأله‌ای با یک اهل حدیث صحبت می‌کردم. او از علامه ابن تیمیه رحمه‌الله نقل قول می‌کرد. به او گفتم که ابن تیمیه رحمه‌الله در این مسأله اشتباه کرده است. او حالش دیگرگون شد و «لا حول ...» خواند و گفت: می‌گویید ابن تیمیه اشتباه کرده است؟! گفتم: نه تنها ابن تیمیه بلکه، حضرت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه و امام ابوحنیفه رحمه‌الله هم اشتباه می‌کنند. چون جز انبیا علیهم‌السلام کسی دیگر معصوم نیست. به او تذکر دادم تو چطور در حق علامه ابن تیمیه رحمه‌الله اصلاً قایل به خطا نیستی، در حالی که بی‌محابا ما مقلدان را الزام به شرک می‌کنی؟!

▣ برای دعوت فرقه‌ها اول باید روی نقاط مشترک تمرکز نمود!

از آیه‌ی کریمه‌ی ﴿قُلْ يَآ اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلىٰ كَلِمَةٍ سَوآءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ﴾ علما یک اصل مهم درباره‌ی دعوت و تبلیغ اخذ کردند و آن این است که انسان وقتی می‌خواهد گروهی را که از نظر عقاید با او مخالف است به طرف حق و توحید دعوت دهد، باید موضوعی را به عنوان هدف دعوت به میان آورد که آنان هم خود قبول دارند و از تذکر موضوعاتی که به آن معتقد نیستند، بپرهیزد.

او پس از اقرار آنان به اصل مطلب می‌تواند کم‌کم موضوعاتی را که به آن معتقد نیستند مطرح کند و اشتباهاتشان را رفع کند. بدین طریق در آنان استعداد قبول پیدا می‌شود و امید بیشتری به اصلاح آنان به وجود می‌آید. مثلاً چنانچه عالمی موحّد می‌خواهد گروهی را که به اصطلاح پیرپرست و زیارت پرست هستند به توحید دعوت دهد، برای حصول موفقیت حتمی‌تر، نباید اول آنان را از ریشه انکار نماید. بلکه باید وجه مشترک را معیار قرار دهد. وجه مشترک میان موحّدان و پرستندگان قبور اولیا، محترم داشتن اولیا و بزرگان است. عالم موحد مثلاً اول باید به آنان بگوید بیایید برای فلان بزرگ که دور قبرش می‌گردید، دعا بخوانیم و به واسطه‌ی او طلب مغفرت نماییم ... . آنان طبعاً به این دعوت راغب هستند و عالم را موافق با خود تصور می‌کنند. عالم از این توافق و تمایل آنان می‌تواند به تدریج اشتباهات شان را رفع کند.

بعضی از ملاّیان بدون ملاحظه‌ی این اصل بزرگ، از همان اول شروع به کوبیدن طرف سخن می‌کنند؛ در صورتی که هرگاه احساسات کسی جریحه‌دار شد، هرگز حاضر به قبول سخن حق نمی‌شود.

بعضی دیگر اول خود مثل همان گروه عمل می‌کند تا مردمان را دعوت بدهد؛ غافل از این که کسی که سرش زیر آب رفت و خود غرق شد، امکان ندارد بتواند غریقی دیگر را نجات دهد.

«حدیث هرقل» نیز عیناً همین درس مهم را به ما می‌آموزد؛ پیامبر ﷺ نامه‌ای به طرف هرقل پادشاه روم می‌نویسد و در آن نامه همین آیه (قُلْ يَآ أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا ...) را می‌نویسد و بعد با جملاتی ملایم دعوت را شروع می‌نماید.[۱]

---

۱. بخوانید: صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما: کتاب بدء الوحی / باب ٦، ش ٧.

یَاَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَآجُّوْنَ فِیٓ اِبْرٰهِیْمَ وَ مَآ اُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَ
ای اهل کتاب! چرا حجت‌آرایی می‌کنید درباره‌ی ابراهیم در حالی که فرود آورده نشده است تورات و

الْاِنْجِیْلُ اِلَّا مِنْ بَعْدِهٖ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٥﴾ هٰٓاَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ
انجیل مگر بعد از ابراهیم؟ آیا نمی‌فهمید؟ ● آگاه شوید شما ای قوم! حجت‌آرایی کردید در

حَاجَجْتُمْ فِیْمَا لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّوْنَ فِیْمَا لَیْسَ لَكُمْ بِهٖ
آن چه شما را به آن دانش است، پس چرا حجت‌آرایی می‌کنید در آن چه شما را به آن

عِلْمٌ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾ مَا كَانَ اِبْرٰهِیْمُ یَهُوْدِیّاً
دانش نیست؟ و الله می‌داند و شما نمی‌دانید ● نبود ابراهیم یهود

وَّ لَا نَصْرَانِیاً وَّلٰكِنْ كَانَ حَنِیْفاً مُّسْلِماً وَّ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ ﴿٦٧﴾
و نه ترسا، ولیکن بود حنیف و مسلمان و نبود از شرک آورندگان ●

اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرٰهِیْمَ لَلَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِیْنَ
هر آئینه نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آن کسانی بودند که پیروی او کردند و این پیامبر و

اٰمَنُوا وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ ﴿٦٨﴾
مؤمنان و الله کارساز مؤمنان است ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: اهل کتاب هر کدام مدّعی بودند که حضرت ابراهیم علیه السلام دارای دیانت آنان بود و روی این مطلب با رسول الله صلی الله علیه و آله بحث می‌کردند. خداوند متعال مغالطه‌ی آنان را گوشزد می‌فرماید و تذکر می‌دهد که آن پیامبر بزرگ نه بعد از حضرت موسی علیه السلام بود که یهودی گفته شود و نه بعد از حضرت عیسی

عليه السلام تا مسیحی بودنش ثابت شود. او جدّ اعلای بنی اسراییل و خیلی قبل از آنان بود. پس چطور ادّعا می‌کنید که او یهودی یا نصرانی بود؟! بلکه او یک حنیف مسلمان بود و در این زمان ـ زمان نزول قرآن ـ فقط کسانی به انتساب به او شایسته‌ترند که از او پیروی می‌کنند و آن کسان امّت رسول اللّه صلى الله عليه وسلم هستند.

ربط و مناسبت

در آیه‌های قبل خداوند متعال اغلاط یهود را در باب توحید و عبادات متذکر شد تا برای مسلمانان آن مسایل پیش نیاید. در این آیه‌ها اشتباهی دیگر از اهل کتاب یادآوری می‌فرماید و آن این بود که یهودیان می‌پنداشتند حضرت ابراهیم عليه السلام یهودی بود و مسیحیان گفتند او مسیحی بود و بعد هر عملی را که انجام می‌دادند به طرف آن حضرت عليه السلام نسبت می‌کردند که ملّت ابراهیمی چنین حکم می‌کند. خداوند عزوجل آنان را تردید می‌کند و اعلام می‌فرماید که حضرت ابراهیم عليه السلام نه یهودی بود نه نصرانی، بلکه حنیف و مسلمان بوده است. در آیه‌های بعد خداوند عزوجل کیفیت عداوت اهل کتاب را برای مسلمانان بیان می‌نماید و آشکار می‌سازد که تمنّای قلبی آنان چیست تا به ظاهرشان فریب نخورند و دوست اصلی خود تصورشان نکنند.

سبب نزول

ابن اسحاق رحمه الله و ابن جریر رحمه الله از ابن عباس رضي الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: روزی گروهی از نصارای نجران و گروهی از احبار یهود در خدمت رسول اللّه صلى الله عليه وسلم آمدند و گفتند ما شنیده‌ایم که تو مدّعی ملت ابراهیم هستی؛ در حالی که ملّت ابراهیم ما هستیم. و سپس هر کدام خود را ملّت و تابع حقیقی حضرت

ابراهیم علیه‌السلام گفتند. در همان روز - و نزد بعضی در همان مجلس - خداوند متعال این آیه‌ها را در تردید این عقیده و ادعای آنان نازل فرمود.[۱]

تفسیر و تبیین

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ ... (۶۵)

این آیه جوابی است برای یهود و نصارا. وقتی که بر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه‌ی ﴿وَاتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً﴾ [نساء: ۱۲۵] نازل شد، یهودیان گفتند: ابراهیم یهودی بوده است. نصارا گفتند: مسیحی بوده است. و بدین ادعا هر کدام از فریقین خواستند که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله باید از دین آنان پیروی کند. ناگفته نماند که حضرت ابراهیم علیه‌السلام در تمام ادیان آسمانی یک شخصیت مسلّم است و ایشان را به پیامبری قبول دارند.

...لِمَ تُحاجّون... - «لم تحاجون» «لِمَ تجادلون و تنازعون؟»: یعنی چرا با همدیگر تنازع و مجادله می‌کنید؟

و ما انزلت التوراة و الانجیل الا من بعده افلا تعقلون - خداوند متعال جواب می‌دهد که حضرت ابراهیم علیه‌السلام به دین هیچ یکی از شما نبوده است؛ زیرا شریعت او از شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی علیهماالسلام مقدّم و ایشان از او علیه‌السلام به چندین سال متأخر بوده‌اند و نسبت دادن شی متقدم (ابراهیم علیه‌السلام) به متأخر (یهودیت و نصرانیت) از محالات است. پس چگونه امکان دارد که حضرت ابراهیم علیه‌السلام تابع کتاب‌های شما باشد که در زمان او هنوز وجود نداشته‌اند.

---

۱. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳/۳۰۳، ش ۷۱۹۸. همچنین ر.ک: روح المعانی: ۳/۲۵٦-۲۵۵ - و تفسیر مظهری: ۲/٦٦ - و تفسیر ابن کثیر: ۱/۳۷۲ - و تفسیر کبیر: ۸/۹۳ - و تفسر قرطبی: ۴/۱۰۷ - و البحر المحیط: ۲/۴۸۴.

خداوند متعال بنابر فساد این دعوای ایشان فرمودند: «اَفَلا تعقلون؟!».

در کتب تاریخ آمده که فاصله‌ی زمانی بین حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام ۵٦۵ سال بوده است. نزد بعضی این فاصله ۷۰۰ سال و نزد بعضی ۱۰۰۰ سال بود. فاصله‌ی زمانی میان حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام نیز ۱۹۲۵ سال و نزد بعضی ۲۰۰۰ سال بوده است.[۱]

هَاَنْتُمْ هٰؤُلاءِ حاجَجتم فی ما لکم به علمٌ...(۶۶)

<u>هَاَنْتُمْ هٰؤلاءِ</u> - «ها» در «هَاَنْتُمْ» حرف تنبیه است. یعنی آگاه باشید. بعضی گفته‌اند که این کلمه در اصل «ءَاَنتم» بوده است و بعد به «هَاَنتم» مبدّل گشته است. «انتم» مبتدا و هؤلاء خبر آن است.[۲]

<u>فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم</u> - یعنی اگر در مورد تورات و انجیل با موسی و عیسی علیهما السلام مجادله می‌کردید که حرفی نبود، ولی چرا در مورد چیزی که علم ندارید یعنی در موضوع حضرت ابراهیم علیه السلام بحث و مجادله می‌کنید؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله است که می‌داند او چه شخصیتی بوده؟ او حنیف و مسلم بوده است نه یهودی یا نصرانی. و این علم رسول صلی الله علیه و آله، از طرف خداوند متعال است که به احوال بندگانش آگاه است و شما درباره‌ی آن چیزی نمی‌دانید.

ما کانَ ابراهیم یهودیّاً و لا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً...(۶۷)

در این آیه به تصریح عقیده‌ی یهود و نصارا را در باب نوع دیانت حضرت ابراهیم علیه السلام رد می‌کند و می‌فرماید:

---

۱. روح المعانی: ۳/۲۵٦ - و البحر المحیط: ۲/۴۸۵.
۲. روح المعانی: ۳/۲۵۷ + البحر المحیط: ۲/۴۸٦-۴۸۵.

... و لکن کان حنیفاً مسلماً - او یک حنیف و مسلمان بود. «کان حنیفاً مسلماً» یعنی «مایلاً عن الادیان کلهاالی دین الحق» (از تمام ادیان باطله به طرف دین حق مایل بود). «حنیف» یعنی دور شوند از عقاید زایع و باطل؛ برعکس یهود و نصارا که مشرک بودند و عُزیر و عیسی ﷺ را فرزند خدا می‌پنداشتند. «مسلم» در لغت به معنی تسلیم کننده و اصطلاحاً یعنی تسلیم کننده‌ی بی‌چون و چرای امر خداوند متعال. و در شرع، لقب خاص امت رسول الله است. در این‌جا منظور از این وصف در حق حضرت ابراهیم علیه‌السلام این است که آن پیامبر بزرگوار مانند تمام پیامبران خداوند متعال بر اسلام حقیقی بود که جز آن، هیچ دین مقبولی نزد خدا نیست. بنابراین یهود و نصارای فعلی بهره‌ای از دین ندارند؛ چون از اسلام حقیقی که سرمایه‌ی حضرت ابراهیم و حضرت موسیٰ و حضرت عیسیٰ و تمام پیامبران ﷺ بود، بهره‌ای ندارند و بلکه خود را گرفتار شرک کرده‌اند.[۱]

به همین دلیل در آخر به تصریح فرمود:

و ما کان من المشرکین - او از مشرکان نبود؛ مثل شما که مشرک هستید.

ما در تفسیر اجزای اخیر این آیه‌ی کریمه، در آیه‌ای مشابه در سوره‌ی «بقره» نیز به تفصیل سخن گفته‌ایم.[۲]

انَّ اولی النّاس بابراهیم للّذین اتّبعُوهُ... (۶۸)

ان اولی الناس بابراهیم للذین... - اولیٰ (احقّ و اقرب) در باب عقاید و توحید و ایمان با حضرت ابراهیم علیه‌السلام کسانی هستند که در زمان او تابع او بوده‌اند و همچنین این پیامبر (حضرت محمّد ﷺ) و امت مؤمن او. نه شما که نه در

---

۱. روح المعانی: ۳/ ۲۵۹.

۲. ر.ک: تبیین الفرقان: ۳/ ۳۲۲ الی ۳۲۶ (مباحث مربوط به آیه‌ی ۱۳۵ از سوره‌ی بقره).

عقیده پیرو آن پیامبر بزرگ خداوند متعال هستید و نه در احکام. شما در عقیده مشرکانی هستید که بعضی عیسی علیه‌السلام را بعضی دیگر عزیر علیه‌السلام را فرزند یا شریک خدای یگانه قرار می‌دهید و در بسیاری از احکام موجود در دو کتاب، شما مخالف آن پیامبر هستید.(۱)

<u>و الله ولي المؤمنین</u> - خداوند متعال ولی و دوست و مددکار مؤمنین است. «ولی» به معنی دوست و ناصر و مددکار است. آن وفد نجرانی که برای جرّ و بحث به مدینه آمده بودند، تصوّرشان این بود که مسلمانان را با سخنان و دلایل خویش مغلوب می‌کنند. خداوند عزوجل با این فرمان آنان را هشدار و مسلمانان را تسلّی می‌دهد. به نصارا تذکّر می‌دهد که به کثرت علم و دانایی خود مغرور نشوید؛ هر چه هستید چون احکام و فرمان الٰهی را ترک داده‌اید نصرت و مدد خداوند متعال با شما نیست. لذا هر نوع تدبیر و سازشی بکنید، کامیاب نخواهید شد. از سوی دیگر مسلمانان را متوجه می‌فرماید که چون مطیع دستورات الهی و ملت ابراهیم علیه‌السلام و برحق هستید، خداوند عزوجل ناصر شما است.

در آن زمان که مسلمانان در مکه‌ی مکرمه از سوی کفار دچار مشکلات و تکالیف بودند، گروهی از آنان به طرف حبشه هجرت کردند. پادشاه حبشه در آن زمان شخصی به نام «اصحمه نجاشی» بود. او یک مسیحی منصف و خردمند بود. او مسلمانان را پناهندگی داد و اکرام کرد و در آخر بر اثر دعوت مسلمانان، مسلمان شد. گروه مهاجر هفتاد - هشتاد نفر بودند. از چهره‌های شاخص آنان حضرت عثمان، سیدنا امیر حمزه، حضرت عثمان بن مظعون و جعفربن ابی طالب رضی‌الله‌عنه بودند. اهل مکه از این که پادشاه حبشه این گروه مسلمان را پناه داده بود، خیلی ناراحت بودند و قصد داشتند هر طور شده آنان را از

---

۱. ر.ک: البحر المحیط: ۲/ ۴۸۵-۴۸۴.

آنجا بازگردانند. بزرگان قریش گروهی را به سرکردگی عمروبن عاص ﷺ که سیاستمدارو مدبّری موفق بود و عماره بن ابی معیط را برای تحریک نجاشی ﷺ علیه مسلمانان و بدبین کردن او انتخاب و به سوی حبشه فرستادند. این دو مرد با گروه خود همراه با هدایای زیادی نزد پادشاه حبشه رفتند. وقتی به نجاشی رسیدند، به او گفتند این مسلمانان که نزد شما هستند پیامبر و دین شما را قبول ندارند، بلکه درباره‌ی شما و دین‌تان چیزهای ناشایسته می‌گویند. آنان هر چه در فکر داشتند گفتند و چیزهایی عنوان کردند که مسلمانان از آن خبر نداشتند. امّا نجاشی ﷺ مردی با تجربه بود. به آنان گفت: بسیار خوب، با وجود این همه مطالبی که راجع به مسلمانان می‌گویید، بنده سریعاً نمی‌توانم آنان را مورد اذیت و آزار قرار بدهم، چون آنان میهمان ما هستند. البتّه آنان را در جلوی شما حاضر می‌کنم و تحقیق می‌کنم که آیا این سخنان شما واقعیت دارد یا خیر. کفّار به این رویارویی تن دادند.

پادشاه این چهار بزرگوار یعنی حضرت عثمان، حضرت حمزه، حضرت جعفر و حضرت عثمان بن مظعون ﷺ را به دربار فراخواند و ملایان و قسّیسین مسیحی را هم به حضور طلبید تا سخنان آنان را در باب مسیح ﷺ و مسیحیت و انجیل ارزیابی کنند. گروه مسلمان برای سخن گفتن، حضرت جعفر ﷺ را به نمایندگی از خود انتخاب کردند. وقتی گروه مسلمانان حاضر شدند، نجاشی ﷺ به عمروبن عاص ﷺ دستور داد آن‌چه از دین تازه‌ی آنان در مورد حضرت عیسی ﷺ و کتاب و مذهب او می‌داند، را بیان نماید. حضرت عمرو ﷺ حرف‌های خود را تمام کرد. پس از آن، نجاشی ﷺ از مسلمانان سؤال کرد که این صاحب شما که دعوت به اسلام می‌دهد به شما چه می‌گوید و به چه چیز امر و از چه چیز نهی می‌کند و آیا کتاب دارد یا خیر؟ متکلم مسلمانان گفت:

پیامبر ما از خود چیزی نمی‌گوید. او هر آن‌چه راکه خداوند متعال بر وی نازل می‌کند، بیان می‌دارد. به معروف امر می‌کند، به حسن مجاورت و همسایگی و انصاف و مراعات یتیمان دستور می‌دهد، به عبادت ذات وحده لا شریک امر و از پرستش بتان منع می‌کند. نجاشی پرسید: آیا چیزی از آن‌چه که از آسمان برای او نازل شده، حفظ دارید؟ گفت: بله و سپس سوره‌ی «روم» و سوره‌ی «عنکبوت» و حدودی از سوره‌ی «کهف» را خواند و بعد کهف سوره‌ی «مریم» را تلاوت کرد.

وقتی به داستان حضرت مریم و حضرت عیسی رسید، آنجا که خداوند متعال از زبان حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُاللّٰه آتٰنِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيّاً﴾[مریم: ۳۰]، عمروبن عاص گفت: قسم به خدا که اینان عیسی را توهین و سبّ می‌کنند (چون در تعلیم قرآنی عیسی علیه السلام برخلاف عقیده‌ی مسیحیان، فرزند خدا گفته نشده بلکه بنده و نبی او معرفی شده است). نجاشی رضی الله عنه پرسید: رسول و دین شما در حق حضرت عیسی علیه السلام چه می‌گویند؟ حضرت جعفر رضی الله عنه گفت: عیسی بنده و رسول خداوند متعال و روح و کلمه‌ی اوست که به مریم القا فرموده است. نه این که ابن اللّه باشد. نجاشی رضی الله عنه مسواکی در کنار داشت. آن را برداشت و یک تار از آن کند و در جلوی قسّیسان و رهبان خود انداخت و گفت: قسم می‌خورم به پروردگارم که حضرت عیسی علیه السلام را پیامبر کرده و انجیل را نازل کرده، در انجیل و تورات مطالب مربوط به حضرت عیسی و مادر او با مطالب این مرد به اندازه‌ی این تار مسواک هم فرقی ندارد و بلکه هر دو مساوی و برابرانند. در این وقت عمروبن عاص رضی الله عنه و عماره‌بن ابی معیط دانستند که هدف‌شان برآورده نشد. نجاشی رضی الله عنه به مسلمانان گفت: ابشروا و لا تخافوا (در این سرزمین شاد بزیید و ترسی نداشته باشید) و به

نمایندگان کفار مکه گفت: هدایا و سوغات خود را با خود به مکه ببرید که من نیازی به آن ندارم و به رهبان و قسیس‌ها گفت: آیا قصه‌ای دیگر که خلاف آن‌چه این مسلمان گفت در انجیل و تورات دیده‌اید؟ اگر دیده‌اید بیان کنید. گفتند: نه. نجاشی گفت: بنابراین معلوم می‌شود که این مرد و حزب او بر ملت ابراهیم هستند. فرستادگان مشرکان مکه دست خالی برگشتند. در اینجا نجاشی بعد از چند روزی دوباره حضرت جعفر ﷺ را دعوت کرد تا چیزهای بیشتری از قرآن بخواند. حضرت جعفر ﷺ با لهجه‌ی بسیار زیبا و مؤثر خود سوره‌ی «مریم» و «طه» را تلاوت کرد. نجاشی شدیداً تحت تأثیر قرار گرفت و تصمیم گرفت مسلمان شود. اما خواست از آنان یک امتحان دیگر بکند. وقتی حضرت جعفر ﷺ از تلاوت قرآن فارغ شد، نجاشی به خادم خود دستور داد برود و از صندوقی مخصوص قطعه‌ای پارچه را با خود بیاورد. در آن پارچه تصاویر تمام پیامبران از حضرت آدم و حضرت شیث و حضرت نوح ﷺ گرفته تا پیامبر ما ﷺ نقش شده بود. نزد بعضی این یک قطعه لباس بود که از بهشت فرو فرستاده شده و به حضرت نوح ﷺ داده شده بود و بعدها به دست نجاشی رسید. نجاشی این پارچه را جلوی مسلمانان گرفت و پرسید: پیامبر شما کدام است؟ حضرت جعفر ﷺ دست خود را بر تصویر رسول الله ﷺ نهاد. نجاشی گفت من گواهی می‌دهم که این خاتم الانبیا و امام المرسلین و امام المتقین است و فوراً مسلمان شد. برادر نجاشی، ذی مخبر و فرزند او هم مسلمان شدند (وقتی از راه دریا به مدینه رهسپار بودند، کشتی غرق شد و فرزند او غرق شد. نجاشی ﷺ یک - دو سال پس از مسلمان شدن فوت کرد و رسول الله ﷺ از مدینه غایبانه بر وی نماز جنازه خواند و ذی مخبر به پیامبر ﷺ رسید و ایشان را ملاقات کرد.)

خلاصه خداوند عزوجل در این آیه‌ی کریمه به همین واقعه اشاره می‌فرماید؛ نصارای حاضر شده در مدینه را متوجه می‌کند که شما خود در صنعا و یمن بودید و از ماجرای حمایت نجاشی پادشاه مسیحیان که در حق مسلمانان پناهنده مبذول نمود، خبر دارید. پس بدانید که مسیحیان واقعی همانند نجاشی هستند. آنان‌اند که پیرو حقیقی ملت ابراهیم هستند، نه شما. بنابراین مسلمانان، تابع حقیقی ملت ابراهیمی هستند و تحت نصرت و حمایت خداوند متعال قرار دارند و شما با این بحث و جدل‌ها در برابر آنان طرفی نخواهید بست.

وَدَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَوْ يُضِلُّوْنَكُمْ ؕ وَ مَا يُضِلُّوْنَ اِلَّآ
آرزو کردند طایفه‌ای از اهل کتاب که گمراه سازند شما را و گمراه نمی‌سازند مگر

اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُوْنَ ﴿٦٩﴾ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَ
خویشتن را و آگاه نیستند ● ای اهل کتاب! چرا کافر می‌شوید به آیت‌های الله

اَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ﴿٧٠﴾ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ
دانسته ● ای اهل کتاب! چرا خلط می‌کنید حق را به باطل و

تَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿٧١﴾
چرا می‌پوشید حق را دانسته؟ ●

ربط و مناسبت

در این چند آیه خداوند عزوجل چند غلط فهمی از یهودیان و پاره‌ای از جسارت‌شان نسبت به مسلمانان را بیان می‌کند. می‌فرماید علت ایمان نیاوردن یهود بر تو (ای محمّد ﷺ) این نیست که تو را نمی‌شناسند، بلکه از راه حسد و

کینه ایمان نمی‌آورند. گذشته از این، آنان در فکر این هستند که مسلمانان را هم به طرف دین خود بکشند.

سبب نزول

روزی گروهی از یهود اطراف مدینه با هم جمع شدند و میان هم در مورد دعوت مسلمانان که باعث مسلمان شدن چند تن از آنان در همان زمان نزدیک بود، مذاکره نمودند. آنان در این نشست به فکر این بودند که راهی برای انتقام بیابند یا عکس العملی نشان دهند. نتیجه‌ی مشاوره‌ی آنان این شد که چند نفر از مسلمانان را دعوت دهند و به طرف دین یهودیت بیاورند. برای این هدف حضرات حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و معاذ بن جبل ﷺ را در نظر گرفتند. آنان این سه نفر را به طریقی بسیار دوستانه به یهودیت دعوت کردند. اما این حضرات هدف آنان را فهمیدند. یکی گفت: شما دعوت خودتان را دادید واین چیزها را مطرح کرده‌اید، حال به ما فرصت بدهید تا فکر بکنیم و جواب شما را بدهیم. گروه مسلمان با این سخن از مجلس آنان خارج شدند و خواستند که پیامبر ﷺ را اطلاع بدهند که این ظالمان خود ضال و گمراه‌اند ولی اکنون در فکر هستند تا دیگران را گمراه کنند (مضلّ قرار گرفته‌اند).

اینان هنوز به محضر رسول الله ﷺ نرسیده بودند که این آیه نازل شد و راز یهود را افشا کرد. زمانی که این حضرات در خدمت رسول الله ﷺ رسیدند، پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمودند. آیه بالخصوص برای یهود نازل شد، اما طبق قول صحیح مراد از «اهل کتاب»، یهود و نصارا - هر دو - هستند، زیرا نصارا نیز چنین مکری را در قبال مسلمانان در پیش گرفته بودند. بنابراین، خداوند عزوجل در آیات گذشته ضال (گمراه) بودن عموم اهل کتاب را بیان

کرد و در این آیه مضلّ (گمراه کننده) بودن آنان را بیان می‌فرماید.

سفیان ﷺ می‌گوید: «کل شیء فی آل عمران من ذکر اهل الکتاب، فهو فی النصاریٰ».[1] احتمالاً مقصود سفیان ﷺ از این سخن أغلبیت بوده است که از این نظر درست است.

تفسیر و تبیین

وَدَّتْ طَّآئِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ... (۶۹)

در این آیه بیان حیله‌های اهل کتاب و میل قلبی آنان به اغفال مسلمانان است.

ودّت طآئفة من اهل الکتاب - «ودّت» یعنی تمنا کرد. مراد از «طائفه»، رؤسای یهود هستند.

لو یضلولکم - این «لو» به معنی اِنْ مصدریه است. یعنی «ان یضلّونکم». «یضلّونکم» یعنی «یردّونکم عن دینکم» یا «یردونکم الی کفرهم» (دوست دارند شما را از دین‌تان برگردانند، یا دوست دارند شما را به کفری که خود گرفتارند، بکشند).

و ما یضلّون الاّ انفسهم - «واو» در اینجا حالیه است. یعنی آنان این کار را می‌کنند در حالی که با این کار، خودشان را هلاک و گمراه می‌کنند نه کسی دیگر را؛ نتیجه‌ی اعمال آنان به خودشان برمی‌گردد. آنان تا زمانی که ضالّ بوده‌اند عذاب‌شان کمتر بود، ولی حالا که مضلّ هم شده‌اند، عذاب‌شان بیشتر است.

و ما یشعرون - اینجا هم «واو» حالیه است. یعنی اِین کارها را می‌کنند و خودشان را بدبخت می‌کنند؛ در حالی که متوجه نیستند خداوند مؤمنان را حمایت می‌کند، ولی آنان اهل کتاب را به حال خود وا می‌گذارد.

---

۱. به تصریح ابن منذر (روح المعانی: ۳/۲٦١).

یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیت الله... (۷۰)

این خطاب هم عام است برای تمام اهل کتاب.

...لم تکفرون بآیات الله و انتم تشهدون؟ - این که مراد از «آیـات» چیست، چـند توجیه گفته شده است: ۱- آیات قرآن کریم، ۲- آیات تورات و انجیل، ۳- معجزه.

طبق توجیهات مذکور، این آیه بدین صورت تفسیر می‌شود:

۱- چرا آیه‌های قرآن را قبول ندارید در حالی که کاملاً از صحّت دلایل و وجوب قبول آن‌ها که در تورات و انجیل هست، خبر دارید؟

۲- چرا به آیات موجود در تـورات و انـجیل کـه دالّ بـر حـقّانیّت نـبوّت حضرت ختمی مرتبت ﷺ می‌باشد، کفر مـی‌ورزید؛ در حـالی آن آیـات و دلایل را در کتب خودتان مشاهده می‌کنید؟

۳- چرا دلایلی را که بر نبوت او ﷺ دلالت دارند، انکار می‌کنید؛ در حالی که معجزات آن حضرت ﷺ را مشاهده می‌کنید و می‌دانید که معجزات فقط از پیامبران ظاهر می‌شود؛ هـم چـنان کـه مسـلمانان مـی‌دانـند؟ ولی مشـرکان نمی‌دانند و عناداً نبوت او را ﷺ انکار می‌کنند. (شما که مـی‌گویید مشـرک نیستید، چرا مثل مشرکان انکار می‌کنید؟ طبق ادّعای خود، باید به ایـن پـیامبر ایمان بیاورید.)

«و انتم تشهدون» معنی دیگری هم دارد و آن این که؛ زمانی که با هـمدیگر می‌شوید و از مسلمانان جدا می‌گردید، به حقّیت تمام اشیای مذکور اعـتراف می‌کنید.

خلاصه، آنان به حقانیت تورات و انجیل گواهی می‌دادند و این خود مستلزم گواهی به حقانیت قرآن و حضرت محمد ﷺ بود؛ زیرا تورات و انـجیل بـه

حقانیت آنان دالّ و گواه‌اند.

یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل... (۷۱)

در آیه‌ی گذشته بیان گمراهی خودشان بود و در این آیه بیان اغوا و گمراه کردن مسلمانان توسط آنان است که به وسیله‌ی دست‌اندازی و تحریف کتاب‌های خودشان به صورت‌های مختلف صورت می‌گرفت.

... لم تلبسون الحق بالباطل - «تلبسون» از «لُبس» است. لبس و التباس در لغت به معنی مخلوط کردن هستند.[1] در «تلبیس حق به باطل» که در اینجا به آن اشاره رفته، چند تفسیر وجود دارد:

۱- آنان در تورات و انجیل خصوصاً مطالبی راکه درباره‌ی قرآن و رسول الله ﷺ بود، تحریف کردند و چیزهایی موافق نظر خود اضافه کردند.

قول حسن بصری رحمه الله و زید بن اسلم رحمه الله همین است.

۲- منظور از «تلبیس حق به باطل» این است که آنان به ظاهر و به زبان به حقانیت اسلام اعتراف می‌کردند، ولی در باطن به طور نفاق کفر داشتند.

قول ابن عبّاس و قتاده رضی الله عنهم همین است.

۳- یهود بر حضرت موسی علیه السلام ایمان دارند و به حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمّد ﷺ کفر می‌کنند و نصارا بر حضرت عیسی علیه السلام ایمان دارند و به حضرت محمّد ﷺ کفر می‌ورزند.

۴- اهل کتاب عباراتی راکه راجع به حقّانیت رِسالت حضرت محمّد ﷺ و دین او در کتاب‌هایشان آمده و خودشان قلباً می‌دانستند، خارج می‌کردند و چیزهای دیگری از طرف خودشان می‌تراشیدند و به جای آن قرار می‌دادند و

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۳/۲۵۵ و ۲۵۹ و ۲۶۲ - و تفسیر مظهری: ۲/ ۷۰.

در صورت سؤال مسلمانان از ایشان، در جواب به زبان می‌گفتند: نخیر، بیان حقانیت رسالت و دین او ﷺ در کتب ما نیامده است!

این سخن از ابوعلی و ابو مسلمَ مروی است.[1]

به هر توجیه که باشد، آیه هشداری به مسلمانان است که هدف اهل کتاب از این تخلیط و تلبیس و تحریف‌ها، اضرار و فریب مسلمانان است و با خطاب به اهل کتاب آنان را مطمئن می‌کند که هرگز نمی‌توانند مسلمانان را ضرر بدهند و بلکه این کارشان علیه خودشان تمام می‌شود.

به مصداق این آیه، ثابت نیست که مسلمانان ـ آنان که حداقل می‌دانند اسلام چیست و دلایل حقانیت آن کدام است ـ زمانی به طرف یهودیت یا مسیحیت بروند، اما برعکس، هزاران اهل کتاب به اسلام روی آورده‌اند؛ به طوری که امروزه به برکت جماعت‌های تبلیغ در اروپا و غرب هر سال هزاران یهودی و مسیحی مسلمان می‌شوند.

سعدی رحمه الله می‌فرماید:

اگر عالم سراسر باد گیرد / چراغ مقبلان هرگز نمیرد

و گفته‌اند:

لشکر باد اگر جهان گیرد / شمع خورشید از آن نمیرد

هر آن‌چه مستند به قرآن یا حدیث یا تعامل صحابه و ایمه‌ی دین ﷺ نباشد، باطل است!

از این آیه استدلال می‌شود که استنباط از قرآن یا تأویل آن به طریقی که موافق با آیه‌های دیگر قرآن کریم یا حدیث یا تعامل صحابه ﷺ نباشد، بلاشک

---

۱. روح المعانی: ۳/ ۲۶۲.

باطل است. مانند کار اهل بدعات که بر مبنای هویٰ و خواهش خود احکامی وضع کرده‌اند که ثبوتی از قرآن و حدیث و آثار صحابه ﷺ و اقوال ایمه‌ی دین ندارد و بدین ترتیب موجد هفتاد ـ هشتاد مذهب شده‌اند و مبتلای کتمان حق هستند.

وَ قَالَتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اٰمِنُوا بِالَّذِیٓ اُنْزِلَ عَلَى الَّذِیْنَ
و گفتند گروهی از اهل کتاب: ایمان آورید به آن چه فرود آورده شده است بر

اٰمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ اكْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ﴿۷۲﴾
مسلمانان اول روز و انکار کنید آخر آن روز تا شاید که مسلمانان برگردند ●

وَ لَاتُؤْمِنُوْٓا اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِيْنَكُمْ ؕ قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ اَنْ
و منقاد مشوید مگر برای کسی که پیروی دین شما کند. بگو (ای محمد): هرآئینه هدایت همان است که هدایت الله است.

يُّؤْتٰٓى اَحَدٌ مِّثْلَ مَآ اُوْتِيْتُمْ اَوْ يُحَآجُّوْكُمْ عِنْدَ
(گفتند: باور مکنید) این را که داده شود هیچ‌کسی مانند آن‌چه شما داده شده‌اید یا گروهی الزام دهند شما را نزد

رَبِّكُمْ ؕ قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ ؕ وَ اللّٰهُ
پروردگارتان. بگو: نعمت به دست الله است؛ می‌دهد آن‌را به هر که خواهد و الله

وَاسِعٌ عَلِيْمٌ ﴿۷۳﴾ يَّخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ يَّشَآءُ ؕ وَ اللّٰهُ
فراخ نعمت و داناست ● مخصوص می‌کند به بخشایش خود هر که را خواهد و الله

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ﴿۷۴﴾
صاحب فضل عظیم است ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: گروهی از اهل کتاب مدینه که با دیدن محبوبیت روز افـزون رسول اللّه ﷺ و پیشرفت دین او در میان مردم، شعله‌ی حسادت‌شان به آسمان رسیده بود، دست به دیوانگیِ زده بودند. به طور مشوره با هم توافق کردند که برخی از آنان صبح به ظاهر ایمان بیاورند و بعد از ظهر عـلناً اظـهار انـصراف نمایند تا شاید بدین طریق بتوانند در قلب مؤمنان تزلزل و شک ایجاد نـمایند. خداوند متعال در اینجا مسلمانان را به این فریب اهل کتاب متذکّر مـی‌شود و یادآوری می‌فرماید که اهل کتاب بی‌خود چنین حسادتی دارند. نبوت به عنوان یک فضل بزرگ، در اختیار خداست؛ به هر کس که می‌خواهد می‌دهد.

ربط و مناسبت

در آیات گذشته خداوند عزوجل بعضی از قبایح و تلبیسات و حیله‌های اهل کتاب و عداوت آنان با اهل اسلام را بیان فرمود. در این آیات یکی دیگر از تلبیسات و اعمال سوء و عادات بد آنان را بیان می‌فرماید که همانا بـد گـمان کردن مسلمانان از دین اسلام با حیله‌های منافقانه بود؛ حیله‌هایی که خداونـد متعال آن‌ها را خنثی نمود و فرصت نداد یهود یا نـصارا از ایـن راه بـر ایـمان مسلمانان دستبرد بزنند.

سبب نزول

۱ـ به قول علامه سدّی ﷺ و حسن بصری ﷺ سبب نزول این آیات کریمه مشوره‌ی ۱۲ نفر از احبار یهود خیبر و قری عرینه بود. آنان برای یافتن راه‌حلّی جهت باز آوردن آن دسته از یهود که مشرف به اسلام شـده بـودند بـه دیـن یهودیت و نیز ایجاد شک در مسلمانان ساده و سپس جلب‌شان به سوی خود،

دور هم جمع شدند. نتیجه‌ی مشوره این شد که عده‌ای از خودشان صبح نزد مسلمانان بروند و ظاهراً ایمان بیاورند، اما در دل به دین خود محکم باشند و باز در آخر آن روز یا بعد از چند روز اعلام کنند که ای مردم ما اهل کتاب بودیم و صفات آخرین پیامبر و دین او را در تورات دیده بودیم و گمان می‌کردیم که آن پیامبر و آن دین همین پیامبر و همین دین هستند و برای همین مسلمان شدیم و دین اسلام را قبول کردیم، ولی الان می‌بینیم که این پیامبر آن پیامبر نیست که ذکرش در تورات آمده،[۱] بلکه این شخصی است که هدفش بی‌مذهب کردن مردم و دور خود جمع کردن آنان است!

هدف اهل کتاب از این سیاست دو چیز بود: یکی، فریب دادن مسلمانان ساده و دیگر، برگرداندن آن دسته از اهل کتاب که مسلمان شده بودند از اسلام به دین خود.

اصولاً در دنیا رسم بر این است که اگر کسی می‌خواهد دیگری را فریب دهد و به مرام خویش جلب نماید، خود را به ظاهر در لباس و رسم و باور او در می‌آورد و بدین حقّه نزد او جایگاه پیدا می‌کند و رفته رفته تیر نهایی و کارساز را به طرفش پرتاب می‌کند. همه‌ی ما می‌بینیم که تمام اهل باطل این روش را دارند.

در دوران استعمار انگلیس، این استعمارگر فرزندان خود را با لباس و ظاهر مسلمانی به همین قصد به مکاتب اهل اسلام می‌فرستاد که بعدها نقشه‌شان برملا شد و از این کار طرفی نبستند. بریلویه نیز چنین حیله‌هایی به کار بستند. بسیاری از آنان منافقانه مرید حضرت مدنی ﷫ و حضرت تهانوی ﷫ شدند و پس از

---

۱. ر.ک: اسباب النزول واحدی: ٦٠ - و اسباب النزول علامه سیوطی: ۵۲ - و روح المعانی: ۳/ ۲٦۳-۲٦۲ - و تفسیر مظهری: ۲/ ۷۱ - و تفسر ابن کثیر: ۱/ ۲۷۳ تو فسیر کبیر: ۸/ ۱۰۰-۹۹.

مدتی بیعت شکستند و گفتند: ما فکر می‌کردیم اینان ولی هستند، ولی حالا فهمیدیم که هدف‌شان چیست؛ دور خود مرید جمع کرده‌اند و از آنان مال می‌طلبند!

۲ـ امام مجاهد و مقاتل و کلبی ﷺ گفته‌اند که این تدبیر و سازش و مکر اهل کتاب به سبب حسد در موضوع تحویل قبله پیش آمد. وقتی رسول الله ﷺ به مدینه هجرت فرمود، برای مدتی ـ شانزده یا هفده ماه ـ به طرف بیت المقدس نماز می‌خواند. پس از آن، قبله بودن بیت المقدس منسوخ و کعبة الله قبله‌ی مسلمانان قرار گرفت. این تحویل، بر یهود سخت افتاد. آنان این حکم را بر ضدّیت رسول الله ﷺ علیه خود حمل نمودند و مطمئن شدند که از همان اول مسلمانان به حیله رو به بیت المقدس نماز می‌خواندند تا بدین طریق آنان را به خود مایل سازند و سپس آن را رها نمودند تا هم اهانت به قبله‌ی یهود باشد و هم ساده‌لوحان آنان را به جانب خود بکشند.

بدین ترتیب، حکم تحویل قبله و پندار یهود باعث گردید یهود در صدد انتقام و مقابله به مثل برآیند. آنان برای همین منظور چند نفر را به مسلمان شدن ظاهری و سپس برگشتن از اسلام انتخاب نمودند. این مشوره کنندگان نزد این بزرگواران، کعب بن اشرف از یهود بنی قریظه و گروه او بودند.[1] خداوند عزوجل این راز آن‌ها را فاش فرمود.

از این دو قول، قول اول راجح است.

---

۱. همان منابع.

تفسیر و تبیین

وَ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَٰبِ ... (۷۲)

و قالت طائفة من اهل الكتٰب - این مشوره‌ی اهل کتاب در میان خود، علیه مسلمانان است. گفتند: عده‌ای از ما باید به صورت و در ظاهر اول روز به این پیامبر ایمان بیاورند و آخر روز باز به او کفر بورزند. خداوند متعال در اینجا راز آنان را فاش می‌سازد.

منظور از «اهل الکتاب» در این جا یهود هستند. چون آنان بودند که در میان خود چنین مشوره نمودند.

عرب به حصه‌ی صبح روز، «بکره» و «وجه النهار» و «اول النهار» می‌گویند. مثلاً می‌گویند «فلان دخل اول النهار او وجه النهار او بکرة». در این شعر نیز «وجه النهار» به معنی اول النهار به کار رفته است:

من کان مسروراً بمقتل مالک فلیأت نسوتنا بوجه النهار[1]

علّت تسمیه‌ی اوّل روز به «وجه النّهار» این است که وقتی شب تمام می‌شود، خودت را با صبح رویارو می‌بینی و این قسمت از روز اوّلین حصه‌ی آن است که در رأس قرار دارد. یا به این معنا «وجه النهار» می‌گویند که «وجه» از تمام قسمت‌های پیکره، اعلی و اشرف است. اوّلین روز از تمام قسمت‌های روز اعلی و اشرف است؛ چون انسان تازه از خواب بیدار شده، در این وقت گناهان او کمتر هستند، خودش را جسماً و روحاً سبک‌تر احساس می‌کند و ... .

و اکفروا آخره - ضمیر راجع به طرف «نهار» است یعنی در آخر روز به محمّد ﷺ و دین او کافر شوید.

---

۱. شعر از ربیع بن زیاد است.

<u>لَعَلَّهُم یرجعون</u> - شاید که با این تدبیر (که ما و شما اتّخاذ کرده‌ایم) مردمی که از میان ما مسلمان شده‌اند و مسلمانان ساده و عامی فریب بخورند و به طرف ما بیایند.

و لا تؤمنوا الاّ لمن تبع دینکم ... (۷۳)

این آیه هم عطف بر آیه‌ی ﴿وَ قَالَتْ طَّآئِفَةٌ﴾ [آل عمران:۷۲]و از قبیل عطف جمله بر جمله می‌باشد. تقدیراً می‌شود: «و قالوا - یا - و قالت لا تؤمنوا». (عقیده‌ی اصلی خود را برای تابعان دین خود حفظ کنید و برای مسلمانان صورتاً مسلمان شوید).

<u>و لا تؤمنوا اِلّا لمن....</u>- این از تتمه‌ی کلام اهل کتاب است. این هم جزو سخنان و مشوره‌ی آنان بود که به گروه انتخابی خود خاطر نشان ساختند که مواظب باشند ایمان خالص خود را محفوظ نگه دارند و به مسلمانان ایمان نیاورند. ایمان شما باید برای افرادی باشد که تابع شما هستند. فقط به ظاهر مسلمان شوید و بعد از اسلام تبرّی اظهار نمایید تا مسلمان شدگان فریب بخورند و متزلزل گردند.

<u>قل ان الهدی هدی الله</u> - این یک جمله‌ی معترضه است. خداوند متعال پس از فاش ساختن تدبیر اهل کتاب، جواب آن را به پیامبرش القا می‌فرماید. می‌گوید: تو در جواب آنان بگو که مگر هدایت دادن و توفیق ایمان آوردن از جانب شما است!؟ نه بلکه همه‌ی این‌ها در اختیار خداوند متعال است. اگر او تعالی بخواهد کسی را هدایت کند، می‌تواند و هیچ کس با هیچ تدبیری نمی‌تواند جلودارش باشد. امّا شما نمی‌توانید با این تدابیر کسی را هدایت دهید یا او را از راه هدایت بازگردانید.

<u>ان یؤتیٰ اَحَدٌ مثل ما اوتیتُم ...</u> - این جمله با ماقبل ارتباط دارد و بیان علت تدبیر و مشوره‌ی آنان است.

در این جا جمله‌ای محذوف موجود است؛ تقدیر عبارت این است: «یا اهل الکتٰب لا تقولون هذه الا قوال و لا تدبرون هذه التدابیر الاّ حسداً لِان یؤتی احدٌ مثل ما اوتیتم» (شما این اقوال و تدابیر را انجام نمی‌دهید مگر از روی کینه و حسد که چرا به مسلمانان مثل ما کتاب و پیامبر داده شد).

این عبارت به قول علامه واحدی ﷫ و صاحب «روح المعانی » از لحاظ ترجمه یکی از مشکلات قرآن می‌باشد. علامه شهاب ﷫در حاشیه‌ی « کشاف» راجع به این جمله این چند توجیه را نوشته است:

۱ - «ولا تؤمنوا بان یوتی احدٌ مثل ما اوتیتم و هم المسلمون و بان یحاجوکم و یغلبوکم بالحجة یوم القیٰمة الا لاتباعکم». در این توجیه «ایمان» به معنی اظهار گفته شده است. یعنی یهود به آن دسته از افرادشان که قرار بود به ظاهر مسلمان شوند، گفتند: این مطلب را اظهار مکنید که بعد از حضرت موسی ؑ به کسانی دیگر (مسلمانان) مثل آن‌چه که به شما داده شده است (پیامبر و کتاب و دین الهی) داده می‌شود یا می‌توانند نزد پروردگار علیه شما محاجات و مخاصمه نماید و خودشان را حق ثابت می‌کنند و بر شما غالب می‌گردند.

آنان چنین توصیه کردند تا شنیدن این سخن باعث تصلّب و ازدیاد یقین مسلمانان و موجد تشویق مشرکان به مسلمان شدن نگردد.

در این صورت، جمله‌ی «قل ان الهدیٰ هدی اللّه» جمله‌ی معترضه است. خداوند متعال پس از بیان سخن اوّل آنان (ولا تؤمنوا الاّ لمن تبع دینکم) پیشاپیش جواب این پندار یهود را به صورت جمله‌ی معترضه داد که هدایت در اختیار خداست نه شما.

۲ - «ولا تؤمنوا هذا الایمان الظاهر الذی أُوتیتم به وجه النهار الاّ لمن کان تابعاً لدینکم اوّلاً و هم الذین اسلموا منهم - ای لاجل رجوعهم».
یهود به گروه منتخب خود گفتند: فقط نزد کسانی ایمان ظاهری خود را اظهار نمایید که قبلاً از شما بوده‌اند و بعد مسلمان شده‌اند تا بتوانید بدین طریق آنان را به خود مأنوس سازید و بعد کم‌کم به طرف دین قبلی برگردانید. با مسلمانان عرب چنین مکنید.

در این صورت، جمله تا همین‌جا کامل است و خداوند متعال در جواب می‌فرماید: «قل ان الهدیٰ هدی اللّٰه» (هدایت از جانب خداوند است؛ این افراد را که خداوند هدایت داده، شما نمی‌توانید برگردانید.)

درباره‌ی جمله‌های بعد از «ان یؤتیٰ احدٌ ...» همان توجیه اوّل است. یعنی: «قل یا اهل الکتٰب لا تقولون هذه الاقوال و لا تدبرون هذه التدابیر الا حسداً لان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم». یعنی در این صورت جمله‌ی «اَن یؤتیٰ ...» بیان علت مشوره و تدبیر آن‌ها است (یعنی: لان یؤتی احد مثل ما اوتیتم و قلتم ما قلتم و کدتم ما کدتم).

۳ - بعضی «أو» (در «أو یحاجوّکم عند ربکم») را به معنی «حتّی» برای غایت سببی ترجمه کرده‌اند. در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: شما اهل کتاب این مکرها را نمی‌کنید مگر به این خاطر که شاید مسلمانان نزد خداوند کریم شما را الزام نمایند و باعث ذلت شما بشوند. شما این تدابیر را انجام می‌دهید تا از این بلا نجات حاصل کنید. اما به این تدبیر هم کامیاب نخواهید شد و سعی شما رایگان می‌رود.

۴ - «ولا تؤمنوا الاّ لمن تبع دینکم» به اطلاق خود باقی است. یعنی در آخر روز از ایمانی که ظاهری و در ابتدای روز بود، برگردید و بر دین اصلی خود

(یهودیت) برقرار باشید. به عبارت خلاصه‌تر یعنی: ایمان و اعتقاد محکم نسبت به مذهب خود را نگهدارید و با کسی ظاهر مکنید، مگر برای آنانی که تابع دین شما هستند و این عقیده را هم داشته باشید که دینی همانند دین شما به کسی داده نشده است و دیگری بر شما غالب نخواهد شد. طبق این توجیه «اَن یؤتی ...» به معنی «لا یؤتی» است و این خبر از جمله گفته‌های «طائفة» است و «قل ان الهدی ...» دستوری برای نبی اکرم ﷺ می‌شود که در جواب آنان بگوید: «انّ الهدیٰ هدی الله فلا تنکروا أن یؤتیٰ حتی تحاجّوا». پس در این صورت حمل «أو» به معنای اصلی خود نیک است. زیرا تأیید ایتاء، اشاره به غلبه‌ی آنان که مثل اهل کتاب داده می‌شوند، می‌کند. بعضی «إِن یؤتیٰ» (به کسر همزه‌ی «أن») خوانده‌اند که در این صورت نافیه و به معنای «حتیٰ» می‌شود.[۱] از میان این توجیهات توجیه دوم راجح است.

ناگفته نماند که این توجیهات چهارگانه در صورتی محل پیدا می‌کنند که این آیه‌ی کریمه را از تتمه‌ی کلام یهود قرار دهیم.

گروهی دیگر از مفسران می‌گویند که این آیه مستقل و خطاب الهی به مؤمنان است. پس طبق این توجیه تقدیر آیه چنین است: «و قال الله و لا تؤمنوا ایها المؤمنون الا لمن تبع دینکم و هو دین الاسلام و لا تصدقوا ان یؤتیٰ احد مثل ما اوتیتم من الدین فلا نبی بعد نبیکم علیه الصلوٰة و السلام و لا شریعة بعد شریعتکم و لا دین بعد دینکم الی یوم القیمٰة و لا تصدقوا بان یکون لاحدٍ حجةٌ علیکم عند ربکم لأنّ دینکم خیر الأدیان».[۲]

خداوند عزوجلّ مسلمانان را از مکر و هدف خرابکارانه‌ی یهود در ایمان

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۲۶۴/۳ - و تفسیر کبیر: ۱۰۵/۸-۱۰۲.
۲. روح المعانی: ۲۶۵/۳.

آو، دن و سپس کافر شدن برحذر می‌دارد و متوجه می‌فرماید که مواظب باشید تا فریب نخورید؛ چون دین شما بهترین ادیان است.

نزد محققان از این دو تفسیر، تفسیر گروه اول با توجیه دوم راجح‌تر است.

یهود - چنان که گفتیم - این مطلب را به دو غرض یادآور شدند: ۱- محکم کردن گروه منتخب خود بر دین و عقیده‌ی خود. ۲- اغوای مسلمانان؛ خاصّه مسلمانانی که از یهودیت به اسلام آمده بودند و مسلمانانی که احتمالاً ضعف داشتند.

<u>قل ان الفضل بید الله</u> - خداوند متعال باز به پیامبرش جواب تلقین می‌فرماید؛ می‌گوید: تو (ای محمّد ﷺ) در جواب و تردید یهود بگو که در حقیقت شما طعمه‌ی حسد شده‌اید؛ حسد بر این که چرا به این عرب‌ها چنین کتابی بزرگ و نبوت رسیده است. به آنان بگو این فضل در دست شما نیست، بلکه به اختیار و در دست خداوند متعال است که نباید به آن ناراحت شد یا حسادت ورزید.

مراد از «الفضل» در اینجا نزد اکثر علما و مفسران، دین اسلام است و این قول در اصل از ابن جریج ؒ است.[۱]

نزد بعضی مراد از آن، نبوت و نزد بعضی دیگر مراد، اسلام یا قرآن یا دلایلی هستند که به حضرت محمّد ﷺ و مؤمنان داده شده و با آن در مقابل هر خصمی پیروز و غالب آمدند.[۲]

<u>یختص برحمته</u> - حسن ؒ گفته است که مراد از «رحمت» در این‌جا نبوت است و همین است قول مجاهد ؒ و ربیع ؒ.[۳] ابن جریج ؒ می‌فرماید که مراد از

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۱۴، ش ۷۲۵۲.

۲. البحر المحیط: ۲/۴۹۷ - و روح المعانی: ۳/۲۶۵ - و تفسیر مظهری: ۲/۷۳ - و تفسیر ابن کثیر: ۱/۳۷۳.

۳. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۱۵ - ۳۱۴، ش ۷۲۵۳ الیٰ ۷۲۵۵ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۱۷۷، ش ۳۷۵۳ ، ایضاً ر.ک: روح المعانی: ۳/۲۶۵.

رحمت، دین اسلام و قرآن است.[1] ابن عباس رضی الله عنه می‌فرماید که مراد اسلام است و همین است قول مقاتل رحمه الله. نزد بعضی دیگر مراد کثرت ذکر اللّه است.[2]

<u>و اللّه واسعٌ علیمٌ</u> - متذکر می‌شود که او تعالی «واسع» است. یعنی واسعٌ بقدرته یا برحمته (رحمت و قدرت خداوند عزوجل بسیار وسیع و بی‌پایان است) همچنین «علیم» است. یعنی به مصالح بندگانش دانا است؛ می‌داند که کدام بنده شایسته‌ی کدام چیز است. پس آن‌چه به کسی می‌دهد، بدون تردید شایسته‌اش بوده است.

وَ مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ یُّؤَدِّهٖٓ اِلَیْکَ وَ مِنْهُمْ مَّنْ
و از اهل کتاب کسی هست که اگر او را امین داری به خزانه‌ای، بازدهد آن را به تو و از آنان کسی هست که

اِنْ تَأْمَنْهُ بِدِیْنَارٍ لَّا یُؤَدِّهٖٓ اِلَیْکَ اِلَّا مَا دُمْتَ عَلَیْهِ قَآئِمًا ؕ ذٰلِکَ
اگرامین‌داری اورابه یک دینار،بازندهدآن رابه تومگرتا وقتی‌که باشی بر سراو ایستاده.این خیانت به‌سبب آن

بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لَیْسَ عَلَیْنَا فِی الْاُمِّیّٖنَ سَبِیْلٌ ۚ وَ یَقُوْلُوْنَ عَلَی اللّٰهِ
است که گفتند: نیست بر ما درباره‌ی ناخوانندگان هیچ راهی و دروغ می‌گویند بر اللّه

الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُوْنَ ﴿۷۵﴾ بَلٰی مَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهٖ وَاتَّقٰی فَاِنَّ اللّٰهَ
دانسته ● آری (مؤاخذه خواهد بود) هر که وفا کند به عهد خود و پرهیزکاری کند، پس هر آئینه اللّه

یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ ﴿۷۶﴾ اِنَّ الَّذِیْنَ یَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَ اَیْمَانِهِمْ ثَمَنًا
دوست‌می‌دارد پرهیزکاران را● هر آئینه کسانی که‌می‌ستانند عوض پیمانی که بااللّه بسته‌اند و عوض سوگندهای خویش بهای

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۱۵، ش ۷۲۵۶ و ۷۲۵۷.
۲. البحر المحیط: ۲/۴۹۷ + روح المعانی: ۳/۲۶۵.

قَلِيْلاً أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَ لَا
اندک را، آن گروه هیچ نصیب نیستِ برایشان در آخرت و سخن نمی‌گوید با آنان الله و
يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ لَا يُزَكِّيْهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۷۷﴾
نگاه نمی‌کند به سویشان روز قیامت و پاک نمی‌سازد آنان را و برای‌شان هست عذاب دردناک ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: در أثر تحریف رهبان و علمای اهل کتاب، عقاید و عادات عجیب و غریبی در پیروان آن ادیان پدید آمده بود. یکی از افتراهای آنان بر خداوند متعال این بود که عقیده داشتند امّی‌ها یعنی کسانی که صاحب کتاب و دین آسمانی نیستند، کوچک‌ترین حقّی حتّی در عهود و مواثیق بر آنان ندارند. این عقیده باعث شده بود که بسیاری از آنان از ادای امانت و قرض به صاحبان امّی آن‌ها ـ که در آنجا عرب و مسلمان بودند ـ شانه خالی کنند؛ غافل از این که در کتاب‌هایشان به ایفای عهد و ادای امانت تأکید صورت گرفته و اعلام شده بود که محبوبان الهی آنان‌اند که ایفای عهد می‌کنند و تقوا می‌گزینند. اهل کتاب با این افترا و تحریفات‌شان در آخرت بی‌بهره هستند؛ خداوند متعال به نظر رحمت به آنان نگاه نمی‌کند و گرفتار عذاب دردناک‌شان می‌سازد.

ربط و مناسبت

ربط این آیات با آیات گذشته به دو طریق است:

۱ ـ خداوند متعال در آیه‌های قبلی حالت اهل کتاب را بیان فرمود. آنان وقتی که مشاهده کردند مسلمانان به سبب اسلام به پیشرفت دینی رسیده‌اند و ترقی کرده‌اند، به فکر چاره‌سازی افتادند و تدابیری جهت فریب آنان اتّخاذ

کردند. در این آیه‌ها خداوند متعال سبب اصلی فریب‌کاری‌های آنان را بیان می‌فرماید که همانا حبّ دنیا بود. آنان فکر می‌کردند که با قبول اسلام از طرف بسیاری از اهل کتاب و عرب‌ها، مناصب دنیوی از دست‌شان می‌رود و در نتیجه فقیر و ذلیل می‌مانند. لذا به فکر فریب مسلمانان افتادند.

۲ـ در آیه‌های گذشته عادات بد اهل کتاب که به دین خداوند متعال و احکام و دستورات او تعالی مربوط بود، از قبیل کفر به آیات الله و تخلیط و تلبیس حق به باطل و کتمان حق و اضلال مسلمانان را بیان فرمود. در این آیه‌ها فعل بد خیانت فی المال آنان را که مربوط به حقوق العباد است بیان می‌فرماید. خلاصه این که پس از بیان خیانت فی الدین، خیانت فی المال آنان را بیان می‌کند.

از جنبه‌ای دیگر: در آنجا حرکات نازیبا و مذمت آنان را عموماً بیان کرده است و در اینجا فعل بد بعضی از ملاهای آنان را و همچنین امانت‌داری و خداترسی برخی دیگر از اهل کتاب را بیان می‌کند و بدین طریق روشن می‌سازد که همه‌ی اهل کتاب برابر نیستند، بلکه بعضی از آنان مانند حضرت عبدالله بن سلام ﷛ و غیره هستند که نه به دین خیانت می‌کند و نه در معامله با بندگان خدا. اینان تمام حقایقی را که در کتب گذشته نسبت به اسلام و پیامبر آخر زمان ﷺ دیده بودند اظهار نمودند و به آن ایمان آورد. و برای همین مسلمان شدند. ولی کسانی که در معاملات دنیاوی دیانت ندارند، چگونه نسبت به دین و حفاظت کتاب و تحریف نکردن آن مطمئن هستند.

سبب نزول

سبب نزول آیه‌های اول و دوم بدین قرار است:

یکی از مسلمانان قریشی مهاجر در مدینه‌ی منوّره نزد یک نفر یهودی الاصل مدینه به نام عبداللّه بن سلام ـ که بعداً مسلمان شد و از یاران برجسته‌ی رسول اللّه ﷺ گردید ـ مبلغ تقریباً دو هزار و دویست اوقیه طلا امانت گذاشت. این مبلغ در آن زمان هنگفت بود. یکی دیگر از مسلمانان مهاجر قریشی، نزد یکی دیگر از ملایان یهودیان به نام فنحاص بن عازوراء یک دینار به امانت گذاشت. بعد از مدتی، مسلمان اول از ابن سلام رضی الله عنه امانت خود را طلب کرد. ابن سلام رضی الله عنه باکمال خوشی امانت را تحویل داد. مسلمان دوم نزد فنحاص رفت و امانت خود را خواست. اما او آن امانت را انکار کرد و گفت که من دیناری ندیده‌ام و تو را اصلاً نمی‌شناسم! مسلمان به او گفت: تو به خدا و قرآن قسم می‌خوری که امانت من نزد تو نیست؟ او قسم خورد که نزدش امانتی از آن مسلمان نیست.[۱]

خداوند عزوجل در این آیه کار عبداللّه بن سلام رضی الله عنه را تأیید و او را می‌ستاید و فنحاص را به باد مذمّت می‌گیرد و علت عذر و خیانت این دسته از اهل کتاب را بیان می‌فرماید.

خداوند متعال با این بیان مسلمانان را متوجه می‌کند که تمام اهل کتاب قابل مذمّت نیستند و تمام آنان هم قابل تمجید و مدح نیستند. پس باید آنانی که قابل مذمّت و نامعتمد هستند و کسانی که قابل مدح و مورد اطمینان هستند را به خوبی بشناسید.

آیه‌ی ﴿انّ الذین یشترون بعهد اللّه و أیمانهم ...﴾ نیز دارای سبب نزول خاصّی است که مختلف روایت شده است:

۱ ـ در صحاح ستّه از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول اللّه

---

۱. روح المعانی: ۳/۲٦٦ ـ و تفسیر بغوی: ۱/۳۱۷ ـ و البحر المحیط: ۲/۴۹۹.

ﷺ فرمودند: «من حلف علی یمین هو فیها فاجرٌ لیقتطع بها مال امرئ مسلم لقی اللّه و هو علیه غضبان» (هر کس به نا حق سوگندی یاد کند تا به وسیله‌ی آن مال مسلمانی را ازآن خود سازد، روز قیامت خداوند متعال را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است.) اشعث بن قیس رضی الله عنه در پی این روایت ابن مسعود رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا که این آیه درباره‌ی من نازل شده است و سپس ماجرا را شرح داد که ماحصلش این است: در میان او و یک نفر از یهود بر سرِ زمینی اختلاف روی نمود. پس از جرّ و بحث زیاد، اشعث رضی الله عنه پیشنهاد کرد با هم بر یکی به عنوان حکم و قاضی اتفاق نمایند تا میان‌شان فیصله کند و به او گفت که در انتخاب حَکَم اختیار با توست، هر کسی را انتخاب کردی من آماده‌ام. یهودی گفت نزد پیامبر شما می‌رویم. (یهود هم بر امانت‌داری و عدالت آن حضرت علیه السلام معتقد بودند و به ملایان خود به اندازه‌ی آن حضرت ﷺ اعتماد نداشتند!) آن دو نزد رسول اللّه ﷺ آمدند و جریان را تعریف کردند. بر مسلمان به دلیل این که مدعی بود، شاهد لازم شد، اما شاهد نداشت، فلذا بر یهودی سوگند لازم گردید و رسول اللّه ﷺ به وی فرمود که سوگند یاد کند. مسلمان گفت: این یهودی پروا نمی‌کند، قسم می‌خورد و مال را می‌برد! در این میان آیه نازل گردید[1] و بدین طریق اشعث بن قیس رضی الله عنه را تسلّی داد که پریشان مباش، کسی که به ناحق قسم می‌خورد، خداوند متعال او را سزا می‌دهد.

۲ـ در روایتی دیگر از عبداللّه بن أبی أوفیٰ رضی الله عنه آمده است: مردی در بازار چیزی را در معرض فروش گذاشت و با خوردن سِوگند برای آن قیمتی جار

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه :کتاب فی الخصومات / باب ۴ «کلام الخصوم بعضهم فی بعض»، ش ۲۴۱۶ و ۲۴۱۷ ـ و مسلم در صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه :کتاب الایمان / باب ۶۱ ، ش ۱۳۸ ـ و ابو داود در سنن: کتاب الأیمان و النذور / باب ۲ ، ش ۳۲۴۳ ـ و ترمذی در سنن: بیوع / باب ۴۲ ، ش ۱۲۶۹ ـ و نسایی در سنن کبری: کتاب القضاء و کتاب التفسیر ـ و ابن ماجه در سنن: کتاب الأحکام / باب ۸ ، ش ۲۳۲۲ ـ و طبری در تفسیر: ۳/۳۱۹ ، ش ۷۲۷۶ .

می‌زد؛ در حالی که چنین نبود و قصد داشت مسلمانی دیگر را وادار به خرید آن بکند. خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود.(۱)

۳- امام احمد رحمه‌الله و ابن جریر رحمه‌الله از عدی بن عمیرة رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که: بین امرؤ القیس کندی و مردی از حضر موت - هر دو مسلمان بودند - خصومتی رخ داد و موضوع را به سمع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم رساندند. آن حضرت علیه‌السلام از حضرمی گواه خواست. گفت: شاهد ندارم. بر امرء القیس گواه لازم شد. حضرمی گفت: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم این مرد سوگند می‌خورد و زمین مرا می‌برد! رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «من حلف علیٰ یمین کاذبة لیقتطع بها حق اخیه لقی الله تعالی و هو علیه غضبان» (هر کسی به دروغ سوگند بخورد و با آن حق برادرش را بردارد، روز قیامت در حالتی در پیشگاه خداوند متعال حاضر می‌شود که او تعالی بر وی خشمگین است.) پرسید: «یا رسول الله! پس اگر کسی بداند که زمین مال خودش است ولی باز هم آن را ترک کند، چه أجری دارد؟» فرمودند: «بهشت». امرء القیس گفت: «پس من شما را گواه می‌گیرم که از آن گذشتم». در این جا بود که آیه‌ی ﴿ان الذین یشترون بعهد الله ...﴾ نازل شد.(۲)

ابن جریر رحمه‌الله از عکرمه رحمه‌الله روایت می‌کند که این آیه درباره‌ی ابو رافع و کعب بن اشرف و لبابه بن ابی الحقیق و حُیَیّ بن أخطب که از رؤسای اهل کتاب بودند نازل گردید و سبب آن، تحریف کتاب آسمانی و تبدیل آیات مربوط به صفات رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و حُکم امانات و ... در مقابل دریافت رشوه و مال از مردم بود.(۳)

---

۱. به روایت بخاری از عبدالله بن ابی أوفیٰ رضی‌الله‌عنه: کتاب الشهادات / باب ۲۵ «قول الله تعالی: انّ الذین یشترون بعهد الله ...»، ش ۲۶۷۵ و کتاب البیوع / باب ۲۷ «ما یکره مِنَ الحلف فی البیع»، ش ۲۰۸۸ و کتاب التفسیر / باب ۳ «انّ الذین یشترون بعهد الله و أیمانهم ثمناً قلیلاً»، ش ۴۵۵۱.

۲. به روایت طبری رحمه‌الله در تفسیر: ۳/۳۱۹، ش ۷۲۷۷ - و بغوی رحمه‌الله در تفسیر: ۱/۳۱۹-۳۱۸.

۳. تفسیر طبری: ۳/۳۱۹.

قول محققان این است که امکان دارد تمام این واقعات پیش آمده بودند و بعد آیه نازل گردید و هر مفسری یک واقعه را سبب نزول قرار داده است. در حالی که مجموع این واقعات سبب نزول این حکم قرآنی قرار گرفتند.

تفسیر و تبیین

وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ ...(۷۵)

خطاب آیه در اصل متوجه رسول الله ﷺ است و بالتبع هر کس از مسلمانان که با اهل کتاب معاشرت دارد. یعنی در جلوی تو (ای محمّد ﷺ) از اهل کتاب به اعتبار ادای امانت و قرض، دو نوع افراد وجود دارد: بعضی از آنان امانت‌دار هستند و امانت را به خوشی به صاحبان‌شان برمی‌گردانند و بعضی دیگر بسیار خاین و در این مورد دارای عقاید تحریف‌آمیز و زشت هستند.

... مَنْ إِنْ تأمنه بقنطارٍ يؤده اليک - تقسیم و توضیح این دو دسته از اهل کتاب است. در این جمله دسته‌ی اول را معرفی می‌فرماید.

دسته‌ی اول آنان‌اند که اگر یک «قنطار» یعنی مال هنگفتی به نزدشان امانت بگذاری، آن را کامل به تو باز پس می‌گردانند. «تأمنه» از «أمنته، أئتمنته» (او را امین پنداشتم، چیزی را به او امانت دادم) است. «قنطار» یعنی مال کثیر. نزد بعضی نحویان «باء» (در «بقنطار») به معنی «علیٰ» است یعنی: علی قنطارٍ. نزد بعضی دیگر به معنی «فی» است. یعنی فی حفظ قنطارٍ.[1] در توضیح لغوی و

---

۱. روح المعانی: ۳/۲۶۶ .

اصطلاحی لفظ «قنطار» قبل از این هم در همین سوره سخن گفتیم.[1]

و منهم من ان تأمنه بدینارٍ لا یؤده الیک الاّ ... - گروه دیگر آن‌اند که اگر فقط برای یک دینار هم آنان را امین بپنداری، آن را به تو ادا نمی‌کنند مگر این که: «ما دمت علیه قائماً» (دایم بر او قایم باشی). یعنی دنبالش باشی و همیشه از او مطالبه نمایی تا بالاخره به ستوه آید و به غرض این که مزاحمت ترا از سرش کوتاه نماید، آن را به تو بدهد.

کلمه‌ی «الاّ» از اعم الا حوال یا اعم الاوقات استثنا کرده است. یعنی «لا یؤده الیک فی حالٍ من الا حوال او فی وقت من الاوقات الا ما دمتَ علیه قائماً». «قیام» مجاز و کنایه از مبالغه در مطالبه است.

«دینارٍ» یک لفظ عجمی است و «یا» ی آن بدل از نون است. این کلمه در اصل «دِنّار» بوده است، اول المثلین (نون اول) را به مناسبت کسره‌ی ماقبل به «ی» بدل کردند. جمع «دینار»، «دنانیر» است که بر اصل آن دلالت می‌کند. زیرا در لغت عربی، جمع هم مانند تصغیر، اسما را به اصل خود می‌برد.

یک دینار معادل ۷۲ جو می‌شود.[2]

حضرت مالک بن دینار رحمه الله یکی از اکابر اولیا در طبقه‌ی تبع تابعین است. ایشان درباره‌ی وجه تسمیه‌ی دینار یک توجیه عجیب دارد. می‌فرماید: «دینار گفته شده است چون متشکل از دین و نار است.» یعنی دینار با اختلاف موارد استفاده، یا تبدیل به دین می‌شود یا به نار می‌انجامد. (من اخذه بحقه فهو دینه و من اخذه بغیر حقه فله النار)[3]

---

۱. ر.ک: تبیین الفرقان: ۵/ تحت آیه‌ی ۱۴ .

۲. روح المعانی: ۳/۲٦٦ .

۳. به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۱۷۸ ، ش ۳۷۵۷ .باید دانست که شاید منظور مالک بن دینار رحمه الله از این بیان، ابداء و اظهار اشاره‌ای است که دراین لفظ مضمر است نه این که «دینار» فی نفس الأمر چنان است (روح المعانی: ۳/۲٦٦).

نزد بعضی از مفسران مقصود از «من ان تأمنه بقنطار یؤده الیک» بسیاری از نصارا هستند که مسلمانان به آنان اعتماد می‌کردند و اموالشان را به امانت نزدشان می‌نهادند. از آن‌جایی که زمان حضرت عیسی علیه السلام به زمان رسالت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم قریب‌تر بود، مسیحیان از لحاظ معاشرت و اخلاق نسبت به مسلمانان نزدیک‌تر و به مذهب خود پایبندتر و در امانات امین‌تر بودند؛ چنان که در قرآن چنین وصف شده‌اند: ﴿وِ مِنْهُم قِسّیسینَ وَ رُهباناً وَّ اَنَّهُم لاَ یَسْتَکْبِرُونَ﴾ [مائده: ۸۲] و مراد از «من ان تأمنه بدینار لا یؤده الیک» یهود هستند که خیانت‌شان در مقایسه با نصارا خیلی بیشتر بود.

تفسیر حضرت عکرمه رحمه الله همین است.[۱] اما قول اول معروف‌تر است و به نظر اکثر قریب به اتّفاق مفسران، آیه کلاً در وصف یهودیان است؛ جمله‌ی اول، در وصف حضرت عبداللّه بن سلام رضی الله عنه و امثال او و جمله‌ی دوم، در وصف فنحاص بن عازوراء و امثال او.

<u>ذلک بانّهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل</u> - در این جمله‌ی کریمه، علّت خیانت در امانات و گستاخی اهل کتاب علیه مسلمانان را بیان می‌فرماید.

«ذلک» یعنی این ترک ادای امانت و استحلال آن. «ب» در «بانّهم» سببیه است. یعنی خیانت یهود بر مسلمانان بدین علت است که عقیده داشتند عرب‌ها چون قومی امّی (بی‌دین و بی‌پیامبر و بی‌کتاب) هستند و ما مؤمن و صاحب کتاب و پیامبر هستیم، اموال آنان برای ما حلال است و در مورد آنان بر ما هیچ مؤاخذه‌ای نیست. (یهود، عرب‌ها را چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام مشرک و امّی تصور می‌کردند؛ زیرا نزد آنان اسلام و شرک مساوی‌اند و معتبر فقط یهودیت است. به همین خاطر آنان خود را اهل حق می‌دانستند و به این بهانه

---

۱. روح المعانی: ۲۶۶/۳ + ...

غصب اموال اهل باطل را برای خود جایز و حلال و غیرقابل مؤاخذه!)

«الامیین» جمع «امّی» است. اهل کتاب عرب‌ها را «امی» می‌گفتند؛ چون علم و سواد نداشتند و پیامبری بین آنان نبود.

عرب‌ها اگرچه شاعرانی چیره دست و فصیح بودند، ولی درسگاه و کتاب و سواد نداشتند. یک لقب رسول الله ﷺ نیز «امّی» و «نبی‌الامیین» است.

صاحب «روح المعانی» از ابن جریر رحمه الله به روایت از ابن جریج رحمه الله آورده که در زمان جاهلیت چند نفر عرب با یهود معامله کردند و یهود مدیون شدند. آن چند نفر عرب مسلمان شدند و بعد از اسلام از یهود خواستند قرض‌هایشان را پرداخت کنند. یهودیان انکار کردند که شما نه امانتی نزد ما دارید و نه از جانب ما منتظر دریافت آن باشید. «لانکم ترکتم دینکم الذی کنتم علیه» (چون دینی را که قبلاً داشتید، ترک نمودید) و ادعا کردند که ما در تورات دیده‌ایم که هر کس دین خود را ترک داد و دینی دیگر اختیار نمود، خوردن مال او و آزار رساندن به او جایز است![1] یهود چنین فردی را در حکم مرتد قرار می‌دادند.

چون مسلمانان در آن زمان ضعیف بودند، نمی‌توانستند به زور حقّشان را باز پس گیرند. در آخر این موضوع به حضرت سعد بن عباده رضی الله عنه و غیره رسید، اینان چیزی از آن مال را از یهود باز پس گرفتند و چیزی را یهود خورد.

به راستی آیا آن‌چه که یهود می‌گفتند و به خداوند متعال نسبت می‌دادند، درست بود؟ در جمله‌ی بعد حقیقت استدلال آنان نمایان شده است.

<u>و یقولون علی الله الکذب</u> - خداوند متعال می‌فرماید: این دروغی است که آنان بر خداوند متعال می‌بندند. الله تعالیٰ چنین حکمی نازل نکرده که بر شما «سبیل»

---

۱. روح المعانی: ۲۶۷/۳ و به روایت طبری در تفسیر: ۳۱۷/۳، ش ۷۲۶۹ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۱۷۹/۲، ش ۳۷۶۵.

نیست و هر چه خواستید بر امّی‌ها روا دارید.

<u>و هم یعلمون</u> - یعنی آنان خودشان هم خوب می‌دانند که دروغ می‌گویند، ولی گمراهی‌شان به حدّی است که پروای آن را ندارند.

علامه کلبی رحمه‌الله می‌فرماید: بعضی از اهل کتاب معتقد بودند که چون عرب‌ها در زمان قدیم (جاهلیت) ظالم بوده‌اند و ما یهود ضعیف بوده‌ایم و آنان اموال ما را به ظلم خورده‌اند، لذا مال آنان هم بر ما حلال است.[1] زیرا ما با این کار در واقع مال خودمان را می‌گیریم.

ابن منذر رحمه‌الله روایت می‌کند: وقتی که آیـه‌ی ﴿لیس علینا فی الامیین سبیل﴾ نازل شد، رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه را تلاوت کرد و فرمودند: «کذب اعداء اللّه. ما من شیء کان من الجاهلیة الاّ و هو تحت قدمی هاتین الاّ الامانة فانها مؤادة الی البر و الفاجر»[2] (دشمنان خدا دروغ می‌گویند. تمام آن‌چه که در جاهلیت انجام گرفته زیر پاهایم هست و اعتباری ندارد مگر امانت که باید به صاحبش برگردانده شود؛ مساوی است که صاحبش نیک باشد یا بد.) با این آیه و تبصره و اعلام رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله، پندار یهود نقش بر آب گشت.

این آیه دلالت دارد بر این که خیانت و غدر در جمیع امور بالخصوص در امانت حرام است.

بلی من اوفی بعهده و اتّقی ... (۷۶)

در این آیه‌ی کریمه جواب کلّی پندار و اعمال بی‌پایه‌ی یهود بیان شده است که بسان یک قاعده‌ی کلّی نزد همه‌ی مؤمنان باید ملاحظه گردد. این جـواب

---

۱. روح المعانی: ۳/۲٦۷.

۲. همچنین به روایت طبری رحمه‌الله در تفسیر: ۳/۳۱٦، ش ۷۲٦٦ و ۷۲٦۷ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۱۷۸، ش ۳۷٦۳.

آنان است یعنی حقیقت این است که هر کس عهد خود را وفا نماید، خداوند آن را دوست می‌دارد و او متقی است، نه کسی دیگر.

<u>بلی من اوفیٰ بعهده و اتقیٰ ...</u> - بلکه محبوب نزد پروردگار کسی است که به عهدش در هر صورت و با هر کسی وفا نماید و متقی باشد، نه کسی دیگر.

خداوند متعال به اهل کتاب متذکّر می‌شود که در تورات و انجیل از شما هم عهد گرفته شده که اگر عهد را وفا نمایید و پرهیزگار باشید، خداوند متعال شما را دوست خواهد داشت و در غیر این صورت خشم و سخط او تعالی را بر خود پذیرا شده‌اید.

فرق بین «عهد» و «وعده» در این است که اگر قرار و میثاق از هر دو جانب باشد، «عهد» نامیده می‌شود و اگر از یک جانب باشد «وعده» گفته می‌شود. به همین دلیل «عهد» از وعده قوی‌تر است.

انّ الذین یشترون بعهدالله... (۷۷)

در مورد الفاظ و مفهوم این آیه‌ی کریمه، قبل از این تحت آیات مشابه بحث کردیم.[1]

علوم و معارف

▣ ستایش کافر به کار و عادت‌اش جایز است و به ایمان و مذهبش، حرام

از کلام مقدس الهی معلوم شد که مدح و تعریف کافر به سبب صفت خوبی که دارد یا کار خوبی که کرده است، جایز است. می‌بینیم که خداوند متعال ابن سلام ﷺ را به سبب امانت‌داری‌اش در کتاب خویش می‌ستاید؛ در حالی که

---

۱. ر.ک: تبیین الفرقان: ۴/ ۳۰ الی ۳۴/ سوره‌ی «بقره» تحت آیه‌ی ۱۷۴.

او در آن زمان کافر بود و در دین یهودیت به سر می‌برد. بنابراین، اگر یک شاه یا حاکم کافر، منصف و رعیت‌پرور باشد یا نسبت به مسلمانان حسن سلوک نشان دهد، ستودن این خصلت او جایز خواهد بود. اما ستایش او به اعتبار دین و مذهبش قطعاً ناجایز و حرام است.(۱)

◙ در اسلام تعصّب نیست

این هم ثابت شد که اسلام دینی است که با تعصب خشک و بی‌مورد و تنگ نظری مخالفت کامل دارد؛ تا آن اندازه که حتی نیکی‌ها و جنبه‌های مثبت مخالف را هم به دیده‌ی تکریم می‌نگرد و بلکه آن‌ها را تمجید و اظهار می‌نماید. از آیه این حقیقت به روشنی مستفاد می‌گردد؛ زیرا منظور از ﴿منهم من یؤدهِ الیک﴾ به طور خصوص حضرت عبدالله بن سلام رضی الله عنه است که در زمان نزول این آیه هنوز مسلمان نشده بود.

◙ دلیل امام اعظم رحمه الله برای دنبال نمودن مقروض

امام اعظم رحمه الله از جمله‌ی کریمه‌ی ﴿الاّ ما دُمت علیه قائماً﴾ استدلال می‌کند که اگر مدیون با وجود وسعت مالی، دَین خود را پرداخت نکند، داین می‌تواند از او شکایت نماید یا تا هنگام گرفتن پول‌های خود او را دنبال نماید و از او دست برندارد.

◙ گرفتن مال حربی به عقد فاسد در دارالحرب جایز است

در کتب فقه آمده است که استفاده از مال حربی در دارالحرب به عقد فاسد

---

۱. احکام القرآن تهانوی رحمه الله : ۲/۲۷ .

یا با مکرهایی که در معاملات جاری است، جایز می‌باشد. امّا نمی‌توان مالش را به سرقت برد.

شاید سؤال پیش آید که این فریب دادن هم به ظاهر یک نوع غدر و خیانت است و اگر سرقت مال حربی جایز نیست، چرا فریب او جایز است؟

در جواب باید گفت که این از باب غدر نیست. زیرا اولاً، در دارالحرب میان مسلمان و کافر پیمان و عهدی نیست که مقتضی مراعات تعاهد طرفین باشد و ثانیاً، غدر آن است که در کمال غفلت طرف بر او اعمال می‌شود. اما در معامله حقیقت ظاهر است؛ چون مسلمان به ظاهر با کافر معامله می‌کند و این به رضای کافر دلالت می‌کند و وقتی رضای ظاهری وجود داشته باشد، اگرچه مکری هم در بین باشد در دارالحرب غدر و خیانت محسوب نیست. اما کار یهود که سبب نزول آیه قرار گرفت، برخلاف این اصل بود، آنان با مسلمان عهد و پیمان داشتند و علیرغم این پیمان، غدر نمودند.[1]

▣ قصه‌ی یکی از خاینان که به دار کشیده شد

تاجری در زمان یکی از خلفای عباسی وارد بغداد شد. او مال زیادی نزد یکی از تجار بغداد به امانت گذاشت و خود به موصل رفت. آن‌چه او به امانت سپرد، حدود دوازده الی بیست هزار درهم بود. وقتی از موصل برگشت و اموال خود را مطالبه نمود، تاجر بغدادی وجود هرگونه مالی را نزد خود که متعلق به او باشد، انکار نمود. تاجر مسافر هر چه الحاح کرد و به وی یادآوری نمود، سودی نبخشید. بالاخره دست به دامان حاکم بغداد شد و از او استمداد نمود که مالش را به او برگردانند. حاکم هم نمی‌دانست چه کار کند، چون آن مردِ مسافر

---

۱. بیان القرآن تهانوی ﷫ : ۲/ حاشیه‌ی ص ۳۳ ـ و احکام القرآن تهانوی ﷫ : ۲/ ۳۲.

گواه و دلیلی نداشت. ناگاه فکری به خاطرش رسید. به او گفت برو و جلوی مغازه‌ی آن تاجر بنشین و خودت را ملول کن. من با چند نفر از کنارت عبور می‌کنم و به عنوان برادرت به تو سلام می‌دهم اما تو جواب مده و بدون این که شکایت تاجر را بکنی موضوع را تعریف کن و از من گله کن که تو برادرم هستی ولی به فکر من نیستی. آن مرد رفت و جلوی مغازه نشست. حاکم با چند نفر آمد و به او سلام کرد، اما او جواب نداد، حاکم با حالت پریشانی گفت: ای برادر! من با تو کاری داشته‌ام و برای همین هر جا به دنبال تو می‌گردم و تو اینجا نشسته‌ای؟ آن مرد گفت: مثل این که من فقط اسماً برادر تو هستم، مردم مال مرا می‌خورند و تو اصلاً به فکر من نیستی. حاکم گفت: حالا بیا برویم خانه. گفت: نمی‌آیم، حاکم گفت: بیا من حتماً مال تو را پیدا می‌کنم. همه‌ی این ماجرا جلوی چشم صاحب مغازه اجرا شد. صاحب مغازه به ترس و لرزه افتاد. چون حاکم را می‌شناخت و فکر کرد این مرد برادر حاکم است و او نمی‌دانسته است. روز بعد مرد مسافر باز نزد تاجر صاحب مغازه رفت و مال خود را طلبید. تاجر گفت: بیا مال تو اینجاست. صاحب مال گفت: مگر قبلاً نگفتی که مال نزد من نیست. گفت بله فراموش کرده بودم. در زیر این اثاث مخفی بود و من ندیدم. وقتی حاکم به خیانت تاجر بغدادی یقین پیدا کرد، مأمور فرستاد و آن خاین را دست‌گیر کرد و به دار کشید!

قصه‌ای دیگر

در زمان معتضد بالله - یکی از حکمرانان عباسی - مردی از بصره به مقصد حج به راه افتاد. او اموال قیمتی فراوان به همراه داشت. آن مرد وقتی وارد بغداد شد، با خود چنین اندیشید که این مال بسیار قیمتی است و ممکن است در

سه راه طعمه‌ی دزدان و راهزنان شود. بهتراست مقدار نیاز سفر از آن بردارم و بقیه را در بغداد بگذارم. وی در بغداد کسی را نمی‌شناخت که بر وی اعتماد کند و مال را پیش او به امانت بگذارد. از این رو بهترین و مطمئن‌ترین راه چاره را در این دید که آن‌ها را در بیابان زیر درخت مشخصی دفن کند و هنگام مراجعت دوباره آن را بردارد. بالآخره آن مرد شبانه به بیابان رفت و مالش را زیر یک درخت بید انجیر (درخت کرچک) دفن کرد و برای شناسایی آن، آن را نشانه گذاری کرد و رفت. وقتی از مسافرت باز گشت به سراغ همان درخت رفت و زیر آن را کَند اما هرچه تلاش کرد هیچ اثری از مالش را در آن جا نیافت. آن مرد بیچاره که دار و ندارش را در مسیر راه خرج کرده بود و دستش خالی بود، پیش معتضد بالله رفت تا چنان‌چه مالش پیدا نشود، دست کم به وی کمکی کند و توشه‌ی راه را برایش مهیا کند.

معتضد بالله مردی با هوش بود از وی پرسید: آن درخت در کدام بیابان و در کدام ناحیه قرار دارد؟ مرد آدرس درخت را برای معتضد بالله باز گفت. معتضد بالله بلا درنگ طبیب همان منطقه را احضار کرد و به وی گفت: آیا به این تازگی بیماری را با ریشه‌ی درخت بید انجیر مداوا کرده‌ای؟ طبیب گفت: آری فردی از خاندان شما دچار نوعی ناراحتی معده شده و من برایش ریشه‌ی درخت بید انجیر را تجویز کرده‌ام. او ریشه‌ی این درخت را از جایی برای من تهیه کرده و من به وسیله‌ی آن بیماری او را درمان کرده‌ام. معتضد بالله که سر نخی از مال آن مرد را از گفته‌های طبیب گیرش آمده بود، طبیب را رها کرد و همان فرد بیمار را به حضور طلبید و از او پرسید: از قرار معلوم مدتی پیش دچار نوعی بیماری شده‌ای و فلان طبیب شما را مداوا کرده است. داروی تجویزی آن طبیب برای شما چه بوده است؟ چون اکنون بیماری به همان دارو نیاز پیدا

کرده است. آن مرد در پاسخ به معتضد بالله گفت: طبیب برای معالجه‌ی بیماری من ریشه‌ی درخت بید انجیر را تجویز کرده است. معتضد بالله گفت لطفاً شما جایی را که از آن‌جا ریشه‌ی این درخت را در آورده‌اید به این مرد نشان دهی تا او هم برای خودش آن را تهیه کند. آن مرد صاحب مال را دقیقاً به سراغ درختی برد که مدتی قبل مالش را زیر آن دفن کرده بود. آنان پس از معرفی و شناسایی درخت پیش معتضد بالله آمدند. صاحب مال به معتضد بالله گفت: این، همان درخت است که من اموال خویش را زیر آن دفن کردم. معتضد بالله با مرد بیمار در خلوت نشست و از وی پرسید: هنگام کندن زمین برای یافتن ریشه‌ی درخت، چه چیزی دیدید؟ آن مرد گفت این قدر مال از زیر آن در آوردم. معتضد بالله این مرد صاحب همان مال است. برو و مالش را به طور کامل تحویل بده بدین ترتیب معتضد بالله با درک و فراست فوق العاده‌اش موفق شد مال آن مرد را بیابد.

▣ حکم قتل خائن

فقها می‌نویسند شخصی که همیشه در امانت خیانت می‌کند، قتل او بنا به مصلحت و سیاست جایز است، ورنه حکم اصلی خاین قتل نیست.[1]

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِيْنَ يَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِ اللّٰهِ ...﴾ - در این آیه رمزی به حال آن شخص است که فریب خورده‌ی جلوه‌های دروغین دنیا باشد و آن را بر

---

۱. رد المحتار علی الدر المختار: کتاب الحدود/ باب التعزیر، «مطلبٌ یکون التعزیر بالقتل»، (۲۱۲/۱۲).

مشاهده‌ی جلوه‌های تجلّای حق سبحانه و تعالی ترجیح دهد. او کسی است که در ظاهر به شعار مقربین آراسته است، اما در آن آمیزش حب دنیا و حب جاه موجود است. چنین کسی در دنیا و آخرت از لقای حقیقی و مخاطبت حق ساقط و محروم می‌شود.[1] (از مزایا و ثمره‌های عرفان بی‌بهره می‌ماند).

مولانای رومؒ چنین کسی را با این الفاظ وصف کرده است:

صورت خود کرده هم چون بایزید　　　اندرون او پلید است چون یـزید

وَ اِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيْقاً يَلْوٗنَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتٰبِ لِتَحْسَبُوْهُ مِنَ الْكِتٰبِ وَ
و هر آئینه از اهل کتاب گروهی هستند که می‌پیچند زبان خویش را به نوشته تا گمان کنید که آن از کتاب است

مَا هُوَ مِنَ الْكِتٰبِ وَ يَقُوْلُوْنَ هُوَ مِنْ عِنْدَ اللّٰهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ
در حالی نیست آن از کتاب و می‌گویند که این از نزد الله است در حالی که نیست آن از نزد

اللّٰهِ وَ يَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُوْنَ ﴿٧٨﴾
الله و دروغ می‌گویند بر الله دانسته ●

مفهوم کلّی آیه: بعضی از علمای اهل کتاب هنگام خواندن تورات زبان به تحریف آیات می‌گشایند تا شما مسلمانان تصوّر کنید آن مطالب واقعاً از تورات است و خداوند متعال چنین گفته است؛ در حالی که چنین نیست و آنان دانسته بر خداوند متعال دروغ می‌گویند.

ربط و مناسبت

همان‌طور که بیان شد، در آیات گذشته بیان اعمال قبیح یهود و نصارا و

---

۱. بیان القرآن تهانویؒ : ۲/۳۲.

خسارت دنیوی و اخروی آنان بود. در این آیه‌ی کریمه دنباله‌ی قبائح یـهود بیان می‌شود که علما و ملایان آنان چقدر خاین بودند.

سبب نزول

علامه ضحاک ﷺ از حضرت ابن عباس ﷺ روایت می‌کند که این آیه در مورد تمام یهود و نصارا نازل شده است. زیرا این هر دو گروه کتاب‌های خود را تحریف می‌کردند. بسیاری از مفسّران آورده‌اند که آیه در خصوص گروهی از یهود که در رأس آنان، کعب بن اشرف، حُیَیّ بن أخطب، ابو یاسر، شعبه بن عمرو شاعر و یکی دیگری به نام مالک بن صیف بودند، نازل شده است.[۱]

زمانی که رسول الله ﷺ به مدینه تشریف آوردند، اینان تورات را مطالعه کردند و گروهی از یهود که دور و بر مدینه زندگی می‌کردند، صـفات پـیامبر موعود را که در کتاب آسمانی‌شان وارد شده بود، با شأن و اخلاق رسول الله ﷺ تطبیق داده و بررسی کردند. نزد اهل کتاب ثابت شد که این همان پیامبر است که تورات و انجیل خبر داده است: ﴿يَعْرِفُوْنَهُ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْـنَآءَهُمْ﴾ [بـقره: ۱۴۶]. اما به جای ایمان آوردن، شروع به تحریف و تغییر آن‌چه که علیه ایشان حجت بود، کردند. آنان چنین می‌کردند تا پیروان‌شان الزام نکنند که چرا ایمان نمی‌آورند.

گروهی از آنان حقیقتاً آیات را تحریف می‌کردند؛ صفات را تغییر داده و محو کردند و به جای آن الفاظ دیگر وارد کردند و گروهی دیگر تحریف لسانی می‌کردند.

تورات و انجیل عبرانی بودند و مسلمانان عبرانی نمی‌دانستند. اهل کتاب نزد

---

۱. روح المعانی: ۳/ ۲۷۱.

مسلمانانِ کم علم و ساده‌لوح تورات و انجیل را آورده و می‌خواندند و بعد می‌گفتند: ببینید! این صفات در پیامبر شما نیست و بلکه اللّه تعالی فرموده است آخرین پیامبر از بنی‌اسرائیل پیدا می‌شود. آنان بدین طریق عبارات را تغییر می‌دادند و مطالب دیگری از طرف خود ارایه می‌کردند. خلاصه‌ی تحریف آنان و انگیزه‌ی آن دو چیز بود:

۱ - حسد (که چرا آخرین نبی از بنی‌اسرائیل نیست و از بنی‌اسماعیل است.)

۲ - طمع دنیوی (تا مقام و جاهشان از دست نرود)

اگر کسی مرتکب زنا و غیره می‌شد - یهود نگاه می‌کردند اگر از اشراف بود، حکم رجم و حدود را تغییر و تحریف می‌کردند و اجرا نمی‌کردند و اگر از افراد کم نسب و ضعیف می‌بود، حدود را بر وی اجرا می‌کردند. همین عمل یهودیان تا امروز هم روش تمام اهل باطل است. اینان نیز بسیاری از تحریفات لفظی در قرآن وارد کرده‌اند، ولی از آنجایی که حفاظت قرآن مقدس را خود اللّه تعالی به عهده گرفته است، این تحریفات باقی نماند؛ به خلاف کتب دیگر که خداوند متعال حفاظت آن‌ها را بر ذمه‌ی خود ننهاده است.[۱]

«با» در «بالکتاب» این برای آله یا ظرفیت است. یعنی «الکتاب» یا «فی الکتاب».

تفسیر و تبیین

وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُنَ أَلْسِنَتَهُمْ ... (۷۸)

<u>و إنَّ منهم لفريقاً ...</u> - گروهی از اهل کتاب وجود دارند که هنگام خواندن تورات

---

۱. در مورد عادت زشت تحریف که یهود بدان خو گرفته بود، بخوانید بحث جامع مؤلف رحمه‌الله را در: تبیین الفرقان: ۳/ ۵۹۰ الی ۵۹۲. همچنین بخوانید: البحر المحیط: ۲/ ۵۰۳ - و روح المعانی: ۳/ ۲۷۱.

جهت فریب مسلمانان زبان را گردانده و تحریفاتی در آن وارد می‌سازند.

«السنة» جمع «لسان» است. ابن شحنه رحمه‌الله می‌فرماید: لسان در زبان عربی در صورت تذکیر و تأنیث یکسان به کار می‌رود.

علاّمه ابو عمرو بن علاء رحمه‌الله، نحوی معروف قایل است وقتی که لفظ «لسان» مؤنث قرار بگیرد جمع آن «اَلْسن» می‌آید، و اگر مذکر باشد جمع آن «اَلْسِنَةٌ» می‌آید.[1]

«یلون» از «لویت الغریم» مأخوذ است. عرب می‌گویند «لویتُ الغریم» (مدت پرداخت وام بدهکاری را پیچیدم و آن را به تأخیر انداختم). در اصل ماده‌ی آن از «لیّ» به معنی فتل و پیچیدن است. در حدیث آمده است: «لیّ الواجد یحل عرضه و عقوبته».[2] و آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر ام سلمه رضی‌اللّه‌عنها وارد شد، او را دیدند که روسری را بر سر می‌گذاشت به او متذکّر شدند: «لیّةٌ لا لیتین»[3] (یک پیچ بده نه دو تا.)[4] در فارسی هم می‌گویند فلان کار را به فلان لو دادند یعنی به او چسپاندند.

در اصل تعریف و مقصد «لَیِّ» کسی را از راه راست به راه کج برگرداندن و رد کردن است و در این‌جا نیز مقصود همین است. زیرا آنان آیات مستقیم و درستی که در تورات بودند را به راه کج کشانیدند.

«یلون السنتهم» یعنی: هنگام قرائت زبانشن را به حرکات و الفاظی دیگر

---

۱. روح المعانی: ۳/ ۲۷۰-۲۶۹ - و البحر المحیط: ۲/ ۴۹۸.

۲. به روایت ابوداود در سنن از عمروبن الشرید عن ابیه رضی‌الله‌عنه: کتاب الأقضیة / باب ۲۹ «فی الحبس فی الدین و غیره»، ش ۳۴۸۱ - و نسایی در سنن: بیوع، باب ۱۰۰ «مطل الغنی»، ش ۴۷۰۳ - و ابن ماجه در سنن از او رضی‌الله‌عنه: کتاب الصدقات / باب ۱۸ «الجس فی الدین و الملازمة»، ش ۲۴۲۷ - و طبرانی در معجم اوسط از همو: ش ۲۴۲۸.

۳. به روایت ابوداود در سنن از ام سلمة رضی‌اللّه‌عنها: کتاب اللباس / باب ۳۵ «فی الاختمار»، ش ۳۹۵۵.

۴. ر.ک: البحر المحیط: ۲/ ۴۹۸ - و تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۲۱.

می‌گردانند. نزد بعضی دیگر یعنی «یمیلون السنتهم بمشابهة الکتاب» (زبانشان را مشابه با کتاب میل می‌دهند). یعنی اگرچه آن را تحریف نمی‌کنند؛ امّا الفاظی دیگر مشابه کتاب می‌خوانند.

لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب ... - ضمیر «ه» راجع به محرَّف است. یعنی همان چیزی که زبان به خاطر آن پیچیده شده است. مرجع ضمیر «هو» نیز محرّف است. تفسیر جمله این که آنان این کار را می‌کنند تا شما گمان کنید که این چیزهای تحریف شده از سوی اللّه تعالی است و به آن اقرار می‌کنند، اما در حقیقت بر ذات خداوند متعال دروغ می‌گویند؛ زیرا خودشان خوب می‌دانند که این کلمات و جملات افزوده شده هرگز از جانب خداوند متعال نیست، بلکه ساخته و پرداخته‌ی خودشان است و با وجود این باز هم به خاطر فریب مسلمانان دست به چنین کاری می‌زنند.

نوعیّت تحریف تورات و انجیل توسط یهود و نصارا

تحریف بر دو قسم است که هر دو در «لیّ» داخل‌اند: ۱ـ لفظی، ۲ـ معنوی. تحریف لفظی این بود که بسا اوقات الفاظ واقعی تورات را تغییر می‌دادند و الفاظ خود ساخته‌ای به جای آن وارد و به مردم عرضه می‌کردند و هدف آنان از این تحریف یکی فریب و انحراف مسلمانان به یهودیت و نصرانیت بود و دوم دل خوش ساختن پیروان خود به آیین خویش و سوم حفظ موقعیت خودشان بود. این چنین تحریف در قرآن مقدس، حرام و مستلزم کفر است. زیرا این عمل، خط کشیدن و انگشت گذاشتن بر حاکمیت خداوند متعال است.

نوع دیگر که تحریف معنوی بود بدین صورت بود که الفاظ را مطابق خواست خود ترجمه و معنا می‌کردند؛ همان‌طور که اهل باطل قرآن مجید را به

دلخواه خود ترجمه می‌کنند.

حضرت شاه عطاء الله بخاری رحمه الله می‌فرمایند: یک مرتبه شخصی بدعتی نزد من آمد و گفت شما بر بشر بودن رسول الله صلی الله علیه و سلم قایلید؛ در حالی که خود قرآن بشریت او را نفی کرده است. گفتم اگر چنین آیتی وجود دارد، به من نشان دهید. گفت در سوره‌ی کهف آمده: ﴿قُلْ اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوْحىٰ اِلَيَّ ...﴾ [کهف: ۱۱۰]. این شخص کلمه‌ی «انّ» را از «ما» جدا خواند. فوراً جواب به قلب من القا شد. گفتم اگر چنین باشد. پس خدای شما که قایلید یکی است، یکی نیست، بلکه متعدد است. زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ﴾ [کهف: ۱۱۰]. من نیز همانند او حرف «إنّما» را الزاماً جدا از هم خواندم. آن مرد متوجه اشتباه خویش شد و بدون آن که جوابی بدهد، رفت.

کسانی دیگر نیز در چندین جای قرآن تحریف معنوی کرده‌اند که «صادق تَقَوی و مودودی» از آنان است. و همچنین غیر مقلدان و وهابی‌ها و... در قرآن توجیهاتی غیر از توجیه سلف دارند. خصوصاً در آیات متشابهات، این تحریفات گسترده است.

عادت یهود و نصارا برای فریب مسلمانان بر همین منوال بود. چنان که ذکر شد، این تبدیل و تحریفات‌شان غالباً در دو چیز بود: یکی تحریف در اوصاف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که در کتب گذشته بسیار وجود داشت، اما مسلمانان که زبان عبرانی نمی‌فهمیدند، متوجه این تحریفات نمی‌شدند و تحریف دیگر در احکامی چون رجم و مانند آن بود. این کار آنان از روی طمع دنیوی بود. در این آیات خداوند متعال قباحت این کار آنان را بیان فرمود.

در این مسأله که آیا اهل کتاب در تورات و انجیل تحریف کتبی کرده‌اند یا تحریفات فقط لسانی بود، علمای تاریخ و سیر اختلاف نظر دارند؟

۱ - گروهی از مؤرّخان و مفسّران و اهل سیر قایل‌اند در تورات و انجیل تحریف کتبی صورت نگرفته است، بلکه در وقت خواندن برای دیگران تحریف لسانی و معنوی کرده‌اند.

در تأیید نظر این حضرات، روایتی از وهب بن منبه رحمه الله وجود دارد که ابن منذر رحمه الله و ابن ابی حاتم رحمه الله تخریج کرده‌اند. او می‌گوید: «ان التوراة و الانجیل کما انزلهما اللّه تعالی، لم یغیر منهما حرف، ولکنهم یضلون بالتحریف و التأویل و کتب کانوا یکتبونها من عند انفسهم، و یقولون: ان ذلک من عند اللّه و ما هو من عند اللّه. فاما کتب اللّه تعالی فانها محفوظة لا تحوّل».[۱]

دلیل دوم این حضرات روایتی است که در آن آمده: نبی کریم صلی الله علیه وسلم در مورد دو زانی از یهود، آنان را به تورات الزام کرد و فرمود: أتوا بالتوراة فاتلوها ان کنتم صادقین» (اگر راست می‌گویید، تورات را بیاورید و تلاوتش کنید) و آنان از این کار امتناع ورزیدند، چون در «تورات» حکم زانیان رجم بود ولی آنان عمداً آن را اجرا نمی‌کردند. ثابت می‌شود که اگر در حکم زانیان تغییر و تحریف آورده مطابق مرام آنان (عدم رجم) می‌بود، به این امر راضی می‌شدند و «تورات» را می‌آوردند. رسول اللّه صلی الله علیه وسلم هم مطمئن بودند که در تورات همان حکم است که ایشان علیه السلام در نظر دارند.

۲ - جمهور علمای اسلام بر این باورند که آنان هر سه نوع تحریف - کتبی و لسانی (شفاهی) و معنوی - را مرتکب شده بودند. محققان مسلمان تمام نسخه‌های تورات را نگاه و بررسی کرده‌اند و ثابت شده که در تمام آن‌ها تحریف بوده است. من خودم این مطلب را از سید سلیمان ندوی رحمه الله شاگرد خاص حضرت مولانا شبلی نعمانی رحمه الله که در موضوع اثبات ختم نبوت از کتب

---

۱. تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/ ۱۸۳، ش ۳۷۸۶.

سابقه سخن می‌راندند، شنیدم. ایشان شواهد و مدارک بسیاری از نُه نسخه تورات که یکی به زبان انگلیسی و بقیه به زبان‌های دیگر بودند را حفظ و یاد داشت کرده بود ... . ایشان فرمودند در تمام این نسخه‌های «تورات» تعریف رسول الله ﷺ به کثرت آمده است، ولی آنان این آیات را تغییر و به الفاظ دیگری ثبت کرده‌اند و فرمودند که در انجیل هم این تحریفات به طور بسیار واضح وجود دارد. و توضیح دادند که این کتاب به چهار جزء تقسیم شده است که در عربی مجموعاً به آن‌ها «اناجیل اربعه» می‌گویند و عبارت اند از: ۱ـ «انجیل متی»، به لغت سریانی است و از دوازده حوازی می‌باشد که بعد از رفع حضرت عیسی علیه‌السلام به آسمان نوشته شده است. ۲ـ «انجیل مرقس» که از ۷۰ نفر می‌باشد و به زبان انگلیسی است. ۳ـ «انجیل لوقا» که این هم از ۷۰ نفر است و به لغت یونانی می‌باشد. ۴ـ «انجیل یوحنا» که از حبیب مسیح است و در بلاد روم نوشته شده است. سید سلیمان رحمه‌الله موارد زیادی از مطالب تحریفی در این کتب را به عنوان مثال ارایه فرمودند.

مانند این مطالبِ حضرت سید سلیمان ندوی رحمه‌الله را صاحب «روح المعانی»، سید آلوسی رحمه‌الله نیز آورده است. ایشان متذکر شده که در تمام «تورات» و «انجیل» تحریف وجود دارد و سپس نمونه‌هایی از تحریفات و تناقضات را در هر یک از آن‌ها برشمرده است.[1]

حضرت مولانا رحمه‌الله کیرانوی در «اظهار الحق» این مسأله را که در تورات و «انجیل» تحریف لفظی و کتبی و معنوی وجود داشته است، خوب توضیح داده است و این قول جمهور و نظر آن‌ها مرجح در این باب است.

در «قرآن مقدس» تحریف معنوی آمده است، اما تحریف لفظی راه نیافته؛

۱. ر.ک: روح المعانی: ۳/ ۲۷۲ـ ۲۷۱ .

چون اللّه تعالی خود وعده کرده که: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُوْنَ﴾ [حجر: ۹]. از مولانا مدنی ﷺ سؤال کردند که این وعده برای کتب سابقه نبوده است؟ گفت: خیر، این خصوصیت قرآن کریم است.

آنان که ادعای وجود تحریف در «قرآن کریم» را دارند، باید این موضوع را ثابت کنند.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُّؤْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتٰبَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُوْلَ
سزاوار نیست هیچ آدمی را که عطا کند او را اللّه کتاب و علم و نبوت سپس بگوید به

لِلنَّاسِ كُوْنُوْا عِبَاداً لِّيْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلٰكِنْ كُوْنُوْا رَبَّانِيّٖنَ بِمَا
مردمان: بنده‌ی من شوید بدون اللّه، ولیکن (مثل این شخص می‌گوید:) باشید ربّانی به سبب

كُنْتُمْ تُعَلِّمُوْنَ الْكِتٰبَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ ﴿۷۹﴾ وَ لَا يَامُرَكُمْ اَنْ
آموختن کتاب و خواندن آن ● و سزاوار نیست که امر کند شما

تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِكَةَ وَ النَّبِيّٖنَ اَرْبَاباً ؕ اَيَامُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ
را که پروردگار گیرید فرشتگان و پیامبران را. آیا به کفر امر می‌کند شما را بعد از آن که

مُّسْلِمُوْنَ ﴿۸۰﴾
مسلمان شده‌اید؟ ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: اهل کتاب در حقیقت حضرت موسیٰ و حضرت عزیر و حضرت عیسی ﷺ را می‌پرستیدند و بعد همه‌ی کارهای‌شان را به آن برگزیدگان خداوند متعال نسبت می‌دادند. خداوند متعال اینجا می‌فرماید که

چگونه امکان دارد پیامبران خداوند متعال، مردم را به ربوبیت خویش فرا خوانند و از پرستش و فرمانبری خداوند متعال باز دارند؟! آیا آنان پس از اسلام به کفر فرا می‌خوانند؟ نه! آنان مبلغ توحید محض هستند و برای قلع و قمع شرک مبعوث شده‌اند.

ربط و مناسبت

در آیات گذشته خداوند متعال تنزیه ذات و صفات خود را از آن‌چه که اهل کتاب افترا کردند، اثبات و توحید خود را تبیین نمود. در این چند آیه تنزیه انبیاءعلیهم‌السلام و عصمت آنان را بیان می‌کند. چون اهل کتاب برای پیامبران هم حرف‌های زیادی تراشیده و درست کرده‌اند. مثلاً حضرت عیسی علیه‌السلام را ابن الله یا ثالثُ ثلثه یا اِلهٰ می‌گفتند و همچنین بر بسیاری از پیامبران دیگر سخنان ناروای دیگری نسبت می‌دادند.

سبب نزول

درباره‌ی سبب نزول این آیه، چند روایت نقل شده است:

۱ - ابن اسحٰق رحمه‌الله از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که وقتی ملاّیان یهود و نصارای نجران نزد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وسلم جمع شدند و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آنان را دعوت به اسلام و پیروی خود داد، مردی از آنان به نام ابو رافع قرظی گفت: «أتريد يا محمّد ان نعبدك كما عبد النصارا عيسى» (ای محمّد! می‌خواهی ما تو را پرستش کنیم، همانگونه که نصارا عیسی را می‌پرستند؟) و یکی دیگر که «رییس» نامیده می‌شد، گفت: «و ذاك تريد منا يا محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم. «تو از ما همین را می‌خواستی محمّد؟» رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «معاذالله ان نعبد غيرالله او نامر

لعبادة غیره ما بذالک بعثنی و لا بذالک امرنی. «از این که جز خداوند متعال کسی دیگر را بپرستیم یا به عبادت کسی دیگر دستور دهیم، به خدا پناه می‌برم. خداوند مرا به این کار مبعوثِ نکرده و به آن دستور نداده است.» در پی این سخن، خداوند متعال آیه را نازل فرمود.

۲ - عبدبن حمید از حسن بصری رحمه‌الله روایت کرده که سبب نزول این آیه سخن مردی بود که نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: «ما همان طور که در میان خود سلام علیک داریم بر شما سلام می‌کنیم. آیا به جای سلام شما را سجده نکنیم؟ آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «نه، امّا پیامبرتان را احترام نمایید و حق را برای اهل آن بدانید. برای هیچ کس دیگر جز خداوند متعال جایز نیست که سجده شود.»[1]

تفسیر و تبیین

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللهُ الكتاب و ... (۷۹)

ماکان لبشرٍ ... - یعنی مناسب و صحیح و جایز نیست برای هیچ بشری که اللّه تعالی او را کتاب و نبوت و حکم بدهد و بعد بگوید عبادتگزار من باشید. مراد از بشر، انبیا علیهم‌السلام هستند. یعنی پیامبران علیهم‌السلام که کتاب و نبوت و حکم داده شده‌اند، اصلاً موافق شأن آنان نیست که خیانت کنند و مردم را به عبادت خود دعوت بدهند. این امر از آنان امکان ندارد. البته خود شما (اهل کتاب) از حماقت خویش این امر را به سوی آنان منسوب می‌کنید. بلکه آنان دستور داده شده‌اند تا مردم را به عبادت معبود حقیقی خودشان دعوت دهند.

---

۱. اسباب النزول واحدی: ٦٢ - و روح المعانی: ۲۷۳/۳ - و تفسیر ابن کثیر: ۳۷۷/۱ - و تفسیر کبیر: ۱۱۷/۸ - و تفسیر قرطبی: ۱۲۲/۴ .

مراد از «حُکم»، دستورات شرعی است که برای جهاد و انتظام امور (سیاست) یا برای بیان حدیث که در اصل از جانب خداوند متعال است، به پیامبر داده شده است تا به مردم ابلاغ کند.

<u>ولکن کونوا ربانیین</u> - در اینجا محذوفی وجود دارد که «یقول» است. یعنی «ما کان لذلک البشر ان یقول ذلک ولکن یقول کونوا ربانیین». در توضیح لغوی «ربّانیین» چند قول وجود دارد:

۱ـ علامه سیبویه رحمه‌الله می‌فرماید: این «ی» نسبتی است و «ربانی» به جانب «ربّ» منسوب و مأخوذ از آن است. به معنای: «کونوا عالماً به و مواظباً علیٰ طاعته». و این الف و نون برای دلالت بر کمال این صفت، اضافه شده است. چون در عربی گاهی الف و نون را اضافه می‌کنند تا دلالت بر کمال آن صفت نماید. مثلاً به کسی که موی زیاد داشته باشد، «شعرانی» و به صاحب ریش دراز، «لحیانی» گفته می‌شود.

۲ـ علامه مبرّد رحمه‌الله قایل است که «ربانیین»، واحد آن «ربانی» و از «تربیة» مأخوذ است. به معنای: ارباب العلم. و این کلمه به کسی اطلاق می‌شود که علم را پرورش می‌کند و به مردم تعلیمات مذهبی می‌دهد و بدین طریق آن را پرورش و اصلاح می‌کند. و و طبق این توجیه. الف و نون برای مبالغه است. چنان که گفته می‌شود: ریّان، عطشان، لحیان. نزد این بزرگوار نیز «ی» نسبتی است.

۳ـ ابن زید رحمه‌الله می‌گوید: «ربانی» کسی را گویند کِه مردم و رعیت را تربیت و اصلاح و پرورش یعنی مدبّر است. «کونوا ربّا نییّن» «یعنی مدبّر ین» می‌کند. مانند معلمان و حکام و .... .

۴ـ ابوعبیده رحمه‌الله می‌گوید: این کلمه عربی نیست، بلکه عبرانی یا سریانی است به

معنی «ذی علم کثیر» و عالم بزرگ و چیره‌دست. از میان این اقوال، قول اول از علامه سیبویه رحمه‌الله معتبر است.

در تعریف دیگر آمده: ربانِی به کسی گفته می‌شود که ربّ را قبول می‌کند و دیگران را به طرف او متوجه می‌کند.

از ابن عباس و حضرت علی رضی‌اللّه‌عنهما مروی است که: «الربانی الفقیه العالم». علامه قتاده و سدی رحمهما‌الله فرموده‌اند: «الربانی العالم الحکیم». ابن جبیر رحمه‌الله «الربانی» را به «الحلیم التقی» تفسیر می‌کند. ابن زید رحمه‌الله - چنان که گفتیم - می‌فرماید که به معنای المدبر لِأمر الناس است. (البته این اقوال مذکور تفاوت چندانی با هم ندارند [1] و حاصل تمام اقوال این است: «ربانی به شخص کامل و مکمل در علم و عمل و اخلاص و مراتب قرب گفته می‌شود؛ زیرا علم را نشر و مردم را تربیت و اصلاح می‌کند.»)

<u>بما کنتم تعلّمون الکتب و بما کنتم تدرسون</u> - «تُعَلِّمُونَ» از «عَلَّم یُعَلّم» است، به معنی درس و تعلیم دادن دیگران. «تَدْرُسُوْنَ» یعنی «خود شما درس می‌خوانید».

این جمله با در نظر گرفتن دو قرائت مختلف بر «تعلمون»، دو معنای مختلف به خود می‌گیرد. توضیح آن که: عبداللّه بن کثیر و ابوعمرو و نافع رحمهم‌الله این فعل را «تَعْلَمُوْن» (بدون تشدید لام که از «العلم» است) می‌خوانند.

تمام قرّای دیگر آن را با تشدید لام، که از «التعلیم» است، می‌خوانند و هر دو بر صواب‌اند؛ زیرا اولاً تمام پیامبران علیهم‌السلام هم خودشان می‌دانستند و هم دیگران را تعلیم می‌دادند و ثانیاً؛ تمام قراءات سبعه به اعتبار قرآن بودن‌شان، به‌طور متواتر منقول‌اند.

باید دانست که ابو عمرو رحمه‌الله برای ارجحیت قرائت خود، دو وجه ذکر کرده

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۲۷۴/۳ - و تفسیر کبیر: ۱۱۹/۸.

است: اول این‌که «تدرسون» بدون تشدید است، لذا «تعلمون» هم باید بدون تشدید باشد. دوم این که «تعلمون» در صورت تشدید مقتضی دو مفعول می‌شود و در اینجا مفعول (الکتٰب) یکی است.

ولی کسانی که آن را به تشدید خوانده‌اند، معتقدند که مفعول اولِ آن (الناس) محذوف است و تقدیرش «یعلّمون الناس الکتب» می‌باشد و حذف مفعول در کلام جایز است.

اینان قرائت خود را به دو وجه ترجیح می‌دهند: یکی این که «تعلیم»، «علم» را شامل می‌گیرد؛ بدین ترتیب که: کل معلّم عالمٌ به معنی یَعْلَمُ (خود هم می‌داند) و لیس کل من یَعْلَمُ شیئاً کان معلّماً. لذا اگر «تعلمون» را از «تعلیم» بگیریم، أولیٰ است. دوم این‌که «ربّانیون» هیچگاه فقط به علم کفایت نمی‌کنند و راضی نمی‌شوند تا آن‌گاه که به تعلیم و تدریس دیگران جهت کسب رضای الهی مشغول گردند؛ چنان‌که خداوند متعال به رسول خویش ﷺ دستور می‌دهد: ﴿اُدْعُ اِلٰی سَبِیْلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ [نحل: ۱۲۵] و قول مرة بن شراحیل نیز بر این مطلب دلالت دارد که فرمود: «کان علقمه من الربانیین الذین یعلّمون الناس القرآن».

به همین خاطر علما از این آیه استنباط کردند که بر شاگرد بعد از تحصیل علم و اخذ آن از استاد، دو چیز لازم است: یکی تکرار کردن که به وسیله آن علم در قلب جای می‌گیرد و فراموش نمی‌شود. دوم تدریس و تعلیم دیگران. در غیر این صورت، علم او هر قدر هم زیاد باشد، ضایع خواهد شد؛ و در حدیث آمده است که در روز قیامت از عالم در مورد علم او سؤال می‌شود.[1]

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۸/۱۲۰-۱۱۹ - و روح المعانی: ۳/۲۷۴ - و البحر المحیط: ۲/۵۰۶ - و تفسیر قرطبی: ۴/۱۲۳.

وَلا أمركم ان تتخذوا الملائكة و النبيين ارباباً ...(۸۰)

وَلا يأمركم ان تتخذوا الملائكة ... - ابن عامر و حمزه و عاصم و يعقوب ﷺ، «ولا يأمركم» را بنا بر عطف بر «يقول» به نصب خوانده‌اند. «لا» زايده براى تأكيد نفى است و معنا چنين مى‌شود: «ما كان لبشرٍ ان يؤتيه اللّه تعالى ذلك و يرسله للدعوة الىٰ اختصاصه بالعبادة و ترك الأنداد، ثم يأمر الناس بأن يكونوا عباداً له، و يأمركم أن تتخذوا الملائكة و النبيين ارباباً.» يا اين كه «لا» غير زايده است مبنى بر اين كه آن حضرت ﷺ از عبادت فرشتگان و مسيح و عزير ﷺ نهى مى‌فرمود. وقتى كه مردم به وى ﷺ گفتند: أنتخذك ربّاً؟ در جواب‌شان گفته شد: «ما كان لبشرٍ ان يتخذه اللّه تعالىٰ نبيّاً ثم يأمر الناس بعبادته و ينهاهم عن عبادة الملائكة و الأنبياء.» طبق اين توجيه، مقصود از عدم الأمر، نهى است.

بقيه‌ى قرّا آن را بنا بر ابتداء، به رفع خوانده‌اند.[1] يعنى: «ولا يأمركم اللّه ان تتخذوا الملائكة ...».

أيأمركم بالكفر بعد اذ انتم مسلمون - خداوند متعال با اين استفهام انكارى و تعجبى، جواب آن دسته از يهود و نصارا را مى‌دهد كه نسبت به پيامبر خدا ﷺ و ديگر پيامبران ﷺ عقايد خلاف تعليم نبوت داشتند و در مقابل آن، عقايد پيامبران را ثابت و واضح مى‌فرمايد كه همه‌ى ايشان مردم را از عبادت غير اللّه به عبادت او (وحده لا شريك له) دعوت داده‌اند و مى‌دهند. بنابراين، امكان ندارد كه آنان مردم را به پرستش غيراللّه دستور بدهند، زيرا اين عكس دعوت ايشان است. بلكه اين سخن از جانب خود اهل كتاب و بدون دليل و ناشى از عدم شناخت فرق بين اطاعت و عبادت است يا ناشى از عدم توجه به آن - عناداً - مى‌باشد.

---

۱. روح المعانى: ۳/ ۲۷۵-۲۷۴.

در اینجا مخاطب بالجواب یهود و نصارا هستند نه مسلمانان و اطلاق لفظ «مسلمون» نسبت به آنان به این معنا است که در وقت اعتراض مدّعی توحید بودند و همین امر بخصوص در لغت «اسلام» گفته شده است؛ قطع نظر از این که فی الواقع موحد بودند یا خیر؛ چنان‌که بسیاری از آنان مشرک بودند.[۱]

ضمناً این آیه نصیحتی قرار گرفت برای آن دسته از مسلمانانی که به رسول الله ﷺ عرض کرده بودند که به جای سلام اگر ترا سجده کنیم، چطور است؟ آیه نصیحت می‌کند که پس از قبول اسلام، از کارهای شرک‌آمیز برحذر باشید.[۲]

▣ چهار مسأله‌ی مستنبط

با وجود این که در این آیه مراد از «لبشر» انبیا علیهم‌السلام هستند، اما به جای «لبشرٍ» «لنبیٍّ» نگفت تا از این طریقِ بیان، چهار مسأله‌ی زیر را به اثبات برساند:

۱- **عصمت انبیا** : - علیهم‌السلام بدین ترتیب که: هرگاه «ما» بر لفظ «کان» داخل شود و مابعد آن، نکره و صفت باشد، مدلولش نفی کلی است. یعنی هیچ درجه‌ای حتی کمترین آن در مفهوم مخالف آن (عدم عصمت) در پیامبران علیهم‌السلام وجود ندارد و اگر وجود می‌داشت حتماً گاهی اوقات، افعال و اموری خلاف عصمت از ایشان صلوات الله علیهم سرزده می‌شد. زیرا قاعده‌ی کلی به شمار می‌رود که هر چیز و صفتی که در وجود کسی باشد، حتماً از او مترشح می‌شود (کلّ اِناءٍ یترشّح بمافیه). لذا اگر دعوت انبیا علیهم‌السلام ناقص می‌بود، حتماً به نوعی آن نقص ظاهر می‌شد. ولی می‌بینم که چنین نیست. از این وجه نزد محققان

---

۱. ر.ک: بیان القرآن تهانوی رحمه‌الله : ۲ / ۳٦ .
۲. ر.ک: تفسیر معارف القرآن حضرت مفتی محمّد شفیع رحمه‌الله : ۲ /۹۷ - و فارسی: ۳ / ۱۰۹ .

پیامبران ﷺ بعد از بلوغ - چه قبل از نبوت یا بعد از آن - من کل الوجوه از کبایر و صغایر و قبل از بلوغ از کبایر، مقدس و معصوم محض هستند.

لذا معنای جمله‌ی مبارکه چنین می‌شود: این مطلب که یکی از انبیا ﷺ مردم را به پرستش خویشتن دعوت کند، به طور کلی از امکان خارج و غیر صحیح است. بلکه ایشان مردم را به جانب خداپرستی دعوت می‌دهند.

۲-بشریت تمام انبیاء ﷺ: -از این آیه ثابت شد که پیامبران ﷺ بشر هستند و بنابراین، اعتقاد به بشر بودن تمام انبیا ﷺ جزء ایمان است و صحّت ایمان موقوف به آن است و انکار این مورد، کفر می‌باشد.

این آیه‌ی کریمه، تردیدی است بر گروهی[۱] که قایل به نور بودن انبیا ﷺ از جزء نور خداوند متعال و منکر بشریت ایشان ﷺ هستند.

۳-عدم جواز گفتن یا عبدی و یا امتی -از این آیه کریمه ثابت شد که گفتن یا عبدی و یا امتی بر هیچ فردی جایز نیست چرا که این لفظ مخصوص کسی است که اللّٰه تعالیٰ را عبادت می‌کند در حدیث صحیح هم آمده است: «به دلیل حدیث فقهامی نویسند که گفتن عبد فلانی مکروه است اما گفتن عبید فلانی مکروه نیست.

«لا یقولنّ احدکم عبدی و امتی. کُلّکم عبیداللّٰه و کل نساءکم اماءُ اللّٰه. ولکن لیقل: غلامی و جاریتی و فتای و فتاتی».[۲]

۱.فرقه بریلویه.

۲. به روایت مسلم در صحیح از ابوهریره ﷺ : کتاب الالفاظ من الأدب و غیرها / باب ۳ «اطلاق لفظة العبد و الأمة و المولیٰ و السیّد»، ش ۱۳ (۲۲۴۹) و به همین معنا ش ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷ - و نسایی در سنن کبری: عمل الیوم اللیلة / باب ۷۰ «النهی عن ان یقول الرجل لجاریته أمتی (و لغلامه) عبدی»، ش ۱ (۱۰۰۷۰) و به همین معنا: ش ۱۰۰۷۱ و ۱۰۰۷۲ - و بخاری در صحیح (به همین معنا): عتق /باب ۱۷ ، ش ۲۵۵۲ .

۴-عدم جواز اطلاق لفظ «ربّ» مجرداً برای غیر الله.[1] البته به صورت تقیید جایز است. مانند: رب المال، ربّ المنزل و غیره. و استعمال آن با صیغه‌ی جمع (ارباب) برای غیر الله نیز جایز است، زیرا خدا یکی است و به همین خاطر لفظ ارباب (به صیغه‌ی جمع) برای خدای واحد الأحد به کار نمی‌رود.

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿كُوْنُوْا رَبَّانِيّين﴾ - این آیه، بر آن‌چه اهل طریقت برآنند از قبیل علوم، اعمال، احوال خاصه و افاضه‌ی طریق خودشان به دیگران، تصریح دارد. مجموع آن‌چه که در تفسیر «ربانیین» نوشته شد، برهمین مطلب دلالت دارد.

قوله تعالی: ﴿وَلا يأمُرَكم اَنْ تَتَّخِذُوْا الْمَلٰٓئِكَةَ وَ النَّبيّين اَرْبَاباً﴾ - این آیه تردیدی است بر کسانی که در تعظیم یا انقیاد مشایخ زنده یا مرده‌ی خودشان غلو می‌کنند؛ اگرچه آن مشایخ مظاهر کامله‌ی حق تعالی هستند، ولی غلو در تعظیم ایشان مترادف با عبادت کردن ایشان است؛ چنان‌که در حدیث عدی بن حاتم ﷺ که در تفسیر آیه‌ی ﴿قُلْ يٰٓا اَهْلَ الْكِتٰبِ تَعَالَوْا ...﴾ [آل عمران: ۶۴] آوردیم، این مطلب تصریح شده است.[2]

وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ النَّبِيّٖنَ لَمَآ اٰتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَّ حِكْمَةٍ ثُمَّ
و آن‌گاه که گرفت الله تعالی پیمان پیامبران را که آنچه دادم شما را از کتاب و علم پس

جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ مُصَدِّقٌ لِمَّا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ وَ لَتَنْصُرُنَّهٗ قَالَ
بیاید به‌شما پیامبری باورکننده‌ی آن‌چه با شماست البتّه ایمان آورید به او والبتّه یاری دهیداو را. فرمود الله: آیا

۱. از این آیه کریمه معلوم شد که اطلاق لفظ ربّ برای غیر الله تعالیٰ مجرداً بدون قید جایز نیست
۲. بیان القرآن تهانوی ﷺ : ۲/ ۳۵.

ءَاَقْرَرْتُمْ وَ اَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ اِصْرِىْ قَالُوْا اَقْرَرْنَا قَالَ
اقرار کردید و گرفتید بر اینِ کار عهد مرا؟ گفتند: اقرار کردیم. فرمود:

فَاشْهَدُوْا وَ اَنَا مَعَكُمْ مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ ﴿۸۱﴾ فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ
پس گواه باشید و من با شما از گواهانم ● پس هر که برگردد بعد از این،

فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ﴿۸۲﴾
آن گروه، ایشانند بدکاران ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: خداوند متعال از تمام انبیا علیهم‌السلام در عالم ارواح یا در دنیا از طریق وحی، جهت تصدیق یکدیگر عهد گرفته که هر رسول که رسالت او به دلیل شرعی ثابت شد، تصدیق و نصرت او بر دیگران فرض است و مصداق آن در آخرالزمان جناب سرور کاینات صلی‌الله‌علیه‌وآله است. زیرا او صلی‌الله‌علیه‌وآله موافق علاماتی است که در کتب گذشته نسبت به پیامبر آخرالزمان بیان شده است. لذا تصدیق و نصرت او بر همه فرض می‌باشد و در صورت تخلّف از این فریضه‌ی الهی در ردیف فاسقان قرار خواهند گرفت.

ربط و مناسبت

در آیات گذشته، بیان افعال و اقوال زشت اهل کتاب نسبت به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و نفی همه‌ی آن‌ها و بیان تقدیس رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از امر کردن دیگران به عبادت خودش یا غیر اللّه و بیان تفرد خداوند متعال به عبادت بود. در این دو آیه خداوند متعال بر اهل کتاب و دیگر کسانی که منکر نبوت و دین او صلی‌الله‌علیه‌وآله

هستند، حجّت آرایی می‌فرماید؛ بدین ترتیب که عهد و میثاقی که در روز الست یا در دنیا از طریق وحی از تمام انبیا علیهم‌السلام به تصدیق و نصرت یکدیگر یا به تصدیق و نصرت رسول مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله گرفته شده است و همچنین اقرار انبیا علیهم‌السلام و شهادت ایشان بر خودشان و بر یکدیگر و شهادت خداوند متعال در مورد این عهد و موجود بودن این همه در کتب گذشته، خود دلیل بزرگی است بر عظمت و اثبات رسالت رسول مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله.

تفسیر و تبیین

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاق النبیین لما اتیتکم ... (۸۱)

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ ... - ابن جریر طبری رحمه‌الله می‌فرماید: معنای آیه چنین است: «اذکروا یاَهل الکتب اذ اخذ الله میثاق النبیین ...»[۱] و علامه زجاج رحمه‌الله می‌فرماید: «واذکر یا محمّد فی القرآن، اذ اخذ الله میثاق النبیین ...».

«میثاق»، مصدر و ماده‌اش از «وثوق» است. «اوثقه» یعنی محکم کرد آن را. «عروة الوثقی» نیز از همین ماده است که بیان آن گذشت.[۲] «وثوق» به قوی و ریسمانی که خوب محکم کرده شود، اطلاق می‌گردد. قول و عهد را میثاق می‌گویند که هر دو طرفِ قرارداد، آن را محکم می‌کنند. و منظور از «میثاق» عهد است نه وعده، زیرا «وعده» به خلاف «عهد» از یک طرف می‌شود، ولی عهد و میثاق از دو طرف. مثلاً اگر کسی دیگریِ را با زبان برای مساعدت و همراهی و ... قول می‌دهد، این کار او «وعده» نام دارد، اما اگر بر آن قول جهت

---

۱. تفسیر طبری: ۳/۳۲۸.

۲. ر.ک: تبیین الفرقان: ۵/تحت آیه‌ی ۲۵۶ از سوره‌ی «بقره».

ایفای آن قسم بخورد و آن را کتباً هم بنویسد، «عهد» نام دارد. «میثاق» از عهد هم مؤکدتر است که از او حلف (سوگند) و اقرار و گواه بر اقرارش گرفته می‌شود و سپس کتباً آن را می‌نویسد.

«میثاق» در این‌جا مضاف است به جانب «النبیین» و اضافت مصدر به طرف فاعل و مفعول هر دو جایز است. پس احتمال دارد که از خود انبیا علیهم‌السلام برای تصدیق یکدیگر یا از دیگر تمام انبیا برای تصدیق خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله و نصرت او، عهد گرفته شده است. و نیز این احتمال وجود دارد که انبیا علیهم‌السلام از امّت‌های خود برای ایمان آوردن و نصرت خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله عهد گرفته‌اند.

لَمَا أتیتکم من کتب و حکمة - این آیه‌ی کریمه به اعتبار اعراب «لما» یکی از مشکلات قرآن است. در این مورد علمای نحو و قرائت نظریات مختلفی ارایه کرده‌اند:

۱ـ قرائت جمهور به فتح لام و تخفیف میم است (لَمَا). ۲ـ حمزه رحمه‌الله آن را به کسر لام خوانده است (لِمَا). ۳ـ نزد سعید بن جبیر رحمه‌الله و حسن رحمه‌الله به تشدید میم است (لَمّا).

و اما قرائت بالفتح دو وجه دارد: اول این که «ما» اسم موصول است و مابعدش، صله و «لتؤمننّ به» خبر آن است و تقدیرش چنین است: «للذی أتیتکم من کتب و حکمة، ثم جاءکم رسولٌ مصدق لما معکم لتؤمنن به». طبق این توجیه «ما» بنابر ابتدا در محل رفع است و ضمیری که از طرف صله به طرف «ما» برمی‌گردد و وجود آن لازم است، در اینجا محذوف است. تقدیرش «لما أتیتکموه» بوده است.

وجه دوم این که: علامه زجاج و سیبویه و مازنی رحمهم‌الله می‌فرمایند: «ما» در اینجا متضمن معنای شرط است و تقدیرش چنین می‌شود: «ما أتیتکم من کتب و

 

حکمة، ثم جاءکم رسولٌ مصدق لما معکم لتؤمنن به» و حذف و ذکر «لام» در «لما» یکسان است و در معنای آن هیچ تفاوتی نمی‌آید.

طبق این توجیه، «ما» در موضع نصب است منصوب به «أتیت» و مفعول دوم آن ضمیر مخاطب (کم) است و اعراب «جاءکم»، به سبب عطف بر «أتیتکم» جزم است و جزای آن «لتؤمنن به» است.(۱)

اما وجه در قرائت «لِمَا» (به کسر لام) این است که در این صورت، لام برای تعلیل است. یعنی اخذ میثاق ایشان بدین علت است که به آنان کتاب و حکمة داده شده است؛ لذا در اِزای شکر این نعمت بر آنان تصدیق تمام انبیا علیهم‌السلام واجب است. طبق این توجیه نیز «ما» موصوله است.(۲)

در قرائت «لَمّا» (به تشدید) صاحب «کشاف» دو وجه بیان کرده است: اول این که معنای آن «حین أتیتکم بعض الکتب و الحکمة، ثم جاءکم رسولٌ مصدق له وحب علیکم الإیمان به و نصرته» است و دوم این که: «لمّا» در اصل «لِمَن ما» بوده است و به علّت اجتماع ثلاث میمات، یکی را حذف کردند، «لمّا» شد و معنایش چنین است: «لمن أجل ما اتیتکم لتؤمنن به».(۳)

زمان و مفاد میثاق پیامبران علیهم‌السلام (۴)

حالا در این مورد که این اخذ میثاق الهی از پیامبران به چه معنا است و در

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۸/۱۲۵-۱۲۴ - و روح المعانی: ۳/۲۷۷.
۲. تفسیر کبیر: ۸/۱۲۶-۱۲۵.
۳. الکشاف: ۱/۳۷۲.
۴. خداوند متعال سه نوع عهد از بندگانش گرفته است: یکی از تمام بنی نوع انسان، بر اعتقاد به هستی و ربوبیت عامّه‌ی خداوند ذوالجلال، تحت آیه‌ی: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُم﴾ [اعراف: ۱۷۲].
عهد دوم فقط از علمای اهل کتاب گرفته شده است؛ به این مفاد که حق را پنهان نکنند، بلکه آن را صاف و واضح بیان کنند. آیه‌ی ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُو الْكِتٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: ۱۸۷] به آن اشاره دارد. عهد سوم، در همین آیه‌ی مورد بحث است که از پیامبران علیهم‌السلام گرفته شده است.

چه زمانی صورت گرفت، مفسران اقوال مختلفی ارایه کرده‌اند:

قول اول - حضرت علی و حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنهما فرموده‌اند: معنای اخذ این میثاق این است که خداوند متعال از تمام انبیا علیهم‌السلام برای تصدیق و نصرت خاتم النبیین حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله عهد گرفت که اگر بالفرض خودشان زمان او را صلی‌الله‌علیه‌وآله یافتند، بر او ایمان بیاورند و دعوای نبوت خودشان را ترک کنند و از وی پیروی و او را نصرت نمایند و هر یکی از انبیا، امّت خود را نیز به تصدیق و نصرتش هدایت و توصیه کند.

قول اکثر علما همین است و طبق این نظر، آیه بر ظاهر خود محمول است. صاحب «روح المعانی» برای تأیید این قول، به حواله‌ی ابن جریر رحمه‌الله از حضرت علی رضی‌الله‌عنه روایتی آورده است که فرمودند: «لم یبعث اللّه تعالی نبیاً آدم فمن بعده اِلاّ أخذ علیه العهد فی محمّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله لئن بعث و هو حیٌّ لیؤمنن به و لینصرنه و یأمره فیأخذ العهد علیٰ قومه».[1] سپس حضرت علی رضی‌الله‌عنه این آیه را استشهاداً و استدلالاً تلاوت فرمودند.

طبق این روایت، از هر پیامبری درباره‌ی خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله دو عهد گرفته شده است: یکی این که خودشان به او ایمان بیاورند و او را نصرت کنند و از وی پیروی کنند، دوم این که امت خود را نیز به این کار هدایت و توصیه نمایند.

البته در این صورت دو اشکال زیر پیش می‌آید که باید رفع شوند:

اشکال اول: چرا در اینجا ذکر عهد از امّت نیست و فقط ذکر عهد انبیا علیهم‌السلام یادآوری شده است؟ در حالی که از امّت‌ها هم عهد گرفته شده و آنان نیز به تصدیق و نصرت خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور هستند.

---

۱. روح المعانی: ۳/ ۲۷۵ به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۳۳۰.

این اشکال دو جواب دارد:

جواب اول: وقتی که از انبیا علیهم‌السلام عهد گرفته شده است، امت خود بخود در آن داخل‌اند. لذا به ذکر مستقل عهد امت نیازی پیدا نشد. بلکه در صورت عهد گرفتن از انبیا علیهم‌السلام، ایفای این عهد و انجام این مأموریت، بر امت‌ها به طریق اولی ثابت می‌شود.

جواب دوم: ممکن است عهد و میثاق امّت‌ها در کتب نازل نشده بود و فقط پیامبران مأموریت داشتند که از امّت خود عهد بگیرند و اینجا خداوند متعال آن‌چه در کتب اهل کتاب موجود است، آنان را الزام و نبوت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله را ثابت می‌کند.

اشکال دوم: خداوند متعال علیم و خبیر است و در علم او تعالی قطعی بود که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان وجود و حیات هیچ پیامبری تشریف نمی‌آورد و زمان هر پیامبری مقرر است. پس خداوند متعال چطور از پیامبران چنین عهدی گرفت؟ و فایده‌ی ایمان آوردن انبیا علیهم‌السلام چیست؟ و قبل از آمدن آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله معنای نصرت انبیا علیهم‌السلام برای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله چیست؟

این سوال هم دو جواب دارد:

جواب اول: خداوند متعال برای اظهار شأن و شرافت و کمال آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله، قبل از بعثت او به پیامبران دیگر خبر داد که او صلی‌الله‌علیه‌وآله در تمام کمالات از همه برتر خواهد بود. لذا اگر بالفرض در زمان شما بیاید، باید به او ایمان بیاورید و او را نصرت کنید و از او پیروی کنید و اگر در زمان شما نیامد، به امت خود توصیه کنید که به او ایمان بیاورند و او را یاری کنند.

چیز دومی که مورد توجه خداوند متعال بود، این است که از وقتی که

پیامبران بنا بر دستور او تعالی، اراده‌ی قطعی برای تصدیق ذات والا صفات حضرت ختمی مرتبت ﷺ و نصرت او را داشته باشند، از همان زمان به آنان ثواب نیت‌شان می‌رسد؛ چنان‌که اگر کسی اراده‌ی نصرت امام مهدی موعود ؓ را داشته باشد، گرچه به او نرسد و قبلاً بمیرد، پاداش نیت به او می‌رسد.

و معنای نصرت انبیا علیهم السلام هم این است که هر یکی در حیات خود به امت توصیه کند که اگر نبی آخر الزمان ﷺ را درک کردند، به او ایمان بیاورند.

جواب دوم: هدف از اخذ میثاق از پیامبران، تذکر به امتان آنان است تا این میثاق در کتب آنان وجود داشته باشد و بدانند که وقتی از پیامبران ما چنین عهدی گرفته شده است، بر ما به طریق اولیٰ لازم است بر آن پایبند باشیم و چاره‌ای جز ایمان آوردن به او نداریم و بدانند که دین‌شان منسوخ خواهد شد، و در آن وقت خود را بدبخت نکنند و باید به آن پیامبر و دینش چنگ بزنند.

قول دوم ـ طبق قولی دیگر از مفسران، اضافت «میثاق» به «النبیین»، از قبیل اضافت فعل به فاعل است و معنی چنین می‌شود: «و اذ اخذ اللّه میثاق الذی وثقه النبیون علی اممهم...»، یعنی مراد این نیست که خداوند متعال از پیامبران عهد گرفت، بلکه او تعالی بیان می‌فرماید: یادکن وقتی که تحویل گرفت و قبول کرد اللّه تعالی آن میثاقی را که پیامبران از امّت‌های خود گرفته بودند و آن را در کتب آن‌ها ذکر کرد. این توجیه از ابن عباس ؓ مروی است.

ابن منذر رحمه الله از سعید بن جبیر رحمه الله روایت می‌کند که فرمود: من از ابن عباس ؓ سؤال کردم که اصحاب عبداللّه بن مسعود ؓ «و اذ اخذ اللّه میثاق الذین اوتوا الکتب» می‌خوانند و ما «میثاق النبیین» می‌خوانیم؟ حضرت ابن عباس ؓ فرمودند: «انّما اخذ اللّه تعالی میثاق النبیین علی قومهم»،[1] و با این سخن اشاره

---

۱. همچنین به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر (مختصراً): ۲/۱۸۷ ـ ۱۸۶، ش ۳۸۰۸(روح المعانی:

کردند که در میان این دو قرائت، هیچ تناقضی وجود ندارد.

قول چهارم ـ اینجا یک مضاف محذوف است که با ملاحظه‌ی آن جمله چنین می‌شود: «و اذ اخذ اللّه میثاق امم النبیین». حضرت جعفر صادق رحمه‌الله چنین قایل است.

قول پنجم ـ مضاف محذوف در این‌جا «اَولاد» است و جمله چنین ترتیب می‌یابد: «و اذ اخذ اللّه میثاق اولاد النبیین». بنابراین توجیه، مراد از «اَولاد» طبق قول صحیح بنی‌اسرائیل است. زیرا اولاد پیامبران در آنان زیاد بودند و سیاق در شأن ایشان است و با قرائت عبداللّه بن مسعود رضی‌الله‌عنه که بدان اشاره رفت، تأیید می‌شود.

قول ششم ـ فقط «مثل» محذوف است. بدین ترتیب: «و اذ اخذ اللّه میثاقاً مثل میثاق النبیین» یعنی «میثاقاً غلیظاً علی الأمم»، به سبب حذف حرف تشبیه (مثل) برای مبالغه میثاق امم را خود میثاق انبیا قرار داد.

قول هفتم ـ مراد از «نبیین»، بنی‌اسرائیل هستند و این تسمیه از روی واقعیت نیست، بلکه بنابر تهکم و استهزای بنی اسراییل است؛ زیرا بعضی از بنی‌اسرائیل مدعی بودند که ما به نبوت از محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم شایسته‌تریم، چون ما اهل کتاب هستیم و انبیا از ما بوده‌اند. پس خداوند متعال آنان را تهکما و از روی استهزای به نبیّین یاد می‌کند! و این بدان می‌ماند شخصی را بر چیزی امانت‌دار می‌کنی و او در آن خیانت می‌کند و باز هم خود را امانت‌دار می‌پندارد، پس تو به صورت توهین به او می‌گویی: آقای امانت‌دار! درِ امانت من چه کردی؟

قول هشتم ـ این اضافت برای تعلیل است. یعنی: «و اذ اخذ اللّه المیثاق علی الناس لأجل النّبیّین».

← ۳/۲۷۵ ـ ۲۷۶).

تفسیر و توجیه اول که به روایت صحیح از حضرت علی کرم اللّه وجهه مروی است و ما آن را نقل کرده‌ایم، مرجّح است و نیز قول محقق این است که این میثاق در کتب و صحف خود پیامبران به طریق وحی نازل شده و از تمام پیامبران برای تصدیق حضرت محمّد ﷺ و نصرت او عهد گرفته شده است.[۱] بعضی از مفسران قایل‌اند: این میثاق در روز «الست» گرفته شد. به نظر آنان خداوند متعال در آن روز یک عهد بر توحید خود گرفت و دیگری بر همین موضوع. ولی این قول ضعیف است. در روز «الست» به توحید الهی عهد گرفته شد و از خود آنان برای تبلیغ و دعوت.

<u>قال ءَأقررتم و اخذتم علي ذالکم اصری؟</u> - خداوند متعال از آنان پرسید: آیا به این عهد اقرار کردید و عهدم را در مورد مذکور پذیرفتید؟

«اَخذ» دراین محل به معنای قبول کردن و تحویل گرفتن است.

«الاءِصر» الإصر، به کسر همزة به معنای عهد است؛ چنان که حضرت ابن عباس رضی الله عنه فرموده است.[۲] و اصل آن از «إصار» است و اصار به چیزی گفته می‌شود که به وسیله‌ی آن چیز دیگری را می‌بندند و محکم می‌کنند. عهد را به این وجه «اِصر» می‌گویند که هر دو طرف، دو قول خودشان را با حلف و تأکید محکم می‌کنند.[۳]

<u>قالوا اقررنا</u> - انبیا علیهم السلام گفتند: بله اقرار کردیم.

<u>قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین</u> - این قول خداوند متعال است که پس از

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۳/ ۲۷۶-۲۷۵ - و تفسیر مظهری: ۲/ ۸۱-۸۰ - و تفسیر کبیر: ۸/ ۱۲۴-۱۲۲ - و معارف القرآن مفتی محمّد شفیع رحمه الله : ۲/ ۱۰۰ - و بیان القرآن تهانوی رحمه الله : ۲/ ۳۷.
۲. تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس رضی الله عنه : ص ۶۷.
۳. روح المعانی: ۳/ ۲۷۹.

جواب پیامبرانش فرمود.[۱]

و در آخر فرمود: و من نیز بر اقرار و اشهاد شما شاهد و گواه هستم.

فمن تولّی بعد ذالک فأولئک هم الفاسقون (۸۲)

فمن تولّی ... - یعنی: از پیروان پیامبران کسی که از ایمان آوردن به محمّد ﷺ و نصرت او اعراض کند،جزو فاسقان هستند. چون از ناحیه پیامبران علیهم‌السلام چون از پیامبران تولّی و اعراض از دستور خداوند متعال بعید است و آنان معصوم هستند. وقتی از پیامبران علیهم‌السلام بر ایمان به حضرت محمد ﷺ و نصرت او میثاق گرفته شد، امت هر کدام از آنان نیز ضمناً در این حکم داخل هستند و پیامبران موظف بودند این توصیه را خود به امتیان خود بکنند. خلاصه این که طبق قول مشهور، انبیا علیهم‌السلام در حکم این شرطیه داخل نیستند.[۲]

مشارالیه «ذلک»، همین عهد و میثاق مذکور است.

فأولئک هُمُ الفاسقون - بنابراین، این جمله برای افراد امت هر پیامبر است و معناً دو احتمال دارد: اگر در باطن و ظاهر تولّی و اعراض کنند، کاملاً کافر هستند و اگر به ظاهر ایمان بیاورند اما قلباً تولّی و اعراض نمایند، بنا بر نفاق‌شان، فاسق به شمار می‌روند.

۱.این جمله چند معنی دارد: ۱- شما پیامبران هر کدام بر اقرار یک دیگر گواه باشید. ۲- شما پیامبران بر امت‌های خودتان گواه باشید. ۳- این خطاب برای فرشتگان است. (اما این مطلب بعید است). ۴- هر یکی خودش را بر نفس خود گواه قرار بدهد. ۵- این میثاق را برای خاص و عام بیان کنید تا بر احدی پوشیده نماند. ٦- بر این میثاق یقین بکنید؛ چنان که خودتان دیده‌اید. ۷- بر کمالات و بر نصرت این پیامبر آخر الزمان گواهی بدهید.

۲. ر.ک: روح المعانی: ۳/ ۲۸۰.

علوم و معارف

▣ استنباط دو نکته‌ی مهم راجع به نبوت رسول الله ﷺ

علمای بزرگوار از این آیه کریمه، دو چیز استنباط کردند:

۱ـ ختم نبوت به رسول الله و نبوت عامه‌ی او ـ خداوند متعال آن حضرت ﷺ را زمانی فرستاد که از زمان تمام انبیا مؤخر است؛ گرچه حضرت عیسی علیه السلام زنده است و در آخر زمانه می‌آید، اما او از قرآن و شریعت محمّد ﷺ تبعیت می‌کند. در این آیه تصریح شد که خداوند متعال از تمام انبیا علیهم السلام درباره‌ی حضرت محمّد ﷺ عهد ایمان به او و نصرت ایشان را گرفته و همه‌ی‌شان به امت‌های خود توصیه هم کرده‌اند و اگر بالفرض بعثت او در زمان پیامبران می‌بود، همه‌ی‌شان امت او قرار می‌گرفتند و به جز پیروی از او چاره‌ای دیگر نداشتند. بنابراین، معلوم شد که او ﷺ محض نبی الأمة نبود، بلکه نبی الأنبیا نیز بودند؛ چنان‌که در شب اسراء وقتی همه‌ی پیامبران علیهم السلام در بیت المقدس جمع شدند، ایشان امام‌شان شد و در محشر اوست که شفاعت می‌کند تا خداوند فیصله را شروع کند. باید دانست که در حقیقت زمان نبوت آن حضرت ﷺ از زمان آدم علیه السلام شروع می‌شود و تا قیامت ادامه می‌یابد. چنان‌که در حدیثی نیز آمده است: «کنت نبیاً و آدم بین الروح و الجسد».[۱]

---

۱. به روایت ترمذی در سنن از ابوهریره رضی الله عنه مرفوعاً: المناقب/باب ۱، ـ ش ۹/ ۳٦۰ و گفته: «هذا حدیثٌ حَسَنٌ صحیحٌ غریبٌ...» ـ و حاکم در مستدرک: ۲/ ٦۰۹ ـ ٦۰۸ و طبرانی در معجم کبیر از ابن عباس رضی الله عنه : ۱۲/ ۷۳ ، ش ۱۲۵۷۱ و در معجم اوسط: ۱۵۸/۳ ـ ، ش ۴۱۷۵ ـ و ابن حبان در صحیح به همین معنا از عرباض بن ساریه رضی الله عنه : ۱۴/ ۳۱۳ ـ ۳۱۲ ، ش و ـ احمد در مسند از عبدالله بن شفیق عن میسرة الفجر رضی الله عنه : ۹۵/۱۳ ، ش ۱٦۵۷٦ و ۲۵۸/۱۵ ، ش ۲۰۴۷۴ و ۵۵۷/۱٦ ، ش ۲۲۱۰۵ .

▣ نبی مطلق و شارع استقلالی فقط رسول الله ﷺ است

۲ـ اهل عرفان می‌گویند: از این آیه معلوم می‌شود: نبی مطلق و رسول حقیقی و شارع استقلالی از میان پیامبران، فقط رسول اللّه ﷺ است و دیگران تابع او و به منزله‌ی خلفای ایشان‌اند. یعنی نبی و پیامبری که اللّه تعالی خواسته برای تمام عالم بفرستد، نبی کریم ﷺ بوده است و چون مأموریت برای تمام عالم از اول تا آخر برای بشر خیلی گران بود، نایبان او را که بقیه‌ی انبیا علیهم السلام بودند، قبل از ایشان فرستاد تا زمینه را برای ظهور و ادای رسالت او هموار سازند.

▣ اصناف علما و علایم علمای حقانی

علما کلاً پنج قسم‌اند:

۱ـ قسمی آنان هستند که به ظاهر و باطن مسیری خلاف مسیر حق می‌پویند. مانند اهل بدعات، خوارج، باطنیان و ... .

۲ـ آنان که ظاهراً حقیقت را می‌پذیرند، ولی باطن‌شان راست نیست. اینان در زمره‌ی منافقان هستند. مانند گروه خاکساری، پرویزی و غیره.

۳ـ کسانی که حق را به هر حال تسلیم می‌کنند؛ به ظاهر و باطن، ولی در راستای اشاعه‌ی آن و تردید منکرات و بدعات و رسوم، از خود سستی و تکاسل نشان می‌دهند. اینان را «علمای مُداهن» می‌گویند.

۴ـ علمایی هستند که اشاعت حق و تردید منکِرات و بدعات می‌کنند، اما قول حق دیگر علما را قبول نمی‌کنند. این گروه را «علمای متکبّر» می‌گویند.

۵ـ صفت بعضی از علما این است که حق را به ظاهر و باطن تحویل می‌گیرند و آن را اشاعه می‌کنند و بدعات رسوم و منکرات را تردید می‌نمایند و دیگر

اهل حق را هم قبول دارند. به اینان «علمای ربانی» می‌گویند. هدف این علما فقط خدمت به اسلام است؛ مساوی است که آن خدمت از ناحیه‌ی آنان صورت گیرد یا از هر اهل حق و خادم دین دیگری و حق را از هر کسی استقبال می‌کنند و اگر در مسأله‌ای شرعی متوجه نباشند و دیگری آنان را متوجه کند، می‌پذیرند. عادت و وصف اکابر علمای این امت همیشه همین بوده است. به طور مثال، حضرت تهانوی ﷫ روزی فتوایی صادر کرد و به مستفتی داد تا برای نظر ثانی به شاگرد وی بدهد و بعد آن را بر دارد و ببرد. شاگرد آن را نگاه کرد و متوجه شد که یک مورد فتوای حضرت تهانوی ﷫ صحیح نیست. اما مرد سایل همان جواب را گرفت و رفت. شاگرد به ایشان گفت در فلان کتاب درباره‌ی این موضوع چنین دیده‌ام. راجح کدام است؟ حضرت تهانوی ﷫ گفت: کتاب را بیاور. او کتاب را آورد. ایشان دید که راجح همین است که شاگرد به آن اشاره کرده بود. به او دستور داد برود و مستفتی را بازگرداند. شاگرد نمی‌دانست او کجا رفته است. بالاخره از آدرس او که در دفتر ثبت کرده بود، اسم و محل سکونت او را پیدا کردند. به شاگرد گفت که به سایل بگوید فتوا مهر ندارد. نگو که اشتباه نوشته شده است تا بدگمان نشود. وقتی جواب قبلی رسید، حضرت تهانوی ﷫ آن را اصلاح کرد و مهر زد.

از آیه‌ی کریمه‌ی ﴿فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذَالِكَ...﴾ علما استنباط کردند که شأن عالم حقانی و به طور کلی مسلمان همین است که وقتی دستور اللّٰه تعالیٰ و رسول ﷺ به وی برسد، بلا توقف تسلیم کند؛ از هر کسی که برسد، فرقی نمی‌کند.

آیه دلالت می‌کند که تسلیم حق، بر کمال ایمان دلالت دارد، و تولّی از حق، آدم را در فسق یا کفر یا نفاق داخل می‌کند.

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَ اِذ اَخَذَ اللّهُ میثاقَ النّبیّین ... لتنصُرُنّه﴾ - در این آیه اشاره است به این که بر شیوخ طریقت لازم است از استفاده از مشایخی که در مقابل علم و عرفان از خودشان بالاتر یا مساوی باشند، ترفع و استنکاف نکنند؛ زیرا در تفسیر «رسول» در آیه دو قول از مفسران وجود داشت: یکی قول اکثر علما که مراد از آن حضرت محمّد ﷺ است و دوم این‌که مراد از آن هر رسولی است که اگر در زمان یک رسول، رسولی دیگر بیاید، بر او تصدیق و نصرت آن رسول لازم است.[۱]

اَفَغَیْرَ دِیْنِ اللّٰهِ یَبْغُوْنَ وَ لَهٗۤ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَ
آیا (این‌کافران) ورای دین الله (دینی‌دیگر) را می‌طلبند؟ درحالی‌که برای الله منقاد شده‌اند آنان‌که در آسمان‌ها

الْأَرْضِ طَوْعاً وَّ کَرْهاً وَّ اِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ ﴿۸۳﴾
و زمین‌اَند به خوشی و ناخوشی و به سوی او بازگردانیده می‌شوند ●

مفهوم کلّی آیه: این یک تنبیه است برای کسانی که دین حضرت محمّد ﷺ را قبول نداشته باشند و به دنبال آیین دیگری بگردند و خلاف رسول الله ﷺ گامزن شوند. خداوند متعال می‌فرماید: آنان که غیر از دین الله، دینی دیگر بخواهند آن دین‌شان غیر از دین خداست و پذیرفته نمی‌شود.

ربط و مناسبت

در گذشته بیان شد که ایمان آوردن به حضرت محمّد ﷺ ، حکمی است

---

۱. بیان القرآن تهانوی ؒ : ۲/۳۶.

که حتی انبیا علیهم‌السلام هم به آن عهد گرفته شده‌اند و دین و آیین او صلی‌الله‌علیه‌وآله حق است و باید از آن تبعیت کرد. در این آیه حالات بد اهل دو کتاب (یهود و نصارا) از قبیل درگیری در مورد توحید و انبیا علیهم‌السلام و اعراض از قبول اسلام و نبوت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را بیان و تردید می‌کند که غیر از اسلام هیچ دینی دین خداوند متعال نیست و از هیچ کس پذیرفته نمی‌شود.

سبب نزول

علامه واحدی از ابن عباس رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند: یک مرتبه دو گروه از یهود و نصارا پیش جناب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و هر کدام مدّعی شد که گروهِ ما اتبع (تابع‌تر) به مذهب ابراهیم علیه‌السلام است.

آنان به خاطر این آمدند که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حَکَم باشد که کدام گروه به مذهب حضرت ابراهیم علیه‌السلام اولیٰ و اتبع است. آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله جواب دادند: به نظر من شما هر دو فرقه از دین حضرت ابراهیم علیه‌السلام منحرف هستید. آنان از این قضاوت ناراحت و خشمگین شدند و گفتند: «و اللّه ما نرضیٰ بقضائک و لا نأخذ بدینک» (قسم به خدا که به قضاوت تو راضی نیستم و مطمئن باش که دین‌ات را هم قبول نمی‌کنیم). در همین مورد، آیه‌ی کریمه نازل شد[1] و در آن خداوند متعال آنان را برای ترک دین اسلام، مورد مذمت و ملامت قرار داد.

تفسیر و تبیین

افغیر دین اللّه یبغون و لهٗ اسلم من فی السمٰوٰت ... (۸۳)

<u>افغیر دین اللّه یبغون</u> - همزه در «افغیر دین اللّه»، از قبیل همزه‌ی استفهام انکاری

---

۱. اسباب النزول واحدی: ۶۳-۶۲ - و روح المعانی: ۳/ ۲۸۰.

 

است و مطلب جمله‌ی گذشته را مورد انکار قرار می‌دهد. یعنی «کیف یبغون و یطلبون غیر دینه و الحالة هذه». مفهوم این‌که: آیا پس این یهود و نصارا (و سایر متمرّدان) به‌جز دین اللّه تعالی، دین و آیینی دیگر می‌طلبند؟ این کارشان از حماقت آنان است که بعد از آمدن اسلام هم خود را گاهی به طرف دین ابراهیم علیه‌السلام و گاهی به دین موسی علیه‌السلام و گاهی به دین عیسی علیه‌السلام منسوب می‌کنند. چون اکنون تنها دین مقبول که خداوند متعال مناسب زمان فرستاده، اسلام است که او تعالی در هر زمان، دین و آیینی مناسب شرایط همان زمان تشریع می‌کند. پس حالا در این زمان، دین فقط اسلام است و جز آن دینی دیگر نمانده و پذیرفته نیست.

<u>و له اسلم من في السمٰوٰت و الارض</u> - این واو (در ابتدای جمله‌ی کریمه)، حالیه است و جمله، حالیه‌ی مؤکّده‌ی انکاریه است. یعنی: (چگونه غیر از دین اللّه تعالی، دینی دیگر می‌طلبید) در حالی که شأن حق تعالی همین است که در برابر حکم او همه‌ی مخلوقاتِ آسمان‌ها و زمین سر خم کرده و منقاد اویند؟ - بعضی به خوشی و اختیار خود و بعضی دیگر به اجبار.

مقتضای این عظمت این بود که هیچ کس مخالفت نکند. زیرا تمام مخلوقات از مکلّفان و غیر مکلفین در روز قیامت به طرف خداوند متعال برگردانده می‌شوند و آن وقت به مخالفت کنندگان سزا و مجازات می‌رسد.

این آیه الزام بر یهود و نصارا است. وقتی که دین، دین اسلام است و بعضی به خوشی و بعضی به ناخوشی آن را قبول کرده‌اند، دیگر دلیلی ندارد که باز هم به نزدتان اسلام ارزش نداشته باشد و به قضای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ناخشنود شوید. این بر حماقت شما دلالت دارد.

<u>طوعاً وکرهاً</u> - این هر دو مصدر و در موضع حال واقع‌اند و به معنی «طائعین و

کارهین» هستند. علما در توضیح و معنی این دو کلمه (در ارتباط با موضوع آیه)، اقوال مختلفی دارند. ولی قبل از آن به این مطلب متوجه باید شد که: در کاینات و ممکنات، و مخلوقات خداوند متعال، دو گروه‌اند: گروهی مکلّفین‌اند که خداوند متعال آنان را به اَحکام و دستورات خود مکلّف کرده و در دایره‌ی امر و نهی قرار داده است؛ اگر اطاعت کنند، به آنان اجر و پاداش می‌دهد و اگر نافرمانی نمایند، سزایشان می‌دهد. مکلّفان در زمین، جن و انسان هستند و در آسمان‌ها ملایکه که برای تسبیح و ذکر الهی مکلف هستند ولی به آنان ثواب و عقاب تعلق نمی‌گیرد، بلکه این ذکر برای آنان یک لذت است.

جز این سه دسته مخلوق (جن و انسان و فرشته)، دیگر تمام کاینات غیر مکلّف‌اند. یعنی اللّه تعالی آن‌ها را به اطاعت و بندگی مکلف و مخاطب نکرده است و امر و نهی و ثواب و عقاب به آن‌ها تعلقی نمی‌گیرد. ناگفته نماند که مکلف نکردن آن‌ها، دلیل بر کمال آن‌ها نیست، بلکه برعکس، نشانه‌ی نقصان آن‌هاست. و آن‌ها را که مکلف کرده، دلیل است که قابل و دارای استعداد هستند و می‌توانند دستورات الهی را تحمل کنند. لذا معلوم می‌شود که مکلّفان، کامل‌ترین مخلوقات خداوند متعال هستند.

و باید دانست که مخلوقات زمینی به اعتباری دیگر سه نوع‌اند: ۱ـ حیوانات، ۲ـ نباتات، ۳ـ جمادات. از این سه نوع مخلوق، نباتات و جمادات اصلاً مکلّف نیستند و از حیوانات هم فقط دو گروه ـ انسان و جن ـ مکلف‌اند و بس.

حال می‌پردازیم به توجیه اقوال علما در توجیه اسلام بالطوع و بالکره:

۱ـ مراد از اسلام بالطوع، اسلام مکلّفان یعنی اسلام انسان و جن و ملایک است و منظور از اسلامِ کرهی،اسلام سایر مخلوقات می‌باشد که در جبلت و

فطرت آنان گذاشته شده که بنا بر آن تمام مخلوقات هر کدام به فراخور نوع آفرینش خود، مطیع و منقاد خداوند متعال هستند.

۲ ـ مراد از اسلام بالطوع، اسلامی است که از راه علم حاصل شده باشد مطلقاً؛ مساوی است که با استدلال و اِعمال فکر حاصل شده باشد مانند اسلام بسیاری از ماها، یا این که بدون استدلال و اِعمال فکر حاصل شده باشد مانند ایمان ملایکه و بعضی از بندگان برگزیده و سلیم الفطرة. و مراد از «کرهاً»، اسلامی است که در پی معاینه‌ی آن‌چه به طرف اسلام مضطر می‌کند یا از ترس قتال و شمشیر حاصل شده باشد.

۳ ـ «طوعاً» یعنی به اختیار، و «کرهاً» یعنی به تسخیر قهری. معنی این است که: ملایک و مؤمنان از انسان و جن، تکالیف شرعیه و افعال اختیاریه را با اختیار و خوشی خود قبول و اطاعت می‌کنند و نسبت به امور تکوینیه (اموری که در اختیار آنان نیست مانند مرض و فقر و موت و ...) به قضا و فیصله‌ی خالق خودشان راضی هستند و به هر چه از طرف او تعالی بر آنان وارد شود، خوش آمد می‌گویند. امّا کافران گرچه زبان‌شان به اوامر تشریعی خداوند متعال اعتراف نمی‌کند، ولی در اوامر تکوینی تحت اراده و مشیّت او تعالی قرار دارند و بدون اختیار مسخّر او هستند و هم چنین دست و پا و سایر اعضا و حتی لباس آن‌ها. چنان‌که وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام، نمرود علیه اللعنة را دعوت داد، نمرود گفت: جز انسان چه چیز دیگری به نبوّت تو اعتراف می‌کند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: دست و پا و لباس تو اعتراف مِی‌کنند. نمرود گفت: چطور؟ در همین حال دست و پای نمرود به خواندن کلمه‌ی ایمان مبادرت کردند. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند: لباس را خارج کن، چون کلمه را به زبان می‌آورد. گفت: دست و پا را باید قطع می‌کردم که بدون دستور من کلمه

خواندند، اما نمی‌شود! جلوه‌ی همین حقیقت است که در قیامت اعضای بدن انسان نطّاق می‌شوند و با فصاحت تمام حرف مـی‌زنند و کـارهای سـرزده از خودشان را برملا می‌سازند.

بر همین مبنا عارفان قایل‌اند که کفار هم کرهاً اسلام می‌آورند. ﴿وَ مَا يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُوْنَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]. ﴿وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ﴾ [عنکبوت: ۶۱]. زیرا آنان نیز به وجـود یک صانع اعتقاد دارند و فقط او را سزاوار پرستش قرار می‌دهند. ولی فرق در این است که به سبب ایمان نیاوردن، تاریکی نفس و پرده‌های انانیت‌شان، در میان آنان و شناخت حق، حایل و واقع شده است و به همین سبب در انتخاب مسیر اشتباه کرده‌اند و غیر اللّه را سجده می‌کنند. البتّه بندگی را قبول می‌کند. و در طبع و فطرت‌شان عبادت هست و این همان فطرت الهی است که انسان را بر آن خلق کرده است: ﴿فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَـلَيْهَا﴾ [روم: ۳۰]. اگـر چـنین نمی‌بود، اصلاً دست به عبادت نمی‌زدند و بُت را هم سجده نـمی‌کردند، امـا چون اصل و مدار و محل اعتراف زبان است، این «قبولِ کَرهی» از ایشان اعتبار ندارد، لذا آنان باید به جهنّم بروند.

۴ ـ اهل تصوّف این معنا و توجیه را ترجیح داده‌اند که مراد از اسلام بالطوع، اسلام و انقیاد کسانی است که در راستای امتثال دستورات خداوند متعال، هیچ مانع و پرده‌ای از قبیل ظلمت نفسانیت و پرده‌های خودی و انانیت جلوی‌شان قرار نمی‌گیرد، بلکه با توجه کامل به ثواب و عقاب و با ذوق و لذّت، او تعالی را عبادت و بندگی می‌کنند. اما اسلام کـرهی عکس آن است، کـه بـا وجـود معارضات و وساوس و حایل شدن پرده‌های انانیت و تعلق با وسایط، باز هم به

بندگی خداوند متعال مشغول هستند.[۱]

می‌گویم: هدف از سلوک و عرفان همین است که مسلمان از مرحله‌ی اسلام کرهی، عروج و ترقی کند و به درجه‌ی اسلام طوعی برسد؛ چنان‌که خواجه‌ی بزرگ حضرت خواجه محمّد بهاء الدین نقشبند بخاری ﷫ فرمودند: «هدف از تصوف آن است که علم استدلالی، کشفی گردد». یعنی عرفان اهل کمال، کشفی هم می‌شود.

۵ـ علامه مجاهد و ابو العالیه و شعبی ﷭ می‌فرمایند: «و له اسلم...»، یعنی هر کس به خالقیت و عبودیت او تعالی اقرار کرده است. و ابو العالیه ﷫ توضیح داده که پس از این اعتراف اگر در عبادت او تعالی دیگری را شریک کند، اسلام او، کرهاً است و اگر خداوند متعال را با اخلاص و بدون شریک بندگی کند، اسلام او طوعاً هست.[۲]

مسایل سلوک و عرفان

از این آیه ـ با توجه به توجیه چهارم که از صوفیه‌ی کرام بود ـ معلوم می‌شود: کسی که هجوم وساوس، مانع از وصول او به مقصود حقیقی باشد، از این امر نباید ناامید شود و دست از کار بردارد و بنشیند. بلکه به سعی خود ادامه دهد تا به مقصودش برسد.[۳]

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۳/۲۸۲ـ۲۸۱ ـ و تفسیر مظهری: ۲/۸۳ـ۸۲ ـ و البحر المحیط: ۲/۵۱۵ .

۲. تفسیر طبری: ۳/۳۳۴ و ۳۳۵ ، ش ۷۳۴۰ الی ۷۳۴۲ و ۷۳۴۸ ـ و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/۱۸۹ ، ش ۳۸۲۷ .

۳. ر.ک: بیان القرآن تهانوی ﷫ : ۲/۳۸ .

قُلْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَ مَآ اُنْزِلَ عَلٰىٓ اِبْرٰهِيْمَ وَ
بگو: ایمان‌آوردیم به الله و به آن‌چه فروداًورده شده‌است برما و به آن چه فرود آورده شده بود بر ابراهیم و

اِسْمٰعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ الْاَسْبَاطِ وَ مَآ اُوْتِيَ مُوسٰى وَ
اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نبیرگان وی و به آن چه داده شد به موسی و

عِيسٰى وَ النَّبِيُّوْنَ مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ
عیسی و پیامبران از طرف پروردگارشان. فرق نمی‌آوریم میان هیچ یک از ایشان و ما

مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾ وَ مَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْناً فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ
منقاد الله هستیم ● و هر که طلب کند ورای اسلام دینی دیگر را، پس هرگز قبول کرده نخواهد شد از او و او

فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ﴿٨٥﴾
در آخرت از زیانکاران است ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: به پیامبرش امر می‌فرماید که ایمان کلی خویش را به اهل کتاب در کلمات بسیار جامع ابلاغ نماید تا بدانند که این پیامبر چه نوع عقایدی راجع به توحید خداوند متعال و رسالت پیامبران گذشته و سایر ایمانیات دارد و جای هیچ ابهام و بهانه‌جویی برای آنان باقی نماند. و متذکّر می‌شود که این را هم قاطعانه بگوید که دین مقبول اکنون فقط اسلام است و بس!

ربط و مناسبت

خداوند متعال در آیات گذشته اهل کتاب راکه مدعی شدند ما بر دین

حضرت ابراهیم ﷺ هستیم، الزام و تردید کرد و فرمود از میان شما آنانی که اسلام را قبول می‌کنند، دعوای‌شان درست است و هر کس که اسلام را نپذیرد، دعوایش اعتبار ندارد. در این آیات رسول خویش ﷺ را دستور می‌دهد که تو و مؤمنان به تو، ایمان‌تان را بر دین و کتاب خود و هم‌چنین بر انبیا و کتب گذشته اعلان و آشکار نمایید تا آنان بدانند ایمان حقیقی به پیامبران و کتب گذشته مقتضی چنین ایمانی است و شما با وجود این اگر دینی دیگر طلب می‌کنید، پس بدانید که غیر از اسلام، هیچ دین دیگری اعتبار ندارد و از کسی پذیرفته نخواهد شد و بلکه باعث نقصان و ضرر خواهد بود.

تفسیر و تبیین

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا ... (۸۴)

قل آمنّا - حکمت به‌کار بردن ضمیر جمع در «آمنّا» این است که پیامبر ﷺ در این اعلام می‌بایست از خود و همچنین به نمایندگی از مؤمنان سخن بگوید. بعضی می‌گویند: زمانی که خداوند متعال از خود انبیا ﷺ عهد گرفت که همگی به حضرت محمّد ﷺ ایمان بیاورند و او را نصرت کنند، به حضرت محمّد ﷺ نیز دستور داد که به انبیا ﷺ و به کتب‌شان ایمان بیاورد که آنان به او ایمان آورده‌اند. پس هدف از صیغه‌ی جمع (آمنّا)، به جای «اُمنتُ» برای تعظیم نبیّ ما ﷺ است و امت هم ضمناً داخل است.

این آیه مشتمل بر ایمان به جمیع انبیا ﷺ است. هر کس این آیه را صبح و شام بخواند، گویا از صبح تا شام به توحید خداوند اعتراف نموده و به کلیه‌ی کتب منزل بر انبیای پیشین، ایمان آورده است.

مقصود این آیه، متوجه ساختن یهود و نصارا به حقّانیت رسالت رسول الله ﷺ و اثبات آن می‌باشد و به همین مناسبت بعد از «آیه‌ی میثاق» آمد که در آن آمده بود شما باید پیامبر بِعدی را که مصدق انبیای گذشته است، تصدیق و نصرت کنید و با امّت او همراه شوید و آز آنان باشید.

چند سؤال تفسیری و جواب آن‌ها

سؤال ۱: از آنجایی که «قل» مفرد است، فعل بعدی نیز باید مفرد می‌آمد (قل آمنتُ). امّا می‌بینیم که چنین نیست. حکمت در این اختلاف صیغه چیست؟

این سؤال دو جواب دارد:

جواب اول: چون خداوند متعال فقط به رسول اللّه ﷺ وحی می‌فرستد و امت در آن شریک نیست، لذا فرمان خویش را با لفظ واحد (قل) آورد و از آنجایی که در ایمان و اعتراف به توحیدِ او تعالی و به انبیای گذشته و کتب‌شان، امت هم شریک است، فرمان داد که در اظهار ایمان، از طرف آنان هم نمایندگی کند. یعنی این موضوعی است که باید تو و امت تو به آن اعتراف داشته باشید.

جواب دوم: فعل خطابی اول برای رسول الله ﷺ است. لذا واحد آورده شد تا اشاره باشد به این که مبلّغ این دستور فقط اوست و کسی دیگر نمی‌تواند باشد. اما مورد ایمان و تسلیم، امت نیز با نبی مشترک هستند. لذا فعل مربوط به آن را به صیغه‌ی جمع (آمَنا) ارشاد فرمود.

سؤال ۲: به چه حکمت در آیه‌ای مشابه در سوره‌ی «بقره»، «الی» (ما انزل الینا) به کار برد و در اینجا «علی» (ما انزل علینا) ارشاد فرمود؟

این سؤال نیز دو جواب دارد:

جواب اول: چون نزول قرآن دو جهت دارد: یکی مبدأ آن (مبدأ فیاض) و

دیگری جهت انتهای آن (رسل). با رعایت و ملاحظه‌ی جهت مبدأ فیاض که بالاست، ذکر «علی» که بر تفوق دلالت دارد، مناسب است و با ملاحظه‌ی جهت انتهای نزول قرآن که رسل است، آوردن «الی» که برای انتهای غایت به‌کار می‌رود، مناسب‌تر است. پس، بدین ترتیب خداوند متعال بیان فرمود که قرآن از جانب من به دنیا نازل شده است. خلاصه‌ی جواب این که در سوره‌ی بقره، ملاحظه‌ی ابتدا و در این جا، ملاحظه‌ی انتهای نزول قرآن شده است.

جواب دوم: در آنجا خطاب برای امت و عموم مردم بود، لذا «الی» مناسب شد و اینجا خطاب فقط برای رسول الله ﷺ است و برای او استعلاء و علو مناسب است. لذا «علی» را به کار برد.

سؤال ۳: به چه حکمت ایمان به اللّٰه را بر ایمان به قرآن و ایمان به قرآن را بر ایمان به کتب گذشته مقدّم نمود؟ در حالی که کتب دیگر قبل از قرآن‌اند؟

جواب: وجه تقدیم ایمان به اللّٰه بر ایمان به قرآن، ظاهر است چون ایمان باللّٰه اصل توحید است و اصل همیشه از نوع خود مقدم است.

وجه تقدیم ایمان به قرآن بر ایمان به کتاب‌های گذشته را قبلاً در سوره‌ی بقره بیان کردیم.[1] مختصراً این که: اولاً برای هر پیامبر و امّتش قبل از هر چیز اعتراف به کتاب خودشان لازم است. و ثانیاً، در این زمان (از زمان اسلام) سایر کتب گذشته تحریف شده‌اند و هیچ راهی جز ایمان به قرآن و معرفت آن، برای شناخت احوال آن‌ها وجود ندارد. یعنی قرآن مصدق و معرِّف (بالکسر) آن‌هاست. لذا ذکر معرِّف قبل از معرف (بالفتح) آورده شد که اعتماد به کتب گذشته، نشأت گرفته از اعتماد به قرآن و ایمان بر آن است.[2] و ثالثاً، ایمان به

---

۱. تبیین الفرقان: ۳/ ۳۳۱.
۲. ر.ک: روح المعانی: ۲۸۳/۳ - و تفسیر کبیر: ۱۳۲/۸ - و البحر المحیط: ۵۱۶/۲.

کتب گذشته، اجمالی است، اما ایمان به قرآن باید تفصیلی باشد.

والاسباط - «اسباط» جمع «سبط» است و در عربی اکثراً برای اولاد ذکر (پسران) استعمال می‌شود؛ به استثنای اولاد بنات رسول الله صلی الله علیه و آله که با وجود اولاد البنات بودن، سبط رسول اللّه صلی الله علیه و آله گفته می‌شوند؛ به‌طوری که در حدیث برای حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام «سبط» استفاده شده است[1]. مراد از «اسباط» اولاد حضرت اسحاق علیه السلام و اولاد حضرت یعقوب علیهما السلام هستند. تحقیق این لفظ قبلاً گذشت.[2]

پاسخ به چند سؤال دیگر

سؤال ۱: ثابت است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام صحف نازل شده است، ولی ثابت نیست که بر حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم السلام هم چیزی نازل شده باشد، بلکه ایشان بر صحف حضرت ابراهیم علیه السلام عامل بوده‌اند. با وجود این معنی عطف این حضرات بر حضرت ابراهیم علیه السلام در این خصوص چیست؟

جواب: «ما انزل» دو حیثیت دارد: ۱ـ ما انزل حقیقةً، ۲ـ ما انزل مجازاً. صحف حضرت ابراهیم علیه السلام بر ایشان حقیقتاً نازل شده است، ولی چون فرزندان و نوه‌های او تابع ایشان بودند و آنان موظف بودند احکام و دستورات صحف او را به مردم و امت زمان خود برسانند، مجازاً و بالواسطه گویا بر آنان هم نازل شده بود.

سؤال ۲: به چه حکمت درباره‌ی کتب حضرت ابراهیم علیه السلام «ما انزل» گفت و در مورد کتاب‌های حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام «ما اوتی»؟

---

۱. تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۳/ ۳۲۹، پانوشت شماره‌ی ۱ و ۲).

۲. ر.ک: تبیین الفرقان: ۳/ ۳۲۸ الی ۳۳۰.

جواب: بعضی این فرق را بیان کرده‌اند که صحفی که بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام نازل شده بود، به صورت مکتوب نازل نشده‌اند. بلکه ایشان پس از نزول وحی آن‌ها را خود اِملا می‌کرد و می‌نوشت. پس صحف او به وی داده نمی‌شد، بلکه بر او نازل می‌شد. اما تورات و انجیل، در آسمان نوشته شده بودند و مجسماً آورده شده‌اند. بنابراین، بر آنان نازل نشدند بلکه داده شدند و برای همین «ما أوتی» به‌کار رفته است.

سؤال ۳: حکمت تخصیص در ذکر حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما‌السلام به‌طور جداگانه ـ با وجود این‌که در اسباط داخل بودند ـ چیست؟

جواب: این دو پیامبر خود اولوالعزم بودند و به اعتبار کتاب، تابع دین حضرت ابراهیم علیه‌السلام نبودند و انبیای بعدی نیز بیشتر تابع کتاب تورات و انجیل بودند؛ مگر عده‌ای قلیل که تابع زبور بودند. در این‌جا برای اِعتناء به شأن این دو کتاب و نیز چون‌که طرف کلام و منازعت با یهود و نصارا بود، جهت دفع توهم وجود مخالفت با خود حضرت موسی و عیسی علیهما‌السلام ، به‌طور مخصوص اسم برده شدند.

<u>لا نُفَرِّق بین اَحَد منهم</u> - تفریق بین انبیا علیهم‌السلام به سه صورت می‌شود و در این آیه دو صورت آن نفی شده است. این سه صورت عبارت‌اند از:

۱ - یکی را از دیگری افضل گفته و در مقابل، آن دیگر را ناقص قرار دهد. ولی اگر بگوید این پیامبر به دلیل شرعی افضل است و دومی را بر نقص نسبت نکند، جایز است.

۲ - بر بعضی پیامبران ایمان می‌آورد و بر بعضی دیگر نه. چنین کسی هم نزد خداوند متعال مسلمان و مؤمن محسوب نمی‌گردد و در قیامت در حالت کفر محشور می‌شود. به همین دلیل یهودیان و مسیحیان با وجود ایمان داشتن هر

یکی به نبی خود کافر به شمار رفته و در حالت کفر محشور می‌شوند؛ چون به نبی فریق دیگر ایمان ندارند.

به همین ترتیب کسی که عصمَت انبیا علیهم‌السلام را زیر سؤال ببرد، مؤمن محسوب نمی‌گردد.

۳ـ انبیا علیهم‌السلام را در اصول تفریق نمی‌کند. بلکه فقط در فروع تفریق می‌کند، این صورت، عین ایمان است و هیچ اشکالی ندارد.

<u>**و نحن له مسلمون**</u> - چند توجیه دارد: نزد بعضی مرجع ضمیر «له» خداوند متعال است. معنی این که: ما برای الله تسلیم کننده هستیم و می‌پذیرم که او تعالی این پیامبران را فرستاده است.

نزد بعضی مرجع آن «نبوت هولاء» می‌باشد و چون «نبوّة» از «ما انـزل» و «ماواوتی» مفهوم می‌شود و آن هر دو مذکراند، لذا ضمیر «له» که به طرف مفهوم آن‌ها راجع است، مذکر آورده شد. در این صورت معنی چنین است: همه‌ی ما، وصف نبوت آن‌ها را که همانا امر و نهی خداوند متعال است، تسلیم می‌کنیم.

این تسلیم سه صورت دارد: یکی این که، بنابر ایمان و انقیاد بـه خـداونـد متعال، به نبوّت انبیا علیهم‌السلام اقرار می‌کنیم. به عبارتی دیگر: ما که نبوت انبیا علیهم‌السلام را اقرار کرده‌ایم، به این سبب است که به دستور خداوند متعال منقاد و تسلیم هستیم.

دوم، ابومسلم اصفهانی رحمه‌الله می‌فرماید: ما صفت خودمان (تسلیم به امر الله تعالی) را به صورت رضا و ترک مخالفت در ایمان آوردن به انبیا علیهم‌السلام ، ظاهر و اعلان می‌کنیم. خداوند متعال مؤمنان را به همین وصف و کافران را به محاربه با الله و رسولش موصوف کرده است: ﴿إِنَّمَا جَزَآءُ الَّذِيْنَ يُحَارِبُوْنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ﴾

[مائده: ۳۳]. بنابراین، ایمان آوردن به انبیا علیهم‌السلام خود دلیل برگویای ایمان به خداست، زیرا آنان را خداوند متعال فرستاده و دستور داده که به آنان ایمان بیاوریم.

سوم این که بعضی گفته‌اند: «نحن له مسلمون» فایده‌ی حصر می‌دهد. یعنی ایمان آورده‌ایم به او خالصاً و نه به ریا و سمعه و به غرض طلب مال. در این صورت، این کلام تنبیه است به حال اهل کتاب که آنان به اهداف فاسده ایمان آورده‌اند.

از این آیه ثابت شد همان‌طور که بر ما امتیان لازم است که اجمالاً یا تفصیلاً بر پیامبران و کتب آنان ایمان بیاوریم، بر هر پیامبران نیز فرض بوده که بر کتب و نبوت پیامبر دیگر ایمان بیاورد.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا... (۸۵)

در این آیه خداوند متعال تصریحاً در مورد حقّیت اسلام و عدم حقّیت و قبولیت سایر ادیان بعد از اسلام، اعلام کلی می‌کند و می‌فرماید: جز اسلام، هیچ دینی نزد خداوند متعال مقبول و پذیرفته نیست. هر کس دین مقبول می‌خواهد به اسلام متمسک شود. با وجود اسلام، نه یهودیت از کسی مورد قبول است نه نصرانیت و نه ...؛ ولو این که بر دین و کتاب خود محکم باشد.

<u>وَمَنْ يبتغ غير ...</u> - «مَن» به اعتبار دین، عام است. باز فعل مضارع «لن یقبل» آورد و بر آن «لن» تأکیدی هم اضافه کرد تا کاملاً روشن سازد که نه در این زمان دینی دیگر جز اسلام قبول می‌شود و نه در آینده.

این آیه بر عمومیت اسلام و بر این که تمام ادیان دیگر منسوخ هستند، به‌طور صریح دال است و هم چنین دلیل بر ختم نبوت است. زیرا دین هر پیامبری که

عا.. ‌اشد، بدین معناست که بعد از او پیامبری دیگر نخواهد آمد!

كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْماً كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِم وَ شَهِدُوْآ اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّ جَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ ط وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۸۶﴾

چگونه راه می‌نماید الله گروهی را که کافر شدند بعد از اسلامِ خود و بعد از آن که شناختند که پیامبر بر حق است و بعد از آن که آمد به نزدشان حجّت. و الله راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را ●

اُولٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ وَ الْمَلٰٓئِكَةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِيْنَ ﴿۸۷﴾ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ﴿۸۸﴾ اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ اَصْلَحُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيْمٌ ﴿۸۹﴾

این گروه، سزای‌شان آن است که باشد بر آنان نفرین الله و فرشتگان و مردمان همه ● جاویدان در آن لعنت می‌مانند. سبک کرده نمی‌شود از آنان عذاب و نه آنان مهلت داده می‌شوند؛ ● مگر آنان که توبه کردند بعد از این و نیکوکاری نمودند. پس هر آئینه الله آمرزنده و مهربان است ●

سبب نزول

در مورد شأن نزول این آیات، اقوال مختلفی وجود دارد:

۱ - این آیات در مورد اهل کتاب از یهود و نصارا نازل شده‌اند. اهل کتاب قبلاً به «تورات» و «انجیل» ایمان آورده بودند، ولی پس از بعثت رسول الله ﷺ وقتی دیدند که او از بنی اسرائیل نیست و از عرب است، بنابر حسادت،

آیات موجود در تورات و انجیل درباره‌ی آن حضرت ﷺ را تغییر دادند و کافر شدند.

۲ـ درباره‌ی مردی از انصار به نام حارث بن سوید[۱] و نزد بعضی به نام حرث بن سوید[۲] نازل شد. او پس از اسلام آوردن، مرتد شد و به مشرکان مکّه و طبق قولی به روم ملحق شد و آن حضرت ﷺ به حضرت عمر رضی الله عنه دستور قتل او را ـ در صورت ممکن ـ دادند. ولی او بعداً پشیمان شد و از مکه با توسل به برادری مسلمان که در مدینه داشت، از رسول الله ﷺ خواست که توبه‌اش را قبول کند. پس از نزول آیات و مکاتبه‌ی برادرش و اطلاع او به آیات نازل شده در مورد او و امیدوار کردن او به قبول توبه، دوباره مسلمان شد. نزد بعضی از مفسّران، شخص مذکور به همراه یازده نفر دیگر مرتد شده بود. اما آنان دراین موقع توبه نکردند، بلکه طبق بعضی روایات در زمان فتح مکه بعضی از آنان مسلمان شدند و بعضی دیگر از آنان قبل از فتح در حالت کفر مرده بودند.

۳ـ مجاهد رحمه الله می‌فرماید: این آیات درباره‌ی تمام کفار نازل شده است که پس از اقرار به خالقیت خداوند متعال، به او تعالی شریک قایل شدند و همواره بر آن ماندند تا بر آن کفر هلاک شدند.

۴ـ حضرت قتاده رحمه الله می‌فرماید: در مورد یهود نازل شده است که پس از ایمان به حضرت موسی علیه السلام و «تورات»، از ایمان به حضرت عیسی علیه السلام و «انجیل» روی برتافتند.

خلاصه‌ی اقوال این است که آیات در مورد اهل کتاب و نزد بعضی

---

۱. تفسیر مظهری: ۲/ ۸۵ ـ و اسباب النزول سیوطی رحمه الله : ۵۴ .
۲. اسباب النزول واحدی: ۶۳ ـ و روح المعانی: ۳/ ۲۸۵ + تفسیر کبیر: ۸/ ۱۳۵ .

دربارهٔ مرتداین از اسلام و نزد بعضی دیگر در شأن تمام کفار، نازل شده‌اند.(۱)

با توجه به همه‌ی این اقوال، نزد بعضی از مفسران از کریمه‌ی ﴿وَ مَنْ يَّبتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْناً...) تا (وَ أُولٰئِكَ هُمُ الضَّا لُّوْن ﴾ مربوط به این واقعات است و نزد بعضی دیگر از ﴿اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ﴾ به بعد، مربوط به واقعات مذکور است.(۲)

تفسیر و تبیین

كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِم ... (۸۶)

در این آیه الزام و تردید گروهی که مرتد شدند و از اسلام سرباز زدند، موجود است.

<u>كيف يهدي الله قوماً كفروا ...</u> - چطور اللّه تعالی هدایت می‌کند قومی راکه پس از مسلمان شدن، کفر کردند و میلی به اسلام ندارند. معنی آیه این نیست که اگر توبه هم کنند، خداوند متعال آنان را هدایت نمی‌کند، بلکه معنی این است که او تعالی آنان را با اجبار هدایت نمی‌کند. آنان خود باید متوجه حقیقت گردند و توبه نمایند تا مشمول هدایت الهی گردند. اینجا هدایتِ نفی شده به معنی «موصلة الی المطلوب» است، نه به معنی «ارائة الطریق». یعنی خداوند متعال کافران را چنین هدایتی نمی‌دهد که به مطلوب برسند. زیرا این قانون الهی نیست. قانون الهی بر این است که راه هدایت را نشان می‌دهد و بندگان، خود

۱.مجموعه‌ی اقوال مشهور را بنگرید در: اسباب النزول واحدی: ۶۳ - و اسباب النزول سیوطی: ۵۴ - و روح المعانی: ۳/۲۸۵ - ۲۸۴ - البحر المحیط: ۲/۵۱۷ الی ۵۲۰ - و تفسیر کبیر: ۸/۱۳۵ - و تفسیر مظهری: ۲/۸۵.
۲. تفسیر کبیر: ۸/۱۳۵.

باید حقیقت را جست‌وجو کنند یا در مقابل آن تسلیم شوند.

و شهدوا ان الرسول حق - الف و لامِ «الرسول» عهدی است. و این جمله عطف بر ماقبل است که در این صورت «شهدوا» به معنی فعل است. یعنی: «بعد ان آمنوا و شهدوا»، یا فعل به معنی مصدر است؛ یعنی «بعد ایمانهم و شهادتهم ...»، یا حال واقع است با اضمار حرف «قد»، یعنی «وقد شهدوا ...»، یا به حذف مضاف (زماناً)، یعنی «زماناً شهدوا».

اگر اهل کتاب مراد باشند، معنی ایمان و شهادت قبلی آنان، اعتراف‌شان به نبوت رسول الله ﷺ است؛ چون آنان قبل از ظهور آن حضرت ﷺ، به آن گواهی داده بودند.

وجاءهم البیّنٰت - مراد از «البیّنٰت» قرآن مقدس، نبوت و معجزات و آن‌چه در کتب‌شان از قبیل بشارت‌های مربوط به رسول الله ﷺ بود، می‌باشد.

و اللّه لا یهدی القوم الظلمین - مراد از «ظلم» ظلم کفری است. چون کافران با انتخاب کفر بر ایمان حقیقتاً ظلم بزرگی را مرتکب شده‌اند.

گفتیم که عدم هدایت کافران و مرتدان تا آن وقت است که ظلم و کفر خود را ادامه دهند و تایب نشوند. اما اگر توبه کنند ـ چنان که آیه‌ی بعد دلالت صریح دارد ـ هدایت می‌شوند. پس مفهوم هر یک از دو آیه، مربوط به وضعی متفاوت است و با هم معارض نیستند.

اولئک جزاؤهم انّ علیهم لعنة اللّه ... (۸۷)

یعنی هر چیزی که می‌تواند لعنت کند، او را لعنت می‌کند؛ حتی در حدیث آمده «حیوانی که پرورده و درختی که کاشته نیز او را لعنت می‌کنند».

علما از این آیه استدلال به جواز لعنت مجموعی کردند. مثلاً بگوید: لعنت

بر ظالمین، لعنت بر شراب‌خواران. اما لعنت فردی جایز نیست؛ مگر لعنت کسی که در قرآن وحدیث لعنت کردن او مخصوص باشد، مانند ابلیس یا این که یقیناً بر کفر مرده است، مانند فرعون و نمرود. در غیر این صورت، گرچه کافری هم باشد لعنت او بالتخصیص جایز نیست.

خٰلدين فيها لا يخفّف عنهم العذاب ... (۸۸)

سؤال: از این آیه معلوم می‌شود که عذاب کفار در جهنم تخفیف نمی‌شود. ظاهر این آیه با چند حدیث صحیح معارض است. مثلاً، در صحیح بخاری آمده: حضرت عباس ﷺ ابولهب را در خواب دید که گفت: در روز دوشنبه به سبب این‌که ثویبه را آزاد کردم تا رسول الله ﷺ را شیر بدهد، بر من تخفیف می‌آید. در مورد ابوطالب هم در «صحیح بخاری» و «مسلم» چنین مطالبی آمده که از آن همین مفهوم استنباط می‌شود.[۱] تطبیق چگونه است؟

جواب: تخفیف دو قسم است: یکی این که مستلزم انعام و بخشش باشد که همان آزادی و رهایی کلّی است و دوّم آن که به مرتبه و درجه‌ای پایین‌تر از عذاب، تنزّل داده شود. بر مبنای همین معانی تخفیف، بعضی جواب داده‌اند که در قیامت برای کفّار دوام عذاب تخفیف نمی‌شود عذاب دایمی قطع نمی‌شود، اما ممکن است بنا بر عواملی از قبیل نیکی‌های بسیار، در کیفیت عذابِ یک کافر تخفیف بیاید. یعنی بر عذاب او تخفیف صوری و کیفی کرده شود.

خلاصه این که آیه دلالت می‌کند عذاب اخروی کفّار تخفیف به اعتبار کمیت ندارد و احادیث بر تخفیف کیفی دلالت می‌کنند. قبلاً نیز در این باره

---

۱. تخریج هر دو حدیث گذشت (تبین الفرقان): ۳ / ۲۳) در این‌جا آزاد کردن غلام است.

سخن گفته بودیم.[۱]

الا الذین تابوا من بعد ذلک... (۸۹)

در این آیه استثنای کسانی است که بعد از کفر حقیقی یا ارتداد، توبه می‌کنند.

و اصلحوا - یعنی: در صلاح داخل شدند و ایمان را تا دم موت ادامه دادند.[۲]

فان الله غفورٌ رحیم - بخشنده است گناهان گذشته را و مهربان است در آینده.

اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفراً لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ
هرآئینه کسانی‌که کافرشدندبعداز اسلام خویش وباز زیادتی کردند درکفر، هرگزقبول‌کرده نمی‌شود توبه‌شان

وَ اُولَٰٓئِکَ هُمُ الضَّآلُّوْنَ (۹۰) اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَ مَاتُوْا وَ هُمْ کُفَّارٌ
و آن گروه‌اند گمراهان ● هر آئینه آنان که کافر شدند و کافر مردند،

فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِّلْءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَّلَو افْتَدیٰ بِهٖ اُولَٰٓئِکَ
هرگز قبول کرده نخواهدشد از هیچ یک از آنان مقدار پُرِی زمین از طلا؛ اگرچه عوض خود دهد آن را. برای

لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ وَّ مَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِیْنَ (۹۱)
آن گروه هست عذاب درد دهنده و نیست برای شان هیچ یاری دهنده ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: آنان که به حقایق الهی کافر می‌شوند و بعد به جای توبه و باز آمدن به حقیقت، بر کفرشان اصرار می‌ورزند، گمراه‌اند و نتیجه‌ی اُخروی اینان چنین خواهد بود که اگر به پُرِی زمین طلا فدیه دهند تا از عذاب دردناک دوزخ

۱. ر.ک: همان.

۲. روح المعانی: ۳/ ۲۸۶.

رهایی یابند، از آنان قبول کرده نمی‌شود و آنان در گرداب عذاب بی‌یاور خواهند ماند.

ربط ومناسبت

در آیات گذشته کفر یهود بر حضرت عیسی علیه السلام و انجیل بیان شد. در این آیات کفر یهود و نصارا را به حضرت محمّد صلی الله علیه وآله و قرآن کریم، بیان می‌فرماید.

نزد بعضی دیگر ربط این آیات با گذشته چنین است که در آیه‌های گذشته حالات چند نفر که در مدینه مرتد شدند و به مشرکان مکه پیوستند، بیان شد. در این آیات باز هم سلسله بیان حالت آنان است که اگر در حالت کفر بمانند، وضع و حالت‌شان چگونه خواهد بود و اگر توبه کنند و برگردند، چه حالتی خواهند داشت.

سبب نزول

در مورد سبب نزول این آیات سه قول گفته شده است:

۱ - عطا بن ابی رباح رحمه الله و قتاده رحمه الله قایل‌اند: نزول آیات درباره‌ی یهود بود که در سه مورد کفر صریح داشتند. اول کفر به کتاب پیامبر خود که حاوی صفات جناب رسول الله صلی الله علیه وآله بود و آنان آن همه حقایق را انکار کردند، دوم کفر به حضرت عیسی علیه السلام، و سوم کفر به جناب رسول الله صلی الله علیه وآله که او را قبول نداشتند.

۲ - گروهی قایل‌اند: سبب نزول آیات مطلقاً حالت کفرآمیز اهل کتاب است؛ یهود باشند یا نصارا. این قول حضرت حسن بصری رحمه الله است.[1]

۱.ر.ک: اسباب النزول واحدی: ۲/ ۵۱۹.

۳- گروهی دیگر این آیه‌ها را دنباله‌ی بیان حالت مرتدان می‌دانند؛ می‌گویند سبب نزول آیه‌ها همان ارتداد دوازده نفرِ مرتد شده است که رفقای حارث بن سوید بودند.[۱]

به اعتبار عمومیت آیه‌های کریمه، هر کس و هر گروهی که موصوف به صفات منفی مذکور در آیه‌ها باشد، تحت حکم مذکور داخل است.

تفسیر و تبیین

ان الذین کفروا بعد ایمانهم ... (۹۰)

ان الذین کفروا ... - اگر مراد آیه‌ها یهود باشد، معنی آیه چنین می‌شود: آنانی که اولاً به حضرت موسی علیه‌السلام ایمان آوردند و بعد نسبت به حضرت عیسی علیه‌السلام و «انجیل» کافر شدند و سپس کفر خود را با کفر به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و «قرآن کریم» افزودند ... . اگر مطلقاً اهل کتاب مراد باشد، معنی چنین می‌شود: آنان که بعد از ایمان آوردن به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ، دوباره به او کافر شدند ... . در این صورت، ایمان آوردن اهل کتاب به معنای تصدیق آخرین رسول و آخرین کتاب آسمانی است که ظهور و نزول آن‌ها در کتاب‌هایشان پیشگویی شده بود و این مربوط به زمانی بود که هنوز رسول اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله مبعوث نشده بود. آنان وعده کرده بودند به محض این که آن پیامبر مبعوث شود، جملگی به خدمت و نصرت وی سبقت نمایند. اما برخلاف این وعده و تصمیم، وقتی حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله مبعوث شدند، به او کافر گردیدند و اینَ کفرشان را با کفر به «قرآن کریم»، یا با اصرار و ادامه‌ی انکار و با تنقید و طعنه بر آنحضرت علیه‌السلام، بیشتر نمودند و کفر آنان خاتمه نیافت.

---

۱. روح المعانی: ۲۸۷/۳ + البحر المحیط: ۵۱۹/۲ .

لن تُقبَلَ تَوبَتُهُم - طبق تعالیم اسلام از جمله آیات: ﴿قُلْ یٰعِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِاللهِ...﴾ [زمر: ۵۳] و ﴿اِلاَّ الَّذِیْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذالِکَ وَ اَصْلَحُوْا...﴾ [آل عمران: ۸۹] و... بر خلاف مفهوم این آیه‌ی کریمه ثابت می‌شود توبه در هر شرایطی موجب عفو گناه و جبران مافات است. به همین دلیل در تفسیر این جمله که عدم قبولیت توبه به چه مفهومی است، چند قول گفته شده است:

۱ـ حضرت حسن بصری، قتاده، عطاء رحمهم الله و جبایی گفته‌اند: چون آن مرتدان بر کفر خود اصرار ورزیدند و آن را ادامه دادند تا این که مرگ آنان را گیر کرد و در هنگام مرگ هم حالت یأس می‌آید و عالم برزخ منکشف می‌شود، آن وقت اگر توبه کنند، توبه‌ی‌شان پذیرفته نخواهد شد؛ به مصداق آیه‌ی ﴿وَ لَیْسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُوْنَ السَّیئاتِ حتّٰی اِذا حَضَر اَحَدَهُم الْموتُ قَال اِنِّی تُبْتُ الْآنَ﴾ [نساء: ۱۸].

۲ـ حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: اگر توبه با خلوص قلب نباشد و از ترس مسلمانان به طور نفاق و صرفاً زبانی باشد، مورد قبول خداوند متعال نیست.

۳ـ نزد بعضی قبول نشدن توبه، کنایه است که به آنان توفیق توبه نمی‌رسد.

۴ـ بعضی گفته‌اند: منظور از توبه در این آیه، توبه از کفر نیست، بلکه توبه از ذنوب با وجود کفر است. در این صورت منظور اهل کتاب هستند. اهل کتاب خود را به عقیده‌ی خود کافر نمی‌دانند؛ چون معتقدند که تابع یک پیامبر و کتاب هستند و ادّعا دارند که مؤمنان و مسلمانان اصلی آنان‌اند. همین پندار باعث می‌شود که از کفر خود توبه نکنند. اما از گناهان توبه می‌کنند و با این کار گویا در عین کفر، توبه از گناه دارند و بدین ترتیب کفرشان را ادامه می‌دهند.

پس توبه‌شان پذیرفته نخواهد شد. این توجیه را روایتی که علامه ابن جریر ﷺ از ابوالعالیه ﷺ نقل کرده، تأیید می‌کند. ابوعالیه گفت: «انما هم هؤلاء النصارا و الیهود الذین کفروا، ثم ازدادوا کفراً بذنوب اصابوها، فهم یتوبون منها فی کفرهم».[۱]

نزد اکثر از علما، توجیه ابن عباس ﷺ راجح است.

و اولئک هم الضّآلون - ماده‌ی لفظ «ضال» اکثراً برای خود شخص گمراه به کار می‌رود و معنی لازم می‌دهد. یعنی «گمراه». و مذکر و مؤنث در آن یکسان است؛ برعکسِ «مُضِّل» که معنای متعدّی دارد و به معنی «گمراه کننده» است. «هم الضّآلون» یعنی «هُم الخاطئون» (آنان کسانی‌اند که از راه حق و صحیح و نجات، به خطا رفته و به سویی دیگر ره می‌سپرند.) بعضی «ضالّون» را به معنی «هالکون» گفته‌اند. یعنی آنان‌اند هلاک شدگان به عذاب. به هر دو صورت مفهوم یکی است.

کافران وقتی که استعدادشان فاسد شود و حق را نپذیرند یا پس از پذیرفتن، ترک می‌کنند یا ظاهراً و منافقانه به حق اعتراف می‌کنند، این‌ها به دردشان نمی‌خورد. چون خداوند متعال مهر جباریت و گمراهی را بر آنان زده و لذا قابل هدایت نیستند. خالق هدایت و ضلالت اللّه تعالی است؛ گرچه پیاده کننده‌ی نقشه‌ی ضلالت ابلیس علیه اللعنه است. بزرگی گفته است:

اذالمرء لم یخلق سعیداً تحیرت ظنون مربیه و خاب المؤمل
فموسیٰ الذی رباه جبریل کافر و موسی الذی رباه فرعون مرسل

حصر ضلالت (در «اولئک هم الضالون») برای آنان - در صورتی که هر کافری گمراه محسوب است - به اعتبار کمال ضلالت و گمراهی در وجود آنان می‌باشد. پس این حصر منافی وجود گمراهی در غیر آنان نیست.

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۴۲-۳۴۱، ش ۷۳۷۵.

ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفّار... (۹۱)

در آیه‌ی گذشته حالت دنیوی کافران که عدم قبولیت توبه‌ی آنان بود، بیان شد و در این آیه خداوند متعال حکم اخروی مرتدان و نتیجه اعمال کفار را بیان می‌کند.

فلن یقبل من احدهم... - در آخرت مالی برای کسی وجود ندارد، اما اگر بالفرض مال و طلا وجود داشته باشد و کافران به پری زمین طلا بیاورند تا در قبال آن خود را از عذاب و مصیبت رها سازند، امکان ندارد. چون نجات در آخرت، وابسته به اقرار کلمه‌ی «لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه» در دنیا است و بدون ایمان هیچ چیز به درد نمی‌خورد.

«مِلء الارض» یعنی پُری زمین. در این که مراد از «مِلْءُ الارض» حقیقت آن است یا مجاز، اختلاف نظر وجود دارد:

۱ـ نزد گروهی از مفسران مجاز از کوشش‌ها و صدقات و عبادات کافر در دنیا است که در آخرت کاملاً برایش بی‌سود است؛ زیرا برای قبولیت صدقات و عبادات، ایمان شرط است و بلکه عبادتِ بدون نیّتی که مترتب بر ایمان و اخلاص باشد، عبادت نیست.

۲ـ نزد بعضی دیگر «ملء الأرض» بر معنی حقیقی خود محمول است. یعنی اگر ـ بالفرض ـ شخصی حقیقتاً به پری زمین طلا داشته باشد و حاضر شود همه‌ی آن را برای خلاصی و نجات خود از عذاب خداوند متعال فدیه دهد، از وی پذیرفته نمی‌شود. در آن بازار سرنوشت‌ساز فقط آن عمل صالح پذیرفته می‌شود که مترتب بر ایمان باشد؛ چنان‌که در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» از حضرت انس بن مالک رضی الله عنه مروی است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روز قیامت کافر آورده می‌شود و از او پرسیده می‌شود: اگر به پری زمین طلا

می‌داشتی حاضر می‌شدی آن را فدیه (جهت دفع عذاب) بدهی؟ می‌گوید: آری. به او گفته می‌شود: در دنیا چیزی که آسان‌تر از این بود، از تو خواسته شد.»

سپس نبی کریم ﷺ همین آیه را تلاوت فرمود نه.[۱]

در روایتی از صحیح مسلم، در جواب کافر چنین آمده است:

«دروغ می‌گویی، از تو که آسان‌تر از این خواسته شده بود.»[۲]

با توجه به توجیه دوم، عدم قبولیت چیزی که کمتر از «ملء الارض» باشد، به طریق اولیٰ ثابت می‌شود.

ولو افتدیٰ به - اگر او به پری زمین طلا بدهد، باز هم از او پذیرفته نمی‌شود.

سؤال: در آخرت، کافر مال نخواهد داشت تا استفاده نماید و اگر داشته باشد هم به درد نمی‌خورد. پس فایده‌ی ذکر جمله‌ی «ولو افتدی به» چیست؟

جواب: این کلام بر سبیل فرض و تقدیر است؛ چنان که خداوند کریم در قرآن به انبیا علیهم‌السلام بر سبیل فرض محال گفته است اگر این حرکت را انجام دهید، اعمال‌تان حبط می‌شود: ﴿لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [زمر: ۶۵]،

در حالی که از انبیا علیهم‌السلام هرگز خلاف دستور خداوند متعال عملی سرزد نمی‌شود.

پس خداوند متعال بدین اعلان، عجز و ناتوانی کافران را بدین ترتیب ثابت می‌کند که چنانچه فرضاً آنان در آن روز به ارزشمندترین اشیا دسترسی پیدا

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از حضرت انس بن مالک رضی‌الله‌عنه (بدون ذکر تلاوت آیه): کتاب الرقاق / باب ۴۹ «من نوقش الحساب عُذّب»، ش ۶۵۳۸ - و مسلم در صحیح: کتاب صفة القیامة و الجنة و النار / باب ۱۰ «طلب الکافر الفداء بملء الارض ذهباً» ش ۲۸۰۵ - و طبری در تفسیر (با ذکر تلاوت آیه) از انس رضی‌الله‌عنه : ۳۴۴/۳، ش ۷۳۸۲.

۲. به روایت مسلم در صحیح: کتاب صفة القیامة ... /باب ۱۰ «طلب الکافر الفداء ...» ، ش ۵۳(۲۸۰۵) - و ابن ابی حاتم در تفسیر: از ۱۹۵ ، ش ۳۸۵۸ ..

کنند و سپس توان خرج کردن همه‌ی آن را هم داشته باشند، باز هم با توسل با این کار نمی‌توانند خود را از سَخط و عذاب او تعالی خلاص کنند.

خلاصه، مقصود این اعلانِ، ناامید کردن کافران از خلاص کردن خودشان از سَخَط خداوند متعال و اعلام این مطلب است که آنان همیشه در عذاب الهی خواهند ماند.[۱]

و ما لهم من نصرین - در جمله‌ی اول، فدیه را تردید فرمود و در این جمله، نصرت را هم برای کافران تردید می‌فرماید. ظاهر است انسان وقتی در دنیا به مصیبتی دچار شود، قبل از هر چیز به مال خود متوسل می‌شود و با خرج آن می‌کوشد مصیبت را از خود دور سازد و اگر مال نداشته باشد، نزد کسی می‌رود و چاره‌جویی می‌کند که به گمان‌اش به نوعی توان برطرف ساختن مشکل‌اش را دارد. اما در آخرت هیهات! اللّه تعالی این هر دو را در قیامت منتفی اعلام می‌فرماید.

علوم و معارف

▣ نوعیت خطاب تکلیفی به کافران

گروهی از علما از جمله‌ی کریمه‌ی ﴿لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ﴾ استدلال کرده‌اند که کفار بر فروع هم مخاطب هستند. یعنی در قیامت از آنان هم به سبب کفر و هم به سبب نکردن اعمال دینی مانند نماز، روزه، زکات و ... مؤاخذه می‌شود. محققان و فقهای احناف عراق بر همین عقیده‌اند و بعضی این قول را ترجیح داده‌اند.

اکثر علمای احناف و علمای ماوراء النهر قایل‌اند که کفار فقط به اصول مخاطب‌اند، نه به فروع و این قول راجح است.

---

۱. تفسیر کبیر: ۸/ ۱۴۱.

▣ اقسام کافران و مرتّدان

کفّار و مرتدان در یک تقسیم کلی و به اعتبار عاقبت دنیوی و اخروی بر سه قسم‌اند:

اول-گروهی که بعد از کفر، خالصانه توبه می‌کنند و به طرف ایمان و اسلام می‌آیند. اینان، توبه‌ی‌شان در هر زمان پذیرفته می‌شود؛ البته قبل از منکشف شدن احوال برزخ که در عین مرگ و جان کندن اتفاق می‌افتد.

دوم-گروهی که مخلصانه توبه نمی‌کنند، بلکه توبه‌ی‌شان صرفاً جنبه‌ی رسمی دارد. توبه‌ی این گروه هرگز قبول نمی‌شود.

سوم-کسانی که کفر خودشان را ادامه می‌دهند و در همان حالت می‌میرند. ذکر این دسته و دسته‌ی دوم از کفار در آیه‌ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ ...﴾ آمده است.

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادوا كُفراً لَّنْ تُقْبَلَ تَوبَتُهُمْ﴾ - از این آیه معلوم می‌شود که عادت خداوند متعال درباره‌ی کسی که اولاً در یک سلسله از سلاسل عرفانی با اهل آن بیعت می‌کند و در آن سلسله متوجه و گامزن می‌شود، سپس از راه تعلل یا انکار از آن مسیر اعراض نماید، چنان جاری است که اکثراً توفیق برگشت دوباره به طرف آن را از وی سلب می‌کند و در حالت محرومی می‌ماند. از این بدتر این‌که بسا اوقات بعد از آن، این محرومیت و خذلان او منجر به عداوت و نفرت نسبت به شیوخ آن سلسله می‌شود که در این صورت از یک جزو بزرگ دین فاصله گرفته و خارج شده است.[1]

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۳/۲۸۷ - و بیان القرآن تهانوی ﷫ ۲/۳۹.

احقر می‌گوید که اهل تصوف این چنین شخص را «مرتد طریقت» می‌نامند.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوْا مِمَّا تُحِبُّوْنَ وَ مَا
هرگز نیابید نیکوکاری را تا آن که خرج کنید از آن چه دوست می‌دارید.

تُنْفِقُوْا مِنْ شَیْءٍ فَاِنَّ اللّٰه بِهٖ عَلِیْمٌ ﴿۹۲﴾
و هر چه که خرج کنید، الله به آن داناست ●

مفهوم کلی آیه: برّ و احسان و کمال آن، از انفاق چیزهای محبوب حاصل می‌شود نه از چیزهای غیر محبوب و خداوند متعال به هر نوع و کیفیت انفاق آگاه است و مطابق آن پاداش می‌دهد.

ربط و مناسبت

خداوند متعال پس از بیان آن‌چه که به کفار به سبب کفرشان، نفع نمی‌دهد و از آنان پذیرفته نمی‌شود، در این آیه به بیان آن‌چه که برای مؤمنان به سبب ایمان‌شان سودمند است و از آنان پذیرفته خواهد شد، می‌پردازد و با این بیان، کیفیت و ثمره‌ی انفاق و آداب آن را به مؤمنان تعلیم می‌دهد.

تفسیر و تبیین

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون - «تنالوا» از «نال، نیلاً» است؛ به معنی کسب کردن و رسیدن و به دست آوردن چیزی. گفته می‌شود: «نال العلم»؛ وقتی به آن رسید و به علوم متصف شد. و همچنین: «نال المال»؛ وقتی که مال را به دست آورد.

«البّر» به احسان و کمالِ خیر، گفته می‌شود. بعضی در میان «برّ» و «خیر» فرق قایل شده‌اند و گفته‌اند: «بِرّ» فقط به نفعی گفته می‌شود که به همراه قصد و اراده به دیگری برسد، اما «خیر» عام است و به مطلق نفع اطلاق می‌شود؛ ولو این که به‌طور سهو و بدون اراده واقع شود. ضدّ «برّ»، «عقوق» است، ولی ضد «خیر»، «شرّ» است.

الف و لام در «البرّ» برای جنس و حقیقت است. یعنی «لن تکونوا اَبراراً حتی تنفقوا...». یا عهدی است که در این صورت معنایش چنین می‌شود: هرگز نمی‌توانید «بِرّ» خداوند متعال یا «برّ» بندگان فرمان بردارش را به دست بیاورید تا آن که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید. قول اول از حسن بصری ﷺ و قول دوم از مقاتل ﷺ و عطا ﷺ مروی است.[۱]

قول دیگری درباره‌ی «البر» این است که مراد از آن جنّت است. این قول از حضرات عبدالله ابن مسعود ﷺ، ابن عباس ﷺ و مسروق، سدی و عمروبن میمون و مجاهد ﷺ مروی است.[۲]

بعضی دیگر قایل‌اند که در این کلام مضافی محذوف است. بدین ترتیب: «لن تنالوا ثواب البر» و «حتی» به معنی «الیٰ» و «مِنْ» تبعیضیه است. چنان‌که قرائت حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ (بعض ما تحبون) آن را تایید می‌کند. نزد بعضی دیگر «مِنْ» بیانیه است. البته در هر صورت، به اعتبار معنا هیچ یکی از دو قرائت مخالف آن دیگر نخواهد شد.

در این آیه مراد از «بر»، برّ کامل و نیکی و احِسانی است که در آن قصد نفع‌رسانی به دیگری و با اختیار باشد؛ هر چند که انفاق و خرج کردنِ یک چیز

---

۱. روح المعانی: ۳/ ۲۹۳ ـ ۲۹۲.

۲. تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۳۳ ـ و روح المعانی: ۳/ ۲۹۳. ر.ک: ایضاً: تفسیر طبری: ۳/ ۳۴۵، ش ۷۲۸۴ الی ۷۳۸٦ ـ و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/ ۱۹۵، ش ۳۸۵۹ و حدیث دیگر متصل به همین شماره.

معمولی هم در راه خدای تعالی، ثواب دارد و «برّ» گفته می‌شود و از آنجایی که «برّ» لفظی جامع، است تمام ابوابِ خیر را در برمی‌گیرد؛ به طوری که فرض، واجب و نفل از صدقات ـ تمامِ ـ در آن داخل می‌شوند. ما در این مورد قبلاً ـ در سوره‌ی «بقره» ـ به تفصیل بحث کرده بودیم.

<u>ممّا تحبّون</u> - در مورد «ما تحبون» که مراد از آن چیست؟ اقوال مختلفی وجـود دارد:

۱ ـ مراد از آن، مال است؛ زیرا تمام مردم آن را دوست دارند. در روایت ابن عباس ﷺ آمده است که مراد از «انفاق» در این آیه، اخراج زکات واجبه است. این قول مبنی بر این است که مراد از «ما تحبون»، مطلقاً «مال» است، نه بهترین و پسندیده‌ترین آن. چون در غیر این صورت درست در نمی‌آید؛ زیرا بر زکات دهنده اخراج بهترین اموال او، لازم و واجب نیست.[۱]

۲ ـ مراد از آن، نفیس‌ترین و پسندیده‌ترین اموال است.

۳ـ عام است بر چیزهای دوست داشتنی از مال و سایر چیزهایی که انسان آن‌ها را دوست دارد و به آن نیاز داشته باشد.[۲] و چنان‌که بدان اشـاره شـد، مراد در این آیه همین است.

با توجه به توجیه اولِ «البر»، مـعنی آیـه کـریمه ایـن است: هـرگز حـاصل نخواهید کرد کمال نیکی و به عبارت دیگر: کمال ایمان را تا آن که خرج کنید محبوب‌ترین چیزها و اموال خود را. این یک تحریض و تشویق برای تقویت و اظهار کمال ایمان است. گویا خداوند متعال با این ترغیب به مؤمنان می‌فرماید: به این انفاق پریشان هم نشوید؛ بلکه خوش شوید و به خاطر کسب توفیق ایـن

---

۱. روح المعانی: ۳/ ۲۹۴ ـ ۲۹۳.
۲. تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۳۳.

عمل، شکر مولیٰ جل جلاله را به‌جای آورید. در این صورت بدانید که ایمان شما کامل است؛ زیرا دوست داشتنی‌ترین چیز برای هر انسانی بعد از اولاد، مال است. پس انفاق آن محض برای کسب رضا و خشنودی خداوند متعال نشانه‌ی کمال ایمان است. گویا با این عمل ثابت کردید که خداوند متعال را از محبوب‌ترین چیزهای خود بیشتر دوست دارید.

البته نتیجه‌ی این فرمان چنین هم نیست که مؤمن همه‌ی اموال مرغوب و دلخواه خود را باید انفاق کند، بلکه می‌تواند فقط یک قسمت و بعضی از محبوب‌ترین چیزهای خود را بدهد.

این مطلب از لفظ «ممّا» برای ما معلوم می‌شود؛ زیرا در «ممّا»، «من» بعضیه است و به این جانب اشاره دارد که در صرف کردن اموال در راه الله تعالی هم باید اعتدال رعایت شود. یعنی نه اسراف و افراط باشد، نه کمی و تفریط. به استثنای شخصی که اعتقاد کامل به الله تعالی و اشتیاق وافر به او تعالی و رضا به قضای او دارد و طبعاً چنین کسی می‌تواند از خود صبر نشان بدهد. بنابراین، او اگر همه‌ی اموال نفیس و حتی تمام دارایی خود را در راه خدا بدهد مانعی نیست. مانند حضرت صدیق اکبر ﷺ که در پی چنین تشویقی همه‌ی دارایی خود را تقدیم رسول الله ﷺ نمود.

علما با استناد به همین آیه می‌فرمایند که در انفاق فی سبیل الله، کثرت مال اعتبار ندارد، بلکه محبوبیت معتبر است. یعنی اگر مال کسی کم است ولی آن را بسیار دوست دارد و نیاز شدید به آن داشته باشد و باز هم آن را در راه خداوند متعال انفاق کند، ثوابش به مراتب از ثواب انفاق مال کثیر کسی دیگر که نزدش چندان محبوب و به آن محتاج نیست، بیشتر است.

حضرت ابن عمر ﷺ گاهی شکر می‌خرید و صدقه می‌کرد و می‌گفت:

خداوند متعال فرموده: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ...﴾ و نزد من شکر از تمام چیزها محبوب‌تر است؛ به همین خاطر آن را به شما می‌دهم.[1] از عمل ایشان معلوم می‌شود که در انفاق مورد بحث، محبوبیت اعتبار دارد.

این را هم باید دانست که محبوبیت یا به اعتبار قیمت و ارزش آن شیء است، یا به اعتبار این که شخص به آن چیز احتیاج و نیاز دارد، یا این که طبعاً آن را دوست دارد؛ ولو این که ارزش واقعی آن ناچیز باشد. در هر سه صورت، چون محبوبیت برقرار است، انفاق آن نشانه‌ی ایمان کامل است و در تحصیل فضل و کثرت ثواب، همه‌ی صورت‌های مذکور اعتبار دارند. همچنین «برّ» با دست زدن به اعمال محبوب هم کسب کرده می‌شود. پس اگر کسی مال ندارد، ببیند کدام عمل به نزد او یا به نظر او محبوب‌تر است، آن را انجام بدهد. اصولاً انفاق محبوب‌ترین چیز جهت حصول «برّ» برای چنین کسانی، وجود خودشان است. یعنی جان و بدن خود را به جای این که در راه دنیا و جهت حصول اهداف دنیوی به کار گیرند، در راه خداوند متعال به کار اندازند. مثلاً خواب خود را جهت عبادت و تهجد فدا سازد، کار تبلیغ را در پیش گیرد و مردم را راهنمایی کند و آنان را از هلاکت نجات دهد و ... .

خلاصه این که تحصیل «برّ» منحصر در یک صنف از چیزها نیست و محبوبیت آن چیزها هم فقط به قیمت یا کمیت نمی‌باشد.

نمونه‌هایی از عمل و الهانه‌ی صحابه ﷺ بر آیه‌ها، در صحاح آمده است. وقتی که این آیه کریمه نازل شد، نخستین شخصی که آن را به مرحله‌ی اجرا در آورد، حضرت ابوطلحه انصاری ﷺ بود. ایشان در جلوی مسجد نبوی با فاصله‌ی خیلی کم، باغی بزرگ به نام «بیرحاء» داشت. این باغ ۶۰۰ الی ۷۰۰

---

۱. به تخریج ابن منذر از نافع ﷺ (روح المعانی: ۲۲۳/۳).

نخل خرما داشت و سرمایه‌ی بزرگی برای او به شمار می‌رفت و جالب این بود که رسول الله ﷺ گاهی در آن محل باصفا برای نوشیدن آب شیرین، وضو، تسبیح و عبادت خداوند متعال می‌رفت. پس از نزول آیه، حضرت ابو طلحه رضی الله عنه نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: خداوند متعال از ما بندگان صدقه کردن محبوب‌ترین اموال را می‌خواهد. من هم می‌خواهم محبوب‌ترین اموالم را در راه خداوند متعال انفاق کنم. فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که «بیرحاء» محبوب‌ترین دارایی من است. شما گواه باشید که آن را محض برای رضای خداوند متعال صدقه کردم و البتّه به ثواب آن نزد او تعالی امیدوارم. پس در هر جا که مناسب می‌بینید آن را تقسیم کنید. آن حضرت ﷺ فرمودند: «بخ بخ! ذلک مال رابح» (به‌به! برایت چه مال پرسودی است). و فرمودند: به نظر من این را به خویشاوندان خود تقیسم کن (که در این صورت دو چیز جمع می‌شود: صدقه و صله‌ی رحمی.) حضرت ابوطلحه رضی الله عنه آن را بین خویشاوندان و عموزاده‌های خویش تقسیم نمود.[۱] در روایت مسلم رحمه الله و ابوداود رحمه الله آمده که او آن را بین حسان بن ثابت و ابی بن کعب رضی الله عنهما تقسیم نمود.[۲]

نمونه‌ای دیگر: ابن ابی حاتم از محمّد بن منکدر و ابن جریر رحمه الله و غیره روایت می‌کنند: حضرت زید بن حارث رضی الله عنه اسبی داشت به نام «سَبَل» که نزد

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از حضرت انس بن مالک رضی الله عنه: کتاب الزکاة / باب ۴۶ «الزکاة علی الأقارب»، ش ۱۴۱۶ و کتاب الوکالة / باب ۱۶ «اذ قال الرجل لوکیله: ضع حیث اراک اللّه ...»، ش ۲۳۱۸ و کتاب الوصایا / باب ۲۷ «اذا أوقف ارضاً و لم یبیّن الحدود...» ، ش ۲۷۶۹ و کتاب الأشربة / باب ۱۳ «استعذاب الماء»، ش ۵۶۱۱ و کتاب التفسیر / باب ۵ ﴿لن تنالوا البر حتی تنفقوا ...﴾، ش ۴۵۵۴ ـ و مسلم در صحیح: کتاب الزکاة / باب ۱۴ «فضل النفقة و الصدقة»، ش ۹۹۸ (۴۲) و ترمذی در سنن: کتاب تفسیر القرآن / باب ۴ «و من سورة ال عمران»، ش ۲۹۹۷ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۱۹۶ ـ ۱۹۵ ، ش ۳۸۶۲ و... .

۲. به روایت مسلم در صحیح: زکاة / باب ۱۴ ، ش ۹۹۸ (۴۳) ـ و ابوداود در سنن: زکاة / باب ۴۵ «فی صلة الرحم» ، ش ۱۶۸۹ ـ و طبری در تفسیر: ۳/ ۳۴۶ ، ش ۷۳۹۳ .

او بسیار محبوب بود، با آن اسب جهاد کرده بود. پس از نزول آیه، او با اسب خودش نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ آن را در راه خدای تعالی صدقه کرده‌ام، در هر مصرفی که می‌خواهد صرف کند، اختیار دارید. آن حضرت علیه‌السلام آن را به فرزند خود او (اسامه) رضی‌الله‌عنه داد. او گفت: یا رسول الله ﷺ اراده‌ی صدقه کردن آن را داشته بودم! ایشان ﷺ به زید متذکّر شدند که: (پریشان مباش) صدقه‌ی تو مورد قبول خداوند متعال واقع شده است».[۱]

نمونه‌ای دیگر: حضرت عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: وقتی این آیه به من رسید، پس از فکر و بررسی برای خود چیزی پسندیده‌تر از کنیز رومی‌ام، مرجانه ندیدم. پس او را به رضای خداوند متعال آزاد کردم. دوستی او نزد من به اندازه‌ای بود که فرضاً اگر پس از صدقه کردن چیزی در راه خداوند متعال، دوباره آن را پس می‌گرفتم، حتماً مرجانه را نکاح می‌کردم. اما چنین نکردم و او را به نکاح نافع در آوردم.[۲]

نمونه‌ای دیگر: از مجاهد رحمه‌الله روایت شده که حضرت فاروق اعظم عمر رضی‌الله‌عنه کنیزی از اسیران «جلولاء» داشت که به دستور او رضی‌الله‌عنه توسط حضرت ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه برای وی خریداری شده بود. وقتی حضرت عمر رضی‌الله‌عنه آن کنیز را دید، او را بسیار پسندید، ولی گفت: خداوند می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُ الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوْا مِمَّا تُحِبُّوْنَ﴾. بدین دلیل ایشان آن کنیز را آزد نمود.[۳]

سؤال: در این کریمه حصول «برّ» مقید و مشروط به انفاق گفته شده است.

---

۱. به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۱۹۶، ش ۳۸۶۴ ـ و طبری در تفسیر از عمرو بن دینار: ۳/ ۳۴۷-۳۴۶، ش ۷۳۹۵ و ۷۳۹۶.

۲. به تخریج عبد بن حُمید (روح المعانی: ۳/ ۲۹۳) ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر (به اختصار): ۲/ ۱۹۶، ش ۳۸۶۳.

۳. به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۳۴۶، ش ۷۳۹۰ ـ و شبل از ابن ابی نَجیح از مجاهد (تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۳۳).

بسیاری از بندگان هستند که مالی برای انفاق در راه خداوند متعال ندارند و در طول عمر بنا بر عدم امکان و توانایی انفاق نکرده‌اند. پس چنین کسانی چگونه به این نعمت و سعادت دست یابند؟

جواب: علما می‌فرمایند: این سعادت به اعتبار محبوبیت اعمال نیز کسب می‌شود. اشخاص نادار و فقیر به بینند کدام عمل از اعمال محبوب‌تر است، آن را از همه بیشتر انجام دهند و این هم از جمله‌ی انفاق فی سبیل الله است که این اشخاص بدن، جان و زبان خود را به جای ان‌که در راه دنیا و تحصیل مقاصد دنیوی، به کار بیندازند، ان را در راه خداوند متعال به کار بیندازند. خواب خود را که محبوب‌ترین چیزی است جهت عبادت و تهجد و... فدا سازند یا مردم را تبلیغ و هدایت کنند و آن را از هلاکت نجات دهند. خلاصه این‌که کسب این سعادت منحصر به انفاق محبوب‌ترین مال در راه خداوند متعال نیست بلکه با اشیای دیگر نیز بدست می‌آید.[1]

<u>و ما تنفقوا من شيء...</u> - «مِنْ» برای تبیین و توضیح «ما» است. یعنی از هر نوع چیزی که انفاق می‌کنید ـ خداوند متعال آن را می‌داند. یا این که منظور کیفیت اشیا است. یعنی چیزی که انفاق می‌کنید، پسندیده و محبوب باشد یا ناپسند و غیر محبوب ـ خداوند خبیر وعلیم به آن آگاه است. یا این که منظور نیت و وجه انفاق است. یعنی آن چیز را با اخلاص و برای رضای الهی انفاق می‌کنید یا برای سمعه و ریا، در هر صورت خداوند متعال به آن داناست و مطابق آن جزا می‌دهد.[2]

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۳/ ۲۹۴.
۲. ر.ک: تفسیر غرائب القرآن: ۲/ ۲۰۹ + روح المعانی: ۳/ ۲۹۴.

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّیٰ تُنْفِقُوْا مِمَّا تُحِبُّوْنَ﴾ - ناگفته پیداست که طبعاً محبوب‌ترین چیز نزد انسان، جان خود اوست. پس با توجه به این توجیه، آیه دلالت می‌کند بر این که قرب خداوند متعال حاصل نمی‌شود تا این که انسان خودش را در راه خداوند متعال انفاق کند. زیرا از این کار حجاب اعظم زایل می‌شود و پس از آن هر نوع انفاقی آسان می‌گردد. احقر می‌گوید:

جان باز در این راه که یابی جانی جز جانبازی و دل سوزی کاری نتوانی

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنِيٓ اِسْرَآءِيْلَ اِلَّا مَا حَرَّمَ اِسْرَآءِيْلُ عَلٰى
همه‌ی خوراکی‌ها حلال بود بر بنی‌اسرائیل مگر آن چه حرام کرده بود یعقوب بر خویشتن

نَفْسِهٖ مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ ط قُلْ فَاْتُوْا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوْهَآ اِنْ
پیش از آن که تورات نازل کرده شود. بگو: بیاورید تورات را و بخوانید آن را اگر

كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۹۳﴾ فَمَنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ مِنْ م بَعْدِ ذٰلِكَ
راستگو هستید ● پس هر که دروغ بندد بر الله بعد از این،

فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۹۴﴾ قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ فَاتَّبِعُوْا مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ
این گروه‌اند- ستمکاران ● بگو: راست گفت الله، پس پیروی کنید ملت ابراهیم

حَنِيْفاً وَّ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿۹۵﴾
را بر کیش حنیف و نبود او از مشرکان ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: قبل از نزول تورات، تمام غذاها برای بنی‌اسرائیل حلال بود؛

مگر آن‌چه که حضرت اسرائیل (یعقوب) علیه‌السلام بنا بر عذری بر خود حرام کرده بود. اما بنی‌اسرائیل ادعا می‌کردند که این چیزها اساساً در ملت ابراهیمی حرام بوده است و بنابراین، رسول اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله که ادّعای تابعیت حضرت ابراهیم علیه‌السلام را می‌کند، باید آن‌ها را حرام سازد.

خداوند متعال این عقیده و پندار آنان را تردید می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که این، چیزی جز افترا بر خداوند متعال نیست و مفتریان بر خداوند متعال مجرم و قابل عذاب هستند.

ربط و مناسبت

۱ـ قبل از این ـ از ابتدای سوره‌ی «آل عمران» تا آیه‌ی گذشته ـ بیان دلایلی بود که از آن‌ها اثبات نبوت و رسالت حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و توجیه الزامات وارده بر اهل کتاب می‌شد. در این آیه بیان جواب و تردید تنقیدات و شبهات دیگر اهل کتاب است که از ایراد آن‌ها می‌خواستند نبوت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله را انکار کنند.

سبب نزول

این آیه، در ردّ تنقیدات و شبهات اهل کتاب است و دارای چند وجه می‌باشد:

۱ـ مبنای انکار شریعت حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله توسط یهودیان، انکار وجود نسخ بود که آنان به آن معتقد بودند. پس بدین ترتیب تردید شدند که: غذایی که اسراییل (حضرت یعقوب علیه‌السلام) بر خود حرام کرد، در گذشته حلال بود و بعد از تحریم او این حرمت بر اولادش باقی ماند. پس گفته‌ی آنان که نسخ جایز نیست، باطل شد. وقتی دیدند که این الزام به آنان متوجه شده و جواب ندارد،

گفتند: حرمت این طعام به سبب حرام کردن اسراییل بر خود نبوده است، بلکه از زمان حضرت آدم علیه‌السلام بوده و تا آمدن حضرت موسی علیه‌السلام و نزول تورات حرمت آن جریان دارد و نسخ پیش نیامده است. در این‌جا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده شد که برای الزام آنان، «تورات» را طلب کند تا پس از بررسی معلوم شود که تورات سخن کدام یک از طرفین را تأیید می‌کند. ولی از آنجایی که به وجود نسخ در تورات، مطمئن بودند، آن را نیاوردند.

علاوه بر این، طلب کردن «تورات»، بنابر امّی بودن حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله دلیل بزرگی برای اثبات نبوت او صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. چون در صورت موافق شدن قول او صلی‌الله‌علیه‌وآله با «تورات»، ثابت می‌شد که او از آسمان خبر داده شده و یک نبی است!

۲ـ آنان به‌طور الزام و تنقید به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتند: وقتی که تو مدّعی تابعیت ملّت ابراهیمی هستی و خود را مصدق رسل گذشته می‌دانی، چطور گوشت و شیر شتر را می‌خوری و فتوای حلّت آن را می‌دهی؛ در حالی که این چیزها در دین حضرت ابراهیم علیه‌السلام حرام بوده است؟ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: این‌طور نیست، بلکه این چیزها برای حضرت ابراهیم و همچنین برای حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم‌السلام حلال بوده است و ما به تبعیت و پیروی از ابراهیم علیه‌السلام آن‌ها را حلال می‌پنداریم.در پی این جواب، خداوند متعال برای تکذیب سخن یهود این آیه را نازل فرمود.[1]

۳ـ وقتی که آیاتی از قبیل ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِيْنَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُم﴾ [نساء: ۱۶۰] و ﴿وَعَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِىْ ظُفُرٍ﴾ [انعام: ۱۴۶] و... نازل شدند، از جهت این که مقتضی وقوع نسخ ـ برخلاف عقیده‌ی یهود ـ و دال بر این بودند که بسیاری از چیزهای حلال، بنا بر بغاوت‌ها و ظلم‌های آنان، به طور جزا

۱. به روایت واحدی در اسباب النزول از کلبی: ۶۴ .

بر آنان حرام شده‌اند ـ با توجه به این که غذای حرام شده پیش از آن، فقط غذایی بود که حضرت یعقوب علیه‌السلام بر خود حرام کرده بود و حرمت آن تا حال مانده بود ـ بسیار ناراحت شدند و گفتند: ما اولین کسانی نیستیم که این چیزها بر ما حرام شده است، بلکه تحریم این‌ها از قدیم الأیام بوده است. خداوند متعال در تأیید سخن پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله و تردید قول و عقیده‌ی یهود، این آیه را نازل فرمود.[۱]

تفسیر و تبیین

كل الطَّعام كان حلاً لبنى اسرائيل... (۹۳)

كل طعام كان حلاً... ـ «طعام» در اصل مصدری است که قایم مقام مفعول است و به تمام چیزهای خوردنی اطلاق می‌گردد. «حلاً» نیز مصدر و مراد از آن، «حلالاً» است. «اسرائیل» به معنی عبدالله، نام دوم حضرت یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه‌السلام و طبق قولی لقب اوست. طبق روایت مجلز رحمه‌الله، آن حضرت علیه‌السلام توسط فرشته‌ای به این اسم نامگذاری شد.[۲]

معنی جمله این است که: تمام غذاهای خوردنی که اَلآن وجود دارند و خورده می‌شوند، در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام حلال بوده‌اند تا آن‌گاه که حضرت موسی علیه‌السلام آمد و تورات نازل شد. لذا حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله در ابراهیمی گفتن خود راست می‌گوید و آنان که به حُرمت گوشت و شیر شتر در مذهب حضرت ابراهیم علیه‌السلام قایل‌اند، دروغ می‌گویند و استدلال از این مطلب برای انکار نبوت خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله بی‌اساس و مبنی بر کذب و بی اعتبار است.

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۸/ ۱۴۶-۱۴۵ - و تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان: ۲/ ۲۰۹ - و روح المعانی: ۴/ ۲۹۹.

۲. روح المعانی: ۴/ ۲۹۹.

<u>**الاّ ما حرم اسرائیلُ علی نفسه**</u> - یعنی (همه‌ی غذاها بر بنی‌اسرائیل حلال بود؛) مگر آن‌چه که حضرت یعقوب علیه‌السلام بر خود حرام کرد. مجاهد رحمه‌الله می‌گوید: آن‌چه او علیه‌السلام حرام کرده بود، گوشت تمام حیوانات (لحوم الأنعام) بود.[۱] عکرمه رحمه‌الله از حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که آن حضرت پیه، کلیه و جگر حیوان را بر خود حرام کرده بود.[۲] حضرت عطاء بن ابی رباح رحمه‌الله قایل است: ایشان فقط شیر شتر و گوشت آن را بر خود حرام کرده بود[۳] و صحیح‌ترین قول نیز همین است.[۴]

علمای نحو در مورد این استثنا، («...الا ما حرَّم اسرائیل») دو قول دارند: نزد اکثر علما متصل است. یعنی تمام چیزهای خوردنی از زمان حضرت آدم علیه‌السلام تا زمان نزول «تورات»، جز آن‌چه که حضرت اسراییل علیه‌السلام بر خود حرام ساخت، برای بنی اسرائیل حلال بوده‌اند. سپس در «تورات» بر آنان حرام کرده شد.

بعضی دیگر قایل‌اند که منقطع است. در این صورت «الاّ» به معنی «لکنّ» است. یعنی حضرت یعقوب علیه‌السلام آن را فقط بر خودش حرام کرد و خداوند متعال آن را در تورات حرام نکرده است.[۵]

علت تحریم آن حضرت علیه‌السلام

از حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنهما به سند صحیح روایت شده است که حضرت یعقوب علیه‌السلام به مرض عرق النساء مبتلا شده بود و این عارضه وی را به شدت

---

۱. به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۱۹۷، ش ۳۸۷۰.
۲. به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۱۹۷، ش ۳۸۶۹.
۳. به روایت طبری در تفسیر: ۴/۳۵۱، ش ۷۴۱۳.
۴. در روایتی دیگر از حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنهما نیز همین مطب تصریح شده است (به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۴/۳۵۲، ش ۷۴۱۸ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۱۹۷ ـ ۱۹۶، ش ۳۸۶۶).
۵. البحر المحیط: ۳/۳.

تحت فشار قرار داد. «عرق النساء» در اصل عارضه‌ای است که بر شاهرگ طاری می‌شود و موجب درد و ناراحتی شدید می‌گردد. این رگ در قسمت‌های مختلف بدن نامی متفاوت دارد. در دست به نام «ابهر» خوانده می‌شود، در پاها «نساء» گفته می‌شود و در گردن نام دیگری دارد. بنابراین، «عرق النساء» یعنی دردی که در رگ کمر یا پاها ایجاد می‌شود. این درد معلول عوامل مختلفی می‌تواند باشد. مثلاً اگر انسان نامتعادل راه برود یا در حالت ایستاده چیزی سنگین را بدون توجه به حالتِ جسم از زمین بلند کند یا بد بخوابد و ... کمرش درد می‌گیرد و دچار «عرق النساء» می‌شود. وقتی حضرت یعقوب علیه السلام دچار عرق النساء شد، نذر کرد اگر خداوند متعال این مرض را رفع نمود و مرا شفا بخشید، غذایی را که نزد من محبوب‌تر است، بر خود حرام می‌کنم.[۱] محبوب‌ترین غذا نزد حضرت یعقوب علیه السلام گوشت شیر و شتر بود.[۲] ایشان این نذر را برای تنبیه نفس خود و تقرب الی الله برگزید؛ چنان‌که حسن بصری رحمه الله فرموده است. چون این غذا نزد ایشان لذیذ بود. لذا تعبداً بر خود حرام ساخت؛ چنان‌که معمول زهاد و دراویش است.[۳] طبق روایتی دیگر به سبب خوردن عروق مریض شده بود و به همین دلیل آن‌ها را بر خود حرام نمود.[۴] اما قول اول صحیح‌تر است.

و این تحریم از آن حضرت علیه السلام، یک تحریم اجتهادی بود؛ چنان‌که از ظاهر آیه مستنبط می‌گردد. چون نسبت حرمت در آیه به خود اسراییل است و چنانچه خداوند متعال حرام کرده بود، می‌فرمود: «الا ما حرّم الله علی اسرائیل». و چون

---

۱. مستدرک حاکم: ۲/۲۹۲ (کتاب التفسیر) - و تفسیر طبری: ۴/۳۵۲، ش ۷۴۱۵ - و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/۱۹۷، ش ۳۸۶۷.
۲. روح المعانی: ۴/۲۹۹.
۳. همان.
۴. همان منابع.

بر امت مخالفت با اجتهاد او ﷺ حرام بود، لذا به پیروی از وی، بنی‌اسرائیل هم آن را بر خود حرام ساخت.

آن دسته از علما که به جواز اجتهاد برای انبیا ﷺ - با توجه به نزول وحی بر آنان - قایل‌اند، از همین آیه استدلال می‌کنند. زیرا، حضرت یعقوب ﷺ با این که وحی بر او نازل می‌شد، باز هم با اجازه‌ی خداوند متعال اجتهاد نمود و پیروی از اجتهاد و تحریم و عدم مخالفت آن، بر امت (بنی اسراییل) لازم شد.

من قبل ان تنزل التوراة - با قول خداوند متعال: «کان حلّاً» متعلّق است. آمدن استثنا «الا» در وسط، ممانعتی ندارد. زیرا طبق مذهب علامه کسایی رحمه‌الله و ابوالحسن رحمه‌الله در صورتی که مابعد «الاّ» ظرف یا جار و مجرور یا حال باشد، ماقبل آن بر مابعدش عمل می‌کند و جایز است. در این محل، حلال بودن تمام مطعومات (خوردنی‌ها) مظروف است و زمان قبل از نزول تورات، ظرف آن.

معنی جمله چنین است: حلال بودن تمام خوردنی‌ها - جز آن‌چه که خود اسراییل ﷺ بر خود حرام کرده بود و اولادش به تبعیت از اجتهاد وی که مخالفت آن بر آنان جایز نبود، بر خودشان حرام کرده بودند - از زمان حضرت آدم ﷺ تا زمانی که حضرت موسی ﷺ آمد و «تورات» بر او نازل شد، ادامه پیدا کرد. لیکن بعد از نزول «تورات» چنان نماند، بلکه بسیاری چیزهای دیگر از خوردنی‌ها به سبب بغاوت و ظلم‌های بنی‌اسرائیل بر آنان حرام شد. به دلیل آیاتی که مقتضی نسخ - برخلاف عقیده‌ی یهودیان - و دال بر این بودند که بسیاری چیزها بنا به نافرمانی‌های آنان حرام شده است.[1] در ابتدای همین آیه، هم این مطلب را یادآور شده بودیم.

قولی دیگر این است که: این جمله به «حَرَّمَ» متعلق است. یعنی تحریم گوشت

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۸/ ۱۴۹ - و روح المعانی: ۴/ ۳۰۰.

شتر و شیرش توسط حضرت یعقوب علیه السلام قبل از نزول تورات بوده است. و البته تورات در برگیرنده‌ی محرماتی دیگر غیر از آن است که به سبب بغاوت بنی‌اسرائیل برای تعذیب و تنگ کردن آنان از طرف خداوند متعال نازل شده است.

قول سوم این که: به یک محذوف متعلق است و تقدیر عبارت چنین است: «کان حلاً من قبل ان تنزل التوراة» و این جواب سؤالی است که از جمله‌ی: «کل الطعام کان حلا لبنی اسراییل» نشأت گرفته است. گویا گفته شد: «متی کان حلاً؟» در جواب گفته شد: کان حلاً من قبل ان تنزل التوراة».[1]

توجیه چهارم این که: این جمله به «حُرِّمَت» متعلق است. پس معنی چنین می‌شود: حرمت گوشت و شیر شتر و قبل از نزول «تورات» بوده است و تا حال ادامه ندارد که بنا بر آن بتوانید مرا الزام کنید که تو با توجه به حلال قرار دادن آن، در صورتی که یکی از رسولان گذشته آن را حرام قرار داده است، چگونه می‌توانی مصدق رسل گذشته باشی؟ یا این که خودتان پس از آمدن اسلام و قرآن بر آن پایبند باشید.

به قول علامه ابن جریر طبری رحمه الله یهودیان تا به حال مثل گذشته به تحریم گوشت شتر و عروق اتفاق دارند.[2]

حرمت بسیاری از چیزهای خوردنی به سبب بغاوت و نافرمانی‌های آنان، بود؛ به دلیل این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ﴾ [أنعام:۱۴۶].

<u>قل فأتوا بالتوراة فاتلوها ان کنتم صادقین</u> - این جمله خطاب به یهودیان است که

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۳۰۰.
۲. تفسیر طبری: ۳/ ۳۵۲.

آنان مدعی بودند تحریم اشیای مذکور از زمان آدم علیه‌السلام تا این زمان در«تورات» وجود دارد. یا این که چون رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مدّعی بود تمام چیزهای خوردنی از زمان حضرت آدم علیه‌السلام حلال بوده‌اند و به سبب تحریم حضرت یعقوب علیه‌السلام و بعضی دیگر به سبب بغاوت شما بنی‌اسرائیل حرام شده‌اند و آنان در این مورد با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله منازعه کردند، لذا خداوند متعال به رسولش دستور داد که «تورات» طلب کنید و ببینید که این حکم از ابتدا بوده یا بعداً اضافه شده؟ تا بدین ترتیب ادّعای آنان تردید و کذب‌شان برای همه روشن و سخن و نبوت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله با توجه به امّی بودنش، ثابت شود. از مرتب|

در روایت ابن عباس رضی‌الله‌عنه آمده هنگامی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین اعلام فرمود، یهود به طور الزام گفتند: تو که «تورات» را نمی‌فهمی! فرمودند: شما بیاورید، نزد من افرادی چون عبداللّه بن سلام و عبداللّه بن عمر رضی‌الله‌عنه هستند که بلدند عبرانی بخوانند. اما آنان تورات را نیاوردند. ابن عباس رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: آنان جرأت نکردند تورات را بیاورند، بلکه مبهوت شدند.

فمن افتریٰ علی اللّه الکذب مِن بعد ذلک...(۹۴)

فمن افتریٰ... - «افتراء» از باب افتعال به معنی اصلاح و افساد، هر دو می‌آید، لیکن استعمال آن بیشتر در معانی إفساد است. به همین خاطر در قرآن مجید، برای دروغ، شرک و ظلم استعمال شده است و نیز به معنی پوشیدن پوست می‌آید. چون «فرية» به معنی دروغ است و کسی که دروغگو است، لباس کذب و دروغ را پوشیده است. اصل آن از «فَریُ الأَدیم» یعنی قطع کردن پوست است. کذب و دروغ را «افتراء» می‌گویند زیرا دروغگو بدون تحقیق در وجود

آن، آن را بریده و درست می‌کند.[۱] این کلمه در استعمال به معنی «اختراع» و «اختلاف» (درست کردن و پدید آوردن) نیز است[۲] که با ملاحظه‌ی این معنا، دروغ چون از طرف دروغگو درست می‌شود و قبلاً حقیقتاً وجودی نداشته است، به آن «افتراء» می‌گویند.

اختراع و افترای یهود این بود که می‌گفتند تحریم مذکور بر انبیا علیهم‌السلام و امت‌های‌شان قبل از نزول «تورات» از زمان حضرت آدم علیه‌السلام جاری بود. خداوند متعال آنان را تردید فرمود که این یک افترا بر خداوند متعال است و هر که پس از ظهور حجت و قیام بیّنه این کار را بکند، از ظالمان است.

[و نیز احتمال دارد که این آیه مستأنفه و عام باشد. پس در این صورت هم یهودیان ابتداءً و اول، تحت حکم این آیه داخل می‌شوند.

سوال: فرمود: «هر کسی بعد از آمدن دلیل، بر خدا دروغ بگوید، ظالم است»؛ در حالی که بدون آمدن دلیل هم بر خداوند متعال دروغ بستن کفر و حرام است. قید بعدیت در این‌جا حامل چه نکته‌ی است؟

جواب: آری، در هر صورت دروغ گفتن بر خداوند متعال قبیح است، اما این‌جا برای بیان کمال قبح این نوع دروغ (دروغِ بعد از ظهور دلیل)، قید «بعد» آمده است.[۳] از مرتب]

قل صدق اللّه فاتبعوا ملّة ابراهیم حنیفاً ...(۹۵)

قل صدق الله... ـ این جمله چند توجیه دارد: ۱ ـ بگو ای پیامبر که راست گفت اللّه در این باره که فرمود: ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِبَنِيٓ إِسرائيل اِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسرائيلُ علىٰ

۱. ر.ک: المفرادت: ۷۰۲/ ـ و منتهی الأرب: ۲۹۸/۳.
۲. تفسیر کبیر: ۱۵۰/۸ ـ و روح المعانی: ۳۰۱/۳ ـ ۳۰۰..
۳. روح المعانی: ۳۰۱/۴.

نَفْسه﴾ و دعوای من هم عین چیزی است که او تعالی نازل کرده. پس اگر شما واقعاً بر حق هستید، تابع ملت ابراهیم باشید که او علیه‌السلام از تمام ادیان باطله منحرف و به طرف دین حق (اسلام) مایل و در تمام موارد پایبند و تابع دستورات او تعالی ـ همانطور که من تابع هستم ـ و از من تبعیت کنید.

۲ـ بگو: الله سبحانه و تعالی در مورد این که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بر دین و ملت حضرت ابراهیم علیه‌السلام است و شما بر دین و ملت او نیستید، راست می‌گوید.

۳ـ بگو: خداوند متعال در هر آن‌چه خبر داده است، راست می‌فرماید؛ چون در اِخبار او تعالی کذب راه ندارد. بنابراین، وقتی که می‌فرماید گوشت و شیر شتر در زمان یعقوب علیه‌السلام در پی یک عذر حرام شده‌اند نه در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام ، راست می‌فرماید.

از میان این توجیهات، توجیه اول راجح‌تر است.

و ماکان من المشرکین ـ حضرت ابراهیم علیه‌السلام در هیچ امری از امور دین خود ـ نه در اصول و نه در فروع ـ مشرک نبود، بلکه شرک‌شکن بود. اما شما یهودیان مشرک هستید (چون قایلید عزیر علیه‌السلام ابن الله است، نصارا هم مثل شمایند؛ آنان می‌گویند عیسی علیه‌السلام ابن الله و ...) بنابراین، سخن شما در باب این پیامبران بزرگ اصلاً پذیرفتنی نیست.

اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بِبَکَّةَ مُبٰرَکاً وَّ هُدیً

هرآئینه اولین‌خانه‌ای که مقررکرده شد برای‌مردم، آن است که‌در مکّه‌است؛ برکت داده‌شده و هدایت‌است

لِّلْعٰلَمِیْنَ ﴿۹۶﴾ فِیْهِ اٰیٰتٌ بَیِّنٰتٌ مَّقَامُ اِبْرٰهِیْمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ کَانَ

برای مردمان ● در آن خانه نشانه‌هایی روشن است. ازجمله: جای ایستادن ابراهیم. و هرکه داخل شود آنجا،

اٰمِناًؕ وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلاًؕ
ایمن می‌گردد. و حق الله بر مردمان، حج خانه‌ی کعبه است هرکه توانایی رفتن به‌سوی آن را ازجهت اسباب راه

وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِيْنَ ﴿۹۷﴾
دارد. و هر که کافر شود، پس هر آئینه الله بی‌نیاز است از عالم‌ها ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: محل کعبه، اولین قسمت آفریده شده از زمین و خود کعبه، اولین خانه است که به امر خداوند متعال توسط فرشتگان در زمین برای عبادت بندگان بنا نهاده شد. مکه در آن زمان «بکّه» نامیده شد و بالقوه سرزمینی بسیار پر برکت و روحانی و نورانی بود و همواره موجب هدایت و رحمت برای تمام جهانیان است.

در طول تاریخ پیامبری، رفته رفته این سرزمین و بالأخص مطاف کعبه که حرم گفته می‌شود، حاوی آثار پرارزشی از مظاهر رسالت پیامبران که به رشد و هدایت رهنمون می‌شوند، گردید. زیارت این بقعه‌ی شریف بر مؤمنان از طرف خداوند متعال فرض است و هر که استطاعت داشته باشد، یک بار در عمر باید به طواف آن بشتابد و کسی که منکر این فریضه باشد، کافر است و خداوند متعال نیازی به ایمان و اطاعت آنان ندارد.

ربط و مناسبت

چون قبلاً بیان ملّت ابراهیمی و شعارهای دین وی از قبیل توحید و حلال فهمیدن و استفاده از چیزهای حلال مانند شیر و گوشت شتر بود، در اینجا به یکی دیگر از شعارهای ملت ابراهیمی که کعبه و طواف آن است و به دست

خود آن حضرت ﷺ تجدید بنا شده بود، اشاره می‌فرماید. یهودیان بر رسول الله ﷺ الزام می‌کردند که چرا شما شیر و گوشت شتر می‌خورید؟ آنان به دروغ می‌گفتند که این چیزها در آیین ابراهیمی حرام بود. خداوند متعال در آیه‌های قبل این ادعای آنان را تردید فرمود و اکنون آنان را با ذکر شعبه‌ی بزرگی از ملت حنیفی ابراهیمی که کعبه و طواف آن است، متنبّه می‌سازد و الزام می‌کند شما که این قدر سنگ اتباع ملت ابراهیمی بر سینه می‌زنید، چرا برخلاف عادت حضرت ابراهیم علیه السلام از حجّ و طواف کعبه سرباز می‌زنید و فقط بیت المقدس را مقدس می‌دانید؟!

خلاصه‌ی ربط این که: در گذشته خداوند متعال کافران را به اتباع ملت ابراهیم علیه السلام دستور داد، و از چیزهای لازم الأتباع آن حضرت علیه السلام یکی تعظیم بیت الله الحرام است که در این آیه بیان می‌شود.

سبب نزول

ابن منذر رحمه الله و عده‌ای دیگر از ابن جریج رحمه الله روایت می‌کنند که گفت به ما رسیده که وقتی قبله‌ی رسول الله ﷺ به کعبه تحویل شد، یهودیان اعتراض دیگری سر دادند. آنان بین مردم این سخن را تکرار نمودند که بیت المقدس اعظم و بزرگ‌تر از کعبه است؛ چون محل هجرت انبیا علیهم السلام بوده و در «ارض مقدسه» واقع است و نیز ماییم که بر ملت ابراهیم علیه السلام هستیم؛ چون قبله‌ی ایشان و تمام انبیای بنی‌اسرائیل، بیت المقدس بوده است و گفتند: این مرد (پیامبر اسلام علیه السلام) خودش هم ماه‌های متوالی در نمازها به طرف بیت المقدس رو کرده که دالّ بر حقانیت سخن ماست. ولی اکنون از آن رو گردانده است که معلوم می‌شود تابع ملت ابراهیمی نیست. وقتی این ادّعای یهود به مسلمانان

رسید، میان آنان و یهود مباحثه‌ی شدیدی درگرفت و مسلمانان در مقابل گفتند: کعبه از بیت المقدس افضل و بزرگ‌تر است. این ماجرا به سمع رسول الله ﷺ رسید. خداوند متعال این آیه را نازل و فوقیت و شرف بیت اللّه را ثابت فرمود.(۱)

از امام مجاهد رحمه‌الله هم مروی است که آیه در همین مورد نازل شد.(۲) قیل و قال یهود در این مورد هم جریان داشت که بیت المقدس اول است. خداوند متعال در آیات نازل شده این نظریه‌ی آنان را نیز تردید فرمود.

تفسیر و تبیین

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ ... (۹۶)

در این آیه عظمت بیت اللّه و رد گمان یهود که بیت المقدس را از بیت اللّه بالاتر و قبله‌ی حضرت ابراهیم را بیت المقدس می‌پنداشتند و بر نبوت محمّد ﷺ جرح وارد می‌کردند، بیان می‌شود.

ان اول بیت وضع للناس - تحقیق لغوی لفظ «اول»، گذشت(۳) و این‌که در اینجا به چه معنا است، به زودی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

«وضع» به دو صورت خوانده شده است: جمهور آن را مبنی للمفعول (وُضِعَ) یعنی به صورت مجهول خوانده‌اند. عکرمه و ابن سمیقع رحمهماالله، به صورت معروف و مبنی للفاعل (وَضَعَ) خوانده‌اند. در صورت دوم، واضع آن خداوند متعال است و ضمیر فاعل به جانب او تعالی راجع است؛ چنان‌که ظاهر

۱. روح المعانی: ۴/۳۰۳ - و اسباب النزول واحدی: ۶۴.
۲. البحر المحیط: ۳/۵.
۳. ر.ک: تبیین الفرقان: ۲/۳۷۲-۳۷۱.

آیه به آن دلالت دارد؛ گرچه قبلاً لفظ جلاله‌ی «اللّه» مذکور نیست، ولی در اذهان موجود است و آیه مستأنفة است. احتمال عود ضمیر به جانب ابراهیم علیه السلام بنا به معروف بودن او به سازنده‌ی کعبة اللّه، خلاف ظاهر است.[۱]

معنی آیه چنین است: اولین بیت مبارک و سبب هدایت که برای عبادت مردم ـ در استقبال به جانب آن ـ پیدا شده، کعبة اللّه است که در مکه‌ی مشرّفه و در مسجد الحرام ـ نه بیت المقدس؛ چنان‌که یهودیان می‌گویند قرار دارد. از مرتب]

در روایت شیخین آمده که حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه از نبی کریم صلی الله علیه وآله سؤال کرد: اولین مسجدی که وضع شد، کدام است؟ فرمودند: «نخست مسجدالحرام». پرسید: بعد از آن چه مسجدی؟ فرمودند: «مسجد اقصیٰ (بیت المقدس)». پرسید: فاصله میان زمان بنای‌شان چه قدر است؟ فرمودند: «چهل سال».[۲] معنی فاصله‌ی ۴۰ سال که رسول اللّه صلی الله علیه وآله فرمودند، این است که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از بنای بیت اللّه به شام آمد و بیشتر قسمت زندگی‌اش را در بیت المقدس سکونت گزید. خداوند متعال به او وحی کرد که در این سرزمین (شام) هم خانه‌ای درست کن تا قبله‌گاه اولاد تو در شام باشد و آن بیت در مکه بماند که قبله‌گاه آخرین پیامبر و امت او خواهد بود و آخرین پیامبر در آنجا پیدا می‌شود. چنین شد که حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از ۴۰ سال، بیت المقدس را در شام بنا کرد.

آن‌چه در روایات آمده که حضرت سلیمان علیه السلام بانی اول بیت المقدس

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۴/۳۰۲ ـ و البحر المحیط: ۳/۵ـ۶.

۲. به روایت بخاری در صحیح: کتاب احادیث الأنبياء / باب ۱۱، ش ۳۳۶۶ و باب ۴۲ «قول اللّه تعالى: ﴿وَوَهَبْنا لِداؤد سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعبد إِنَّه اوّاب﴾، ش ۳۴۲۵ ـ و مسلم در صحیح: کتاب المساجد و مواضع الصلواة /، ش ۵۲۰ ـ و ابن ماجه در سنن: کتاب المساجد و الجماعات / باب ۷ «اوّل مسجد وضع»، ش ۷۵۳ ـ و طبری در تفسیر: ۳/۳۵۶ـ۳۵۵، ۷۴۳۲.

بود،[۱] منظور این است که ایشان پس از حمله‌ی عمالقه که در نتیجه‌ی آن بیت المقدس خراب گردید، حضرت سلیمان علیه‌السلام دوباره بر نقشه‌ی حضرت خلیل علیه‌السلام آن را تجدید بنا نمود[۲] و سؤال حضرت ابوذر رضی‌الله‌عنه از مدت مابین دو وضع است، نه از مدت مابین دو بنا، و بنا غیر از وضع و چیزی دیگر است.

کعبه به چه معنا اولین خانه است؟

مفسران درین مورد هفت قول دارند؛ بدین شرح:

قول اول ـ اولیت، به اعتبار وضع و بنا است. یعنی اولین خانه‌ای که در روی زمین به صورت خانه‌های انسانی درست شد، مطلقاً بیت الله است. همچنین به این اعتبار که اولین خانه‌ای است که خداوند متعال آن را برقرار داشته و تا آخر برقرار خواهد داشت. توضیح آن‌که: خداوند متعال پس از درست کردن زمین حرم، گوهری بزرگ از بهشت در آنجا گذاشت که «بیت المعمور» نام داشت و به فرشتگان دستور داد آن را طواف نمایند که تجلی‌گاه من است. وقتی کعبه بنا شد، این بیت به آسمان‌ها برده شد و در آنجا هم روزانه هفتاد هزار فرشته آن را طواف می‌نمایند.

این را به خاطر باید داشت که مرکز و مطاف جمیع انبیا علیهم‌السلام کعبة الله بوده است و از میان آنان فقط بعضی از انبیای بنی‌اسرائیل، بیت المقدس را برای عبادت استقبال می‌نمودند. چون آن زمین هم با برکت است و حادثه‌ی قیامت و سؤال و جواب آخرت در آن سرزمین انجام می‌پذیرد. گویا نظام اول عالم، از مکه‌ی مکرمه آغاز شد و آخر آن در بیت المقدس خواهد بود. البته مطاف و

---

۱. به روایت نسایی در سنن کبری: کتاب المساجد / باب ٦ «فضل المسجد الأقصیٰ و الصلوة...»، ش ۷۷۲.

۲. ر.ک: تفاسیر متداوله.

جای حجِ بندگان خداوند متعال از فرشتگان گرفته تا حضرت آدم علیه‌السلام و از زمان حضرت آدم علیه‌السلام گرفته تا نفح صور، کعبة اللّه بوده و خواهد بود، نه بیت المقدس.

قول دوم ـ اولیت بیت، به اعتبار برکت و هدایت است. یعنی کعبه اولین خانه‌ای است که موجب هدایت برای خلق اللّه و مظهر برکات الهی قرار گرفته است. زیرا از زمان‌های بس دور تا قیام قیامت ملایک به عبادت در آن مشغول‌اند و ارواح بسیاری از انسان‌ها و بسیاری از اجنه و مخلوقاتی که انسان از درک آن‌ها عاجز است، در آن مطاف به طواف و عبادت اشتغال دارند.

علامه ابن عربی رحمه‌الله می‌فرماید: در یکی از صبح‌گاهان مشغول طواف بودم. ناگهان از جانب بالا صداهایی شنیدم. وقتی به آن صداها دقیق گوش شدم، فهمیدم بالای سرم مخلوقاتی نامریی مشغول طواف بیت و ذکر و تسبیح پروردگار هستند و دیدم که فضای مطاف تا آسمان مملو از آن مخلوق بود. سؤال کردم: شما چه نوع مخلوقاتی هستید؟ آیا از نسل آدم هستید؟ یکی جواب داد: از کدام یک از آدم‌ها می‌پرسی؟ من تعجب کردم و با خود گفتم مگر چند آدم پیدا شده است؟ سپس گفتم: از همین آدم سؤال می‌کنم که ما از نسل اوییم. جواب دادند: قبل از آدم، آدم‌های زیادی گذشته و رفته‌اند و سپس این ابیات را خواندند:

لقد طفناکما طفتم سنینا   بهذا البیت طُرّاً اجمعینا

قول سوم ـ اولیت، به اعتبار زمان است. یعنی کعبه و قطعه‌ی زمینی که کعبه بر آن قرار دارد، قبل از زمین خلق شده است. روایات حاکی است که این بقعه دو هزار سال قبل از وجود زمین خلق شده است و پیش از آن، در کاینات بالا،

عرش و پایین، آب قرار داشت[۱]: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَآءِ﴾ [هود: ۷].

از حضرت ابن عباس ﷺ درباره‌ی کیفیت و ماده‌ی خلقت زمین سؤال شد، فرمود: زمین از مقداری حباب آب درست شده است و آب به قدرت الهی پیدا شده است. (اولین زمین، مکه‌ی مکرمه بود و بالای آن عرش و پایین آن دریا قرار داشت. در آن هنگام مابین زمین و آسمان خلأ سنگین حکم‌فرما بود. نه ستاره‌ای وجود داشت و نه سیاره و جرمی دیگر.) چون خداوند ذوالجلال خواست کاینات دیگر را خلق کند، به دریا دستور داد کف کند و حباب پدید آورد. سپس به مقدار زمین حرم، حباب‌های حاصله در نقطه‌ای که زمین مکه مکرمه هست، ریخته شد و زمین حرم درست گردید. بعد از آن، از زمین دودی متصاعدشد که به آن دستور داده شد به هفت قسمت تقسیم شود. آنگاه هر قسمت از آن دودها یکی روی دیگری بالا رفتند و هفت آسمان را به وجود آوردند. سپس خداوند متعال هر آسمان را گسترش داد و وسیع نمود. (بنابراین آسمان‌ها هم از دود حرم خلق شده‌اند). بعد از آن به زمین حرم دستور گسترش داده شد که در نتیجه‌ی آن کلّ زمین پدید آمد.[۲]

تا وقتی که کعبه‌ی مشرفه وجود دارد، سایر کاینات نیز برقرار می‌مانند تا این که کافری از حبشه به لقب «ذو السویقین» به حرم یورش می‌آورد و خشت آن‌را می‌کَنَد. آن وقت هست که کاینات متزلزل می‌گردد و نابود می‌شود.

قول چهارم ـ اولیت کعبه، به اعتبار بنای ملائکه است. یعنی اولین خانه‌ای که توسط ملایک درست شد، کعبة الله بود و این قبل از آفرینش انسان بود.

---

۱. به روایت طبری در تفسیر از عبدالله بن عمرو ﷺ: ۳/۳۵۵، ش ۷۴۲۶ و ۷۴۲۷.

۲. به روایت طبری در تفسیر از ابن عباس و ابن مسعود و چند صحابه‌ی دیگر رضی الله عنهم: ۱/۲۳۱، ش ۵۹۱ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر از سدی رحمه الله: ۱/۶۳ ـ ۶۲، ش ۴.۳. ایضاً، ر.ک: دالدّر المنثور: ۱/۴۳.

حکایت شده که فرشتگان اول «یاقوت حمرا» را به جای بیت اللّه نهادند. که همان «بیت المعمور» بود.[۱] پس از این که آن یاقوت به آسمان برده شد، به فرشتگان دستور رسید که کعبة اللّه را بنیان نهند. آنان ساختمان کعبه را از سنگ‌های هفت زمین درست کردند.

قول پنجم ـ «اوّل بیتٍ» یعنی اولین خانه‌ای که بر روی آب وضع شده است، بیت اللّه است. به عبارت دیگر: زمین بر روی آب خلق شده است و اولین نقطه‌ی آن که خلق گردیده، بیت اللّه بود.

قول ششم ـ علامه حبیب بن ثابت ﷺ از ابن عباس ﷺ روایت می‌کند: وقتی خداوند متعال می‌خواست زمین کعبة اللّه را درست کند به هفت فرشته دستور داد بر یک سنگ ـ خداوند متعال بهتر می‌داند که آن سنگ از عرش آورده شد یا از کرسی یا از جنت ـ بنویسند: «انا اللّه ذوبکة، وضعتها یوم وضعتُ الشمسَ و القمرَ، و حَرَّمتُهَا یوم وضعتُ هٰذَین الحجرین و حَفَفْتُها بِسَبعة املاک حُنفآء». و این سنگ از زیر «مقام» کشف گردید.[۲]

معنی اولیت کعبه طبق این سخن، به این معناست که اولین سنگی که در بنا به کار برده شد، سنگ بیت اللّه بود.

قول هفتم ـ اولیت، به اعتبار شرف و فضل و فضیلت است. («اوّل بیتٍ» یعنی اشرفَ بیتٍ، افضلَ بیتٍ).[۳]

للذی ببکة ... ـ «بکّة» نامی از نام‌های مکه‌ی مکرمه است. این سرزمین مقدس نه نام معروف دارد که عبارت‌اند از: ۱ ـ مَکّه، ۲ ـ بکّه، ۳ ـ اُمّ الرحم، ۴ ـ کوثاء،

---

۱. روح المعانی: ۳/۴.۳.
۲. تفسیر کبیر: ۸/۱۵۳.
۳. مجموعه‌ی اقوال را (به اختصار) بنگرید در: منابع پیشین ـ و کشاف: ۱/۳۷۹ ـ ۳۷۸.

۵ـ البشاشة، ٦ـ حاطمة، ۷ـ اُمّ القریٰ، ۸ـ البلدة، ۹ـ مقدسة،[1]. هر یک از این نام‌ها وجه و مناسبتی دارد.

نزد برخی «بکه» به معنای «مکه» است. چون گاهی در عربی «ب» به «م» هم مبدل می‌شود. اما نزد بعضی دیگر «مکـه» بـا «بکـه» فـرق دارد؛ «بکّـه» خـود مسجدالحرام و «مکه» شهر را می‌گویند.

«بکه» به معنی ازدحام و اجتماع است. مکه را به این وجه «بکه» می‌گویند که هیچگاه دور و بر مسجد حرام از عابدان انسان و جن و ملایک و ... خالی نبوده و نیست.

برخی دیگر می‌گویند «بکه» از «بک» به معنی شکستن است و چون «مکه» گردن ظالمان را می‌شکند، «بکّه» گفته می‌شود.

«مکه» ماخوذ است از مکّ الماء الخ یعنی آب کم و چشمه‌ای که آب کم داشته باشد، «مکه» را به این وجه «مکه» نامیدند که در آن آب خیلی کم وجود داشت؛ چنان‌که حضرت خلیل علیه‌السلام در دعایش آن را ﴿وادٍ غیرِ ذی زرعٍ﴾ [ابراهیم: ۳۷] گفت.

اقوال دیگری هم در وجه تسمیه‌ی «مکه» هست. بعضی بر این نظر هستند که «مکّه» از «تمکّ الذنوب» مأخوذ است. «مکّ» به معنی مکیدن با لب است و در اصل از «مکّ الصبی ثدی الام» (مکیدن طفل پستان مادر را) مأخوذ است. عرب می‌گویند: «تمکّ الذنوب» یعنی گناهان را مکید (و از بین بُرد). وجه تسمیه ظاهر است؛ «مکه» را بدین وجه مکه می‌گویند که گناهان عبادت‌گذاران را می‌مکد و از بین می‌برد؛ چنان‌که در حدیث هست:

«کسی که حج کند و در آن عمل منافی نکرد، مانند نوزادی که معصوم از

---

۱. تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۳۸۳.

مادر متولد می‌گردد، از گناهان پاک می‌شود.»[۱]

نزد بعضی از «تمک الناس اليه» (جذب می‌کند مردم را به طرف خود) مأخوذ است. تَمَکَّ یعنی تجلّبَ و تجذبَ.

کعبة الله حقیقتاً این خاصیت را دارد. هیچ دلی نیست که در آن جاذبه و سودای زیارت مکه و کعبه نباشد. حتی کفّار هم مغلوب این جاذبه هستند. در آن سال‌ها که ما رفته بودیم، هفت نفر ایتالیایی در لباس مسلمانان شناسایی و دستگیر شدند و بعد مشخص شد که هدف‌شان تحقیق در آن سرزمین عجیب و مقدس بود.

در ابتدای تمام میقات‌های حرم، روی تابلوها نوشته، «ورود و عبور غیر مسلم از میقات، ممنوع می‌باشد». پس کافر با ویزا هم نمی‌تواند وارد سرزمین حرم شود!

بعضی قایل‌اند: «مکه» از «تمکّ ، مکّا» به معنی «جوشیدن و فواره کردن آب» مأخوذ است[۲] و این شهر مقدس بدین وجه مکه نامیده شده که تمام آب‌های دنیا در زیر همان سنگی که از جنت یا عرش آورده شده سرچشمه دارند و در حرکت و جریان هستند. این سنگ گرچه اکنون نیست ولی منبع جوشان آب شیرین از یک طرف و آب شور از طرف دیگر، همچنان در زیر مکان آن وجود دارد.

بسیاری از مهندسان در چاه زمزم تحقیق به عمل آورده‌اند و ابراز نموده‌اند که با چنین چیزی اتصال دارد که مانند فواره از آن آب خارج می‌شود.

---

۱. تخریج این حدیث با عین الفاظ آن گذشت (تبيين الفرقان: ۲۰۵/۴/ پانوشت شماره‌ی ۱، تحت آیه‌ی ۱۹۷از سوره‌ی «بقره»).

۲. وجوه این تسمیه را ببینید در: لسان العرب: ۵۵/۳ + المفردات: ۸۷۴ + منتهی الأرَب: ۱۵۹/۴ + تفسیر کبیر: ۱۵۷/۸ + روح المعانی: ۳۰۲/۴.

چاه زمزم در ۲۴ ساعت آب می‌دهد و در تمام ماه رمضان دینام آن روشن است و به تمام شهرهای سعودی از آن آب می‌برند و با آن افطار می‌کنند. و با این همه، ذره‌ای کاهش نمی‌یابد. از مردمان صاحب نظر در مورد چاه زمزم سؤال کردم که آیا آب زمزم کم می‌کند؟ به من گفتند: اگر کم کند فقط به مقدار یک یا دو وجب است، نه بیشتر.

«بیت اللّه» هم شش نام معروف دارد: ۱- کعبه، ۲- البیت العتیق، ۳- المسجد الحرام، ۴- حرم آمن، ۵- بیت الحرم، ۶- بیت اللّه.[۱]

خلاصه تعریف و سخن از بیت اللّه و مسجد حرام، در وسعت انسان نیست. خداوند متعال آن را مظهر تجلی خود قرار داده است.

هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال

هم چنان هیچ نگفتیم که صد چندان است

در روایت مجاهد و سدی رحمهما الله از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه آمده: «خداوند بیت را دو هزار سال قبل از حضرت آدم علیه السلام (از یاقوت قرمزی به حجم بیت اللّه که توسط ملائکه از جنت آورده شد) خلق فرمود.[۲]

خداوند متعال به ملایک دستور داد در آن عبادت کنند. پس از دو هزار سال که حضرت آدم علیه السلام به دنیا آورده شد، خداوند متعال به ملایک دستور داد «یاقوت حمراء» را به آسمان ببرند و در مقابل «بیت اللّه» بنهند که در آنجا «البیت المعمور» نام دارد. این بیت آسمانی چنان دقیق در امتداد فوقانی کعبه قرار دارد که در حدیث آمده: «اگر بیفتد، دقیقاً روی کعبة اللّه می‌افتد!»[۳] به

---

۱. بنا به قاعده‌ی «تسمیة الکل باسم الجزء» و عکس آن، بعضی از نام‌های مکه برای بیت اللّه و برعکس استعمال شده است؛ چنان‌که در تفاسیر می‌بینید.

۲. به روایت طبری در تفسیر از مجاهد از حضرت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه: ۳/۳۵۵، ش ۷۴۲۶. در مورد یاقوت حمراء (یاقوت قرمز) بخوانید: روح المعانی: ۳/۴.۳ - و اخبار مکّه: ۱/۵۱-۵۰.

۳. به روایت طبرانی در معجم کبیر از ابن عباس رضی الله عنه مرفوعاً: ۱۱/۳۲۹، ش ۱۲۱۸۵ - و ازرقی در

«بیت المعمور»، «البیت الرضاح» هم می‌گویند. طرحی دیگر از آن در سدرة المنتهیٰ باز هم درست در امتداد فوقانی بیت اللّٰه قرار دارد.

پس از این که حضرت آدم علیه‌السلام به دنیا آمد، به او دستور رسید درست در جایی که «بیت المعمور» (یاقوت بزرگ حمراء) قرار داشته است، خانه‌ای به نام «بیت اللّٰه» بنا کند. و بعد از حضرت آدم علیه‌السلام حضرت شیث علیه‌السلام هم در زمان خود آن تجدید بنا کرد. وقتی طوفان نوح علیه‌السلام آمد، آن را منهدم ساخت و از بین برد و جای دقیق آن مخفی ماند تا این که در زمان حضرت خلیل علیه‌السلام ایشان با راهنمایی حضرت جبریل علیه‌السلام برای مرتبه‌ی چهارم آن را بنا نهاد.

بعد از حضرت خلیل علیه‌السلام، «بیت اللّٰه» بار دیگر خراب شد و پس از آن به ترتیب توسط عمالقه و سپس بنی جرهم و بعد از آن توسط قصّی از قریش که از اجداد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود بنا گردید و بعد از او، قریش آن را برپا نمود. در زمان قریش وقتی خواستند کعبه را بسازند آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۰ ساله بودند و خودشان سنگ می‌آوردند. بنای قریش، تا زمان حضرت عبداللّه بن زبیر رضی‌الله‌عنه ماند. او بنای قریش را عیناً به نقشه و بنای حضرت خلیل علیه‌السلام برگرداند و بدین سان «حطیم» جزو کعبه گردید.

اما حجاج بن یوسف و عبدالملک بن مروان دوباره آن را به بنای قریش و جاهلیت برگرداندند و حطیم را از کعبه جدا کردند. تا حال کعبه به بنای حجاجی یازدهمین ساخت کعبه است، می‌باشد[1]

حجاج در بنای ابن زبیر رضی‌الله‌عنه جای سه چیز را عوض کرد: جای میزاب رحمت، دروازه‌ی کعبه، و چارچوبه‌ی آن را. پس از آن زمان، آن‌چه توسط

← اخبار مکّه: ۱ / ۴۹ (ما جاء فی البیت المعمور) ـ و ابن مردویه از همو و نیز از عبداللّه بن عمرو رضی‌الله‌عنه به همین معنا ـ و عبدالرزاق در مصنف از ابن عباس رضی‌الله‌عنه مرسلاً (الدّرّ المنثور: ۶/۱۱۷).

۱. ر.ک: روح المعانی: ۳/۴.۳. و همچنین: تبیین الفرقان: ۳/۲۶۷ ـ ۲۶۶.

سلاطین ترک روی کعبه انجام گرفت، فقط تعمیر و ترمیم بوده است.
<u>مبارکاً و هدیً للعالمین</u> - خداوند متعال در وصف «بیت» دو کلمه به کار برد: «مُبارکاً» و این به اعتبار معنویت است و «هدیً» که به اعتبار صورت می‌باشد.

وجوه مبارک بودن «کعبه»

مبارکیت کعبه به چند وجه است:

۱ـ تجلّی‌گاه خداوند متعال است. روزانه خداوند متعال بر کعبة اللّه به صورت‌های مختلف تجلّی می‌کند که از آن‌جا رحمات و فیوضات بر تمام جهان تقسیم می‌شوند.

۲ـ بانی آن فرشتگان معصوم بوده‌اند و بعد از آن خلیفه‌ی مطلق خداوند متعال و مسجود ملائکه حضرت آدم علیه‌السلام بنای آن را گذاشت و همچنان بعضی از پیامبران روی آن کار کردند ـ چنان‌که یادآور شدیم. به قول بزرگان آمر ملک الحلیل جل شانه و مهندس آن جبریل علیه‌السلام و بانی آن، حضرت خلیل علیه‌السلام و شاگرد او پسرش حضرت ذبیح علیه‌السلام بوده‌اند.

۳ـ مقام ابراهیم علیه‌السلام در آنجا قرار دارد و آن سنگی مبارک است که قبلاً درباره‌ی آن توضیح شافی داده بودیم.[۱]

وجه برکت دیگر آن این است که سالانه چند میلیون نفر به مکه می‌روند و در آن‌جا بر هر فرد آن جمعیت بزرگ بر داشتن چند سنگ و زدن آن در محل جمرات لازم است. اگر به طور دقیق متوجه شویم در این عمل دو معجزه به وضوح خودنمایی می‌کند. یکی این که این سنگ‌ریزه‌ها باید از میدان مزدلفه جمع گردند در حالی که این میدان چندان وسیع نیست و به نظر نمی‌رسد که

---

۱. ر.ک: تبیین الفرقان: ۲۵۹/۳ الی ۲۶۱ .

بتوان این همه سنگ‌ها را از آن‌جا چید. اما از قدیم تاکنون این سنگ‌ریزه‌های بی‌شمار در آن هست و این یک معجزه می‌باشد. دوم این که با وجودی که روزانه چندین هزار سنگ زده می‌شود، باز هم محوطه‌ی سنگ‌ها پر نمی‌شود.

در حدیث آمده: «حج هر کسی که قبول شود، سنگش بالا برده می‌شود.»[۱] این هم یک معجزه‌ی ظاهری است.

مظاهر مبارکیت کعبة اللّه بسیارند. از آن جمله است با ادب بودن پرندگان و سایر جانداران مکه. پرندگان هرگز بالای کعبه پرواز نمی‌کنند. در محدوده‌ی حرم، گرگ با گوسفند کاری ندارد، شاهین و دیگر پرندگان با یکدیگر سر جنگ و دشمنی ندارند و بر سر یک شاخ می‌نشینند. حتی کفار نیز در زمان جاهلیت از قتال در آن محدوده خودداری می‌کردند و گوسفندان را در آن حدود نمی‌چراندند تا کثافت ریخته نشود. معنای عام «من دخله کان آمناً» همین است.

هدایت کعبه هم ظاهر است. هر کس به مکه رود، در وی انگیزه‌ی عبادت پیدا می‌شود. یا می‌توان گفت: وقتی مردم از هر طرف جهان به آن‌جا می‌روند و طواف می‌کنند، این موجب هدایت آنان خواهد شد و باعث دخول جنت می‌گردد.

خلاصه، بیت اللّه، هم به اعتبار حقایق معنوی و هم به اعتبار حقایق صوری مبارک است.

فیه اٰیٰت بیّنٰتٌ مقام ابراهیم.... (۹۷)

در این آیه چند نمونه از مظاهر و دلایل شرف و برکت مکه‌ی مکرمه و

---

۱. ؟؟؟؟؟؟؟؟

حکم حجّ بیت اللّه را بیان می‌فرماید.

فیه ایٰتٌ بیّنٰتٌ ... - ضمیر «فیه» راجع به لفظ «بیت» است. یعنی در آن خانه آیات بیّن و روشن هست؛ خواص و عوام آن را می‌بینند و مشاهده‌ی آنان مخصوص انبیا علیهم‌السلام و اولیا نیست. مثلاً قصد و هدف سوء جباران و ظالمان زمان درباره‌ی آن خانه‌ی معظم همیشه نقش بر آب می‌شود و حمله به قصد تخریب و بی‌حرمتی آن به هلاکی و نابودی خودشان می‌انجامد و این یک آیت واضح و بیّن است.

در تاریخ آمده که تاکنون چندین حاکم ظالم از جمله ابرهه (رهبر اصحاب فیل) در سال ولادت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قصد تخریب کعبه را کردند، ولی همه دیدند که سرنوشت‌شان چه شد. در وادی محسّر نزدیک منی نشانه‌ی نابودی اصحاب فیل هنوز هم موجود است که یک آیت بینه می‌باشد.

در حدیث آمده در زمان امام مهدی علیه‌السلام، یک شاه سفیانی از شام حرکت می‌کند تا مکه‌ی مکرمه و امام مهدی را نابود سازد. اما در سرزمین بیداء ـ بین جده و مدینه ـ خداوند متعال همه را خسف می‌کند.

در همین خصوص قبل از این، تحت آیه‌ی ﴿وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اَمْنًا﴾ [بقرة: ۱۲۵] مفصلاً بحث کردیم.[۱] رمزی عجیب دیگری نیز راجع به کعبه هست که یک آیه‌ی بیّنه‌ی دیگر می‌باشد و آن این که اگر باران به طرف یک رکن کعبه ببارد، در امتداد آن رکن تمام سال در تمام نقاط دنیا باران خواهد بارید و در رکنی که باران نبارد، آن سال در هیچ یک از نقاطِ آن طرف در جهان باران نمی‌بارد و اگر در چهار طرف ببارد، آن سال در هر چهار جهت دنیا آبادانی می‌شود!

---

۱. ر.ک: تبیین الفرقان: ۳/ ۲۵۴ به بعد.

نشانه‌های دیگر، بالا نرفتن سنگ‌های حجّاج از محوطه‌ی جمرات، حمله‌ور نشدن درندگان بر حیوانات و ... است؛ چنان‌که بیان گردید.

مقام ابراهیم - مقام ابراهیم علیه‌السلام بزرگ‌ترین و واضح‌ترین آیه‌ی بینه در مکه‌ی مکرمه و در حرم کعبه است. جمله‌ی مذکور، مبتدا و خبر آن محذوف است. تقدیر این است: «منها مقام ابراهیم». یا خبر و مبتدای آن محذوف است. یعنی «احدها مقامُ ابراهیم». علامه حلبی رحمه‌الله توجیه دوم را اختیار نموده است.

نزد بعضی بدل البعض از کلّ آیات بیّنات است. ابومسلم همین توجیه را اختیار کرده است.

نزد بعضی عطف بیان است. یعنی پس از «فیه آیٰتٌ بیّنٰتٌ» سؤال پیدا می‌شود که «آیات بیّنات» کدام‌اند؟ جواب می‌دهد که بزرگ‌ترین آن، مقام ابراهیم است.

خلاصه، مقام ابراهیم را به این وجه تخصیص فرمود که بزرگ‌ترین آیت می‌باشد و در جوار کعبه در معرض دید هر کس قرار دارد و برای ظهور شأن خود و دلالت بر قدرت خداوند متعال و نبوت ابراهیم علیه‌السلام، به تنهایی به منزله‌ی چندین آیات است.

بیان و توضیح دادن کلمه‌ی جمع (اٰیات بینات) با کلمه‌ی مفرد (مقام ابراهیم) مبنی بر این مناسبت است که «مقام ابراهیم» به تنهایی در برگیرنده‌ی پنج آیه و نشانی است و این آیات عبارت‌اند از:

۱ - اثر قدم حضرت ابراهیم علیه‌السلام بر آن سنگ موجود است. ایشان وقتی که کعبه را بنا می‌کرد، حضرت جبریل علیه‌السلام آن سنگ را آورد تا او بر روی آن ایستاده دیوار را بالا ببرد.

۲ - با این که سنگ و طبعاً سفت بود، ولی فقط موضع قدمین او نرم بود؛

طوری که أثر قدمین حضرت خلیل عليه‌السلام بر آن نقش بست.

۳- فرو رفتن قدمین حضرت ابراهیم عليه‌السلام در آن تا کعبین که خود آیه‌ای دیدنی و ایمان افزون است.

۴- سنگ‌های زمین هر قدر هم سفت و محکم باشند، ولی در أثر مرور سال‌ها و قرون متمادی فرسایش می‌یابند و از بین می‌روند. اما آن سنگ با این که چندان بزرگ هم نیست، تاکنون سالم باقی مانده است.

۵- ماندن آن به مرور زمان و محفوظ شدن از دستبرد دشمنان.[۱] با این که بسیاری از مخالفان قصد بیرون آوردن و بردن این سنگ را کرده‌اند و بعضی به همین هدف به مکه هم آمده‌اند، اما به قدرت الهی زمین مکه و حرم آنان را تکان داده و به عقب رانده است. بعضی هم مسخ شده‌اند و برخی دیگر دست و پای‌شان فلج شده است. حتی حضرت عمر رضي‌الله‌عنه هم وقتی که مشاهده کرد، مطاف بر مردم تنگ آمده و خواستند مقام را مقداری دورتر کنند و برای همین با چند تن به نزدیک سنگ رفتند، زمین آن محدوده چرخیدن گرفت. این پدیده باعث شد حضرت عمر رضي‌الله‌عنه از این تصمیم منصرف گردد.

<u>وَمَنْ دخله کان آمناً</u> - این جمله‌ی مبارکه نیز تفسیر «آیات بیّنات» و معناً عطف بر «مقام ابراهیم» است. تقدیر عبارت این که: «فیه آیات بیّنات و منها» یا «احدُها مقامُ ابراهیم و منها الْأَمْنُ لِمَن دَخَلَه». ضمیر منصوب در «دخله» راجع به «مقام ابراهیم» و منظور از آن کل حرم می‌باشد؛[۲]

این آیه‌ی کریمه دو جهت دارد: یکی این که اِخبار و عام است و دوم این‌که امر است[۳] به معنای «مَنْ دَخَلَهُ فَآمِنُوْهُ»[۴] و حکم و معنی آن مختص به قاتلی

---

۱. تفسیر کبیر: ۸/ ۱۶۰ - و روح المعانی: ۴/ ۳۰۴.
۲. روح المعانی: ۴/۴.۳.
۳. تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۴۰.

است که پس از قتل نفس در خارج از حرم به آن پناه برده است. زیرا تمام علما بر جواز قصاص در مادون النفس (اطراف) در حرم اتّفاق دارند و بر آن اجماع کرده‌اند و نیز علامه ابن جوزی رحمه‌الله و حضرت پانی پتی رحمه‌الله در تفسیر خود (مظهری)[۵] بر جواز قصاص کسی که در خود حرم مرتکب قتل شده است، اتّفاق علما را نقل کرده‌اند.

اختلاف فقط در مورد قصاص قاتلی است که در خارج از حرم مرتکب قتل شده و بعد به حرم پناه برده است.

آری، اِخبار و عام بودن آیه به اعتبار ظاهر است که ساکنان حرم به زور از آن گرفته و بیرون کرده نشوند یا برای کسی که در خارج از حرم مرتکب قتل نفس شده و به آن پناه برده، جای امنی است و در آن‌جا قصاص نشود و همچنین جای امنی است برای حاجیان از عذاب خداوند متعال که به شرط اخلاص در ادای حج و قبولیت آن، تمام گناهان‌شان معاف و محو می‌شوند؛ به استثنای حقوق العباد و طبق قول صحیح حقوق مالیه نیز، مانند کفار.[۶]

بنابراین، صورت و جهت دوم آیه‌ی کریمه، امر و دستوری از جانب خداوند متعال است. (من دخله فامّنوه) تا خلاف اخبار خداوند متعال لازم نیاید.

خلاصه این که، امنیت حرم هم در دنیا مصداق پیدا می‌کند و هم در آخرت. یعنی کسی که به آنجا پناه ببرد و با اخلاص داخل آن شود، هم در دنیا از مصایب و مشکلات مأمون می‌گردد و هم در آخرت از عذاب و گرفتاری‌های اخروی رستگار می‌شود. نقل است که بزرگی گفت: در کعبه مشغول طواف

---

۴. البحر المحیط: ۸/ ۱۰.

۵. تفسیر مظهری: ۱/ ۵۱۰ (طبع بیرات دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۸ه. همچنین: تفسیر کبیر: ۸/ ۱۶۱ + البحر المحیط: ۳/ ۱۰ +... . ایضاً، ر.ک: احکام القرآن تهانوی: ۱ (قسمت اول) / ۷۰ ـ ۶۹).

۶. ر.ک: البحر المحیط: ۳/ ۱۰ +ـ و تفسیر مظهری: ۲/ ۹۵ ـ و تفسیر کبیر: ۸/ ۱۶۱ +ـ و روح المعانی: ۱/ ۵۱۵.

بودم و این دعا را خواندم: «اللّهم انک قد قلت من دخله کان آمناً فقد دخلنا فأَمنّا من عذاب النار». ندا آمد که برای تو امان حاصل گردید و تو به جنت می‌روی.

حضرت جعفر صادق رحمه الله نیز فرموده است: مراد از «امن»، امنیت از عذاب آخرت است.[۱] و به تأویلی «مَن» در اینجا برای ذوی العقول و غیر ذوی العقول عام است. پس امنیت حرم هم برای انسان است و هم برای حیوانات و نباتات.

روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند: «هر کس در یکی از حرمین (مکه و مدینه) بمیرد، روز قیامت در زمره‌ی آمنین مبعوث خواهد شد.»[۲]

از حضرت ابن عمر رضی الله عنه نیز مروی است که فرمود: «هر که در مکه در حال مسلمان بودن بمیرد و دفن شود، روز قیامت آمِناً مبعوث می‌گردد.»[۳]

و للّه علی الناس حج البیت - خداوند متعال بعد از بیان فضایل و مناقب بیت اللّه، به بیان ایجاب حج پرداخت. این جمله، ابتداییه است. «حِجُّ البیت» مبتدا و «لِـلّه» ظرف و خبر مقدم آن است. تقدیر عبارت به اعتبار معنی این چنین است: «حج البیت واجبٌ یا ثابتٌ لِلّه علی الناس» یا «حج البیت واجبٌ علی الناس لِلّه» که در این صورت خبر، «علی الناس» است.[۴] در لغت «نجد»، «حجّ» را به کسر و در لغت «قریش» به فتح می‌خوانند. به همین خاطر در لغت نجد، حاجی را «حِجّی»

---

۱. روح المعانی: ۴/۳۰۵ - و تفسیر قرطبی (با ذکر سخن کامل حضرت جعفر صادق رحمه الله): ۴/۱۴۲ - ۱۴۱.

۲. به روایت طبرانی در معجم کبیر از سلمان رضی الله عنه: ۶، ۳۴۰ ش ۶۱۰۴ و در معجم اوسط از جابر رضی الله عنه: ۴/۲۵۰، ش ۵۸۸۳ - و بیهقی در شعب الایمان از انس بن مالک رضی الله عنه: ۳/۴۹۰، ش ۴۱۵۸ و باب ۲۵ «فی المناسک»، ش ۴۱۸۰ و ۴۱۸۱ - و جندی از محمد بن قیس بن مخرمة (الدر المنثور: ۲/۵۵).

۳. به روایت جندی از ابن عمر رضی الله عنه (الدر المنثور: ۲/۵۵).

۴. ر.ک: روح المعانی: ۴/۳۰۵.

می‌گویند.

<u>من استطاع</u> - مراد از «استطاعت» قدرت مالی و بدنی ـ هر دو ـ است. یعنی این وجوب و فرضیت بر کسانی است که قدرت بدنی و مالی مطلوب و لازم را دارند.

[در مورد ترکیب این عبارت علامه کسایی رحمه‌الله گفته است جایز است که «مَنْ» در محلّ رفع (فاعل) باشد و عامل آن، فعل «یَحُجُّ» قرار گیرد. بدین ترتیب که: «اَنْ یحج البیت مَن استطاع الیه سبیلاً» و «من» به معنی الذی است. نزد بعضی دیگر از نحویان، «مَن» شرط است و «استطاع» در موضع جزم و جواب شرط (فَعَلَیْهِ الْحَجُّ) محذوف است. تقدیر عبارت: «من استطاع الیه سبیلاً فعلیه الحج» می‌شود[1].از مرتب]

<u>و من کفر فان اللّه غنی عن الغلمین</u> - مراد از «عالمین» تمام کاینات و ممکنات است. یعنی اللّه سبحانه و تعالی نیازی به حج کردن هیچ کس ندارد.

در این مورد که «کفر» در اینجا به چه معنایی است، دو قول وجود دارد: بعضی گفته‌اند کُفرِ حجّ، یعنی انکار این فریضه. (هر کس فریضه‌ی حج را انکار کند و آن را واجب نداند،...).

بعضی دیگر قایل‌اند منظور، حج نکردن با وجود داشتن استطاعت مالی و بدنی است. (هر کس با وجود قادر بودن، حج نکند او از کافران پیروی کرده است و اگر بمیرد گویا یهودی یا نصرانی مرده است).[2]

---

۱. تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۴۷ـ۱۴۶.

۲. اشاره به این حدیث رسول اللّه دارد که فرمودند: «من ملک زاداً و راحلة تبلّغه إلیٰ بیت اللّه و لم یحج، فلا علیه أن یموت یهودیاً أو نصرانیاً و ذلک أن اللّه یقول فی کتابه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً﴾ (به روایت ترمذی در سنن از علی کرم اللّه وجهه: کتاب الحج / باب ۳ «ما جاء فی التغلیظ فی ترک الحج»، ش ۸۱۲ و گفته: «هذا حدیث غریب لا نعرفه الاّ من هذا الوجه،...» ـ و دارمی در
←

نزد بعضی این آیه عام است و کافر و مؤمن هر دو را دعوت به حج می‌دهد؛ چون طبق قول محقّق کفار به فروع دین هم مورد خطاب هستند، اما نزد اکثر مفسران آیه عام نیست، بلکه فقط برای مسلمانان است.

در روایت ضحاک رحمه‌الله آمده: وقتی آیه‌ی حجّ ـ ﴿وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...﴾ ـ نازل گردید، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اهل ملل یعنی مشرکان عرب و نصارا و یهود و مجوس و صابئین را جمع فرمود و اعلام کرد: «خداوند حج را بر شما فرض ساخته، پس بیت الله را حج کنید.» اما فقط مسلمانان این حکم را پذیرفتند و پنج ملت دیگر به آن کفر ورزیدند و گفتند: به آن ایمان نمی‌آوریم و به سوی آن نماز نمی‌خوانیم و استقبالش نمی‌کنیم! در اینجا بود که خداوند ﴿وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِينَ﴾ را نازل فرمود.[1] بدین ترتیب عمومیت این آیه رفع و مختصّ برای مؤمنان گردید.

در سوره‌ی «برائت» نیز مشرکان از حضور در مسجد الحرام منع گردیده‌اند. بنابراین اگر بگوییم معنای این آیه عام است، باید اضافه کرد که عمومیت آن به جمله‌ی أخیر آن و به آیه‌ی سوره‌ی «برائت» منسوخ شده است.

علوم و معارف

▣ حکم قصاص قاتل در حرم مکّی

درباره‌ی حکم شخصی که در حِلّ (بیرون از حرم) مرتکب جنایت قتل شد و

← سنن از ابی امامه: من کتاب مناسک الحج / باب ۲ «من مات و لم یحج». و امام احمد رحمه‌الله نیز آن را در کتاب الایمان خود ـ کتابی غیر از مسند است ـ روایت کرده است. و همچنین بیهقی و ابویعلی و سعید بن منصور در سنن. (در سند حدیث مقال است، ولی زجراً و ترهیباً روایت می‌شود و آثار آن را تایید، می‌نماید. ر.ک: الدر المنثور: ۲ / ۵۶).

۱. به روایت سعید بن منصور در سنن: ۳ / ۱۰۷۴، ش ۵۱۵ (تفسیر سورة آل عمران) ـ و ابن جریر طبری در تفسیر: ۳ / ۳۶۸، ش ۷۵۱۳ ـ و عبد بن حُمید و ابن منذر (الدر المنثور: ۲ / ۵۷).

قصاص بر او واجب گردید و سپس به حرم پناه برد، میان ایمه اختلاف نظر هست:

نزد امام ابوحنیفه و محمّد و ابو یوسف وامام احمد رحمهم الله - بنا به روایت حنبل از او - قصاص او در حرم جایز نیست؛ البته با او به‌طور عادی مکالمه و مجالست نکنند و او را نصیحت کنند و تذکر بدهند تا خود از حرم خارج کندشود و خارج از آن در حِلّ قصاص شود. فقط نزد امام ابو یوسف رحمه الله مضطرّ کردن او به خروج از حرم جایز است.

نزد امام شافعی رحمه الله و روایتی از مالک رحمه الله و امام احمد رحمه الله طبق روایتی دیگر از او قصاص چنین کسی در حرم جایز است. البته اولاً امام و قاضی وقت دستور تنگ کردن او به آن‌چه مضطّر به خروج کند، را بدهد، اگر خارج شد بیرون از حرم قصاص شود، ورنه در داخل حرم قصاص او جایز است.[1]

قول امام اعظم رحمه الله علاوه بر عمومیت و اطلاق آیه در جهت اِخباری آن، مؤیّد به دلایل دیگری از آثار و احادیث نیز است؛ از آن جمله:

۱ - ابن ابی حاتم رحمه الله از حسن بصری رحمه الله روایت می‌کند: «در زمان جاهلیت چون مردی مرتکب قتل می‌شد، در گردنش پشم می‌بست و وارد حرم می‌گردید. اگر در آنجا یکی از اولیای مقتول (فرزند یا پدر مقتول) با او برخورد می‌کرد، کاری با وی نداشت. ظاهر است که اسلام بر حرمت بیت الله می‌افزاید.»[2]

۲ - علامه ابن منذر رحمه الله از حضرت عمر فاروق رضی الله عنه روایت می‌کند که

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۱/۵۱۵ - و تفسیر قرطبی: ۲/۱۱۱ - و البحر المحیط: ۳/۱۰ - و تفسیر کبیر: ۸/۵۳ - ۵۲ - و احکام القرآن تهانوی رحمه الله : ۱ (قسمت اول) / ۷۰ - ۶۹.

۲. به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۰۳، ش ۳۹۰۲. عین این سخن از قتاده رحمه الله نیز مروی است به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۵۹، ش ۷۴۵۳.

فرمود: «اگر من در حرم قاتل پدرم خطاب را ببینم، به او دست نمی‌زنم تا این که خودش بیرون شود.»[۱]

۳- علامه ابن جریر رحمه الله از ابن عمر رضی الله عنه روایت می‌کند: «اگر قاتل پدرم حضرت عمر رضی الله عنه را در حرم ببینم، به او تعرض نمی‌کنم.»[۲]

۴- حضرت ابن عباس رضی الله عنه نیز دارای همین نظر بود و ایشان هم برای تایید این امر می‌فرمود: «اگر قاتل پدرم را در حرم بیابم، به وی تعرض نخواهم کرد.»[۳]

▣ تفسیر استطاعت حجّ نزد ائمه

فرمود: ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلاً﴾ یعنی حج بر کسی که قدرت آن را داشته باشد، فرض است. ایمه‌ی مذاهب در تفسیر این قدرت اختلاف دارند:

۱- امام مالک رحمه الله می‌فرماید: مراد از استطاعت، قدرت بدنی است. پس اگر کسی فقط قدرت بدنی و توانایی راه رفتن داشته باشد، بر او حج فرض است؛ ولو این که مال و توشه‌ی سفر نداشته باشد. برای به دست آوردن توشه در راه کسب و کار کند.

۲- نزد امام شافعی رحمه الله فقط استطاعت مالی مراد است. بنابراین، اگر شخصی فقط مال داشته باشد؛ ولو این که قدرت بدنی ندارد یا ضعیف باشد، لازم است به نحوی حج کند. یا این که دیگری را مزد بدهد تا برای او حج کند.

۳- امام اعظم رحمه الله قایل است: برای فرضیت و وجوب حج، استطاعت بدنی و مالی - هر دو - شرط است. ایشان می‌فرمایند: در آیه، معنای «استطاعت» و

---

۱. الدر المنثور: ۲ / ۵۴. همچنین به روایت عبدالرزاق در مصنف.
۲. به روایت طبری در تفسیر: ۳ / ۳۶۰، ش ۷۴۶۱.
۳. به روایت طبری در تفسیر: ۳ / ۳۶۰، ش ۷۴۵۸. همچنین بخوانید: همان: ش ۷۴۵۷ الی ۷۴۶۹.

«سبیل» عام است، ولی به حدیثی مقید شده است. امام بیهقی این اثر را از ابن عباس رضی‌الله‌عنه چنین روایت می‌کند: «مراد از «سبیل» این است که بدن شخص سالم باشد و مبلغ مورد نیاز جهت فراهم کردن توشه‌ی سفر و سواری را داشته باشد، بدون این که فقیر و نیازمند گردد.»[1]

■ ردیابی یک مسأله‌ی اعتقادی

از این آیه هم یک مسأله‌ی اعتقادی هم ثابت می‌شود و آن این که: آیا استطاعت قبل الفعل است یا مع الفعل؟ پیرامون این موضوع دو نظریه وجود دارد.

۱ـ اما ابو منصور ماتریدی رحمه‌الله، اکثر معتزله و اکثر اهل سنت به استناد از این همین کریمه قایل‌اند: استطاعت قبل الفعل است.

۲ـ امام ابو الحسن اشعری رحمه‌الله می‌گوید: استطاعت مع الفعل است. محمد بن عیسی، ابن راوندی، و راک و بسیاری از معتزله همچون نجار با قول ابوالحسن اشعری رحمه‌الله موافق‌اند.

اطلاق لفظ «استطاعت» به دو معنی می‌آید:

۱ـ گاهی به معنای سلامت اسباب و آلات و جوارح می‌آید. یعنی مکلف طوری باشد که اسباب و آلات و جوارح او سالم باشند. این معنی مجازی آن است و استطاعت با این معنی قبل الفعل است. زیرا که مدار و شرط صحت تکلیف است و بدون آن «تکلیف مالا یطاق»، لازم می‌آید که درست نیست.

---

۱. به روایت بیهقی در سنن کبری: ۶/ ۴۴۵، الحجّ / باب «الرجل یطیق المشی و لا یجد زاداً ...»، ش ۸۷۲۴ - و طبری در تفسیر: ۳/ ۳۶۳، ش ۷۴۷۵. دلایل حنفیه در اثبات مذهب خویش را بخوانید در: روح المعانی: ۴/ ۳۰۷ـ ۳۰۶ - واحکام القرآن جصّاص: ۲/ ۳۰ الی ۳۲ (باب فرض الحج) - و احکام القرآن تهانوی: ۲ (از: محدث ظفر احمد عثمانی رحمه‌الله) / ۴۰ الی ۴۲ - و اعلاءُ السنن.

در این آیه همین معنی مجازی مراد است.

۲ - گاهی «استطاعت» به آن قدرت و توانایی بنده اطلاق می‌گردد که سبب وجود فعل است و این معنی حقیقی آن است که اشاعره آن را برای فعل مقارن بالزمان می‌دانند. به این معنی که از ابتدا در بنده قدرت فعل دیده نمی‌شود، بلکه در وقت حدوث فعل و انضمام اراده‌ی بنده با اراده‌ی خداوند متعال، دیده می‌شود. قدرت با این معنا قبل الفعل نیست؛ به خلاف معتزله؛ آنان قایل‌اند که قدرت با این معنا، هم قبل الفعل است و هم بعد الفعل تا تکلیف ما لایطاق و موجود بودن فعل بدون قدرت لازم نیاید.

از معتزله برخی مانند نجار، محمّد بن عیسی، ابن راوندی، ابوعیسی ورّاق و غیره در این مسأله با اشاعره هم عقیده‌اند.

طبق این بیان واضح شد که اختلاف اشاعره و معتزله لفظی است و در حقیقت اختلافی در این مورد میان آنان وجود ندارد. بدین ترتیب که مراد از قول اشاعره که می‌گویند: «استطاعت مع الفعل است»، استطاعت به معنی حقیقی آن است که با انضمام اراده‌ی بنده با اراده‌ی خداوند متعال، مؤثر واقع می‌شود. و معتزله نیز برای جلوگیری از وقوع و موجود بودن فعل بدون قدرت، به آن قایل‌اند و منظور معتزله از قول خودشان (استطاعت قبل الفعل)، استطاعت به معنی مجازی است و اشاعره در این مورد با آنان نزاعی ندارند، بلکه آن را - مثل معتزله - برای جلوگیری از تکلیف مالا یطاق، مدار و شرط صحت فعل می‌دانند؛ زیرا فعل بدون سلامت اسباب و آلات و جوارح، انجام نمی‌گیرد.

سپس بعضی از اشاعره (به اطلاق عام که کل اهل سنت مراد است)، قدرت به معنی دوم را علّت فعل قرار می‌دهند، لیکن جمهور اشاعره آن را شرط فعل می‌دانند.

فرق بین علّت و شرط این است که: علت در شيء مؤثر است و جزو آن نیست؛ اما شرط نه در شيء مؤثر است و نه جزو آن می‌باشد، البته وجود شيء بر آن موقوف است.[1]

قُلْ يَاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ شَهِيْدٌ عَلٰى مَا
بگو: ای اهل کتاب! چرا کافر می‌شوید به آیات الله؟ در حالی که الله حاضر است بر آن

تَعْمَلُوْنَ ﴿۹۸﴾ قُلْ يَاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ
چه می‌کنید ● بگو: ای اهل کتاب! چرا باز می‌دارید از راه الله کسی را که ایمان می‌آورد؟

تَبْغُوْنَهَا عِوَجاً وَّ اَنْتُمْ شُهَدَآءُ ؕ وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
می‌طلبید برای آن راه کجی! در حالی که شما باخبرید. و الله تعالی از آن چه می‌کنید بی‌خبر

تَعْمَلُوْنَ ﴿۹۹﴾ يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنْ تُطِيْعُوْا فَرِيْقاً مِّنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا
نیست ● ای مسلمانان! اگر فرمان برید گروهی را از اهل

الْكِتٰبَ يَرُدُّوْكُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ كٰفِرِيْنَ ﴿۱۰۰﴾ وَ كَيْفَ تَكْفُرُوْنَ وَ اَنْتُمْ
کتاب، کافر می‌گردانند شما را بعد از اسلام‌تان ● و چگونه کافر می‌شوید در حالی که

تُتْلٰى عَلَيْكُمْ اٰيٰتُ اللّٰهِ وَ فِيْكُمْ رَسُوْلُهٗ ط وَ مَنْ يَّعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ
خوانده می‌شود بر شما آیات الله و در میان شما هست پیامبر الله. و هر که چنگ زد به الله، پس

هُدِيَ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿۱۰۱﴾
هر آئینه راه نموده شد به سوی راه راست ●

---

۱. برای آگاهی بیشتر در این مسأله‌ی مهم، ر.ک: بیان الفوائد فی حلّ شرح العقائد: ۵۲ الی ۷۳ ـ و روح المعانی: ۳۰۷/۴ الی ۳۱۳.

مفهوم کلّی آیه‌ها: اهل کتاب به گواهی کتاب‌هایشان کاملاً می‌دانستند که قرآن و اسلام و حضرت محمّد ﷺ حق هستند. اما از روی حسد و بغض، هیچ دوست نداشتند این حق در میان مردم پیشرفت کند. برای همین دوست داشتند با حیله‌های مختلف، مردم را از آیین اسلام بازدارند. مثلاً سعی می‌کردند در میان مردم مدینه ـ که قبلاً دشمن هم بودند و به برکت اسلام میان‌شان برادری محکمی ایجاد شده بود ـ دوباره اختلاف ایجاد کنند و بدین طریق بر اسلام ضربه وارد سازند. خداوند متعال مؤمنان را از این اهداف اهل کتاب باخبر می‌سازد و برحذر می‌دارد.

ربط و مناسبت

تعلق این آیات با گذشته به دو وجه است:

۱ ـ خداوند متعال در آیات گذشته دلایلی که در «تورات» و «انجیل» در مورد قدوم خاتم النبیین ﷺ وجود داشت و بر نبوت آن حضرت ﷺ دلالت می‌کردند، بیان فرمود و سپس شبهات منکران نبوت را متذکّر شد که عبارت بود از: ۱ ـ انکار نسخ (که با آیه‌ی ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلاًّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ﴾ [آل عمران: ۹۳] جواب داده شد.) ۲ ـ شبهاتی متعلق به کعبه، وجوب استقبال به جانب آن در نماز و وجوب حج (که با آیه‌ی ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ...﴾ [آل عمران: ۹۶] جواب داده شد.) پس از تردید از راه استدلال و کامل شدن جواب به شبهات شان، در این آیه به نرمی و با شیوه‌ی دعوت، آنان را به جانب خداوند متعال، قبول اسلام، ترک کفر و دست برداشتن از گمراه کردن دیگران، بدین ترتیب متوجه می‌کند که: بعد از ظهور بینات و زوال شبهات، چرا به آیات خداوند متعال کفر می‌ورزید؟

۲ـ در آیات گذشته خداوند متعال مسایل حج و عظمت کعبه را بیان فرمود و با توجه به این که حج و کعبه از شعایری هستند که به حقیقت نبوّت پیامبری که ادعای آن‌ها را می‌کند، دلالت دارند، در این آیات اهل کتاب (یهود یا یهود و نصارا) را متوجه و الزام می‌کند که علامات و آثار این پیامبر اظهر من الشمس است، اما با وجود این، تمرّد شما به جایی رسیده که به جای تصدیق، به وی کفر می‌ورزید و سعی می‌کنید در بین مسلمانان تفرقه ایجاد کنید. بدانید خداوند متعال از این اعمال شما بی‌خبر نیست. پس بهتر است اسلام را قبول کنید و گمراه نشوید و دیگران را هم گمراه نکنید.

سبب نزول

امام ابن اسحٰق رحمه‌الله از زید بن اسلم رحمه‌الله روایت می‌کند که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه‌ی منوره منافقی بزرگ از یهود به نام «شماس بن قیس» وجود داشت که در عداوت با اسلام همسان عبدالله بن ابی (رییس المنافین) بود. او یک پیرمرد کارکشته و نابینا بود. روزی گذر او و یک جوان از هم کیشان وی به مجلسی افتاد که اوس و خزرج درآن حضور داشتند. چون آنان را دید که دوستانه با هم صحبت می‌کنند، خوشش نیامد که آن دشمنان دیرینه امروز به برکت اسلام این چنین برادروار با هم گپ می‌زنند. چنان که قبلاً نیز گفتیم اوس و خزرج اسم دو تا برادر بود که بنا به عللی بین فرزندان آنان که به اسم خودشان مشهور شده بودند، یک جنگ عظیم درگرفت که تا زمان پیامبر اسلام علیه‌السلام ۱۲۵ سال از آن می‌گذشت و کینه‌ها همچنان ادامه داشت. دوسال قبل از هجرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی آنان نیز بین‌شان جنگی درگرفت که به نام «جنگ بعاث» معروف شد و در آن «اوس» بر «خزرج» غالب شد و بعد از

این که پیامبر ﷺ آمد، بین آنان آشتی پایدار برقرار نمود.
«شماس» یا «شاس بن قیس» به فکر افتاد اگر اینان اینطور به اتّفاق و برادری خویش ادامه دهند، هیچ اقدامی علیه اسلام مؤثر نخواهد شد و مخالفت‌ها سودی نخواهد بخشید. پس باید کاری کرد که بین آنان عداوت ایجاد گردد. او به همراه جوان خود گفت: در مجلس آنان برو در فرصتی مناسب جنگ «بعاث» و آن‌چه قبل از آن بود را به خاطرشان بیاور و چیزهایی از اشعار که در زمان جنگ علیه یکدیگر گفته بودند، بگو تا همان عداوت قبلی میان‌شان زنده گردد. آن جوان همین کار را کرد. به مجلس اوس و خزرج رضی الله عنهم رفت و با چرب زبانی گفت و گو با آنان را آغاز نمود و سپس به طریقی ماهرانه از جنگ بعاث حرف زد و ...! ناگهان آتش عداوت دیرینه در سینه‌ی بعضی از مسلمانان روشن گردید. یکی از بنی حارثه از اوس به نام «اوس بن قیظی رضی الله عنه» در همین مورد به «جبار بن صخر رضی الله عنه» از بنی سلمه از خزرج طعنه زد و نزدیک بود به جان هم بیفتند. گفتند: اینجا نمی‌شود پیکار کرد.فردا در «حرّه» با اسلحه باید حساب خودمان را صاف سازیم. روز بعد هر دو گروه وارد «حرّه» شدند. در همین زمان پیامبر ﷺ اطلاع یافتند و بلافاصله با سرعت با چند نفر از مهاجران و انصار به جانب آنان شتافتند. چون آنجا رسیدند، دیدند آنان آماده‌ی نبرد هستند. پیامبر ﷺ در میان‌شان ایستاد و به سخنرانی پرداخت و فرمودند: «ای مسلمانان! از خدا بترسید! آیا با وجود این که من در میان شما هستم و بعد از این که خداوند متعال شما را به اسلام هدایت نمود و به وسیله‌ی آن به شما اکرام فرمود و ننگ جاهلیت را از شما قطع کرد و از کفر نجات‌تان داد و میان‌تان الفت ایجاد نمود، می‌خواهید دعوای جاهلیت سر دهید و کافر شوید و به طرف آن‌چه که قبلاً بودید برگردید؟!» سخن آن حضرت ﷺ تا اینجا که رسید، هر

دو قوم متوجه شدند که از دست دشمن خودشان فریب خورده‌اند و راه را اشتباه آمده‌اند. اسلحه بر زمین انداختند و جلو پیامبر آمده و گریه سر دادند. رسول خدا ﷺ به هر دو طرف دستور دادند معانقه کنند. آنان معانقه کردند و مثل قبل برادروار و مطیع با رسول الله ﷺ به شهر برگشتند. بدین ترتیب، نیرنگ و مکر دشمن نقش بر آب گردید. چون پیامبر علیه السلام وارد خانه شدند، این آیات کریمه نازل شد.[1]

مورد خطاب «یا اهل الکتاب»، شماس بن قیس یهودی است و آیه‌ی «یا ایها الذین آمنوا» در مورد حضرت اوس بن قیظی انصاری رضی الله عنه از بنی حارثه از اوس و حضرت جبار بن صخر رضی الله عنه از قبیله‌ی بنی سلمه از خزرج می‌باشد.

تفسیر و تبیین

قُلْ يَآ اَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ ...(۹۸)

<u>قل یا اهل الکتاب...</u> - خطاب آنان به عنوان اهل کتاب برای شرمنده ساختن و توبیخ شان است معنی این که: ای اهل کتاب چرا به آیات خداوند متعال کفر می‌ورزید؟ خداوند به شما هم کتاب داده است. آیا دستور کتاب شما همین است؟! با این کارهایتان کمی شرم کنید! شما برای انجام این کار هیچ عذر و دلیلی ندارید. گویا گفته شد: «اگر برای این کفر خودتان عذری دارید و قدرت مطرح کردنش را دارید، پس مطرح کنید.» بدین ترتیب عجزشان را ثابت می‌فرماید.

---

۱. اسباب النزول واحدی: ۶۴ الی ٦٦ - و تفسیر طبری: ۳۷۱/۳، ش ۷۵۲۲ - و تفسیر ابن ابی حاتم (مشابه آن): ۲۰۹/۲، ش ۳۹۴۴ - و روح المعانی: ۳۱۴/۴ الی ۳۱۵ - و البحر المحیط: ۱۳/۳ - و تفسیر قرطبی (با اندکی تفاوت، تحت آیه‌ی ۱۰۰): ۱۵۵/۴.

مراد از «آیات الله» دلایلی هستند که نبوت و رسالت و صداقت ادّعای پیامبر ﷺ را تأیید و ثابت می‌کند که از جمله‌ی آن حج بیت اللّه و خود کعبه می‌باشد.

<u>وَ اللّهُ شَهِیدٌ علیٰ ما تعملون</u> - «واوِ» اوّل جمله، حالیه است. «شهیدٌ» صیغه‌ی مبالغه و به معنای عالم و مطلع (با خبر) به وقایع و حالات است. آوردن این اسم به صورت مبالغه به وعید اهل کتاب دلالت دارد. معنا این که به چه سبب و دلیلی کفر می‌ورزید؛ در حالی که خداوند متعال به تمام اعمال و حرکات شما باخبر و مطّلع است؟ هیچ حالتی بر او تعالی پوشیده نیست و او شما را به این اعمال و حرکات مجازات خواهد کرد!

قل یا اهل الکتاب لم تصدّون ... (۹۹)

این، خطاب و توبیخ دوّم برای اهل کتاب است. در آیه‌ی قبل گمراه بودن خودشان را بیان فرمود و در این آیه به خصلت گمراه‌سازی آنان اشاره می‌فرماید.

<u>... لم تصدّون عن سبیل اللّه ...</u> - توبیخاً می‌پرسد: چرا کسانی را که به خدا ایمان آوردند، از راه خداوند متعال باز می‌دارید؟

«صدّ» به معنای باز داشتن کسی از رفتن به سوی هدف و ایجاد مانع در راه اوست. صدّ و باز داشتن آنان به روش‌های مختلف بود؛ در قلوب نومسلمانان شُبُهات و شکوک وارد می‌ساختند، صفات رسول اللّه ﷺ را که در کتاب‌های‌شان وجود داشت، انکار و اخفا می‌کردند و ... .

<u>تبغونها عوجاً</u> - هدف و انگیزه‌ی این کارشان را نیز روشن و به آنان گوشزد می‌نماید. می‌فرماید: هدف‌تان از این باز داشتن‌ها، منحرف ساختن و اضلال

دیگ ان است.

ضمیر «ها» راجع به «سبیل» است که مؤنث سماعی است. «عِوَج» به معنای میل و انحراف از استواء و راه مستقیم است.

و انتم شهدآء - «واو» حالیه است، یعنی این کار را می‌کنید؛ در حالی که خودتان هم می‌دانید کارتان اشتباه و خلاف فرمان «تورات» و «انجیل» می‌باشد.

شاهد و باخبر بودن اهل کتاب سه توجیه دارد:

۱ - ملاّهای‌شان عالم به حقیقت نبوّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله بودند؛ زیرا صفات ایشان صلی الله علیه و آله به تمامه در تورات موجود بود؛ به حدّی که شک و شبهه را از ادّعای نبوّت ایشان کاملاً می‌زدود.

۲ - خواص و عوام اهل کتاب حقّانیت آن حضرت صلی الله علیه و آله را به ظهور معجزات از ایشان می‌دانستند. تذکر می‌دهد که شما همین معجزات را از حضرت موسی و عیسی علیهما السلام دلیل نبوت آنان قرار داده‌اید. پس اینجا هم باید چنین باشد.

۳ - می‌فرماید: شما گواه هستید که منحرف کردن بندگان از دین خودشان، نزد خداوند متعال جرمی است بزرگ است، ولی با این همه این عمل را مرتکب می‌شوید!

و ما الله بغافل عمّا تعملون - این جمله‌ی کریمه تهدیدی برای آنان است. یعنی خداوند متعال از کارها و اهداف شما غافل نیست و به زودی جزای‌تان را کف دست‌تان خواهد گذاشت. تفسیر آیه به طور کلی چنین در می‌آید: «ای اهل کتاب! چرا می‌کوشید مسلمانان را از راه و دین خداوند متعال باز دارید و آنان را دوباره به کفر برگردانید و چرا هدف‌تان این است که راه مستقیم اسلام را کج کنید؛ مردم را از ایمان آوردن به پیامبر علیه السلام که راهی راست است، به راه کج و

انحراف و اختلاف بکشانید؛ در حالی که کاملاً می‌دانید در تورات و انجیل این راه، راه صحیح و اسلام تنها دینی که مورد قبول او تعالی است، گفته شده است.

یا ایها الذین اُمنوا ان تطیعوا فریقاً من الذین اوتوا الکتاب ... (۱۰۰)

پس از تهدید و توبیخ اهل کتاب، اینک خطاب را به جانب مسلمانان متوجه می‌فرماید و آنان را متوجه دغل و مکاری اهل کتاب می‌سازد و می‌فهماند که وقتی اهل کتاب این قدر با شما عداوت دارند، می‌خواهند شما را از دین‌تان منحرف سازند. پس متوجه این امر باشید و در هیچ مورد از آنان اطاعت نکنید.

یا ایها الذین اُمنوا ... - مراد از «الذین اُمنوا»، اوس و خزرج و از «فریقاً من اهل الکتاب»، یهود و نصارا و به ویژه «شماس بن قیس» می‌باشد.

خلاصه‌ی آیه این است که: اگر مؤمنان از گروهی از کینه‌توزان و حاسدان اهل کتاب حرف شنوی داشته باشند، باید این حقیقت را بدانند که آنان دوست دارند مسلمانان را از دین‌شان منقلب سازند. پس اگر این دسته از مومنان به آنان توجه داشته باشند و با آن اختلاط داشته نمایند، در دام آنان گیر می‌کنند و دچار خسارت جبران‌ناپذیر می‌گردند. پس نباید اصلاً به آنان اعتنا نمایند.

در این سه آیه نکته‌ای مهم و قابل توجه است و آن این که خداوند متعال برای توبیخ اهل کتاب به رسول الله ﷺ دستور داد که آنان را خطاب کند. اما برای متوجه ساختن مؤمنان، خود ﷻ آنان را مخاطب می‌سازد. حکمت و رمز این طرز بیان، اظهار بزرگی شأن و منزلت مؤمنان است. یعنی مؤمنان هستند که بر موضع حق قرار دارند و قابلیت دارند خداوند متعال خود آنان را خطاب کند و نیازی به واسطه قرار دادن پیامبر برای خطاب آنان نیست. اما اهل کتاب چنین نیستند.

و کیف تکفرون و انتم تُتْلیٰ علیکم آیاتُ الله ... (۱۰۱)

این جمله برای تعجب است.[۱] یعنی چگونه کفر می‌ورزید؛ در حالی که آیات خداوندی مستقیماً برای شما تلاوت می‌شود و در جمع شما رسول الله ﷺ هست...؟! چگونه با وجود این فضل و منّت بزرگ خداوند متعال باز هم دنبال حرف‌ها و دسیسه‌های کفار می‌روید؟

این یک نوع تنبیه است به مسلمانان که اگر چنین شود، این خرابی بعد از دانایی است و جزای آن بسیار شدیدتر است: ﴿بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوْقُ بَعْدَ الْاِیْـمَانِ﴾ [حجرات: ۱۱]: بدترین گناه فسق‌هایی است که بعد ایمان صورت گیرد!

[و من یعتصم بالله ...] - «اعتصام» به معنی باز آمدن از گناه به امید لطف پروردگار است. به معنی دست زدن و گرفتن شخص سوار به چیزی است که بر زین می‌سازند، تا آن را محکم بگیرد و از مرکب نیفتد. اصل این لفظ در کلام عرب از «عِصمَة» به معنی منع است. «العاصم» یعنی مانع. گفته می‌شود: «اعتصم فلانٌ بالشیء»؛ وقتی که چیزی را جهت بازداشتن خود از افتادن در مصیبت محکم بگیرد. معنای تمسک از این کلمه، استعاره‌ی بعید است.

این جمله یک مقدّری دارد. بدین ترتیب: «و من یعتصم بدین الله...». در این صورت کنایه از دستور تبعیت به دین حقی است که اسلام و توحید نام دارد و در گذشته‌ی نزدیک به «سبیل الله» تعبیر شد. یعنی اگر خواهان هدایت هستید، باید از دین خداوند متعال (اسلام و توحید) تبعیت کنید.

عدم تقدیر و مقدر هم در جمله جایز است. البته در این صورت «اعتصام بالله» کنایه از التجا به جانب خداوند متعال جهت دفع شرور کافران و تشویق به آن است. یعنی اگر می‌خواهید از فریب و شر کافران رهایی حاصل کنید و آنان

---

۱. تفسیر قرطبی: ۱۵٦/۴.

را از خود دفع سازید، علاوه بر عدم توجه به تبلیغات سوء و اختلاف انگیزی‌های آنان، به جانب خداوند متعال هم التجا و تضرع کنید تا او تعالیٰ شما را از شرشان محفوظ نگهدارد[۱]. از مرتب]

فقد هُدی الی صراط مستقیم - چون در «من یعتصم»، «مَن» شرطیه است، لذا «فقد هدی» جزای آن می‌باشد. معنی در صورت اول ـ که اعتصام به معنای تمسک و چنگ زدن باشد ـ این می‌شود: هر کسی که به دین و دستورات خداوند متعال چنگ زند، محققاً به صراط مستقیم هدایت و راه یافته است و هر که به صراط مستقیم برسد، کسی نمی‌تواند او را فریب دهد. این مطلب اشاره به فعل انصار دارد: «چگونه بعد از اعتصام به دین الله، منافقان شما را فریب دادند؟!»

در صورت دوم ـ که مراد از «اعتصام بالله»، التجا به جانب خداوند متعال و اعتماد و توکل بر او تعالی باشد ـ اهتداء به معنای «الاهتداءُ الی الصّراط المستقیم» و مراد از آن، نجات و غالب شدن است. یعنی در صورت التجا به خداوند و توکل بر او از شر دشمنان نجات و بر آنان غلبه حاصل می‌کنید.

حکیم ترمذی رحمه‌الله از امام زهری رحمه‌الله روایت می‌کند: خداوند متعال به حضرت داود علیه‌السلام وحی فرمود: هر بنده‌ای از بندگان من اگر فقط به من و دین من ـ نه به مخلوق ـ تمسّک جوید، اگر برای فریب و ضرررسانی او تمام آسمانیان و زمینیان جمع شوند، حتماً برای او راه نجاتی فراهم می‌سازم... .[۲]

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّٰه فَقَدْ هُدِیَ اِلیٰ صِرَاط مُّستقیم﴾ - در این آیه، تبری از ماسوی الله که یکی از شعایر اهل طریقت است و در اینجا به «اعتصام»

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۴/ ۳۱۸ - و تفسیر کبیر: ۸/ ۱۷۰.
۲. روح المعانی: ۴/ ۳۱۸.

تعبیر شده است، بیان می‌شود؛ چنان‌که صاحب روح رحمه‌الله می‌فرماید: حقیقت این اعتصام نزد بعضی این است که از اسباب که در حکم اصنام معنویه‌اند، دل برداشته شود و از دعوای حول و قوت و انانیت خود بیرون آید و همگی به حق سبحانه و تعالی بپردازد. بعضی فرموده‌اند که اعتصام عاشقان، ترک ماسویٰ و دخول در استار غیب است.[۱]

چو سرّی محرم راز خدا شد　　　خیال ماسوی الله زو جدا شد

حضرت مجدّد الف ثانی رحمه‌الله فرموده است: «اگر اتفاقاً عمر نوحم بدهند باز هم خطره‌ی غیری در قلبم خطور نمی‌کند» و نیز فرمودند: «من به این کلمه، غلام خواجه نقشبندم که فرمودند: هر چه دیده‌ای و خوانده‌ای و شنیده‌ای همه را زیر کلمه‌ی «لا» نفی باید ساخت.»!

اعتصام اهل حقیقت این است که خود را در قبضه‌ی حق سپارد و اعتصام را هم فنا کند[۲] می‌گویم: این، مقام فناءُ الفناء و نفیُ النّفی است.

يَٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ وَ لَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ
ای مسلمانان! بترسید از الله حق ترسیدن از وی و نمیرید مگر این که

مُّسْلِمُوْنَ ﴿۱۰۲﴾ وَ اعْتَصِمُوْا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيْعاً وَّ لَا تَفَرَّقُوْا
مسلمان هستید ● و چنگ زنید به ریسمان الله دسته جمعی و پراکنده مشوید

وَاذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَآءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ
و یاد کنید نعمت الله را که بر شماست چون بودید دشمن یکدیگر، پس الفت داد میان دل‌های شما،

---

۱. بیان القران حضرت تهانوی رحمه‌الله: ۲/ ۴۳.
۲. بیان القرآن: ۲/ ۴۳.

فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهٖۤ اِخْوَاناً وَّ كُنْتُمْ عَلىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ
پس شدید به نعمت الله برادر یکدیگر و بودید بر کناره‌ی مغاکی از آتش

فَاَنْقَذَكُمْ مِّنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ﴿۱۰۳﴾
پس رهانید شما را از آن. این چنین بیان می‌کند الله برای شما نشانه‌های خود را تا باشد که راه یابید ●

ربط و مناسبت

این آیه‌ها نیز دنباله‌ی بیانات گذشته و به سه وجه با آن مضامین مرتبط است:

۱ - در آیه‌ی قبل، به مسلمانان دستور احتیاط از اهل کتاب داد تا در دام فریب آنان نیفتند و ایمان‌شان را از دست ندهند. در این آیه‌ها، امر به تقوا و تسلیم صددرصد در برابر او تعالی و رسول وی ﷺ را ابلاغ می‌فرماید.

۲ - در آیات قبلی بیان فرمود: همان طور که کفار سعی می‌کنند بین شما تفرقه بیندازند، در این آیات بیان می‌فرماید که شما هم بالمقابل سعی نمایید بین خود رشته‌ی وحدت بافته و با همدیگر همدوش و همیار باشید و بدانید که اگر چنین کنید و از خداوند متعال بترسید، آنان هرگز قادر به فریب دادن شما نخواهند شد.

۳- در این آیات دستور شکرگذاری در مقابل نعمت‌هایی است که در آیات گذشته بیان شدند، از قبیل: ۱ - نجات انصار (اوس و خزرج ﷺ) از فریب اهل کتاب. ۲ - ایجاد اتحاد بین مسلمانان به خصوص در میان اوس و خزرج که قریب بود به سبب افتراق و فتنه‌انگیزی اهل کتاب، مانند زمان جاهلیت به جان همدیگر بیفتند. ۳ - تبیین آیات به واسطه‌ی آن حضرت ﷺ نعمتی دیگر بود که به برکت آن هدایت شدند. ۴- به سبب اختیار کفر، در کنار دوزخ ایستاده

بودند، اما به یمن توفیق و هدایت او تعالی به قبول اسلام و قرآن، از آن نجات حاصل کردند و تبدیل به سربازان اسلام و قرآن شدند.

تفسیر و تبیین

یٰایّها الذین اٰمنوا اتّقوا الله حقّ تقاتِهٖ ...(۱۰۲)

این آیات هم از سلسله‌ی بیان آیات گذشته و تتمه‌ی آیه‌ی ۱۰۱ می‌باشد و تکرار «یٰایّها الذین اٰمنوا» به خاطر تشریف و احترام مؤمنان است.

...اتقوا الله حق تقاته - یعنی ای کسانی که به خداوند متعال و رسولش ایمان آورده‌اید! از خداوند متعال آن طور که حق تقوایش است، تقوا بگزینید.

«تقاة» در اصل «وُقیة» بوده است. «واو» مضمومه را به «ت»، و «ی» را بنا به مفتوح بودن ماقبلش، به «الف» بدل کردند، «تقاة» شد.

حقّ تقوا

در تفسیر و توجیه «حقّ تقوا» که آیه به آن أمر می‌فرماید، مفسران دو نظریه دارند:

۱- از حضرت ابن مسعود ﷺ موقوفاً[۱] به چندین طریق مروی است که حق ترسیدن از خداوند متعال این است که از او تعالی اطاعت شود و نافرمانی نشود، یاد کرده شود و فراموش نشود و (در مقابل نعمت‌هایش) از او تعالیٰ

---

۱. به روایت حاکم در مستدرک: ۲/۲۹۴ (کتاب التفسیر) ـ و طبری در تفسیر: ۳/۳۷۵، ش ۷۵۳۴ الی ۷۵۴۰ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۱۰، ش ۳۹۵۸. صواب این است که این روایت موقوف است، نه مرفوع؛ گرچه بعضی از مفسران، آن را مرفوع قرار داده‌اند. در تمام مراجع مذکور موقوفاً روایت شده است. علامه ابن کثیر ﷫ پس از نقل این روایت از طرق مختلفه و نقل تصحیح آن، فرموده: «و الأظهر انه موقوفٌ» (تفسیر ابن کثیر: ۱/۳۸۸-۳۷۸).

تشکر به عمل آید و کفران نعمت نشود.

طبق این قول، آیه منسوخ گفته شده است؛ زیرا خلاصه‌ی مفهوم آن، عبادت خداوند متعال به نحوی باید باشد که لایق او تعالی است و لحظه‌ای هم غفلت نباید دیده شود و این بر انسان سخت است.

ابن ابی حاتم رحمه‌الله از سعید بن جبیر رحمه‌الله روایت می‌کند: وقتی که این آیه نازل شد، بر صحابه‌ی کرام رضی‌الله‌عنهم عمل بر آن سخت و طاقت‌فرسا شد، اما بنا بر دستور خداوند متعال و ابلاغ رسول محبوب صلی‌الله‌علیه‌وسلم ، آنان شب تا صبح را در حال بیداری گذراندند (قرآن را بعضی در یک رکعت، بعضی دیگر در یک روز و تعدادی در شب ختم می‌کردند) پاهای‌شان ورم کرد و پیشانی‌ها زخم شد. پس خداوند متعال و مهربان، برای تخفیف و تسهیل، آیه‌ی ﴿فَاتَّقُوْا اللّٰه مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [تغابن: ۱۶] را نازل فرمود و (بنا بر مالا یطاق بودن این حکم) قسمت اول آیه را منسوخ ساخت»[۱] (که مربوط به آن حکم بود نه آخر آن (ولا تموتنّ الاّ و انتم مسلمون) را). و از حضرت انس و قتاده رضی‌الله‌عنهما هم مثل این روایت مرویست.[۲] و همین است قول حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنهما طبق روایتی از وی و قول بعضی از مفسران.[۳]

۲ - اکثر مفسران و جمهور علما و محققان بر این باورند که این آیه محکمه است و منسوخ نشده است و «حقّ» در این جا به معنی «وجوب و ثبوت» است. یعنی ای ایمانداران! بنا به حقی که از خداوند متعال بر شما ثابت و واجب است، به اندازه‌ی توان و قدرت خود از او تعالی بترسید و از صحبت اهل کتاب و پیروی از آنان و از عدم اطاعت او تعالی و اختیار کفر و شرک اجتناب کنید.

---

۱. تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/ ۲۱۱، ش ۳۹۶۱.

۲. ر.ک: تفسیرطبری: ۳/ ش ۷۵۵۴ الی ۵۵۸ - و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/ ۲۱۲ - ۲۱۱، ش ۳۹۶۱.

۳. روح المعانی: ۴/ ۳۱۹.

طبق این توجیه معلوم می‌شود که آیه‌ی سوره‌ی «تغابن»، نه تنها ناسخ این آیه نیست، بلکه بیان و شرح آن است. زیرا طبق إخبارِ ﴿لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلاَّ وُسْعَهَا﴾ [بقره: ۲۸۶]، کاملاً روشن و ظاهر است که آن‌چه بر مکلّفان واجب است، در خور توان و وسع آنان است نه بیشتر.

و ثانیاً، نظیر این آیه آیه‌های دیگری هم در کلام اللّٰه وجود دارد که منسوخ نیستند. مانند آیه‌ی: ﴿وَ لَا تُشْرِكُوْا بِهِ شَيْئاً﴾ [حج: ۷۸].

پس اصل عبارت تقدیراً چنین است: «اتقوا اللّه اتقاءاً حقاً؛ ای ثابتاً و واجباً.» با این توجیه، آیه‌ی کریمه گویای حکم تقوا است. یعنی خدا ترسی به اندازه‌ی توان خودتان بر شما لازم و واجب است.

به روایت ابن جریر رحمه‌الله قول حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنه هم به عدم نسخ آیه است. ایشان آیه را به شرح زیر توجیه فرموده است: «حق تقاتِهِ اَن یجاهدوا فی اللّه حق جهاده و لا یأخذهم فی اللّه لومة لائم و یقوموا لِلّه بالقسط ولو علیٰ انفسهم و أبائهم و ابنائهم».»[۱]

<u>ولا تموتنَّ الاّ و انتم مسلمون</u> - یعنی نفوس خودتان را برای خداوند متعال تا وقت موت خالص و از ماسوی اللّه پاک نگهدارید و هیچ چیزی غیر او تعالی را در آن راه ندهید.

در اینجا مستثنیٰ منهُ محذوف است و اصل عبارت چنین است: «لا تموتنّ علیٰ حال من الأحوال الاّ علیٰ حالٍ تحقق اسلامکم و ثباتکم علیه». یعنی فقط در حالت تحقق اسلام و ثبات بر آن، باید مُرد نه در حالتی دیگر.

سؤال: مردن در حال ایمان به اختیار انسان نیست و از قدرت او بیرون است

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۷۷-۳۷۶، ش ۷۵۵۰ و ۷۵۵۱. همچنین: ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۱۱، ش ۳۹۶۰.

پس چرا خداوند متعال به او خطاب می‌کند که از مردن در حالت کفر اجتناب باید کرد، در حالی که مرگ در اختیار او نیست که حیات خود را نگهدارد تا اسلامش متحقق و ثابت گردد و بعد بمیرد. بلکه هر لحظه‌ای که وقت از پیش تعیین شده فرا رسد، می‌میرد، چه در حالت اسلام باشد یا در حالتی غیر آن؟ (مردن در حال ایمان به اختیار انسان نیست و از قدرت او بیرون است.)

جواب: گرچه «لا»ی نهی بر موت آمده و به ظاهر از مردن نهی شده است، لیکن منظور از آن امر و دستور است به ثبات و استقامت بر اسلام. زیرا خداوند متعال، توان و قدرت ثبات بر اسلام را به مکلّف عنایت فرموده است. پس ثابت ماندن بر اسلام تا زمان فرا رسیدن مرگ، از مقدورات است. لذا خداوند متعال به آن دستور فرمود و کاملاً هم معقول است.[۱]

خلاصه، معنی جمله چنین است: اسلام خودتان را تا وقت موت نگهدارید و بر آن ثابت باشید و از اهل کتاب پیروی نکنید و به ارتداد نروید، تا موت شما (وقت فرا رسیدن اَجل) بر ایمان باشد؛ عکس آن‌چه منافقان از شما انتظار دارند و می‌خواهند که موت‌تان در حال اسلام نباشد و بدانید که این کار فقط از راه ترک مصاحبت با آنان ممکن است.

و اعتصموا بحبل اللّٰه جمیعاً و لا تفرقوا ...(۱۰۳)

پس از امر به تقوا و حکم آن ـ که ترسیدن از خداوند متعال به اندازه‌ی قدرت و توان خود، لازم و واجب است ـ در این آیه امّت حضرت محمّد ﷺ را به دومین دستور مهمّ و حیاتی مخاطب قرار می‌دهد و آن این‌که تمام مسلمانان متفق باشند و به صورت دست جمعی و همگی به تمام قرآن چنگ

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۸ / ۱۷۳ - و تفسیر روح المعانی: ۴ / ۳۲۰.

بزنند و از همدیگر متفرق نشوند که با افتراق از همدیگر، قدرت‌شان نابود خواهد شد و کافران علیه آنان جرأت پیدا می‌کنند.

تقوا و اتحاد، دو اصل برای قوت اجتماعی مسلمانان

این هر دو حکم به قدری مهم هستند که در صورت فقدان یکی از آن دو، جامعه‌ی انسانیت جز فلاکت و بیچارگی و عقب‌ماندگی بهره‌ای دیگر نخواهد داشت؛ ولو این‌که آن دیگری کاملاً رعایت شود.

قاعدتاً، ناکامی انسان‌ها و خصوصاً مسلمانان جهان، به علت فقدان این دو سبب بزرگ و حیاتی یا یکی از آن دو می‌باشد. از جامعه‌ی انسانیت، قشر کفار (آنان که از خدا ترسی خبری ندارند) گرچه خود را «ملّت واحده» قلمداد می‌کنند، ولی چون تقوا ندارند، حقیقتاً موفقیت آنچنانی ندارند که همواره ادامه داشته باشد؛ به خلاف مسلمانان که در صورتی که هم تقوا داشته باشند و هم خودشان را «ملّت واحده» قرار دهند و از یکدیگر به تمام معنا در مقابل کافران حمایت کنند شاهد موفقیت و سعادت پایدار در آغوش‌شان خواهد بود. لیکن متأسفانه، آن هر دو از دست مسلمان رفته و ناپدید گشته‌اند؛ بالأخص «تقوا» که مبنای اتحاد و اعتصام و بلکه مبنای تمام احکام اسلام است، شمشیر به تنهایی و بدون تقوا هر چند که کاربرد صحیح آن، غنیمت و یک عبادت است، ولی نتیجه‌ی مطلوب را نخواهد داد. صحابه‌ی کرام ﷺ خوف خدا را بزرگ‌ترین عامل کامیابی و حصول غلبه بر دشمن و عدم کامیابی را در ترک یکی از سنت‌های آن حضرت ﷺ می‌دانستند. مسلمانان امروزی از آنان تبعیت نمی‌کنند و کاملاً از آنان و روش‌شان فاصله گرفته‌اند، اینک می‌بینیم که با مشکلات، مصایب، بیچارگی‌ها و ناامنی‌های گوناگون، مواجه‌اند. فإلی اللّه المشتکی!

و اعتصموا بحبل الله... - «اعتصام» در این‌جا به معنای گرفتن چیزی به محکمی و به‌طور کامل است. «اعتصموا» یعنی محکم چنگ بزنید.

«حَبْلُ الله» چیست؟

علما در تفسیر «حبل اللّه» هشت نظریه دارند:

۱ - مراد از آن «قرآن مقدس» است؛ چنان که از حضرت ابن مسعود ﷺ به سند صحیح، ثابت و روایت شده است.[۱] هم چنین از حضرت ابو سعید خدری ﷺ روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند:

«کتاب اللّه، ریسمان خداوند متعال است که از آسمان به زمین کشیده شده است».[۲]

چون انسان قدرت پرواز برای وصول به خداوند متعال را ندارد، خداوند متعال قرآن را به منزله‌ی ریسمانی کشیده به سوی زمین قرار داده که هر کس به آن چنگ بزند، به او تعالی می‌رسد.

امام احمد ﷺ از حضرت زید بن ثابت ﷺ و محدثانی دیگر از صحابه‌ی دیگر حدیث ثقلین را از رسول اللّه ﷺ روایت کرده‌اند که در آن آمده:

«پس از خود بین شما دو چیز بر جای می‌گذارم: قرآن که رشته‌ای است کشیده شده از آسمان به زمین و عترتم، اهل بیت خودم را و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آن‌که در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوند».[۳]

منظور از اهل بیت در درجه‌ی اول ازواج مطهرات و در درجه‌ی دوم

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۳۷۸/۳ و ۳۷۹، ش ۷۵۶۴ و ۷۵۶۸.

۲. به روایت طبری در تفسیر: ۳۷۹/۳، ش ۷۵۷۰.

۳. به روایت امام احمد در مسند - و ترمذی در سنن از جابر بن عبداللّه ﷺ: کتاب المناقب / باب ۳۲ «مناقب اهل بیت النبی »، ش ۳۷۸۶، و گفته: «هذا حدیث حسنٌ غریبٌ من هذا الوجه» - و طبرانی در معجم کبیر: ۱۵۴/۵، ش ۴۹۲۲ و ۴۹۲۳ و از زیدبن ارقم ﷺ، ش ۵۰۲۵ و در معجم اوسط از ابو سعید ﷺ: ۳۲۷/۲، ش ۳۴۳۹ - و ابویعلی در مسند از ابوسعید ﷺ: ۴۴۳/۱، ش ۱۰۲۳.

فرزندان و نوه‌های آن حضرت علیه السلام هستند. و چنگ زدن به قرآن، بـه چـهار طریق می‌باشد: ۱ـ تلاوت الفاظ آن به ترتیل، ۲ـ دانستن ترجمه و مقاصدش و عمل بر آن، ۳ـ نشر و ابلاغ پیام و احکام آن، ۴ـ نوشتن آن و دعوت مردم به مقاصدش تا بر آن عامل باشند.

قرآن مقدس، به عنوان شناسنامه‌ی بندگان است که بندگان را بـه خـداونـد متعال معرفی می‌کند و نیز رشته‌ی بندگان را به خداوند متعال محکم می‌سازد.

از حضرت علی رضی الله عنه مروی است که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند:

«آگـاه بـاشید! عـنقریب در دنـیا فسـاد روی مـی‌نماید!» پـرسیدند: «روش رستگاری از آن چیست؟» فرمودند: «کتاب اللّه (وسیله‌ی خارج شدن شما از آن فساد، تمسک و پـیروی از قـرآن مـقدس مـی‌باشد.) چـون در آن اخـبار گذشتگان و آیندگان و حکم میان‌تان موجود است و آن همان حبل اللّه المتین است...».[1] (و شما را به خداوند متعال می‌سارند).

۲ـ مراد از «حبل اللّه»، طاعت خداوند متعال و پیروی از جماعت مسلمانان و اکثر آنان می‌باشد.

این توجیه برگرفته شده از روایتی دیگر از ابن مسعود رضی الله عنه [2] و نیز روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنه [3] است.

طبق این نظریه، از پیام آیه چنین برمی‌آید که باید از گروهی که اهل صلاح

---

۱. به روایت ترمذی از حضرت علی کرم اللّه وجهه مفصلاً: کتاب فضائل القرآن / باب ۱۴ «ما جاء فی فضل القرآن»، ش ۲۹۰۶ ـ و دارمی در سنن: کتاب فضائل القرآن / باب ۱ «فضل من قرأ القرآن»، ش ۳۳۳۴ و ۳۳۳۵. ترمذی درباره‌ی گفته: «هذا حدیث غریبٌ لا نعرفه الا من هذا الوجه و اسناده مجهولٌ و فی الحارث مقال.» مطلعین حدیث کاملاً می‌دانند که مفهوم حدیث مذکور مؤید به احادیث زیاد دیگر در این زمینه است و از نظر مفهوم کاملاً صحیح است.

۲. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۷۸، ش ۷۵۶۱ و ۷۵۷۷ الی ۷۵۷۹ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۱۳، ش ۳۹۶۶.

۳. روح المعانی: ۴/۲۰.

آن را ترجیح می‌دهند، تبعیت شود، به طور مثال در صدر اسلام هنگامی که اکثر مردم به دست ابوبکر ﵁ بیعت نمودند، دیگران نیز تابع شدند و به همین ترتیب هنگام روی کار آمدن سه خلیفه‌ی دیگر ﵃. آن عده هم که از بیعت با خلیفه‌ی چهارم حضرت علی مرتضی ﵁ إبا نمودند فقط به خاطر طلب خون حضرت عثمان ﵁ بود ورنه آنان هم به احقّیت آن حضرت به خلافت معترف بودند. پس از عصر صحابه ﵃ بزرگ‌ترین سواد را پیروان مذاهب اربعه تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب از این آیه تقلید هم ثابت می‌گردد و این نیز که هر کس از تقلید خارج شود و به آن بدبین گردد، حبل الله را از کف داده است!

۳- مقصود اخلاص است. این قول ابو عالیه ﵀ است.[۱]

۴- مراد از آن، مطلقاً اطاعت دستورات الهی می‌باشد به هر نحو و در هر زمینه‌ای که باشد. این قول حضرت حسن بصری ﵀ است.[۲]

۵- مراد، اسلام است. که به جز از چنگ زدن به اسلام، هیچ کس به خداوند متعال نخواهد رسید. ابن زید ﵀ چنین گفته است.[۳]

۶- مقصود، وعده و عهد خداوند متعال است. امام قتاده ﵀ بر این نظر است.[۴]

۷- نزد بعضی منظور، اهل بیت می‌باشند.

۸- نزد بعضی مراد، ذات گرامی رسول الله ﷺ می‌باشد.[۵]

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۷۹، ش ۷۵۷۱ و ۷۵۷۳ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۱۳، ش ۳۹۶۸ و ۳۹۷۱.

۲. به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۱۳، ش ۳۹۶۷.

۳. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۷۹، ش ۷۵۷۲.

۴. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۷۸، ش ۷۵۶۳- و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۱۳، ش ۳۹۶۹.

۵. همه‌ی تفاسیر مذکوره در مورد «حبل الله» متقارب یکدیگرند و به هر توجیه استعاره و تمثیلی است به این که: همانطوری که تمسک و چنگ زدن به ریسمان، سبب نجات از افتادن از بالا به پایین است، چنگ زدن به حبل الله (با توجه به تفاسیر مختلف آن) نیز سبب نجات از آتش جهنم خواهد شد.

«جمیعاً» از فاعل «اعتصموا» حال واقع است یا از مفعول آن (حبل اللّه) یا از هر دو.

در صورت اول، معنا چنین است: به طور دسته جمعی به حبل اللّه چنگ بزنید. یعنی در تفسیرِ کتاب اللّه و تأویل آن، چیزی را بگیرید که امت بر آن اجماع کرده است و به جانب نظریات و برداشت‌هایی که خلاف اجماع امت است، نروید.

در صورت دوم معنی آیه چنین می‌شود: به تمام کتاب اللّه چنگ بزنید، نه این که به قسمتی از آن ایمان می‌آورید و بر آن عمل می‌کنید و بعضی دیگر از آن را انکار می‌کنید و بر آن عمل نمی‌کنید. زیرا فقط پاره‌ای از رشته‌های ریسمان، توان و قدرت حفظ ندارد. اگر می‌خواهید از جهنم نجات حاصل کنید، به جمیع آن چنگ بزنید.

در صورت سوم معنا چنین می‌شود: به طور هم‌بستگی و حالت اجتماعی به جمیع «حبل اللّه» چنگ بزنید.

<u>ولا تفرقوا</u> - این نهی تأکید است بر این که در مورد «حبل اللّه» که به اعتصام به آن دستور داده شده‌اید متفرق نشوید، بلکه همگی به آن چنگ بزنید.

حسن بصری رحمه الله می‌فرماید: از پیرامون رسول اللّه صلی الله علیه و آله متفرق نشوید (بلکه از وی صلی الله علیه و آله تبعیت باید کرد).[1]

حقا که بی‌متابعت سیّد رسل
هرگز کسی به منزل مقصود ره نیافت
از هیچ رو به هیچ دری ره نمی‌دهند
آن را که ز آستانه‌ی او روی خود بتافت

---

۱. روح المعانی: ۴/۳۲۱.

بعضی دیگر از مفسّران، تفرقه را در اینجا چنین تفسیر کرده‌اند: بین شما شکافِ اختلافات و جنگ‌ها ایجاد نشود؛ چنان‌که خواسته‌ی کسانی بود که کوشیدند شما (اوس و خزرج) را با یادآوری جنگ‌های گذشته‌ی‌تان، از هم جدا نمایند.[۱]

انواع تفرقه

تفرّق اقسام و صورت‌های زیادی دارد، اما به حیث اجمال و کلی هیچ کدام از چهار قسم خارج نیستند: ۱- تفرقه‌ی اعتقادی، ۲- تفرقه‌ی عملی، ۳- تفرقه‌ی نظری، ۴- تفرقه در جزییات.

تفرقه از نوع اول (تفرقه‌ی اعتقادی) حرام است؛ زیرا ضروریات دین یکی و مرجع آن نیز یکی می‌باشد. لذا در اصول و ضروریات دین اختلاف نباید کرد؛ چنان که یهود و نصارا در ادیان خودشان اختلاف کردند و به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و نیز بنا به خواهش‌های نفسانی و تبعیت از اغراض مختلفه، افتراق حرام است؛ بلکه در دین برادرانه زندگی باید کرد و از تقاطع و تدابر اجتناب باید نمود؛ چنان که کلمات بعدی بدین معنا دلالت دارد.

نوع دوم (تفرقه‌ی عملی) خود دارای دو صورت است: یکی در اصول عمال، مانند نماز و تعداد رکعات آن و ... که این هم حرام است و دیگری در فروع عمال، مانند بستن دست‌ها و رفع الیدین در نماز و عدم آن و... این اختلاف جایز است. لذا هر یکی طبق مذهب خودش بنا بِه دلایلی که از احادیث دارد، باید عمل نماید.

نوع سوم (تفرقه‌ی نظری) جایز می‌باشد؛ به دلیل این که این نوع تفرق، حقیقتاً

---

۱. همان.

اختلاف گفته نمی‌شود. چون اختلاف آن است که به همراه آن، ائتلاف و یکجا شدن متعذر باشد. اما اختلاف در مسایل اجتهادی، به سبب برداشت و استخراج مسایل و معانی ریز شَرع مقدس می‌باشد و این چنین اختلاف بین صحابه‌ی کرام ﷺ هم در مسایل و احکام حوادث وجود داشت و با وجود آن، کمال الفت و محبت بین آنان از دو طرف و احترام متقابل برقرار بود؛ حتی در عین درگیری‌های اجتهادی‌ای که در میان آنان ناخواسته پیش آمده بود. به همین معنا در حدیث نبوی وارد شده است:

«اختلاف امّتی رحمةٌ»[1] (اختلاف امت من، مایه‌ی رحمت است).

نوع چهارم (تفرقه در جزییات) هم جایز است.

<u>واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداءًا ...</u> - مراد از «نعمت الله» جنس آن است و از جمله‌ی آن، هدایت و توفیق برای قبول اسلام که سبب دوستی و الفت و زوال کینه و عداوت بین همدیگر است، می‌باشد. در اینجا مخاطب و طرف سخن اوس و خزرج اند که در زمان جاهلیت به دلیل عدم ایمان، بین آنان جنگ‌هایی خونین در گرفت و در حدود ۱۲۰ سال ادامه داشت که آخرین آن‌ها جنگ «بعاث» بود. پس از آن خداوند متعال به برکت اسلام در میان آنان الفت و برادری برقرار نمود و کینه‌های گذشته برطرف گردید. خداوند متعال در این آیه به آنان متذکّر می‌شود که این نعمت بزرگ را فراموش نکنند و دوباره به ارتداد و تفرق زمان جاهلیت برنگردند، بلکه همواره به یاد خداوند متعال مشغول باشند.

از حسن و قتاده ﷺ مروی است که طرف سخن در این آیه، مشرکان عرب هستند که اسلام آوردند. چون جنگ‌های مشرکان عرب نیز از سال‌های

---

۱. مؤلف محترم - ﷺ - درباره‌ی سند و درجه‌ی این حدیث تحت آیه‌ی ۱۰۵ بحث خواهند کرد.

متمادی جریان داشت و از جمله‌ی آن جنگ‌ها، یکی «جنگ بسوس» بود. اما پس از قبول اسلام و ایمان آوردن، در میان آنان الفت و برادری برقرار شد.[1]

باید دانست که این خطاب اگر چه به اعتبار نزول، مخصوص نام بردگان (انصار از اوس و خزرج یا مؤمنان از مشرکان عرب) است، لیکن به اعتبار حکم، عام است و همه‌ی مسلمانان در آن ملحوظ باشند. پس «اذ کنتم اعداءاً» یعنی در زمان جاهلیت.

<u>فألف بین قلوبکم</u> - «الّف، یألّف، تألیفاً» به معنای جمع کردن چند چیز نزدیک هم است. به نوشتن کتاب تألیف می‌گویند؛ چون در آن حروف و کلمات و مطالب گوناگون کنار هم جمع می‌شوند.

<u>فاصبحتم بنعمة اخواناً</u> - استعمال «اصبح» گاهی برای اتصافِ موصوف به صفت خویش در وقت صباح است و گاهی بدون ملحوظ داشتن وقت صباح؛ بلکه به مطلق انتقال و از یک حال به حالی دیگر گردیدن استعمال می‌شود.

<u>اخواناً</u> - «أخ» از «توخی» به معنی طلب است[2] و در اصل «أَخَوٌ» بوده است. شخصی که با شخص دیگری در ولادت یا رضاعت از جانب مادر و پدر یا از طرف یکی از آن دو شریک باشد، «أخ» گفته می‌شود. لیکن به طور استعاره استعمال آن عام است و بر هر آن شخصی که در قبیله، دین و مذهب، صنعت و حرفه، صداقت و دوستی یا جنبه‌ای دیگر با دیگری شریک باشد، اطلاق می‌گردد.[3] جمع «أخ»، «إخوان» و «إخوة» - هر دو - می‌آید و طبق قول صحیح، اکثر استعمال «إخوان» به برادرانی می‌شود که برادری‌شان به صداقت و دین باشد و «إخوة» به برادرانی اطلاق می‌گردد که برادری‌شان در نسب باشد.[4]

---

۱. ر.ک: البحر المحیط: ۱۸/۳ - و روح المعانی: ۳۲۱/۴.
۲. تفسیر کبیر: ۱۷۵/۸.
۳. المفردات: ۴۵.
۴. روح المعانی: ۳۲۱/۴.

اما به طور استعاره هر دو لفظ برای برادر دینی و نسبی هم اطلاق می‌شوند؛[1] چنان که در آیه‌ی ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ إِخْوَة﴾ [حجرات: ۱۰] به معنی برادران صداقت و دینی و در آیه‌ی ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِيْنَ﴾ [یوسف: ۷] به معنای برادران نسبی است و «إخوان» در آیه‌ی ﴿إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِيْ إِخْوَانِهِنَّ﴾ [نور: ۳۱] به معنی برادران نسبی و در آیه‌ی ﴿فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً﴾ با توجه به حکم کلی و عام آیه، به معنی برادران صداقت و دینی است.

در این جمله بیان نتیجه‌ی تألیف قلوب است و آن عبارت است از حصول اخوّت و برادری و یک‌دلی و ایجاد آن میان طوایف عرب که یکی از بزرگ‌ترین معجزات و دستاوردهای اسلام بود. جنگ‌های قبیله‌ای عرب میان هم که گاه ریشه در حوادث طبیعی و بسیار معمولی داشت و همین جنگ‌ها هم گاه تا قرن‌ها ادامه پیدا می‌کرد، مشهور است. آنان این پیکارهای خونین را به چشم مدارکی اثبات مردانگی و مایه‌ی افتخار خود می‌نگریستند. اغلب شعرهای عرب عصر جاهلیت در مدح دلاوری‌های جنگجویان در همین نبردهای انتقامجویانه است. آنان بدین ترتیب در عمیق‌ترین گودال‌های اخلاقی و ضلالت فرو رفته بودند.

عداوت فی مابین عرب در عصر جاهلیت

در عرب قبل از اسلام، سه فتنه و نبرد اتفاق افتاده است. یکی از آن جنگ‌های معروف «بسوس» نام داشت. «بسوس» اسم زنی بود که دارای یک چراگاه بود. روزی شتر شخصی دیگر وارد مزرعه‌اش شد و آن زن شتر را کشت. صاحب شتر وقتی از ماجرا اطلاع یافت به سوی زن شتافت و پستانش را

---

۱. البحر المحیط: ۱۹/۳.

برید! همین دو حادثه موجد جنگی دراز مدت گردید که در وهله‌ی اول محدود به دو قبیله‌ی بنی بکر و بنی تغلب بود، ولی رفته رفته در میان تمام قبایل عرب گسترش یافت و تا پنجاه و یک سال ادامه پیدا کرد. در این جنگ حدود هفت هزار نفر کشته شدند.

جنگ دیگر «احس» بود که از جریان مسابقه‌ی اسب دوانی پیدا شد و تا هفتاد سال ادامه یافت و در آن بالغ بر صد هزار نفر کشته شدند.[۱]

جنگ دیگر در میان اوس و خزرج بود. اوس و خزرج اسم دو برادر از یک پدر و یک مادر بودند. این دو برادر هر یک پس از خود نسلی بزرگ بر جای گذاشت که رفته رفته اسم‌شان بر نسل‌هایشان قرار گرفت. زمانی، یک نفر از آنان بر مردی از قبیله‌ی برادر دیگر حمله کرد و او را کشت. همین قتل، انگیزه‌ی انتقام مقابل قرار گرفت و رفته رفته به درازا کشید؛ به طوری که تا صد و بیست سال ادامه یافت و در طول این مدت نفوس کثیری از دو طرف نابود گشتند. آخرین پیکار اوس و خزرج اندکی پیش از اسلام درگرفت که به نفع اوس ختم گردید و به جنگ «بعاث» معروف است. تعداد قربانیان این حادثه به بیست الی سی هزار نفر رسید که بسیاری از آنان سرداران بودند. تا ظهور اسلام تعداد کشته شدگان متجاوز از صد هزار نفر بود.

در همین زمان بود که اسلام در مکه ظهور یافت و خبر آن به هر جا رسید. اولین کسی که از مدینه به مکه رفت و رسول الله ﷺ را ملاقات نمود، یک نفر به نام «سوید بن صامت» بود. او با آن حضرت علیه‌السلام صحبت نمود و چون مردی حق‌جو و حقیقت بین بود، از افکار و اعمال و گفته‌های آن حضرت ﷺ متأثر گردید و آن را پسندید و گفت: به مدینه خواهم رفت و مردم را نیز به اسلام

---

۱. تفسیر المقام المحمود: ۱/۴۹۹.

دعوت می‌کنم. وقتی به مدینه آمد، جنگ «بعاث» در گرفته بود و او در همان جنگ کشته شد، اما قبل از آن خبر بعثت رسول الله ﷺ را در مدینه منتشر و بذر اسلام خواهی را در زمین قلوَب اهل مدینه کاشته بود.

دومین کسان «ایاس بن معاذ» و چند نفر دیگر بودند که پس از ملاقات و صحبت با آن حضرت علیه السلام، شدیداً مجذوب ایشان و اسلام گردیدند و وقتی به مدینه آمدند با قوم خود حقیقت و حقیّت اسلام را در میان نهادند. «ایاس» قبل از هجرت آن حضرت ﷺ وفات یافت.

سومین گروه، شش نفر خزرجی بودند که در موسم حج در نزدیکی عقبه‌ی منیٰ به آن حضرت ﷺ ایمان آوردند و مسلمان شدند. بیعت آنان وجه تسمیه‌ی «عقبه‌ی اولیٰ» قرار گرفت.

سال بعد، دوازده نفر دیگر از مدینه به مکه رفتند و با آن حضرت علیه السلام بیعت ایمان نمودند و این «عقبه‌ی ثانیه» بود.

سال سوم، هفتاد نفر به مکه رفتند که پس از بیعت، آن حضرت ﷺ را به مدینه دعوت کردند.[۱]

اسلام وقتی در مدینه استقرار یافت، این عادات جاهلانه را از بین برد و این واقعاً شاهکاری بزرگ و بی‌سابقه بود. پس از آن زمان، این توافق و امنیت تا اکثر زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه بین مسلمانان برقرار بود.

اولین اختلاف در اسلام، در نتیجه‌ی فتنه‌ای بود که توسط یک منافق یهودی الأصل به نام «عبدالله بن سبا» که به «ابن سوداء» هم معروف است، ایجاد گردید. جرثومه‌ی این تفرقه و فتنه در مصر پرورش یافت و بعد به حجاز سرایت نمود و منجر به شهادت خلیفه‌ی مسلمانان حضرت عثمان رضی الله عنه گردید که خود

۱. ر.ک: تفسیر مظهری: ۲/ ۱۰۷ الی ۱۱۳.

سبب ایجاد اختلاف بزرگی شد بین حضرت امیر معاویه رضی الله عنه ـ که طالب انتقام فوری قاتلان حضرت عثمان رضی الله عنه بود ـ و حضرت علی رضی الله عنه ـ که برای جلوگیری از شروع فتنه‌ای دیگر که ممکن بود پیگیری و قصاص فوری قاتلان به وجود آورد، از این کار امتناع می‌کرد. ما اهل سنت عقیده داریم که اگرچه حق به جانب حضرت علی رضی الله عنه بود، اما حضرت معاویه رضی الله عنه نیز در زوایای حق قرار داشت و از دایره‌ی حق بیرون نبود.

فتنه‌ی دوم فتنه خارجیه و ناقصیه بود.

فتنه‌ی سوم فتنه‌ی معتزله بود که در بعض احکام با اهل حق اختلاف داشته‌اند.

<u>وکنتم علی شفا حفرة من النار ...</u> - باز تذکر می‌دهد که به سبب کفر و فتنه‌ها نزدیک جهنم قرار داشتید و در میان شما و جهنم حایلی دیگر جز موت، وجود نداشت.

«شفا» کنار را می‌گویند. لب انسان را هم «شفة» می‌گویند که کنار دهان او قرار دارد.

سؤال نحوی: لفظ «شفا» مذکر است. به چه علت ضمیر «منها» که به شفا برمی‌گردد، مؤنث آورده است؟

جواب: در این مورد چند توجیه هست:

۱ - مرجع ضمیر «ها»، «شفا» نیست، بلکه لفظ «حفرة» است و نجات از حفره، نجات از «شفا الحفره» است. پس ضمیر مؤنث آورده که جزو آن است.

۲ـ مرجع ضمیر، «ناراً» است. زیرا منظور، نجات از آتش است نه از کنار حفره. این قول زجاج رحمه الله است.

۳ـ مرجع ضمیر، «شفا» است و چون به معنی «شفة» است، ضمیر آن مونث آورده شده است یا تأنیث را از مضاف الیه خود کسب کرده است. زیرا مضاف

در صورتی که جزو مضاف الیه یا صفت آن باشد، از مضاف الیه کسبِ تأنیث می‌کند. لذا تذکیر و تأنیث آن جایز است.[1]

[**کذلک یبین اللّه لکم آیاته** - مشارالَیه «کذلک»، تبیین آیات و دلایل خداوند متعال در امر و نهی است. یعنی امر و نهی او تعالی بر مبنای همین دلیل آشکار و واضح است.

لعلکم تهتدون - یعنی تبیین صریح برای این است تا در هدایت‌تان اضافه گردد و آن را ادامه دهید. و حقّیت اسلام را در میان نهادند. از مرتب]

وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ اُمَّةٌ يَّدْعُوْنَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ
و باید که باشد از شما گروهی که بخوانند به سوی نیکی و أمر بکنند به کار پسندیده و

يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ط وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ﴿۱۰۴﴾
منع کنند از ناپسندیده و آن گروه‌اند رستگاران ●

مفهوم کلّی آیه: دینی که برای تمام جهانیان است و تا قیامت باید ادامه داشته باشد (دین اسلام)، باید در میان پیروانش فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر که همان تبلیغ و اشاعه‌ی پیام و اهداف و احکام و قوانین آن دین می‌باشد، تا آخر ادامه داشته باشد و گروهی این کار را انجام دهند که البته این کسان کامیاب‌اند.

ربط و مناسبت

در آیه‌های قبل خداوند متعال مؤمنان را به اصلاح و تکمیل خویش با صیقل

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۳۲۳/۴ - و البحر المحیط: ۱۹/۳ - و تفسیر کبیر: ۱۷۵/۸ - ۱۷۶.

تقوا و در کارخانه‌ی سازندگی اتّحاد امر فرموده بود. در این آیه امر می‌فرماید که از تکمیل و اصلاح دیگران هم غافل نباشند و با امر به معروف و نهی از منکر دامنه‌ی اصلاحات شخصی و فردی و خصوصی را به دیگران توسعه دهند که دراین صورت تبلیغات سوء دشمنان مؤثر نخواهد افتاد و اعتصام بحبل اللّه نیز تحقق خواهد یافت.

به سخنی دیگر: در آیه‌های پیش بیان نمود که کافران دارای دو وصف بارز هستند: گمراه بودن خودشان و گمراه ساختن دیگران. در اینجا مـی‌فرماید کـه شما مؤمنان برعکس آنان باید دارای این دو صفت باشید؛ اصـلاح و هـدایت خویش و اصلاح و هدایت دیگران. یعنی شما مسلمانان بـرعکس کـافران کـه «ضالّ» و «مضلّ» بودند، «مهدی» و «هادی» باشید.

تفسیر و تبیین

ولتکن منکم امة ... (۱۰۴)

ولتکن منکم امة یدعون ... - و باید باشد از میان شما گروهی که دعوت نمایند ... .

گروهی قایل‌اند این «تکن» از «کان» ی تامه است که درین صورت «امـّةٌ» فاعل آن و جمله‌ی «یدعون الی الخیر»، صفت فاعل می‌شود و «منکم» متعلق به «تکن» یا متعلق به محذوفی است که تقدیراً صفت «امة» باید باشد. یعنی «ولتکن منکم امة دعاةً الی الخیر ...».

گروهی دیگر قایل‌اند از «کان»ی ناقصه است. در این صورت «امة» اسم و «یدعون» خبر آن می‌باشد و لفظ «منکم» جار مجرور با متعلق خود یا حال «امةٌ» قرار می‌گیرد یا متعلق است به «کان»ی ناقصه. لفظ «امة» (امت) به چند معنی به کار رفته است؛ از جمله:

۱- «الجماعة اللّتی تؤمّ بامرها» (جماعتی که به کاری قصد نمایند.)
۲- أتباع و پیروان انبیا علیهم‌السلام. به این علت که پیروان آنان هم حول یک مسأله (توحید) جمع می‌شوند.
۳- قُدوه و پیشوا. مثلاً در قرآن آمده: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً﴾ [نحل: ۱۲۰]: به درستی که ابراهیم پیشوایی مطیع و فرمان‌بردار بود.
۴- دین و ملت. مثلاً در قرآن کریم آمده: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلٰى أُمَّةٍ﴾ [زخرف: ۲۳]: [کافران گفتند] ما پدران خویش را بر دینی دیگر دیده‌ایم و از آنان پیروی می‌کنیم.
۵- زمان و مدت. مثلاً در قرآن آمده: ﴿وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ﴾ [یوسف: ۴۵]. و معانی دیگر.[1]

درباره‌ی این که آیا خطاب «ولتکن منکم» عام است یا برای گروهی خاص می‌باشد، مفسران دو نظریه دارند:

۱- بعضی قایل‌اند که این خطاب خاص است و به اعتبار اصل فقط متوجه اوس و خزرج می‌باشد؛ چنان که در گذشته در سبب نزول آیه‌های ۹۸ الی ۱۰۱ قصه‌اش بیان گردید. خداوند متعال در اینجا نیز آنان را متوجه می‌کند که شما توسط پیامبر و قرآن مقدس نعمتی دارید که به مقتضای آن به جای این که فریب بخورید و با هم بجنگید، وظیفه دارید دیگران را به سوی اسلام دعوت دهید و از منکرات منع کنید.

از امام ضحاک رحمه‌الله مروی است که این خطاب، مخصوص به صحابه رضی‌الله‌عنهم می‌باشد.[2] یعنی آیه بر صحابه رضی‌الله‌عنهم این وظیفه را می‌نهد که آن‌چه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تعلیم گرفته‌اند و شنیده‌اند باید به امت مابعد خودشان ابلاغ نمایند. ایشان

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۲۲۳.
۲. به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۳۸۵، ش ۷۵۹۵.

می‌فرماید که بقیه‌ی مردم به طور مفهوم عام قرآنی در این خطاب و حکم داخل‌اند.

جمهور علما بر این نظر هستند که خطاب آیه عام است و برای تمام امت رسول الله ﷺ از صحابه گرفته تا مردمانی که در زمان نفخه‌ی صور اسرافیل زندگی می‌کنند، می‌باشد.(۱)

<u>و یأمرون بالمعروف ...</u> - این جمله از باب عطف الخاص علی العام است. چون لفظ «خیر» در جمله‌ی «یدعون إلی الخیر» عام است و امر به معروف و نهی از منکر در آن ملحوظ بودند و امر به معروف و نهی از منکر جزء خاص «خیر»اند.

چند سؤال تفسیری و پاسخ آنها

سؤال ۱ : حکمت به کار بردن لفظ «معروف» و «منکر» به جای واجبات و معاصی چیست؟ در حالی که مقصد از «معروف»، واجبات و از «منکر»، معاصی هستند؟

جواب: این امر اشاره است به این مطلب که دعوت در مسایلی باید باشد که در میان مردم متفق علیه و مشهور باشند نه در امور اجتهادیه. به عبارت ساده‌تر: دعوت باید به اموری باشد که منکر یا نیک بودن آن‌ها بین مردم مشهور و واضح است. مانند نیک بودن نماز و بد بودن شراب که نیکی اولی و بدی دومی در میان مردم واضح و مشهور است. اما مسایلی که اجتهادی هستند و فقط عده‌ی محدودی از چون و چرای آن خبر دارند، نباید در آن کنجکاوی کرده شود و بعد هم به خاطر برپا داشتن علَم شهرت خویش مردم را متوجه آن‌ها نمودند! زیرا خداوند متعال به ابلاغ این مسایل امر نفرموده است. مثل

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۴/ ۳۲۴.

مسأله‌ی خلاف تقلید، مسأله‌ی عصمت انبیا علیهم‌السلام، مسأله‌ی رفع الیدین بعد الصلاة و غیره. ظاهر است که مطرح ساختن این نوع مسایل و دعوت مردم به طرف آن گرچه صورتاً دعوتَ الی الخیر است. لیکن در واقع دعوت الی الشّر می‌باشد. زیرا عوام با مطرح شدن چنین مسایلی حیران می‌شوند. به همین دلیل در این گونه موارد در قرآن کریم همیشه لفظ «معروف» و «منکر» اختیار کرده شده است نه واجبات و معاصی.

سؤال ۲: وقتی که «یدعون إلی الخیر» عام است و تمام اقسام امر به معروف و نهی از منکر در آن داخل‌اند، چرا اطناب به‌کار رفت و هم «خیر» ذکر شد که عام است و هم «امر و نهی» که خاص هستند؟ در صورتی که تقاضای بلاغت این است که باید طریق اختصار برگزیده شود؟

جواب ۱: این از قبیل تخصیص بعد التعمیم و جهت اعلان فضیلت بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. یعنی اشاره به این مطلب است که امر به معروف و نهی از منکر از تمام خیرها افضل و اکمل و برترین جزء خیر می‌باشند.

جواب ۲: علامه ابن منیّر رحمه‌الله می‌فرماید: فایده‌ی آن فقط عام (اجمال) و تفصیل است. یعنی اولاً به اجمال بیان فرمود که به سوی تمام خیر داعی باشید و پس از آن، آن تفصیل نمود که خیر عبارت است از: امر به معروف و نهی از منکر.[1]

جواب ۳: بعضی قایل‌اند این تخصیص بعد التعمیم نیست، بلکه الف و لامِ «الخیر»، برای عهد خارجی که اشاره به یک چیز مهم دارد، می‌باشد و آن چیز، قرآن مقدّس و هم چنین سنت و حدیث می‌باشد. مفهوم آیه این است: در مرتبه‌ی اول تعلیم قرآن و حدیث انجام گیرد و بعد امر به معروف و نهی از منکر

---

۱. روح المعانی: ۴/۳۲۳.

نمایید. علاّمه ابن مردویه رحمه‌الله از حضرت باقر رحمه‌الله چنین تفسیری را نقل کرده است. حضرت باقر رحمه‌الله فرمودند: وقتی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم این آیه را تلاوت نمود، فرمودند: «منظور از خیر، اتباع قرآن و سنت من می‌باشد».[1]

جواب ۴: گروهی دیگر گفته‌اند الف و لامِ «الخیر» برای عهد خارجی می‌باشد و مراد از آن ایمان باللّه است و منظور از «معروف»، طاعت و اعمال دیگر هستند، چنان که ابن ابی حاتم رحمه‌الله از مقاتل رحمه‌الله روایتی در تأیید این تفسیر آورده که مراد از «خیر»، اسلام و از «معروف»، طاعت خداوند متعال و از «منکر»، معصیت او تعالی می‌باشد.[2]

جواب ۵: بعضی دیگر بر این باورند که مراد از «خیر»، دعای خیر است یعنی برای اصلاح مردم دعای خیر کرده شود. یا جهت حصول توفیق برای دعوت و امر به معروف و نهی از منکر، دعای خیر کرده شود.

سؤال ۳: مفعول سه فعلِ «یدعون» و «یأمرون» و «ینهون»، «ناس» یا «عباد» است. یعنی «یدعون الناس ـ یا العباد ـ الی الخیر و یأمرون الناس ـ یا العباد ـ بالمعروف و ینهون الناس ـ یا العباد ـ عن المنکر.» در آیه به چه حکمت این مفعول حذف شده است؟

جواب ۱: مفعول صریح را به این خاطر حذف نمود که نیازی به بیان آن نیست. زیرا که ظاهر و واضح است. غیر از انسان (عباد)، همه‌ی مخلوقات غیر مکلّف هستند و جن‌ها هم گرچه مکلّف هستند امّا امّت مؤظف به تبلیغ و دعوت آنان نیست.

جواب ۲: مفعول به این خاطر حذف گردید تا اشاره باشد به این مطلب که اصل و مقصود دایمی، ایجاد نفس الفعل است. یعنی داعی موظف است که امر

---

۱. الدر المنثور: ۲/ ۶۲ + روح المعانی: ۴/ ۳۲۴.
۲. تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/ ۲۱۶، ش ۳۹۸۸ و ۳۹۹۰.

به معروف و نهی از منکر را انجام دهد؛ طرف دعوت هر کس باشد، فرقی بـه حال او ندارد؛ مسلمان باشد یا کافر. کافر را از کفر نهی کند؛ تارک نماز را به نماز امر نماید؛ تارک روزه را به روزه گرفتن و ... . هدف فقط کار باشد کـه هدایت دهی وظیفه و کار او نیست، بلکه در اختیار خداوند متعال می‌باشد.

قراءات در «ولتکن»: در لام «لتکن» قرّاء اختلاف دارند: جمهور قراء آن را به سکون می‌خوانند (ولْتکُن) و بعضی دیگر به کسر می‌خوانند (ولِتکُن). گروهی دیگر به فتح لام می‌خوانند (ولتکن)

علوم و معارف

▣ شرایط و اقسام کلّی دعوت اِلی الخیر

همانطور که واضح گردید، در این آیه دستور دعوت به طرف خیر است که از طرف خداوند متعال صادر گردیده است. نزد محققان برای دعوت الی الخیر چند شرط وجود دارد:

۱ - از همه بیشتر برای داعی لازم است که نسبت به مسأله‌ای که قصد دارد آن را به مردم برساند، علم و آگاهی کامل داشته باشد.

۲ - بعد ضرورت دارد که دانسته شود زمانی بـر داعـی الی الخـیر، امـر بـه معروف و نهی از منکر فرض می‌شود که اولاً مسایل شرعی این عمل عظیم را بداند و ثانیاً شیء منکر را به چشم خویش مشاهده نماید.

این امر نیز قابل توجه است که دعوت الی الخیر بر دو قسم است: دعـوت قولی و دعوت عملی. و هر یکی نیز دو محل دارد که یا امت مسلمه است یـا امت غیرمسلمه.

صورت دعوت قولی چنین است که هنگامی قصد نماید شخصی را نصیحت



کند و او را از عملی باز دارد یا امر کند، لساناً او را توصیه کند و حقیقت را برای او روشن سازد. دعوت عملی بدین صورت می‌باشد که با شخص منحرف همراه و ملازم می‌شود و اعمال خود را به او نشان می‌دهد تا او متأثر گردد و به مرام و روش او گرایش پیدا کند.

باز هر یکی از این دو نوع دعوت، بر دو قسم تقسیم می‌شود: دعوت عامه است یا دعوت خاصه. و این هر دو، باز دو صورت دارند: یا به صورت فردی می‌شود که یک نفر داعی یک شخص از امت مسلمه یا غیر مسلمه را قولاً یا عملاً دعوت می‌دهد یا به صورت جمعی؛ بدین صورت که جماعتی، جمعی دیگر از امت مسلمه یا غیر مسلمه را قولاً یا عملاً دعوت می‌دهند.

دعوت عامه آن است که تمام اقوام را دعوت می‌دهد. و دعوت خاصّه آن است که یک قوم یا صاحب مذهبی را دعوت می‌دهد.

دعوت خاصّه و عامه به سه طریق انجام می‌پذیرد: اول به دست، که برای غیر مسلمانان جهاد و برای مسلمانان تهدید و اجبار و ارعاب به قوانین جزایی و کیفری است. یا مانند پدر که فرزند شرور و گناهکار یا درس نخوانش را با دست تنبیه می‌کند و ... . یا مانند نویسندگان دینی مخلص که احکام دین را کتباً به مردم می‌رسانند و ... . دوم به زبان که مخصوص علما و مبلّغان زبردست و داناست. از اقسام دعوت زبانی، قسم افضل، تعلیم و تبلیغ است و باز از میان این دو قسم، تعلیم افضل است و تبلیغ شعبه‌ای از آن قرار می‌گیرد. سوم، قلب است؛ انکار قلبی و دعوت قلبی و این به اعتبار تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، درجه‌ی پایین دعوت است اما تأویلاً و به اعتبار أثر بزرگ‌ترین قسم قرار می‌گیرد. زیرا دیگران این را، اصلاح باطن و طریقت و تصوف هم می‌گویند. بدین معنا که شیخ داعی با تلقین ذکر و مراقبت قلبی به اصلاح افراد می‌پردازد.

از رسول الله ﷺ در مورد این سه طریق دعوت چنین مروی است: «من رأی منکم منکراً فلیغیره بیده و من لم یستطع، فبلسانه و من لم یستطع فبقلبه».[۱]

▣ حکم دعوت و تبلیغ

«مِن» در «منکم» نزد بعضی بیانیه است اما به نظر اکثر مفسران، تبعیضیه است و مقصود الهی در آوردن این «مِن بعضیه» اشاره به این نکته است که دعوت الی الخیر بر مرد و زن فرض عین نیست، بلکه در هر زمان بر گروهی نامعین از مسلمان فرض است که این کار را انجام دهند. یعنی اگر گروهی از مسلمانان به این کار اقدام کنند، این وظیفه از ذمه‌ی دیگران ساقط است. اما ثوابِ بیشتر به داعیان اختصاص می‌یابد. و اگر هیچ کس از مسلمانان این وظیفه را انجام ندهد، همه گنهکار می‌شوند. این قول جمهور علما است.

تعداد معدودی از اهل سنت و ابوجعفر از امامیه قایل‌اند که دعوت الی الخیر فرض عین می‌باشد.

فراموش نشود که این اختلاف درباره‌ی فرض عین یا فرض کفایه بودن دعوت و تبلیغ به اعتبار حکم اصلی امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد؛ اما به لحاظ اجر و شرایط، این کار حکماً بر پنج قسم می‌شود که چنین‌اند:

۱ - امر به فرایض عینی یا نهی از حرام قطعی. (این قسم، فرض عین است.)

۲ - امر به فرایض کفایی. (این قسم، فرض کفایه است.)

۳ - امر به واجب یا نهی از ترک واجب. (این قسم، واجب علی العین است.)

۴ - امر به سنن یا نهی از ترک سنن. (این قسم، سنت است.)

۵ - امر به مستحبات. (این دعوت، مستحب است.)

---

۱. تخریج این حدیث گذشت.

حتی شرایطی پیش می‌آید که این امر به معروف و نهی از منکر، حرام می‌شود! مثلاً اگر آمر به معروف و ناهی از منکر، طریق و روش این کار را به درستی بلد نباشد مثلاً مکروه تنزیهی را، تحریمی قرار می‌دهد و ...، در این صورت امر و نهی او حرام می‌باشد؛ زیرا این شخص با این رویه به امت ضرر می‌رساند. و همچنین کسی که، دیگران را به سنّت‌های عادی و مستحب مجبور می‌کند که این هم جایز نیست.

▣ درس‌هایی که باید به خاطر داشت

از آیه‌ای که تفسیر شد، این چند درس مهم استنتاج می‌گردد که باید بر آن‌ها عمل کرد:

۱ـ فلاح فردی و اجتماعی و قومی مسلمانان موقوف و مشروط بر دو چیز است: ۱ـ تقوا و اعتصام به حبل اللّه (اتحاد همه جانبه) و اصلاح خویش، ۲ـ دعوت و تبلیغ و اصلاح دیگران.

۲ـ از تمام این آیات و همچنین از روایات مربوطه معلوم می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر بر هر فرد امت به قدر استطاعت و استعداد او، لازم است. و از حیث مجموع، امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه است و گاهی فرض عین هم می‌شود.

۳ـ عادل بودن[1] آمر و ناهی، شرطِ امر به معروف و نهی از منکر نیست.

۴ـ امر به معروف و نهی از منکر به سه طریقِ انجام می‌شود: دست و زبان و قلب.

---

۱. منظور از «عادل بودن»، متقی و صالح بودن همه جانبه‌ی شخص می‌باشند. یعنی فرد اگر کاملاً اصلاح شده نباشد، کار دعوت و تبلیغ طبق درجه بندی‌های مذکور، بر او لازم است.

۵ـ مُنکَر آن است که در شرع منکر باشد و فاعل هم آن را منکر می‌داند. بنابراین، در اختلافات فروعی اجتهادی هیچ جانب آن منکَر نیست و به همین وجه برای مقلدِ هیچ مذهبی جایز نیست کسی دیگر را از مسیر مذهب خویش باز دارد. چرا که آن بازداشتن در شرع منکر است و نزد امام مذهب او هم این دعوت جایز نمی‌باشد.

٦ـ دعوت دادن مقلدِ یک مذهب و امام، مقلد مذهبی دیگر را به ترک تقلید از آن مهب و دعوت او به تقلید امام و مذهبی دیگر، دعوت به منکر است نه دعوت به معروف و جایز نیست.

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی «ولتکن منکم ... الی قوله اولئک هم المفلحون» ـ رمزی است بر افضلیت و اکملیت اهل ارشاد از مشایخ عرفانی از غیر اهل ارشاد.د[1]

گویم این کنایه است بر برتری مقام قطب و قطب الارشاد و اهل دعوت بر اهل سکر مثل مجذوب و اهل تصرف و غیرهم از مستغرقین.

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ
و مباشید مانند کسانی که پراکنده شدند و با هم اختلاف نمودند بعد از این که آمدند به نزدشان

الْبَيِّنٰتُ ط وَ أُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۵﴾
حجّت‌ها و آن گروه برای‌شان است عذاب بزرگ ●

---

۱. بیان القرآن حضرت تهانوی ﷺ : ۲/۴۵.

مفهوم کلّی آیه: مواظب باشید! عامل موفقیت و فلاح امت مسلمه، اتحاد و همبستگی است. پس نباید مثل یهود و نصارا و سایر کسانی که با تفرقه و اختلاف دچار عذاب الهی شدند و می‌شوند، به راه‌های متفرق و مختلف رفت.

ربط و مناسبت

در مورد این که این آیات با کدام یک از آیات گذشته مرتبط است، مفسران دو نظریه دارند:

۱ - متعلق به واقعه‌ی یهود و نصارا است که قبلاً بیان شد. گویا خداوند متعال امّت محمّد ﷺ را متوجه و آگاه می‌سازد که همانند اهل کتاب از هم متفرق و جدا نشوند. قول راجح همین است.

۲ - برخی دیگر گفته‌اند به مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر است؛ بدین صورت که شما امت هنگامی که به این وظیفه‌ی مهم مأمور شدید، پس لازم است هر نوع مردم و طبقه را ملاقات کنید و دعوت دهید تا همه یکی شوند. به سخنی دیگر: در این آیه آمران و ناهیان و هٰکذا به عموم مسلمان‌ها تعلیم داده شده که عامل پیروزی و موفقیت شما، اتحاد و همبستگی است. مواظب باشید تفرقه و اختلاف به راه نیندازید که در این صورت نمی‌توانید این وظیفه‌ی مقدس را پیاده نمایید. گویا اشاره است که دعوت اجتماعی و فردی بدون اتحاد و اتفاق مؤثر نخواهد شد.

تفسیر و تبیین

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا... (۱۰۵)

مشوید مانند کسانی که با وجود این که ما به آنان بیّنات دادیم، از یکدیگر

جدا و مختلف شدند. منظور از «الذين» طبق قول راجح يهود و نصارا هستند[1] و مراد از «بيّنات»، نشانه‌ها و دلایل آشکار و روشن کننده‌ی حق است که موجب اتحاد کلمه می‌باشد.[2]

در سنن ابن ماجه رحمه الله از حضرت عوف بن مالک رضی الله عنه مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که از آنان فقط یک فرقه در بهشت است و هفتاد فرقه‌ی دیگر به جهنم می‌روند. نصارا به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که از آنان یک فرقه بهشتی است و هفتاد و یک فرقه دیگر دوزخی. قسم به ذاتی که روحم در اختیار اوست. امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شود و از آنان فقط یک فرقه در بهشت است و هفتاد و دو فرقه‌ی دیگر در جهنم!» پرسیدند: «آن یک فرقه چه کسانی‌اند؟» فرمودند: «جماعت»!

منظور از جماعت در حدیث فوق، جماعت همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی صحابه رضی الله عنهم و پیروان حقیقی آنان می‌باشد. نزد محققان پیروان حقیقی جماعت صحابه رضی الله عنهم اهل سنت هستند؛ چون فقط اهل سنت هستند که دم از محبت صحابه رضی الله عنهم می‌زنند و از آنان پیروی می‌نمایند. به همین دلیل به اهل سنت، «اهل سنت و جماعت» می‌گویند.

امام احمد رحمه الله از حضرت امیر معاویه رضی الله عنه روایت می‌کند: «اهلِ دو (یهود و نصارا) کتاب در دین‌شان به هفتاد و دو ملت منشعب شدند و این ملت به هفتاد

---

۱. تفسیر قرطبی: ۱۶۲/۴ + تفسیر کبیر: ۱۸۰/۸ + روح المعانی: ۳۲۶/۴.
۲. روح المعانی: ۳۲۷/۴.
. سنن ابن ماجه: کتاب الفتن / باب ۱۷ «افتراق الأمم»، ش ۳۹۹۲. محققان حدیث را صحیح گفته‌اند و برای آن شاهد از ابوهریره رضی الله عنه نیز وجود دارد (به روایت ترمذی در جامع: کتاب الایمان / باب ۱۸ «ما جاء فی‌الافتراق هذه الامّة»، ش ۲۶۴۰ و گفته: «حدیثُ ابی هریرة حدیثٌ حسن صحیحٌ» مشابه آن، ش ۲۶۴۱ ـ و ابو داود در سنن: کتاب السنة، باب «شرح السنّة»، ش ۴۵۹۶ ـ و حاکم در مستدرک: ۱۲۸/۱ ـ و احمد در مسند: ۳۰۱/۸، ش ۸۳۷۷ ـ و ابن حبان در صحیح: ۴۸/۸، ش و بغوی در شرح السنّة ـ و....

و سه ملت تقسیم می‌شود که همه‌ی آن‌ها در آتش هستند مگر یکی و آن، جماعت است...».[۱]

مفهوم اجتناب از «افتراق» و «اختلاف»

خداوند متعال امت مسلمه را از تفرق و اختلاف بازداشته است. انتخاب دو کلمه‌ی «تفرق» و «اختلاف» دارای حکمت‌هایی است. از مفسران در این مورد سخنان زیر نقل شده است:

۱- بعضی می‌فرمایند اشاره است به این جانب که: عقیدتاً «متفرق» نشوید. یعنی چنان نباشید که هر کس اعتقادی خلاف اعتقاد دیگران اختیار کند؛ آن طور که اهل کتاب کرده بودند. بلکه از این نظر متحد باشید. و مراد از عدم اختلاف این است که در فروع اجماعی امت نیز «مختلف» نباشید؛ مانند مسأله‌ی غسل رجلین (شستن پاها) در وضو و مسح خفین (مسح بر موزه‌ها) در وضو و خلافت خلفای راشدین شده‌اند. اختلاف دیده شود که طبیعی است. بعضی دیگر می‌گویند با همدیگر در باره‌ی مسائل دنیوی تفرقه نداشته باشید که رفته رفته به اختلاف در مسایل دینی منتهی شود.[۲]

۲- برخی دیگر می‌گویند بدین مفهوم است: بنابر عداوت در امور دنیوی و ذاتی، میان خود «تفرقه» ایجاد نکنید و در مسایل دینی اختلاف ننمائید..

۳- گروهی دیگر این مفهوم را منظور دانسته‌اند: با تأویلات فاسد و استنباطات بی‌پایه و نامقصود از قرآن کریم باعث «تفرقه» و سپس با حمایت کورکورانه از نظر خویش باعث اختلاف میان خود نشوید.[۳]

---

۱. مسند احمد: ۶/۱۳۰۲ - ۲۰۵، ش ۱۶۸۷۶ ـ همچنین به روایت طبرانی در معجم کبیر: ۱۹/۳۷۷-۳۷۶، ش ۸۸۴ و ۸۸۵ ـ و حاکم در مستدرک: ۱/۱۲۸ .
۲. ر.ک: تفسیر مظهری: ۲/۱۱۵ الی ۱۱۶ - و روح المعانی: ۴/۳۲۷ .
۳. تفسیر کبیر: ۸/۱۸۰ .

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

علوم و معارف

▣ اثبات حقیقت جماعت و تردید تمام فرقه‌های دیگر

خداوند متعال از آیه‌ی ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ ...﴾ [آل عمران: ۱۰۳] تا این آیه، تمام مذاهب و فِرق باطله را تردید می‌کند. و هم چنین تمام اهل بدعات دنیا و کسانی راکه در سنت‌های پیامبر ﷺ افتراق کرده و بدعات و رسوم ترویج می‌دهند و کسانی را که می‌خواهند با گروه مقلدان و آنان که جماعت قایم کرده و یکپارچه از ایمه اربعه پیروی می‌کنند اختلاف و تفرقه به وجود آورند و بی‌بندوباری و آزادی در مذهب را ترویج دهند.

▣ انواع اختلاف و نوعیت اختلاف مذاهب اربعه‌ی اهل سنت

بعضی افراد اعتراض می‌کنند که اگر اختلاف بد است، چرا ایمه‌ی مذاهب هر کدام مذهبی جداگانه اختیار نموده و بدین طریق در چهار مسلک مختلف جای گرفته‌اند؟

درجواب این افراد باید گفت که نزد جمهور امت، تفرقه و اختلاف چهار صورت دارد:

۱ـ تفرقه در عقاید و اصول.

۲ـ اختلاف در اعمال و اخلاق.

۳ـ اختلاف در فروع اجماعی یا غیراجماعی اما به حد افراط و بر مبنای تعصب.

۴ـ تفرقه‌ی عملی در فروع غیر اجماعی در حد اعتدال و انصاف و تصلب و

نه به طور تعصب.[۱]

قسم چهارم در شریعت جایز است و برای امت در حکم یک رحمت بزرگ است، به‌طوری که پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «اختلاف امتی رحمة» که مراد از آن همین قسم چهارم است.

از میان انواع تفرقه‌ها و اختلافات فوق، آن‌چه در شریعت مقدّس حرام است، سه نوع اول است و هر کدام برای خود تفصیل دارد. مثال تفرق فی العقاید، اختلاف معتزله، خوارج و ... با عقاید و اصول مقتبس از کتاب و سنت و اجماع که اهل سنت بدان چنگ زده‌اند، می‌باشد.

مثال تفرق در اعمال، اختلاف اهل بدعات مانند بریلویه و غیر مقلدین و همچنین اهل حدیث و اهل قرآن و بسیاری دیگر با اهل سنت می‌باشد.

مثال تفرق در فروع به حدّ افراط، این است که مثلاً یک حنفی بر شافعی و بالعکس، تعصب نشان بدهد و کلاً حقانیت مذهب آن دیگر را زیر سؤال ببرد. همچنین تعصب حنبلی بر مالکی و بالعکس.

تفرق در فروع به حد اعتدال، مثل اجتهادات علمی مختلف ایمه‌ی اربعه رحمهم الله است که صرفاً در فروع بوده؛ آن هم در حد تصلّب و ارایه‌ی دلایل برای تقویت نظر خویش نه غیر. این نوع اختلاف هیچ خرابی ندارد و بلکه محمود و موجب رحمت برای امت می‌باشد.

عده‌ای حدیث «اختلاف امتی رحمة» را تردید کرده‌اند. مثل امام سبکی رحمه الله از شوافع و اسحق موصلی و عمرو بن بحر الجاحظ و قایل‌اند که موضوع و بلکه

---

۱. مراد از تعصب، اختلافی است که به نیت مکابره و تحقیر و تذلیل طرف و بدون اراده‌ی إحقاق حق و با خشونت باشد؛ اما «تصلّب» کاملاً عکس تعصب است و با بیان دلایل از قرآن و سنّت و اجماع امت و بدون خشونت و مکابره، طرف را تردید می‌کند و جواب می‌دهد. این دومی محمود است و آن اولی مذموم.

یک مقوله است نه حدیث.

اما نظر اینان فاقد اعتبار است. چون اسحق موصلی دیوانه‌ای بود و عمروبن بحر ملحد! و قول امام سبکی رحمه‌الله محل تدبّر است.

این حدیث از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما مروی است و آن را خطابی، بیهقی، طبرانی، دیلمی، زرکشی و عراقی و ... رحمهم‌الله تخریج کرده‌اند. البته گرچه فی نفسه از حیث اسناد، ضعیف است، اما به قول اجله‌ی علما از تابعین بزرگی مانند قاسم بن محمد رحمه‌الله، عمربن عبدالعزیز رحمه‌الله و یحیی بن سعید رحمه‌الله و ... موید دارد و چون حدیث ضعیف مؤید به آثار علمای معتمد باشد، احتجاج از آن درست است.[1]

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیثی دیگر فرموده‌اند: «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم»[2] (اصحاب من مانند ستارگان‌اند؛ به هر کدام‌شان اقتدا کنید، راه خواهید یافت.)

در مورد این حدیث باید خاطر نشان ساخت که گرچه با این الفاظ تا حدی ضعف دارد اما احادیث صحیح دیگر مؤید آن هستند. مثل این حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمودند:

«از پروردگارم درباره‌ی اختلاف اصحابم پس از خویش پرسیدم. وحی کرد که: ای محمد! به تحقیق اصحاب تو نزد من مانند ستارگانند که بعضی از بعضی دیگر نورانی‌تر و قوی‌ترند و هر کدام دارای نور است. در صورت اختلاف آنان

---

۱. بحث مفصل درباره‌ی حدیث «اختلاف امّتی رحمةٌ» را بخوانید در: المقاصد الحسنة (سخاوی): ۴۷-۴۶، ش ۳۹ + موضوعات کُبریٰ (از: ملا علی قاری رحمه‌الله): ۵۱ الی ۵۳، ش ۱۶۰ + کشف الخفاء: ۱/ ۸۰ - ۷۹، ش ۱۵۳.

۲. به روایت خطیب در الکفایة و رزین در مسند و ... مفهوم این حدیث مؤید به احادیثی است که مؤلف محترم آورده‌اند و ما در پانوشت مراجع هر کدام را ذکر نموده‌ایم.

هر کسی از هر کدامشان اقتباس کند، نزد من بر هدایت محسوب است.»[۱]

و در حدیثی دیگر فرمودند:

«مهما اوتیتم من کتاب اللّه فالعمل به. لا عذر لاحد فی ترکه. فان لم یکن فی کتاب اللّه تعالی، فسنة منی ماضیة. فان لم یکن منی سنة، فما قال اصحابی. ان اصحابی بمنزلة النجوم فی السمآء. فایما اخذتم به اهتدیتم. و اختلاف اصحابی لکم رحمة».[۲]

حدیث شیخین از عمرو بن عاص ﷺ در مورد مجتهد مصیب و مجتهد مخطی[۳] ـ که اولی دو أجر و دومی یک أجر دارد ـ نیز دلیل صریح بر موجّه و قابل قبول بودن اختلافات فرعی علمی است و ... .

وقتی که اختلاف صحابه ﷺ رحمت است، پس اختلافات علما و ایمه‌ی اربعه هم رحمت است؛ زیرا هیچ یک از نظریات آنان از نظریات صحابه ﷺ جدا نیست. مذهب امام اعظم ﷺ اکثر بر روایات ابن مسعود ﷺ استوار است و مذهب امام شافعی ﷺ اکثر بر اقوال و روایات ابن عباس ﷺ و چیزی از ابن مسعود ﷺ و هکذا از بقیه صحابه ﷺ استوار است.

اگر بگوییم اختلاف نظر ایمه‌ی اربعه در فروعات فتنه است، لازم می‌آید که اختلاف اصحاب هم فتنه باشد. معاذ اللّه! افتراق ایمه‌ی اربعه در حقیقت توسیع فی الدین است نه اختلاف. و مدار هر کدام بر اتباع صحابه ﷺ می‌باشد و اتباع

---

۱. به روایت عبد بن حمید در مسند ـ و عبدری در الجمع بین الصحیحین از عمر بن خطاب ﷺ ـ و دارقطنی در فضائل الصحابة ﷺ ـ و بیهقی در مدخل ـ و ابن عبدالبر از ابن عباس ﷺ ـ و دارمی در سنن ـ و ابن ماجه در سنن ـ و ابن عساکر در تاریخ کبیر دمشق ـ و حاکم در مستدرک: (تفسیر مظهری: ۲/ ۱۱۶) ـ و خطیب در الکفایة: ۹۶ ـ ۹۵ (باب «ما جاء فی تعدیل اللّه و رسوله الصحابة»).

۲. به روایت بیهقی در مدخل از ابن عباس ﷺ (تفسیر مظهری: ۲/ ۱۱۶) ـ و خطیب در الکفایة: ۹۵، (باب «ما جاء فی تعدیل اللّه و رسوله الصحابة»).

۳. ر.ک: صحیح بخاری: الاعتصام بالکتاب و السنّة / باب ۲۱ «اجر الحاکم اذ اجتهد فأصاب او اخطأ»، ش ۷۳۵۲ + صحیح مسلم: کتاب الاقضیة / باب ۶ «اجر الحاکم اذا اجتهد فأصاب او اخطأ»، ش ۱۷۱۶ + ...

صحابه رضی الله عنهم باعث نجات است.

مؤیدی دیگر روایت امام مسلم رحمه الله است. در آن روایت آمده که پیمبر علیه السلام فرمودند:

«ستارگان مایه‌ی امن برای آسمان‌اند. زمانی که ستاره‌گان از بین بروند، برای آسمان آن‌چه وعده داده شده است پیش می‌آید. و صحابه‌ی من برای امت من مایه‌ی امن هستند. وقتی که صحابه بروند، بر امت آن‌چه وعده داده شده است، می‌آید»[1].

---

۱. به روایت مسلم در صحیح از ابوبرده از پدرش رضی الله عنه: فضایل الصحابة رضی الله عنهم / باب ۵۱ «بیان أنَّ النَّبی صلی الله علیه وسلم امانٌ لاصحابه...»، ش ۲۰۷ (۲۵۳۱).

▣ محل و شرایط اجتهاد

باید دانست که جواز اجتهاد در صورتی است که تحت اصول اجتهاد در شریعت مقدس اسلام انجام گیرد، ورنه جایز نخواهد شد. محل و اصول اجتهاد عبارت‌اند از:

۱ - اجتهاد در مسایلی باشد که در مورد آن در قرآن و حدیث حکمی وجود نداشته باشد.

۲ - یا چنان مبهم است که می‌توان آن را تفسیرهای مختلفی کرد.

۳ - یا از چند آیات و روایات ظاهراً دو چیز متفاوت و متضاد فهمیده شود.

۴ - شخص اجتهاد کننده باید جامع شرایط اجتهاد باشد که عبارت‌اند از: ۱ - در تمام علوم و فنون آشنا و در قرآن و حدیث مهارت کامل داشته باشد. ۲ - خصوصاً به زبان عربی تسلط کافی داشته باشد، ۳- و به اقوال و آثار صحابه رضی الله عنهم و تابعین رحمهم الله به طور کامل واقف باشد.

پس کسی که فاقد شرایط اجتهاد باشد یا در مسأله‌ی منصوصه‌ای با دیگران مخالفت و اجتهاد و اظهار رأی می‌کند، اصلاً اجازه‌ی اجتهاد را ندارد و اختلاف او، اختلاف اجتهادی و رحمت برای امت محسوب نیست، بلکه یکی از اقسام اختلافات حرام، مذموم و تحت وعید آیه داخل است و قول اوچنین کسی هیچ تأثیری بر مسأله ندارد.

چنان‌که دراین زمان با وجود فقدان وقوف و تسلّط بر خود علم دین ـ قطع نظر از شرایط اجتهاد ـ بعضی از نویسندگان فقط شنیده‌اند که اجتهاد هم یکی از اصول دین است، لذا در منصوصات شرعیه هم به رأی‌زنی می‌پردازند؛ در حالی که امام مجتهد هم در این میدان حق و اجازه‌ی اجتهاد و اظهار رأی را ندارد. (معارف القرآن حضرت مفتی محمّد شفیع رحمه الله: ۲/۱۴۵).



يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوْهٌ وَّ تَسْوَدُّ وُجُوْهٌ فَاَمَّا الَّذِيْنَ اسْوَدَّتْ
آن روز که سفید شود بعضی از چهره‌ها و سیاه گردد بعضی چهره‌ها؛ اما آنان که سیاه گشت

وُجُوْهُهُمْ وقف اَكَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ فَذُوْقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ
چهره‌هایشان، (بدیشان گفته شود:) آیا کافر شدید بعد از اسلام خویش؟ پس بچشید عذاب را به سبب

تَكْفُرُوْنَ ﴿۱۰۶﴾ وَ اَمَّا الَّذِيْنَ ابْيَضَّتْ وُجُوْهُهُمْ فَفِيْ رَحْمَةِ اللّٰهِ ط
کافر شدن خویش ● و امّا آنان که سفید شد چهره‌هایشان، پس در رحمت اللّه قرار می‌گیرند،

هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿۱۰۷﴾ تِلْكَ اٰيٰتُ اللّٰهِ نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ط وَ مَا
اینان در آنجا جاویدند ● این آیات اللّه است. می‌خوانیم آن را بر تو به راستی و

اللّٰهُ يُرِيْدُ ظُلْماً لِّلْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۰۸﴾ وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي
نمی‌خواهد اللّه ستم کردن بر مردمان ● و برای اللّه است آن چه در آسمان‌هاست و آن‌چه در

الْاَرْضِ ط وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ﴿۱۰۹﴾
زمین است و به سوی اللّه بازگردانیده می‌شود همه‌ی کارها ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: در قیامت انسان‌ها طبق اعمال خود برانگیخته می‌شوند و بنابراین، شکل آنان مختلف خواهد بود. مؤمنان و نیکوکاران با قیافه‌های سفید و نورانی حشر می‌گردند و با اعزاز و احترام به بهترین جای آماده شده (بهشت) رهسپار می‌گردند. اما کافران با چهره‌های زشت و سیاه با بدترین وضع به بدترین جای آماده شده (دوزخ) کشانده می‌شوند. این‌ها در حقیقت نتیجه‌ی اعمال اشخاص است و خداوند متعال بر کسی ظلم نمی‌کند. انسان‌ها نباید غافل از این

باشند که او تعالی مالک آسمان‌ها و زمین است و همه‌ی امور به سوی او برمی‌گردند.

ربط و مناسبت

تا اینجا بیان داعیان الی الشرّ (اهل کتاب و منافقان) و داعیان الی الخیر (مؤمنان مفلح) بود. در این آیه خداوند متعال نتیجه‌ی اعمال هر کدام و علایم‌شان را در روز قیامت بیان می‌فرماید.

تفسیر و تبیین

یوم تبیض وجوه و تسود وجوه... (۱۰۹)

یوم تبیض وجوه و تسود وجوه ... - روزی که بعضی چهره‌ها سفید و بعضی دیگر سیاه می‌شوند. مراد از این روز، روز قیامت است. یعنی زمانی که مردم از قبرها برانگیخته می‌شوند.

در مورد عامل ناصب لفظ «یَومَ» از نحویان این چند قول مختلف ثبت شده است:

۱ - در لفظ «لهم» (در «اولئک لهم عذاب عظیم»)، «استقرّ» به عنوان متعلق محذوف مفهوم است. عامل «یوم» همین «استقرّ» است. اصل عبارت چنین است: ای استقر یوم تبیض الخ

۲ - عامل آن، فعل محذوف «اُذکُر» می‌باشد. یعنی «اذکُر یومَ ...».

۳ - لفظ «عذاب» عامل نصب است. یعنی «عذاب عظیم یومَ تبیض وجوه ...».

۴ - لفظ «عظیم» عامل است.[1] قول صحیح در این مورد قول دوم است.

---

۱. روح المعانی: ۳۲۹/۴ + تفسیر کبیر: ۱۸۱/۸ + البحر المحیط: ۲۲/۳ .

مطالبی درباره سفیدی و سیاهی چهره‌ها در قیامت

مطلب اول - آیا سفید شدن یا سیاه شدن چهره‌ها در قیامت، حقیقی خواهد بود یا معنای مجازی آن موردنظر است؟ مفسران در این مورد دو قول دارند:

۱- بعضی قایل‌اند معنی حقیقی مراد است. یعنی روز قیامت، نیکوکاران و کسانی که مصداق ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ ...﴾ [آل عمران: ۱۰۴] بوده‌اند، با چهره‌های بسیار نورانی و سفید مبعوث خواهند شد و برعکس، مخالفان و بدکاران با چهره‌های بسیار سیاه و زشت. این مطلب در آیات دیگر قرآن و احادیث نیز وجود دارد. مثلاً در سوره‌ی «حدید» آمده: ﴿يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ [حدید: ۱۲][1]

این قول، نظر جمهور علما و قول صحیح است.

۲- گروهی دیگر قایل‌اند که معنی مجازی منظور می‌باشد. «بیاض»، اشاره به حالتی دارد که به نیکوکاران دست می‌دهد و آن، سرور و بشاشت و شادمانی است. و «سواد» تعبیری از غمگین شدن و مصیبت آن روز است که برای بدکاران است.

مطلب دوم - آیا این حالت کل جسد را فرا می‌گیرد یا تنها شامل چهره است؟

قول معتمد این است که تمام بدن را فرا می‌گیرد. و وجه تخصیص چهره به دو وجه است: یکی این که این قسمت با نگاه اول مشاهده می‌شود و دوم این که چهره اشرف الاعضاء است. و ذکر آن به تخصیص، در واقع ملاحظه‌ی همین افضلیت هم می‌باشد.

۱.و در حدیثی آمده است: «ان امتی یُدعون یوم الیقامة غرّاً محجّلین من اثار الوضوء،» (آمت من روز قیامت در حالی فراخوانده می‌شوند که چهره و دست و پاهای‌شان از أثر وضو سفید و نورانی می‌باشد.) به روایت بخاری در صحیح از ابوهریرة: کتاب الوضوء / باب ۳ «فضل الوضوء و الغرّ المحجلون من اثار الوضوء»، ش ۱۳۶ .

مطلب سوم - این حالت در میدان محشر در چه زمانی به نیکوکاران و بدکاران دست می‌دهد؟ در این مورد چند سخن گفته شده است:

۱ - زمانی که از قبر برانگیخته می‌شوند.

۲ - وقت خواندن نامه‌های اعمال. (در این زمان چهره هر کسی به مطابق اعمال، سفید و سیاه می‌گردد.)

۳ - وقت محاسبه و وزن اعمال. (وقتی اعمال نیک راجح شوند، چهره سفید و اگر اعمال بد راجح شوند، چهره سیاه می‌گردد.)

۴ - هنگامی که اعلان می‌شود: ﴿وَ امْتَازُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ﴾ [یس: ۵۹].

۵ - زمانی که دستور می‌رسد؛ هر فرد و هر قوم به دنبال معبود خویش برود، معبودی که در دنیا آن را عبادت کرده است!

عده‌ای این اقوال را جمع کرده‌اند و گفته‌اند: این حالت در تمام این مواقع نمایان می‌شود در وهله‌ی اول، زمانی که از قبرها بلند می‌شوند، این حالت ظهور می‌کند و بعد با تغییر مواقف، به تدریج زیادتر می‌شود تا به حد کمال برسد. همین توجیه با حالت قیامت مناسب‌تر است؛ چون در آن روز، احوال کم‌کم و به تدریج تغییر می‌یابند.

مطلب چهارم - خداوند متعال در اول این آیه که بیان اجمالی دارد، سفیدی چهره‌ها را از سیاهی چهره‌ها مقدم نمود. اما در دنباله‌ی آن که تفصیل حالات هر کدام را بیان می‌فرماید، اول از صاحبان چهره‌های سیاه شروع نموده است. حکمت در این تقدیم و تأخیر چیست؟ در این خصوص هم چند قول گفته شده است:

سخن اول: بعضی از نحویان گفته‌اند که «واو» در این آیه برای مطلق جمع است نه برای ترتیب؛ چنان که در اصول بیان فرموده‌اند که «واو» گاهی برای

مطلق جمع می‌آید و گاهی برای ترتیب. لذا در اینجا ترتیب ملحوظ نیست.

سخن دوم: مقصد خداوند متعال از آفرینش، ایصال و رساندن رحمت است نه ایصال عذاب. بنابراین، مؤمنان که مشمول رحمت خداوند متعال هستند، اشرف از کسانی هستند که مشمول عذاب او تعالی‌اند و قاعده است که اشرف از اخسّ و اذلّ مقدم است. لذا در اجمال ذکر اشرف مقدم کرده شد و سپس در تفصیل و بیان حکم هر یک از دو گروه، خاتمه‌ی کلام را به حالت گروه اشرف مزیّن فرمود و این قاعده است که افصح‌ترین کلام آن است که در اول آن سرور و فرحت باشد و در خاتمه‌ی آن نیز.

سخن سوم: نزد شاعران و فصحا، فصیح‌ترین کلام آن است که ابتدا و خاتمه‌ی آن با مطلبی سرور آور و فرحت‌بخش باشد؛ چون ذکر رحمت الهی خوشحال کننده است. لذا کلام را بیان اهل ثواب و مؤمنان شروع کرد و نیز به ذکر حالت آنان ختم نمود.[۱]

فاما الذین اسودت وجوههم أکفرتم ... - بیان حالت تفصیلی سیاه‌چهره‌هاست. فرمود: «أکفرتم بعد ایمانکم؟». در این‌جا محذوفی وجود دارد که «یقال لهم» است. یعنی «یقال لهم أکفرتم ...» (گفته می‌شود به: سیاه چهره‌های کافر! آیا کافر شدید بعد از این که ایمان آورده بودید؟!)

در این مورد که مخاطبان این آیه چه کسانی هستند و آیا این خطاب به جمیع کفار عام است یا به یک نوع از کفار خاص است، دو نظر وجود دارد:

اول - بعضی قایل‌اند: این خطاب خاص است. اما در این که چه گروهی مراد است، چند قول دارند:

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۸/ ۱۸۱ الی ۱۸۳ - و روح المعانی: ۴/ ۳۳۰-۳۲۹ - و تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۶۷-۱۶۶ - و البحر المحیط: ۳/ ۲۲-۲۱.

۱ ـ حضرت عکرمه ﷺ شاگرد خاص حضرت ابن عباس ﷺ می‌فرماید: مراد اهل کتاب است که پس از نزول تورات و انجیل و مشاهده‌ی اوصاف خاتم النبیین ﷺ در آن کتاب‌ها قبل از مبعوث شدن آن حضرت، به او ایمان آورده بودند، اما پس از مبعوث شدن ایشان و مشاهده‌ی خود او ﷺ ، به وی کافر شدند.

از نحویان علامه زجاج ﷺ و جبایی معتزلی نیز همین قول را اختیار کرده‌اند.

۲ ـ مراد منافقان هستند که در ظاهر ایمان آورده بودند، ولی قلباً کفر می‌ورزیدند. یعنی بعد از اظهار ایمان در قلوب خودشان کفر می‌ورزیدند. قول حسن بصری ﷺ همین است.[۱]

۳ ـ این خطاب به اهل بدعات و اهل اهواء است که پس از ایمان آوردن به دین اسلام، از طرف خودشان در آن کمی و زیادتی آوردند و آن را جزو دین قرار دادند. اینان با این که وجهه‌ی مذهبی برای خود اختیار کردند، اما روش و سنت پیامبر ﷺ و صحابه ﷺ را ترک کردند و دنبال هوا و هوس رفتند و از آن تبعیت کردند و به صورت‌های مختلف و در قالب هفتاد و دو فرقه در دنیا ظاهر شدند. مانند خوارج، نواصب و دیگر اهل بدعات و اهل اهواء.[۲]

این قول از حضرت علی ﷺ مروی است. و همین است قول حضرات ابو امامه و ابن عباس و ابو سعید خدری ﷺ.

دوم - بعضی دیگر از مفسران قایل‌اند: این خطاب عام است و مراد از آن هر آن کافری است که پس از ایمان به خداوند متعال در روز الست و عهد و میثاق

---

۱. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳۸۷/۳، ش ۷۶۰۳ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲۱۸/۲ ـ ۲۱۷، ش ۴۰۰۳.

۲. خواننده توجه داشته باشد که مراد گرفتن اهل قبله از این آیه ـ با این که کافر نبودند و بلکه مسلمان بودند ـ بدین معناست که حلال دانستن خون مسلمان و ایجاد فتنه، چنانکه خوارج و نواصب و غیرهما از اهل اهوا اعتقاد داشتند، کفر است. لذا می‌توان آنان را نیز از این آیه مراد گرفت.

آن روز، با وجود ابلاغ پیامبران علیهم‌السلام و توجیه آنان به یگانه‌پرستی، از استعداد فطری خودشان که به فطرت اسلام خلق شده بود، کار نگرفتند و کفر را اختیار کردند: به خلاف مؤمنان که محض به ارشاد و ابلاغ پیامبران برای بار دوم (در این جهان) به توحید گرویدند.

این قول از حضرت ابی بن کعب رضی‌الله‌عنه مروی است.[1]

در صورت خاص بودن خطاب، قول اخیر که به طرف حضرت علی رضی‌الله‌عنه منسوب است، راجح است. طبق این توجیه، اهل بدعات و ضلالت که ادعای مسلمانی هم داشته‌اند، در میدان محشر در مجمع عام تمام خلایق رسوا می‌شوند.

و در صورت عام بودن خطاب، قول حضرت ابی بن کعب رضی‌الله‌عنه راجح است.

توجیهی دیگر نیز در این مورد هست؛ بدین توضیح: دلایل وحدانیت و ربوبیت خداوند متعال در کاینات - در انفس و آفاق - بی‌شمار و همه کاملاً روشن و واضح و قانع کننده هستند. این دلایل به چشم و عقل قابل تشخیص هستند. آنان که دارای بصارت و بصیرت و عقل سالم هستند، به کمک این آثار و نشانه‌ها و دلایل، پی به حقیقت می‌برند و به وجود یک ذات دانا و توانا و صاحب قدرت کامل معترف می‌شوند؛ به طوری که به قول امام اعظم ابوحنیفه رحمه‌الله: «اگر خداوند متعال پیامبری هم نمی‌فرستاد، ایمان به او تعالی فرض بود و حق بود که منکران به سبب کفر در آخرت عذاب داده شوند؛ زیرا دلایل عقلی و آثار و نشانه‌های وحدانیت و ربوبیت او تعالی در آفاق و انفس برای اثبات این حقیقت کافی است».

---

۱. ر.ک: تفسیر قرطبی: ۳/ ۲۸۷-۲۸٦ - و روح المعانی: ۴/ ۳۳۰.

قصه‌ی مردی که در خود خدا را شناخت

در اخبار و قصص آمده: مردی خوش چهره در سرزمین شمال نزدیک سدّ یاجوج و ماجوج می‌زیست و چوپانی می‌کرد. آن سرزمین به اصطلاح کفرستان و در آن همه کافر بودند. این مرد روزها گوسفندانش را به دشت‌ها و کوهپایه‌های اطراف به چرا می‌برد و در آن اوقات باصفا، فرصت‌هایی برای اندیشیدن و در خود فرو رفتن پیدا می‌کرد. روزی به دست‌ها و پاها و سایر اعضا و جوارح بدن و زیبایی اندام و چهره‌ی خودش نگریست و در همان لحظات این سؤال در فکرش خطور نمود که این جسم و زیبایی، این قدرت و کمال و این نور چشم‌ها و شنوایی گوش‌ها را چه کسی به من داده است؟ پدر و مادر؟ خیر. چون من به صورت یک نطفه از کمر پدر به رحم مادر انتقال یافته‌ام و در شکم مادر شکل گرفته‌ام، بنابراین آن دو قادر نبودند در من تصرّف نمایند. با این وضع من از آنان زیباتر شده‌ام. پس آفریننده‌ی من چه کسی است؟! او جوابی برای خودش نداشت. وقتی به خانه آمد، این پرسش را برای پدر و مادرش مطرح کرد و گفت: شما که آفتاب و ماهتاب را می‌پرستید، آیا همین‌ها شما را خلق کرده‌اند و زیبایی و قدرت و کمال داده‌اند؟ به من بگویید به وجود آورنده‌ی اصلی ما کیست؟ پدر و مادر از این سؤال تعجب کردند و گفتند: فرزند جان! پدران و مادران ما از قدیم آفتاب و ماهتاب را می‌پرستیدند. این دیگر چه سؤالی است که تو می‌کنی؟ پسر گفت: این دلیل درستی تشخیص آنان و شما نیست. دلیل این عبادت شما چیست؟ پدر و مادر تصوّر کردند که فرزندشان دیوانه شده است و برای همین بر حال پسرشان گریستند. اما پسر گفت: من دیوانه نیستم. اگر دیوانه می‌بودم، گوسفندانم را گم می‌کردم و دیگر آن‌ها را باز نمی‌یافتم.



روز بعد او کاملاً به فکر فرو رفت و تصمیم گرفت هر طور شده خالق حقیقی را بشناسد؛ چون مطمئن شده بود که آفتاب و ماهتاب و سایر پدیده‌ها همه خود محتاج و تحت نظم ناظمی دیگر در حرکت‌اند. اما او در این مسیر راهنمایی نداشت و برای همین نمی‌دانست راه دست‌یابی به حقیقت چیست؟ ولی از آنجایی که خداوند متعال وعده کرده بندگان حقیقت جویش را تنها نمی‌گذارد و حتماً هدایتشان می‌کند، به داد او رسید و هدایتش کرد.

مرد چوپان در حالی که در همین افکار غوطه می‌خورد، ناگهان صدای هاتفی را شنید که به او می‌گفت: تمام این کاینات را خالقی آفریده که حیّ و قیّوم است، به او ایمان بیاور! پرسید: تو کیستی؟ هاتف گفت: من هم بنده‌ای مثل توام. او بی‌تاب شد و روز بعد گوسفندان را رها کرد و چون آواره‌ای سرگردان در جست‌وجوی پرستندگان خالق و مالک حقیقی کاینات به سرزمین‌های دیگر رفت تا این که به مسلمانان رسید و اسلام را به عنوان دین و آیین پرستش درست خداوند متعال یافت و مسلمان شد. بدین ترتیب وعده‌ی خداوند متعال در حق این بنده مصداق یافت که فرموده: ﴿وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ [عنکبوت: ۶۹].

... بما کنتم تکفرون - به کافران گفته می‌شود: پس به سبب کفرتان، عذاب را بچشید. نزد بعضی «ب» در «بما کنتم» برای مقابله است، اما صحیح این است که سببیه است.

و امّا الذین ابیضّت وُجُوهُهم ...(۱۰۷)

... ففی رحمة الله - یعنی سفید چهرگان در آخرت، برعکس سیاه چهرگان، در رحمت خداوند متعال فرو خواهند رفت! منظور از «رحمة الله» در این آیه، نزد

اکثر مفسران جنت می‌باشد و تعبیر آن به «رحمت اللّه» از نوع تعبیر به حال از محل است؛ زیرا بهشت محل و مرکز اصلی ظهور رحمت الهی است؛ هم چنان که دوزخ محل و مظهر عذابِ او تعالی است. در تعبیر جنت به رحمت اللّه، اعلانی است به این نکته که: مؤمن هر چند در تمام زندگی‌اش مستغرق طاعت خداوند متعال باشد، تا زمانی که رحمت خداوند متعال شامل حال او نباشد به جنت داخل نمی‌شود؛ چنان‌که حضرت عایشه‌ی صدیقه رضی‌اللّه‌عنها از نبی اکرم ﷺ روایت می‌کند:

«سددوا و قاربوا و ابشروا فانّه لا یُدخِل احداً الجنة عملُه». قالوا: ولا انت یا رسول اللّه؟ قال: «و لا انا الاّ ان یتغمّدنی اللّه بمغفرةٍ و رحمة»[1] (خودتان را بر دین استوار سازید و به استواری نزدیک کنید و بدانید که عمل هیچ کس او را وارد بهشت نمی‌کند. پرسیدند: حتی شما را نیز یا رسول اللّه ﷺ؟ فرمودند: حتی مرا؛ مگر این که خداوند متعال مرا تحت پوشش رحمت خودش قرار دهد).

بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند که مراد از «رحمة اللّه»، ثواب است.

گروهی دیگر گفته‌اند: مراد از آن، رحمتی است که صفت و خاصه‌ی خداوند متعال است؛ به این معنا که رحمت خداوند متعال شامل حال آنان می‌شود و همین باعث می‌گردد که آنان به جنت داخل شوند. این تفسیر هم در جای خود درست است. البته طبق این تفسیر سؤالی پیش می‌آید که جواب آن را باید دانست. سؤال چنین طرح می‌شود: قید «ففی رحمة اللّه» به چه حکمت است؛ حال آن که در جایی دیگر از قرآن کریم آمده که انسان به سبب اعمال خود به جنت می‌رود: ﴿أُدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ﴾ [نحل: ۳۲]؟

---

۱. به روایت بخاری در صحیح: کتاب الرقاق / باب ۱۸ «القصد و المداومة علی العمل»، ش ۶۴۶۷ و ۶۴۶۴ - و مسلم در صحیح: کتاب صفة القیامة و الجنّة و النار / باب ۱۷ «لن یدخل احد الجنة بعمله، بل برحمة اللّه تعالی»، ش ۲۸۱۸.

جواب این است که جنت دارای منازل و درجات مختلفی است که انسان آن‌ها را به وسیله‌ی اعمال خود به دست می‌آورد. معنای آیه همین است. اما اصل دخول در جنت و خلود و به طور دایم ماندن در آن، به فضل و مرحمت رب العالمین است. تا رحمت او تعالی شامل حال انسانی نباشد، کسی هرگز نمی‌تواند به جنت برود و در آن به طور جاوید بماند. معنای حدیث همین است.[۱] به دلیل قول حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ: «تجوزون الصراط بعفو الله و تدخلون الجنة برحمة الله و تقسمون المنازل باعمالکم».[۲]

__هم فیها خلدون__ - مرجع ضمیر «هم» سفید رویان و به خصوص کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

سؤال: همانطور که مؤمنان برای همیشه در جنت می‌مانند، کافران نیز در جهنم به طور دوام می‌مانند. به چه حکمت خداوند متعال در این آیه، فقط خلود مؤمنان در جنت را بیان فرمود و خلود کافران در جهنم را بیان نکرد؟

جواب: در اکثر جاها در قرآن مقدس برای بهشتی‌ها قید خلود در جنت و در بعضی جا قید خلود و ابدیت هر دو موجود است، اما برای کافران قید ابدیت در دوزخ بیش از دو ـ سه جا نیامده است[۳]. و این در اصل مظهری از رحمت غالب او تعالی می‌باشد. علاوه بر این، می‌بینیم که در این جا کلام را به ذکر اهل جنت ابتدا نمود و اختتام آن را نیز به ذکر اهل جنت کرد و در وقت ذکر عذاب، آن را به خود نسبت نداده، بلکه عذاب را معلل به فعل خودشان کرد و فرمود: ﴿فَذُوْقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ﴾ اما رحمت را به جانب خود نسبت داد: ﴿فَفِيْ

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۴/ ۳۲۰ - و تفسیر مظهری: ۲/ ۱۱۷ - و تفسیر کبیر: ۸/ ۱۸۵.
۲.؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟
۳. آیه‌هایی که در آنها قید ابدیت در دوزخ برای کافران آمده است، عبارت‌اند از: ۱ـ ﴿اِلَّا طَرِيْقَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا﴾ [نساء: ۱۶۹]. ۲ـ ﴿خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا ۚ لَا يَجِدُوْنَ وَلِيًّا وَّ لَا نَصِيْرًا﴾ [احزاب: ۶۵]. ۳ـ ﴿وَ مَنْ يَّعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهٗ فَاِنَّ لَهٗ نَارَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا﴾ [جن: ۲۳].

رَحْمَةِ اللّٰهِ﴾ و در پایان فرمودند: ﴿وَ مَا اللّٰه یُرِیْدُ ظُلْماً لِّلْعَالَمِیْنَ﴾ [آل عمران: ۱۰۸]. این گفته‌ی او تعالی در محل اعتذار از وعید به عقاب و سخط است؛ با این که هیچ نیازی به آن وجود ندارد. سبحان الله!

همه‌ی این‌ها اشعارات و اعلاناتی هستند که دال بر لطف و غلبه‌ی رحمت او تعالی بر غضب، نسبت به بندگانش می‌باشد که هر جا رحمت خویش را متذکّر می‌شود، آن را به درجه‌ی نهایی‌اش بیان می‌فرماید؛ چنان که در حدیث آمده است: «اِنَّ رحمتی سبقت غضبی».[۱]

حضرت گنگوهی رحمه‌الله می‌فرماید: کسی که در طول عمرش یک مرتبه کلمه‌ی توحید را مخلصانه گفته و به معاد ایمان آورده است و هیچ عملی هم نکند، گرچه خیلی زیاد در جهنم می‌ماند ولی برایش ابدیت نیست، بلکه در آخر به بهشت برده می‌شود. اما کسی که بر کفر مرده است، برایش ابدیت در جهنم ثابت است.

تلک اٰیت اللّٰه نتلوها علیک بالحق...(۱۰۸)

<u>تلک اٰیت اللّٰه</u> - مشارالیه «تلک» تمام آیات گذشته می‌باشد. در چنین جاهایی «تلک» با این که برای مشارالیه بعید است، جانشین «هذه» نیز می‌گردد.

<u>نتلوها علیک بالحق</u> - اسناد تلاوت به جانب خداوند متعال، مجازاً است. چون تلاوت کننده‌ی حقیقی آن بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم، جبریل علیه‌السلام است؛ برعکس نازل کردن قرآن که اسناد آن به جبریل علیه‌السلام مجاز و به الله تعالی حقیقت است.

و للّٰه ما فی السموٰت و الأرض ... (۱۰۹)

<u>و للّٰه ما فی السموات و الأرض</u> - در این جمله بیان مملوکیت آسمان‌ها و زمین و

---

۱. تخریج این حدیث گذشت. (ر.ک: ۱/ تفسیر «تسمیه»/ مبحث «ب» در تسمیه گرا مکسور است؟).

تمام موجودات آن‌ها برای خداوند متعال است. فلاسفه از تقدیم ذکر «ما فی السموات» بر «ما فی الارض» استدلال عجیبی دارند. آنان می‌گویند: سماوات قبل از ارض ذکر شد بدین علت که احوال سماویه نسبت به احوال ارض به منزله‌ی اَب و امّ است که میان‌شان تفضیل وجود دارد.

در این که آیا آسمان افضل است یا زمین، اختلاف وجود دارد که قبلاً نیز آن را بیان داشتیم.[۱] خلاصه‌ی کلام این که به اعتبار کلی هیچ یکی بر آن دیگری فضیلت و برتری ندارد، اما به اعتبار فضیلت جزیی هر یکی بر آن دیگری از بعضی وجوه بهتر است.

<u>و الی الله ترجع الامور</u> - «الی» در اینجا برای اثبات مکان نیست و اصولاً وقتی به ذات جلاله مربوط شود، هیچگاه به معنی معهود که نهایت یا بدایت یک چیز را می‌رساند، نیست. بلکه اشاره به اولیت و آخریت خداوند ذوالجلال دارد؛ چنان‌که در جمله‌ی کریمه‌ی ﴿لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾ نیز تعلّق مبدأ وجود تمام کاینات به ذات خداوندی بیان شده که همه مخلوقات وی می‌باشند و مرجع تمام امور به طرف الله تعالی است. همین است معنای ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ﴾ [حدید: ۳]. پس «الی الله» به این معنی نیست که خداوند متعال دارای مکان و منزلی است که مسیر هر چیز به آن ختم می‌گردد، گرچه شأن و عظمت او تعالی، به بالایی اطلاق می‌شود، اما به اعتبار علم، او تعالی در هر جا حاضر و موجود است. پس این کلمه به مکان خاص و معینی برای خداوند متعال دلالت ندارد.

---

۱. ر.ک: تبیین الفرقان: ۲/ ۱۷۳-۱۷۲.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ
شما بهترین امتی هستید که بیرون آورده شد برای مردمان؛ امر می‌کنید به‌کار پسندیده و منع می‌کنید از

الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ ۗ وَلَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ ۗ
ناپسندیده و باور می‌دارید الله را. و اگر ایمان می‌آوردند اهل کتاب، هر آئینه بهتر بود برایشان.

مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ اَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ ﴿۱۱۰﴾ لَنْ يَّضُرُّوْكُمْ اِلَّآ اَذًى ۗ وَ
بعضی از آنان مسلمانند و اکثرشان بدکارند ● هرگز زیان نرسانند به شما مگر رنجی اندک. و

اِنْ يُّقَاتِلُوْكُمْ يُوَلُّوْكُمُ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُوْنَ ﴿۱۱۱﴾ ضُرِبَتْ
اگر کارزار کنند با شما، پشت به سوی شما کنند، باز نصرت داده نشوند ● زده شد بر

عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ اَيْنَ مَا ثُقِفُوْٓا اِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ حَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ
آنان خواری هر جا که یافته شوند مگر به دستاویزی از الله و دستاویزی از مردم.

وَبَآءُوْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ۗ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ
و بازگشتند به خشمی از الله و زده شد بر آنان ناداری. این به سبب آن است که

كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُوْنَ الْاَنْۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۗ ذٰلِكَ بِمَا
کافر می‌شدند به آیات الله و می‌کشتند پیامبران را به ناحق. این به سبب

عَصَوْا وَّ كَانُوْا يَعْتَدُوْنَ ﴿۱۱۲﴾
گناه کردن‌شان است و به سبب آن که از حد می‌گذشتند ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: خداوند متعال به مسلمانان ـ پیروان و گرویدگان آخرین رسول

خویش ﷺ - بشارت می‌دهد که از تمام امم برترین هستند و کارشان امر به معروف و نهی از منکر است. پس اگر اهل کتاب هم مانند مسلمانان ایمان بیاورند، برایشان بهتر است. اما از آنان خیلی کم به حقیقت گردن می‌نهند. و باز بشارت می‌دهد که اهل کتاب قادر نخواهند بود ضرری بر شما وارد آورند؛ مگر رنج‌های کوچک و اصلاً قادر نیستند که با شما بجنگند. آنان کسانی‌اند که خداوند متعال به سبب اعمالشان مهر ذلت و مسکنت را بر آنان ثبت کرده است.

ربط و مناسبت

این آیه‌ها را به سه وجه می‌توان باگذشته مرتبط دانست:

۱ - قبلاً بیان برجستگی این امت به ذریعه‌ی دعوت الی الخیر بود. در این آیه‌ها برای تأکید این دعوت، دوباره فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را بیان و آن را سبب خیریت این امت اعلام می‌فرماید.

۲ - در آیه‌ی گذشته احوال اخروی نیک بختان (سفید رویان) و بدبختان (سیاه رویان) را بیان فرمود. در این آیات سبب و معیار سعادت گروه اول و شقاوت گروه دوم را مشخص می‌فرماید که همانا «امر به معروف و نهی از منکر» است. گویا این آیات تتمه‌ی آیه‌ی امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

۳ - خداوند متعال در آیات گذشته مؤمنان را به بعضی امور، امر و از بعضی امور دیگر، منع فرمود که از جمله‌ی آن‌ها اتحاد و تقوا بود که مورد امر قرار گرفت و تفرقه و اختلاف بود که مورد نهی قرار گرفت. در این آیات مؤمنان را به این درس متذکّر می‌شود که همانطور که برای خود شما عمل به خیر و اجتناب از بدی لازم است، برای سایر مردم نیز این غم و فکر را داشته باشید و آن‌ها را به کارهای نیک وادار کنید و از کارهای بد بازدارید.

تفسیر و تبیین

کنتم خیر امة اخرجت للناس... (۱۱۰)

<u>کنتم خیر امة</u> - مهم‌ترین بحث در این آیه، در مورد «کان» (در«کُنْتُمْ») است. این کلمه گاهی تامه، گاهی ناقصه، گاهی زاید و گاهی هم به معنی صار (شد، گشت) می‌آید. بحث این است که در این جا از کدام قسم می‌باشد؟ در این باره چند قول وجود دارد:

۱- گروهی می‌گویند: این «کان» تامه است که خبر نمی‌خواهد و فقط به اسم تمام می‌شود. در این صورت به معنی: وقوع و حدوث خواهد بود. «کنتم» یعنی «وقعتم» و «حدثتم» و «وجدتم خیر امةٍ». یعنی شما از روز اول ممتاز قرار داده شدید. در این صورت «خیر امة» حال قرار می‌گیرد.

۲- حسن بصری رحمه الله قایل است: این «مکان» زایده است و به منزله‌ی «کان»ی این آیه است: ﴿وَ اذْكُرُوْا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيْلاً فَكَثَّرَكُمْ﴾ [اعراف: ۸۶] که وجود و عدم وجود آن یکسان است و در معنای آیه‌ی خلل پیدا نمی‌شود. اما نحویان به این توجیه اعتراض کرده و گفته‌اند: «کان» گرچه گاهی زایده می‌شود، ولی در اول کلام زایده نمی‌شود.

۳- بعضی گفته‌اند: «کان» در این محل به معنی «صار» است. در این صورت معنی آیه چنین می‌شود: شما امت محمّد صلی الله علیه و آله به سبب این که به خداوند متعال ایمان آوردید و آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر شدید، خیر امت قرار گرفتید.

۴- به نظر بعضی «کان» ناقصه است که تنها به اسم تمام نمی‌شود و خواهان خبر است. در این صورت یک سؤال پیش می‌آید که طرح آن چنین است:

سؤال: «کنتم»، ماضی است و ظاهراً از آن معلوم می‌شود که این خیریت امت

مربوط به زمان گذشته بود و الان وجود ندارد. آیا چنین است؟

جواب: در این محل «کان» اگرچه ناقصه است و از حیث وضع بر وجود چیزی در زمان گذشته با دلالت بر انقطاع نسبت دلالت می‌کند، ولی با وجود آن گاهی برای «ازلیّت» به کار می‌رود مانند ﴿وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [احزاب: ۴۰] و گاهی برای لزوم الشیء و عدم انفکاک آن استعمال می‌شود مانند ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ [کهف: ۵۴]. نباید از نظر دور داشت که «دلالت» غیر از «استعمال» و چیزی دیگر است. لذا از ثبوت دلالت «کان» بر انقطاع نسبت، عدم صحت استعمال آن برای دوام و عدم انقطاع یا برای «ازلیت» ثابت نمی‌شود. بلکه می‌توان هر دو را جمع کرد، در این آیه، استعمال «کان» برای دوام و عدم انقطاع نسبت خیریتِ این امت می‌باشد؛ گرچه در اصل وضع، «کان» به انقطاع نسبت دلالت دارد. یا به‌قول علامه زمخشری رحمه الله «به طور ابهام بر وجود چیزی در زمان گذشته دلالت می‌کند؛ بدون این که بر عدم سابق یا بر انقطاع طاری دلالت داشته باشد.»[1]

البته باید دانست در صورتی که «کان» ناقصه باشد، بر عدم سابق دلالت می‌کند. مانند: «کان زید عالماً»، بدین معنی که قبل از علم، جهل بوده و از آن حالتِ جهل به این حال علم منتقل شده است.[2]

باز در مورد این که «خیریت» در چه زمانی از گذشته قرار دارد، مفسران اقوال مختلفی اظهار کرده‌اند؛ بدین شرح:

۱ - «کنتم فی علم الله تعالی فی الأزل خیر امة ...» یعنی در ازل مُهر خیریت بر شما ثبت شده است. یعنی در ازل مقید شده که بهترین امت آن است که آخر از همه می‌آید و امت محمّد صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد.

---

۱. کشاف: ۳۹۲/۱.

۲. ر.ک: البحر المحیط: ۲۸/۳ - و روح المعانی: ۳۳۲/۴ - و تفسیر کبیر: ۸/ ۱۹۰-۱۸۹.

۲ـ «کنتم فی اللوح المحفوظ موصوفین بانکم خیر امّةٍ» یعنی این وصف از قبل در لوح محفوظ برای شما فیصله و ثبت شده است.

۳ـ «کنتم فی الأمم الذین کانوا قبلکم مذکورین بأنکم خیر امةٍ.» یعنی ذکر خیریت شما امّت محمّد ﷺ در کتب گذشته رفته بود[۱].

۴ـ «کنتم منذ آمنتم خیر اُمةٍ اخرجت للنّاس.» یعنی از زمانی که به خداوند متعال ایمان آورده‌اید و بر وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر استوار هستید خیر امت قرار گرفته‌اید.

۵ـ به قول بعضی این معنا در روز قیامت فرشتگان این بشارت را به شما می‌دهند هنگامی که با روی سفید به درگاه الهی حاضر می‌شوید، ملائکه می‌گویند: علت این که شما اول از همه وارد جنت می‌شوید و مستحق رحمت و سفیدرویی قرار گرفته‌اید، این است که در دنیا بهترین امت بوده‌اید. این توجیه از ابومسلم اصفهانی است.[۲] بهترین توجیه توجیه اول است ای فی علم الله تعالیٰ.

سؤال: آیا این خطاب خاص است و فقط گروه خاصی از امت را در برمی‌گیرد، یا برای تمام امت عام است و همه‌ی افراد آن بهترین هستند؟

جواب: در این مورد سخنان مختلفی اظهار شده است:

۱ـ علامه ضحاک رحمه الله می‌فرماید: این خطاب مخصوص اصحاب کرام رضی الله عنهم است که راویان دین اسلام از پیامبر ﷺ و داعیان به طرف آن بودند و خداوند متعال دیگر مسلمانان را به پیروی از آنان دستور داده است.[۳]

---

۱. این قول خداوند متعال است: ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ ...﴾ الی قوله: ﴿ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ﴾ [فتح: ۲۹].
۲. تفسیر کبیر: ۸/ ۱۹۰ـ۱۸۹.
۳. به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۳۹۰، ش ۷۶۱۱.

 

۲ـ حضرت ابن عباس رضی الله عنهما ـ در روایتی ـ گفته است: این خطاب مخصوص مهاجران از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم است که با آن حضرت صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کردند[۱] و در جنگ بدر و حدیبیه همراه بودند.

۳ـ ابن ابی حاتم رحمه الله از ابوجعفر رضی الله عنه روایت می‌کند که این خطاب برای اهل بیت است؛[۲] به شرطی که به خداوند متعال ایمان داشته باشند و بر ادای وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر استوار باشند.

۴ـ ابن جریر رحمه الله در تفسیرش از عکرمه رضی الله عنه روایت می‌کند که این آیه درباره‌ی چند صحابی معدود یعنی حضرات ابن مسعود، سالم مولای ابو حذیفه، ابی بن کعب و معاذبن جبل رضی الله عنهم نازل شده و مربوط به این واقعه بود که بعضی از یهود به آنان گفتند: دین ما از دینی که شما ما را به آن دعوت می‌دهید بهتر است و همچنین خود ما یهودیان از شما نیز بهتریم. خداوند متعال این آیه را در رد قول آنان و اثبات برتری اینان نازل فرمود.[۳]

۵ـ به نظر بعضی خطاب به کل امت حضرت محمّد صلی الله علیه وسلم است؛ اما به این شرط که دارای شرایطی باشند که خداوند متعال در این آیه بیان فرموده است و آن به امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و به خداوند متعال و رسولش ایمان داشته باشند و از علم و معرفت خودشان نفع و بهره برسانند. همین است قول اخیر و راجح از ابن عباس رضی الله عنهما.[۴]

قول محققان این است که این خطاب خاص است به اصحاب کرام رضی الله عنهم که شاهدان و مخاطبان مستقیم و اصلی وحی بودند، اما مفهوم آن برای تمام امت ـ

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۸۹ و ۳۹۰، ش ۷۶۰۴ و ۷۶۰۵ و ۷۶۰۹ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۲۰، ش ۴۰۱۸ ـ و نسایی در سنن کبریٰ: تفسیر / باب ۶۴، ش ۱۱۰۷۲ ـ.
۲. تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/۲۲۱، ش ۴۰۲۴.
۳. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۹۰، ش ۷۶۰۷.
۴. روح المعانی: ۴/۳۳۲.

چنان‌که در قول پنجم از اقوال مذکور بیان کردیم ـ عام است؛ چنان‌که قتاده رحمه الله روایت می‌کند: حضرت عمر رضی الله عنه در یکی از حج‌های خود پس از تلاوت این آیه فرمودند: «یا ایها الناس من سَرّه ان یکون من تلک الامة، فلیؤد شرط الله منها»[1] و با این گفته‌اش به این قول خداوند متعال: ﴿تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر﴾ اشاره فرمودند.

در حدیثی که صاحب «روح المعانی»[2] به حواله‌ی مسند احمد از حضرت علی مرتضی رضی الله عنه نقل می‌کند، آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«اعطیتُ مالم یعط احدٌ من الانبیاء: نصرت بالرعب و اعطیت مفاتیح الأرض، و سمیت احمد و جعل التراب لی طهوراً و جعلت امتی خیر الأمم».[3]

<u>اخرجت للناس</u> - «للناس» در مورد تعلق آن اختلاف نحوی‌ها است گروهی قائل‌اند متعلق با عندالله است ای کنتم خیر امة بما عندالله اخرجت للناس و نزد بعض به لفظ «خیر امةٍ» متعلق است. پس معنای آیه چنین می‌شود: «انتم خیر امةٍ للناس» یا «انتم خیر الناس للناس.» یعنی شما بنا بر نفع‌رسانی به مردم به صورت‌های تعلیم، ارشاد، جهاد، تبلیغ و ...، بهترین امت هستید؛ چنان‌که سراسر زندگی داعیان، ارشاد و راهنمایی با انواع مختلف آن است. و در نتیجه، برای دیگران نفع می‌رسانند و آنان را بهره‌مند سازنده از حضرت ابوهریره رضی الله عنه در معنای این آیه نیز مروی است که فرمودند: «شما بهترین مردم برای مردمان دیگر هستید. چون انسان‌های دیگر را با زنجیرها کشانده وارد اسلام می‌کنید».[4] یعنی جهاد می‌کنید و کفار را اسیر می‌سازید و به دارالاسلام

---

۱. از روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۳۹۰، ش ۷۶۱۰.
۲. روح المعانی: ۴/ ۳۳۲.
۳. تخریج مثل این حدیث گذشت. ر،ک: تبین الفرقان: ۴ /۵۵۶، پانوشت شماره‌ی ۴).
۴. به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۳۹۰، ش ۷۶۱۴ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۲۲۱ ـ ۲۲۰، ش

می‌آورید و آنان در آنجا سرانجام مسلمان می‌شوند و همچنین به صورت تبلیغ و تعلیم مردم را وادار به عمل می‌کنید.

بعضی حضرات آیه را در جنبه‌ی تصوف معنا و توجیه کرده‌اند؛ چنان که صاحب «تفسیر مظهری» حضرت قاضی ثناء الله پانی پتّی رحمه‌الله معنای معنوی آیه را چنین نوشته است: مردان این امت در مقایسه با مردان امت‌های گذشته از حیث ارشاد و تأثیر بر مردم برای کشاندن آنان به جانب خداوند متعال، موفق‌تر و قوی‌تراند. قطب ارشاد کمالات ولایت، حضرت علی کرم الله وجهه بودند و هیچ کدام از امت‌های گذشته به درجه‌ی اولیا نرسیده‌اند؛ مگر به واسطه‌ی روح آن حضرت رضی‌الله‌عنه، سپس فرزندان ایشان تا حسن عسکری رحمه‌الله و شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه‌الله بر آن منصب (قطب الارشاد) بودند. به همین دلیل حضرت گیلانی فرمودند:

و وقتی قبل قلبی قد صفالی

و تا قیامت بر این منصب قرار دارند و در این شعرش به ازلی بودن ولایتش اشاره می‌کند که روح من قبل از وجود این قلب صنوبری و جسد خاکی از تمام رزایل پاک و به مرتبه‌ی ولایت نایل گشته است. ایشان همچنین به مسأله‌ی ختم نبوت سیّد المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله و جریان و عدم انقطاع آن تا قیامت با الفاظ زیر اشاره می‌کند:

افلت شموس الأولین و شمسنا ابداً علیٰ افق العلیٰ لا تغرب[1]

مراد از «شموس الأولین» پیامبران گذشته‌اند و مراد از «شمسنا» پیامبر آخرالزمان ماست علیه‌السلام که نبوت او هرگز منقطع نخواهد شد.

← ۴۰۲۱ ـ و بخاری در صحیح: تفسیر القرآن / سورة آل عمران / باب کنتم خیر امّةٍ، ش ۴۵۵۷ ـ و نسایی در سنن کبریٰ: تفسیر / باب ۶۴، ش ۱۱۰۷۱ ـ و....

۱. ر.ک: تفسیر مظهری: ۱۱۸/۲ الی ۱۲۰ - و روح المعانی: ۳۳۲/۴ .

به سخنی دیگر: استعداد شما از روز ازل، بهترین استعداد و دارای کمالات آفریده شده است و هر چه به امّت‌های گذشته داده شده، به برکت شما بوده و از استعداد شما کسب حقایق کرده‌اند. استعداد ولایت اولیای امت‌های گذشته از سینه‌ی حضرت علی ﷺ به آنان تزریق شده است و به همین ترتیب به فرزندان ایشان تا به حسن عسکری و شیخ عبدالقادر گیلانی ﷺ رسیده است؛ هم چنان که پیامبران گذشته از خاتم النبیین ﷺ کسب فیض کرده‌اند؛ به طوری که در بسیاری روایات آمده که آن حضرت ﷺ فرمودند: «هیچ ولی در گذشته به ولایت نرسیده است، مگر به توسط روح من».

و همچنین استعداد شجاعت گذشتگان از حضرت صدیق ﷺ بود، حیا و ایمان و تکمیل عبادات و ارتباط با کتاب و سنّت که به آنان داده شده، به وسیله‌ی استعداد حضرت عثمان ﷺ بود و کمالات کشورگشایی و فتوحات از روح حضرت فاروق اعظم ﷺ به آن‌ها و حتی به اسکندر رسیده است. همچنان‌که پیامبران گذشته از پیامبر آخرالزمان علیهم السلام کسب فیض نموده‌اند، امت‌های گذشته از آخرین امت هم کسب فیض کرده‌اند از این آیه علما استدلال کرده‌اند که این امت خیرالامم و افضل الامم است.

چون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده افضل پیغمبران او گشته ما خیر الامم

<u>تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر</u> - این جمله مستأنفه است برای بیان خیریت این امت و به درجه‌ی شرط آن است. چون از آن، شرطیت فهمیده می‌شود؛ بدین ترتیب که بیان می‌دارد بر اثر امر به معروف و نهی از منکر بهترین امت هستید. چنان‌که در اصل فقه موجود است: هرگاه حکمی بیان شد و بعد از آن صفتی که مناسب آن است آورده شد، دلیل بر این است که آن حکم معلل به آن وصف است.

پس در این محل که بعد از بیان خیریت وصف آنان که «امر به معروف و نهی از منکر» است، آورده شده است، دلیل بر این است که صیغه‌ی مضارع (تأمرون و تنهون) در این‌جا به معنی امر است. یعنی این کار را باید انجام داد؛ چنان که از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این جمله روایت شده که فرمودند: «تأمرونهم بالمعروف أن یشهدوا ان لا اِلهَ اَلّا اللّه و یُقرّوا بما انزل اللّه تعالیٰ؛ و تقاتلونهم علیه و لا اله الا اللّه هو اعظم المعروف، و تنهونهم عن المنکر و المنکر هو التکذیب؛ و هو انکر المنکر»[1] توضیح آن‌که: بزرگ‌ترین معروف آن است که ایمان بدان واجب است و کامل‌ترین آن کلمه‌ی «لا اله الا اللّه» (و «محمّد رسول اللّه»)، است که به جهان و جهانیان به هر صورت ممکن رسانده شود؛ چه با دست باشد یا با زبان یا با قلب. و بزرگ‌ترین منکر که از آن نهی شده کفر، شرک و بدعت است. الحمدللّه که داعیان دین به صورت‌های مختلف تا حد ممکن امر به معروف می‌کنند، اما متأسفانه جنبه‌ی منکر، به طوری که باید از آن نهی بشود، خیلی کم رنگ است؛ چون مسلمانان از خود قدرتی ندارند و با وضع کنونی کاملاً هم نمی‌توان در دایره‌ی نفی اقدام قاطعانه صورت داد.

نزد بعضی «للناس» متعلق به «أخرجت» است. در این صورت معنی چنین است: «ما اَخرج اللّه للناس امةً خیراً من امةِ محمّدٍ صلی الله علیه وسلم.»[2]

چون خداوند پیغمبر ما را به رحمت خواند پیشوای پیغمبران او گشته ما خیر الأمم

و تؤمنون باللّه - وصف دیگری از این امت برگزیده است. یعنی همچنین به

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۳۹۲-۳۹۱، ش ۷۶۲۲ ـ و ابن ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۲۲ ـ ۲۲۱، ش ۴۰۲۷.

۲. ر.ک: روح المعانی: ۴/۳۳۳-۳۳۲ ـ و تفسیر قرطبی: ۳/۳۸۹ الی ۳۹۲ ـ و تفسیر مظهری: ۲/۱۱۸ الی ۱۲۰ ـ و تفسیر بغوی: ۱/۳۴۱.

خداوند متعال ایمان دارید. این‌جا یک سؤال مهم رخ می‌دهد بدین طرح:

سؤال: امر به معروف و نهی از منکر، از اعمال هستند و ایمان از اصول و عقاید. قاعده‌ی اوّلیت حکم مَی‌کند که اول «تؤمنون باللّه» می‌آمد و بعد «تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر». حکمت تقدیم ذکر عمل «امر به معروف و نهی از منکر» بر ایمان چیست؟

این پرسش به چند طریق جواب داده شده است:

جواب ۱: چون امر به معروف و نهی از منکر یک فعل متعدی و نفع آن عام است، از ایمان که یک نفع لازم است، مقدم شده است. ظاهر است که نفع متعدی و عام از نفع لازم و خاص اهم و مقدم است.

جواب ۲: تقدم عمل برای اظهار وجه تفضیل این امت بر امم دیگر می‌باشد. همانطور که می‌دانیم سبب تفضیل این امت از سایر امم، ایمان نیست؛ زیرا امم دیگر در ایمان با این امت مشترک‌اند. آن‌چه آن‌ها کم داشتند و در این امت به کمال هست، امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

در این جواب این سؤال را وارد کرده‌اند که در امت‌های گذشته هم امر به معروف و نهی از منکر بوده است. پس تمام امت‌ها در این فریضه هم مشترک‌اند و نمی‌توان آن را وجه افضلیت این امت قرار داد. اما این سؤال وارد نیست. زیرا حالت این امت در امر به معروف و نهی از منکر از امت‌های گذشته قوی‌تر است؛ بدین معنی که امر به معروف و نهی از منکر این امت در برگیرنده‌ی فریضه‌ی جهاد به طور همیشه می‌باشد؛ در حالی که برای دیگر امت‌ها جهاد به عنوان فریضه‌ای همیشگی وجود نداشته است.

جواب ۳: در این مبحث، ایمان موضوع اصلی نیست. زیرا ایمان چیزی است که اهمیت و اولویت آن ظاهر است و نیازی به اثبات ندارد. موضوع اصلی در

این مقال «امر به معروف و نهی از منکر» است که به همین دلیل و نیز بنابر اظهار اهمیت آن در اول آورده شده است.

باز در آخر موضوع ایمان را هم مطرح فرمود تا اشاره به دو درس مهم باشد:

اولاً: درس مهمی باشد در این مورد که هرگونه عملی ولو با اهمیت مانند امر به معروف و نهی از منکر، بدون ایمان فایده ندارد.

ثانیاً: ایمان باید تا آخر حفظ شود. چون اگر شخص تمام این اعمال را انجام دهد و در آخر بدون ایمان بمیرد، برایش فایده‌ای نخواهد داشت.

<u>منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون</u> - در این قسمت حالت و عکس‌العمل اهل کتاب در قبال دعوت اسلام که اصل خیریّت است، بیان شده است. می‌فرماید: گروهی از آنان که ایمان آورده‌اند مانند عبدالله بن سلام و برادرش و ... ﷺ که تعدادشان در برابر آنان که عناد اختیار کردند، خیلی کم‌تر است. در زمان پیامبر علیه‌السلام از آن حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر اهل کتاب به ایشان ایمان آورده بودند (ﷺ).

لن یضرّوکم الا اذی و ان یقاتلوکم یولّوکم الادبار... (۱۱۱)

<u>لن یضروکم الا اذی ...</u> - در اینجا به مسلمانان تسلّی خاطر می‌بخشد که اگرچه اهل کتاب اکثرشان ایمان نمی‌آورند، ولی هرگز به شما ضرر نخواهند رساند. فقط ممکن است به شما آزار اندکی وارد کنند از قبیل اذیّت ظاهری مانند توهین و برانگیخته کردن اقوام دیگر علیه شما. آنان در میدان جهاد و مقابله، توانایی مقابله با شما و تاب مقاومت ندارند و شکست می‌خورند، چون نصرت خداوندی به آنان نمی‌رسد.

ضُرِبَت علیهم الذلّة اَیْنَ ما ثُقِفُوا... (۱۱۲)

ضربت علیهم الذلّة ... - بر آنان مهر ذلّت و رسوایی زده شده است. سؤال پیدا می‌شود که امروزه یهود به ظاهر کامیاب‌اند و خوار نیستند. پس معنی ذلت آنان در این آیه چیست؟

جواب این است که این ذلّت به اعتبار دین و دلایل شرعی و قدرت مقابله و پیکار است. یعنی دین ندارند و برای بحث و مناظره با مسلمانان و علمای اسلام هم دلیل شرعی در دست ندارند و از این نظر کاملاً ذلیل‌اند و در میدان مبارزه و نبرد هم بسیار زبون و ترسو هستند. البته به شرطی که مسلمانان در مقابل آنان یکپارچه قیام نمایند. اما متأسفانه مسلمانان هنوز فکر قیام نیستند!

الا بحبل من اللّه و حبل من الناس - یعنی آنان از ذلّت و قتل و اسارت جان سالم به در نخواهند برد؛ مگر زمانی که تحت ذمه و پیمان خداوند متعال و مسلمانان درآیند.

و بآءوا بغضب من اللّه - می‌فرماید: چون از ایمان آوردن به من و پذیرفتن اسلام و ایمان به پیامبر من ابا کردند، با غضب من رجوع کرده‌اند و مستحق غضب من هستند! (مهر فقر و مسکنت بر آنان زده شده است.)

ناگفته نماند که این ضَرب و مُهر بر یهود همیشگی و به دوام نیست، ممکن است زمانی مثل امروز به دلیل ضعف مسلمانان و حمایت دیگران، وضع‌شان رو به راه شود.

و ضربت علیهم المسکنة - اما این قوم در اکثر اوقات مثل صدر اسلام تا قرون متمادی بعد در مسکنت و فقر بسر می‌بردند.

در این آیه خداوند متعال حقیقت حال دنیوی اهل کتاب را که خود به سبب بدکاری‌های‌شان خصوصاً عناد به انبیا علیهم‌السلام و کشتن آنان و کفر به آیات او

تعالی به وجود آورده بودند، بیان می‌فرماید. مسلمانان را متوجه می‌فرماید که این اهل کتاب در این دنیا قرین ذلّت و بیچارگی و فقر و غضب الهی هستند. پس به عربده‌های ظاهری آنان ترسی به خود راه مدهید.

علوم و معارف

▣ دلیل صحت و حُجّیت اِجماع

این آیه دلیل صحت اجماع امت است؛ به چند وجه:

۱ـ وجه اول، این قول خداوند متعال است که فرمود: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾. معنی این است که هیچ کس و هیچ گروه مستحق و لایق مدح او تعالی نمی‌شود؛ مگر زمانی که در حقوق الله راسخ و غیر از ضالین باشد.

۲ـ وجه دوم، اِخبار خداوند متعال است که این امت امر به معروف می‌کند در آن‌چه که به آن امر شده است. پس این کارشان (امر به معروف) امر خداست، چون خود معروف امر خداوند متعال است.

۳ـ وجه سوم این‌که آنان منکَر را ناپسند می‌کنند و دیگران را از آن باز می‌دارند و به هر طریق ممکن در ردّ و ابطال آن می‌کوشند. این باز داشتن از منکر، کار الهی است و توفیق یافتن به آن دلیل بر رضای او تعالی می‌باشد.

پس ثابت شد که هر آن‌چه علمای این امت بر منکر یا معروف بودن آن اجماع کردند، حتماً آن منکر یا معروف، حکم خداوند متعال است؛ زیرا اجماع امت نزد اهل سنت و جماعت حجت است. به دلیل این که: خداوند متعال در قرآن کریم درباره‌ی گروهی از امت موسی عليه السلام که به حق دعوت می‌دادند، فرموده است: ﴿وَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ﴾ [اعراف: ۱۵۹]؛ در حالی که در آیه‌ی مورد بحث ما، امّت محمّد صلى الله عليه وسلم «خیر امة» معرفی شده است

که می‌رساند این امت از آن گروه از امت حضرت موسی علیه السلام برتر و بالتبع ماده‌ی هدایت در اینان بیشتر از آنان هست و بنابراین، در هدایت به طرف حق از آنان برتر و أولی هستند. پس هرگاه علمای این امت بر مسأله‌ای جمع شوند، حق است.[1] در حدیثی این مفهوم با این الفاظ آمده است:

«لا تجتمع امتی علی ضلالةٍ»[2](امت من بر گمراهی جمع نمی‌شود.)

استدلال دیگر این که: الف و لام در «المعروف» و «المنکر» استغراقی است که دلالت بر انحصار کار بزرگ امر به معروف و نهی از منکر به طور کمال در این امت می‌کند. بنابراین، تا وقتی که از این کار خارج نمی‌شوند، چون اوامر خدای تعالی را به مردم می‌رسانند، اطاعت‌شان، اطاعت خداوند متعال و واجب است.

▣ انواع و مراتب اجماع

اجماع بر چهار قسم است:

۱ـ اجماع صحابه رضی الله عنهم نصاً. این قسم از دیگر اقسام قوی‌تر است و حکم آن قطعی و یقینی است. زیرا مانند آیه‌ی قرآنی و خبر متواتر است. حتی منکر آن کافر می‌شود. مثل: اجماع بر خلافت حضرت صدیق رضی الله عنه و جمع قرآن.

۲ـ اجماع صحابه رضی الله عنهم با تنصیص بعضی و سکوت برخی دیگر. این هم قطعی و یقینی است، ولی منکرش کافر نیست.

۳ـ اجماع قرن بعدی (قرن تابعین) که خلاف سابقین در آن دیده نشود. این اجماع به منزله‌ی خبر مشهور است و فایده‌ی اطمینان می‌دهد نه یقین.

۴ـ اجماع بعدی‌ها مثل تبع تابعین که در آن خلاف سابقین دیده شود. این

---

۱. احکام القرآن تهانوی: ۲ / ۵۶.

۲. به روایت ابن ماجه در سنن از انس بن مالک رضی الله عنه: کتاب الفتن / باب ۸ «السواء الأعظم»، ش ۳۹۵۰ـ و نسایی در سنن از ابی مالک اشعری رضی الله عنه: کتاب الفتن / باب ۱ «ذکر الفتن و دلائلها»، ش ۴۰۸۶ـ و ....

نوع به منزله‌ی خبر واحد است.[۱]

لَيْسُوْا سَوَآءً ط مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اُمَّةٌ قَآئِمَةٌ يَّتْلُوْنَ اٰيٰتِ اللّٰهِ اٰنَآءَ
نیستند همه برابر؛ از اهل کتاب گروهی هست راست کردار که می‌خوانند آیات الله را در اوقات

الَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُوْنَ ﴿۱۱۳﴾ يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ يَأْمُرُوْنَ
شب در حالی که آنان سجده می‌کنند • باور می‌دارند الله را و روز قیامت را و امر می‌کنند

بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُوْنَ فِي الْخَيْرٰتِ ط وَ
به کار پسندیده و منع می‌کنند از ناپسندیده و شتاب می‌کنند در نیکی‌ها و

اُولٰٓئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿۱۱۴﴾ وَ مَا يَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُّكْفَرُوْهُ ط وَ
آنان از شایسته‌کارانند • و آن چه می‌کنند از نیکی، پس قدرنشناسی نشود با آنان (به نسبت آن عمل) و

اللّٰهُ عَلِيْمٌ م بِالْمُتَّقِيْنَ ﴿۱۱۵﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ
الله داناست به پرهیزگاران • هر آئینه کسانی که کافر شدند، دفع نکند از ایشان مال‌شان

وَ لَآ اَوْلَادُهُمْ مِّنَ اللّٰهِ شَيْئًا ط وَ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا
و نه اولادشان از عذاب الله چیزی را و آنانند به دوزخ روندگان؛ آنان در آنجا

خٰلِدُوْنَ ﴿۱۱۶﴾ مَثَلُ مَا يُنْفِقُوْنَ فِي هٰذِهِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيْحٍ
جاویدند • مثال آن چه خرج می‌کنند در این زندگانی دنیا، مانند صفت بادی است که

فِيْهَا صِرٌّ اَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ فَاَهْلَكَتْهُ ط وَ مَا
در آن سرمای سخت هست که رسید به زراعتِ گروهی که ستم کردند بر خویشتن و نابود ساخت آن را. و

۱. احکام القرآن تهانوی رحمه الله : ۲/۵۷.

ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ﴿۱۱۷﴾
ستم نکرد الله بر آنان ولیکن خود بر خویشتن ستم می‌کردند ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: همه‌ی اهل کتاب مثل هم نیستند. گروهی از آنان واقعاً پایبند دستورات و اوامر کتاب‌هایشان هستند و به همین دلیل مسلمان می‌شوند و مثل مسلمانان به کار بزرگ امر به معروف و نهی از منکر و شتاب در کارهای خیر می‌پردازند و از ثواب محروم نمی‌شوند و جزای کارشان به آنان می‌رسد. اما آنان که ایمان نمی‌آورند و کافر باقی می‌مانند، هیچ عمل‌شان مقبول نیست و نه این که اموال و اولادشان می‌توانند در آخرت برایشان سودی داشته باشند و از عذاب الهی نجات‌شان دهند. انفاق که خیر بزرگی است، از طرف این کافران به پشیزی هم نمی‌ارزد و این همه به سبب ظلم خودشان است.

ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته پس از بیان خیریت این امت و وجه آن، حالت آن دسته از اهل کتاب بیان شد که از مسیر حق منحرف شده بودند. در این آیات، حالت و شأن امتیازی کسانی وصف شده که مثل گروه اول نیستند، بلکه اسلام را پذیرفته‌اند و عامل به احکام و دستورات خداوند متعال هستند.

سبب نزول

۱ - ابن اسحاق، طبرانی، بیهقی و غیرُهم از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کنند که چون حضرات عبدالله بن سلام، ثعلبه بن شعبه، اسید بن شعبه، اسید

بن عبید ﷺ و کسانی دیگر از یهود اسلام آوردند، ملاهای یهود و اهل کفر برای این که عوام متأثر نشوند، چنین تبلیغات نمودند که شما مردم به سبب اسلام این چند نفر دودل و پریشان مشوید. زیرا اینان از اشرار ما هستند. اگر از اخیار می‌بوند، هرگز دین آبایی و اجدادی خود را ترک نمی‌دادند و به سوی دیگران نمی‌رفتند و به خود آنان گفتند: از این که دینی دیگر اختیار کردید، به دین خودتان خیانت کردید. در همین هنگام خداوند متعال آیات فوق را نازل فرمود و شأن امتیازی این دسته از اهل کتاب مسلمان شده را ثابت فرمود.[1]

۲ـ حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ می‌فرماید: این آیات تا ﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾ در مورد نماز عشا نازل شد که مسلمانان آن را می‌خواندند. اما اهل کتاب نمی‌خواندند.[2]

تفسیر و تبیین

لیسوا سوآء من اهل الکتاب ... (۱۱۳)

__لیسوا سوآء__ - در مورد این کلام که آیا یکی است یا دو جمله، دو قول هست:

۱ـ ابو عبیده ﷺ می‌گوید: این جمله متعلق به جمله‌ی بعد (من اهل الکتٰب) است. در این صورت معنی آیه این است: «برابر نیستند از اهل کتاب آن جماعتی که قایم به عبادت خدایند با آن گروه که غیر قایم‌اند.»

۲ـ جمهور و اکثر علما می‌گویند: این یک جمله‌ی تامه است و جمله‌ی بعدی مستانفه و مبین جمله‌ی اول می‌باشد. «لیسوا سواء» یعنی: «اهل کتاب همه

---

۱. اسباب النزول واحدی: ۶۶ ـ و اسباب النزول سیوطی ﷺ : ۵۶ ـ و روح المعانی: ۴/۳۳۹ ـ و تفسیر ابن کثیر: ۱/۳۹۷ ـ و تفسیر طبری: ۳/۳۹۸، ش ۷۶۴۲ ـ و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/۲۲۵، ش ۴۰۵۲ ـ (دو ر اکثر تفاسیر به جای «شعبه» (پدر «ثعلبه» و «اسید»)، «سعید» آمده است.) نقل مؤلف گرامی ﷺ از «روح المعانی» است.

۲. اسبا نزول واحدی: ۶۶ ـ و اسباب نزول سیوطی: ۵۶ ـ و روح المعانی: ۴/۳۴۰.

برابر نیستند (در اعتقاد و اعمال و اخلاق) از آنان کسانی قایم به عبادت خدایند... ».[۱]

<u>من اهل الکتٰب امة قائمة ...</u> - این «مِن» بعضیه است. یعنی بعضی از اهل کتاب قایم و عامل به اوامر خداوند متعال هستند. حضرت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «قائمة» یعنی مستقیمةٌ.[۲] یعنی از اهل کتاب گروهی هستند که به عبادت و اطاعت خداوند متعال مستقیم و ثابت و عامل بر اوامر او تعالی هستند.

علامه زجّاج رحمه الله می‌گوید: در اینجا محذوفی وجود دارد که با ملاحظه‌ی آن، عبارت چنین می‌شود: «من اهل الکتٰب ذُوامة قائمة». یعنی از اهل کتاب گروهی هستند که صاحب طریق مستقیم یعنی اسلام می‌باشند.

<u>... آناء الّیل</u> - «آناء» جمع «إناء» به معنی وقت و زمان است و واحد آن به چند صورت آمده است: «إنيً»، «أنيً»، «إنيٌ»، «أنيٌ». اخفش رحمه الله گفته است: مفردش «أنوٌ» بر وزن «جَزو» است که در تعلیلی همزه از واو و یا منقلب شده است.

نزد اکثر، مراد از ﴿یتلون آیات اللّه آناء الّیل ...﴾، تهجد گذاری است.

بعضی گفته‌اند: مراد از «آناء الّیل» نماز مغرب و عشا است و روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه نیز همین معنا را تأیید می‌کند که در آن روایت آمده: پیامبر صلی الله علیه وسلم در یک شب برای ادای نماز عشا تأخیر نمود؛ طوری که بعضی از مردم به خواب رفتند. وقتی که تشریف آورد، برای بشارت به مردم فرمودند:

«این نماز را هیچ کس از اهل کتاب نمی‌خواند.»[۳].

<u>و هم یسجدون</u> - «واو» حالیه است. یعنی: «حال کونهم یسجدون اللّه.» مراد از این

---

۱. تفسیر کبیر: ۸/ ۱۹۹.

۲. این سخن که به قول ابن جریر طبری رحمه الله از توجیه اصلی حضرت ابن عباس رضی الله عنهما ـ که «قائمةٌ» به معنی «مهتدیة» است ـ استنباط می‌گردد (تفسیر طبری: ۳/ ۴۰۰).

۳. و به روایتی دیگر: «از اهل ادیان کسی دیگر غیر از شما در این وقت خداوند را یاد نمی‌کند.». به روایت واحدی در اسباب النزول: ٦٦ و ابن جریر طبری در تفسیر: ۳/ ۴۰۱، ٧٦٦٠.

سجود، سجده در نماز است؛ زیرا سجده به تنهایی عبادت نیست و چون سجده رکن اعظم نماز است، آن را تخصیصاً ذکر فرمود.

عده‌ای گفته‌اند که منظور سجده‌ی تلاوت می‌باشد.[1]

حال می‌ماند این سؤال که مراد از اهل کتاب که در این آیه وصف و مدح شده‌اند، آیا گروهی مخصوص و معین است یا بالعموم این توصیف آمده است؟

در این مورد، نظر مفسران مختلف است. جمهور علما قایل‌اند که منظور همه‌ی آن کسانی هستند که به حضرت موسی و عیسی علیهما السلام ایمان آورده بودند و وقتی که اسلام ظهور کرد، به رسول الله صلی الله علیه وآله نیز ایمان آوردند. در این صورت مفهوم این وصف چنین خواهد بود که آن زمان که پیرو دین قبلی خود بودند نیز دارای این دو وصف بوده‌اند و اکنون نیز که به اسلام و رسول الله صلی الله علیه وآله و قرآن مؤمن شده‌اند، دارای آن اوصاف هستند. مانند عبدالله بن سلام و امثال او رضی الله عنهم.

بعضی گفته‌اند که مراد از آن افراد هر امتی می‌باشند که دارای کتاب آسمانی هستند؛ مساوی است که امت آدم علیه السلام باشد یا امت خاتم صلی الله علیه وآله. در این صورت معنی چنین می‌شود که در هر زمان اهل کتاب برابر نبوده و نیستند. گروهی وجود داشته و وجود دارند که کاملاً و به طور صحیح ایمان آورده‌اند و گروهی دیگر برعکس.

عطا رحمه الله قایل است مراد از «امة قائمة»، مخصوصاً چهل نفر اهل کتاب بودند که به اسلام گرویدند. سی و دو نفر از آنان از حبشه بودند و هشت نفر از مسیحی‌های روم. وقتی اسلام ظهور کرد و دلایل خود را عرضه کرد، اینان در

---

۱. تفسیر طبری: ۳/۴۰۱، ش ۷۶۵۷ - و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/۲۲۶، ش ۴۰۵۹.

میان خود به مذاکره نشستند و به این نتیجه رسیدند که این پیامبر بر حق است و ذکرش در «انجیل» آمده، پس باید به او ایمان بیاوریم. همه به یک وقت به مدینه منوره رسیدند و جملگی مسلمان شدند و تا زمانی که در مدینه بودند، شب‌ها بلند می‌شدند و قرآن می‌خواندند. آیه‌های مذکور در شأن همین گروه نازل گردید. صاحب «تفسیر مظهری» همین قول را نقل کرده است؛ اگر چه عموم اهل کتاب در آن داخل‌اند. خلاصه، این صفت اول ایشان بود که ذکر گردید.[1]

يؤمنون بالله و اليوم الاخر - این صفت دوم آنان است. این‌جا ایمان را بنا بر اصلیّت مقدم نمود. منظور از ذکر «ایمان به یوم آخرت» این نیست که تنها به آن ایمان می‌آورند، بلکه معنی این است که ابتدای ایمان‌شان به اللّه و انتهای آن به آخرت است. بنابراین، درجه‌ی کمال آنان در ایمان بیان شد که هم صاحب نفع لازم هستند و هم صاحب نفع متعدی. یعنی بعد از این که ایمان آوردند، در فکر دیگران هستند و بدون وقفه به دعوت دیگران می‌پردازند.

و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و يسارعون في الخيرات - این صفت سوم آنان است. «خیرات» عام است و در آن فرایض، واجبات، سنن و مستحبات همه داخل‌اند. پس در خیرات عبادات و اعمال لازم و متعدی ـ هر دو ـ ملحوظ هستند. البته در مورد مفهوم این جمله دو توجیه گفته شده است:

۱ - هیچ چیزی آنان را از بندگی خداوند متعال و خیرات باز نمی‌دارد و بدون تثاقل و تکاسل به سوی خیرات رغبت نشان می‌دهند و به طرف آن می‌شتابند.

۲ - از خوف مرگ و از دست رفتن فرصت، در انجام نیکی سرعت به خرج

---

۱. تفسیر مظهری: ۲/۱۲۳-۱۲۲.

می‌دهند.[۱] چنان که در حدیث شریف آمده که سرعت در هر کاری نازیباست؛ مگر در کارهای نیک که خداوند متعال دستور سرعت و سبقت در آن داده است: ﴿يُسَارِعُوْنَ فِي الْخَيْرَاتِ ...﴾.

سؤال: به چه حکمت خداوند متعال کلمه‌ی «سرعت» را به کار برد و کلمه‌ی «علجة» را انتخاب نفرمود؟

جواب: به این حکمت که میان این دو واژه فرق وجود دارد. «سرعت» برای مفهوم تقدیم و مبادرت و زود رفتن با رغبت و میل به سوی کارهای خوب و محمود به کار می‌رود، اما «عجله» غالباً ـ نه مطلقاً ـ برای مفهوم زود رفتن برای کارهای مذموم استعمال می‌گردد. پس چون تعجیل خوب نیست و در حدیث آمده که از کارهای شیاطین است،[۲] به مناسب حال، «یسارعون» گفت و فهماند که اینان اشرار نیستند، بلکه از صالحان می‌باشند.[۳]

و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه...(۱۱۵)

در این آیه بیان وضعیت و حال عبادات و اعمال آنان است. می‌فرماید هر کاری که می‌کنند، قدر و شکر آن را به جای می‌آورند. عده‌ای از مردم ایمان آوردند و دومرتبه مرتد شدند. این آیه‌ی کریمه اشاره به این مطلب دارد که این گروه که مسلمان شده‌اند، دو مرتبه نا سپاسی نمی‌کنند و رو از اسلام بر نمی‌تابند.

«و ما یفعلون من خیر» اسلام آوردن، اطاعت از رسول الله ﷺ و... مشمول

---

۱. تفسیر کبیر: ۸/ ۲۰۳.

۲. به روایت ترمذی از سهل بن سعد رضی الله عنه با این الفاظ: «اَلْأَنَاةُ مِنَ الله وَ الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَان»: البرّ و الصّلة / باب ٦٦ «ما جآء فی التأنی و العجلة»، ش ۲۰۱۲ ـ و طبرانی در معجم کبیر: ٦/ ۱۲۲، ش ۵۷۰۲. (ایضاً، ر.ک: جامع المسانید و السنن: ٦/ ۹٦، ش ۴۱۱۰).

۳. همان.

کلمه‌ی «خیر» هستند[1].

سؤال: مراد از «خیر» و عدم کفران آن در این آیه چیست؟

جواب: چند توجیه دارد:

۱ - مراد از خیر، هر آن خیری است که برای خود انجام می‌دهند و بعد از آن چنین حرکتی که آنان را به سوی کفر سوق دهد، در آن داخل نمی‌کنند. به این توجیه آیه به این نکته اشاره دارد که اینان مثل آن چند نفر نیستند که مسلمان شدند و بعد مرتدّ گردیدند.

۲ - منظور از کفرِ خیر و ناشکری در خیرات و عبادات، ترک دادن آن است. یعنی آنان اعمال و طاعت‌شان را برای همیشه ادامه می‌دهند.

۳ - مقصود، آن نیکی است که برای دیگران می‌کنند؛ خواه دینی باشد یا دنیوی. در این صورت معنی عدم کفران این است که مثلاً اگر بندگان را علمی تعلیم داده‌اند، همیشه آن را ادمه داده و آن را توفیقی از خداوند متعال می‌دانند و تا هنگام موت شکر او تعالیٰ را بجا می‌آورند و اگر نیکی دنیوی بکنند، بعداً به منت گذاشتن و طعن، نیکی خویش را ضایع نمی‌کنند و آن را هم توفیقی از

---

۱. در مورد قرائت این آیه، دو قول موجود است:

۱ - حمزه، کسایی و حفص از عاصم ﷺ به «یاء» (در دو فعل «یفعلوا» و «یکفروه») خوانده‌اند. در این صورت، مراد، مؤمنان اهل کتاب هستند که جهال یهودیان به آنان گفته بودند: از ترک دادن دین آبایی خود و اختیار کردن دین جدید (اسلام) خسارت کرده‌اید. خداوند متعال با نزول این آیه قول‌شان را تردید فرمود که: خیر، بلکه اینان به درجات بزرگی فایز گشته‌اند و ثواب اعمال‌شان ضایع نخواهد شد. بدین ترتیب مؤمنان اهل کتاب را نیز تسلّی داد تا اثر کلام جهال اهل کتاب از دل‌شان به در آید.

۲ - دیگر قرّا هر دو فعل را به «تاء» («تفعلوا» و «تکفروه») می‌خوانند. در این صورت کلام مستانفه و خطاب به جمیع مؤمنان - که مؤمنان اهل کتاب هم جزو آنان‌اند - است. یعنی شما همه‌ی مؤمنان به انجام هر نوع عمل نیکی که موفق می‌شوید، از ثوابش محروم نخواهید شد و پاداش آن کامل به شما خواهد رسید.

۳ - ابو عمرو ﷺ به هر دو قرائت قایل است. (تفسیر کبیر: ۸/۲۰۴-۲۰۳ - و تفسیر قرطبی: ۴/۱۷۷ - و البحر المحیط: ۳/۳۶).

جانب الله جلّ جلاله می‌دانند. (البته تذکر دادن چیزی دیگر است.)

ان الّذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم... (۱۱۶)

در این آیه حکم آن دسته از عموم کفّار بیان شده است که دستورات الهی را قبول نکرده‌اند. بیان می‌فرماید که آنان به هر اندازه که مال و اولاد داشته باشند، نمی‌توانند به وسیله‌ی آن‌ها دافع عذاب الهی از خویش باشند و این چیزها فایده‌ای به آنان نمی‌بخشد.

بعضی گفته‌اند منظور از کفّار، اهل کتاب هستند؛ چون بیان از اوّل مربوط به اهل کتاب می‌باشد. بعضی قایل‌اند: سایر کفّار مراداند. زیرا آنان به اموال و اولاد خودشان مفاخره می‌کردند: ﴿نَحْنُ اَكْثَرُ اَمْوَالاً وَّ اَوْلاداً وَّ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِيْنَ﴾ [سبا: ۳۵]: اموال و اولاد ما از همه بیشتر است و ما عذاب داده نمی‌شویم. و بعضی دیگر قایل‌اند: مراد مشرکان عرب‌اند که مال‌های خود را علیه اسلام خرج می‌کردند.

در هر صورت همه‌ی اینان به سبب کفرشان به دوزخ می‌روند و در آن برای همیشه معذّب می‌مانند.

مثل ما ینفقون فی هٰذه الحیٰوة الدنیا کمثل ریح... (۱۱۷)

در این آیه خداوند متعال حقیقت انفاق کفّار را بیان می‌نماید. می‌فرماید که اگر آنان هزار بار و به مقدار بسیار خرج کنند و معتقد باشند که به ما پاداش آن می‌رسد، اما چون ایمان ندارند یا ایمان‌شان مقبول نیست، هیچ ثمره‌ای نخواهند داشت.

<u>...کمثل ریح فیها صرّ</u> - حضرت ابن عباس رضی الله عنه می‌فرماید: «صرّ» به باد سرد

شدیدی می‌گویند که بر اثر شدت سرمای آن، درختان و آب‌ها خشک شود.[۱]
در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: انفاق کافران به منزله‌ی باغی سرسبز است که باد تند و سردی آن را نابوَد می‌سازد. کفر کافران مانند همان باد سرد و تند است که اعمال‌شان را بر باد می‌دهد.

فاهلکته - فاعل «اهلکت»، «ریح» و مرجع ضمیر «ه»، «حرث» است. یعنی: باد آن باغ و زراعت را ویران و نابود می‌سازد.

از احادیث چنین برمی‌آید که اگر کافر نیکی بکند، اگرچه در آخرت بلاریب نیکی او باعث نجات او از دوزخ نخواهد شد، اما در دنیا جزا داده می‌شود و در آخرت هم بسا اوقات نیکی آن‌ها موجب تخفیف عذاب‌شان می‌گردد؛ چنان‌که قصه‌ی ابوطالب و ابولهب در احادیث آمده و ما به همین مناسبت قبلاً نیز یادآور شده‌ایم.[۲] آری کفار با وجود تخفیف عذاب، مخلّد فی النار هستند.

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿کَمَثَلِ ریح فیها صِرٌّ اَصابَتْ حَرْثَ قَومٍ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُم﴾ صاحب «روح المعانی» می‌فرماید: قید «ظلموا» برای این است انفاق کفّار نه در دنیا برای آنان نفعی خواهد داشت، نه در آخرت. این وضع کافران است. اما مسلمان چون به سبب صبر به او اجر می‌رسد[۳]، در صورتی که مالش هلاک شود گویا اصلاً هلاک نشده است. پس آیه دالّ است بر آن که مصایب مقبولان، در حقیقت مصایب نیستند مگر صورتاً.

---

۱. به روایت طبری در تفسیر از ابن عباس رضی الله عنهما و قتاده و سدّی و عکرمه و ابن زید رحمهم الله: ۳/۴۰۵، ش ۷۶۶۸ الی ۷۶۷۵ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۲۹ - ۲۲۸، ش ۴۰۷۴ الی ۴۰۷۷.
۲. ر.ک: تبیین الفرقان: ۳/۲۳، تحت آیه‌ی ۸۶ از سوره‌ی «بقره».
۳. روح المعانی: ۴/۳۴۴.

يَآاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِطَانَةً مِّنْ دُوْنِكُمْ لَا يَأْلُوْنَكُمْ
ای مسلمانان! دوست پنهانی مگیرید از غیر خویش؛ کوتاهی نمی‌کنند در حق شما در

خَبَالًا ۚ وَدُّوْا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَآءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ وَ مَا
فتنه‌انگیزی. دوست داشتند رنج شما را. هر آئینه ظاهر شد دشمنی از دهان آنان و آن چه

تُخْفِيْ صُدُوْرُهُمْ اَكْبَرُ ۚ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْاٰيٰتِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ﴿۱۱۸﴾
پنهان کرده است سینه‌ی آنان، سخت‌تر است. هر آئینه بیان کردیم برای شما نشانه‌ها را اگر دانا هستید ●

هٰٓاَنْتُمْ اُولَآءِ تُحِبُّوْنَهُمْ وَ لَا يُحِبُّوْنَكُمْ وَ تُؤْمِنُوْنَ بِالْكِتٰبِ كُلِّهٖ
آگاه باشید شما ای قوم‌که دوست داریدآنان را وآنان دوست نمی‌دارند شما را و شما ایمان می‌آورید به همهٔ کتاب الهی

وَ اِذَا لَقُوْكُمْ قَالُوْٓا اٰمَنَّا وَ اِذَا خَلَوْا عَضُّوْا عَلَيْكُمُ الْاَنَامِلَ مِنَ
و آنان چون ملاقات کنند باشما، می‌گویند: ایمان آوردیم. وچون تنها بشوند، می‌گزند بر شماانگشتان خود را از

الْغَيْظِ ۚ قُلْ مُوْتُوا بِغَيْظِكُمْ ۚ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ﴿۱۱۹﴾
خشم! بگو: بمیرید به سبب خشم خویش! هر آئینه الله داناست به آن چه در سینه‌هاست ●

اِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ اِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَّفْرَحُوْا بِهَا ۚ
اگر برسد به شما نعمت، ناخوش کند آنان را و اگر برسد به شما سختی، دل خوش شوند به آن

وَ اِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوْا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ۚ اِنَّ اللّٰهَ بِمَا
و اگر شکیب کنید و پرهیزکاری نماییدهیچ زیان نرساند به شما مکر آنان. هر آئینه الله به آن‌چه

يَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌ ﴿۱۲۰﴾
می‌کنید در برگیرنده است ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: خداوند متعال به مؤمنان هشدار می‌دهد که نباید بیگانگان را به چشم دوستانی مخلص نگاه کنند. آنان اگر با مسلمانان دوست هم شوند، این دوستی‌شان ظاهری است و دَر باطن اصلاً دوستدار مؤمنان نیستند. بلکه به نظر آنان مؤمنان چنان مبغوض‌اند که به ضررشان راضی و به نفع‌شان ناخرسند می‌گردند.

ربط و مناسبت

در آیات قبل حالت دو گروهِ اهل کتاب (مؤمن به اسلام و کافر به اسلام) بیان شد. در این آیه‌ها خداوند متعال به مسلمانان هشدار می‌دهد که از اختلاط با کفّار و مشرکان بپرهیزند و آنان را دوست نپندارند و بلکه دشمن خود بدانند و در کارهای خصوصی و انتظامی خویش دخیل‌شان نکنند و از آنان کار نگیرند.

سبب نزول

۱ - عبدبن حمید رحمه‌الله روایت می‌کند که آیه‌ی ﴿یآیها الّذین اٰمَنُوا لا تَتَّخِذوا بِطَانَةً مِن دُونِکُم ...﴾ و آیه‌ی بعد درباره‌ی منافقانِ اهل مدینه نازل شده است. برخی از مسلمانان قبل از اسلام، با منافقان رابطه‌ی تنگاتنگ و دوستی خالصانه داشتند. اینان بعد از اسلام هم آن رابطه و دوستی را ادامه دادند. خداوند متعال در این آیه‌ها به همین دسته از مسلمانان هشدار می‌داد که از دوستی با آنان خودداری کنند.

۲ - ابن اسحاق رحمه‌الله و بعضی دیگر از حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنهما این واقعه را به عنوان سبب نزول آیه روایت کرده‌اند: بعضی از مسلمانان به علت همجواری

بسیار نزدیک با یهود و گاه هم‌پیمانی با آنان، ارتباطات بسیار نزدیکی حتی در حدّ پیوندهای مناکحت برقرار کرده بودند. بعد از اسلام هم این ارتباطات به حال خود برقرار بود و با وجود آن‌که آنان دشمنی خود را علیه اسلام و مسلمانان به انحای مختلف برملا و ثابت کردند، مسلمانان از آنان دوری نکردند. خداوند متعال در این آیات مسلمانان را امر فرمود که تعلقات خود را از آنان قطع کنند.[۱]

تفسیر و تبیین

یٰأَیُّها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة ... (۱۱۸)

... لا تتخذوا بطانة من دونکم - «بطانة» از «باطن» مشتق است؛ به معنی چیز پوشیده و ماده‌اش از «بَطْن» به معنی شکم و داخل یک چیز است. چون «بطن» هم پوشیده است و انسان از داخل آن خبر ندارد. به همین معنا پارچه‌ی زیرین قبا را «بطانه» و در مقابل، قسمت بالایی و نمایان آن را «ظهاره» می‌گویند. در اصطلاح، «بطانة» به شخصی اطلاق می‌گردد که در رفاقت خاصة الرجل (صحیحی‌ترین دوست) باشد که بتواند اسرارش را بنا به اعتماد بر او، با او در میان نهد.

بنابراین، «بطانة» از باطن (چیز پوشیده و مخفی) است و در اصطلاح دوست خالص را می‌گویند؛ دوستی که همدل و محرم راز باشد و در کارهای خصوصی مداخلت داشته باشد و از تمام حالات شخص با خبر باشد. «بطانة» به اعتبار صرف، مصدر غیر میمی است و برای مذکر و مؤنث، واحد و جمع به

---

۱. اسباب النزول واحدی: ٦٧ - و اسباب النزول سیوطی: ٥٦ و البحر المحیط: ۳/ ۳۸ و تفسیر ابن کثیر: ۱/ ۳۹۱ و تفسیر طبری: ۳/ ۴۰۷، ش ۷٦۷۸ الی ۷٦۸٦ و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/ ۷۳۱ - ۷۳۰.

طور یکسان به کار می‌رود.

«دون» به معنی غیر.

مطلب آیه این است که: مسلمانان! مواظب باشید که کفار، مشرکان، منافقان و اهل کتاب را دوستان صمیمی و محرم راز خود قرار ندهید و با آنان رابطه نزدیک نداشته باشید و به اظهار دوستی از طرف آنان هم اعتماد نکنید. آنان همانند جادوگر با دوستی‌های ظاهری قلب‌های شما را متصرف می‌شوند و بدین طریق در فرصت‌های مناسب سمومِ دشمنی مخفی‌شان را در شما تزریق می‌کنند.

<u>لا یالونکم خبالا</u> - «لَا یَألُونَکُم» از «اُلو» در اصل به معنی تقصیر و کوتاهی در کارها است. «آلی الرجل فی هٰذا الامر». یعنی: مرد در این کار کوتاهی نمود.

«خبالاً» از «خبل» به معنی فساد و نقصان است. «خبال» در اصل به آن فساد در انسان اطلاق می‌گردد که باعث ایجاد اضطراب می‌شود. مانند مرض و دیوانگی و نیز به معنای شر و فساد به کار می‌رود. عرب می‌گوید: همچنین گاهی به فساد عقلی، فعلی و بدنی هم استعمال می‌شود. یا ناقص البدن یا ناقص الأفعال. معنای این آیه این‌که: «رجلٌ مخبولٌ» یعنی مردی ضعیف و ناقص العقل. کافران با وجود این که ظاهراً شما را دوست خود می‌پندارند، اما برای ایجاد فساد و گمراهی و دامن زدن به آن در بین شما، از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند. ضمیر جمع فاعلی «لایالونکم» راجع به «من دون» است و «خبالاً» تمیز واقع است.

این کرشمه‌ی نظام قرآن مقدس است که مسلمانان را با تبیین حقایقی که با آن روبرو هستند ولی خودشان خبر ندارند، به بهترین وجه متوجه می‌سازد. در اینجا با شفاف‌گویی کامل آنان را از مکر و توطئه‌ی کافران آگاه می‌سازد. در زمان حضرت رسول ﷺ عبدالله بن ابی، نمونه‌ی کامل این مکاران منافق بود.

هم چنین عبدالله بن سبا، در زمان حضرت عثمان ﷺ که شیادی او موجب شهادت آن خلیفه‌ی بزرگوار ﷺ و سپس شهادت حضرت علی ﷺ گردید.

همیشه در دنیا چنین افرادی وجود داشته و دارند. لذا مسلمانان نباید از آنان غافل بمانند و خود را از مکر و فریب‌شان مأمون بدانند.

ودّوا ما عنتم - ضمیر «ودوا» نیز به طرف «من دون» راجع است. «عَنِتُّم» از «عنت» به معنی مشقت و زحمت است. به معنی گمراهی هم می‌آید. یعنی آنان هر آن‌چه که به ضرر شما باشد و شما را در مشقت بیندازد، دوست دارند.

قد بدت البغضآء من افواههم - بیان اوصاف کافران و منافقان ادامه دارد. می‌فرماید: این عداوت آنان همیشه در سینه ایشان مخفی نمی‌ماند، بلکه این بغض و نشانه‌های واضح دشمنی آنان گاهی از زبان‌شان هم ظاهر می‌گردد. چون «کُلّ اِناءٍ یَتَرَشَّح بِما فِیه» (از کوزه همان برون تراود که در اوست.) و از شدت غضب و عداوت بر شما نمی‌توانند زبان‌شان را کنترل کنند.

این هشدار برای مسلمانان از اول بوده و تا آخرین دوره‌ی هستی وجود خواهد داشت؛ چون حق و باطل، دو طبیعت متضاد همانند آب و آتش هستند و هیچ گاه با همدیگر جمع نمی‌شوند. پس مسلمانان همیشه باید مواظب باشند.

«افواه» جمع «فوه» است و عرب‌ها فوه را به فم تبدیل می‌کنند و اصل فم فوه است. به دلیل این که جمع آن «افواه» و تصغیرش «فُوَیه» است. چون قاعده است که جمع و تصغیر اشیا را به اصل‌شان برمی‌گرداند. سپس «ها» برای تخفیف حذف کرده شده و «میم» به جای «واو» آورده‌ِ شده است؛ زیرا هر دو از حروف شفوی هستند.

وما تخفی صدورُهم اکبر - ذات لا یزال مهربان، بندگان مومن‌اش را متذکر می‌شود که آن‌چه آن کافران علیه شما از دشمنی در سینه‌های‌شان مخفی دارند، از

دشمنی آشکار شده به زبان هم بزرگ‌تر است.

<u>قد بیّنّا لکم الآیات...</u> ـ پس از تبیین اسرار و حقایق راجع به کفار و منافقان؛ بندگان مومن خویش را متوجه احسانات خویش می‌سازد که ما نشانه‌های خویش را به روشنی برای‌تان تشریح می‌کنیم تا هیچ ابهامی در تشخیص دشمنان نداشته باشید. نزد بعضی مراد از «آیات»، آیه‌های نهی از دوستی با دشمنان خداوند متعال و رسول او ﷺ می‌باشد.

<u>ان کنتم تعقلون</u> ـ یعنی: «إن کنتم من اهل العقل». نزد بعضی دیگر چنین توضیح داده می‌شود: «إن کنتم تعلمون الفصل بین الولیّ و العدو» یا «إن کنتم تعلمون مواعظ الله تعالی و منافعها». نزد بعضی جواب «إن» به دلالت کلام، محذوف است.[1]

هآ انتم اولاء تحبّونهم و لا یحبّونکم ...(۱۱۹)

این نوع دیگر و دومین هشدار است برای مؤمنان جهت اجتناب از مخالطت با کافران و منافقان و حتی با فاسقان و کسانی که به اعتبار شرف و دیانت پایین‌تر قرار دارند.

علامه سید سرخسی رحمه‌الله می‌فرماید: «ها» در «ها انتم» برای تنبیه است و «انتم» مبتدا و لفظ «أولآء» خبر آن محسوب می‌گردد. نصب «تحبونهم» بدین سبب است که در محل حال واقع است از اسم اشاره. گروهی قایل هستند که «اولاء»، به معنی «الذین» و «تحبونهم»، صله‌ی آن است و موصول با صله، خبرِ «انتم» قرار می‌گیرد. علامه فرّا رحمه‌الله می‌گوید: لفظ «اولآء»، خبر و «تحبونهم»، خبرِ بعد از خبر است.[2]

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۳۴۶.
۲. تفسیر کبیر: ۸/ ۲۱۳ ـ و روح المعانی: ۴/ ۳۴۷.

قول صحیح، قول اول است. یعنی آنان شما را دوست ندارند در حالی که شما به همه‌ی به کتاب آنان ایمان دارید. پس چرا آنان را دوست می‌دارید؛ در حالی که آنان به هیچ چیزی از کتاب شما (قرآن) ایمان ندارند، بلکه بـه کـل کتاب خودشان (تورات) هم ایمان ندارند.[۱] چنان‌که به صفات رسول الله ﷺ که در تورات وجود دارند، ایمان ندارد و... .

وجوه و اسباب دوستی مسلمانان با کفار و عدم محبت آنان با مسلمانان

در آیه‌ی مورد بحث اشاره به اسبابی است که بنا به آن‌ها مسلمانان با کفار دوستی می‌کنند و کافران برعکس، از دوستی با آنان خودداری می‌کنند. بـیان آن اسباب که امام رازی رحمه‌الله به عنوان تفسیر مـختلف جـمله‌ی ﴿تُـحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّوْنَهُم﴾ آورده، به شرح زیر است:

۱ ـ مسلمان دوست دارد کافری ایمان بیاورد و بـرای هـمین بـا وی رابـطه ایجاد می‌کند، در حالی که کافر این کار را دوست ندارد؛ چون او می‌خواهد که مسلمان بر کفر بماند و این بدون تردید موجب هلاکت است.

۲ ـ کافر خویشاوند مسلمان یا از کسانی است که با خویشان مسلمان ارتباط زواجی دارد و به همین دلیل مسلمان او را دوست دارد، اما کافر مسلمان را بنا بر مسلمان بودنش دوست ندارد. این نازیبا است.

۳ ـ مسلمان با کافر دوستی می‌کند چون او ایمانش را برای مسـلمان ظـاهر کرده است، اما چون در حقیقت در قلبش کفر ریشه دارد و چشمه‌ی بغض و نفرت از آن می‌جوشد، نمی‌تواند با مسلمان دوستی کند. لذا شما نیز با آن‌ها قلباً محبت نکنید.

---

۱. تفسیر طبری: ۳/ ۴۱۱، ش ۷٦۹۳ .

۴ ـ مسلمان کافر را دوست دارد؛ چون کافر اظهار دوستی با رسول الله ﷺ می‌کند و قاعدتاً مُحِبِّ محبوب قابل دوست داشتن است. اما کافر، مسلمان را دوست نمی‌دارد، چون می‌داند که مسلمان رسول الله ﷺ را حقیقاً دوست دارد در حالی که نزد آنان او ﷺ حقیقاً مورد پسند نیست، بلکه مبغوض است و طبعاً مُحِب مبغوض خود مبغوض می‌شود[1].

از میان این صورت‌ها، فقط صورت اول آن هم به خاطر جلب کافر و دعوت او به طرف اسلام جایز است. البته در همین صورت هم اگر کافر بر کفر خود اصرار ورزید و مسلمان نشد، نباید دوستی با او را ادامه داد. و صورت‌های دیگر هیچ کدام جایز نیست.

این هشدار به این معنا است که کافران در باطل خودشان از شما در حق خودتان، محکم‌تراند. پس نباید این طور باشد، بلکه شما مسلمانان در دین خود محکم‌تر از آنان باشید.

<u>عضوا علیکم الأنامل</u> - «عضوا» از «عَضَّ، یَعَضُّ» (به فتح عین) به معنی گزیدن و به دندان گرفتن است و به ضم عین (عُضّ) به معنای علف چهارپایان و به کسر

۵.۱ - مسلمان بنابر رحم و شفقتی که دارد. نمی‌خواهد کافران در آفات و مشقت‌ها بیفتند. لذا گویا آنان را دوست دارد. اما کافران برعکس، همیشه در انتظار هلاکت و بدبختی مسلمانان هستند و می‌خواهند که مسلمان دچار مشکلات و آفات باشد: ﴿وَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمُ الدَّوآئِر﴾ [توبه: ۹۸]. پس آنان هرگز مسلمانان را دوست ندارند.

۶ - مسلمانان با کفار همراه می‌شوند و اسرار خودشان در امور دین را با آنان در میان می‌گذارند و غافل از این‌اند که دارند تیشه بر ریشه‌ی خودشان می‌زنند. اما کافران هوشیارند، با مسلمانان کاری نمی‌کنند و سخنی نمی‌گویند که در نتیجه به ضرر خودشان تمام شود.

باید دانست که تمام این وجوه تحت آیه داخل‌اند، لذا همچنان که آنان در بغض خودشان محکم هستند و حاضر نیستند با مسلمانان دوستی کنند ـ با این که در این کار خودشان ناحق‌اند و بر باطل قرار دارند ـ پس بر مسلمانان به طریق اولیٰ لازم است که هم از حیث طبع و هم از حیث شرع، از دوستی و ایجاد ارتباط با آنان خودداری کنند؛ چون اینان کارشان حق است «وَ الْحَقُّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَع». (تفسیر کبیر: ۸/۲۱۴ ـ ۲۱۳).

(عِضّ) به معنی شخص بسیار حیله‌گر و مکار. در هر صورت کنایه از شدت غضبی است که توان جاری کردن آن را ندارد.

«انامل» جمع «انمله» (به ضم میم و به فتح آن اما اول مشهورتر است) و به معنی انگشتان است. یعنی از بس که در باطن با شما بغض و عداوت دارند و توان اجرای آن را ندارند، انگشتان خود را به غیظ می‌گزند.

قل موتوا بغیظکم ... - خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ای محمّد ﷺ، به کفار بگو که بمیرید با همین غیظ و عداوت خودتان! مقصد این که بغض شما ضرری به ما نمی‌رساند. پس تا زنده هستید در آتش این بغض بسوزید و بدبخت بمانید، به قول سعدی رحمه الله:

بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست   که از مشقت آن جز به مرگ نتوان است

اما بدانید که خداوند متعال مقصد و آرزوی شما را برآورده نمی‌کند. به تحقیق خدای تعالی به احوال سینه‌ها آگاه است و می‌داند که نسبت به مسلمانان چه قدر بغض دارید، ولی قلب‌های مسلمانان پاک و مصفّا است.

ان تمسسکم حسنة تسؤهم ...(۱۲۰)

در این آیه یکی دیگر از علایم و دلایل عداوت کافران و منافقان علیه مسلمانان نمایان شده است. می‌فرماید:

ان تمسسکم حسنة تسؤهم ... - اگر خیر و خوشی و موفقیتی به شما دست دهد، بدشان می‌آید و برعکس، چون یک حادثه‌ی بد برای شما اتفاق بیفتد، چنان خوشحال می‌شوند که سر از پا نمی‌شناسند و همه‌ی این‌ها بر مبنای حسادت‌شان است که چرا به مسلمانان خیر می‌رسد یا خوب شد که مصیبتی بر آنان نازل گردید.

ج ر.ک: تفسیر قرطبی: ۴/۱۷۸-۱۸۲ - و البحر المحیط: ۳/۳۸-۴۲ - و روح المعانی: ۴/۳۴۵-۳۴۶.

<u>ان اللّه بما یعملون محیط</u> - در آخر متذکر می‌شود که احوال همه نزد خداوند متعال معلوم است؛ زیرا علم او محیط بر همه‌ی اشیا است. اگر آنان در پی مکر و حیله باشند، جلوی‌شان را می‌گیرد.

پیام خداوند متعال در این آیه برای مسلمانان این است که اگر ادّعای مسلمانی شما درست و واقعاً مسلمان هستید، در مقابلِ عداوت و بعض و حسادت و کارشکنی اهل کتاب و سایر کفار، صبر نمایید و فقط از خداوند متعال مدد و نصرت بطلبید که تنها در این صورت از شر و مکر کفار محفوظ خواهید ماند. در این صورت پای استقامت‌تان نلرزد.

دوستی و ارتباط با کفار

از این آیه‌ی مورد بحث سه مسأله به وضوح مستنبط می‌گردد:

۱ - کسی که مؤمن است و یک لحظه هم از یاد خداوند متعال غافل نیست، اما با کفار مودّت قلبی و رابطه‌ی دوستانه دارد، بدانید که در قلب ایمان ندارد و به محض این که بمیرد، با کفّار یک جا حشر می‌گردد! زیرا ایمان ضد کفر است و کسی که در نهادش ذرّه‌ای ایمان دارد، هرگز با کفار دوستی نمی‌کند یعنی اصلاً نمی‌تواند دوستی کند.

۲ - کافران هرگز با مسلمانان حقیقتاً دوست نمی‌شوند؛ ولو این که مسلمانان با آنان دوستی نمایند. و اگر هم به ظاهر دوستی نمایند، در باطن از بغض و نفرت، انگشت می‌گزند!

۳ - مسلمانان به تمام کتاب ایمان آورده‌اند و این منافی با دوستی با کفار می‌باشد. بنابراین، مؤمن و مسلمان حقیقی اصلاً کافران را دوست نخواهد داشت.

کمک گرفتن از کافران در امور

از آیه‌ها این مسأله نیز ثابت می‌شود که نباید بر کافران در کارهای مهم مسلمانان که از اهمّیّت دینی و سیاسی ویژه برخوردارند، وظیفه و مسئولیت نهاد. در تاریخ ثابت است که اولین و بزرگ‌ترین ضربه را مسلمانان از همین ناحیه خورده‌اند. زمانی که مروان در خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه منشی بود، با مالک اشتر ارتباطات دوستانه داشت. مالک اشتر از خوش باوری مروان استفاده‌ها کرد!

وَ اِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِکَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِيْنَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ ط
و یادکن آن‌گاه که پگاهان بیرون‌آمدی از میان اهل خانه‌ی خود می‌نشاندی مسلمانان را در جاهایی برای جنگ.

وَ اللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ﴿۱۲۱﴾ اِذْ هَمَّتْ طَّآئِفَتٰنِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْشَلَا وَ اللّٰهُ
و الله شنوا و داناست ● آن‌گاه که خواستند دو فرقه از شما که بزدلی کنند و الله

وَلِيُّهُمَا ط وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۲۲﴾
کارساز آنان بود، و باید بر الله توکل کنند مسلمانان ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: در جنگ اُحد رسول الله صلی الله علیه وآله شخصاً صفوف لشکر و جاهای قرار گرفتن نفرات و گروه‌ها را مشخص نمود. منافقان که همراه بودند در حساس‌ترین لحظات، لشکر مسلمان را ترک گفتند و همین اقدام نامنتظره دو گروه از مسلمانان را هم تحت تأثیر قرار داد. ولی چون خداوند متعال یاور و حافظ‌شان بود، از آن تزلزل نجات یافتند. توکل مؤمنان همیشه باید بر خداوند متعال باشد.

ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته امر به صبر و تقوا به عنوان دو بازوی بزرگ موفقیت و حفظ از ضررهای دشمن بیان شد. در این آیه‌ها مثال و نمونه‌ای از ضعف در این مورد راکه به ضرر ـ هر چند ظاهری ـ مسلمانان تمام شد، بیان می‌فرماید و آن معرکه‌ی اُحُد بود که مسلمانان به دلیل صبر نکردن بر فرمان رسول اللّه ﷺ ظاهراً شکست خوردند. پیام الهی این است که هر ضرری که بر مسلمانان وارد آید، علتش فقدان این دو چیز است.

سبب نزول

نزد جمهور مفسران این آیه‌ها اشاره به غزوه‌ی احد دارد و درباره‌ی آن نازل شده که درس‌ها و فواید و تبصره‌هایی را راجع به این جنگ برای مسلمانان بیان می‌دارد. نزد بعضی در مورد بدر و نزد بعضی دیگر درباره‌ی جنگ احزاب نازل شده است. ولی قول صحیح و مرجّح قول جمهور است که درباره‌ی اُحد نازل شده است.[۱]

تفسیر و تبیین

و اذ غدوت من اهلک ... (۱۲۱)

<u>و اذ غدوت ...</u> - عامل «اذ» در این محل چیست؟ در این مورد سه قول وجود دارد:

۱ـ به نظر بعضی «اذکر» عامل «اذ» است. یعنی: «اذکر اذ غدوت ...»[۲].

۱. اسباب النزول واحدی: ٦٧ ـ و اسباب النزول سیوطی: ۵۷ ـ و تمام تفاسیر متداول.
۲. تفسیر قرطبی: ۱۸۴/۴ + کبیر: ۲۱۷/۸.

۲ـ نزد بعضی «واو» در اینجا عاطفه است و جمله عطف به گذشته‌ی دور است که آمده بود: ﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ﴾ [آل عمران: ۱۳] و آن نیز مربوط به غزوه‌ای دیگر یعنی بدر است. این سخن از ابومسلم اصفهانی است.[۱]

۳ـ نزد بعضی دیگر لفظ «محیط» که قبل از آن است عامل «اذ» می‌باشد. تقدیرش: «و اللّه بما یعملون محیط و اذ غدوت ...» است.[۲]

از این میان، توجیه اول، اولی است.[۳]

«اذ» دوم که در آیه‌ی ﴿إِذْ هَمَّتْ ...﴾ [آل عمران: ۱۲۲]آمده، بدل است از «اذ غدوت ...». به پیامبرش متذکر می‌شود: یاد کن آن‌گاه که بامدادان از اهل خود بیرون آمدی... . سؤال وارد می‌شود که خروج رسول اللّه ﷺ برای رفتن به جنگ «أُحد» در بعدازظهر روز جمعه و پس از نماز جمعه بود. پس بیرون آمدن آن حضرت ﷺ از خانه در وقت صبح که در آیه به آن اشاره شده است، به چه معناست؟ در این مورد چند سخن گفته شده است:

۱ـ ابن جریر طبری ﷺ جواب داده است که منظور از این خروج، خروج برای رفتن به جنگ نیست، بلکه خروج برای مشوره است که در آن، موقعیتِ لشکر و جای قرار گرفتن هر کدام از دسته‌ها و افراد را برای آنان توضیح دادند رسول اللّه ﷺ برای این کار وقت صبح از خانه‌اش بیرون آمدند و این کار قبل از تاریخ جنگ بود.[۴]

۲ـ ابوحیان اندلسی ﷺ گفته است: این خروج رسول اللّه ﷺ در صبح جمعه از حجره‌ی عایشه صدیقه رضی‌اللّه‌عنها برای مشوره بود. طبق این قول،

---

۱. تفسیر کبیر: ۲۱۷/۸ .
۲. همان .
۳. تفسیر قرطبی: ۱۸۴/۴ ـ روح المعانی: ۳۵۲/۴ .
۴. تفسیر طبری: ۴۱۷-۴۱۶/۳ ـ و معارف القرآن مفتی محمد شفیع ﷺ (اردو): ۱۶۲/۲ .

تقسیم‌بندی دسته‌ها و افراد برای قرار گرفتن در نقاط مختلف شهر مدینه بود که مطابق با نظر خودشان بود که می‌خواست مسلمانان در مدینه بمانند و از شهر دفاع نمایند که این نظر ایشان عملی نشد.[۱]

۳- برخی گفته‌اند: منظور از «غُدوّ» (رفتن به جایی در وقت صبح) در این جا، رفتن آن حضرت علیه السلام بعد از نماز جمعه به قصد قتال است و تعیین موقعیت لشکر و جای قرار دسته‌ها و افراد، در هنگام رویارویی با لشکر دشمن بود. این رفتنِ بعدازظهر به «غدوّ» تعبیر شده است؛ چون آن حضرت علیه السلام در وقت صبح بر این کار عزم نمودند.[۲]

مراد از «اهل» در اینجا حضرت بی‌بی عایشه رضی‌اللّٰه‌عنها می‌باشد؛ چون رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله در آن روز از خانه‌ی ایشان برای جهاد بیرون شدند.[۳]

تبوّء المؤمنین مقاعد للقتال - یادآوری کارهایی است که رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله در آن غزوه انجام دادند. کلمه‌ی «تبوّء» سه ترجمه شده است:

۱- ابن جبیر رحمه الله فرموده است به معنی «توطّن» است. یعنی: «...جاهای مؤمنان را برای جنگیدن آماده و مهیّا می‌ساختی.»

۲- عده‌ای گفته‌اند به معنی «تنزّل» است. یعنی: «...هر گروه و نفرات را بر جاهایشان می‌نشاندی.»

۳- نزد بعضی دیگر به معنی «تسوی» و «تهوی». یعنی: «... آنان را مساوی و آماده برای جنگ می‌کردی.»[۴]

هر سه ترجمه از کلمه‌ی مذکور صحیح‌اند. اما در اینجا ترجمه‌ی سوم مراد است.

---

۱. البحر المحیط: ۳ / ۴۵.
۲. همان.
۳. ر.ک: تفسیر قرطبی: ۴/ ۱۸۴ - و روح المعانی: ۴ / ۳۵۰... همه‌ی تفاسیر متداول و معتبر.
۴. روح المعانی: ۴ / ۳۵۰.

«مقاعد» جمع «مقعد» به معنی جای قعود است. در اینجا منظور، مواقف و جاهایی هستند که آن حضرت ﷺ برای هر صف از مجاهدان تعیین نمود و برای جنگ آماده کرده بود. در عربی گاهی کلمه‌ی «قعود» برای هر جایی که انسان در آن قرار بگیرد، به کار می‌رود؛ چه در آن ایستاده باشد یا نشسته. در اینجا به همین معنای عام خود است، نه این که صحابه ﷺ در جنگ احد نشسته جنگ می‌کردند!

اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا ... (۱۲۲)

اذ همت طائفتان منکم ... - یعنی: «اذکر اذ همت ...»: (یادکن آن زمان راکه (برای جنگ بیرون رفتی و) دو گروه از شما مسلمانان قصد کردند که از خودشان ضعف و ترس نشان دهند و کناره‌گیری نمایند، اما خداوند متعال دوست و کارساز آنان است و برای همین نگذاشت «فَشَل» (متزلزل و بزدل و ضعیف) شوند و از جنگ کناره بگیرند.

در اینجا «همّ» به معنی اراده، وسوسه و حدیث النفس است، نه عزم بر مخالفت آن حضرت ﷺ و جدا شدن از او ﷺ. این دو گروه از مسلمانان، «بنو سلمه» از خزرج و «بنو حارثه» از اوس بودند که هنگام کناره‌گیری منافقان به سرکردگی عبدالله بن ابی سلول، در قلب ایشان نیز این وسوسه پیدا شد که برگردند، اما توسط گروهی دیگر از مسلمانان از جمله حضرت عبدالله بن عمرو بن حزام ﷺ (پدر جابر ﷺ) تقویت شدند. در حقیقت خداوند قلوب‌شان را از تحقق این وسوسه در آن محافظت فرمود (و اللّه ولیهما) لذا از اراده‌شان بازگشتند. این تفسیر از حضرت ابن عباس، جابر بن عبدالله، حسن ﷺ و بسیاری

دیگر روایت شده است.[۱]

علوم و معارف

▣ ازواج مطهّرات، اهلِ بیت حقیقی رسول الله ﷺ بودند

حقیقت با اهمّیّتی که از آیه‌ی ﴿وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ برمی‌خیزد، اهل بیت بودن ازواج مطهرات رضی‌اللّٰه‌عنهن می‌باشد. عده‌ای فقط اولاد آن حضرت ﷺ را در زمره‌ی اهل بیت ایشان می‌دانند و بس. اهل سنّت، برخلاف این عدّه معتقدند که علاوه بر اولاد و نسل آن حضرت ﷺ، ازواج مطهرات نیز اهل بیت محسوب می‌شوند؛ با این تفاوت که ازواج مطهرات رضی‌اللّٰه‌عنهن اصالتاً و حقیقتاً اهل بیت آن حضرت ﷺ هستند و نسل ایشان، به اعتبار تبع. در عربی به اعتبار عرف و اصطلاح هم این مطلب روشن و ثابت شده است. بعلاوه، در آیه‌ی دیگر [آیه‌ی تطهیر][۲] به ازواج مطهرات صریحاً اشاره شده است. در اینجا نیز سیاق و سباق آیه دالّ بر این است که اهل بیت رسول اللّٰه ﷺ حقیقتاً ازواج مطهرات هستند. زیرا آمده: «یاد کن زمانی را که تو از اهل خود خارج شدی» و کلیه‌ی مورّخان بر این امر متفق هستند که رسول اللّٰه ﷺ در آن روز از خانه‌ی زوجه‌ی مطهّره‌ی خویش حضرت عایشه صدیقه رضی‌اللّٰه‌عنها بیرون آمدند، نه از خانه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا رضی‌اللّٰه‌عنها.

▣ ماجرای غزوه‌ی احد

چون کفار در سال دوم هجری در معرکه‌ی «بدر» شکست خوردند و ذلیل

---

۱. به روایت طبری در تفسیر از حضرات مذکور و برخی دیگر: ۳/۴۱۹ ـ ۴۱۸، ش ۷۷۲۰ الیٰ ۷۷۲۸ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر از جابر بن عبدالله رضی‌الله‌عنه و حسن رحمه‌الله: ۲/۲۳۶، ش ۴۱۲۳ و ۴۱۲۵.

۲. آیه‌ی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب: ۳۳) که خطاب آن از اول همین آیه و از چند آیه‌ی قبل به ازواج مطهرات رضی الله عنهنّ است.

شدند؛ سرداران قریش کشته شدند و عده‌ای هم که مانده بودند به اسارت مسلمانان در آمدند که در قبال پرداخت جزیه آزاد گردیدند. آنان بعد از این که به مکه رسیدند، در صدد انتقام برآمدند. در این زمان از سرداران بزرگ ابو سفیان و عکرمه و از جوانان دلیر «خالد» زنده بودند. آنان از هر طرف مردم را به مبارزه با مسلمانان دعوت کردند. به طوری که تا سال سوم هجری سه هزار نفر جنگجوی مسلح آماده نمودند. آنان این لشکر بزرگ و سرتاپا مسلح را در ماه شوال سال سوم هجری به ریاست «ابوسفیان» که هنوز مسلمان نشده بود به سوی مدینه منوره گسیل داشتند و قصدشان این بود که مستقیماً به شهر مدینه حمله کنند. وقتی رسول الله ﷺ از این ماجرا مطلع شد، با یاران و صحابه‌ی خود مشوره نمود. در این شورا پیرامون دو نظریه بحث شد: آیا در مدینه بمانند و همانجا از شهر دفاع کنند یا از مدینه خارج شوند و در راه جلوی دشمن قرار گیرند. صحابه ﷺ دو گروه شدند؛ گروهی که رسول الله ﷺ نیز جزو آنان بود، و اکثر منافقان نظر دادند که در مدینه می‌نشینیم و منتظر حمله‌ی دشمن می‌مانیم و تا آن موقع خودمان را از هر نظر آماده می‌سازیم؛ زیرا در شهر تمکّن بیشتر است و بهتر می‌توان دفاع نمود. گروهی دیگر که مشتاق جهاد و شهادت بودند ـ و برخی از آنان که در معرکه‌ی بدر شرکت نکرده بودند و دوست داشتند این بار فرصت را از دست ندهند، گفتند خارج می‌شویم تا کفّار گمان نکنند که ما می‌ترسیم. ما با این کار پیکره‌ی تو خالی دلیری آنان را به خاک می‌کشیم. این گروه بیشتر بودند و برای همین نتیجه‌ی نهایی موافِق نظر اینان در آمد. آن حضرت ﷺ به منزل تشریف برد و لباس رزم پوشید و با وضعی آماده‌ی نبرد بیرون آمد. آن گروه که نظر به خروج داده بودند وقتی آن حضرت را چنین دیدند، ناراحت شدند که شاید صلاح در عدم خروج بود و ما بر آن حضرت

جبر کردیم. به همین دلیل پیش آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند اگر صلاح می‌دانید همین جا می‌نشینیم و اختیار ما به دست شماست. ایشان فرمودند:

«خیر، وقتی پیامبری مسلحّ گشت، مناسب نیست که خود را خلع سلاح بکند تا آن‌گاه که قتال کند».[۱]

در این جنگ تعداد مسلمانان هزار نفر و تعداد کفار، سه هزار نفر بود و هر دو لشکر در دامنه‌ی کوه احد که تقریباً چهار میل با مدینه فاصله داشت به هم رسیدند. کفار قبل از مسلمانان در روز چهارشنبه، دوازدهم شوال به کوه اُحد رسیده و در جانب غربی آن اردو زده بودند؛ به قصد این که اگر مسلمانان از مدینه بیرون نیایند، نشانه‌ی ضعف آنان است و ما بر آنان حمله خواهیم کرد.

در مدینه رأی مسلمانان به خروج و رویارویی با کفار استقرار یافته بود. آن حضرت ﷺ در روز جمعه، چهاردهم شوال، بعد از ادای فریضه‌ی جمعه و تشییع جنازه‌ی یک صحابی به نام «مالک بن عمرو نجاری» رضی الله عنه همراه با یارانش از مدینه خارج شد و روز شنبه به اُحد رسید.

سپاه اسلام وقتی تازه یک میل از را طی کرده بود، ناگهان عبدالله بن اُبیّ منافق، با منافقان دیگر که خیل قابل ملاحظه‌ای از جمعیت همراه رسول الله ﷺ را تشکیل می‌دادند، به غدر نشست. او ظاهراً بهانه آورد و گفت من مردی با تجربه هستم. محمد به حرف من گوش نکرده است و از مدینه بیرون رفته است بنابر این ما بر می‌گردیم این شخص با قدرت ما و شما جنگ می‌کند و قوای بزرگی از لشکرش را ما و شما تشکیل می‌دهیم، پس ما می‌توانیم هنگام شروع جنگ کناره گیری کنیم و با این کار گروه دیگری از مسلمانان را نیز

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۴۱۶/۳، ش ۷۷۱۴ - و بیهقی در سنن کبری از عروة: کتاب النکاح / جماع ابواب «ماخص به رسول الله ﷺ مما شدد علیه» / باب «لم یکن له اذا لبس لأمته أن ینزعها حتی یلقی العدو ولو بنفسه»، ش ۱۳۵۶۳ و....

تحریک می‌کنیم و از صحنه‌ی جنگ خارج می‌سازیم. ناگفته نماند که ابن ابیّ منافق جزو کسانی بود که دوست نداشتند از مدینه خارج شوند. آنان در لحظات آغاز این جنگ به بهانه‌ی این که به مشوره‌ی‌شان عمل نشده است، با عده‌ی کثیر، تقریباً ۳۰۰ نفر از میدان کنار کشیدند و این حرکت غیر منتظره‌ی آنان درین وقت در قلب دو گروه از مسلمانان انصار یعنی اوس و خزرج ترس انداخت و این حالت‌شان را با بعضی از مسلمانان در میان گذاشتند. ولی مسلمانان دیگر آنان را متوجه اشتباهشان ساختند و متذکر شدند که این کار عبدالله بن ابیّ است و نباید گول او را بخورند. آنان فوراً متوجه اشتباه و فریب‌خوردگی خودشان شدند و اعلان کردند که هرگز ما رسول الله ﷺ را در چنین حالتی تنها نخواهیم گذاشت. بدین ترتیب علیرغم کنار کشیدن و پندار منافقان، جمع مسلمانان از هم نگسست و کماکان آماده‌ی نبرد و منتظر فرمان رسول الله ﷺ شدند.

بعد از این‌که رسول الله ﷺ وارد میدان احد شد، از کفار پرسید: شما به چه خاطر آمده‌اید؟ آن‌ها گفتند: برای جنگ آمده‌ایم و انتقام خود را که در روز بدر شکست خورده‌ایم، از شما می‌گیریم. بنابر این، رسول الله ﷺ شخصاً لشکر را صف آرایی و دسته بندی نمود. حضرت مصعب بن عمیر رضی الله عنه را به عنوان «علمبردار» سپاه اسلام و حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه را امیر سواران و حضرت امیر حمزه رضی الله عنه را امیر پیاده‌ها تعیین و انتصاب فرمود.

در جانب شمال شرقی کوه احد، گردنه‌ای وجود دارد که پشت کوه را به قسمتی که مسلمانان قرار داشتند، وصل می‌کند. مسلمانان پشت خویش را به طرف کوه احد نموده بودند تا یک دیوار دفاعی باشد برای آنان. رسول الله ﷺ پنجاه نفر از تیراندازان را به سرپرستی عبدالله بن جبیر رضی الله عنه محافظ آن درّه

نمود تا دشمن نتواند با عبور از آن از پشت به مسلمانان حمله نماید و تأکید فرمود که چه مسلمانان پیروز شوند و چه شکست بخورند، این عده نباید از آنجا تکان بخورند. این درّه بعدها مشهور به «جبل الرّماة» (کوه تیراندازان) شد.

نبرد حق و باطل آغاز شد. در مراحل ابتدایی جنگ، حضرت حمزه ﷺ نُه نفر از پهلوانان کفار قریش را به درک واصل نمود که همین تا اندازه‌ی زیاد در تخریب روحیه‌ی سپاه کفار مؤثر افتاد. پس از آن تیراندازی شروع شد و کفار شکست خوردند و پا به فرار نهادند. گروه تیراندازانِ بالای کوه که چنین دیدند، فکر کردند کار کافران تمام شد و می‌توانند اکنون برای جمع غنایم به پایین بروند و این البتّه برای مسلمانان خطرساز بود! حضرت عبداللّه بن جبیر ﷺ آنان را از این تصمیم مؤکداً بازداشت ولی آنان به گمان این که دیگر جنگ تمام شده است، پایین آمدند و عبداللّه ﷺ فقط با چهارده نفر آنجا ماند.

از این طرف کفار که پا به فرار نهاده بودند، زنانِ‌شان که پشت سرشان بودند با طعن و ناسزا و پرتاب سنگ آنان را به ملامت گرفته بودند و به بازگشت به میدان کارزار تحریک می‌کردند. حضرت خالد و حضرت عکرمه بن ابوجهل ـ که در آن موقع مسلمان نشده بودند ـ به فکر راه چاره افتادند. خالد ﷺ چشمش به درّه‌ی خالی افتاد و دانست که هنوز امید پیروزی هست و می‌توانند از شرمندگی نجات یابند. او با گروهی اسب‌سوار به طرف آن درّه تاخت و با شکستن سدی که حضرت عبداللّه بن جبیر ﷺ با نفرات اندک خویش ایجاد کرده بود، از آنجا گذشت و به طرف دیگر کوه قدم نهاد. در آن طرف مسلمانان مشغول جمع‌آوری غنایم بودند و خالد ﷺ درست پشت سرشان تاخت آورد و آنان را غافلگیر نمود و این اقدامِ خالد ﷺ، نتیجه‌ی جنگ را کاملاً تغییر داد و آن را به نفع کفّار به خاتمه رساند.

در این جنگ هفتاد نفر از مسلمانان که چهار نفرشان مهاجر بودند، شهید شدند. دندان مبارک رسول اللّه ﷺ نیز شکست و دهانش پر خون شد و حلقه‌هایی از کلاه‌خُود ایشان بر رخسار مبارکش فرو رفت. تمام اینها به علت عمل نکردن به فرمان رسول اللّه ﷺ بود؛ گرچه در آخر باز هم مسلمانان شجاعت به خرج دادند و به توفیق خداوند متعال پیروز گردیدند.[1]

وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَّ اَنْتُمْ اَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ
و هر آئینه اللّه فتح داد شما را روز بدر؛ در حالی که شما خوار بودید. پس بترسید از اللّه تا باشد که

تَشْكُرُوْنَ ﴿۱۲۳﴾ اِذْ تَقُوْلُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ اَلَنْ يَّكْفِيَكُمْ اَنْ يُّمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
شکر کنید ● چون می‌گفتی به مسلمانان: آیا کفایت نمی‌کند شما را که مددتان کند پروردگار شما به

بِثَلٰثَةِ اٰلَافٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُنْزَلِيْنَ ﴿۱۲۴﴾ بَلٰٓى اِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوْا وَ
سه هزار کس از فرشتگان فرو فرستاده شده ● بلی، اگر صبر کنید و پرهیزکاری نمایید و

يَأْتُوْكُمْ مِّنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ اٰلَافٍ مِّنَ
بیایند کافران به سوی شما با این جوش خود، امداد کند شما را پروردگارتان به پنج هزار کس از

الْمَلٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِيْنَ ﴿۱۲۵﴾ وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ
فرشتگان نشان‌گذاری شده ● و نساخت خداوند این مدد را مگر برای مژده دادن به شما و برای آن که آرام‌گیرد

قُلُوْبُكُمْ بِهٖ ؕ وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ ﴿۱۲۶﴾
دل شما به آن و نیست فتح مگر از نزد اللّه غالب و با حکمت (چنین کرد)

۱. تفصیل جنگ «اُحد» را بخوانید در: تاریخ طبری ـ و تاریخ ابن خلدون ـ البدایة و النهایة ـ و الکامل.

لِيَقْطَعَ طَرَفاً مِّنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوٓا اَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَآئِبِيْنَ ﴿۱۲۷﴾

تا هلاک کند طایفه‌ای از کافران را مغلوب سازد آنان را و بازگردند به مُراد نارسیده ●

ربط و مناسبت

این آیه‌ها مربوط به غزوه‌ی «بدر» است که قبل از غزوه‌ی «أُحد» ـ مذکور در آیه‌های قبل ـ اتفاق افتاد. مناسبت و ارتباط این آیات با آیه‌های قبلی در دو نکته است:

۱ ـ قبلاً سرانجام بی‌صبری و ضعف در تقوا بیان شد و در این آیه‌ها فایده و عاقبت خوب صبر و تقوا را بیان می‌فرماید.

۲ ـ در آیه‌ی قبل دستور داد که مؤمنان باید به خداوند متعال توکّل نمایند: ﴿وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْن﴾ [آل عمران: ۱۲۲]، در این آیه‌ها نتیجه و ثمره‌ی خوب توکّل را بیان می‌فرماید.

سبب نزول

در مورد سبب نزول کریمه‌ی ﴿اِذْ تَقُوْلُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ اَلَنْ يَّكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ ...﴾ [۱۲۴] ابن ابی شیبه ؒ نقل می‌کند: زمانی که صحابه ؓ در بدر رویاروی کفّار قرار داشتند و قرار بود فردای آن روز جنگ آغاز گردد، به سمع مسلمانان رسید که کافری به نام «کرزبن جابر محاربی» لشکری جهت کمک‌رسانی به کفار قریش، آماده کرده است. مسلمانان با شنیدن این خبر اندکی پریشان شدند و به رسول الله ﷺ گفتند: آیا ما هم برویم لشکر دیگری جمع نماییم یا با همین تعداد و تجهیزات جنگ کنیم؟ خداوند متعال این آیه را برای جواب و تسلی

آنان نازل کرد و این نکته را به مسلمانان یادآوری فرمود که در میان‌شان پیامبری هست و او تعالی به آنان کمک خواهد کرد و فرشتگانش را نیز به مددشان می‌فرستد. به آنان یقین داد که «کرز» و لشکر همراهش را برای کمک به کفار موفق نمی‌کنیم یا اگر بیاید، ما هم برای کمک شما لشکری آسمانی می‌فرستیم.[۱]

تفسیر و تبیین

و لقد نصرکم الله ببدر... (۱۲۳)

<u>و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلةٌ</u> - می‌فرماید: و محققاً ما شما را در بدر یاری رساندیم (و همین نصرت باعث پیروزی شما با آن نفرات اندک و تجهیزات ناچیزتان شد)؛ در حالی که شما در آن جنگ از نظر عدّه و عُدّه ضعیف بودید.

«ب» در «ببدر» به معنی «فی» است. «بدر» جایی بود که در آن اولین غزوه در تاریخ اسلام به وقوع پیوست. امام شعبی رحمه‌الله در مورد وجه تسمیه‌ی این مکان گفته است که شخصی از قبیله‌ی جُهینه به نام «بدر» در همین مکان چاهی حفر نمود. به تدریج این مکان به نام آن مرد منسوب گشت.[۲] علامه واقدی رحمه‌الله گفته است این زمین را از قدیم الایام «بدر» می‌گفتند. او می‌گوید وجه این نام این بود که آن زمین مثل هلال شب چهاردهم مدوّر بود. بعضی می‌گویند اسم وادی «بدر» بود و زمانی آنجا محل تجارت بود.[۳]

---

۱. تفسیر ابن کثیر: ۱/۴۰۱ - و روح المعانی: ۴/۳۵۴ (به روایت ابن ابی شیبه در مصنف از عامر رضی‌الله‌عنه: ۱۴/۳۵۹ - ۳۵۸، کتاب المغازی / باب ۲۴۲۶، ش ۱۸۵۱۷ - و طبری در تفسیر: ۳/۴۲۲ - ۴۲۱، ش ۷۷۴۲ الیٰ ۷۷۴۵ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۳۹، ش ۴۱۴۵).

۲. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳/۴۲۰، ش ۷۷۳۳ و ۷۷۳۴ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۳۷، ش ۴۱۳۲ و ۴۱۳۳.

۳. روح المعانی: ۴/۳۵۳ - و تفسیر قرطبی: ۴/۱۹۰.

و انتم اذلة - «واو» در «و انتم اذلّة» حالیه است. یعنی: «خداوند متعال به شما نصرت داد در حالی که ذلیل بودید». «اذلّة» در اینجا نزد بعضی از مفسران کنایه از ضعف و قلت (کمی) است. زیرا مسلمانان در آن زمان هم از حیث تجهیزات جنگی و هم از حیث تعداد، واقعاً کم و ناتوان بودند.

نزد بعضی دیگر «اذلة» به معنای معروف خود است. بدین معنا: «شما مسلمانان در نظر کفار ذلیل بودید، اما در نظر خداوند متعال و در نظر خودتان بنا به وجود اعتماد بر قدرت و نصرت خداوند متعال عزیز و اعزّ بودید» (پس بدانید که قدرت ظاهری کارساز نیست. بلکه چیز مهم، تقوا و صبر است که جالب کمک و نصرت او تعالی است؛ لذا از خداوند متعال بترسید تا بدین وسیله شکر او تعالیٰ را بجا آورده باشید.)

بعضی دیگر چنین معنا کرده‌اند: تا آن زمان مسلمانان هیچگونه تسلط و غلبه‌ای بر کفار نداشته. و به همین دلیل تا آن موقع، آثار قوت و ثروت و هیبتی که کفار دارا بودند و مسلمانان در مکه آن را مشاهده کرده بودند، در قلوب‌شان مانده بود. خداوند متعال در آیه به همین نکته اشاره می‌کند که: «شما خودتان را در مقابل شوکت و قدرت ظاهری کفار ذلیل می‌پنداشتید، اما در واقع ذلیل نبودید و عزت و پیروزی از آن شما بود. زیرا نصرت خداوند متعال بر مبنای تقوا و صبر است، نه بر کثرت تعداد و تجهیزات.»[1]

متذکر باید شد که چون در روز بدر، رسول الله ﷺ نیز همراه بودند، ترجمه کردن «اذلّة» به معنای خوار و ذلیل درست نیست، بلکه مستلزم کفر است. کسانی که آن را چنین ترجمه کرده و می‌کنند، به گناهی بزرگ مرتکب می‌شوند و این خلاف تقاضای ایمان است؛ مگر این که به دو توجیه اخیر این ترجمه

---

۱. روح المعانی: ۳۵۳/۴ - و تفسیر کبیر: ۲۲۲/۸ .

ارایه شود. این قاعده است که مسلمان اگرچه فاسق باشد، اما به دلیل داشتن ایمان نزد خداوند متعال عزیز است.

فاتقوا الله لعلکم تشکرون - یعنی دیدید که نعمای خداوندی شامل حال شما شد و شما را کامیاب نمود، لذا بیشتر از او بترسید و صبر نشان دهید تا بدین وسیله شکر خداوند متعال بجا آورده باشید.

اذ تقول للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم ربّکم... (۱۲۴)

در این آیه‌ی کریمه وعده‌ی خداوند متعال به سوی رسول اللّه ﷺ درباره‌ی یک غزوه بیان شده است. در این که این وعده مربوط به کدام روز است، میان مفسران اندکی اختلاف وجود دارد: گروهی می‌گویند که درباره‌ی روز بدر است. گروهی دیگر که شامل حضرت ابن عباس رضی الله عنه، علامه کلبی، مقاتل، محمد بن اسحاق و ... رحمهم الله می‌باشد، قایل‌اند که این نصرت و امداد الهی در روز احد به تحقیق پیوست و بشارت مربوط به آن غزوه است و دلیل شان این است که رسول الله ﷺ برای روز بدر مسلمانان را به آمدن هزار فرشته برای کمک اعلام فرمودند؛ چنان که در سوره‌ی «انفال» به صراحت آمده است.[۱] و ارسال هزار فرشته برای روز بدر به این علت بود که تعداد کفار در آن جنگ هزار نفر بود. اما در جنگ احد تعداد کفار سه هزار نفر بود و برای همین دراین غزوه در وهله‌ی اول سه هزار فرشته برای کمک به مسلمانان فرستاده شد.[۲]

اکثر مفسران قایل به قول اول هستند؛ می‌گویند ـ همچنان که در سبب نزول

---

۱. خداوند متعال در سوره‌ی «انفال» می‌فرماید: ﴿اِذْ تَسْتَغِيْثُوْنَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلآئِكَةِ مُرْدِفِيْنَ﴾ (انفال: ۹).

۲. تفسیر کبیر: ۸/۲۲۴ ـ ۲۲۳.

یادآور شدیم ـ هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر به این امر آگاهی یافتند که نیروهای کمکی برای کفار آمدنی است، پریشان شدند. اما خداوند متعال وعده‌ی نصرت سه هزار فرشته فرمود تا مسلمانان ترس را به خود راه ندهند و بدانند جمعیت لشکر کفار قریش، زمینی است؛ در حالی که کمک‌های آنان آسمانی هستند. البته چون نیروهای کمکی کفار نیامد، ارسال سه هزار فرشته نیز موقوف گشت.

<u>... من الملٰئکة منزلین</u> - «منزلین» صفت است برای «ثلثة الآف». بعضی گفته‌اند حالِ «ثلثة الآف» است. حکمت آوردن این لفظ این است که آمدن فرشتگان از جانب علو به سفلیات منوط به اذن و انزال الهی است و بدون اذن پروردگار هرگز نخواهند آمد.

موصوف نمودن ملایک به این صفت (منزلین) برای اظهار شرف بزرگ صحابه ﷺ و ملائکه است. بدین توضیح که گویا خداوند متعال می‌فرماید: «من در زمین هم لشکرها دارم که برای تار و مار کردن لشکر کفّار، گروهی بسیار ناچیز از آنان کافی است! اما برای کمک شما مسلمانانِ شریف، شریف‌ترین مخلوقات خود یعنی فرشتگان را می‌فرستم». چون فرشتگان در مراتب قرب فرق دارند، این فرشته‌ها از آسمان سوم بودند.

لازم به یادآوری است که علما می‌فرمایند: این بشارت، محدود به زمان رسول الله ﷺ نیست، بلکه همیشه در میان این امت امکان تحقق این وعده به شرط تحقق شرایط وجود خواهد داشت.

مصادیق این امر در طول تاریخ اسلام در میان جنگ مسلمانان علیه کفر و باطل به کرّات ثابت و مشاهده شده است.

بلیٰ ان تصبروا و تتقوا ... (۱۲۵)

در این آیه جواب پرسشی که رسول الله ﷺ باید از مسلمانان پریشان شده می‌کرد، بیان شده است. در آیه‌ی قبل خداوند متعال به پیامبرش فرمود: از مسلمانانی که به سبب شنیدن خبر آمدن نیروی کمکی کفّار اندکی ترسیده بودند، بپرسد: آیا برای شما نصرت خداوند متعال در شکل انزال فرشتگان کافی نخواهد بود؟ در اینجا جواب می‌دهد: بله ... .

بلیٰ - این کلمه به تنهایی یک جمله‌ی مستقل و جواب «اَلَن یکفیکم؟» است. یعنی: بله (حتماً کافی خواهد بود و بنابراین، ترس محلی ندارد).

ان تصبروا و تتقوا ... - این یک جمله‌ی مستقل شرطیه و بیان‌گر وعده‌ی کمک بیشتر به مسلمانان می‌باشد. یعنی اگر شما مسلمانان صبر کنید و تقوا داشته باشید، و آنان با شتاب به قصد حمله بر شما بیایند، خداوند متعال این لشکر آسمانی را برای کمک شما ارسال می‌فرماید.

فاعل «یاتوکم» کفار و مرجع ضمیر «کُم» مسلمانان هستند. «فور» مصدر و از «فارت القدر» (دیگ به جوش آمد) می‌باشد. در اصطلاح به کارها و حرکاتی که در آن‌ها درنگ نشود فوری می‌گویند؛ همان طور که جوشیدن دیگ یک حالت سریع و پر تحرک است.

در مورد مشارالیه «هذا» این تفصیل هست که اگر به ماقبل متعلق باشد، در این صورت معنی چنین می‌شود: «اگر کفار شتاب کنند و در همین حال شتاب‌زدگی به زودی و فی‌الحال به سوی شما بیایند، لشکر ما نیز خواهد آمد.» و اگر به مابعد متعلق باشد، معنی چنین می‌شود: «همین که لشکر کفار بیاید، به زودی و در همان وقت خداوند متعال شمارا کمک می‌کند». حضرت ابن عباس رضی الله عنهما در

تفسیر ﴿مِن فَوْرِهِمْ هٰذا﴾ فرموده است: «مِن سفرهم هذا.»[1]

<u>... یمددکم ربکم بخمسة الٰف</u> - بعضی گفته‌اند معنی جمله این است: ما پنج هزار فرشته‌ی دیگر به سه هزار فرشته‌ی قبلی اضافه می‌کنیم (که بدین ترتیب جمعاً هشت هزار فرشته به کمک مسلمانان خواهند آمد.)

اما صحیح این است که در اینجا جمع کل فرشتگان موردنظر است که سه هزار طبق وعده‌ی قبلی و بدون شرط بود و دو هزار، دیگر منوط به آمدن نیروی کمکی کافران و صبر و تقوای مؤمنان.[2]

امام شعبی ﷬ می‌گوید: «کرز ترسید و نیامد و به همین دلیل، پنج هزار فرشته هم ارسال نشد[3].» آمدن پنج هزار فرشته مشروط به سه شرط بود: ۱ـ صبر، ۲ـ تقوا، ۳ـ آمدن نیروهای کمکی کفار که چون شرط سوم دیده نشد (نیروهای کمکی کفار نیامدند)، ارسال پنج هزار فرشته متوقف گردید و بنابراین، نصرت فقط با هزار فرشته ثابت گشت.[4]

تطبیق سه آیه راجع به بدر

آیه‌ی سوره‌ی «انفال» که در آن آمده: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَآئِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾ [انفال: ۹] هم درباره‌ی نصرت فرشتگان در جنگ بدر است. اما در آن آیه، تعداد فرشتگان هزار گفته شده است. تطبیق این آیه با دو آیه‌ی مورد بحث چنان که امام رازی ﷬ بیان داشته است، به دو صورت ممکن است:

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۴۲۵/۳، ش ۷۷۶۸ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲۴۰/۲، ش ۴۱۵۱.
۲. دلایل اکثر مفسران را در این باب بخوانید در: تفسیر کبیر: ۲۲۳/۸ الیٰ ۲۲۷.
۳. به روایت طبری در تفسیر: ۴۲۲/۳ ـ ۴۲۱، ش ۷۷۴۲ و ۷۷۴۳ و ۷۷۴۵ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲۳۹/۲، ش ۴۱۴۵.
۴. روح المعانی: ۳۵۵/۴.

۱ ـ خداوند متعال اصحاب رسول الله ﷺ را در وهله‌ی اول به هزار فرشته نصرت نمود و بعد دو هزار دیگر بر تعدادشان افزود که سه هزار شدند و در آخر هم وعده‌ی دو هزار دیگر داد که جمعاً پنج هزار فرشته شدند.

۲ ـ اهل بدر به هزار فرشته نصرت داده شدند؛ چنان که در سوره‌ی «انفال» آمده است. وقتی مسلمانان به آمدن نیروی کمکی مشرکان خبر یافتند، در این هنگام خداوند متعال بر آنان منّت گذاشت و فرمود: اگر نیروی کمکی کافران آمد، من شما را به سه هزار و حتی به پنج هزار فرشته کمک خواهم کرد[1]. از مرتب]

<u>مسوّمین</u>: وصف فرشتگان هنگام فرود آمدن و بیان گرهیئت آنان است «مسوّمین» از «تسویم» به معنی علامت‌گذاری مأخوذ است. پس «مسوّمین» یعنی علامت‌گذاری شده. نزد بعضی این وصفِ اسب‌های فرشتگان است که هر کدام دارای رنگی ممتاز یا علامت‌گذاری شده بود. نزد برخی دیگر، وصف خود فرشتگان است. یعنی آنان خود علامت‌گذاری شده بودند.

در روایت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه آمده: در روز بدر چون حضرت زبیر رضی الله عنه عمامه‌ی زرد رنگ به سر کرده بود، فرشتگان هم با عمامه‌ی زرد آمدند.[2] در روایت ابن عباس رضی الله عنهما سیمای ملائکه در روز بدر، با عمامه‌ی سفید و در روز حنین، با عمامه‌ی قرمز وصف شده است.[3] در این مورد روایاتی دیگر هم آمده است.[4] پس ممکن است فرشتگان با علامات و رنگ‌های مختلف آمده بودند.

---

۱. تفسیر کبیر: ۸/۲۲۵-۲۲۶.
۲. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و ابو اُسید رضی الله عنه و از چند تابعی دیگر به الفاظ مختلف: ۳/۴۲۸ ـ ۴۲۷، ش ۷۷۷۶ (از ابو سعید) و ۷۷۸۶ الیٰ ۷۷۸۹ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر از یحیی بن عباد رضی الله عنه: ۲/۲۴۸، ش ۴۱۶۳.
۳. به روایت ابن اسحاق و طبرانی (تفسیر ابن کثیر: ۱/۴۰۲ وروح المعانی: ۴/۳۵۶).
۴. ر.ک: همان تفاسیر.

فرشتگان در هر جا با عمامه می‌آمدند، لذا معلوم می‌شود که عمامه حکمت‌هایی دارد. رسول الله ﷺ نیز فرمودند:

«عمامه تاج عرب است که هرگاه از سرش پایین افتد، ذلیل می‌شود.»[1]

علما می‌فرمایند: بلند کردن پرچم و داشتن علامت خاص در جنگ‌ها مسنون است.

وَ مَا جَعَلَهُ اللّٰهُ الا بشریٰ لکم... (۱۲۶)

خداوند متعال در این آیه‌ی کریمه، حکمت و هدف ارسال فرشتگان را بیان می‌فرماید.

و ما جعله اللّه - قول راجح در مورد مرجع ضمیر «ه» (در «جعله») امداد است که از فعل «یمدّکم» (در آیه‌ی قبل) مفهوم می‌شود؛ گرچه اقوال دیگری نیز در این باره گفته شده است.

الاّ بشریٰ لکم و لتطمئن قلوبکم - حکمت اول انزال فرشتگان است. یعنی این امداد که به صورت ملایک بود، برای بشارت و خوش کردن و تقویت روحیه‌ی شما مسلمانان بود.

حکمت نزول فرشتگان بر مجاهدان

از این آیه‌ها ثابت شد که خداوند متعال گاهی فرشتگان خود را برای نصرت لشکر مجاهدان اسلام فرو می‌فرستد و این در بعضی از غزوه‌های صدر اسلام و در طول تاریخ جنگ‌های اسلامی به کرّات ثابت است.

از دو آیه‌ی اخیر، این مطلب هم برمی‌آید که انزال فرشتگان در اصل برای

---

۱. به روایت دیلمی از ابن عباس رضی الله عنه ـ و قفاعی از حضرت علی رضی الله عنه ـ و بیهقی از زهری موقوفاً، (ر.ک: المقاصد الحسنة: ۳۴۵، ش ۷۱۷).

جنگیدن نیست، بلکه خوش ساختن و اطمینان و قوت بخشیدن به مومنان و علاوه بر این، ایجاد تزلزل در سپاه دشمن است تا بدین طریق آنان خوار و ذلیل گردند و برای مردن و اسارت و فرار مفتضحانه آماده شوند!

علما اتفاق دارند که ملائکه در روز بدر و احد برای نصرت مسلمانان نازل شده بودند. با این که هر یک از فرشتگان در شکل اصلی به تنهایی برای نابود کردن یک دنیا دشمن هم کافی است، ولی در این جنگ‌ها به شکل و قامت و هیئت انسانی نازل شده بودند و هر یک از یک مسلمان دفاع می‌کرده است. نزد بعضی جنگیدن ملایک هم ثابت و معمول است. از یک صحابی رضی الله عنه منقول است که فرمود: در حین جنگ ناگهان متوجه صدای چوبی شدم و دیدم محکم به روی کافری خورد و چهره‌اش را شکافت و سیاه گردانید! سپس شنیدم یکی گفت: «اقدم حیزوم!» (جلو برو حیزوم!). وقتی به رسول اللّه صلی الله علیه وسلم این خبر رسید، فرمودند: «این جبریل بود، اسم اسب او حیزوم است».[1]

ابوبکر اصم رحمه الله نزول ملائکه برای نصرت مسلمانان را انکار نموده است. اما انکار او، غیرقابل اهمیت و توجه است. چون ثابت است که بسیاری از صحابه رضی الله عنهم ملائکه را دیدند.[2]

حضرت سعد بن مالک رضی الله عنه می‌فرماید در معرکه‌ی بدر و احد فرشته‌ها را دیده‌ایم. وی می‌گوید: روز احد در حال تیر زدن بودم و جوانی در کنارم بود و به من تیر می‌داد و می‌گفت: «ارم ابا اسحاق! ارم ابا اسحاق!» (تیر بزن ابو اسحاق! تیر بزن ابو اسحاق!). من او را نشناختم و بعد از جنگ هرچه گشتم نه او

۱. تفسیر ابن کثیر: ۲/ ۲۹۰ (تحت آیه‌ی ۹ از سوره‌ی «انفال»). ایضاً به روایت طبری در تفسیر از ابن عباس رضی الله عنهما از مردی که در آن جنگ در صف مشرکان قرار داشت: ۳/ ۴۲۲، ش ۷۷۴۸. همچنین ر.ک: البداية والنهاية: ۳/۳۱۸ ـ ۳۱۹ و ۳۲۱ (در بیان جنگ بدر).
۲. دلایل ابوبکر اصمّ رحمه الله و سپس جواب آن‌ها را بخوانید در: روح المعانی: ۴/۳۵۸ الی ۳۵۹.

را دیدم نه، کسی از او سراغ داشت و نه کسی هم او را می‌شناخت. بعداً به رسول الله ﷺ خبر دادم، فرمودند: «فرشته‌ای بود».[۱]

از حضرت سعد ابن ابی وقاص ؓ نیز مروی است که فرمود: «در روز احد در جانب راست و چپِ رسول الله ﷺ دو مرد دیدم که لباس سفید به تن داشتند و به سختی می‌جنگیدند. من آن دو نفر را نه قبلاً دیده بودم و نه بعداً هرگز دیدم.»[۲]

و همچنین کفار در میان خود می‌گفتند: در بدر اسب‌های زیادی دیدیم، اما در احد آن قدر ندیدیم.

لیقطع طرفاً من الّذین کفروا... (۱۲۷)

در این آیه، حکمت ارسال فرشتگان و نصرت مسلمانان - هر دو - را بیان می‌فرماید.

لیقطع... - «لیقطع» یعنی لیهلک: تا هلاک ونابود کند. «طَرَف» به معنی گروه ودسته، «کبت» (در«یکبتهم») به معنی ذلّت و سر نگونی و «خائبین» جمع «خائب» به معنی شکست خورده وناکام است.

چنان که ظاهر است، این حکمت به دو چیز گفته شده است:

۱ - هلاکی و نابود ساختن گروهی از کافران که همانا سرداران و افراد شاخص و اصلی کفار قریش بودند و اسارت بعضی از آنان (لِيَقْطَعَ طَرَفاً مِّنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا).

---

۱. به روایت ابن اسحاق ؒ (روح المعانی ـ بدون سخن رسول الله ﷺ: ۳۵۸/۴ + تفسیر بغوی:). ۳۴۸/۱

۲. تفسیر بغوی: ۳۴۸/۱ (به روایت بخاری در صحیح: مغازی / باب ۱۸ إِذْ هَمَّتْ طَآئِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا...[آل‌عمران: ۱۲۲]، ش ۴۰۵۴ و لباس / باب ۲۴ «الثیاب البیض»، ش ۵۸۲۶ ـ و مسلم در صحیح: فضایل النبی ﷺ / باب ۱۰ «فی قتال جبریل و میکاییل عن النّبی ﷺ یوم اُحد»، ش ۴۶ و ۴۷ (۲۳۰۶) ـ و احمد در مسند.

۲ ـ شکست دادن لشکر کفار و برگرداندن زنده ماندگان با ذلّت و رسوایی (أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ).

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوَ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ
نیست برای تو از این کار چیزی. او یا به مهربانی باز می‌گردد بر آنان، یا عذاب می‌کند آنان را که آنان

ظَلِمُونَ ﴿۱۲۸﴾ وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ ط يَغْفِرُ لِمَنْ
ستمکارند ● و برای الله هست آن چه در آسمان‌هاست و آن چه در زمین است. می‌آمرزد هر که را

يَشَآءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ ط وَ اللَّهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۱۲۹﴾
بخواهد و عذاب می‌کند هر کس را بخواهد و الله آمرزنده‌ی مهربان است ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: خداوند کریم پس از اشاره به جنگ اُحُد و نتیجه‌ی آن، به پیامبرش خاطر نشان می‌سازد که تو وظیفه‌ات را انجام دادی. توبه و هدایت در دست خداست. اگر بخواهد، کافران و منافقان را هدایت و مغفرت می‌کند و اگر بخواهد، آنان را معذّب می‌سازد. تو در این باره فکر نداشته باش و فقط انجام وظیفه کن.

این آیه‌ها مربوط به جنگ احد است.

سبب نزول

در مورد سبب نزول این آیه‌ها، اقوال مختلفی وجود دارد؛ بدین شرح:

۱ ـ به نظر بعضی، سبب نزول آیه این است: در روز احد رسول اللّه ﷺ مجروح شد و دندان مبارک‌شان شکست. هنگامی که حضرت سالم مولیٰ

(غلام آزاد کرده) ابی حذیفة رضی الله عنه - و طبق روایتی حضرت علی رضی الله عنه - خون‌های چهره‌ی مبارک ایشان را می‌شستند و پاک می‌کردند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کیف یفلح قوم صنعوا هذا بنبیهم؟»[1] (چگونه رستگار می‌شوند قومی که با پیامبرشان چنین رفتار می‌کنند). در این زمان بود که خداوند متعال آیه‌ی مذکور را نازل فرمود و خاطر نشان ساخت که این کلمه خلاف شأن شماست، بلکه باید صبر و استقامت نشان دهید؛ زیرا همه‌ی امور در اختیار من هستند و من در این مورد حکمت‌ها نهاده‌ام وگرنه، کفار نمی‌توانند از طرف خود کاری بکنند.

۲- در روایتی از «مسند امام احمد» و «جامع ترمذی» آمده: وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله مجروح شد، بعضی از کفار را مورد لعن قرار داد و حتی نام‌های‌شان را بر زبان آورد. پس از آن بود که این آیه نازل شد.[2]

۳- در روایتی دیگر آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله از بس که به سبب پیامد جنگ احد ناراحت بود و بالأخص این که نتوانست برای ادای نماز ظهر بایستد، اجازه خواست تا علیه کفار دعای بد کند. اما خداوند متعال به او اجازه چنین چیزی نداد و آیه‌ی مذکور همین نکته را برای وی تبیین نمود. این قول از ابوعلی

---

۱. به روایت مسلم در صحیح از انس رضی الله عنه: کتاب الجهاد و السیر / باب ۳۷، ش ۱۷۹۱ - و ترمذی در سنن: کتاب التفسیر / سوره‌ی «آل عمران» / باب ۴، ش ۳۰۰۲ و ۳۰۰۳ - و ابن ماجه در سنن: فتن / باب ۲۳ «الصبر علی البلاء»، ش ۴۰۲۷ - و احمد در سنن - و طبری در تفسیر از قتاده رضی الله عنه: ۳/ ۴۳۱ الیٰ ۴۳۳، ش ۷۸۰۴ الیٰ ۷۸۱۶ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۲۴۳ - ۲۴۲، ش ۴۱۷۴.

۲. به روایت بخاری در صحیح از سالم عن ابیه و ابوهریرة رضی‌الله‌عنهما: کتاب التفسیر / سوره‌ی «آل عمران» / باب ۹، ش ۴۵۵۹ و ۴۵۶۰ - و ترمذی در سنن: کتاب التفسیر / سوره‌ی «آل عمران» / باب ۴، ش ۳۰۰۴ - و طبری در تفسیر از ابن عمر رضی الله عنه: ۳/ ۴۳۳، ش ۷۸۱۸. و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۲۴۳، ش ۴۱۷۵ و ۴۱۷۶ و ۴۱۷۸ - و بغوی در تفسیر: ۱/ ۳۵۰. همچنین، ن.ک: اسباب النزول واحدی: ۶۸۰.

جبایی معتزلی نقل شده است.

۴- در روایت محمد بن اسحاق رحمه الله و شعبی رحمه الله آمده: زمانی که رسول الله صلی الله علیه وآله شهدای احد و خصوصاً حضرت امیر حمزه رضی الله عنه را در حالی دید که به طرز فجیعی مثله شده بودند، منفعل گشت و فرمود: اگر چنین فرصتی به ما هم دست دهد، متقابلاً آنان را مثله خواهیم کرد. در این هنگام آیه کریمه نازل گردید.

۵- در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه آمده: رسول الله صلی الله علیه وآله تصمیم گرفت که بر آن‌هایی که در غزوه‌ی احد فرار کرده بودند، دعای بد کند. خداوند متعال این آیه را جهت منع او از این کار نازل فرمود.

۶- طبق نظر امام مقاتل رحمه الله سبب نزول آیه هیچ یک از موارد مذکور نیست. بلکه آیه‌ی مورد بحث راجع به واقعه‌ی «بئرمعونه» نازل شده است. موضوع به طور خلاصه از این قرار بود. عده‌ای منافق از رسول الله صلی الله علیه وآله هفتاد نفر قاری و حافظ آن خواستند تا به آنان دین و قرآن تعلیم دهند و آن حضرت نیز چنین کرد. اما آنان صحابه‌ی منتخب را در بین راه شهید کردند. وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله این خبر تکان دهنده را شنید، شدیداً ناراحت شد و تا یک ماه علیه آن خاینان در نمازها دعای بد می‌کرد (قنوت نازله). یک ماه بعد این آیه جهت تسلّی آن حضرت نازل شد.[۱]

از میان این اقوال مرجّح و معتمد، قول اول است.

تفسیر و تبیین

لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ... (۱۲۸)

<u>لیس لک من الامر شیء</u> - تو از «أمر» چیزی نداری. حالا این «أمر» چیست؟ در این

---

۱. روح المعانی: ۳۶۱/۴ وتفسیر کبیر: ۲۳۲/۸ - ۲۳۱.

مورد دو توجیه نقل شده است:

۱ ـ نزد بعضی الف و لام «الأمر» جنسی است که در این صورت آیه توضیحاً چنین می‌شود: «لیس لک من امور اللّه شیءٌ» (تو در کارهای خدا اختیاری نداری).

۲ ـ نزد بعضی دیگر الف و لام، برای عهد خارجی است. یعنی از امر کسانی که تو را مورد اذیت و آزار قرار دادند، هیچ چیزی در اختیار تو نیست. نابود کردن آنان در اختیار خداوند متعال است. توجیه معتبر همین است.

تنوین «شیءٌ» برای تقلیل است. یعنی: شیءٌ قلیل (هیچ چیز ولو کوچک در اختیار تو نیست).

<u>او یتوب علیهم او یعذبهم</u> - این دو جمله نزد بعضی عطف بر «الأمر» هستند: یعنی: «لیس لک من امرهم شئٌ او من التوبة علیهم او من تعذیبهم شیء» (هیچ چیز از امور آن کافران در اختیار تو نیست؛ از توبه دادن آنان یا عذاب دادن‌شان. قبول توبه یا رد توبه‌شان و عذاب دادن‌شان در اختیار خداوند متعال است).

نزد بعضی دیگر این دو جمله بر «شیءٌ» عطف هستند. یعنی: «لیس لک من امرهم شیءٌ من التوبة علیهم او تعذیبهم» (توبه و عذاب در دست خداست و تو در این‌ها اختیاری نداری).

فرق میان این دو سخن در این است که در صورت اول، نتیجه و پیامد توبه که همان قبول توبه و نجات از عذاب است، از رسول الله ﷺ نفی شده است (که او علیه السلام اختیاری در این‌کارها ندارد و این‌ها کار خداوند متعال است) و در صورت دوم، نفس توبه و عذاب (که او ﷺ قادر به اجبار مردم به این کارها نیست).[1]

---

۱. روح المعانی: ۴/۳۶۱.

علامه فرا و ابن انباری ﷺ می‌گویند: «أو» در «أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» به معنی «الاّ ان» است و عطفی در کار نیست. یعنی: «لیس من امرهم شیء الا ان یتوب اللّه تعالی علیهم بالاسلام فتفرح او یعذبهم فتشتفی بهم» (تو اختیاری در امر آنـان نداری؛ مگر این که خداوند آنان را به قبول اسلام توبه دهد که در آن صورت باعث خوشی تو می‌گردد یا عقوبتشان نماید کـه در آن صـورت دلت سـرد می‌شود).[۱]

<u>فَإِنَّهُمْ ظلمون</u> - این «ف» تعلیلیه است. معنی این که: در صورتی که خداوند متعال آنان را عذاب دهد، به علت ظلم‌شان است که ظالم‌اند. خواه این عذاب اخروی و یا طبق تفسیر علامه فرا و ابن انباری، دنیوی باشد.

سؤال: از ظاهر آیه معلوم می‌شود که رسول الله ﷺ در حقّ کفار در جنگ احد فعلی انجام داده یا سخنی فرموده بودند که از آن منع شده است. بـدیهی است که فعل رسول اللّه ﷺ از دو حال خالی نیست: یا از طرف خداوند متعال است یا از طرف خودش. اگر از جانب خداوند متعال بود، چرا بعداً از آن منع شد و اگر از جانب خود ایشان بود، این خلاف عصمت رسول اللّه ﷺ است؛ چون فعلی که خلاف عصمت باشد، پیامبر آن را انجام نمی‌دهد. پس این منع بر چه مبنایی و به چه معنایی است؟

جواب: بدون تردید رسول اللّه ﷺ در این کار (دعای بد علیه کفار) از جانب خدای متعال مأموریت نداشت و آن کار از طرف خود ایشان بود. اما منع شدن او از آن، به این معنی نبود که آن کار، حرام و ناجایز بود. بلکه ایـن، از بـاب خلاف اولویت است.[۲] یعنی با توجه به شأن و مَنصب رسـول اللّـه ﷺ کـه رئوفی و رحیمی و بسی بالاتر از آن ناراحت شدن‌هاست، این دعا مناسب نبود؛

---

۱. همان: ۳۶۲.
۲. روح المعانی: ۳۶۳/۴ و تفسیر کبیر: ۲۳۲/۸.

اگرچه جایز بود و خلاف عصمت نبود. این از قبیل تصحیح اجتهادات نبوی به وحی است که نتیجتاً عین وحی است و در قرآن کریم نظایر دیگری هم دارد.

و للّه ما فی السّموٰت و ما فی الارض... (۱۲۹)

پس از بیان مالکیت خویش بر عذاب دادن یا توبه پذیری، در این آیه برای تقدیر و تأکید آن مطلب، مالکیت کلی خویش را متذکر شده است. می‌فرماید:

مملوکیت هر چه که در آسمان‌ها و زمین هست از حیث نفع و ضرر خاص برای خداوند متعال است؛ می‌آمرزد هر که را بخواهد و عذاب می‌دهد هر که را بخواهد و خداوند بر کسانی که رجوع کنند بخشاینده و مهربان است و تو حال آنان رانمی‌دانی شاید کسانی باشند که مسلمان شوند و بهترین خادمان دین گردند.

نکات مهم مستنبط از آیه‌ها

آیه‌ی ﴿لیس لک من الامر شیءٌ ...﴾ بزرگ‌ترین دلیل است بر این که:

۱ـ خاتم النبیین صلی الله علیه وآله هیچ علم غیب نداشته است؛ مگر علوم و مکاشفاتی که خداوند متعال خود به او عطا فرموده بود. چون اگر غیب می‌دانست، انتظام خویش را می‌کرد و اجازه نمی‌داد دندان مبارکش بشکنند یا عمویش، حضرت امیر حمزه رضی الله عنه به طرز فجیعی شهید شود و ... .

۲ـ نفع و ضرر رساندن به کسی در اختیار هیچ کسی حتی پیامبران و فرشته‌ها هم نیست، بلکه همه در اختیار خداوند متعال است. اگر شخصی خلافِ این عقیده داشته باشد، یقیناً بر ایمان او لطمه وارد خواهد شد.

نشود بی ارادتش کاری   نَخلد بی مشیتش خاری

۳ـ مقصد تبلیغ این نیست که حتماً طرف و مخاطب، اسلام و دلایل مبلّغ را

بپذیرد. مبلّغ فقط باید این اراده و نیت را داشته باشد که ما وظیفه‌ی خودمان را ادا می‌کنیم و این لازم نیست که نتیجه‌ی تبلیغ، حتماً باید هدایت طرف باشد و اگر او نپذیرد بلافاصله باید مورد عذاب قرار گیرد.

کار بنده ادای بندگیست　　　نی هدایت که ساخت زندگیست

۴- برخلاف اعتقاد اهل بدعت معلوم شد که انبیا علیهم‌السلام همه بشر بودند و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بشر بود و هیچ یک از آنان اختیارات و قدرت خدایی نداشت.

يَاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَأْكُلُوْا الرِّبٰوا اَضْعَافاً مُّضٰعَفَةً وَّ اتَّقُوا اللّٰهَ

ای مؤمنان! مخورید سود را دو چندان و بسیار زیاد و بترسید از الله تا باشد که

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۳۰﴾ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِيٓ اُعِدَّتْ لِلْكٰفِرِيْنَ ﴿۱۳۱﴾

رستگار شوید ● و پناه گیرید از آن آتش که آماده کرده شده است برای کافران ●

وَ اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَ الرَّسُوْلَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۲﴾ وَ سَارِعُوٓا اِلٰى

و فرمان برید الله را و پیامبر را تا باشد که بر شما مهربانی کرده شود ● و شتاب کنید به سوی

مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَ الْأَرْضُ اُعِدَّتْ

آمرزشی از سوی پروردگارتان و به سوی بهشتی‌که پهنای‌آن مانندآسمان‌ها و زمین است؛آماده‌کرده شده است

لِلْمُتَّقِيْنَ ﴿۱۳۳﴾

برای پرهیزکاران ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: از بدترین گناهان، یکی رباست که در جاهلیت کاملاً شیوع

داشت. خداوند متعال در اینجا مؤمنان را از ربا برحذر می‌دارد و از خود بیم می‌دهد که مبادا با ارتکاب آن وارد آتش جهنّم شوند و در عوض، به رفتن به سوی بهشت ـ بهشتی که عرضش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است ـ با چنگ زدن به اعمال صالح و اجتناب از محرّمات تشویق می‌فرماید.

ربط و مناسبت

در آیات گذشته در مورد امر به معروف و نهی از منکر و جهاد ـ که به تنهایی شعبه‌ی بزرگی از امر به معروف است ـ سخن به میان آمد. از آنجایی که در میدان جهاد، ضرورت انفاق و خرج کردن اموال هست، این احتمال وجود داشت که مسلمانان بر اثر جذبه و تشویق جهاد و انفاق در آن که موجد ثواب زیاد هست، به سوی ربا و سود کشیده شوند. بنابراین، بلافاصله پس از بیان فضیلت جهاد، حرمت سود را آغاز فرمود تا مسلمانان عجولانه به قصد کسب ثواب بیشتر به ربا که از راه‌های اکتساب و بلکه آسان‌ترین آن‌هاست دست نزنند.

مناسبت دیگری که از علامه قفال رحمه‌الله منقول است این است: مشرکان برای جنگ اموال زیادی جهت تبلیغات به نفع خویش جمع کردند. آنان مبلغ‌های فراوانی به بادیه‌نشین‌ها دادند تا در جنگ آنان را کمک کنند و چون بیشتر اموال آنان از سود و ربا بود، به همین مناسبت متصل با واقعه‌ی احد، حرمت ربا را نیز یادآور شد تا تسلّی باشد برای مسلمانان که از جمع شدن اموال کفّار علیه خود ترسی به دل راه ندهند؛ چون آن اموال همه حرام است و اثری بر مسلمانان ندارد و نیز تا مسلمانان بدانند که مثل کفار دست به ربا نزنند که بنا بر حرمت

آن، هیچ اثری بر شکست کفّار و تقویت و پیروزی خودشان ندارد![1]

سبب نزول

در زمان جاهلیت یکی از شیوه‌های ربا در معاملات چنین بود که وقتی وقت پرداخت وام فرا می‌رسید، وامدار اگر چیزی برای پرداخت نداشت به صاحب وام می‌گفت: حاضرید أجل را به تأخیر بیندازید و در عوض به شما بیشتر بدهم؟ یا صاحب وام خود می‌پرسید: آیا پرداخت می‌کنید یا بیشتر می‌دهید؟ بدین صورت گاه أجل (زمان پرداخت) به تأخیر می‌افتاد و وامدار چند برابر وام اولیه را به صاحب وام می‌داد؛ چنان که این روش در معاملات بین بنی ثقیف و بنی مغیره جاری بود. در سه آیه‌ی اول خداوند متعال مؤمنان را از این طرز معامله‌ی ربوی باز می‌دارد که مبادا بپندارند چون به رضا و با تخفیف و به غرض تسهیل برای طرف است، شاید گناهش زیاد نباشد.[2]

تفسیر و تبیین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا... (۱۳۰)

اضعافاً مُضٰعَفَةً - این جمله‌ی توصیفی، حال است از «ربا». یعنی بار بار به تکرار و چند برابر - که مفهوم زیادتی را می‌رساند - ربا نخورید. «اضعاف» یعنی چند برابر. این کلمه جمع «ضعف» است و صفت آن «مضاعفة» مفرد است، اما مفهوم کثرت را می‌سازد. علت این که آن جمع به این مفرد متّصف شده این است که «اضعاف» جمع قلّت است در حالی که مقصود بیان کثرت رباخواری و کثرت

---

۱. تفسیر کبیر: ۹ / ۲.

۲. ر.ک: تفسیر طبری: ۳ / ۴۳۴، ش ۷۸۲۲ الی ۷۸۲۵ - و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲ / ۲۴۵، ش ۴۱۹۲ - و اسباب النزول سیوطی: ۵۸.

شناعت آن است. لذا، آن را به کلمه‌ای که مفهوم کثرت را می‌رساند، موصوف نمود تا مفهوم کثرت محفوظ گردد.

حکمت کاربرد این قید، اینَ است که بسا اوقات رباخوار در سود و ربا طوری مستغرق می‌گردد که آن را هیچ تصور می‌کند و گمان می‌کند که هلاکت موعود فقط در سود زیاد است یا تصور می‌کند که سودهای کم در أثر حسنات، خنثی می‌گردند. لذا خداوند متعال فرمود ربا را باربار نخورید؛ چون کم و زیاد آن حرام است.

<u>و اتقوا الله لعلکم تفلحون</u> - «فلاح» خیلی وسیع و شامل کامیابی‌ها و رستگاری‌های دین و دنیا و آخرت می‌شود. بنابراین، معلوم می‌شود که فلاح دنیوی و اخروی وابسته به تقوا است.

واتّقوا النّار التی... (۱۳۱)

این آیه تأکید آیه‌ی گذشته است. یعنی بسا اوقات سودخواری، آدم را چنان گستاخ می‌سازد که به دنبال حیله برای حلت ربا و سود می‌شود؛ حال آن که حلال کردن حرام و برعکس، کفر و باعث دخول ابدی به دوزخ است. بنابراین، خداوند متعال در این آیه تذکر می‌دهد: از نار جهنم بترسید و به دنبال چنین عملی نروید!

<u>... اُعدّت للکٰفرین</u> - یعنی بترسید از آتشی که برای کافران مهیّا شده است.

سؤال: فرمود «آتشی که برای کافران مهیّا شده است»؛ در حالی که بیان، مربوط به مؤمنان مسلمان است. آتشی که در دوزخ برای کافران آماده شده، طبقه‌ای مجزا و مخصوص کافران است. پس اگر مؤمن به آن طبقه برده شود و به همان اندازه معذب گردد ـ در حالی که مسلمانِ مستحقِ عذاب، کافر نیست ـ آیا این خلاف عدالت نیست؟

جواب: این سؤال را به دو صورت می‌توان جواب داد:

اول: منظور از تهدید سود خواران مسلمان به آتش کافران، تهدید کسانی است که به ذریعه‌ی این فعل حرام به کفر رسیده‌اند. مثلاً آن را حلال فهمیده و بی‌محابا و بدون توجه به فرمان الهی به آن مبادرت می‌ورزند.[۱]

دوم: اگر منظور مسلمان هم باشند این اشکال دامنگیر نمی‌شود؛ چون خداوند متعال این قدرت را دارد که کافر و مؤمن را در یک طبقه‌ی جهنم جای دهد و در عین حال کافر را مقتضای کفرش و مومن فاسق را به اندازه‌ی فسق‌اش عذاب دهد. چون آتش دوزخ مخلوقی بیش نیست و هرگز از فرمان خداوند متعال سرپیچی نمی‌کند.

سؤال: روی همین جمله اشکالی دیگر رُخ می‌دهد و آن این که: این جمله دلالت بر حصر می‌کند. یعنی از آن فهمیده می‌شود که نار جهنّم خاص برای کفار آماده شده است و در این صورت آیه معارض با آیاتی می‌شود که در آن‌ها ثابت شده که آتش جهنم برای مسلمانان فاسق و ظالم نیز هست. تطبیق آیات چگونه است؟

جواب: این اشکال نیز به دو طریق به سادگی قابل حل است:

اول: جهنم، درجات و طبقاتی دارد؛ طبقاتی وجود دارد که فقط برای کفار است. برای مسلمانان ظالم، طبقات دیگری مخصوص شده است. پس در اینجا معنی آیه این است که: ای رباخواران! از آن طبقه‌ی ناری که مخصوص کافران است، بترسید. (چون رباخواران برای زجر بیشتر در طبقه‌ی کافران عذاب داده می‌شوند.)[۲]

---

۱. تفسیر کبیر: ۳/۹ - و تفسیر قرطبی: ۲۰۲/۴ .
۲. البحر المحیط: ۵۵/۳ ـ ۵۴ .

دوم: نمی‌پذیریم که آیه معنی حصر می‌دهد. چون معنی آن این است که جهنم اصلاً مخصوص کافرانِ است و منزل همیشگی آنان آنجا خواهد بود. مسلمانان مجرم فقط تا مدت محدودی تادیباً به جهنم برده و سپس خارج کرده می‌شوند.[۱]

از امام اعظم رحمه‌الله روایت شده وقتی‌که این آیه را خواندند گریه کردند و می‌فرمودند: این آیه از حیث این که مؤمنان را ـ در صورتی که از محارم او تعالی اجتناب نکنند ـ به آتشی که برای کافران آماده شده است اخطار می‌کند، که ترسناک‌ترین عذاب مذکور در قرآن است.[۲]

و سارعوا الی مغفرة من ربّکم و جنّةٍ... (۱۳۳)

سبب نزول: این آیه چنان که عبد بن حُمید رحمه‌الله از عطا بن ابی رباح رحمه‌الله روایت می‌کند، در مورد خاصی نازل شده است. طبق این روایت: گروهی از مسلمانان نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمدند و گفتند: بنی‌اسرائیل نسبت به ما از عزت و شرافت بیشتری برخوردار بودند؛ چون اگر کسی از آنان در شب مرتکب گناهی می‌شد، صبح بر در و دیوار خانه‌اش گناهش نوشته می‌شد و بدین وسیله او بهتر موفق به توبه می‌شد و بدین طریق آنان کمتر گناه انجام می‌دادند. اما ما چنان نیستیم. آن حضرت علیه‌السلام لحظاتی خاموش شدند. پس از آن خداوند متعال این آیه را (در جواب این خلجان ذهنی مسلمانان) نازل فرمود.

<u>و سارعوا الی مغفره من ربّکم و جنّةٍ</u> - به اعتبار تفسیری این جمله عطف است بر ﴿وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ﴾ [آل عمران: ۱۳۲] یا بر ﴿وَاتَّقُوا النَّارَ...﴾ [آل عمران: ۱۳۱]. و تقدیراً چنین خلاصه می‌شود: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و سارعوا» یا: «اتقوا النّار و

۱. روح المعانی: ۳۶۹/۴.
۲. البحر المحیط: ۵۵/۳ ـ و روح المعانی: ۳۶۹/۴.

سارعوا». پیام آیه این است که: شما نمی‌دانید مرگ چه زمانی می آید، پس هر چه زودتر باید خود را به جانب مغفرت بزرگی از جانب خداوند متعال و بهشتی بسیار وسیع برسانید.

«سارعوا الی مغفرة» یعنی چه؟

در این مورد چند سخن وجود دارد:

۱ـ به نظر بعضی در اینجا محذوفی وجود دارد. یعنی: «سارعوا الی اسباب المغفرة و هی العقائد الصحیحة و الاعمال الصالحة»: بشتابید به سوی اسباب مغفرت که عبارت‌اند از: عقاید صحیح و اعمال نیک.

۲ـ حضرت علی کرم الله وجهه می‌فرماید که مراد از آن، ادای فرایض است.

۳ـ حضرت عثمان بن عفان ﷺ فرموده‌اند: مراد، اخلاص است.

۴ـ حضرت ابن عباس ﷺ می‌فرماید: مراد اسلام است، (یعنی خود را فدای اسلام کنید که باعث مغفرت و نجات شماست.)

۵ـ از ابوعالیه ﷺ مروی است که مراد از آن، هجرت است (که تا قیامت در نیاز به آن وجود دارد و نیز می‌توان از هجرت، ترک معاصی را مراد گرفت. چون این هم یک نوع هجرت است.)

۶ـ از حضرت انس بن مالک ﷺ و سعید بن جبیر ﷺ مروی که مراد، تکبیر اُولیٰ در نماز است.

۷ـ علامه ضحاک ﷺ می‌فرماید: مراد، جهاد است.

۸ـ از سعید بن جبیر ﷺ این هم مروی است که: مراد از مغفرت، ادای طاعات است. عکرمه ﷺ نیز چنین گفته است.

۹ - از حضرت عکرمه رحمه‌الله این هم مروی است که: مراد توبه است.

۱۰ - علامه یمان رحمه‌الله می‌فرماید: مراد نمازهای پنجگانه هستند.

۱۱ - محققان می‌فرمایند: «مغفرة» به به مفهوم عام خود است و همه‌ی موارد فوق در آن داخل‌اند.[1]

<u>... و جنّة عرضها السّمٰوٰت و الارض</u> - «جنّة» عطف بر «مغفرة» است. یعنی همچنین بشتابید به سوی بهشتی که عرض آن به مقدار آسمان‌ها و زمین است.

در توضیح این حدِّ جنت، از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما روایت شده که: «اگر همه‌ی هفت آسمان و هفت زمین با هم مانند پارچه متصل کرده شوند، هر اندازه که عرض آن‌ها باشد، عرض جنت نیز همان مقدار است.»[2] پس طول آن به مراتب بیشتر می‌شود.

ابومسلم اصفهانی رحمه‌الله می‌گوید: «عرض» اینجا در مقابل طول نیست، بلکه همانند این قول گوینده است که: «عرضتُ المتاع للبیع» (سامان را برای فروش عرضه داشتم)، یعنی جنت چنان باارزش است که بالفرض اگر برای فروش عرضه شود، قیمت آن به اندازه‌ی قیمت تمام آسمان‌ها و زمین است و بلکه تمام این‌ها به ارزش یک طبقه‌ی آن نمی‌رسد.[3]

سؤال: جنت در کجا قرار دارد؟

جواب: اکثر علما بر این نظر هستند که جنت بالای هفت آسمان و زیر عرش قرار دارد. این قول از حضرت انس بن مالک رضی‌الله‌عنه روایت شده و قول صحیح نیز همین است.

---

۱. البحر المحیط: ۵۷/۳ - و تفسیر کبیر: ۵/۹ - و روح المعانی: ۳۷۰/۴.

۲. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۴۳٦/۳، ش ۷۸۲۹ - و ابن ابی حاتم در تفسیر به همین معنا از مردی از کریب رحمه‌الله از مردی از اهل کتاب از سعید بن جبیر رحمه‌الله: ۲۴۸/۲، ش ۴۲۰۷ و ۴۲۰۸.

۳. روح المعانی: ۳۷۱/۴ - و تفسیر کبیر: ۵/۹.

بعضی گفته‌اند در آسمان چهارم هست. عده‌ای دیگر گفته‌اند در فضایی دیگر خارج از این عالم قرار دارد.[۱] بعضی دیگر هم گفته‌اند که بالاتر از آسمان دنیا همه جزو جنت است و از زمین به پایین دوزخ محسوب می‌شود.[۲]

درحدیث آمده: زمانی که رسول الله ﷺ نامه‌ای برای «هرقل» پادشاه روم نوشت و او را دعوت به اسلام نمود، هرقل نیز نامه‌ای برای آن حضرت ﷺ نوشت؛ بدین مضمون: تو مرا به سوی اسلام و جنتی که مقدار عرض آن به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است دعوت داده‌ای. وقتی که جنت مقدار عرضش این است، پس جهنّم کجاست؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «سبحان اللّه! پس وقتی که روز می آید، شب کجا می‌رود؟!»[۳] یعنی عدم مشاهده‌ی شب در وقت آمدن روز، مستلزم این نیست که شب در هیچ مکانی وجود ندارد؛ گرچه ما از جای آن خبر نداریم. جهنم نیز همین طور است یا معنا این است که روز در یک جانب عالم قرار دارد و شب در جانبی دیگر و همین طور جنت در اعلیٰ علیین بالای هفت آسمان و تحت عرش قرار دارد و جهنم در اسفل سافلین. یا منظور این فرمان نبوی این است که همان‌طور که خداوند متعال قادر است شب را به هر جایی که می‌داند و می‌خواهد، ببرد، قدرت دارد. دوزخ را هم در هر جایی که می‌خواهد و می‌داند، خلق نماید.[۴]

<u>اُعدّت للمتقین</u> - یعنی بهشتی که آماده و تهیه شده است برای متقیان و مطیعان ؛ مساوی است که در درجه‌ی اعلای تقوا باشند یا در درجه‌ی ادنای آن. جای همه در جنت است؛ گرچه در طبقات تفاوت دارند.

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۳۷۰ .
۲. تفسیر کبیر: ۹/ ۶ .
۳. به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۴۳۶ ، ش ۷۸۳۰ .
۴. روح المعانی: ۴/ ۳۷۱ .

از این آیه به صراحت معلوم می‌گردد که جنت و دوزخ در حال حاضر خلق شده‌اند، نه این که در آینده خلق می‌شوند؛ چنان که معتزله قایل‌اند. در همین خصوص قبلاً در «سوره‌ی بقره» هم بحث کردیم.[1]

الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ فِی السَّرَّآءِ وَ الضَّرَّآءِ وَ الْکٰظِمِیْنَ الْغَیْظَ وَ
آنان که خرج می‌کنند در آسایش و سختی و فرو خورندگان خشم و

الْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ ؕ وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ﴿۱۳۴﴾ وَ الَّذِیْنَ اِذَا
عفو کنندگان تقصیر از مردم هستند. و الله دوست می‌دارد نیکوکاران را ● و آنان که چون

فَعَلُوْا فَاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوْا لِذُنُوْبِهِمْ
کار زشت می‌کنند یا ستم می‌کنند بر خود، یاد می‌کنند الله را و آمرزش می‌خواهند برای گناهان خود.

وَ مَنْ یَّغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اللّٰهُ وَ لَمْ یُصِرُّوْا عَلٰی مَا فَعَلُوْا وَ هُمْ
و کیست که بیامرزد گناهان را مگر الله و پیوسته نباشند بر آن چه کردند؛ در حالی که

یَعْلَمُوْنَ ﴿۱۳۵﴾ اُولٰٓئِکَ جَزَآؤُهُمْ مَّغْفِرَةٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَ جَنّٰتٌ تَجْرِیْ
آنان می‌دانند ● آن گروه پاداش‌شان آمرزش است از جانب پروردگارشان و بوستان‌هایی که می‌رود

مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا ؕ وَ نِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِیْنَ ﴿۱۳۶﴾
زیر آن جوی‌ها. جاویدان می‌مانند در آنجا. و نیک است اجر اطاعت کنندگان ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: متقیانی که مشمول مغفرت بزرگ الهی و مستحق بهشت جاوید هستند، آنان‌اند که در خوشی و ناخوشی در راه خداوند متعال انفاق می‌کنند و

---

۱. ر.ک: تبیین الفرقان: ۲/۱۹۲-۱۹۱.

خشم‌شان را فرو می‌برند و عادت به بخشش و عفو دارند و چون گناهی مرتکب شوند، فوراً استغفار می‌کنند و دیگر دور آن گناه نمی‌گردند. پس باید خود را به چنین اوصافی عادت داد و متّصف نمود تا جزو متّقیان و مستحق این پاداش‌های بزرگ گردیم.

ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته جزا و پاداش اخروی مؤمنان و بالأخص متّقیان بیان گردید، در این آیات خداوند متعال سه صفت و ویژگی متّقیان را بیان می‌فرماید تا بهتر شناخته شوند و در آخر باز پاداش اخروی آنان را تکرار می‌فرماید.

سبب نزول

در مورد آیه‌ی دوم ﴿وَ الَّذِيْنَ إِذا فَعَلُوْا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوٓا اَنْفُسَهُمْ﴾ سبب نزول مخصوص اما تقریباً متفاوتی روایت شده است؛ بدین قرار:

حضرت ابن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید: دسته‌ای از صحابه رضی الله عنهم به خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: به نظر ما بنی‌اسرائیل نزد خداوند متعال از ما برتر و بهتر بوده‌اند؛ چون هرگاه مرتکب گناه می‌شدند، صبح آن گناه بر درب خانه‌هایشان نوشته می‌شد و این باعث می‌شد که توبه کنند و چنین می‌کردند. ولی برای ما این طور نیست. در همین زمان این آیه نازل گردید؛ بدین پیام که مرتبه‌ی شما امت رسول الله صلی الله علیه و آله برتر و والاتر از آن است که مثل بنی اسراییل نزد همه رسوا شوید. کافی است از گناه صادقانه توبه نمایید و همین باعث مغفرت شما می‌شود.[1]

---

۱. به روایت طبری در تفسیر از ابن مسعود رضی الله عنه و عطا بن ابی رباح رحمه الله (باختصار): ۳/ ۴۴۰، ش ۷۸۴۸ و ۷۸۴۹.

علامه کلبی رحمه‌الله سبب نزول را این واقعه گفته است: رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله در جریان ایجاد مواخات، بین یک انصاری و یک ثقفی مواخات برقرار کرد. اتفاقاً مسلمان ثقفی پس از قرعه‌اندازی با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در جهادی شرکت نمود و به برادر دینی خود (انصاری) توصیه نمود که مواظب خانه و امور اهل بیت و فرزندانش باشد. روزی انصاری وارد خانه‌ی برادر ثقفی خود شد و همسرش را سر برهنه دید؛ در حالی که زن به ورود او متوجه نبود. در دل انصاری وسوسه‌ای به وجود آمد و به غرض این که او را ببوسد، به او نزدیک شد. همین که زن متوجه شد، فوراً دستش را بر روی خود گذاشت و انصاری بر پشت دستش بوسه زد. اما زود به خود آمد و پشیمان گشت. او خودش را خاین تصور نمود و طوری تحت شکنجه‌ی وجدان قرار گرفت که رو به کوهستان زد و با زاری و فریاد به توبه و استغفار پرداخت.

آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله و مجاهدان همراه، از جهاد برگشتند و او را در مدینه نیافتند. مسلمانِ ثقفی از اهل خانه‌اش جویای حالش گردید. همسرش جریان پیش آمده را برای شوهرش تعریف نمود. ثقفی به دنبال او شتافت و او را در حال سجده و توبه و استغفار یافت. به او گفت: ای فلانی! بلند شو و نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله برو و از او درباره‌ی گناهت سؤال کن، شاید خداوند متعال تو را ببخشد. او برادر انصاری‌اش را نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد. به هنگام نماز عصر جبریل علیه‌السلام با این آیه فرود آمد و قبول توبه‌ی آن مسلمان انصاری را ابلاغ نمود. حضرت عمر رضی‌الله‌عنه پرسید: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ! آیا این مخصوص به همین فرد است یا برای تمام مسلمانان است؟ آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «برای همه‌ی مسلمانان است.»[1]

---

۱. روح المعانی: ۳۷۴/۴ - و تفسیر کبیر: ۹/۹.

در روایت عطا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که این آیه در مورد «تیّهان تَّمار» (تیّهان خرما فروش) رضی الله عنه نازل شد. او زنی را بوسید و بعد پشیمان شد و به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و از کرده‌اش توبه نمود. پس از آن این آیه نازل گردید.(۱)

امام ترمذی رحمه الله از عطاف بن خالد رحمه الله نقل می‌کند: چون این آیه‌ی کریمه که حاصل بشارت بزرگی برای امت مسلمه (مغفرت گناهان با استغفار) بود، نازل گردید؛ شیطان علیه اللعنة فریاد از نهادش برآمد و خاک بر سرش ریخت و لشکرش را صدا زد. لشکریانش از دریا و خشکی گرد او آمدند و پرسیدند: سرور ما! ترا چه شده است؟ گفت: آیه‌ای بدین مفهوم نازل شده که امت محمّد صلی الله علیه وسلم هر قدر مرتکب گناه شوند چون توبه کنند، آمرزیده می‌شوند. با این وضع تمام کوشش‌ها و تلاش‌های من بی‌فایده و نقش بر آب می‌شوند. مریدان و شاگردان او در صدد تسلّی او برآمدند و گفتند: نگران مباش استاد! اگر چنین است، پس، از این به بعد ما به روی امّت محمّد صلی الله علیه وسلم دروازه‌ی بدعات و اهوا را می‌گشاییم. چون با بدعات، آنان هیچ گاه توبه نمی‌کنند. چون اصلاً کارشان را گناه تصور نمی‌کنند و همواره خودشان را بر حق می‌بینند (و در آن زمان است که ما موفق می‌شویم و با همین بدعات، ایمان‌شان را سلب می‌کنیم.) چون شیطان این نقشه را شنید، خوشحال شد.(۲)

تفسیر و تبیین

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ ...﴾ (۱۳۴)

از نظر ترکیبی و نحوی، این نعت و صفت مادحه‌ی متقیان است. بعضی

---

۱. همان - و تفسیر بغوی: ۱/ ۳۵۲.
۲. روح المعانی: ۴/ ۳۷۵-۳۷۴.

گفته‌اند این یک جمله‌ی مخصّص است. بعضی دیگر گفته‌اند بدل است و نزد بعضی هم عطف بیان است. به هر حال، سخن این است که متقیان کسانی هستند که در هر حال انفاق می‌کنند و به کمی و قلت مال توجه نمی‌نمایند.

<u>الذین ینفقون فی السّرآء و الضرّآء</u> - این وصف اول متقیان است. «سرّآء» در اصل اسم آن حالتی را گویند که انسان در آن خوشحال است و «ضرّآء» برعکس به حالت ناراحتی و غم می‌گویند.

در این مورد که مقصود از «سرّآء» و «ضرّآء» چیست، آرای مفسران مختلف است:

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در تفسیر و ترجمه‌ی این جمله‌ی کریمه می‌فرماید: منظور از «السّرّآء» و «الضرّآء»، حالت یُسر و عُسر است. یعنی آنان در حالت توانگری و تنگدستی انفاق می‌کنند و در هیچ حال از الله تعالی و انفاق در راه او تعالیٰ غافل نیستند.

بعضی گفته‌اند: یعنی هم در حالت سرور و خوشی، و هم در حالت غم و پریشانی مال‌شان را خرج می‌کنند و این حالات آنان را از انفاق باز نمی‌دارد.

نزد بعضی دیگر مراد از «سرّآء»، حیات (زندگی) و از «ضرّآء»، بعد الموت (مرگ) است. یعنی آنان در زندگی هم انفاق می‌کنند و برای پس از مرگ‌شان هم وصیت می‌کنند که یک سوم مال‌شان را در راه خداوند متعال صدقه نمایند.

به نظر برخی منظور از «السّرآء»، خرج و انفاق در مواردی است که باعث خوشی و تنعم آنان یا افراد خانواده یا بستگان و خویشان‌شان گردد و «ضرّآء»، انفاق در جاها و مواردی است که در ظاهر به ضرر آنان باشد مانند خرج کردن مال برای پذیرایی مهمانان.

به تفسیر عده‌ای دیگر: منظور از «سرّآء»، خرج کردن برای دوستان و

خویشاوندان است که موجب خوشی می‌گردد و از «ضرّآء»، خرج کردن برای دشمنان خود؛ مثلاً هنگامی که دشمنان مهمان شوند که معمولاً از کدورت قلب و ناراحتی خالی نیست.

بعضی دیگر گفته‌اند: «ینفقون فی السّرآء» یعنی آنان کسانی‌اند که وقتی چیز باارزشی انفاق می‌کنند، خودشان هم به دادن آن خوشحال می‌شوند و «... فی الضرّآء» یعنی اگر چیز کمی یا چیزی که در نظرشان ناچیز باشد انفاق کنند، خودشان هم ناراحت می‌شوند، ولی در هر حال دست از انفاق برنمی‌دارند.[۱]

از میان توجیهات و تفاسیر فوق، تفسیر حبر الأمّة حضرت ابن عباس رضی الله عنهما معتبرتر است.

وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ - این صفت دوم متّقیان است. یعنی آنان کسانی‌اند که در موارد ذاتی فرو برندگان خشم‌اند. «کاظمین» اسم فاعل از «کظم» است. «کظم» در لغت به معنی بستن دهانه‌ی مشکیزه با رشته در وقت پر شدن آن است. در این‌جا به معنی بستن و مهار کردن خشم است. چون خشم بسان آتشی است که طبع آدمی را مثل مشکیزه باد می‌کند و آدم به سبب آن پر از خشم می‌شود. در این صورت اگر او خشم را فرو ببرد، گویا موفق شده که دهانه‌ی آن مشکیزه‌ی باد کرده را ببند و بنابراین «کظم غیظ» کرده است. به همین مناسبت و این کار «کظم غیظ» نامیده شده است.

«غیظ» عبارت است از: «هیجان الطبع عند رؤیة ما ینکر» (آشفته شدن درون هنگامی که موردی ناراحت کننده پیش آید). «غیظ» و «غضب» در عربی با هم فرق دارند؛ «غضب» آن است که انسان به سبب آن در صدد انتقام‌جویی باشد و «غیظ» خشم و جوششی است که بدون اراده‌ی انتقام، بلند می‌شود و شخصی

---

۱. ر.ک: البحر المحیط: ۵۸/۳ + تفسیر قرطبی: ۲۰۶/۴ + روح المعانی: ۳۷۲/۴.

که می‌خواهد آن را فرو برد تا أثر بَد آن به مسلمانی دیگر نرسد، کاظم نام دارد.[1]

عبدالرزاق رحمه‌الله و ابن جریر رحمه‌الله از حضرت ابوهریره رضی‌الله‌عنه مرفوعاً روایت کرده‌اند که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

«من کظم غیظاً و هو یقدر علی انفاذه، ملأه اللّه تعالی أمناً و ایماناً».[2] (هر کس خشمش را در جایی که قادر به خالی کردن آن باشد، فرو ببرد، خداوند متعال قلبش را مملو از سکون و ایمان می‌فرماید.)

امام احمد رحمه‌الله از حضرت انس رضی‌الله‌عنه روایت کرده که آن حضرت علیه‌السلام فرمودند:

«من کظم غیظاً و هو یقدر علی ان ینفذه، دعاه اللّه تعالی علی رؤس الخلایق حتی یخیره اللّه تعالی من ایّ الحور شاء».[3] (هر کس خشمش را در جایی که می‌تواند خالی‌اش کند، فرو ببرد، روز محشر خداوند متعال او را در انظار همه‌ی خلایق صدا می‌زند و به او اختیار می‌دهد هر حوری را که می‌پسندد، برای خود انتخاب نماید.)

از آیه‌ی مورد بحث و احادیث مذکور معلوم می‌شود که احدی خالی از غیظ نیست؛ فرق در این است که مؤمنان واقعی و اولیا پس از ظهور غیظ، آن را فرو می‌برند و فراموش می‌کنند، اما عوام آن را ظاهر و خالی می‌سازند یا برای همیشه به یاد دارند.

---

۱. روح المعانی: ۴/۳۷۲.

۲. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۴۳۸، ش ۷۸۴۱ـ و ترمذی در سنن از انس جهنی از پدرش رضی‌الله‌عنه: کتاب البر و الصلة / باب ۷۴ «فی کظم الغیظ»، ش ۲۰۲۱ و ۲۴۹۳ و گفته: «هذا حدیث حسن غریبٌ» ـ و ابو داود در سنن: کتاب الأدب / باب «من کظم غیظاً»، ش ۴۷۷۷ ـ و ابن ماجه در سنن: کتاب الزهد / باب ۱۸ «الحلم»، ش ۴۱۸۶.

۳. مسند احمد رحمه‌الله: ۱۲/۲۵۵، ش ۱۵۵۷۴ ـ و به روایت بغوی در تفسیر: ۱/۳۵۲.

<u>و العافین عن النّاس</u> - وصف سوم متقیان است. «الناس» عام است. یعنی آنان کسانی‌اند که بر تمام مردم عفو و بخشایش دارند. این نیز کاری بزرگ است و فقط از مؤمنان کامل برمی‌آید. ابن جریر ﷺ از حسن بصری ﷺ روایت کرده که خداوند متعال در روز قیامت اعلان می‌فرماید: «کسانی که بر خداوند متعال حقی دارند بلند شوند!» هیچ کس جز کسانی که در دنیا عفو و بخشایش کرده‌اند بلند نمی‌شود، سپس آیه را تلاوت فرمود.[۱]

امام طبرانی ﷺ از ابی بن کعب ﷺ روایت می‌کند که رسول اللّه ﷺ فرمودند:

«من سرّه أن یشرف له البنیان و ترفع له الدرجات، فلیعف عمن ظلم و یعط من حرمه و یصل من قطعه»[۲]: (هر که دوست دارد، در بهشت کاخ‌های بلند داشته باشد و درجاتش بلند شود، از کسی که بر وی ظلم کرده در گذرد و به کسی که محرومش ساخته عطا کند و با کسی که با وی قطع رابطه کرده رابطه برقرار سازد.)

<u>و اللّه یحب المحسنین</u> - «محسنین» انسان‌هایی هستند که به درجه‌ی احسان رسیده باشند؛ چنان که در حدیث شریف آمده: «تعبد اللّه کانّک تراه».[۳] یعنی چنان که شایسته‌ی عبادت است، او تعالی را عبادت نمایید یا چنان که حق نیکی است، آن را بجا آورد. طبق این توجیه این جمله‌ی کریمه اشاره دارد که متّقیان «محسنون الی الغیر» هستند نه فقط در انفاق.

روزی حضرت زین العابدین (علی بن حسین) ﷺ برای خوردن غذا نشسته

---

۱. تفسیر طبری: ۴۳۸، ش ۳/ ۷۸۴۰.

۲. معجم کبیر طبرانی: ۱/ ۱۹۹، ش ۵۳۴ - و معجم اوسط طبرانی: ۳۵۸ (ایضاً، ن.ک: مجمع الزوائد: ۸/ ۱۸۹).

۳. بخوانید حدیث معروف به «حدیث احسان» و «حدیث جبرییل» در صحاح.

بود. کنیز او در حالی که ظرفی پر از نان ثرید گرم در دست داشت، به طرف ایشان آمد. ناگهان پایش لغزید و خورش‌های گرم و نان ثرید بر لباس آن جناب ریخت. ایشان در حالی که خشمگین شده بود، سرش را بلند نمود. کنیز متوجه‌ی خشم مولایش گردید، اما خود را نباخت و فوراً به قرآن کریم پناه جُست و خواند: ﴿و الْكَاظِمِيْنَ الْغَيْظَ﴾. آن حضرت فرمود: غیظم را فرو بردم. کنیز ادامه‌ی آیه را خواند: ﴿وَ الْعَافِيْنَ عَنِ النَّاسِ﴾.فرمودند: ترا بخشیدم. کنیز ادامه داد: ﴿وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ﴾. فرمودند: برو، آزادت نمودم![۱]

آورده‌اند: امام ابوحنیفه رحمه‌الله به طرف مسجدی رفت. مردی خارجی یا معتزلی که دشمن سرسخت ایشان بود، چون ایشان را تنها دید به او نزدیک شد و یک سیلی محکم به صورت ایشان زد؛ چنان که چهره‌ی ایشان متغیّر گشت. امام اندکی در خود فرو رفت و بعد سرش را بلند کرد و با تبسّم به آن مرد گفت: می‌دانی که قدرت انتقام از تو را دارم، می‌توانم به شاگردانم بگویم تلافی نمایند و یکی از آنان هم از تو کفایتم می‌کند یا به مأموران حکومت گزارش کنم و آنان کارت را یکسره کنند. اما محض به رضای خداوند متعال ترا می‌بخشم. اکنون راهت را بگیر و برو. این اخلاق کریمانه‌ی امام رحمه‌الله باعث خجالت آن مرد شد و او از امام معذرت خواست و گفت: از عقاید خود توبه کردم.

شاعران به این درس بزرگ چنین اشاره کرده‌اند:

بدی را بدی سهل باشد جـزا　　　اگر مردی اَحسَن الی من اسا

×××

مردی گمان مبر که به زور است و پردلی　　　با خشـم اگـر بـر آیـی دانـم کـه کـاملی

×××

۱. به روایت بیهقی در شعب الایمان (آب وضو به جای غذای ثرید): ۳۱۷/۶ باب ۵۷ «فی حسن الخلق» / فصلٌ «فی ترک الغضب»، ش ۸۳۱۷.

بدی را مکافات کردن بـدی | بر اهل صورت بود بـخردی

×××

به معنی کسانی‌که پی برده‌اند | بدی دیده و نیکویی کرده‌انـد

وَ الَّذِيْنَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً اَوْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ... (۱۳۵)

در این آیه وصف چهارم متقیان بیان شده است. می‌فرماید:

وَ الَّذِيْنَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً - آنان کسانی‌اند که چون مرتکب گناه - به هر قسم که باشد - شوند، از صمیم قلب توبه می‌کنند و دیگر دنبال آن گـناه نـمی‌روند و خداوند متعال آنان را می‌بخشد.

منظور از «فاحشه» و «ظلم بر نفس» چیست؟ در این مورد چند سخن نقل شده است:

نزد بعضی منظور از «فاحشه»، گناهی است که بـه درجـه‌ی کـبیره بـرسد و منظور از «ظلم نفس»، صغایراند.

نزد عده‌ای دیگر منظور از «فاحشه»، حقوق اللّه و از «ظلم»، حقوق العـباد می‌باشند.

بعضی گفته‌اند: «فاحشه»، زنا است که شرعاً و عقلاً قبیح است و منظور از «ظلم نفس»، نگاه کردن یا دست زدن به زنان بیگانه یا بوسه گرفتن از آنان یا عزم برای این کارها است. زیرا اراده وقتی به عزم مبدل گردد، مسئولیت دارد.

... ذکرو اللّه فاستغفروا لذنوبهم ... - یعنی پس از ارتکاب گناه، فوراً به یاد خداوند متعال و عذاب او می‌افتند و با بیم و امید توبه می‌کنند و از او مغفرت می‌جویند.

«ذکر» می‌تواند به معنای عام تفسیر شود. یعنی قلباً جلال و عقاب خداونـد متعال را به یاد می‌آورند و لساناً او را با استغفار و تسبیح ذکر می‌کنند.

از این کریمه چنین برمی‌آید که بهترین صورت استغفار برای قبولیت این است که شخص گناهکار وضو کند و دو رکعت نماز ادا نماید و پس از آن مدتی به ذکر خداوند متعال مشغول باشد و سپس توبه کند و بخشش خداوند غفّار را طلب نماید.

<u>و لم یصرّوا علی ما فعلوا</u> - یکی از شرایط عفو گناهان و قبولیت توبه و استغفار را بیان می‌فرماید.

«اصرار» به معنای پافشاری و ادامه دادن است و اصرار بر گناه یعنی ادامه دادن عمل ممنوع در شریعت و استغفار و توبه نکردن. یعنی متقیان بعد از این که مرتکب گناه شوند، آن را ادامه نمی‌دهند، بلکه با توبه و استغفار از آن دوری می‌جویند.

بنابراین، آدمی اگر به دفعات گناه کند، ولی هر بار توبه‌ی صادقانه کند، این «اصرار» نیست و بخشوده می‌شود[1].

<u>و هم یعلمون</u> - این جمله حال واقع است از ضمیر «لم یصرّوا»، یعنی در حالی که به قباحت عمل خودشان متوجه هستند و می‌دانند که آن کار حرام و گناه است، آن را ادامه نمی‌دهند.

علوم و معارف

▣ اهمیت انفاق فی سبیل الله

انفاق و صدقه، چیزی است که نباید از آن سرسری گذشت و غافل شد.

---

۱. و باید دانست که توبه عبارت از سه چیز است: ۱ - گناهی را که مرتکب آن شده است، یقیناً بد بداند. ۲ - از عمل خود پشیمان گردد. ۳ - برای آینده تصمیم قطعی بگیرد که آن را دوباره انجام نخواهد داد. اما اگر همیشه گناه کند و توبه ننماید، «اصرار» است و معاف نمی‌شود و اگر اصرار بر صغیره هم باشد، رفته رفته کبیره می‌گردد.

در حدیث آمده:

«اتقوا النّار ولو بشق تمرةٍ»[۱] (خودتان را از آتش جهنم نجات دهید ولو این که به انفاق کردن یک دانه‌ی خرما باشد)

و: «ردّو السائل ولو بظلفٍ محرّقٍ»[۲] (دریوزه گر را دست خالی برنگردانید؛ ولو این که به دادن یک سُم بریان شده باشد.)

یک مرتبه حضرت عایشه رضی‌اللّه‌عنها چون چیزی در بساط نداشت یک دانه خرما به زنی سایل داد. آن زن دو دختر همراه داشت. او خرما را دو نصف کرد و بین دو دختر خود تقسیم کرد و خودش هسته‌ی آن را در دهان گذاشت و مکید. حضرت عایشه رضی‌اللّه‌عنها از پیامبر ﷺ پرسید: آیا این یک خرما هم ثواب دارد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «آری! در روز قیامت برابر با کوه احد خواهد شد».[۳] روزی دیگر حضرت عایشه رضی‌اللّه‌عنها در چنین شرایطی فقط یک دانه‌ی انگور به سایلی داد. بزرگی دیگر فقط یک عدد پیاز که در خانه داشت به سایلی داد و... .[۴]

به مقتضای مفهوم این احادیث، علما در کتاب‌ها تصریح کرده‌اند که آدمی نباید هیچ چیز را بی‌قدر بداند. اگر دانه‌ای گندم در جایی افتاده باشد، بایستی به پرنده‌ای داده شود و بی‌مورد انداخته نشود. با این عمل نیز به انسان ثواب عطا خواهد گردید.

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از عدی بن حاتم رضی الله عنه : کتاب الزکاة / باب ۱۱ «اتقوا النار ولو بشق تمرة و القلیل من الصدقة»، ش ۱۴۱۷ ـ و مسلم در صحیح: کتاب الزکاة / باب ۲۰ «الحث علی الصدقة ولو بشق تمرةٍ»، ش ۱۰۱٦ .

۲. به روایت بیهقی در سنن کبری از حوّاء: کتاب الزکاة / باب «التحریض علی الصدقة و ان قلّت»، ش ۷۸۴۲ .

۳. تخریج این حدیث گذشت: (ر.ک: تبیین الفرقان:۵)

۴. تفسیر کبیر: ۹/ ۷ ـ و روح المعانی: ۴/ ۳۷۲.

▣ اقسام انفاق

انفاق بر دو قسم است: ۱ـ انفاق نعمای دنیوی، ۲ـ انفاق نعمای اخروی.

منظور از نعمای دنیوی، همه نعمت‌های ظاهری خداوند متعال بر بندگان در دنیاست مانند ثروت، اموال، اجناس و ... و مقصود از نعمت‌های اخروی، نعمت‌های معنوی از قبیل علم و عرفان و امثال آن است. در هر دو قسم نعمت‌ها، انفاق جاری و موجب ثواب‌های بزرگ است. قسم اول انفاق ظاهر است. مثال قسم دوم این است که مثلاً شخصی عالم یا عارف، علم و معرفت خویش را به خلق خداوند متعال می‌رساند و این قسم انفاق حتی از قسم اول هم بزرگ‌تر است. به همین دلیل، بزرگ‌ترین ثروتمندان و سعادتمندان، پیامبران و بعد از آنان، علما و عرفا هستند، زیرا توفیق انفاق هر دو نعمت (انفاق دنیوی و اخروی) به آنان عطا شده است. بنابراین، عالمی که علم خویش را نمایان و ابلاغ نکند، مانند کسی است که ثروتی بی‌پایان اندوخته، ولی بخیل است. به قول بزرگان: «عالم بی‌عمل به زنبور بی‌عسل می‌ماند.»[1] همچنین کسی که نعمت نویسندگی به او عطا شده و می‌تواند علم را باکتابت منتشر سازد، ولی از این کار بزرگ شانه خالی می‌کند، از بخیلان است.

امام رازی رحمه‌الله صراحتاً می‌نویسد: «یدخل فیه انفاق العلم و ذالک بان یشتغل بتعلیم الجاهلین و هدایة الضآلین».[2] یعنی در انفاق فی سبیل الله که آیه بدان اشاره دارد، انفاق علم هم داخل است؛ به این صورت که عالم به تعلیم جاهلان و راهنمایی گمراهان اشتغال ورزد.

طبق مفهوم آیه، عالم بایستی در تمام احوال (سرّاء و ضرّاء) ـ دچار مانع

---

۱. سعدی رحمه‌الله، بوستان: ۱۷۴ (در طبع ایران، انتشارات امیر کبیر) و ۲۳۴ (در طبع پاکستان، کراچی، قدیمی کتب‌خانه) / باب هشتم «در آداب صحبت» حکمت ۴۸.
۲. تفسیر کبیر: ۸/۹.

شود یا نشود ـ انفاق علم کند. علامه سرخسی رحمه‌الله به خاطر تعلیم و تبلیغ در چاهی زندان کرده شد. اما تشنگان علم در کنار چاه می‌آمدند و از او تعلّم می‌نمودند. پادشاه چون که مسلمان بود، گفت: وقتی مشتاقان وی چنین‌اند، نمی‌توانیم مانع شویم.

علامه سرخسی رحمه‌الله همه‌ی «مبسوط» را در ظرف همین شش ماه از داخل چاه توسط شاگردانش تألیف نمود!

▣ پاسخ به استدلال مبتلایان به رسوم پس از مرگ

اهل بدعات از آیه‌ی ﴿أَلَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ فِي السَّرَآءِ وَ الضَّرَّآءِ ...﴾ برای اثبات بدعات و رسومِ بعد از مرگ همچون شام گور و سوم و چهلم و ... و همچنین برای اسراف مراسم و عروسی، استدلال می‌کنند. طرز استدلال آنان چنین است: خداوند متعال در آیه می‌فرماید: «مؤمنان و متقیان در حالت خوشی و غم مال خرج می‌کنند». بنابراین، صرف مال در مراسم سرور و خوشی مانند مراسم عروسی و در مراسم غم مانند ایّام سوگواری به هر اندازه و هر طریقی که باشد، نه تنها گناه نیست، بلکه موجب ثواب نیز است!

این استدلال بسیار مضحک و لرزان است. می‌توان استدلال آنان را به وجوه و دلایل متعدد درهم شکست. اما قبل از ذکر این دلایل و اصل جواب، به طور تمهید دانستن چند نکته در خصوص استدلال از قرآن کریم قابل توجه و جایز اهمیت است:

اول ـ آیه‌های قرآن کریم باید چنان تفسیر و ترجمه شوند که مضمون آن از سباق و سیاق خود خارج و مخالف نشود و این، اصلی از اصول تفسیر و مورد اتفاق تمام مفسران است. در غیر این صورت، آن تفسیر، تحریف معنوی و

حرام به شمار می‌رود و از درجه‌ی اعتبار ساقط خواهد بود.
دوم - باید ایمان داشته باشیم و معتقد باشیم که بزرگ‌ترین متقی و محسن عالم، رسول الله ﷺ و بعد از آن حضرت ﷺ، صحابه‌ی ایشان ﷺ بوده‌اند. هیچ فردی از امت ولو هر که باشد، عالم‌تر و متقی‌تر از صحابه ﷺ نخواهد شد.
سوم - باید معتقد باشیم که صاحب رسالت ﷺ و شاگردان مکتب پاکش صحابه ﷺ - قرآن مجید را از هر کس دیگر بهتر و بیشتر و کامل‌تر فهمیده‌اند و دانسته‌اند و درک کرده‌اند.
چهارم - همچنین باید معتقد باشیم که عامل‌ترین افراد بر دستورات قرآن مقدس، صحابه ﷺ بوده‌اند و هر چه که ایشان از قرآن نگفته‌اند و نکرده‌اند و نفهمیده‌اند، اگر کسی دیگر مدعی آن باشد، بدون تردید نزد خداوند متعال مردود است و این عمل، به منزله‌ی این است که چنین فردی خودش را در علم، تقوا، عمل و احسان از صاحب رسالت ﷺ و صحابه ﷺ برتر می‌داند و نشان می‌دهد که آنان در عمل به قرآن مقدس، مقصر بوده‌اند.
پنجم - در تفسیر قرآن و روایت حدیث، راوی مجهول و صیغه‌ی تمریض، یقیناً فاقد اعتبار و بلکه در ترجمه و تفسیر قرآن مقدس و حدیث نبوی، به آن یقین و اعتقاد داشتن، حرام قطعی و مستلزم کذب علی اللّه و علی الرسول ﷺ است. در حدیث وارد شده:

«من کذب علی معتمداً فلیتبوأ مقعده من النّار».[1] (هرکس دانسته بر من دروغ ببندد، منتظر جایگاه آتشین خود در جهنم باشد!).

حال به تفسیر سرّآء و ضرّآء متوجه شوید:

رییس المفسرین، حِبرالامة، پسرعموی پیامبر اسلام ﷺ صحابی جلیل

---

۱. حدیث متواتر است.

القدر، حضرت ابن عباس رضی الله عنه - کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حق وی دعای خصوصی فهم و علم قرآن کرده و حضرات خلفای ثلاثه (بعد از صدیق اکبر رضی الله عنه) نیاز به تفسیر ایشان داشته‌اند - به اتفاق شاگردان بزرگ خود - امام مقاتل، مجاهد، کلبی و عکرمه رحمهم الله که هر یک در تفسیر امامی بود - «سرّآء» را به معنی «یُسر» (غنا و ثروتمندی) و «ضرّآء» را به معنی «عسر» (فقر و تنگدستی) تفسیر و ارایه کرده‌اند[1] و این تفسیری است که مورد تأیید تمام مفسران سَلَف و خَلَف می‌باشد.

حالا به آیه‌ی مورد بحث تحت این شرایط و معیارهای مِحکم نگاه کنید:

سباق این آیه در مورد صفات متقیان و اهل جنت می‌باشد و در این آیه خداوند متعال سه صفت متقیان را بیان فرمود که عبارت‌اند از: ۱- انفاق در سرّاء و ضرّاء، ۲- فرو خوردن خشم و غیظ، ۳- عفو و گذشت از مردم و ضمن آن آیه‌ی کریمه را به ﴿وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ﴾ خاتمه داد.

پس، «سرّآء» و «ضرّآء» هر دو از صفات مادحه برای افراد سرمایه‌دار سخاوت‌مند و افراد تنگدستِ سخاوت‌مند هستند. گویا این نوع مدحیه، متضمن ترغیب به سخاوت است. یعنی متقیان و محسنان باید دارای چنین صفاتی گردند که در تمام شرایط و احوال اهل جود و سخاوت باشند و عواملی از قبیل فقر و تنگدستی آنان را از سخاوت باز ندارد.

علاوه بر این، تفسیر مذکور تفسیری است که سباق و سیاق آیه، فهم و علم و عمل شارع صلی الله علیه و آله و شاگردان او همه آن را تأیید می‌کنند.

از عبید بن عمیر و امام ضحاک رحمهما الله نقل شده است که آنان «سرّآء» را به

---

۱. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر از ابن عباس رضی الله عنه: ۳/ ۴۳۷، ش ۷۸۳۷ - و ابن ابی حاتم در تفسیر از همه‌ی افراد مذکور: ۲/ ۲۴۹ - ۲۴۸، ش ۴۲۱۲ الیٰ ۴۲۱۴. همچنین، ن.ک: البحر المحیط: ۳/ ۵۸ - و تفسیر قرطبی: ۴/ ۲۰۶.

معنی آسودگی و رخا و «ضرّآء» را به معنی شدت و مشقت گفته‌اند.[1] یعنی متقیان از خرج کردن اموال خود چه در زمان آسانی و چه در زمان تنگی و قحط‌سالی، امتناع نمی‌ورزند. متوجه هستید که مرجع و مال این تفسیر همان تفسیر ابن عباس رضی الله عنهما و جمهور است. به استثنای این دو تفسیر، سایر تفاسیر و ترجمه‌ها، به صیغه‌های تمریض (مانند «قیل» و «یقال») روایت شده‌اند که قایل آن‌ها مجهول و در نتیجه فاقد اعتبار هستند.

مثلاً امام قرطبی رحمه الله در تفسیر خود چنان اقوالی را با چنین صیغه‌هایی چسبانده و آورده است که محل استدلال اهل بدعات هستند. او می‌نویسد: «یقال فی حال الصحة و المرض».[2] (گفته شده: متقیان در حال سلامتی و مرض سخاوت را ترک نمی‌کنند.) همچنین گفته: «و قیل فی السرّآء؛ فی العرس والولائم و فی الضرّآء؛ فی النوائب و المواتم».[3] البته می‌توان گفت که این معنی هم خلاف شرع نیست؛ زیرا معانی این توجیهات این است که در حال صحت و عروسی‌ها و ولیمه و در مصایب و ماتم‌ها به طریق مشروع، صدقه و نفقه می‌کنند و طریق مشروع همان است که از شارع صلی الله علیه وآله و شاگردانش مروی است؛ زیرا آنان نیز در مراسم عروسی و ماتم‌ها خرج کرده‌اند، اما نه با تقیید و اختصاص زمان و مکان، و نه با اسراف و بدعات و موارد دیگر. و منظور علامه قرطبی رحمه الله نیز قطعاً فقط همین است. این توجیه و تأویل کلام ایشان را به پاس احترام او گفتیم و چنانچه توجیه و تأویل نکنیم، این تفسیرهای او به صیغه‌ی تمریض و فاقد اعتبار هستند؛ چون مخال و معارض با سباق و سیاق آیه هستند.

خلاصه، تفسیر معتمد و معتبر، همان تفسیر ابن عباس رضی الله عنهما می‌باشد. علامه

---

۱. تفسیر قرطبی: ۲۰۶/۴ - و البحر المحیط: ۵۸/۳ .
۲. تفسیر قرطبی: ۲۰۶/۴ .
۳. همان .

آلوسی رحمه‌الله در تفسیر خود همین قول را ترجیح داده و بقیه‌ی آرا و تفاسیر را ضعیف قرار داده است. او می‌نویسد: «و المتبادر ما قاله الحبر».[۱] هم چنین امام رازی رحمه‌الله، ابوبکر جصاص رحمه‌الله، علامه قاضی ثناء الله پانی پتّی رحمه‌الله صاحب تفسیر «مواهب الرحمن» و مفتی محمد شفیع رحمه‌الله در معارف همه ایشان همان تفسیر را ترجیح داده‌اند.[۲]

▣ علت اسراف و بدعت بودن در مراسم عروسی و پرسه

هزینه گذاری‌ها و صرف اموال به طریقی که امروزه در اغلب جاها در مراسم عروسی یا پرسه‌ها جاری است، خلاف تقوا و احسان است. نامشروع بودن آن‌ها به دو علت است:

۱ـ کارهایی که در اغلب عروسی‌ها انجام می‌گیرد، از دایره‌ی شرع بیرون‌اند و در آن‌ها اسراف و افتخار موجود است. در حدیث صحیح آمده که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «اگر به غذای تفاخر و ریا دعوت شدید، دعوت را اجابت نکنید و نروید و از آن غذانخورید».

۲ـ همین خرج و اسراف اکثراً به خاطر افرادی انجام می‌گیرد که از آنان توقعی داشته باشند و همچنین از زنان هم دعوت به عمل می‌آید که قطعاً ناجایز است و نیز مردمان از جاهای دور و دراز دعوت می‌شوند که این هم ناجایز و خلاف شرع است و هیچ کدام از این کارها نه در زمان مبارک رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم

---

۱. (معنای اصلی و معتبر، آن است که حبر امّت حضرت ابن عبّاس رضی‌الله‌عنهما گفته است.) روح المعانی: ۳۷۲/۴.

۲. ن.ک: تفسیر کبیر رازی: ۷/۹ +- و احکام القرآن جصّاص: ۴۸/۲ ـ ۴۷ (باب الاستغاثة بأهل الذمّة» / مطلب «فی قول عمر رضی‌الله‌عنه من أخاف الله لم یشفف غیظه») - و تفسیر مظهری: ۱۳۸/۲ - و مواهب الرحمن (سید امیر علی رحمه‌الله): ۸۷/۲ - و معارف القرآن حضرت مفتی محمد شفیع رحمه‌الله (اردو): ۱۸۷/۲.

انجام گرفته‌اند و نه در زمان صحابه ﷺ. بر مبنای رسم اسلامی که در زمان آنان بود فقط از افراد مستمند و همسایگان و آنانی که به عقد نکاح تعلق داشتند، دعوت به عمل می‌آمد. رسول الله ﷺ یازده ازدواج کرده است، اما برای هیچ کدام چنین جشن‌هایی ترتیب ندادند و از هر آن‌چه که در اختیار و در دست داشت، ولیمه می‌کرد و اگر به ندرت گاهی گوسفندی ذبح می‌کرد، صحابه ﷺ را ضیافت می‌فرمود.

صحابه ﷺ نیز به همین منوال عمل می‌کردند. به‌طور عمومی نه از زنان دعوت می‌کردند و نه از مردان.

منزل حضرت جابر ﷺ خیلی نزدیک به منزل آن حضرت ﷺ بود. وقتی از سفری که همراه با رسول الله ﷺ بود برگشتند، اجازه خواست زودتر به منزل برود؛ چون ازدواج کرده است. رسول الله ﷺ اصلاً خبر نداشت. از او پرسیدند: دوشیزه‌ای به زنی گرفته‌ای یا بیوه‌ای؟ حضرت جابر ﷺ عرض کرد: با یک بیوه ازدواج کرده‌ام.

محبت شدید صحابه ﷺ با رسول الله ﷺ و میان هم حقیقتی است که در قرآن نیز مصرّح شده است، اما می‌بینیم که آن حضرت ﷺ از ازدواج حضرت جابر ﷺ خبر نداشت.

در مورد مرگ و میرها هم قانون و آداب اسلامی بسیار ساده و کاملاً فطری و معقول است. در صدر اسلام اگر مسلمانی فوت می‌کرد، فقط برایش دعا و قرآن می‌خواندند. مثلاً زمانی که حضرت جعفر بن ابی طالب ﷺ در غزوه‌ی موته به شهادت رسید و رسول الله ﷺ در مدینه منوره به وحی صحنه‌ی جنگ را برای یارانش ترسیم می‌کردند، پس از آن به صحابه ﷺ فرمود: «برای اهل خانه جعفر ﷺ غذا درست کنید و به آنان بدهید؛ چون آنان در سوگ و

ماتم بسر می‌برند و نمی‌توانند برای خود غذا درست کنند» و تا سه روز برای آنان غذا درست کردند.

در حالی که بسیاری امروز عکس این حدیث عمل می‌کنند. گروه گروه به منزل اهل میت می‌ریزند تا غذا بخورند! این عمل حرام و خلاف دستور و سنت رسول الله ﷺ است. (اللهم نجنّا!)

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَ الْكَاظِمِيْنَ الْغَيْظَ﴾ - حضرت حکیم الامت رحمه‌الله می‌فرماید: از این جمله معلوم شد که غیظ طبعی منافی کمال ولایت و عرفان نیست؛ چرا که آیه در مورد مدح کاملان (صحابه رضی‌الله‌عنهم) است. کمال در حقیقت، حفظ حدود شرعیه در وقت غیظ است؛ چنان که کظم غیظ بر آن دال است.[1]

قوله تعالی: ﴿وَ الَّذِيْنَ اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً﴾ الیٰ﴿ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلٰى مَا فَعَلُوا﴾ - سید آلوسی رحمه‌الله در «روح المعانی» می‌نویسد: از حسن مروی است که این هم از جمله‌ی صفات «الذین ینفقون فی السرّآء» است.[2] و از آن معلوم می‌شود که صدور گناه با تعقّب توبه و عدم اصرار، منافی ولایت و احسان نیست.[3]

بنده می‌گوید: از این آیه همچنین معلوم شد که برای ولی معصوم بودن لازم نیست؛ چرا که عصمت خاصه‌ی ملائکه و انبیا علیهم‌السلام است.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيُرُوْا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوْا كَيْفَ

هر آئینه گذشته است پیش از شما واقعات؛ پس سیر کنید در زمین و ببینید چگونه بود

---

۱. بیان القرآن حضرت تهانوی رحمه‌الله: ۲/۵۸ - ۵۹.
۲. روح المعانی: ۴/۳۷۸ (به روایت طبری در تفسیر از حسن رحمه‌الله: ۳/۴۳۹، ش ۷۸۴۳).
۳. بیان القرآن: ۲/۵۹.

كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ ﴿۱۳۷﴾ هٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدىً وَّ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِيْنَ ﴿۱۳۸﴾

آخر کار دروغ دارندگان ● این واضح کردنی است برای مردمان و راه نمودن و پند دادنی برای پرهیزکاران ●

ربط و مناسبت

پس از بیان صفات عالیه‌ی متقیان و جزا و پاداش اخروی آنان، در این آیه‌ها حال امم قبلی را به مسلمانان تذکر می‌دهد و این از قبیل «تذکیر به ایام اللّه» است. چون مطالبی راجع به واقعه‌ی احد قبلاً به میان آمد و در آیه‌های بعد نیز بیان خواهد شد. در اینجا با تذکیر به احوال گذشتگان، مسلمانان را تشجیع می‌کند که اگر گاهی شما زخمی یا شهید می‌شوید و با زحمت و سختی‌ها مواجه می‌شوید، این نباید موجب نگرانی و پریشانی شما باشد بدین گمان که شاید شکست خورده‌اید، بلکه نظام الهی بر همین قانون می‌چرخد. گاهی، بعضی را بلندی و رفعت می‌دهد و گاهی پست و زبون می‌سازد و حق و باطل همواره بر سر پیکارند.

تفسیر و تبیین

قَدْ خَلَتْ مِن قبلكم سننٌ فَسِيرُوا فِي الأَرْضِ... (۱۳۷)

<u>قد خلت من قبلكم سُنَنٌ</u> - ضمیر خطاب برای مسلمانان است. یعنی قبل از شما امت‌هایی گذشته و رفته‌اند و در زمان آنان هم برخورد میان حق و باطل

صورت گرفته است.

اصل ماده‌ی «خَلَت» «خلوت» است. «خلا، یخلوا» به معنی خالی شدن و گذشتن شخصی که از یک جا رفته باشد و آن جا خالی می‌گردد. اینجا به معنی «مضَت» است؛ یعنی گذشتند و رفتند. چون گذشتگان رفته‌اند و جای آنان خالی شده است و دیگران گرفته‌اند، «خلت» آورده شد.

«سُنَنٌ» از «سَنَّ سنٌّ» است. «سنَّت» هم از همین ماده است به معنی راه و روش، طریق مستقیم. همچنین به معنی ریختن آب آمده؛ زیرا همین که آب ریخته شود، حرکت را شروع و راه را پیدا می‌کند. علاوه بر این، به معانی وقایع، گروه و جماعت‌ها، امت‌ها و ... نیز آمده است.

در اینجا به نظر بعضی به معنی شرایع و ادیان است. اما قول راجح این است که به معنی گروه‌ها و امم می‌باشد؛ چنان که در سخن عرب آمده:

ما عاین الناس من فضل کفضلکم ولا رأوا مثلکم فی سالف السنن[1]

<u>فسیروا فی الارض فانظروا...</u> - می‌فرماید: روی زمین برای دیدن عاقبت مکذّبان بروید. یعنی اگر به سیر رفتید، نیت تفریح نداشته باشید، بلکه برای حصول عبرت زمین را بگردید و تفکر کنید که چه کسانی اینجا بوده‌اند و به کجا رفته‌اند و بعد درباره‌ی خودتان فکر کنید که ما هم پس از چند صباحی از این سرای فانی به سوی دار باقی خواهیم رفت. بنابراین، نباید از اطاعت پروردگار دور شویم و گرفتار فریب نخوت دنیوی گردیم. این نوع سیر، «سیر قدمی و نظری» نام دارد. «سیر» قسم دومی نیز به نام «سیر افهام» دارد که منظور از آن مطالعه‌ی کتب تاریخ و وقایع مکتوب مربوط به حالات گذشتگان است تا بدین طریق تدبّر و

---

۱. روح المعانی: ۳۸۱/۴ + تفسیر قرطبی: ۲۱۶/۴ .

تفکّر و عبرت حاصل شود. منظور از نظر کردن (در «فانظروا»)، نگریستن با چشم یا با فکر و تأمل و تدّبر است.

هذا بیان للنّاس و هدیً و موعظة للمتقین (۱۳۸)

یعنی قرآن را معظم: دانید که بیانی شافی است برای مردم و هدایت و موعظه‌ای بلیغ است برای متقیان.

بیان للنّاس - الف و لام «النّاس»، جنسی است؛ یعنی برای تمام مردم جهان. این، دلیل ختم سلسله‌ی نبوت به پیامبر اسلام ﷺ است.

سه کمال بزرگ قرآن کریم

قرآن، دارای سه کمال و صفت بزرگ می‌باشد:

۱ - مبیّن دستورات و قوانین الهی و لسان قدرت اللّه تعالی می‌باشد. آن‌چه خیر و سبب مرضیات خداوند متعال و آن‌چه مورد خشم و نارضایتی او تعالی می‌باشد، همه را بیان فرموده است.

۲ - مایه‌ی هدایت و راهنمای کامل است. از یک طرف قاضی است و از طرفی دیگر انسان‌ها را به راه راست راهنمایی می‌کند.

۳ - پند و موعظه‌ای است که انسان‌ها را ترغیب و ترهیب می‌کند تا بیدار شوند.

قرآن مقدس و منزله‌ی آن را در قالب این مثال بفهمید: پادشاهی وجود دارد که خزانه‌ی بزرگش را باز می‌گذارد تا هر کس آزادانه بیاید از آن بردارد. در این صورت احمق کسی است که از آن بهره‌ای نبرد. در چنین شرایطی حتی پیرزنی عاجز نیز افتاده و خیزان خود را به آن محل می‌رساند تا نصیبی ببرد.

از خزانه‌های خداوند متعال در زمین و آسمان و عرش، خزانه‌ای بزرگ‌تر از قرآن مقدس نیست. چون بعد از ذات خداوند متعال مرتبه‌ی قرآن است و او تعالی این خزانه‌اش را برای همه نازل کرده است. لذا باید از آن کاملاً بهره‌برداری نمود وگرنه آدمی مسئول خواهد گشت.

این خزانه‌ای است که متکلم است و با فصیح‌ترین بیان، انسان‌ها را صدا می‌زند که بیایید از من بهره گیرید تا کامیاب شوید.

وَ لَا تَهِنُوْا وَ لَا تَحْزَنُوْا وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۳۹﴾ اِنْ
و سست مشوید و اندوهناک مباشید و شمایید غالب؛ اگر مسلمان هستید ● اگر

يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهٗ ؕ وَ تِلْكَ الْاَيَّامُ
برسد شما را زخمی، پس رسیده است گروه کافران را زخمی مانند آن و این حالت را

نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ
می‌گردانیم میان مردمان (برای فواید بسیار) و تا مشخص سازد الله مؤمنان را و بگیرد

شُهَدَآءَ ؕ وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۱۴۰﴾ وَ لِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
شهید و الله دوست نمی‌دارد ستمکاران را ● و تا کامل عیار کند الله مسلمانان را

وَ يَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۱۴۱﴾
و نابود سازد کافران را ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: مسلمانان نباید در جنگ با کافران و دیدن رنج و مصیبت جسمی و روحی، سُست و ترسان شوند. لشکر کافران هم این ضربه‌ها را

خورده‌اند. سنت الهی بر این است که گاهی پیروز می‌گرداند و گاهی شکست می‌دهد. اما مؤمنان حقیقی همیشه پیروزند و شکست آنان موقّت است. اصولاً این دگرگونی‌های عالم برای آزمایش، کسب درجه‌ی شهادت، پاک شدن از گناهان و نابود کردن کافران است.

ربط و مناسبت

به طور خصوص این آیه‌ها مربوط به واقعه‌ی اُحُد هستند که از چندین آیه‌ی قبل موضوع آن شروع شده بود و تاکنون ادامه دارد.

سبب نزول

علامه واحدی رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنه آورده است: چون مسلمانان در روز احد در مرحله‌ی دوم با شکست مواجه شدند، در میان‌شان اضطراب و پریشانی پدید آمد. در این میان حضرت خالد رضی الله عنه که تا آن زمان مسلمان نشده بود و در جمع کفار قرار داشت از این دسپاچگی و پراکندگی مسلمانان استفاده کرد و بر آنان حمله آورد. چون آن حضرت صلی الله علیه وآله متوجه این قصد آنان شد دست به دعا برداشت و فرمود: «اللّٰهم لا یعلون علینا، اَللّٰهم لا قوة لنا الا بک، اللّٰهم لیس یعبدک بهذه البلدة غیر هٰؤلاء النفر» (خداوندا! نگذار این‌ها بر ما غالب شوند، خداوندا! ما قوتی جز تو نداریم، خداوندا! در این سرزمین جز این افراد [صحابه رضی الله عنهم] کسی پرستنده‌ی تو نیست.)

و از آن طرف مسلمانان هم متوجه شدند. لذا چند تن از جوانان مسلمان حرکت کردند و زودتر کوه را گرفتند و آنان را به تیر بستند و وادار به عقب‌نشینی و شکست کردند. در همین زمان این آیات نازل گردید و در آن

فرمود: ﴿وَ أَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ﴾.[۱]

امام زهری و قتاده رحمهما الله قایل‌اند: این آیه‌ها سبب نزول خاصی ندارند، بلکه برای تسلّی مسلمانان در واقعه‌ی احد نازل شدند.[۲] این زمانی بود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم هنوز به مدینه منوره نرسیده بود. به ایشان خبر رسید که مشرکان مشوره کرده‌اند و به گمان این که بسیاری از مسلمانان کشته و زخمی و بقیه پریشان شده‌اند، می‌خواهند حمله‌ای دیگر بکنند تا کار مسلمانان را یکسره نمایند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم به مسلمانان فرمود که کفار قریش چنین تصمیمی گرفته‌اند، اما شما سست نشوید و به آنان فرصت ندهید که نصرت اللّه تعالی پشتوانه‌ی ماست. پس قبل از این که آنان بیایند، باید ما و شما اقدام نماییم و برویم جلوشان را بگیریم. در وجود صحابه رضی الله عنهم اصلاً ضعف روحی و زبونی جایی نداشت و آنانی که دست و پا و بدن‌شان مجروح شده بود نیز آماده شدند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم دوباره اعلان فرمودند: «جز کسانی که دیروز در جنگ با ما بودند کسی دیگر با ما خارج نشود!».

در همین زمان مسلمانان از ناحیه‌ی زخمی‌ها پریشان شدند. چون فکر کردند که اگر افراد سالم و تازه رسیده با آنان همراه نشوند، شاید با افراد زخمی نتوانند کاری انجام دهند. در همین حالت این آیه‌ها نازل گردید و موجب تسلی و تشجیع آنان شد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرچم را بست و به حضرت زبیر بن عوام رضی الله عنه داد. کافران در فکر حمله بودند که خبر حمله‌ی مسلمانان به آنان رسید. آنان وحشت‌زده

---

۱. اسباب النزول: ٦٩ . همچنین به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۴۴۷/۳ ، ش ۷۸۹۱ و از ابن جریج رحمه الله ، ش ۷۸۸۹ ـ و ابن ابی حاتم از ابن جریج رحمه الله : ۲۵٦/۲ ، ش ۴۲۷۲ .

۲. به روایت طبری در تفسیر: ۴۴۲/۳ ، ش ۷۸۸۳ و ۷۸۸۴ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲۵۷/۲ ـ ۲۵٦ ، ش ۴۲٦۹ و از ربیع رحمه الله ، ش ۴۲۷۷ .

شدند. چون اول فکری کردند که آنان ضعیف شده‌اند و از بین رفته‌اند، اما این اقدام برای آنان ثابت کرد که مسلمانان هنوز قوی هستند. هر یکی از کفار به طرفی و از راهی پا به فرار گذاشتند و سعی کردند زودتر خودشان را به مکه برسانند. رسول الله ﷺ که چنین دیدند، دستور دادند مسلمانان به مدینه برگردند. در مورد این رویداد، تحت آیه‌ی ﴿اَلَّذِينَ اسْتَجَابُوْا لِلّٰهِ وَ الرَّسُوْلِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ...﴾ [آل عمران: ۱۷۲] مستقلاً سخن گفته خواهد شد، ان شاءَ الله.

تفسیر و تبیین

ولا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون... (۱۳۹)

و لا تهنوا و لا تحزنوا ـ «لا تهنوا» از «وَهْن» به معنی سستی و ضعف است. عرب می‌گوید: «وَهَن لرَجل» یعنی سست و ضعیف شد مرد در کار یا در جهاد و ... . در کلام حضرت زکریا علیه‌السلام آمده است: ﴿إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي ...﴾ [مریم: ۴]، که در آن «وهن» به همین معناست.

«لا تحزنوا» از «حزن» به معنی غمگین شدن به مافات است.

در این آیه خداوند متعال مؤمنان را به دو کار فرمان می‌دهد:

یکی این که: «ولا تهنوا». یعنی هیچگاه در راه خداوند متعال به ویژه در جاهایی که حسّاس و نیاز به خدمت و جانفشانی بیشتر داشته باشد، از خود ضعف و سستی نشان ندهید، بلکه باید تهوّر و شجاعت و از خودگذشتگی ارایه کنید.

دیگر این که: «ولا تهنوا». یعنی اگر با دشمن جنگیدید و بعضی از شما شهید یا مضروب شوند، غمگین و ناراحت نشوید؛ مثل واقعه‌ی احد که به سبب آن بر

شما حزن و غم طاری گشت. با این تقاضاهای اسلام، جان و مال خود را فدا سازید که در مقابل آن اجری بزرگ دریافت خواهید کرد. در جنگ احد، هفتاد نفر که ٦۴ نفر از انصار و چهار نفر از مهاجران بودند به شهادت رسیدند.[1] اما باز هم می‌بینیم که خداوند متعال می‌فرماید: سست و غمگین مَشوید. معلوم است که وقتی این دو چیز دفع شوند، مسلمان می‌تواند به مقاصد دینی و الهی خود برسد.

<u>و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین</u> - خداوند متعال یادآوری می‌فرماید که شما مسلمانان بر همه‌ی عالم و کفار غالب و بالاترید. بالاتری امت محمّد ﷺ هم در دنیا هست و هم در آخرت.

در مورد وجوه بالاتری امت محمد ﷺ، (و انتم الاعلون). جند توجیه وجود دارد:

به یک توجیه: خداوند متعال به صحابه‌ی رسول ﷺ دلداری می‌دهد که در روز احد گرچه هفتاد نفر شهید دادید و عده‌ای هم مجروح گشتند، اما در مقابل، بیست و پنج نفر از کفار را کشت و در آخر غلبه از آنِ شما شد و در غزوه‌های دیگر پی‌درپی بر آنان غالب آمدید.

به توجیه دوم: شما مسلمانان هم به اعتبار دلیل حقانیت از کفّار بالاترید و هم به اعتبار تمسک به دین و هم به اعتبار وضع اخروی که هیچگونه پریشانی نخواهید داشت. قرآن و اسلام گواه انکارناپذیر این حقیقت هستند.

به توجیه سوم: شما به اعتبار شأن و مرتبه از کفِار بالاترید. یعنی اگر بکشید یا کشته شوید، در هر دو صورت پیروز و مستحق اجرید، برخلاف کفار که اگر بمیرند، چیزی جز آتش دوزخ انتظارشان را نمی‌کشد!

---

۱. ر.ک البدایة و النهایة: ۴/ ۵۷ - و ارشاد الساری (شرح صحیح بخاری): ۹/ ۱۲۲ - ۱۲۱.

جمله‌ی شرطیه‌ی «ان کنتم مؤمنین» نیز دو توجیه دارد:

۱ - یعنی: «ان بقیتم علی ایمانکم» (شما به هر حال بر کافران چیره خواهید شد، اگر بر ایمان خویش باقی بمانید).

۲ - یعنی: «ان کنتم مؤمنین بهذه البشارة» (اگر واقعاً و کاملاً به این بشارت الهی ایمان دارید، غالب خواهید شد).

نمونه‌ی کامل ظهور این بشارت در صحابه‌ی کرام ﷺ بود. آنان چون مسلّح با سلاح ایمان کامل بودند، به هر کجا که رو می‌کردند، صبح پیروزی و برتری به روی‌شان خنده می‌زد. آنان با اعتماد به همین ایمان بس شگرف و عالی پا به رودخانه‌ی بزرگ نهادند و با ندای «نحن عباد اللّه و هذا خلق اللّه» از آن با اسب‌ها عبور می‌کردند[1].

حضرت عقبه بن نافع ﷺ وقتی که وارد بیابان «قیروان» شد - بیابانی که پر از حیوانات درنده و وحشی بود - ، خطاب به آن مخلوقات خداوند متعال فرمود: «ای حیوانات و حشرات جنگل! از این بیابان بروید زیرا ما اصحاب رسول اللّه ﷺ هستیم و قصد داریم همین‌جا اقامت گزینیم. از این پس اگر شما را اینجا ببینیم، نابودتان می‌کنیم.» پس از آن همه‌ی مردم دیدند که همه‌ی حیوانات در حال رفتن هستند و حتی بچه‌ها و تخم‌هایشان را به دهان گرفته با خود می‌برند![2]

امام قرطبی ﷺ می‌نویسد: بعد از نزول این آیه و بشارت بزرگ، صحابه ﷺ در هر جنگ و جهادی پیروز می‌شدند؛ به طوری که در اواخر که از تعداد

---

۱. مربوط به فتح مداین است که مسلمانان از رود دجله با اسب‌ها عبور نمودند و ایرانیان مات و مبهوت به این صحنه نگاه می‌کردند. (ن.ک: حیاة الصحابة.

۲. ر.ک: الکامل فی التاریخ (ابن اثیر): ۲ / ۴۳۹ - ۴۳۸ حوادث سنه‌ی ۵۰ - و تاریخ طبری: ۱۷۸/۴، احوال سنه‌ی ۵۰ - و آثار البلاد قزوینی: ۲۴۲ تحت اسم «القیروان» + جهان دیده (مفتی محمد تقی عثمانی): ۱۰۶ الیٰ ۱۰۸.

صحابه ﷺ کم شده بود، لشکر مسلمانان فقط تعدادی و حتی در بعضی موارد فقط یک نفر از آنان را به طور برکت و رمز موفقیت و پیروزی با خود همراه می‌کردند و به برکت آنان فتح حاصل می‌شد.[۱]

ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله ... (۱۴۰)

در این آیه نیز خداوند متعال مسلمانان را تسلیت خاطر می‌بخشد؛ می‌فرماید: **ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله** - از این که بر شما زخم و ضربه‌ی روحی و جسمی وارد شده است، ناراحت نباشید. چون کفار هم این زخم را برداشته‌اند و حتی آثار زخم آنان شدیدتر است؛ گرچه به ظاهر تعداد شهدای شما بیشتر است.

«قرح» به معنی زخم و جرح است و اگر به ضم قاف (قُرح) خوانده شود، به معنی دردی است که از زخم پیدا می‌شود. معنای اصلی آن «خلوص» است؛ چنان‌که می‌گویند «ماء قُراح» (آب خالص). مرجع ضمیر «ه» در «مثله»، قرح است.

قراءات در «القرح»: حمزه و کسایی و ابوبکر ﷺ این لفظ را در هر دو جا به ضم قاف خوانده‌اند: «قُرح».

نزد بعضی به فتح قاف است: «قَرح».

بعضی دیگر می‌گویند: این‌ها دو لغت به یک معنا هستند. مثل «ضَعْف و ضُعف» که هر دو به یک معنا هستند.

علامه فراء ﷺ می‌گوید: در صورت فتح (قَرح)، به معنی زخم و در صورت ضم (قُرح)، به معنی دردِ ناشی از زخم است. بعضی دیگر می‌گویند: با فتح،

---

۱. تفسیر قرطبی: ۴/۲۱۷.

لغت حجاز است و با ضم، لغت دیگران. گروه دیگری گفته‌اند که به فتح، مصدر است و به ضم، اسم.(۱)

و تلک الایام نداولها بین الناس - مشارالیه «تلک» برای تمام زمان‌های گذشته و آینده است. «نُداولها» از «مداولة» به معنی گرفتن یک چیز از شخصی و انتقال دادن آن به دیگری است.

در این قسمت از آیه، به عنوان بیان علّت کلّی این شکست و پیروزی‌های پی در پی متقابل می‌فرماید که ما این چند روز دنیا را به همین منوال بین مردم دست به دست می‌گردانیم. یعنی این شأن خداوندی است که کافران را گاهی مقتول و گاهی قاتل قرار می‌دهد (بدین ترتیب ایام و ازمنه را به این رو و آن رو می‌گرداند و هرگز مردم را به یک حالت و کیفیت نمی‌گذارد.)

شاعر این حقیقت تکوینی را در قالب شعر، چنین ارایه کرده است:

ز رنج و راحت گیتی، مرنجان دل مشو خرّم که آیین جهان، گاهی چنین گاهی چنان باشد

صحابه ﷺ را متوجه می‌کند که اطاعت شما از رسول اللّه ﷺ سبب کامیابی شما و نافرمانی او سبب ناکامی‌تان خواهد بود. به همین خاطر در روز بدر کاملاً پیروز بودید. اما در روز احد عدم اطاعت گروهی از شما از پیامبر ﷺ، موجب شکست شما در مرحله‌ی دوم بود، ولی باز رحمت الهی عطف به شما گردید و پس از آن دو مرتبه غالب شدید.

و لیعلم الذین آمنوا منکم - پس از بیان علت دگرگونی‌های حالات مردم و ایام، حکمت این تغییر نظام دنیا و مداومت آن را بیان می‌فرماید.

روشن می‌فرماید که ما چنین می‌کنیم تا در لابلای آن، ایمان‌داران واقعی و کمال آنان نمایان و برملا شود و بدین صورت مؤمنان از کافران ممتاز و مشخص گردند.

---

۱. ر.ک: تفسیر قرطبی: ۴/۲۱۶-۲۱۸ - و روح المعانی: ۴/۲۸۴.

ضمناً با این ترجمه واضح گردید که منظور از «لیعلم اللّه» این نیست که معاذ اللّه او تعالی بدون این تغییرات، حال بندگان را نمی‌داند. بلکه چنین می‌کند تا برای بندگان هم حقیقت احوال روشن شود؛ درست مانند استادی که از شاگردی امتحان می‌گیرد تا قابلیت او برای دیگران مشخص و شناخته گردد.

و یتخذ منکم شهداء - عطف بر «لیعلم» و حکمت دوم دگرگونی‌های عالم است.

«شهداء» دو معنی دارد: یکی، گواه و دیگری، شهید. طبق قول جمهور مفسران در این‌جا به معنی شهید است. یعنی گاهی شما امت محمّد ﷺ را چنین می‌آزماید تا از شما شهدا بگیرد و این یک فضیلت بزرگ است. در حدیث آمده که رسول اللّه ﷺ فرمودند:

«از میان تمام امّت‌ها، شهدای امت من بیشترانـد. و این موجب افتخار و سرافرازی این امت است.»

و آمده است: «از میان این امت، شهدای انصار از همه بیشترند.»[۱]

اگر لفظ «شهداء» به معنی شاهد (گواه) گرفته شود، آیه‌ی کریمه بدین معنی خواهد بود که: خداوند متعال با شما در میدان جنگ چنین می‌کند تا عدالت‌تان را ثابت کند؛ چون قرار است در آخرت بر امم دیگر شاهد و گواه باشید وقتی در جریان این حوادث عادل بودن شما ثابت گردید، می‌توانید در آخرت گواه باشید که برای شهادت، عدالت شرط است.

و اللّه لا یحب الظالمین - در اینجا شبهه‌ای تردید شد و آن این که گمان می‌رفت که غالب بودن ظالمان، نشانه‌ی محبت است. خداوند متعال فرمود که این طور نیست. او تعالی هیچگاه ظالمان و کافران را دوست ندارد، بلکه این پیروزی

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از قتاده رضی الله عنه موقوفاً با الفاظ: «ما نعلم حیاً من احیآء العرب اکثر شهیداً أعز یوم القیامة من الانصار»: مغازی / باب ۲۶، ش ۴۰۷۸.

ناچیز و موقت و ظاهری آنان، بر مبنای همین علل و حکمت‌ها بود که بیان گردید.

وَ لِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا ... (۱۴۱)

در این آیه حکمت سوم و چهارم ضربه خوردن مسلمانان بیان شده است؛ می‌فرماید:

و لیمحص الله الذین امنوا - یعنی تا بدین ترتیب او تعالی مؤمنان را از تمام گناهان پاک و صاف نماید. در حدیث شریف آمده:

«السیف محّاء للخطایا»[1] (شمشیر محو کنننده‌ی تمام گناهان است.)

اگر شخصی هزاران گناه کبیره انجام دهد اما در جهاد شهید شود، یک گناه هم بر وی نمی‌ماند و همه بخشوده می‌شود.

«یُمحص» از «تمحیص» به معنی چیزی را به درجه‌ی نهایت پاک و صاف و خالص کردن است. علامه خلیل رحمه الله می‌گوید: «التمحیص، تخلیص الشیء من کل عیب». «مَحَّصْتُه» یعنی: آن را از هر عیب پاک کردم.

و یمحق الکافرین - حکمت چهارم است. یعنی تا کافران و اثرات فاسدشان را نابود کند.

«یمحق» از «محق» به معنی ازاله است. یعنی چیزی را از مکانش دور و زایل نمودن. پس، «مَحَقَ» یعنی عین و نفس چیزی را از مکانش دور و زایل و نابود نمود؛ به خلاف «تمحیص» که به معنی ازاله‌ی خبث و آثار بد از چیزی است.

---

۱. به روایت احمد در مسند از عتبة بن عبد سلمی رضی الله عنه در یک حدیث طویل ـ و ابن حبان در صحیح: ۵۱۹/۱۰ (کتاب السیر / باب ٦ «فضل الشهادة»، ش ۴٦٦۳) ـ و ابوداود طیالسی در مسند: جزء سادس / ۱۷۹ ـ ۱۷۸، ش ۱۲٦۷ و بیهقی در سنن کبریٰ: ۵۴۱/۱۳ (کتاب السیر / باب «فضل شهادة فی سبیل الله عز و جل، ش ۱۹۰۳۴) ـ و طبرانی در معجم کبیر: ۱۲۳/۱۷ و ۱۲۴، ش ۳۱۰ و ۳۱۱ و هیثمی رحمه الله گفته: «رجالُ احمد، رجال الصحیح خلا ابی المثنّی الأملوکی، و هو ثقة». مجمع الزوائد: ۲۹۱/۵) ـ و دارمی در سنن: کتاب الدیات / باب ۲۰ «صفة القتل فی سبیل الله»، ش ۲۴۱٦.

اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِيْنَ جٰهَدُوْا مِنْكُمْ
آیا گمان کردید که وارد بهشت می‌شوید و هنوز متمیّز نساخته است الله مجاهدان را از شما و پیش از آن که

وَ يَعْلَمَ الصّٰبِرِيْنَ ﴿۱۴۲﴾ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ
جدا کند صابران را ● و هر آئینه شما آرزو می‌کردید مرگ را پیش از آن که ملاقات کنید آن را،

فَقَدْ رَاَيْتُمُوْهُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ ﴿۱۴۳﴾
پس دیدید آن را و شما می‌نگریستید ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: مؤمنان باید این حقیقت را همیشه مدنظر داشته باشند که بهشت در مقابل ایمان و عمل توأماً حاصل می‌شود. تحمل مصایب و مشکلات از زمره‌ی بزرگ‌ترین اعمال هستند. پس وقتی که جهاد پیش می‌آید، مؤمنان باید مردانه در مقابل دشمن بایستند و از ضربه خوردن یا کشته شدن هراسی به دل راه ندهند. جهاد برای مؤمن باعث افتخار دنیوی و حصول مقام بزرگ شهادت و دست یافتن به نعمت‌های بزرگ خداوند متعال در آخرت است.

ربط و مناسبت

این آیه‌های کریمه هم مربوط به واقعه‌ی اُحُد است. قبلاً حکمت شکست و فلسفه‌ی جهاد را بیان فرمود. در این آیات، مسلمانان را متوجه می‌فرماید و هشدار می‌دهد که به او تعالی و پیامبرش و روز آخرت ایمان آورده‌اید و هدف‌تان، تحصیل رضای الهی و اطاعت رسول الله ﷺ و نهایتاً تحصیل نعمای آخرت است. پس تکالیفی که در دنیا به شما می‌رسد، به منزله‌ی

آزمون‌های آماده کننده است و حقیقتاً در مقابل نعمای آخرت و جنت هیچ است. لذا، نباید گمان کنید که بدون تکالیف و آزمایش‌های دنیوی آن نعما به شما می‌رسد.

تفسیر و تبیین

ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ... (۱۴۲)

ام حسبتم ... - این خطاب در اصل و به اعتبار نزول، برای افرادی است که در روز احد شکست خوردند و پریشان شدند.

«و لما یعلم» یعنی «لمّا یمیز اللّه». این جمله حال است از ضمیر «تدخلوا». آیه توضیحاً چنین در می‌آید: «بل لا ینبغی منکم ان تظنوا انکم تدخلون الجنة و تفوزون بنعیمها و ما اعد اللّه تعالیٰ لعباده فیها ...» با این توضیح معنی آیه چنین است: «آیا گمان می‌برید که به بهشت خواهید رفت در حالی که هنوز خداوند متعال امتیاز نداده (و برای مردم واضح نکرده است) میان شما مجاهدان و صبر کنندگان را؟ خیر بلکه برایتان مناسب نیست که این گمان را داشته باشید.» به قول شاعر:

ترجوا النجاة و لم تسلک مسالکها ان السفینة لا تجری علی الیبس

(امید نجات داری در حالی در راه‌های آن قدم ننهاده‌ای؟! بدان که کشتی بر خشکی راه نمی‌رود!)

در حدیث آمده که اگر شخصی در تمام زندگی خود در سجده افتاده باشد، وقتی در روز قیامت نعمای اُخروی را می‌بیند، اعتراف می‌کند که عبادات و بندگی او در مقابل این همه نعمت هیچگونه ارزشی ندارد.

سرگذشت یک عابد بنی‌اسرائیلی را آورده‌اند که پانصد سال عبادت کرده

بود و دلش خوش بود که حقّ عبادت و شکر پروردگار را به جای آورده و به بهشت می‌رود. اما در قیامت وقتی که محاسبه می‌شود، همه‌ی آن عبادات در مقابل یک لیوان آب از بین می‌روند! او که چنین می‌بیند، فریاد برمی‌آورد: پس نتیجه‌ی عبادات طولانی من چه شد؟! خداوند متعال می‌فرماید: حال دیدی که عبادت تو در مقابل جنت من ارزشی ندارد؟ آن شخص می‌گوید: اکنون به رحمت‌های تو امید دارم. و او محض به رحمت و فضل او تعالی به جنت برده می‌شود.

حضرت شهر بن حوشب ﷺ می‌فرماید: «طلب بهشت بدون عمل، گناهی از گناهان است. [چون چنین کسی خداوند متعال را نیازمند خود می‌شمارد که می‌خواهد بدون عمل او را به بهشت‌اش ببرد] و انتظار و امید داشتن شفاعت بدون سبب، نوعی غرور است و امید رحمت داشتن از کسی [خداوندی] که اطاعت نشود، حماقت است».[1]

به قول یکی:

بلبل کو ستم تحمل نکند — بهتر آنست دگر سخن گل نکند

و به قول عاشقی راستین:

تو ز یک زخمی گریزانی ز عشق — تو بجز نامی نمی‌دانی ز عشق

و لقد کنتم تمنّون الموت من قبل ان تلقوه ... (۱۴۳)

این جا هم خطاب به مؤمنانی است که در جنگ احد شرکت کرده بودند. قبل از جنگ احد، جنگ بَدر اتفاق افتاد. جنگ بدر چون به طور ناگهانی به وقوع پیوست، برخی از مسلمانان که در سفر یا در زمین‌های کشاورزی مشغول

---

۱. روح المعانی: ۳۸۸/۴.

بودند، از آن بازمانده بودند.

وقتی که رسول اللّه ﷺ از بدر برگشت، اینان از این که از جهاد اول اسلام بازمانده بودند، خیلی ناراحت شدند و تمنا کردند که جهادی دیگر پیش آید تا شرکت داشته باشند.

سال بعد جنگ احد پیش آمد. چون جنگ در مرحله‌ی دوم به نفع مؤمنان کاملاً تمام نشد، اینان سراسیمه و دچار پریشانی شدند. آیه‌ی کریمه‌ی ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ ...﴾ به همین مورد درباره‌ی آنان اشاره داشت. در این آیه خداوند متعال خطاب به آنان می‌فرماید که خود شما تمنّای جنگ کردید و در جهاد امید شهادت بیشتر است. پس، پریشانی از شکست و کشته شدن معنایی ندارد.

و لقد کنتم تمنّون الموت من قبل ان تلقوه - مراد از «موت» شهادت است و تمنای شهادت جایز است. این را یادآوری کردم تا بدانید که تمنای مرگ به سبب امور دنیوی از قبیل مصایب و بلیات جایز نیست. در این مورد قبلاً نیز شافیاً بحث کردیم.[1]

مرجع ضمیر «ه» در «تلقوه»، موت است.

فقد رایتموه و انتم تنظرون - یعنی به تحقیق مرگ را در احد مشاهده کردید؛ در حالی که نگاه می‌کردید که این حالت چطور پیش آمد و در آن تفکر می‌کردید.

شخصی بر حضرت حذیفه رضی الله عنه انتقاد نمود که چرا شما در حنین رسول اللّه ﷺ را تنها گذاشتید و فرار کردید. حضرت حذیفه رضی الله عنه فرمود: آری! جنگ شوخی نیست. آن، لحظه و موقع حساس و سختی بود.

یک تابعی گفت: اگر ما بودیم، فرار نمی‌کردیم. حضرت حذیفه رضی الله عنه فرمود: تا بحال جهاد کرده‌اید؟ گفت: نه. فرمود: اگر جنگ را ببینی و فرار نکنی،

---

۱. ر.ک تبیین الفرقان: ۳ / ذیل صفحه‌ی ٦١ .

مردی. دیدن مرگ با چشمان خود و سپس پایمردی کردن کار هر کس نیست.[1]

وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَائِنْ مَّاتَ اَوْ
و نیست محمّد مگر پیامبر. هر آئینه گذشته‌اند پیش از وی پیامبران. آیا اگر او بمیرد یا

قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ اَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَّنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَّضُرَّ
کشته شود، برمی‌گردید بر پاشنه‌های خود (مرتد می‌شوید)؟ و هرکه برگردد برپاشنه‌های خود، هرگز هیچ زیان نرساند

اللّٰهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِى اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ ﴿۱۴۴﴾
الله را و الله ثواب خواهد داد شکر گذاران را ●

مفهوم کلّی آیه: اسلام، دین عبادت خداوند متعال است. پیامبر ﷺ در این میان فقط مبلّغ و آورنده و شرح دهنده‌ی این آیین است. پس برای ادامه‌ی این دین، وجود پیامبر در هر زمان لازم نیست. از این رو، نباید با مرگ یا شهادت پیامبر، دین تعطیل شود و مسلمانان دلسرد شوند.

ربط و مناسبت

این آیات هم متعلق به واقعه‌ی اُحُد و مربوط به حادثه‌ای در آن جنگ است که در طی آن دندان مبارک آن حضرت ﷺ شکست و از سوی ابلیس لعین و کافران شایعه‌ی شهادت رسول الله ﷺ پخش گردید.

سبب نزول

همان‌طور که بیان گردید در مرحله‌ی اول جنگ احد، کفار شکست خوردند

---

۱. سخن صحابه را در مورد متفرق شدن در جنگ حنین بخوانید در صحیح بخاری: مغازی / باب ۵۴، ش ۴۳۱۵ الی ۴۳۱۷ - و ارشاد الساری (شرح صحیح بخاری): ۹/ ۲۹۲ الیٰ ۲۹۴.

و به همین سبب افرادی که به دستور آن حضرت ﷺ بر بالای «جبل الرماة» سنگر دفاعی گرفته بودند، پایین آمدند و شروع به جمع‌آوری غنایم کردند. حضرت خالد ﵁ که تا آن زمان مسلمان نشده بود، با تعدادی از سپاه قریش از این فرصت استفاده کرد و از پشت جبل الرماة بر مسلمانان حمله آورد.

حضرت خالد ﵁ دستور داد که هر کجا رسول الله ﷺ قرار دارد، بر آنجا حمله برید. اتفاقاً رسول اللّه ﷺ برای تجدید وضو تشریف برده بودند و حضرت طلحه بن عبیداللّه ﵁ جهت انتظام و تدارک آب همراه بود. در همین وقت، کفار بر آن حضرت ﷺ حمله کردند. اما حضرت طلحه ﵁ چون شیری به دفاع پرداخت و این دفاع چنان جان‌نثارانه و مؤثر بود که کفّار نتوانستند یک ضربه‌ی شمشیر هم به آن حضرت ﷺ وارد کنند؛ در حالی که جمعاً بسیار ضربه شمشیر فرود آورند. از این وجه حضرت صدیق اکبر ﵁ با اشاره به جانفشانی بی‌نظیر حضرت طلحه ﵁ در آن روز فرمودند: «احد و همه‌ی اجر و ثواب آن، از آن حضرت طلحه ﵁ شد.»

بالاخره با پرتاب سنگ دندان مبارک ایشان را شکستند و حلقه‌های کلاه جنگی آن حضرت ﷺ بر گونه‌های مبارک‌شان فرو رفت و چهره‌ی نازنین خونین گشت.

کسی که سنگ بر چهره‌ی مبارک آن حضرت ﷺ زد، شخصی به نام «عبداللّه بن قمیئه الحارثی» بود. او همچنین حضرت مصعب بن عمیر ﵁ پرچم‌دار مسلمانان که در آن لحظه سرسختانه از رسول الله ﷺ دفاع می‌کرد - را به شهادت رساند. رسول اللّه ﷺ او را مورد دعای بد قرار داد که بر اثر آن پس از جنگ وقتی که کفار به سوی مکّه برمی‌گشتند، در میان راه، شب هنگام، گوزنی بر او حمله آورد و با شاخ‌هایش بدنش را تکه تکه کرد و به درک اسفل

واصل نمود. بعضی می‌گویند: عتبه بن ابی وقاص بود که سنگ را به چهره‌ی آن حضرت ﷺ زد و خود بعداً توسط حضرت حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه به قتل رسید.

پس از به شهادت رسیدن حضرت مصعب رضی الله عنه، عبدالله بن قمیئه و تنی چند گمان کردند آن حضرت ﷺ را به شهادت رسانده‌اند. به همین دلیل، ابلیس و چند نفر دیگر اعلان کردند که محمّد(ﷺ) شهید شده است.

مسلمانان از این خبر سخت ناراحت شدند و این موجب سراسیمگی و پریشانی‌شان گشت و نتوانستند بجنگند. اما لحظاتی بعد، رسول اللّه ﷺ خودش را نمایان کرد و صدا زد که به سوی من بیایید ای بندگان خدا (من زنده و سالم و در اینجا هستم)! تعدادی از مسلمانان به سوی ایشان شتافتند و به دفاع پرداختند. حضرت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه فرمودند: من در آن وقت ۳۰۰ تیر یا بیشتر برای دفاع از رسول الله ﷺ از کمان رها کردم که به سبب آن، ایشان خوشحال شدند و فرمودند: «پدر و مادرم به فدایت سعد، بزن!»

خلاصه، سبب نزول این آیه همین اعلان ابلیس بود. خداوند متعال در این آیه مسلمانان را متوجه می‌فرماید که شهادت رسول نباید سبب سَر خوردگی و عقب‌گرد شما باشد. در هر صورت شما باید به جهادتان ادامه دهید.(۱)

تفسیر و تبیین

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ... (۱۴۴)

خداوند متعال در این کریمه می‌فرماید: محمّد ﷺ رسولی مثل رسولان

---

۱. اسباب النزول واحدی: ۷۰-۶۹ - و روح المعانی: ۴/ ۳۹۱-۳۹۰.

گذشته است که از افراد بشر بودند. او خدا نیست که از مرگ مستثنا باشد. مرگ به سراغ او هم می‌آید. همان‌طور که انبیا و رسولان گذشته از دنیا رفته‌اند، او هم یک روز از دنیا می‌رود. و سپس مومنان را خطاب می‌کند که: آیا اگر او برود، شما دین و جهاد را ترک می‌گویید؟ نه نباید اینطور باشد. اگر او در میان‌تان باشد یا از دنیا برود، محکم به اسلام چنگ زنید و از آن محافظت نمایید و به عقب برنگردید. و اگر کسی چنین کند، به این کارش هیچ ضرری متوجه خداوند متعال نخواهد شد، بلکه خودش ضرر خواهد کرد.

او تعالی به ایمان‌داران و شکرگزاران پاداش و انعام می‌دهد و به کافران جزای سخت!

وَمَا مُحَمَّدٌ ... - «محمّد» نام مشهور رسول الله ﷺ است و قبل از ایشان هیچ کس به این نام، نام‌گذاری نشده بود. این نام را عبدالمطلب بر وی نهاد. او در خواب دید که کسی به او می‌گوید: او را «محمّد» نام بگذارید. «محمّد» به معنی بار بار ستوده شد.[1] آن حضرت در آسمان‌ها «احمد» نام دارد. در قرآن کریم هر دو نام ایشان ذکر گردیده‌اند.

نامش محمّد در زمین	دینش شده حبل المتین
صاحب وراء روح الامین	احمد مسمی در سماء

حضرت حسان رضی الله عنه سروده است:

الم تر ان اللّه ارسل عبده	ببرهانه و اللّه اعلی و امجد
و شقه من اسمه لیجله	فذو العرش محمود و هذا محمّد

عباس بن مرداس رضی الله عنه گفته است:

یا خاتم النُّبآءِ اِنک مرسل	بالخیر کل هُدَی السَّبیل هُداکا

---

۱. روح المعانی: ۴/۲۹۱.

ان الاله بَـنیٰ عـلیک محبةً فی خـلقه و محمداً سَمآکـا[1]

چند سؤال تفسیری و پاسخ آن‌ها

سؤال ۱: از آیات قرآنی مانند آیه‌ی ﴿وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ﴾ [مائده: ٦٧] و ﴿اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَیِّتُوْنَ﴾ [زمر: ٣٠] معلوم می‌شود که پیامبر اسلام ﷺ از قتل محفوظ است و به موت طبیعی خود فوت می‌کند. اما از این آیه که در آن آمده ﴿أو قُتِل﴾ معلوم می‌شود که احتمال قتل هم برای آن حضرت وجود داشته است. تطبیق این دو نوع آیه چگونه است؟ چرا صحابه ﷺ که می‌دانستند آن حضرت از قتل محفوظ است، از اعلان ابلیس ناراحت و پریشان شدند؟

جواب: احتمال قتل، بر فرض محال است. یعنی اگر فرضاً او شهید می‌شد - چون موضوع مربوط به میدان جنگ و کشتار بود - باز هم شما مسلمانان نباید از موقف ایمانی خود دست بردارید.

در مورد پریشان شدن مسلمانان هم دو احتمال هست: ١- پریشانی فقط در دل کسانی آمد که از آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ﴾ و ﴿اِنَّکَ مَیِّتٌ﴾ خبر نداشتند. ٢- ممکن است از عظمت و خطرناکی این حادثه، در آن ساعت مضمون آن آیه‌های کریمه را فراموش کرده بودند.

سؤال ۲: وقتی که رسول الله ﷺ مثل بقیه‌ی افراد بشر قرار بود روزی رحلت نماید - و چنین هم شد - چرا حضرت عمر رضی الله عنه با وجود اعلان قرآن مجید به جواز مرگ بر آن حضرت، در روز رحلت آن‌حضرت علیه السلام عصبانی و حواس باخته شد و به دیگران گفت: هر که بگوید محمّد ﷺ فوت کرده است، گردنش را می‌زنم؟ و حضرت عثمان رضی الله عنه گنگ شد؟ و حضرت علی رضی الله عنه

---

١. تفسیر قرطبی: ۴/۲۲۲.

بی‌هوش گشت؟ و...؟

جواب: این همه به سبب شدت و عظمت این حادثه بود، نه این که حقیقتاً گمان می‌کردند آن حضرت ﷺ فوت نکرده است.

بی‌بی صفیه رضی‌اللّه‌عنها بنت عبدالمطب عمه‌ی آن حضرت ﷺ در قصیده‌ای به شدّتِ غمِ حاصل از رحلت آن حضرت ﷺ چنین اشاره کرده است:

الا یا رسول اللّه کنت رجاءُنا / و کنت بِنا بَرّاً و لم تک جافیا

و کنت رحیماً هادیاً و معلّماً / لیَبْکِ علیک الیوم مَن کان باکیا[1].

سؤال ۳: رسول اللّه ﷺ در روز دوشنبه رحلت فرمود. چرا دفن جسد مبارک ایشان را با وجود دستور وی به تعجیل جنازه تا روز سه شنبه یا شب چهارشنبه به تأخیر انداختند؟

جواب: به این اسباب این تأخیر پیش آمد: اول - وقتی رسول اللّه ﷺ فوت نمود، صحابه اختلاف نمودند و ندانستند که ایشان را کجا دفن کنند و به همین علت تأخیر پیدا شد.

چون آنان بر موت آن حضرت ﷺ اتفاق نظر نداشتند، لذا جرأت نکردند ایشان را دفن نمایند.

---

۱. لعمرک ما ابکِی النبی لِفقده / ولکن لا اَخشی مِن الهرج آتیا

کأنّ علیٰ قلبي لذکر محمدٍ / و ما خِفت من بعد النبی المکاویا

أفاطم صلی اللّه ربّ محمدٍ / علیٰ جدثٍ أمسی بیثرب ثاویاً

فدًی لرسول اللّه اُمّی و خالتي / و عمّي و آبائی و نفسي و مالیا

صدقتَ و بلّغت الرسالة صادقاً / و متَّ صلیب العود أبلَجَ صافیاً

فلو انّ ربّ الناس أبقی نبینا / سَعِدنا ولکن أمره کان ماضیاً

علیک من اللّه السلام تحیّةً / و اُدخلت جناتٍ من العدن راضیاً

أری حسبنا أیتَمته و ترکتَه / یُبَکّی و یدعو جده الیوم ناعیاً

(تفسیر قرطبی: ۴ / ۲۲۴).

آنان پس از رحلت آن حضرت ﷺ قبل از هر چیز به تعیین و انتصاب خلیفه پرداختند؛ چون انتصاب خلیفه برای دفع شر و مصیبت مرتدان و اقامه‌ی دین امری مهم و واجب بود و در اولویت قرار داشت. بعد از تعیین خلیفه، آنان معطل نشدند و بلافاصله آن حضرت ﷺ را دفن نمودند.[۱]

همه‌ی انبیا: بشر بوده‌اند

از این آیه‌ی کریمه، به این دو حقیقت مهم استدلال می‌شود:

اولاً، انبیا علیهم السلام همه بشر بوده‌اند. بنابراین، انکار بشریت آنان کفر است.

ثانیاً، هر چه از مصایب و تکالیف بر سر ما می‌آید، بر سر آنان - چون مثل ما بشر بودند - نیز آمده است؛ فرق فقط در این است که مصیبت‌های آنان، درجات‌شان را بلند می‌کرد و مصیبت‌های ما، از گناهان ما می‌کاهد و نابودشان می‌کند و گاهی هم موجب رفع درجات می‌باشد.

وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوْتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ كِتٰباً مُّؤَجَّلاً ۗ وَ مَنْ يُّرِدْ
و نیست برای هیچ شخصی که بمیرد مگر به اراده‌ی الله؛ نوشته شده است مقید به وقت. وهرکه بخواهد

ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهٖ مِنْهَا وَ مَنْ يُّرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ نُؤْتِهٖ مِنْهَا وَ
جزای دنیا را، می‌دهیم به او از ثواب دنیا و هرکه بخواهد جزای آخرت، می‌دهیم به او ازثواب آخرت و

سَنَجْزِى الشّٰكِرِيْنَ ﴿۱۴۵﴾ وَكَاَيِّنْ مِّنْ نَّبِيٍّ قٰتَلَ مَعَهٗ رِبِّيُّوْنَ كَثِيْرٌ فَمَا
نزدیک است‌که‌جزای‌نیک‌دهیم‌شکرگذاران را● وبسا پیامبرکه قتال‌کردند (باکفار) همراه او الله‌پرستان بسیار. پس

---

۱. تفسیر قرطبی: ۴/ ۲۲۴.

وَ هَنُوْا لِمَآ اَصَابَهُمْ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ مَا ضَعُفُوْا وَ مَا اسْتَكَانُوْاؕ وَ
سستی نکردند به سبب مصیبتی که آنان را رسید در راه الله و ناتوانی نکردند و بیچارگی ننمودند. و

اللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ ﴿۱۴۶﴾ وَ مَا كَانَ قَوْلَهُمْ اِلَّآ اَنْ قَالُوْا رَبَّنَا
الله دوست می‌دارد صابران را ● و نبود سخن این الله پرستان جز آن‌که گفتند: ای پروردگار ما! بیامرز ما را؛

اغْفِرْلَنَا ذُنُوْبَنَا وَ اِسْرَافَنَا فِيٓ اَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى
گناهان ما را و از حد گذشتن ما در کار خودمان را و استوار کن پاهای ما را و نصرت ده ما را بر قوم

الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ ﴿۱۴۷﴾ فَاٰتَاهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ
کافران ● پس عطا کرد الله به آنان جزای نیک دنیا و جزای نیک آخرت. و

الْاٰخِرَةِؕ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۱۴۸﴾
الله دوست می‌دارد نیکوکاران را ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: مؤمن به خداوند متعال و آیین آسمانی او، باید یقین داشته باشد که هیچ جنبنده‌ای قبل از اَجَل نخواهد مُرد و هیچ چیز هم او را از اجل مسمّایش نمی‌رهاند. بنابراین، مسلمانان در خصوص جهاد نباید فکر مرگ را داشته باشند. اگر بمیرند، به اذن خداوند متعال و طبق أجل بوده است و اگر زنده بمانند، باز هم به اذن او تعالیٰ بوده و اجل‌شان فرا نرسیده است. پس نباید از مرگ ترس و ضعف به خود راه دهند. آنان باید امم پیشین را به یاد داشته باشند. بسیاری از پیامبران وقتی با کفّار جهاد می‌کردند، عده‌ی کثیری از پیروان‌شان همراهی‌شان می‌کردند و تصوّر مرگ باعث ترس و ضعف و تسلیم‌شان نمی‌شد

و بلکه در اثر جذبه‌ی ایمان، دعای مغفرت و ثابت قدمی در برابر کفّار و طلب فتح می‌نمودند و او تعالی در دنیا و آخرت بهترین پاداش‌ها را به آنان عنایت فرمود.

ربط و مناسبت

خداوند متعال در آیه‌ی گذشته، مسلمانان را متوجه نمود که مدار دین، بر زندگی یا مرگ رسول الله ﷺ نیست، بلکه ذات گرامی رسول اللّه ﷺ به منزله‌ی یک مبلغ و منذر از سوی خداوند متعال است و به این حیث بر مسلمانان فرض است که به او هم ایمان داشته باشند، ولی بدانند که او چون یک انسان است بالاخره از دنیا خواهد رفت. مبنا و مدار اصلی دین، ذات واجب الوجود است.

اکنون در این آیه‌ها ارشاد می‌فرماید که موت و حیات همه تحت قدرت و دستور خداوند متعال هستند و جهاد نه انسان را می‌کشد و نه این که فرار از جهاد او را زنده نگه می‌دارد.

ثانیاً، این آیات برای مسلمانان یک نوع تسلی می‌باشد که بعد از فوت رسول اللّه ﷺ پریشان و مضطرب نباشند. زیرا پشتیبان دین، اللّه تعالی خودش است و موت و حیات آن حضرت ﷺ هم به دست اللّه تعالی است.

تفسیر و تبیین

وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ... (۱۴۵)

این آیه، جمله‌ای مستأنفه است و در آن ترغیب به جهاد و ملامت بر فرار از جهاد بیان گردیده است و در ضمن، برای مسلمانان یک نوع تسلی است که از

کشته شدن در جهاد نهراسند.

<u>و ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللّه</u> - «نفس» عام است و همه‌ی ذی نفس‌ها (جانداران) را در برمی‌گیرد. بهَ مخلوقی می‌گویند که اللّه تعالی در بدن او، نَفَس و روحی آفریده است؛ مثل حیوانات، ملائکه، جن‌ها، درختان و گیاهان. او تعالی در جمادات اگرچه روح عنصری پیدا نفرموده، اما احساس و روح معنوی عطا فرموده است.

«موت» هم عام است؛ مساوی است که بر بالین باشد یا در جهاد یا دریده شدن توسط حیوانات یا سوختن در آتش و ... همه‌ی این مرگ‌ها در موت داخل هستند و هیچ موتی هم بدون اجازه و دستور خداوند متعال، صورت نخواهد گرفت.

رفع یک تعارض

این آیه با آیه‌ی ﴿قُلْ يَتَوَفّٰكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِيْ وُكِّلَ بِكُمْ﴾ [سجدة: ۱۱] و آیه‌ی ﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾ [انعام: ۶۱] معارض است. از آن آیه‌ها معلوم می‌شود که حضرت عزراییل و لشکرش علیهم السلام قبض روح می‌کنند، اما از این آیه معلوم می‌شود که خداوند متعال خود قبض روح و نَفَس می‌کند.

اما در حقیقت تعارضی در بین نیست؛ چون قبض کننده‌ی ارواح حقیقتاً و بالذّات، ذات مقدس خداوند متعال است که خالق و موجد موت است. ملک الموت به اذن خداوند متعال ارواح را قبض می‌کند و مباشر آن است و لشکریانش برای کشیدن ارواح از عصب، استخوان و گوشت و عروق، همکار ملک الموت‌اند. این سه نوع آیات هر کدام اشاره به یکی از این جنبه‌ها دارد.

<u>کتباً مؤجلاً</u> - «کتباً» مفعول مطلق است برای فعلی که از آیه‌ی کریمه‌ی قبلی

فهمیده می‌شود. تقدیر آیه چنین است: «و ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللّه کِتٰبُ ذلک الموت المأذون فیه کتٰباً مؤجلاً».

«کتٰبا مجحلا» یعنی نوشتن از پیش تعین شده. معنا این است که وقت و کیفیت و مکان مرگ هر کس در تقدیر نوشته شده و معین و مشخص است و تقدیم و تأخیر ندارد.

نزد بعضی «مؤجل» به معنی لازم و مبرم است. یعنی مرگ معین حکمی قطعی است و تغییر در آن راه ندارد.

<u>وَ مَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنيَا ...</u> - «ثواب» به معنی جزا و عوض است. مرجع ضمیر «ها» در «نؤتهِ منها» ثواب است یعنی هر کس هر اراده‌ای داشته باشد، به او داده می‌شود؛ دنیوی باشد یا اخروی.

وَ كَأَيِّنْ مِّنْ نَّبِيٍّ قٰتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ ... (۱۴۶)

در این آیه خداوند متعال مسلمانان و از میان آنان شکست خوردگان را تقویت و تشجیع می‌نماید که تنها شما نیستید که جهاد و جان فدا می‌کنید، بلکه بسیاری از امت‌های پیشین نیز همراه با پیامبران‌شان جهاد و چنین فداکاری‌هایی کرده‌اند و هر آن‌چه از مصایب و مشکلات در راه خداوند متعال به آنان رسیده است، به سبب آن سست و ضعیف نشده‌اند، بلکه از خود صبر نشان داده‌اند. پس شما که خیر امت هستید، باید بیشتر جان فدایی و دلیری نمایید.

<u>وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَّبِي ...</u> - «كَأَيِّن» یعنی: چه بسا، بسیاری. مراد از «نبیٍ» در اینجا، رسول است. زیرا برای نبی محض دستور جهاد نرسیده و این رسولان بودند که به جهاد مأمور شده‌اند.

«ربّیون» جمع «رِبّی» (به کسر «راء») و منسوب به طرف «رِبَّه» (به کسر «راء»)

به معنی گروه و جماعت می‌باشد. پس «ربّیّون» یعنی جماعات و گروه‌های بسیار[۱] و مقصود از «ربّیون» گروه‌هایی هستند که عالم و خداپرست بودند و با پیامبران علیهم‌السلام همراه شده‌اند و جهاد نموده‌اند. این تفسیر از حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنه روایت شده است.[۲]

<u>فَمَا وَهَنُوا لِمَآ أَصَابَهُمْ فِي سَبِيْلِ اللّٰه</u> - در این کریمه سه وصف برای «ربّیون» ـ و تبعاً برای تمام مجاهدان مخلص و حقیقی ـ بیان گشته است که عبارت‌اند از:

۱ ـ «فما وهنوا لمآ اصابهم فی سبیل اللّٰه»: در میدان جهاد در برابر مصایب و مشکلات مانند ضربه خوردن، شکست، مجروح شدن، کشته شدن و غیره از خود سستی و یأس نشان نمی‌دهند.

۲ ـ «ما ضعفوا»: با وجود کشته شدن و پیش آمدن حادثه‌ها، ضعیف نمی‌شوند و همواره روحیه‌شان قوی است و با یافتن فرصت باز مانند شیران علیه دشمن وارد معرکه می‌شوند.

۳ ـ «ما استکانوا»: اگر کفار آنان را به صلح و مسالحت دعوت می‌دهند، تسلیم نمی‌شوند و از آنان باکی ندارند. («استکانت» به معنی تسلیم شدن و ضعف و زبونی است.)

و ما کان قولهم الآ ان قالوا ربنا اغفرلنا ذنوبنا ... (۱۴۷)

در این آیه وصف دیگری درباره‌ی «ربّیون» (مجاهدان مخلص) بیان شده است، می‌فرماید:

<u>ربنا اغفرلنا ذنوبنا</u> - آنان دربارگاه خداوند متعال عجز و نیاز خود را نشان می‌دهند

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۴۰۳.

۲. به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۴۶۲، ش ۷۹۶۳. همچنین از حسن بصری رحمه‌الله، ش ۷۹۶۴ و ۷۹۷۴ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر از حسن رضی‌الله‌عنه: ۲/ ۲۶۵، ش ۴۳۲۴ و ۴۳۲۹ و ۴۳۳۰.



و بر جهاد و مردانگی خود مغرور نمی‌شوند.

فَآتَهُمُ اللّهُ ثَوابَ الدُّنیا وَ حُسْنَ ثَوابِ الاخِرَةِ... (۱۴۸)

خداوند متعال در مقابل، به آنان (کسانی‌که در زمان‌های قبل همراه با پیامبران‌شان علیه کفار جهاد کردند) در دنیا، فتوحات و غنایم داد و در آخرت بهترین پاداش را برای آنان در نظر گرفته است. چون این دو آیه مربوط به ربیون امم پیشین است،

علوم و معارف

▣ آیا مقتول به أجل معین خود می‌میرد؟

در این مورد نظریه‌های مختلفی وجود دارد:

۱- نظر اهل سنت ـ آنان معتقدند اگر انسان به مرگ طبیعی خود بمیرد یا کشته شود، در هر صورت به اجل خود مرده است. چنین نیست که گفته شود: اگر کشته نمی‌شد یا معالجه می‌کرد، نمی‌مرد! این نظریه سوالی را بدین شکل با خود به همراه دارد که عمدتاً از سوی مخالفان این نظریه مطرح می‌شود: اگر انسان تحت هر شرایطی ـ آنگونه که عقیده‌ی اهل سنت است ـ به اجل خود می‌میرد و قاتل نقشی در قطع اجل وی ندارد، پس چرا بر قاتل وی قصاص یا دیه واجب می‌شود؟

جواب: وجوب دیه یا قصاص به خاطر ارتکاب امر منحصی عنه (قتل) است. و همچنین این‌که قاتل با ارتکاب قتل حق وارثان مقتول را ضایع کرده است و به همین خاطر است که حق اخذیه و اختیار قصاص به آنان تعلق می‌گیرد بدین ترتیب که اختیار گرفت و گذشت را دارند. نه به خاطر این‌که قاتل

اجل او را قطع کرده است. بروی دیه یا قصاص واجب می‌شود. آیه‌ی مورد بحث دلیل اهل سنت است و مذهب آنان را تأیید می‌کند که موت در علم خداوند متعال مقدر است و بَدون اراده‌ی او تعالی و قبل از فرا رسیدن اجل معین، کسی نمی‌توان بمیرد!

۲- نظر کعب معتزلی ـ کعبی از معتزله قایل است که مقتول (کسی که توسط دیگری کشته شود) به اجل خود نمرده است؛ زیرا قتل، فعل بنده و موت، فعل خداوند متعال و اثر صفت او تعالی می‌باشد و مقتول دو اجل دارد: یکی قتل و دیگری موت. بنابراین، اگر کشته نمی‌شد، تا اجل خود که موت است زنده می‌ماند. و از آیه‌ی ﴿اَفَاِنْ مَّاتَ اَوْ قُتِلَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴] بدین ترتیب استدلال می‌کند که مراد از قتل، مقتولیّت (بطلان حیات) است و «موت» عبارت است از آن‌چه که به صورت قتل نباشد. بنابراین، قتل و موت قسیم یکدیگر و هر یکی غیر دومی است. پس معلوم شد که مقتول دو اجل دارد.

اهل سنت در جواب می‌گویند: در این جا سه چیز هست: یکی قتل که متعلق به قاتل و حال اوست، دوم موت که حال مقتول و متعلق به اوست و سوم انزهاق و بودن روح که هرگاه خداوند متعال مقتولیت انسانی را بخواهد، قتلی را که موجد آن او تعالی است، به وسیله‌ی قتل از دست قاتل ظاهر می‌کند. بنابراین، مقتولیت و بطلان حیات که حال مقتول است، به دستور و اراده‌ی خداوند متعال در وقت معین در علم او تعالی واقع شده است.

ثانیاً، چون خود کعبی معتزلی منکِر قضا و قدر در افعال بندگان است و آیه‌ی مورد استدلال او، مثبت قضاء و قدر می‌باشد، نمی‌تواند برای اثبات دو اجل از آن استدلال کند که خلاف مذهب اوست.

ثالثاً، معنای آیه چنین است: «بدون سبب یا به سبب قتل مرد ...» و مدلول آن

این است که مجرد بطلان حیات، موت نام دارد؛ چه به سبب قتل باشد چه بدون سبب قتل. بنابراین، آیه هیچ دلالتی بر دو بودن اجل ندارد.
۳- نظر جمهور معتزله - جمهور معتزله قایل‌اند: قاتل اجل مقتول را قطع کرده است که اگر مقتول کشته نمی‌شد، حتماً تا وقت و اجل معین و مقدر در علم خداوند متعال، زنده می‌ماند. به این دلایل:

۱ـ اگر قاتل، قاطعِ اجلِ مقتول نمی‌بود و مقتول به اجل خود مرده بود، مستحق سخط و عذاب نمی‌شد و همچنین بر او دیه و قصاص لازم نمی‌شد.

۲ـ در بسیاری از احادیث وارد شده است که به سبب بعضی از طاعات در عمر انسان زیادتی می‌آید.

۳ـ گاهی در یک حادثه مانند آتش سوزی یا زلزله یا جنگ هزاران نفر کشته می‌شوند و عادتاً فرا رسیدن اجل جمع کثیری و مردن همه‌شان در یک وقت ممتنع است.

اهل سنت در جواب اینان می‌گویند: چنان‌که متذکر شدیم، بردن روح از کالبد جانداران به دستور و با اراده و مشیت خداوند متعال صورت می‌گیرد. لذا قاتل، قاطعِ اجل قرار نمی‌گیرد و مبنای استحقاق عتاب، عذاب و وجوب دیه و قصاص، قطع اجل نیست؛ بلکه ارتکاب قاتل به امری منهی عنه (قتل) است. یعنی او بنا به نافرمانی خداوند متعال مستحق عذاب جهنم می‌شود و در دنیا چون حق وارثان را ضایع کرده است، بر او دیه و قصاص لازم می‌شود به همین خاطر است که دیه و اختیار قصاص به آنان تعلق می‌گیرد بدین ترتیب که اختیار گرفت و گذشت را دارند.

و در مورد زیادتی عمر، اولاً، احادیثی که وارد شده‌اند، خبر واحد هستند و توان معارضه با آیات قطعی را ندارند.

ثانیاً، مراد از زیادتی عمر بـه سبب بعضی طـاعات، اکـتساب و تـحصیل کمالات و خیرات و برکاتی هستند که مقصود زندگی و عمر می‌باشند. چون به سبب آن‌ها نفوس انسانی کاملَ و به سعادت ابدی فایز می‌شود، نه این کـه در خود عمر زیادتی می‌آید؛ چنان که انسان کامل و نیکوکار بعد از مـوتش هـم زنده است بدین معنا که ذکر خیر او تا قیامت بین مردم موجود است.

ثالثاً، نسبت زیادتی عمر به ذریعه‌ی طاعات، بنا به علم خداوند متعال است. یعنی: خداوند متعال می‌داند که مثلاً، فلان مطیع اگر این طاعت را نکند عمرش ۱۰ سال است ولی در علم او تعالی موجود است که همان شخص آن طاعت را می‌کند و عمرش ۵۰ سال می‌شود که در صورت انجام ندادن آن طاعت این زیادتی نمی‌بود. لذا خداوند طبق علم خودش عمر او را به ۵۰ سال مقدر کرده است و تقدیم و تأخیر در آن راهی ندارد. این طور نیست که خداوند متعال ۱۰ و ۵۰ را به طور جداگانه مقدر کرده که تعدّد اجل ثابت و لازم آید یا قاتل قاطع اجل قرار گیرد.

در مورد دلیل سوم معتزله باید گفت که: اتفاق موت هزاران نفر و رسـیدن اجل هر یکی از آنان در یک وقت عادتاً ممتنع نیست، بلکه بدون قتال و کشتار در مواردی چون مرض وبا و ...، هزاران نفر در وقت رسیدن اجل‌شان در یک وقت، جان خود را از دست می‌دهند و این حقیقت برای همه معلوم است.[1]

۴- نظر فلاسفه اینان نیز به تعدّد اجل قایل‌اند. می‌گویند: انسان دو اجـل دارد، یکی موت طبیعی و دیگری اخترامی. توضیح آن که: در صورت اعتدال مزاج و استقامت و برقراری حرارت و رطوبت، انسان تا اجل طبیعی خود ـ کـه در انسان‌ها اغلب تا تمام صد و بیست سال است ـ زنده می‌ماند. ولی اگر بنا بـه

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۳۹۴ الی ۳۹۸.

عوارضی مانند امراض و آفات و ...، رطوبت بدن به کمی گراید و بر اثر آن خاموش شود، این عارضه بدن انسان را فاسد می‌کند و آن را از صلاحیت و قابلیت قبول حیات خارج می‌کند؛ زیرا شرط حیات، اعتدال مزاج است و آن‌گاه است که انسان قبل از فرا رسیدن اجل طبیعی می‌میرد.

اهل سنت در جواب این گفته‌ی فلاسفه می‌گویند: این استدلال، بر مبنای قواعد خودشان است که از تأثیر طبیعت و مزاج گرفته شده است و نزد اهل سنت باطل است. چون هیچ چیزی بدون اراده‌ی خداوند متعال تأثیر ندارد و مؤثر بالذات فقط ذات وحده لا شریک له می‌باشد و همه‌ی این امور اسباب عادیه هستند، نه شروط حقیقی و عقلی برای بقای حیات.

▣ حکایاتی آموزنده درباره‌ی مرگ معین

گفتم که طبق عقیده‌ی اهل سنت و جماعت، اجل مؤجل هیچ کس به عوامل دیگر از جایش تکان نمی‌خورد. هر یک از ما در این رابطه مواردی را دیده‌ایم که کاملاً عقیده‌ی مذکور را ثابت و تأیید می‌کند. مثلاً اغلب دیده‌ایم یا شنیده‌ایم که در حوادثی کاملاً مرگ‌آور با کمال تعجب افراد از آن سالم بیرون آمده‌اند و برعکس رویدادهایی خیلی معمولی برخلاف انتظار، موجب مرگ کسانی شده است و ... .

حکایات در این مورد بسیار زیاد است. در اینجا به عنوان نمونه دو مورد را متذکر می‌شویم.

۱- شمشیر خدا بر خلاف انتظارش بر بستر می‌میرد

حضرت خالدبن ولید ﷺ را همه می‌شناسیم. او از یاران برجسته‌ی رسول

الله ﷺ و به زبان رسالت «سیف الله» لقب داده شده بود. ایشان در بسیاری از جنگ‌ها شرکت کرد و در تمام آن‌ها فاتح آمد. او آرزوی شهادت داشت و می‌خواست در جنگ‌ها شهید شود. اما چون اجلش در میان نبرد رقم زده نشده بود، نهایتاً بر بالین فوت کرد. او در حالی که بر بستر فوت قرار داشت، گریه نمود. از او علت گریه‌اش را پرسیدند. گفت: به دو علت گریه می‌کنم؛ یکی این که من آرزوی شهادت داشتم، ولی شهید نشدم و دوم این که شما طوری زبون و ترسو شده‌اید که از جهاد و مرگ می‌ترسید. به بدن من نگاه کنید. به اندازه‌ی یک ناخن خالی از اثر نیزه و شمشیر نیست. هیچ یک از اعضای من سالم نمانده است، اما با وجود این به شهادت نرسیدم. آرزو داشتم مانند حمزه (رضی الله عنه) شهید شوم. اکنون بر من بسیار سخت می‌گذرد که بر بستر می‌میرم. و با افسوس گفت: «اَمُوتُ کَمَوتِ الْحِمَارِ».

۲- کودکی که دریا خانه‌اش شد!

حضرت مولانا تهانوی رحمه الله می‌نویسد: در پنجاب یک مرتبه، سیک‌ها بر مسلمانان به طور ناگهانی و غافلگیرانه یورش بردند و آنان را قتل عام کردند. اتفاقاً در این میان یک دختر پنج ـ شش ساله زنده مانده بود. او خواست فرار کند، اما سیک‌ها او را گرفتند و به رودخانه‌ی جهلم انداختند تا غرق شود.

بعد از پنج روز، شخصی بر لب رودخانه رفت تا ماهی بگیرد. او با کمال تعجب دختری خردسال را دید که کنار آب نشسته است. نزد او رفت و پرسید: از کجا هستی و اینجا چکار می‌کنی؟ جواب داد: از آب آمده‌ام! مرد متحیر شد و از دختر خواست بیشتر توضیح دهد. دخترک گفت: نمی‌دانم چند روز است در آب بوده‌ام. اما این قدر می‌دانم که چند روز قبل سیک‌ها بر خانه‌هایمان

حمله‌ور شدند و مرا به رودخانه انداختند. مرد گفت: آن حادثه مشهور است و پنج روز پیش اتفاق افتاده است و پرسید: در این مدت چگونه در آب زنده مانده‌ای؟ دخترک گفت: وقتی که به آب انداخته شدم سگی سفید از دریا آمد و مرا به جایی برد و آنجا گرسنگی و تشنگی احساس نکردم.

آن مرد او را تحویل یکی از بستگانش داد و این واقعه‌ی ایمان افزون مشهور شد.

▣ آنچه در وقت جهاد باید مورد عمل قرار گیرد

علما از آیه‌های کریمه به این موارد استدلال کرده‌اند:

۱ـ به هنگام رویارویی با کفار، خواندن دعای «ربّنا اغفرلنا ذنوبنا...» مستحب است.

۲ـ هیچ انسانی نباید به عمل خود مغرور شود، بلکه خود را نزد خداوند متعال همیشه قاصر و مجرم بداند و استغفار کند. استغفار دوای همه‌ی دردهاست. خواندیم که وقتی در جنگ اُحد بعضی از مسلمانان لغزش خوردند، زبان به اعتراف و استغفار گشودند و خداوند متعال هم در عوض آنان را بخشید و به «محسنین» یاد نمود و اعلان کرد که دوست‌شان دارد: ﴿وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْن﴾.

شاعر می‌گوید:

غم چو بینی زود استغفار کن　　　غم به امر خالق آمد صبر کن

۳ـ ثابت شد که جمع آمدن خوبی‌های دین و دنیا برای بندگان صالح و کامل خداوند متعال، منافی با کمال آنان و چیزی غیر قابل قبول نیست.

يَآيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِنْ تُطِيْعُوْا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَرُدُّوْكُمْ عَلٰٓى
ای مؤمنان! اگر از کافران فرمانبرداری کنید، باز می‌گردانند شما را بر

اَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِيْنَ ﴿۱۴۹﴾ بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰكُمْ وَ
پاشنه‌های‌تان (مرتد می‌گردانند) و درآن صورت بازمی‌گردید زیان‌کارشده ● بلکه الله یاری‌دهنده‌ی شماست و

هُوَ خَيْرُ النّٰصِرِيْنَ ﴿۱۵۰﴾ سَنُلْقِيْ فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَآ
او بهترین یاری دهندگان است ● خواهیم انداخت در دل کافران بزدلی را به سبب آن که

اَشْرَكُوْا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ سُلْطٰناً وَّ مَاْوٰهُمُ النَّارُ ۚ وَ بِئْسَ
شریک مقرّر ساختند با الله چیزی را که هیچ حجّت فرو نیاورده است الله برای آن و جای آنان دوزخ است و بد

مَثْوَى الظّٰلِمِيْنَ ﴿۱۵۱﴾ وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعْدَهٗٓ اِذْ تَحُسُّوْنَهُمْ
است جایگاه ستمکاران ● و هر آئینه راست کرده الله در حق شما وعده‌ی خود را چون می‌کشتید کافران را

بِاِذْنِهٖ حَتّٰٓى اِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْاَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِّنْۢ بَعْدِ مَآ
به حکم الله تا وقتی که بزدلی کردید و نزاع کردید در کار خویش و نافرمانی کردید بعد از آن که

اَرٰكُمْ مَّا تُحِبُّوْنَ ۚ مِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ
نمایاند به شما آن چه می‌خواستید. از شما کسی بود که می‌خواست دنیا را و از شما کسی بود که می‌خواست

الْاٰخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۚ وَ اللّٰهُ ذُوْ
آخرت را. آن‌گاه باز گردانید شما را از آنان تا امتحان کند شما را و هر آئینه در گذرانید از شما. و الله صاحب

فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۵۲﴾
رحمت است بر مؤمنان ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: آنان که مرتکب گناه می‌شوند، مثلاً از میدان جنگ فرار می‌کنند، نباید از رحمت و غفران خداوند متعال ناامید شوند و فریب منافقان را بخورند و به کفار بپیوندند. خداوند متعال آنان را می‌بخشاید که او بخشنده‌ی مهربان و مولیٰ و یاور مسلمانان است. شکست ظاهری مسلمانان در اواسط غزوه‌ی احد، در حقیقت امتحانی بود تا مسلمانان درس بگیرند و از فرمان امیر سرپیچی نکنند.

ربط و مناسبت

این آیات دنباله‌ی آیات گذشته می‌باشند. قبلاً به وضوح شرح داده شد که اعلان ابلیس مبنی بر شهادتِ آن حضرت ﷺ مسلمانان را وحشت زده و متزلزل نمود. به مجرّد این اعلان، منافقان فرصت را غنیمت شمردند و نزد بعضی مسلمانانِ ضعیف الایمان رفتند و شروع به تبلیغات سوء خود کردند. به آنان گفتند بیایید به دین اصلی خود برگردیم که اگر محمّد ﷺ پیامبر خدا بود، به این زودی شکست نمی‌خورد و کشته نمی‌شد.

به سخنی دیگر: خداوند متعال پس از دستور مؤمنان به تبعیت و پیروی از انصار انبیای گذشته، در اینجا با بیان ضررهای پیروی و اطاعت از کفار، مؤمنان هشدار را می‌دهد و از آن کار برحذر می‌دارد.

سبب نزول

بعضی می‌گویند که آیه اشاره به تبلیغ ابوسفیان رضی الله عنه دارد. او وقتی شنید رسول الله ﷺ شهید شده است، خطاب به مسلمانان گفت: شما به محمّد ﷺ ایمان آورده بودید، اکنون او از میانِ شما رفته است، پس بیاید مثل ایام گذشته

با همدیگر متحد شویم (و بر یک دین باشیم).

بعضی دیگر گفته‌اند که یهودیان مدینه چنین دعوتی به مسلمانان دادند و آیه درباره‌ی آنان نازل شد.

حضرت علی رضی الله عنه می‌فرماید: وقتی که گروهی از مسلمانان در وقت شکست به گوشه‌ای رفتند، منافقان گفتند ما قبلاً هم گفته بودیم که این پیامر شما یک فرد عادی است و پیامبر نیست والاّ شکست نمی‌خورد و مجروح و کشته نمی‌شد. (معاذ اللّه). پس اکنون به دین قدیمی خودتان برگردید و به برادران خودتان ملحق شوید. و قول حضرت ابن عباس رضی الله عنه همین است.

نزد بعضی طعنه‌ها و شبهات یهود و نصارا در این آیه ملحوظ و مورد نظر است. آنان پیوسته در صدد اغوای مسلمانان بودند و کوشش می‌کردند با ایراد شبهات آنان را متزلزل نمایند. پس از واقعه‌ی اُحد چنین فرصتی برای‌شان پیش آمد و به مسلمانان گفتند: اگر این پیامبر بر حق بود، با سپاهش مغلوب نمی‌شد. پس معلوم می‌شود او یک بشر عادی است.[۱]

تفسیر و تبیین

یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا ... (۱۴۹)

...ان تطیعوا الذین کفروا - منظور از این کفار، منافقان و یهود و کفار قریش می‌باشد. زیرا همه‌ی اینان می‌خواستند مسلمانان ضعیف الایمان را بفریبند. خداوند متعال با این تذکّر این گروه از مسلمانان را از مکر و فریب‌شان آگاه ساخت تا مواظب خودشان باشند.

یردوکم علی اعقابکم - می‌فرماید: اگر آنان را اطاعت و دعوت‌شان را قبول کنید،

---

۱. البحر المحیط: ۷٦/۳ - و تفسیر کبیر: ۳۰/۹ - و روح المعانی: ۴۰۹/۴.

شما را به سوی کفر و نفاق قبلی برمی‌گردانند و از اسلام دور می‌کنند. قبلاً نیز توضیح دادیم که در اصطلاح عربی، «ردّ علی العقبین» یا «انقلاب علی العقبین» به معنی ارتداد هم به کار می‌رود.[1] در اینجا به همین معناست.

فتنقلبوا خسرین - واضح می‌سازد که در صورتی که آنان را اطاعت کنید و مرتد شوید، سعادت دنیا و آخرت را از دست می‌دهید و در دو جهان خسارت زده می‌شوید. بدین ترتیب با آنان اتمام حجت می‌نماید.

در اینجا «خُسران» عام است و خسارت و ضرر دنیا و آخرت را منظور دارد. خسارت آخرت ظاهر است و خسارت دنیا همانا طعنه و تشر و تذلیل از جانب کفّار خواهد بود.

بل اللّه مولٰکم و هو خیر النّصرین ... (۱۵۰)

در این آیه بیان می‌فرماید که اگر گمان برده باشید اسلام بعد از شهادت رسول اللّه ﷺ برای ما کارساز و مفید نخواهد بود و پس از او همیشه شکست می‌خوریم و بنابراین بهتر است به کفر برگردیم تا از حمایت و نصرت کفار بهره‌مند گردیم، اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید. شما مسلمانان هرگز نباید این گمان را داشته باشید. بلکه به یقین بدانید که کارساز و یاری دهنده‌ی شما و منظم کننده‌ی دین شما خداوند متعال است. کمک‌های انسانی زودگذر و ناقص و فانی است؛ به خلاف کمک الهی که کامل است و او تعالی ناظم جمیع کارهای دنیا و آخرت است. پس پریشانی بخود راه ندهید. در ضمن این تسلّی و بشارت قوی و بزرگ برای مسلمانان، این خوشخبَری هم مفهوم می‌گردد که از کفّار هیچ زحمت و ضرری به آنان نمی‌رسد.

---

۱. ر.ک: تبیین الفرقان: ۳/۳۹۳.

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ... (۱۵۱)

سنلقي في قلوب الذين كفروا الرّعب - دنباله‌ی تسلیت و دلداری مسلمانان است؛ می‌فرماید: شما مسلمانان از این که شکست خورده‌اید، ناراحت نباشید؛ چون اگر چه در مراحل میانی جنگ (غزوه‌ی احد) شما را مغلوب ساختند، ولی باز در آخر خداوند متعال در قلوب آنان رعب انداخت و این باعث شد که فرار کنند. پس به این یک حرکت آنان مرعوب نگردید.

«رعب» در اصل به معنای پر کردن یک چیز و در اصطلاح به معنی ترس است. عرب می‌گوید: «رَعَبْتُه»، یعنی: ملأتُهُ (آن چیز را پر کردیم). ترس را بدین خاطر «رعب» می‌گویند که قلب را فرا می‌گیرد، پر می‌کند؛ به حدی که نه خوشی را در قلب راه می‌دهد و نه علاقه‌ی خوردن و خوابیدن را.

بمآ اشرکوا باللّه...- علت مرعوب شدن آنان را توضیح می‌دهد؛ می‌فرماید: علّت مرعوب گشتن آنان شریک پنداشتن معبودهای خود ساخته‌ی باطل با خداوند حقیقی است.

در مورد «ما» (در «بما اشرکوا») که از کدام نوع است، دو قول گفته شده است: نزد بعضی مصدریه است که بدین توجیه معنای آیه چنین در می‌آید: «عنقریب می‌اندازیم در قلوب آنان رعب به سبب شرک کردن به خدا». نزد بعضی دیگر موصوله و به معنای «الّذی» است. درین صورت همان چیز سبب قرار می‌گیرد. یعنی: «به سبب آن‌چه که شرک است و آن را انجام داده‌اند، در قلوب آنان رعب می‌اندازیم».

در این آیه هر دو قول معتبر هستند.

لفظ «سلطان» در قرآن کریم به معنای حجت و برهان و دلیل می‌باشد. در مورد ماده‌ی مشتق منه «سلطناً» سه قول هست:

۱- به قول امام زجاج رحمه الله مأخوذ از «سلیط» است که به روغن کنجد می‌گویند که بسیار شفاف است و چون افروخته شود، نور شفاف و روشنی از آن ساطع می‌گردد. در این سخن، پادشاه را بدین سبب «سلطان» می‌گویند که در ملت خود ظاهر و روشن است.

۲- به قول لیث رحمه الله مأخوذ از «سُلطه» به معنی قدرت است. به دلیل و حجت و پادشاه «سلطان» می‌گویند، چون هر دو یک نوع قدرت هستند.

۳- علامه ابن درید و ابن جریج رحمه الله قایل‌اند: از «لسان السلیط» به معنای زبان تیز و بُرّان مأخوذ است. وقتی می‌گویند «سلطان کل شیءٍ» یعنی تیزی و حِدّت هر چیز. از آنجایی که در پادشاهی و دلیل تیزی وجود دارد و دلایل مخالفان را می‌بُرد، به آن‌ها نیز سلطان می‌گویند.

سؤال: آیا این وعده (القای ترس در قلب دشمنان) منحصر به میدان جنگ احد بود یا در تمام ازمنه برای مسلمانان وجود دارد؟

جواب: این وعده منحصر به میدان جنگ احد نبود، بلکه در تمام زمان و مکان و برای جهادهای اسلامی برقرار است؛ چون رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند: «نصرت بالرعب مسیرةَ شهرٍ» (من به وسیله‌ی رُعب به مسافت یک ماه نصرت داده شده‌ام).[1]

یعنی وقتی عزم جهاد نمایم، هنوز مسیر یک ماه مانده به دشمن، خداوند متعال ترس را در قلب دشمن می‌اندازد. به همین سبب وقتی مسلمانان به جنگ می‌رفتند، کفار با وجود فاصله‌ی یک ماه راه، فرار می‌کردند.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ... (۱۵۲)

در این آیه خداوند متعال علت و حکمت شکست خوردن مسلمانان و

---

۱. تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۴/ ۵۵۶ تحت آیه‌ی ﴿تلک الرُسل فضلنا بعضهم علی بعضٍ﴾ از سوره‌ی (بقره: ۲۵۳).

مجروح شدن رسول اللّه ﷺ و شهادت گروهی از مسلمانان در روز احد را بیان می‌کند. پس از جنگ احد، وقتی مسلمانان به مدینه رفتند با همدیگر گفتگو کردند که سبب چیست در رَوز بدر که تعداد ما کمتر بود، کفار را شکست دادیم، ولی در این جنگ با وجود تعداد کافی شکست خوردیم. قبل از این واقعه نیز رسول اللّه ﷺ در حیات مکّی خواب دیده بود که گاوی در جلوی ایشان کشته شد و ایشان شمشیر خود را تکان دادند که در آن شکستگی پدید آمد. بار دیگر تکان دادند، ناگاه شمشیر راست گردید. به بیان خود ایشان تعبیر آن خواب همین واقعه (غزوه‌ی احد) بود که در اثنای جنگ مسلمانان شکست خوردند و در آخر باز کامیابی نصیب مسلمانان گردید[۱].

و لقد صدقکم اللّٰه وعده - متذکر می‌شود که او تعالی وعده‌اش را در حق مؤمنان راست گردانید و آن همانا اعطای پیروزی به مسلمانان در تمام جنگ‌ها و مغلوب ساختن کفار بود.

اذ تحسونهم باذنه - در معنی «حسّ» (در«تحسّونهم») دو قول وجود دارد:

۱ - «لیث» رحمه‌الله گفته است: به معنای قتل سریع است. یعنی شخصی که دارای قدرت کافی است کسی دیگر را با شتاب و به سرعت می‌کشد.

۲ - «ابو عبیده» رحمه‌الله و علامه «زجاج» رحمه‌الله می‌گویند: به معنای تمام کردن و از بین بردن است. عرب می‌گوید: «سنةٌ حَسُوسٌ»، یعنی سالی که تمام چیزها را تباه نمود. «باذنه» یعنی بتوفیقه. یعنی وعده‌ی خداوند متعال آن‌گاه متحقق شد و

---

۱. و در همان خواب گاو نحر شده‌ای دیدند و در مورد تعبیر آن فرمودند: «و اللّه خیر». . به روایت بخاری در صحیح: کتاب المغازی / باب ۲۸ «من قتل من المسلمین یوم احد منهم»، ش ۴۰۸۱ و کتاب المناقب مفصلاً به صورتی دیگر: باب ۲۵ «علامات النبوة فی الاسلام»، ش ۳۶۲۲ - و مسلم در صحیح: کتاب الرؤیا / باب ۴ «رؤیا النبی صلی‌اللّه‌علیه‌وسلم» ش ۲۰ (۲۲۷۲). معنایش نزد اکثر این است: ثوابی که خداوند در آخرت برای مقتولان (شهدا) آماده کرده است، از آن‌چه در دنیا از آنان مانده است، بهتر است».

ثابت گردید که شما مسلمانان در مدتی کوتاه کفار را بـه تـوفیق و نـصرت او کُشتید و مغلوب ساختید.

وقتی نافع بن ارزق از حضرت «ابن عباس» رضی‌الله‌عنه در زبان و لغات نادر عربی در قرآن کریم امتحان گرفت، این را هم پرسید که «تحسّونهم» به چه معناست؟

حضرت «ابن عباس» رضی‌الله‌عنه فرمودند: به معنی قتل کردن به سرعت.

پرسید: در این مورد می‌توانی از کلام عرب استشهاد نمایی؟

فرمود: بله، و این بیت را خواند:

نحسم بـالبیض حـتی کأنّـنا نعلق منهم بالجماجم حـنظلا

(زود قتل می‌کنیم به شمشیر بران، چنان‌که گویا ما آویزان می‌کنیم از آن‌ها بر قبه‌ی سرهای‌شان حنظل را.)

ابن ارزق گفت: شعری دیگر بگو؟

حضرت «ابن عباس» رضی‌الله‌عنه این شعر جریر را نقل فرمود:

تحسّهم السّیوفُ کـما تسـامی حریق النّار فی الأَجِم الحـصید

(شمشیرها آنان را زود نابود کرد؛ چنان که زبانه‌ی آتش بـیشه‌ی خشک و بریده شده را به سرعت می‌سوزاند.)

ابن ارزق شعری دیگر خواست ایشان این شـعر حـضرت «حسّـان» رضی‌الله‌عنه را خواندند:

و منّا الذی لاقـا بسـیف محـمّد فحسّ به الأعداء ارض العساکر

(و از ما کسی بود که شمشیر حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم راگرفت و با آن دشمنان را در سرزمین لشکرها به سرعت کشت و کاملاً نابود کرد).

<u>حتّیٰ اذا فشلتم...</u> - «حتی» برای بیان غایت و نهایت تحقق وعده‌ی الهی است که در اول آیه آمده است. «فشلتم» از «فَشَل» به معنی سُستی و ضعف است. این،

بیانِ علت شکست مسلمانان است. همانطور که بیان گردید، رسول اللّه ﷺ گروهی را مقرر کرده بود که بالای جبل الرّماة قرار بگیرند و تا دستور نبوی ﷺ صادر نگردد از آن پایین نیایند. اما آنان پس از شکستِ کفار به قصد جمع آوری غنیمت پایین آمدند و همین باعث شد توسط خالد ﷺ از پشت سر مورد حمله قرار بگیرند و شکست بخورند و بدین ترتیب با عمل نکردن بر امر رسول اللّه ﷺ از دشمن ضربه دیدند.

«حتی اذا فشلتم» در مورد نوعیت «اذا» در جملهی «حتی اذا فشلتم» نیز چند قول هست: شرطیه است یا خیر، اگر شرطیه است پس جواب آن چیست؟

۱ـ گروهی قایل‌اند که «اذا» به معنی شرط نیست برای ظرفیت است.

۲ـ گروهی می‌گویند شرطیه است و جواب آن «منعکم اللّه نصره» است که محذوف می‌باشد. این قول نحویان بصری است.

۳ـ عدهی آن را شرطیه و جواب آن را خودِ «عصیتم» گفته‌اند. این قول نحویان کوفی است.

۴ـ به نظر بعضی دیگر نیز شرطیه است، ولی جواب آن این جملهی محذوف است: «صرتم فریقین».

۵ـ ابومسلم اصفهانی ﷺ می‌فرماید: شرطیه است و «صرفکم عنهم» جواب آن می‌باشد.[۱]

<u>و تنازعتم فی الأمر وعصیتم من بعد ما اراکم ما تحبّون</u> - «امر» اگر به معنی دستور و فرمان ترجمه شود، محتمل دو معناست: یکی این که در امر رسول اللّه ﷺ تنازع نمودید و فرمان او را سرپیچی کردید. دیگر این که در امر مربوط به جنگ با کفار نافرمانی نمودید. اگر «امر» به معنی شأن و حالت باشد، بدین

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/۳۲-۳۶.

مفهوم است که بر آن شأن و حالت که دستور داده شده بودید برقرار نماندید.

من بعد مآ اراکم مّا تحبون - یعنی نافرمانی نمودید بعد از آن که نمودیم برای شما چیزی را که دوست داشتید و آن غلبه‌ی مسلمانان بر کفار بود.

منکم من یرید الدنیا ... - خداوند متعال پس از بیان علل شکست مسلمانان، آنان را به دو دسته تقسیم می‌کند. منظور از «مُریدان دنیا»، کسانی هستند که کوه (جبل الرّماة) را رها ساختند و پایین آمدند و منظور از «مریدان آخرت» آنانی هستند که بر جای خود باقی ماندند.

ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم ... - و در آخر متذکر می‌شود که او تعالی این مصیبت را از شما برگرداند تا شمارا بیازماید که آیا می‌توانید با قدرت خود بجنگید؟ و برای‌تان ثابت شد که بدون نصرت الهی قادر نیستید پیروزی بدست آورید. برای همین وقتی این حقیقت را دریافتید، اللّٰه تعالیٰ شما را مورد عفو خود قرار داد و او تعالی صاحب فضل بزرگ و برای مؤمنان مهربان است.

نکات حایز اهمّیت در آیه:

۱ـ در این آیه‌ی کریمه دو چیز علت شکست مسلمانان در جنگ احد گفته شده است: ۱ـ تنازع با امیر، ۲ـ نافرمانی رسول اللّٰه ﷺ.

۲ـ در هر جماعتی که تنازع با امیر یا با همدیگر پیدا شود، هرگز کامیاب نخواهند شد.

۳ـ اگر عذابی به سبب همین دو امر بر قومی نازل گردد، جمیع افراد قوم را شامل می‌شود. البته گناه‌فقط به نافرمانان می‌رسد.

۴ـ به مسلمانان می‌فهماند آزاری که به رسول اللّٰه ﷺ در این جنگ رسید، به سبب اعمال شما بود، اما شما را بخشید: ﴿وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ﴾.

۵- از میان صحابه‌ی رسول الله ﷺ ، هم آنان که در جنگ احد از میدان جنگ فرار کردند و هم آنان که بدون دستور رسول اللّه ﷺ از بالای کوه پایین آمدند، همه مورد مغفرَت و عفو خداوند متعال قرار گرفتند.

ابن عمر رضی الله عنه منتقد حضرت عثمان رضی الله عنه را شرمنده می‌کند!

از عثمان بن موهب رحمه الله مروی است که شخصی نزد حضرت عبداللّه بن عمر رضی الله عنه آمد؛ در حالی که ایشان با جمعی در جوار خانه‌ی کعبه نشسته بودند. آن مرد سبایی خیال بود و با حضرت عثمان رضی الله عنه مخالفت و کینه‌ی قلبی داشت. او از حضرت عبداللّه بن عمر رضی الله عنه اجازه خواست چند سؤال از وی نماید. ایشان اجازه دادند. گفت: تو را به ربّ کعبه قسم می‌دهم که هر چه می‌پرسم به درستی جواب بده. ایشان قبول کردند. پرسید: آیا حضرت عثمان رضی الله عنه از جنگ احد فرار نکرد؟ فرمودند: چرا، فرار کرد. پرسید: او در جنگ بدر نیز شرکت نکرد. این طور نیست؟ فرمودند: بله. پرسید: او در بیعت الرضوان نیز حاضر نبود. درست است؟ فرمود: بله، درست است.

مردک سبایی فکر کرد با تایید ابن عمر رضی الله عنه انتقاداتش علیه عثمان رضی الله عنه به ثمر نشست و نقاط ضعف او برای همه ثابت گشت و برای همین پیروزی خود را به خود تکبیر گفت! اما حضرت ابن عمر رضی الله عنه او را به حال خود نگذاشت به او فرمود: اکنون بیا تا حقیقت را به تو بگویم. آنگاه برای او چنین توضیح دادند: درست است که حضرت عثمان رضی الله عنه و عده‌ای دیگر در جنگ اُحُد فرار کردند، اما من گواهی می‌دهم که اللّه تعالی او را عفو فرموده است. (خداوند متعال در حق آنان در قرآن کریم فرموده: ﴿وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُم﴾. [آل عمران: ۱۵۲] و: ﴿وَ لَقَدْ عَفَا عَنْهُم﴾. [آل عمران: ۱۵۵] عفو آن است که نه تنها گناهان را صاف و محو می‌کند،

بلکه به جای آن درجه هم بالاتر می‌رود وعفو الهی انعام و تسلّی او تعالی برای بنده است) .

حضرت ابن عمر ﷺ ادامه داد: علت عدم حضور حضرت عثمان ﷺ در غزوه‌ی بدر مریضی حضرت رقیه رضی‌اللّه‌عنها همسر ایشان و دختر نبی خدا ﷺ بود که در همان مرض وفات کردند. حضرت عثمان ﷺ آماده‌ی جهاد شده بودند، ولی آن حضرت ﷺ به ایشان اجازه فرمودند که نزد دخترشان بماند و از او تیمارداری نماید و وقتی هم که آن حضرت ﷺ از غزوه‌ی بدر برگشتند، عثمان ﷺ را در زمره‌ی بدری‌ها محسوب نمودند و برای او هم مثل مجاهدان از غنیمت سهم بخشیدند.

بیعت الرضوان هم به سبب حضرت عثمان ﷺ و دفاع از او منعقد گشت و هر چه از برکات و رضایت اللّه تعالی در آن واقعه نصیب مسلمانان گردید، همه به برکت ایشان بود. کفار مکه برای گفتگو از مسلمانان شخصی را خواسته بودند که هم مورد قبول خودشان باشد و هم مسلمانان بر وی اعتماد نمایند و این شخص حضرت عثمان ﷺ بود. و اگر در آن سرزمین شخص دیگر جز عثمان ﷺ عزیزتر بود، رسول خدا ﷺ حتماً همان را می‌فرستاد. وقتی که ایشان نزد کفار رفت، در بین مسلمانان شایع شد که کفار ایشان را شهید کرده‌اند. به همین سبب رسول اللّه ﷺ از صحابه‌ی کرام ﷺ بیعت گرفتند که اگر احیاناً این شایعه حقیقت داشته باشد، با مشرکان مکه تا آخرین قطره‌ی خون خود بجنگند. و برای بیعت عثمان ﷺ ـ که خود حضور نداشت ـ رسول اللّه ﷺ دست مبارک خود را به جای دست حضرت عثمان ﷺ قرار دادند و در دست چپ خود گذاشتند و بدین ترتیب به جای او، خود با خود بیعت نمودند.

معترض سبایی که کاملاً شرمسار شده بود، چیزی برای گفتن نداشت.

حضرت ابن عمر رضی الله عنه به او گفت: «اذهب بها الآن معک!» (اکنون این مطالب را با خود بردار وببر!).[۱]

إِذْ تُصْعِدُوْنَ وَ لَا تَلْوُنَ عَلَىٰٓ أَحَدٍ وَّ الرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ
آن‌گاه‌که دور می‌رفتید درگریختن و متوجه نمی‌شدید برهیچ‌کس وپیامبر می‌خواند شما را درگروهی‌که در پشت

فِيٓ أُخْرٰكُمْ فَاَثَابَكُمْ غَمّاً بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوْا عَلٰى مَا
سرتان بود. پس جزا داد شما را به اندوهی بالای اندوهی. برای آن که تا اندوهناک نشوید بر آن چه

فَاتَكُمْ وَ لَا مَآ أَصَابَكُمْ ط وَ اللّٰهُ خَبِيْرٌ م بِمَا تَعْمَلُوْنَ ﴿۱۵۳﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ
از دست شما رفت و نه بر آن چه رسید به شما. و الله باخبر است به آنچه می‌کنید ● باز فرود آورد

عَلَيْكُمْ مِّنْ م بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاساً يَّغْشٰى طَآئِفَةً مِّنْكُمْ وَ طَآئِفَةٌ قَدْ
بر شما پس از اندوه، ایمنی را که پینکی بود؛ می‌پوشید گروهی از شما را. و گروهی دیگر بودند که

أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ط يَقُوْلُوْنَ
اندوهناک ساخته بود آنان را فکر خویشتن. گمان می‌کردند به الله ناحق گمان جاهلانه. می‌گفتند:

هَلْ لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ ط قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهٗ لِلّٰهِ ط يُخْفُوْنَ فِيٓ
آیا هست برای ما از این کار چیزی؟ بگو: کار به تمامه برای الله است. پنهان می‌دارند در

أَنْفُسِهِمْ مَّا لَا يُبْدُوْنَ لَكَ ط يَقُوْلُوْنَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ
دل خویش آن چه آشکار نمی‌کنند برای تو. می‌گویند: اگر برای ما از این کار چیزی بود،

---

۱. صحیح بخاری: فضایل اصحاب النبی صلی الله علیه وآله / باب ۷ «مناقب عثمان بن عفان رضی الله عنه»، ش ۳۶۹۹ و مغازی / باب ۱۹، ش ۴۰۶۶. همچنین ر.ک:؟؟؟؟؟؟؟ + فتح الباری: ۶۴۴/۸ ـ ۶۴۳ + ارشاد الساری: ۱۹۰/۸ ـ ۱۸۹.

مَّا قُتِلْنَا هٰهُنَا قُلْ لَّوْ كُنْتُمْ فِى بُيُوْتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِيْنَ
کشته نمی‌شدیم در این جا. بگو: اگر شما در خانه‌هایتان می‌بودید، هر آئینه بیرون می‌آمدند کسانی که

كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ اِلٰى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِىَ اللّٰهُ مَا فِى صُدُوْرِكُمْ
مقدّر شده است بر آنان کشتن، به سوی جای کشته شدن شان. و تا بیازماید الله آن چه در سینه‌ی شما

وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِى قُلُوْبِكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ (۱۵۴) اِنَّ
هست و تا کامل عیار سازد آن چه در دل شماست و الله داناست به آنچه در سینه‌هاست ● هر آئینه

الَّذِيْنَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰنِ اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطٰنُ
کسانی که روی گردانیدند از شما روزی که به هم آمدند هر دو گروه، جز این نیست که لغزانید آنان را شیطان

بِبَعْضِ مَا كَسَبُوْا وَ لَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ (۱۵۵)
به شومی بعضی از آن‌چه که انجام دادند و هرآئینه عفو کرد الله از آنان.هرآئینه الله آمرزنده وبردبار است ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: درس‌ها و تذکراتی است که خداوند متعال به یاران پیامبر ﷺ راجع به جنگ اُحُد می‌دهد. روشن می‌فرماید که: آن چه در آن جنگ به صورت شکست ظاهری و غم بر مسلمانان طاری شد، دارای حکمت بود و به همین خاطر در عین غم و ضربه دیدن از دشمن بر آنان خواب و راحتی نازل فرمود. و متذکر می‌شود که: نباید از مرگ در میدان جنگ دچار سردرگمی شوید، چون مرگ هر جا که باشید به سراغتان خواهد آمد. همه‌ی این‌ها برای آزمایش و رفع درجات مؤمنان است. آنان هم که در لحظات سخت نبرد، از میدان به در رفتند، مورد عفو قرار گرفتند؛ چون خداوند متعال بخشنده وبردبار است.

ربط و مناسبت

در این آیه‌ها نیز یکی دیگر از حالات روز اُحُد مورد تذکر و تحلیل قرار گرفته است. این حالت مربوط به این موضوع بود: که وقتی لشکر کفر در اثنای جنگ شکست خورد، مسلمانان جهت جمع آوری اسلحه و غنایم همه پراکنده شدند. از طرف دیگر چند نفر منافق پس از رفتن عبدالله بن ابی و همراهانش، از معرکه‌ی جنگ خارج شدند و باعث گردیدند چند نفر مسلمان دیگر را نیز با خود ببرند و علت بزرگ این امر، شایع شدن خبر شهادت پیامبر ﷺ بود. در این آیات خداوند متعال همین حالات را بیان می‌فرماید.

تفسیر و تبیین

اذ تصعدون و لا تلون علی احد و الرسول ... (۱۵۳)

علمای نحو در مورد تعلق این جمله با ماقبل، اقوال متعددی دارند:

۱ - گروهی می‌گویند: متعلق به «عفا عنکم» می‌باشد. در این صورت عبارت چنین مقدر می‌شود: «و عفا عنکم اذ تصعدون ...» یعنی: «با وجود این که نافرمانی کردید (از میدان جنگ پراکنده شدید و هر کدام به طرفی می‌رفتید) اما خداوند شما را معاف نمود.»

۲ - بعضی گفته‌اند: متعلق به «لیبتلیکم» می‌باشد. بدین معنا: «شما را امتحان می‌کند تا مسلمانان بشناسند که چه کسی مسلمان واقعی است.»

۳ - بعضی متعلق به «صرفکم عنهم» گفته‌اند. یعنی: «صرفکم عنهم اذ تصعدون».

۴ - بعضی متعلق به «عصیتم» گفته‌اند.

۵- نزد بعضی متعلق به «فشلتم» است.

۶- بعضی گفته‌اند: متعلق به «تنازعتم» است.

۷- نزد بعضی دیگر متعلق به محذوف «اذکر». و طبق این قول، این یک کلام مستقل است و با ماقبل هیچ گونه تعلقی ندارد.[1]

قول سوم که گفته شده متعلق به «صرفکم عنهم» است، از همه صحیح‌تر است.[2]

اذ تصعدون ... - یادآوری می‌فرماید که: به یاد آورید زمانی را که بعضی از شما در حال رفتن بودید به طرف سرزمین خود (مدینه‌ی منوّره) و بعضی دیگر به جانب کوه احد جهت پناه گرفتن و بعضی دیگر برای جستجوی رفیقان خود در تکاپو بودید و هیچ کس از حال آن دیگری خبر نداشت ... .

این هنگامی بود که آن حضرت ﷺ از تجدید وضو فارغ گشته بودند و وقتی به میدان آمدند و متوجه پراکنده شدن مسلمانان گشتند، آواز دادند که بیایید! اما در آن هنگامه‌ی شلوغ کسی صدای ایشان را نشنید، تا این که حضرت کعب بن مالک رضی الله عنه مسلمانان را صدا زد و فرمود: بیایید، این رسول اللّه ﷺ است! این درست همان موقعی بود که کفار حمله کرده بودند و آن حضرت ﷺ مجروح شده بود.

«تصعدون» از «اصعاد» به معنی «ذهاب الارض» (رفتن در زمین) است. بعضی بین «اصعاد» و «صعود» فریق قایل‌اند. به نظر اینان «اصعاد» به راه رفتن در زمین هموار می‌گویند و «صعود» به بالا رفتن به بلندی. دیگران بـه ایـن فـرق قـایل نیستند.[3]

---

۱. البحر المحیط: ۳/ ۸۲ - و تفسیر کبیر: ۹/ ۳۹.

۲. ر.ک: روح المعانی: ۴/ ۴۱۴.

۳. تفسیر قرطبی: ۴/ ۲۳۸ - و روح المعانی: ۴/ ۴۱۴.

به هر حال در اینجا منظور راه رفتن بر روی زمین هموار می‌باشد.

فَاَثابکم غمّاً بغمٍّ - «فاثابکم» از «اثاب، یثوب» به معنای رجوع کردن بـه جـانبی است. در اینجا به معنی رساندَن است.

می‌فرماید: وقتی چنین متفرق و پریشان شدید، خداوند متعال غمی دیگر بر غم شما وارد کرد. حالا در این که منظور از دو غم در این آیه کدام‌اند، آرای مفسران مختلف است؛ بدین قرار:

به تفسیر بعضی، معنای جمله چنین است: و ناراحتی و غمی کـه در مـیدان جنگ به شما رسید از قبیل شکست خوردن و کشته شدن احباب، و مراد از غم دوم به سبب غمگین شدن رسول اللّه ﷺ از شما که ناشی از عدم اطاعت‌تان می‌شد، بود.

به تفسیری دیگر: رساند به شما غمی همراه با غمی دیگر؛ غـم اول، حـمله کردن کفار و غم دوم، غم روحی بود که از شنیدن خبر شهادت آن حضرت ﷺ و طعنه‌ی حضرت ابوسفیان و گروهش بر مسلمانان وارد شـد. ایـن قـول سُدّی رحمه‌الله است.

به قول برخی دیگر: یکی غم شکست بود و دیگر غم شهیدان و اندوه از این که به سبب نافرمانی رسول اللّه ﷺ چه سرانجامی خواهند داشت. مبادا عذابی دیگر غیر از این بر آن نازل گردد.

به نظر گروهی دیگر: غم اول شهادت برخی و مجروح شدن برخی دیگر بود و غم دوم مجروحیت و پریشانی آن حضرت ﷺ و از دست رفتن غنایم. این قول حضرت قتاده رحمه‌الله و ربیع رحمه‌الله می‌باشد.

به توجیه بعضی دیگر: منظور از «غماً بغمٍّ»، کثرت غم و تکالیف و ناراحـتی است. یعنی در روز احد ناراحتی و غم و شداید زیادی پشت سر هم بر شما طاری

گشت.[1] بهترین توجیه نیز همین است. چنان‌که در تفسیر «غَمّاً بِغَمٍّ» واضح می‌شود، «ب» در «بغمٍ» نزد بعضی برای «مصاحبت» و نزد بعضی برای «سببیت» و عوض و نزد بعضی به معنی «علیٰ» و نزد بعضی هم به معنی «مع» است.

فرق بین «غم» و «حزن»

اکثر علمای لغت قایل‌اند که بین «غم» و «حزن» فرقی نیست. اما گروهی قایل به فرق میان «غم» و «حزن» هستند؛ می‌گویند: «غم»، برای پریشانی از وضعیت بد حال و آینده به کار می‌رود و «حزن»، برای موضوعی ناگوار که در گذشته پیش آمده است و «خوف» هم برای موضوعی ناخوشایند که ممکن است در آینده پیش آید.

<u>لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم ...</u> - حکمت آوردن غم را روشن می‌کند. می‌فرماید این غم را بدین علت بر شما وارد کردیم تا بدانید که امید به این که خداوند متعال ما را می‌بخشاید وجود دارد و بار دیگر ما را به خاطر نافرمانی رسول اللّه صلی الله علیه وآله مؤاخذه نمی‌نماید.

«اصابکم» از «اصاب، یصاب، اصابة» به معنی جزا دادن است. یعنی: «فجازکم اللّه تعالی بما عصیتم».

<u>و اللّه خبیر بما تعملون</u> - متذکر می‌شود که او تعالی از حالات ظاهری و حوادث پیش آمده و از حالات قلبی و خیالات و افکار شما خبر دارد.

ثم انزل علیکم من بعد الغمّ امنة نُعاساً ... (۱۵۴)

این آیه نیز ادامه‌ی مطلب مذکور در متعلقات آیات گذشته است و مسمّیٰ به

---

۱. ر.ک: البحر المحیط: ۸۴/۳ - ۸۳ - و تفسیر کبیر: ۴۱/۹ - ۴۰ - و روح المعانی: ۴۱۶/۴ - ۴۱۵.

«آیه‌ی قطب» می‌باشد وجه تسمیه‌ی آن نیز مربوط به قصه‌ی نزول رحمت عجیب و غریب خداوند متعال در روز أُحد است. از صحابه ﷺ مروی است که در روز احد با وجود صدمه دیدن و خستگی زیاد، به قدرت خداوندی سرسختانه مقابله می‌نمودیم. در این میان ناگهان چنان خوابی بر مسلمانان غلبه کرد که شمشیرها از دست‌شان می‌افتاد. مثلاً حضرت انس رضی الله عنه از ابوطلحه رضی الله عنه نقل کرده که گفت: «در حالی که در مصاف جنگ احد بودیم، بر ما نعاس غلبه کرد؛ به طوری که شمشیر از دستم می‌افتاد و من آن را بر می‌داشتم، و باز می‌افتاد و من بر می‌داشتم».[۱] و به روایتی دیگر از او: «من از کسانی بودم که در روز احد نعاس بر آنان غلبه کرد؛ به حدی که بارها شمشیر از دستم افتاد و من آن را برداشتم.»[۲] از حضرت زبیر رضی الله عنه و ابو طلحه رضی الله عنه مروی است که گفتند: «روز احد سرمان را بلند کردیم و به مردم نگریستیم. دیدیم که به سبب نُعاس زیر سپرهای‌شان چرت می‌زنند.»[۳]

از میان مسلمانان کسانی که ایمان‌شان قوی‌تر بود، بیشتر به خواب آلودگی افتادند. از حضرت ابن عباس رضی الله عنه مروی است که فرمود: «خداوند متعال در روز احد مسلمانان را به وسیله‌ی نعاس که بر آنان غالب شد، امن و سکون داد و عادتاً کسی می‌خوابد که خیالش راحت باشد.»[۴](نه آن که ترس و دلهره دارد.)

---

۱. به روایت بخاری در صحیح: تفسیر / سوره‌ی «آل عمران» / باب ۱۱، ش ۴۵٦۲ ـ و... (ر.ک: دُرُّ المنثور: ۲ / ۸۸).

۲. به روایت بخاری در صحیح: مغازی / باب ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاساً﴾، ش ۴۰٦۸ ـ و نسایی در سنن کبری: تفسیر / باب ۷۰، ش ۱۱۰۸ ـ و... (ر.ک: دُرّ منثور: ۲ / ۸۸).

۳. به روایت ترمذی در سنن: تفسیر قرآن / ش ۳۰۰۷ و گفته: «هذا حديثٌ حسنٌ صحيحٌ» ـ و حاکم در مستدرک از ابوطلحه رضی الله عنه: ۲ / ۲۹۷ ـ و ابن جریر در تفسیر از زبیر رضی الله عنه و ابوطلحه رضی الله عنه: ۳ / ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵، ش ۸۰۷۴ و ۸۰۸۵ ـ و طبرانی در معجم ـ و بیهقی در دلایل النُبوة از ابو طلحه رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه: ۳ / ۲۷۳ ـ و... .

۴. به روایت ابن جریر در تفسیر: ۳ / ۴۸۳، ش ۸۰۷۲.

اهل تصوّف می‌گویند: این نعاس در حقیقت خواب نبود، بلکه محویت و استغراقی از جانب خداوند متعال بود. حکمت این محویت نیز این بود که مسلمانان به سبب شکست و ضربه دیدن شدیداً تکان خورده بودند. بدین سبب خداوند متعال یک حالت غنودگی آرام بخش و رحمت‌آمیز بر آنان طاری ساخت تا غم را در این حال فراموش سازند و این خاصیت خواب است که غم گذشته را محو می‌کند؛ بالخصوص که در آن حادثه این استغراق از جانب خداوند متعال بود و قوت جدیدی در آنان پیدا کرد. در امکنه‌ی دیگر نیز این حالت به مسلمانان روی داده است.

وجه تسمیه آیه به «قطب» این است که این حالت به «اقطاب»[1] روی می‌دهد. نباید فراموش کرد که اصحاب رسول الله ﷺ از قطب‌ها به مراتب بالاتر بودند.

حضرت «ابن مسعود» ﷺ می‌فرماید: «نعاس» در جهاد، اَمَنَه (امنیت و اطمینان از جانب خداوند متعال) است و در نماز از شیطان».[2] زیرا در جهاد دال بر این است که به نزد مجاهد مسلمان خفتن و نبرد در میدان جنگ مساوی است و در هر صورت او دشمن را به هیچ می‌شمارد و این کمال اعتقاد او به خداوند متعال و نترسیدن از دشمن را می‌رساند. اما در نماز نشان‌گر تنبلی است و از شیطان می‌باشد و خیری در برندارد.

در این آیه خداوند متعال، همین «اَمَنَه» و «نعاس» و حکمت طاری ساختن آن را روشن می‌سازد؛ می‌فرماید:

---

۱. «اقطاب» جمع «قطب» و از عالی‌ترین مدارج ولایت است که یک انسان عادی (غیر پیامبر) ممکن است بدان دست یابد.

۲. به روایت ابن جریر در تفسیر: ۴۸۴/۳، ش ۸۰۸۲ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲۷۷/۲، ش ۴۴۰۹.

ثمّ انزل علیکم من بعد الغمّ امنة ... - پس از غمگین ساختن‌تان بر شما «امنه» نازل فرمود ... «نعاساً»بدل الاشتمال از «امنه» است. فاعل «یَغْشَی» ضمیر «هو» است که به «نعاساً» برمی‌گردد.

از این جمله (یغشی طائفة منکم) ثابت می‌شود که این امنه و نعاس (حالت آرامش و پینکی) فقط بر بعضی از شرکای جنگ احد فرود آمد و آنان مهاجران و انصار ﷺ بودند. درباره‌ی گروه دوم می‌فرماید:

و طائفة قد اهمتهم انفسهم - گروهی دیگر بودند که اصلاً به فکر جنگ و پیروز شدن لشکر اسلام در آن لحظات نبودند، بلکه آنان را فکر نجات خودشان در غم انداخته بود. اینان منافقان باقی مانده در لشکر مسلمانان بودند که می‌کوشیدند کشته نشوند!

«اهمتهم» از «هَمّ» به معنی غم و اندوه است.

یظنّون باللّهِ غیر الحقّ ظنَّ الجاهلیة - از افکار و خیالات درونی آن منافقان پرده برمی‌دارد؛ می‌فرماید: این منافقان که فقط به خود فکر می‌کردند، در حق خداوند متعال گمان‌های غیر حق و جاهلانه نمودند و گفتند که اصلاً کمکی از طرف خداوند باقی نمانده که برای ما بیاید ... .

بعضی هم به این فکر افتادند که حتماً این دین و رسالت رسول اللّه ﷺ و وعده‌ی نصرت الهی حقیقت ندارد، وگرنه چنین اتفاقی نمی‌افتاد.

یقولون هل لنا من الأمر شیء - همین منافقان می‌گویند: اصلاً مگر برای ما در این امر نقشی بود؟ (سخنان و مشوره‌ی ما اعتباری دارد؟) منظور از «الأمر»، شورا است. آنان با این سخن مسلمانان را طعنه زدند که در مدینه به شما گفته بودیم از شهر خارج نشوید، اما شما توجهی به این مشوره ما نکردید و برای همین این بلا بر سرتان آمد.

«هل» اینجا برای استفهام انکاری است و گویندگان این سخن عبدالله بن ابی و امثال او بودند.[۱]

<u>قل ان الأمر كلّه للّه</u> - خداوند متعال به رسول خویش دستور می‌دهد که در جواب آنان بگوید: این امر (شکست یا پیروزی بر دشمن) در دست ما و مشروط به مشوره‌ی ما نیست، بلکه این‌ها همه از جانب خداوند متعال است.

<u>يخفون في انفسهم ...</u> - به پیامبرش اطلاع می‌دهد که این منافقان علاوه بر این سخنان، مطالبی دیگر نیز در سینه‌هایشان مخفی می‌کنند که تو (ای محمّد ﷺ از آن‌ها خبر نداری و این گفته‌هایشان فقط ترشحاتی است که از غلبه‌ی ترس موت و ناراحتیِ مکنون در قلب از زبان‌شان بیرون می‌آید.)

<u>قل لو كنتم في بيوتكم ...</u> - خداوند متعال می‌فرماید که این ظالمان می‌گویند اگر مسلمانان از ما حرف شنوی می‌کردند در احد کشته نمی‌شدند؛ غافل از این که موت آنان از قبل در دفتر تقدیر رقم زده شده است و گرنه، اگر خودشان هم می‌دانستند هرگز به میدان جنگ نمی‌آمدند. پس به اینان بگویید که دست از این خیالات باطل بردارند و بدانند که اگر موت‌شان در چنین روزی مقرّر شده بود، خداوند متعال به هر صورت چنین انگیزه‌ای در آنان پیدا می‌کرد که با پای خود از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند و به محل موت می‌رفتند.

<u>و ليبتلي الله ما في صدوركم ...</u> - حقیقت شکست و ضربه خوردن را توضیح می‌دهد؛ می‌فرماید: خداوند متعال بدین طریق شما را مورد امتحان قرار می‌دهد تا مافی الضّمیر شما را نمایان سازد و آن‌چه را که در قلوب شما هست، خالص گرداند.

«بَرَز» یعنی بیرون آمد. «یمحّص» یعنی کامل و خالص می‌گرداند.

<u>ان الله عليم بذات الصدور</u> - و به تحقیق که خداوند به احوال قلوب شما آگاه است.

---

۱. مانند «مُعتِّب بن قشیر» و غیرهم. (ر.ک: تفسیر ابن جریر طبری: ۳/۴۸۶، ش ۸۰۹۲ الی ۸۰۹۴ - و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/۲۷۹، ش ۴۴۱۹ و ۴۴۲۲ و ۴۴۲۳ - و الثل النبوة: ۳/۲۷۳ - و...).

ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعن ... (۱۵۵)

در این آیه خداوند متعال حالت آن‌کسان را بیان می‌فرماید که فرار کردند و گروهی به مدینه آمدند و گروهی دیگر دوباره به میدان نبرد برگشتند. خداوند متعال از آنان درگذر کرد و یادآوری فرمود که علت فرار کردن‌شان لغزشی از شیطان بود و باز سبب این لغزش، نافرمانی از رسول الله ﷺ و در اثر نفاق منافقانی بود که در لشکر وجود داشتند و کارشکنی می‌کردند.

این آیه نیز دلیل محبوبیت صحابه ﷺ نزد خداوند متعال است. چون به محض این‌که به حکم سرشت بشری مرتکب خطایی شدند، فوراً حکم معافیت آنان را صادر فرمود.

علوم و معارف

▣ انواع مصایب به لحاظ حکمت و ریشه

مصیبت‌هایی که در دنیا بر انسان وارد می‌شوند، بر دو قسم‌اند: یکی مجازاتی و دیگر آزمایشی و امتحانی.

مجازاتی، مصایبی هستند که به سبب گناه و جرم و معصیتی بر انسان وارد می‌شوند و این در صورتی است که شخص مجرم توبه نکرده باشد و تمرد نماید، و حکمت این مصایب نیز کفاره‌ی گناه و عبرت برای آینده است.

مصایب آزمایشی آن است که در پی خطا و لغزش‌هایی بر مسلمانان وارد می‌شود که از روی تمرد مرتکب نشده، بلکه تغافل و سهل‌انگاری باعث آن شده است. آن وقت الله تعالی مصایبی برای آگاه کردن و هشدار از تغافل بر او نازل می‌فرماید.

▣ در مورد مصایب صحابه ﷺ و نوعیت لغزش‌های آنان

این نکات و حقایق را باید مدّنظر داشت:

۱- هر مصیبت و فتنه‌ای که بر صحابه ﷺ آمده، همه از نوع آزمایشی و امتحانی بوده است، از قبیل شکست در جنگ احد و گرفتاری‌های فردی و جمعی در دست مشرکان و کفار و لغزش‌های انسانی و مشاجرات میان هم مانند جنگ جمل و جنگ صفّین. بنابراین، عقیده‌ی اهل سنت و جماعت است که هر کس بر صحابه ﷺ به سبب همین مصایب یا لغزش‌ها و مشاجرات تنقید کند و آنان را مورد ملامت قرار دهد و مجرم و گناهکار بداند، در هر مقام و به هر لباس که باشد، اشتباه کرده است و مثال او مانند آدم کوری است که شب را از روز تشخیص نمی‌دهد.

شب‌پره اگر دولت آفتاب نخواهد   از دولت و مقام آفتاب نکاهد

۲- هر لغزشی که از صحابه ﷺ سرزده شده قطعاً بخشیده شده‌اند. و این عفو و غفران آنان یا در قرآن مورد صراحت قرار گرفته مانند همین آیه که در آن آمده ﴿وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ یا در احادیث صحیح که نظایر آن بسیار است.

۳- علت ابتلای صحابه ﷺ در غزوه‌ی احد سه چیز بود: ۱- تغافل بعضی افراد در اطاعت از نبی ﷺ. ۲- تنازع بعضی از مهاجران با امیرشان در جبل الرّماة. ۳- میل به دنیا (غنایم) که باعث تغافل بعضی از موقعیت خطیر و پایین آمدن افراد بالای جبل الرُّماة گردید.

نباید فراموش کرد که صحابه ﷺ اگرچه از اولیای کامل بودند، ولی در دل اولیای کامل هم بسا اوقات میل به رزق دنیا پیدا می‌شود. لذا شیطان به این سه علت فرصت یافت که آنان را بلغزاند.

اصولاً هرگاه مؤمن به گناه میل نماید، شیطان هم شروع به کار می‌شود و با

استفاده از همین میل بنده، موفق به لغزاندن او می‌شود. اما اگر مؤمن، محکم و قوی و ثابت قدم باشد و میل به گناه نکند یا به محض ظهور میل آن را دفع سازد. شیطان هرگز نمی‌تواند وَی را لغزش دهد. این نکته را باید به خاطر داشت که جنس به طرف خود می‌کشد (الجنس یمیل الی جنسه). طبق این حقیقت، گناه صغیره کم‌کم به گناه کبیره منتهی می‌شود و گناه کبیره در صورت اصرار و مداومت انسان را به شرک و کفر می‌کشد؛ برعکس مستحب و سنت که کم‌کم به واجب و فرض می‌برد. به قول شاعر: «بوی جنسیت پی دل بردن است».

۴- ثابت شد که شاگردان مکتب رسول اللّه ﷺ چنان محبوب خداوند متعال بودند که او تعالی در هیچ مورد نمی‌گذاشت برای همیشه در لغزش به سر برند، بلکه در مورد کوچک‌ترین لغزشی فوراً هشدارشان می‌داد و تنبیه می‌نمود و بلافاصله می‌بخشید. این کمال شفقت و مهربانی و محبت الهی به صحابه رضی الله عنهم می‌باشد.

۵- وقتی که اللّه تعالی و رسول اللّه ﷺ این قدر صحابه رضی الله عنهم را دوست داشته‌اند، بر ما هم لازم است محبت آنان را از اجزای اصلی ایمان خود بدانیم و در قلب‌های خود جایِ دهیم که در غیر این صورت، محبت ما به خداوند متعال و رسول ﷺ او درست نیست؛ چون دوستان شان (صحابه) در قلوب ما جای ندارند.

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَ لِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ مَا فِي صُدُوْرِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوْبِكُمْ﴾ یعنی صدق و اخلاص و توکلی که در جوهر نفس و مزاج شما مخفی است، آن را به وسیله‌ی امتحان از مرتبه‌ی قوة به مرتبه‌ی فعل درآوَرَد؛ چرا که خاصیت امتحان همین است.

يَآيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ اِذَا
ای مؤمنان! مباشید مانند آنان که کافر شدند و گفتند در حق برادران خویش - وقتی که

ضَرَبُوْا فِي الْأَرْضِ اَوْ كَانُوْا غُزًّى لَّوْ كَانُوْا عِنْدَنَا مَا مَاتُوْا وَ مَا
سفر کنند در زمین یا باشند به جهاد بیرون آمده-: اگر می‌بودند آنان نزدیک ما،

قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوْبِهِمْ ط وَ اللّٰهُ يُحْيِي وَ
نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند! تا گرداند الله این سخن را مایه‌ی حسرت در دل آنان و الله زنده می‌کند و

يُمِيْتُ ط وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ﴿۱۵۶﴾ وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ
می‌میراند و الله به آن‌چه می‌کنید، بیناست ● و اگر کشته شدید در راه الله

اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ ﴿۱۵۷﴾ وَ لَئِنْ
یا مردید، هرآئینه آمرزشی از سوی الله و بخشایشی (از طرف الله)،بهتراست از آن‌چه که جمع می‌کنند ● و اگر

مُّتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لَاْ اِلَى اللّٰهِ تُحْشَرُوْنَ ﴿۱۵۸﴾
مردید یا کشته شدید، البته به سوی الله برانگیخته خواهید شد ●

ربط و مناسبت

چون قبلاً اعلان عفو مسلمانان از طرف اللّه تعالی بود، در این‌جا هشدار می‌دهد که این محبوبیت و مقام شما نزد اللّه تعالی تا وقتی است که با کفار و دشمنان اللّه تعالی همراهی و از آنان در افعال و کردارشان تقلید و به آنان اقتدا نمی‌کنید.

سبب نزول

این مطلب را قبلاً نیز اشارتاً بیان کردیم که پس از جهاد وقتی مسلمانان به مدینه برگشتند، منافقان زبانِ طعن و ملامت گشادند که اگر به حرف ما عمل می‌کردید و از شهر بیرون نمی‌رفتید، چنین اتفاقی بر شما نمی‌افتاد و عزیزان‌تان را از دست نمی‌دادید. آنان مرتباً این کلمات را برای ناراحت کردن مسلمانان تکرار می‌کردند. خداوند جهت آرامش دادن مؤمنان این آیات را نازل فرمود و یاد آوری کرد که این حرکات آنان بی‌مورد است. زیرا کسانی که در جهاد شهید شده‌اند، موت‌شان در همین روز معین شده بود و از بیرون نرفتنِ آنان برای جهاد، تأخیری در آن ایجاد نمی‌شد.[1]

یکی از معانی «ضرب» رفتن بر روی زمین است. «ضَارِبٌ فی الارض» یعنی: مسافر فی الارض. زدن، رفتن بر روی زمین، پدید آوردن، مثل و ... از معانی «ضرب» هستند. در این‌جا به معنی رفتن و سیر کردن در زمین است.

«غزّیً» جمع «غازی» است. مثل «عفًّی» که جمع «عاف» است. «غزّی» در نوادر الجمع از معتلّات است. اما باز هم شعرای عرب از آن بسیار استفاده نموده‌اند.

مثلاً ملک الضلیل امریء القیس می‌گوید:

فیوماً بغزّی و یوماً بسرته   و یوم بخشخاش من الرِّجل هزل

تفسیر و تبیین

یایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین کفروا... (۱۵۶)

یایها الذین امنوا ... - منظور از «آمنوا»، مؤمنان هستند که از همراهی با منافقان در

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/ ۵۳.

کفر و نفاق و طعنه زدن بر مجاهدان منع شده‌اند و مقصود از «کفروا» به قول علامه سدی رحمه الله و غیره بالاصاله منافقان مانند عبدالله بن أُبَی و یاران او و بالفرع تمام منافقان می‌باشند.

__و قالوا لإخوانهم ...__ - آنان تنها به کفر و نفاق خود اکتفا نکردند، بلکه مکرراً برادران و خویشاوندان مسلمان خود را ـ زمانی که آنان به جهاد رفتند و بعضی از احباب خود را از دست دادند ـ مورد نکوهش و طعن قرار دادند و گفتند اگر شما پیش ما می‌بودید و به جهاد نمی‌رفتید، دچار تلفات نمی‌شدید و کشته نمی‌دادید.

__لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم__ - در مورد لامِ «لیجعل» که متعلّق به چه فعلی است، توجیهات متعددی شده است؛ بدین قرار:

۱ ـ متعلق به «قالوا» است و معنا چنین می‌شود: آنان این سخن را به خویشان مسلمان خود گفتند تا به کشته دادن خود حسرت بخورند. خداوند متعال می‌فرماید: اما این برای‌شان نفعی نداشت، بلکه برای خود کافران مایه‌ی افسوس و حسرت گردید و به آنان ضرر می‌رساند.

۲ ـ متعلق به «لا تکونوا» است؛ بدین معنا: شما مسلمانان با منافقان همنوایی نکنید تا خودشان خوار و ذلیل شوند.

۳ ـ متعلق به «قالوا» و ضمیر «هم» در «قلوبهم» راجع به مسلمانان است. طبق این توجیه معنا این است که آنان این کلام را گفتند تا موجد افسوس در دل مسلمانان گردد. اما این یک توجیه بعید است. از این توجیهات، توجیه اول راجح‌تر است.

در توجیهی دیگر گفته شده که معنا این است: منافقان نمی‌توانند مسلمانان کامل الایمان را پریشان نمایند، اما خداوند متعال می‌خواهد آن منافقان را

سیه‌روتر سازد و بدین طریق قلب‌های‌شان سیاه و ناراحت شود.

و الله یحیی و یمیت - خداوند متعال این عقیده‌ی اساسی را به مؤمنان یادآوری می‌فرماید که زنده کننده و کشنده‌ی حقیقی او تعالی است و آن طور نیست که منافقان فکر می‌کنند؛ نه خانه‌نشینی انسان را زنده نگاه می‌دارد و نه جهاد وی را می‌کشد. این‌ها همه تحت قدرت الهی است. بارها شنیده‌ایم و می‌شنویم و گاه دیده‌ایم که اطفال ناتوان چندین روز زیر آوارهای زلزله‌های سهمگین قرار داشته‌اند و بعد از چندین روز، زنده و سالم بیرون آورده شده‌اند. بنابراین باید یقین داشت که موت دهنده فقط خداوند متعال است؛ اگر چه ظاهراً به سبب امراض سخت باشد. موت هر کس مقرر شده و زودتر یا دیرتر از موعدِ از پیش تعیین شده نمی‌آید: ﴿لا یَسْتَأخِرُوْنَ سَاعَةً وَّ لا یَسْتَقْدِمُوْن﴾ [اعراف: ۳۴]: آنان یک لحظه از مرگ عقب نمی‌افتند و پیشی نمی‌گیرند.

مسلمان واقعی آن است که به خدا توکل می‌نماید. او می‌تواند به اسباب تمسک جوید، ولی هرگز نباید آن اسباب را کارساز واقعی بداند. در غیر این صورت، عین گفتار منافقان در حق او صادق می‌آید که می‌گفتند: اگر شما نزد ما در شهر می‌نشستید، دچار مصیبت نمی‌شدید!

و الله بما تعملون بصیر... - و الله تعالی به همه‌ی ان‌چه که شما می‌کنید بصیره و داناست و مطابق گفتارهای‌تان شما را جزا می‌دهد.

بحث صرفی در آیه

از لحاظ صرفی شاید این اشکال در ذهن وارد شود که: «قالوا» و «ضربوا» در جمله‌ی ﴿وَ قَالُوْا لاخْوَانِهِمْ اِذَا ضَرَبُوْا فِي الاَرْضِ﴾ هر دو ماضی هستند. قاعده‌ی صرفی چنین است که وقتی «اذا» بر ماضی داخل شود، آن را مضارع می‌گرداند

و آمدن این دو فعل در یک جمله تناقض ایجاد می‌کند. این وضع صرفی چگونه راست می‌آید؟

برای دفع این اشکال چند جواب گفته شده است:

جواب اول: اگر چه «قالوا» ماضی است، اما در این محل به معنی مضارع (یقوَلون) است. پس در این صورت تعارض وجود ندارد. گویا گفته شده: «ولا تکونوا کالذین کفروا و یقولون لاخوانهم ...» و حکمت آوردن آن به صیغه‌ی ماضی، اشاره به دو نکته و فایده است: ۱ـ هرگاه چیزی که وقوع آن در آینده حتمی و یقینی باشد، گاهی آن را به صورت ماضی می‌آورند و اشاره می‌کنند به این که، گویا واقع شده است یا در حال حاضر موجود است یعنی در وقوع آن شک نباید کرد. ۲ـ منظور از آوردن صیغه‌ی ماضی در این محل این است که تا جهد و تلاش آن منافقان را برای به وجود آوردن این شبهه و تزلزل عقیدتی در مورد خداوند متعال و تزریق آن در قلوب مؤمنان، بیان کند؛ چون اگر به صورت مستقبل آورده می‌شد، فقط به صدور این کلام از منافقان دلالت می‌کرد، نه به کوشش و جهدشان در القای آن به مسلمانان. و نظیر این که ماضی به معنی مضارع باشد، در قرآن بسیار آمده است. مثلاً: ﴿اَتیٰ أَمْرُ اللّٰهِ ...﴾ [النحل: ۱] و ﴿اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُمْ میِّتُوْن﴾ [زمر: ۳۰].

جواب دوم: این کلام بر سبیل حکایت از حال و وقایع ماضی صادر شده است و معنایش چنین است: «برادران آنان وقتی برای مسافرتی می‌روند، کافران می‌گویند: اگر به سفر نمی‌رفتند و نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند.» پس کسی که بعداً از گفته‌ی این کافران خبر می‌دهد، باید به صیغه‌ی ماضی (قالوا) خبر دهد، چون گفته‌ی کافران قبل از این اخبار، پیش آمده است.[۱]

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/ ۵۵-۵۴.

جواب سوم: علامه قرطبی رحمه‌الله به نوبه‌ی خود در جواب گفته است: «اذا» به معنی «اذ» است و «اذ» هرگاه بر ماضی داخل شود، آن را به معنای خود نگه می‌دارد. در این صورت هر دوَ فعل به معنی ماضی خود قرار دارند. این یک سخن قوی است.[1]

<u>**لا الی اللّه**</u> - در این جمله لفظ «لا» به اتفاق قرّا با الفِ لام نوشته می‌شود، اما در خواندن الف آن حذف و فقط «لَ» خوانده می‌شود. این عده لفظ مذکور را که در چندین جای قرآن آمده است «لَاِلی اللّه» می‌خوانند.

و لئن قتلتم فی سبیل اللّه او متّم... (۱۵۷)

خداوند متعال در این آیه و آیه‌ی بعد مسلمانان را بدین صورت تسلی می‌دهد که اگر در راه خداوند متعال کشته شوید، حتماً بخشش خداوند متعال شامل حال شما قرار می‌گیرد و با حالتی نیکو به سوی او محشور می‌گردید. رحمتی که خداوند در عالم آخرت برای شما فراهم دیده است، این است که شما را داخل جنت می‌کند. پس به یقین بدانید که این دو نعمت برای شما موجود است و این، از آن‌چه که مردم در دنیا برای خود جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است. بنابراین، از کشته شدن در راه او تعالیٰ نترسید و به آن حسرت نخورید. زیرا اگر شهید شوید و از این دنیا بروید، به محبوب خودتان می‌رسید. در حالی که او از شما راضی است و با رضوان و بهترین نعمت‌های خود شما را پذیرایی می‌کند. پس این موت را برای خودتان یک افتخار بدانید. این مطلب را بزرگان و اولیای خداوند متعال در بیان بلیغ خود چنین عنوان کرده‌اند: «الموت جسرٌ یوصل الحبیب الی الحبیب» (مرگ پلی است که دوست را به دوست وصل می‌کند!)

---

۱. تفسیر قرطبی: ۴/۲۴۶.

علوم و معارف

▣ دو درس عقیدتی مهم

از آیه‌های کریمه دو نکته‌ی بسیار مهم مستنبط می‌گردد که هر کدام مستقیماً به عقیده‌ی مؤمن مربوط می‌شود:

۱ - ایمان تنها با اقرار به زبان کامل نیست، بلکه در کنار آن و حتی قبل از آن تصدیق قلبی لازم است. بدین بیان آیه‌ها به شدت «کرّامیه» را تردید می‌نمایند که قایل‌اند ایمان به زبان هم کافی است و تصدیق قلبی لازم نیست.

۲ - هیچ دارو و تعویذی مؤثر اصلی نیست. مؤثر اصلی و حقیقی فقط خداوند متعال است. بنابراین، عقیده به این که فلان دکتر یا فلان دارو حتماً شفا می‌دهد یا مثلاً تعویذ فلان شخص حتماً به آدم اولاد می‌دهد و ...، فاسد است و منجر به شرک می‌گردد.

▣ استالین بیچاره خداوند متعال را صدا می‌زند!

زمانی که «استالین» مؤسس حزب کمونیست در مضیقه‌ی موت گرفتار شد، برای معالجه‌اش از کشورهای بزرگ دنیا حدود ۷۰۰ پزشک ماهر و متخصص جمع شدند و پول زیادی صرف معالجه‌اش گردید، اما نتوانستند کاری بکنند. الله تعالی چنان دردی در جگرش پیدا فرمود که در هر بار دوره، دردش بیشتر می‌شد.

«کروپوسکا» زن استالین می‌گفت: زمانی که همه‌ی پزشکان از معالجه‌ی «استالین» عاجز شدند و دردش شدت یافت، او مرتب اسم خدا را بر زبان می‌آورد. من از او پرسیدم: تو که در تمام عمر می‌گفتی خدایی وجود ندارد، حالا چطور اسم خدا را بر زبان می‌آوری؟ جواب داد: هرگاه اسم خدا را بر زبان می‌آورم دردم آرام و ساکن می‌شود!

این کمال درجه‌ی رحمت الهی است که کافر متمرد و منکر خود را هم از رحمت و برکت اسم خود محروم نمی‌کند.

▣ درجات عبودیت انسان

اهل تصوّف می‌فرمایند که در دو آیه‌ی اخیر، عبودیت انسان به این سه درجه تقسیم شده است:

۱ـ از خوفِ عذاب دوزخ عبادت می‌کنند. اللّه تعالی به اینان می‌فرماید: ﴿لمغفرةٌ مِّنَ اللّه﴾. این درجه‌ی ادنای خوف و عبادت است.

۲ـ به‌شوق جنّت و دیدار خداوند عبادت می‌کنند. به‌اینان می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَةٌ ...﴾.

۳ـ خاص برای جلب رضای مولای کریم خود عبادتش می‌کنند. به اینان می‌فرماید ﴿لَا اِلَى اللّه تُحْشَرُوْنَ﴾.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيْظَ الْقَلْبِ
پس به برکت رحمتی از جانب اللّه نرم شدی برای آنان. و اگر می‌شدی درشت‌خو و سخت‌دل،

لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ ص فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ
حتماً پراکنده می‌شدند از اطراف تو. پس در گذر از آنان و آمرزش بخواه برای‌شان و مشورت کن با آنان

فِى الْأَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ
در این کار و آن‌گاه که قصد محکم کردی، پس اعتماد کن بر اللّه. هر آئینه اللّه دوست می‌دارد

الْمُتَوَكِّلِيْنَ ﴿۱۵۹﴾ اِنْ يَّنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ اِنْ يَّخْذُلْكُمْ
توکل کنندگان را ● اگر نصرت دهد شما را اللّه، هیچ کس غالب نیست بر شما و اگر به بی‌پروایی بگذارد شما را،

فَمَنْ ذَا الَّذِىْ يَنْصُرُكُمْ مِّنْ م بَعْدِهٖ ط وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
پس کیست که نصرت دهد شما را بعد از وی. و بر اللّه باید که توکل کنند

الْمُؤْمِنُوْنَ ﴿۱۶۰﴾
مسلمانان ●

ربط و مناسبت

در آیه‌های قبل کیفیت جنگ اُحُد و جزئیات آن همراه با درس‌هایی آموزنده بیان گردید. اکنون سجایای اخلاقی آن حضرت ﷺ و چگونگی برخورد آن جناب را با گروهی که از جنگ گریخته بودند بیان می‌فرماید و در ضمن درسی ارایه می‌دهد برای مقتدایان که با کوچکان و زیر دستانِ خویش هنگام صدور خطا از آنان، چگونه رفتار کنند.

سبب نزول

گروهی که باعث شکست مسلمانان شدند (افراد جبل الرّماة) و خصوصاً گروهی که میدان را خالی گذاشتند به مدینه رفتند، به هر حال لازم بود که پیامبر ﷺ شیوه‌ای برای برخورد با آنان اتخاذ نماید و این در حالی بود که آنان از کارشان چنان شرمنده و پریشان شده بودند که ملاقات با رسول اللّه ﷺ برایشان بسیار سخت بود. اما رسول الله ﷺ با آنان به ملایمت و بسیار با مهربانی برخورد نمود. در همین خصوص خداوند متعال این آیات را نازل فرمود و طریق برخورد رسول خود را تایید و او را به آن مدح فرمود و آن را از جانب خود و بعد طریق کامل آن را به پیامبرش متذکر شد.[۱] طبق دستور خداوند متعال پیامبر اسلام عليه السلام آنان را فراخواندند و با هر کدام از آنان به نحوی بسیار ملایم و تسلی بخش حرف زدند و متذکر شدند که انسان جایز الخطاست و ممکن است لغزش بخورد و سپس براى‌شان استغفار نمود. این روش برخورد و حسن خلق رسول الله ﷺ نسبت به بندگان رحمتی از جانب خداوند متعال بود. گذشته از مسلمانان، ایشان با کفار نیز خیلی باوقار و مهربان

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۹/ ۶۱ ـ ۶۰.

پیش می‌آمدند. او تعالی این اخلاق کریمانه‌ی ایشان را در قرآن چنین بیان فرموده است: ﴿وَ اِنَّکَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ﴾ [قلم: ۴] : و به درستی که تو بر اخلاقی بس بزرگ قرار داری. و در جای دیگر به او امر می‌فرماید: ﴿وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِلْمُؤمِنِيْنَ﴾ [الحجر: ۸۸] : برای مؤمنان بال‌هایت را پایین بیاور (نرمی و مهربانی کن.)

تفسیر و تبیین

فبما رحمةٍ من اللّه لنت لهم ... (۱۵۹)

فبما رحمة من اللّه لنت لهم - می‌فرماید به سبب رحمتی از جانب خداوند متعال بر کسانی که از جنگ فرار کرده بودند، نرم شدی ... .

«ب» در «بما رحمةٍ من اللّه» سببیه است.

درباره‌ی «ما» در «فبما» نحویان بحث کرده‌اند:

۱ـ علامه «زجاج» و «قتاده» رحمهمااللّه می‌گویند: این «ما» مزید و برای تأکید است.

۲ـ علامه «اخفش» رحمه‌الله آن را مای نکره به معنی «شيء» گفته است که در این صورت «رحمة» بدل از «ما» می‌شود.

۳ـ بعضی گفته‌اند که «ما» استفهامیه و برای تعجب است و «من» جاره و متعلق به محذوفی که صفت «رحمةٍ» و تقدیر آن چنین است: «فبما رحمةٍ عظیمة کائنةٍ من جانب اللّه لنت لهم».[1]

و لو کنت فظّاً غلیظ القلب ... - چنان‌چه بر آنان سخت‌گیر و سخت‌دل بودی، بدون شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند و از همراهی و همیاری با تو دست

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۴۳۳.

برمی‌داشتند.

ظاهر است که دور و بَرِ شخص بداخلاق و سخت‌گیر کسی نمی‌پلکد. او تعالی در این محل به رسول الله ﷺ شیوه‌ی معاشرت و زندگی با یاران را تعلیم می‌دهد.

«فظّ» از «فظاظة» و به معنی سخت‌دل و نامهربان است و «انفضوا» از «انفضاض» به معنی تجزیه شدن و شکستن است.[۱] و نیز به معنی پراکنده شدن و کناره گرفتن از چیزی یا کسی می‌باشد که در این آیه به همین معنا است.

آیا «فظّ» و «غلیظ القلب» هم معنی هستند یا با هم فرق دارند؟ در این مورد نظرات مختلف است:

۱ ـ نزد بعضی «فظّ» و «غلیظ القلوب» به یک معنی‌اند و آن سخت‌دلی است و آوردن دو لفظ برای تأکید است.

۲ ـ امام کلبی رحمه الله می‌فرماید: مراد از «فظّ»، شخصی است که حرف‌هایش تند باشد و مراد از «غلیظ القلب»، بدکار می‌باشد.

۳ ـ بعضی می‌گویند که مقصد از «فظ» کسی است که در ظاهر بد اخلاق باشد و «غلیظ القلب» آن است که در باطن بد و زشت باشد.

۴ ـ قول صحیح این است که از نظر معنی با هم فرق دارند و فرق‌شان این است که: «فظّ» به کسی می‌گویند که به ظاهر ـ قولاً یا فعلاً ـ از وی لغزش سر می‌زند و «غلیظ القلب» کسی است که وقتی در درون و وجداناً ناراحت شود، تا مدت‌ها حسد در درونش دور می‌زند.[۲]

خلاصه، خداوند متعال این هر دو صفت را از آن حضرت ﷺ نفی فرمود.

---

۱. البحر المحیط: ۳/ ۸۱.
۲. البحر المحیط: ۳/ ۹۸ ـ و روح المعانی: ۱/ ۴۳۳.

فاعف عنهم واستغفر لهم ... - پس از بیان صفت نیک پیامبرش، نتیجتاً به وی امر می‌فرماید که طبق سرشت نیکش از تقصیر آنان درگذرد و برایشان استغفار بخواهد و در کارها با آنان مَشوره نماید و بدین لغزش آنان را از دایره‌ی مشوره‌ی خویش خارج نسازد

منظور از «الأمر» در این‌جا به‌طور خصوص جنگ و تدابیر نظامی است؛ چون بحث به مناسبت غزوه‌ی احد وارد شده است.

«شاورهم» از «شوری» است که در عربی مأخوذ از «شرتُ العسل واشترته فهو مشور مشتارٌ». است. یعنی جدا نمودم عسل را از جای خود. به همین ترتیب می‌گویند: «شرت الدابة و شوّرتها.»[۱] یعنی حیوان را دانستم که چگونه است. «مشوره» را مشوره نیز می‌گویند بدین علت که مافی الضمیر هر یکی خارج کرده می‌شود.

صفات ضروری مقتدایان و رهبران

کسی که می‌خواهد متقدای قومی باشد، قبل از هر چیز باید خویش را به صفاتی متّصف گرداند که خداوند متعال در این آیه برای پیامبرش ذکر فرموده است. زیرا بدون دارا بودن این صفات نفوذ در قلب زیر دستان مشکل است و رهبر را از جایگاهش تنزل می‌دهد. این صفات در پرتوِ آیه‌ی کریمه‌ی مذکور، چهار هستند که عبارت‌اند از:

۱- با مردم برخورد نرم و ملایم داشته باشد؛ مگر با کسی که به مقابله با دین برخیزد که درباره‌ی اینان خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَاغْلُظْ عَلَيْهِم﴾ [توبه: ۷۳] : بر آنان شدید باش. پس سختی بر چنین کسانی جایز است.

---

۱. تفسیر قرطبی: ۴/ ۲۴۹.

۲ـ سخت‌گیر نباشد. یعنی در دعوت و ارشاد خویش نرم باشد و چون از مقتدیان وزیردستان قصوری سرزد شود، آنان را نکوبد، بلکه به طریقی جلب محبت نماید تا بدین طریق اصلاح‌شان کند.

۳ـ مهربان باشد و سخت‌دل نباشد. مثلاً کسی را که بعد از ارتکاب خطایی شرمنده و پشیمان شده، از خود نراند و در حقش رحم کند و برایش استغفار نماید.

۴ـ چون خطایی از زیردستان سرزد شود، عفوشان نماید.

سؤال تفسیری (حکمت مشوره‌ی صاحب وحی با امّت)

در اینجا سؤال پیدا می‌شود که وقتی آن حضرت ﷺ صاحب وحی است، مشوره با بندگان بر کدام فایده مبتنی است؟

این سؤال چند جواب دارد:

جواب اول: حکمت مشاوره با صحابه‌ی کرام ﷺ این است که بدین طریق علوّ شأن و رفعت درجات آنان برای سایر مردم مشخص و ثابت گردد. یعنی تا با این مشاوره، دو مقام مهم و منحصر به فرد در حق آنان ثابت شود: یکی این که آنان چنان رأی ثاقب و منظوری داشتند که رسول اللّه ﷺ نیز من وجهٍ به نظرشان نیاز داشت و دیگر این که آنان کسانی بودند که خداوند متعال رأی شان را می‌پسندید و به رسولش دستور می‌داد که با آنان مشوره نماید.

جواب دوم: مسلم است که رسول اللّه ﷺ از نظر علم و تدبیر و عقل، اکمل المخلوقات است، اما از آنجایی که علوم انسانی متناهی است و بسی امور موجود است که متعلق به امور سیاسی در دنیا و نظام عالم هستند و ممکن است

که در این خصوص فکر وی به تنهایی چاره‌ساز نباشد، احتیاج به هم فکری فردی یا افرادی از امتش خواهد داشت. ناگفته نماند که این مشاوره در مورد امور دنیوی است و در امورِ آخرت و دینی پیامبران نیازی به مشوره و نظرخواهی از دیگران ندارند.

نمونه‌ی کامل این مطلب، این ماجرای زمان پیامبر ﷺ است: هنگامی که آن حضرت ﷺ به مدینه منوره تشریف بردند متوجه شدند که انصار ﭫ نخل‌ها را گُشن می‌کنند[1]. از آنان پرسید: این کار برای چیست؟ گفتند: بدون این کار نخل باردار نمی‌شود. آن حضرت ﷺ به آنان فرمود که امسال چنین نکنید، ببینید نتیجه‌ی کار چه می‌شود. آنان حسب‌الامر دست از گشن دادن کشیدند. اما فصل برداشت محصول که از راه رسید، ثمره‌ی نخل‌ها پوک و غیر قابل استفاده شده بودند. آنان به پیامبر ﷺ گفتند که طبق دستور شما عمل کردیم ولیکن درخت‌ها باردار نشدند و ثمره‌ای ندادند. آن حضرت ﷺ فرمودند:

«شما در امور دنیوی خود واردتر هستید. از این به بعد مثل سابق درختان را گشن کنید.»[2]

از این جریان ثابت می‌شود که پیامبران در امور دنیا ممکن است دقیقاً تیر به هدف نزنند و احتیاج به مشوره با یاران داشته باشند.

---

۱. «گشن» که در بلوچی به آن «گُش» می‌گویند، به تلقیح درختان و بالأخص درخت خرما به دست انسان گفته می‌شود. برای این کار، شکوفه‌های درخت نر را بر می‌دارند و در میان خوشه‌های جوان درخت ماده می‌نهند و بدین طریق گرد افشانی به دست انسان صورت می‌گیرد.

۲. به روایت مسلم در صحیح از موسی بن طلحه از پدرش و از رافع بن خدیج و انس ﭫ: کتاب الفضائل / باب ۳۸ «وجوب امتثال ما قاله شرعاً دون ما ذکره من معایش الدنیا علی سبیل الرأی»، ش ۱۳۹ الی ۱۴۱ (۲۳۶۱ الی ۲۳۶۳)، - و ابن ماجه در سنن: کتاب الرهون / باب ۱۵ «تلقیح النخل»، ش ۲۴۷۰ و ۲۴۷۱.

جواب سوم: حسن بصری رحمه الله فرموده است: حکم مشاوره با یاران به عنوان درسی است برای امت آینده تا مشایخ و پادشاهان و مقتدایان امم به آن اقتدا نموده و در موارد مهم از زیردستان و ماموران و مریدان خویش نیز مشوره بگیرند. خلاصه در این مشاوره‌ی نبوی، وجوه حکمت وجود دارد.[۱]

فاذا عزمت فتوکل علی الله - در آخر می‌فرماید: هنگامی که برای انجام دادن کاری اراده‌ی پخته نمودی، توکل بر خداوند متعال سکن و آن را انجام ده. این جمله دو توجیه دارد:

یکی این که، بعد از مشوره وقتی بر تو وحی نازل گشت و عزم پخته برایت حاصل شد، باید همان حکم را اختیار نمایی و دیگر از مشوره دست برداری.

دیگر این که اگر با مردم مشاوره کردی و بعد از مشوره در تو عزمی برخلاف رأی آنان پیدا شد، باید در عمل بر عزم خویش اقدام و بر خداوند متعال توکل نمایی؛ مساوی است که آن عزم به وحی باشد یا به الهام یا به خواست خود تو.

به هر صورت مقصد این است که رأی آن حضرت صلی الله علیه وآله من کل الوجوه تابع رأی آنان نبود، بلکه برعکس رأی دیگران در امور دین تابع رأی رسول الله صلی الله علیه وآله بود؛ البته نه در امور دنیا.

ان ینصرکم الله فلا غالب لکم... (۱۶۰)

ان ینصرکم الله ... - در این آیه خطاب به صحابه رضی الله عنهم و جمیع مؤمنان می‌فرماید: بدانید که یاور شما در همه حال خداوند متعالِ است و او ناصر و پشتیبان شماست. با نصرت و یاری او تعالی هیچ کس بر شما چیره نمی‌شود. بنابراین، شما وظیفه‌تان را انجام دهید و نتیجه را به خداوند متعال محوّل سازید. اوست

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/۶۶ - و ر.ک: روح المعانی: ۴/۴۳۴ - ۴۳۳.

که کارهای‌تان را به ثمر می‌رساند و اگر او شما را ذلیل سازد، بدانید که هیچ کس قادر به یاری شما نیست. سپس متذکر می‌شود که پس از مشوره باز هم بر خدا توکل نمایید و بر مشورتِ خویش اعتماد صرف نداشته باشید و بر اموال و قدرت دیگران اعتنایی نکنید.

«یخذُلکم» از «خذل» به معنی ردّ و ترک کردن و رها نمودن است.

علوم و معارف

▣ اخلاق عالی رسول الله ﷺ

در آیه خواندیم که خداوند متعال شیوه‌ی معاشرت بر مبنای گذشت و رحم و عطوفت را به پیامبر اسلام علیه‌السلام درس داد. این ـ چنان‌که به تصریح آیه ثابت می‌شود ـ بدین معناست که خداوند متعال در وجود و استعداد آن حضرت علیه‌السلام نعمت عظیم رحمت و نرمی را پیدا فرموده بود. بر همین مبنا ایشان در مقابل تقصیرات امتِ خویش با نرمی و گذشت فوق‌العاده‌ای رفتار می‌کرد و همین، باعث نفوذ وی در میان یاران و موفقیت او در امت پروری بود.

در قرآن کریم درباره‌ی این خصیصه بزرگ وی چنین آمده است: ﴿وَ اِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ﴾ [قلم: ۴]. حضرت حسان بن ثابت رضی‌الله‌عنه در وصف این شأن رسول الله ﷺ چنین سروده است:

و احسن منک لم تر قط عینی | و اجمل منک لم تلد النساء
خلقت مبّرئاً من کل عیب | کأنک قد خُلقت کما تشاء

(بهتر از تو چشمم هرگز ندیده و زیباتر از تو هیچ زنی نزاییده. تو از هر عیبی پاک آفریده شده‌ای. گویا طوری خلق شده‌ای که خودت دوست داشته‌ای!)

حضرت شاه عطاء الله بخاری رحمه‌الله هرگاه این شعر را می‌خواند مصرع اول را

چنین می‌خواند: «و احسن منک لم تر قط عینٌ». ایشان «عینی» را، به نکره «عینٌ» می‌خواند و بدین نحو دیدن زیباتری از رسول اللّه ﷺ را از تمام چشم‌ها نفی می‌کند. یعنی: نه فقط چشم من، بلکه هیچ چشمی زیباتر از تو را ندیده است.

امام بوصیری رحمه‌الله در قصیده‌ی خود[1] چنین می‌سراید:

فاق النبیّین فی خَلْق و فی خُـلُق　　و لم یدانـوه فی عـلم و لاکـرم

و کُلُّهم من رسول اللّه ملتمس　　غرفاً من البحر رشفا من الدیم

(او در آفرینش و در اخلاق (در ظاهر و در باطن) از تمام انبیا گوی سبقت و برتری برده است و هیچ یک از آنان در علم و بزرگواری با وی برابر نیستند و همه از او مشتی از دریا و جرعه‌ای از بارانِ همیشه ریزان کرم او را التماس کننده می‌کنند

و گفته است:

فان من جودک الدنیا و ضرّتهـا　　و من علومک علم اللوح و القلم

(ای رسول! دنیا و آخرت از جود تو خلق شده‌اند و تو کسی هستی که در علومت علم لوح و قلم قرار دارند.)

شاعر فارسی می‌گوید:

نازنین حضرت حق صدر و بدرِ کاینات　　نور چشمِ انبیا چشم و چراغ مـا تـویی

شیخ سعدی رحمه‌الله در جامع‌ترین عبارت سروده است:

بـــلغ العُــلیٰ بـــکماله　　کشـف الدُّجـیٰ بجـماله

حسُـنت جمـیع خـصاله　　صـــلُّوا عــلیه و آله

(به وسیله‌ی کمالِ بی‌مانندش به درجات علیا صعود کرد و به روشنی

---

۱. «الکواکب الدُّریّة فی مدح خیر البریّة» معروف به «قصیده‌ی برديه» از شرف الدین ابوعبدالله محمد بن سعید بن حماد صنهاجی معروف به بوصیری رحمه‌الله. متولد ۶۰۸ هـ.ق و متوفای ۶۹۴ هـ.ق.
. همان: فصل دهم / بیت ۱۵۴.

جمالش شب تاریک روشن شد. همه‌ی خصال او زیبا هستند. بر او و بر آل او درود فرستید.)

این کمال شیخ سعدی رحمه‌الله است که تمام اوصاف حسنه‌ی آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله را در همین جمله‌ی مختصر جمع کرده است. به نظرم جامع‌ترین شعر در نعتِ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله همین است و هیچ شاعری چه عرب و چه عجم، چنین شعری جامع و گویا و کامل در مدح و نعت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نسروده است.

حضرت انس رضی‌الله‌عنه نمونه‌ای از اخلاص حسنه‌ی آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله را چنین تعریف می‌کند: یک روز من در کنار آن حضرت علیه‌السلام حرکت می‌کردم. ناگهان یک اعرابی جلوی آن حضرت را گرفت و بدون مقدمه بانگ برآورد که این مال غنیمت مال پدر و اجداد تو که نیست! از این مال‌ها به من نیز بده. آنگاه چادر ایشان را که روی شانه‌های مبارک‌شان قرار داشت، دور گردن‌شان محکم کشید؛ به حدی که اثرش بر گردن مبارک ماند. من ناراحت شده بودم. اما رسول خدا علیه‌السلام با کمال صبر و مهربانی تبسّم نمودند و از او پرسیدند: تو را چه شده است ای اعرابی؟ او گفت: من و فرزندانم در مضیقه‌ایم و تو مال را می‌خوری؟! آن حضرت اجازه خواست تا برود و برایش مقداری مال بیاورد. ایشان رفت و سپس دستور داد هنگفتی مال آوردند و تحویلش دادند.[۱]

کمال اخلاق و شأن بلند رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را با هیچ زبان نمی‌توان شرح و بسط داد. در کوتاه‌ترین و جامع‌ترین سخن باید به فرموده‌ی خود ایشان در وصف این خصوصیت استناد کرد. فرمودند:

«بُعثت لِأُتمّم مکارم الأخلاق»[۲] من مبعوث شده‌ام تا اخلاق‌های زیبا و شیوا را

---

۱. تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۵/تحت آیه‌ی ﴿قولٌ معروفٌ و مغفرةٌ خیرٌ من صدقةٍ﴾ (بقره ۲۶۳).

۲. به روایت امام مالک رحمه‌الله در موطا از ابوهریرة رضی‌الله‌عنه (تمهید ابن عبدالبر: ۳۸۶/۶ و ۱۰ - ۵۰۳ و

که سزاوار بشراند، در زمان خود به خاتمه (و به مرحله‌ی کمال) برسانم تا بعداً چیزی باقی نماند؛ چون من خودم خاتم هستم.

نمونه‌ای دیگر را در سفر طایف از ایشان می‌بینم. در آن حادثه، ایشان به اندازه‌ی از دست اوباشان سنگ خورد که کفش‌های مبارک پر از خون شد و جبریل علیه السلام فرمود: «ای رسول الله صلی الله علیه و سلم ! امروز الله تعالی ملکُ الجبال را در اختیار تو قرار داده تا هر دستوری که علیه این قوم به او بدهید، آماده است بلادرنگ اجرا کند.» اما آن حضرت علیه السلام خشمگین نشده بود. لذا با تبسم فرمود: «خلقنی الله رحمةً للعالمین ، اللهم اهدِ قومی فإنهم لا یعلمون». و به روایتی دیگر در جواب جبرییل علیه السلام فرمود:

«امیدوارم که خداوند متعال از اصلاب این مردم فرزندانی خارج سازد که او تعالی را عبادت کنند و به وی شرک نورزند.»[1] بدین ترتیب آن پیکره‌ی رحم و عطوفت و گذشت به جای انتقام، از خداوند متعال برای آن مردم رحمت و هدایت طلبید تا شاید فرزندان و نوه‌های‌شان افرادی مطیع و خداپرست بارآیند.

▣ مطالبی درباره‌ی «مشوره»

الف) معنای لغوی «مشوره»

«مشوره»، «شورا» و «مشاورة» همه به یک معنا هستند. «مشوره» یا «مشاوره» به معنای رایزنی و نظرخواهی در مورد کاری است که نتیجه‌اش نامعلوم و مبهم

← ۵۲۷ و ۵۲۸) ـ و امام احمد در مسند: ۹/ ۵٦، ش ۸۹۳۲ ـ و بخاری در الادب المفرد: ۱/ ۳۴۴، ش ۲۰۷ (۲۷۳) ـ و حاکم در مستدرک: ۲/ ٦۱۳ (با موافقت ذهبی) ـ و بیهقی در سنن کبریٰ: ۱۵/ ۲۵۲ (کتاب الشهادات / جماع ابواب «من تجوز شهادته و من لا تجوز» / باب «بیان مکارم الاخلاق»، ش ۲۱۳۷۹ و در شعب الایمان: باب ۵۷ «فی حسن الخلق»، ش ۷۹۷۷ و ۷۹۸۸ و ۷۹۸۰ . لفظ متن از بیهقی در «سنن کبریٰ» است.

۱. ر.ک: البدایة و النهایة: ۳/ ۱۵۹ ـ ۱۵۸ (فصل فی ذهابه الی اهل الطائف...) .

است و این کار باکسانی انجام می‌گیرد که یا دانا و زیرک هستند یا در مورد آن کار از قبل تجربه دارند.

ب) حیثیت شرعی «مشوره»

در دیدگاه شرع، مشوره در اموری که متعلق به آینده و کاری مهم باشد ولی سرانجام آن نامعلوم است، سنت و لازم است. زیرا از یک عقل، جمع شدن چند عقل برای بررسی یک کار بهتر است.

مشوره‌ی حاکم و مرجع با ما زیر دستان خود، سنت و حتی نزد بعضی ضروری و واجب است؛ خصوصاً در اموری که اختلاف آرا وجود داشته باشد.

ج) طرف مشوره باید واجد دو شرط باشد

۱ـ دارای عقل و علم کافی باشد، ۲ـ صاحب رأی باشد. پس مشوره با کودکان و جاهلان و سبکسران اعتباری ندارد. بر مبنای همین دو شرط بود که در صدر اسلام برای انتخاب خلیفه در وهله‌ی اول، مشوره و بیعت همگانی و عام نبوده، بلکه فقط از صاحبان رأی (مهاجر و انصار ﷺ) بیعت گرفته می‌شد و پس از آنان، عموم برای بیعت می‌آمدند. مثلاً برای استخلاف حضرت ابوبکر صدیق ﷺ رای‌گیری من کل الوجوه عام نبود. سیدنا حضرت علی ﷺ نیز در زمان خلافت خود به سیدنا حضرت امیر معاویه ﷺ نوشتند که: «کسانی که ذی رأی بودند و با حضرت صدیق و فاروق و ذی النورین ﷺبیعت نموده‌اند ـ مهاجران و انصار ـ با من بیعت کرده‌اند. پس من خلافت خود را حق می‌دانم و از این که افرادی با شما بیعت به قصاص از قاتلان حضرت عثمان ﷺ کرده‌اند،

خلافت خود را غیر حقه نمی‌پندارم، بلکه بر شما واجب می‌دانم که طبق عمل صاحبان رأی به دست من بیعت کنید.»[۱]

د) حکمت مشوره‌ی رسول الله ﷺ با صحابه‌ی کرام ﷺ

هدف مشوره آن حضرت ﷺ با صحابه‌ی کرام ﷺ در نظر بعضی اظـهار شأن و اعزاز صحابه بوده تا امت بعدی بدانند که صحابه ﷺ افرادی بودند کـه صاحب وحی بر ایشان اعتماد نموده و با ایشان مشوره کرده و اللّه تعالی آنان را برگزیده و به رسولش امر کرده که با آنان مشوره نماید. لذا بر ما فرض و لازم است که قایل و معترف به مرتبه و شرف آنان باشیم.

وجه دوم، دلجویی آنان بود تا بدانند که اللّه تعالی و رسول او ﷺ به آنان اهمیت قایل‌اند و رسول الله ﷺ بر آنان اعتماد دارد.

این مشوره به عنوان امری عبادی و مسنون انجام گرفت، نه امری عادی. در بسیاری جاها در امور دنیوی، آن حضرت ﷺ رأی خود را ترک کرده و بـر رأی آنان عمل فرموده است. اصولاً در هر امری که وحی صریح نازل نشـده بود، آن حضرت ﷺ بر مشـوره بـه عـنوان امـری سـنت یـا مسـتحب عـمل می‌نمودند.

ه) اگر بعد از تدبّر، رأی امیر مخالف با مشوره دیگران بود، چه کار کنند؟

امیر با وجود مشوره و صحت نظر و رأی آنانِ در نظر خودشان، باز هم باید بر رأی و نظر خود و گروه خود اعتماد نکند، بلکه بر ذات اللّه تـعالی اعـتماد نماید و از وی کمک قدرت و معاونت بطلبد. وقتی که برایش شرح صدر پیدا

---

۱. ر.ک: البدایه و النهایه: ۷/ ۳۱۱ - و نهج البلاغه: جزء پنجم / نامه‌ی ششم.

شد، به عمل اقدام کند؛ چرا که احتمال خطا در رأی غیر صاحب وحی در هر صورت موجود است.

در مورد شوراها و مجالس شورای حکومت‌های امروز باید گفته شود که اگر به طریق شرعی باشد و اعضا بر وظایف خود أمین و عامل باشند، آن وقت مشوره شرعی گفته می‌شود و معتبر است. ولی اگر کارشان را به طریق شرعی انجام ندادند و خللی در کارشان و در طریق مشوره و در نظرات‌شان بود، شورا و رأی‌گیری آنان فقط جنبه‌ی رسمی دارد و وجهه‌ی شرعی ندارد.

▣ نکته‌هایی که از این آیات ثابت می‌شوند

فردی که می‌خواهد مقتدای دین یا دنیای مردم باشد و در این کار موفق گردد، بر او لازم است که دارای چهار صفتی باشد که خداوند متعال در آیه برای رسول خدا ﷺ متذکّر شده است و عبارت‌اند از:

۱ـ شان و کیفیت اخلاق رسول الله ﷺ معلوم و مبیّن گردید و از این‌جا دانسته می‌شود که هر انسان باید از اخلاق زشت اجتناب کند تا قوم و اهل و دوستان از وی متنفر نشوند و با افراد ناصالح باکمال اخلاق، خوش رفتاری کند تا امیدی به صلاح آنان باشد.

۲ـ مقتدا و مسئول باید در حق پیروان و زیردستان خود اراده‌ی عفو و گذشت داشته باشد؛ نه این که به محض دیدن لغزش و خطایی از آنان، در صدد انتقام برآید.

۳ـ از حرکات و کارهای نامطلوب‌شان زود از کوره در نرود و در حق‌شان دعای بد نکند، بلکه از درِ نصیحت و ترغیب و ترهیب وارد شود که در هر صورت مقتضای وظیفه‌ی خطیر اصلاح چنین است.

۴- در کاری که فکر کار نمی‌کند باید از زیردستان مشوره خواست و این سنتی است که باید در میان حاکم و ملت، استاد و شاگردان، شیخ و مریدان، پدر و فرزندان و اهل خانه، مرد و زن، کارفرما و کارگران جاری و شایع باشد.

۵- اگر امیر یا امام رأیش برخلاف رأی دیگران بود و در رأی خود عزم راسخ و پخته داشت و با دلایل یقین دارد که این رأی او از رأی دیگران بهتر است، به رأی خود عمل کند و این برایش جایز است و اشکالی ندارد. اما اگر دلیل راجحی برای برتری رأی خود ندارد، در آن صورت به رأی دیگران عمل کند.

جامعه با رهبری واجد چنین صفاتی راه رشد و ترقی و امنیت و فلاح را می‌پوید و چنانچه فاقد چنین رهبری باشد، جز سیه‌روزی و سردرگمی و ظلم و بیداد ثمره‌ای برای جامعه و ملت متوقّع نیست. بنابراین، بدون این صفات هیچ کس شایستگی رهبری را ندارد و اگر روی کار است ـ در صورتی که شخصی بهتر از او موجود باشد ـ باید کناره بگیرد.

وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَّغُلَّ ؕ وَ مَنْ يَّغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثُمَّ

وهرگز خیانت از نبی نمی‌آید وهرکه خیانت کند، خواهد آورد آن چیز راکه خیانت کرده است در روزقیامت.پس

تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ﴿۱۶۱﴾ اَفَمَنِ اتَّبَعَ

تمام داده شود هر شخصی را جزای آن چه که کرده است و آنان ستم کرده نمی‌شوند ● آیا کسی که در پی

رِضْوَانَ اللّٰهِ كَمَنْۢ بَآءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ مَأْوٰهُ جَهَنَّمُ ؕ وَ بِئْسَ

خشنودی الله رفت، مانند کسی است که بازگشت به خشم الله؟ و جای او دوزخ است و بد

الْمَصِيْرُ ﴿۱۶۲﴾ هُمْ دَرَجٰتٌ عِنْدَ اللّٰهِ ؕ وَ اللّٰهُ بَصِيْرٌۢ بِمَا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۶۳﴾

جایی است ● آنان دارای مراتب‌اند نزد خداوند متعال، و الله بیناست به آن چه که می‌کنند ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: مؤمنان نباید نسبت به رسول اللّه ﷺ گمان‌های ناجایز مانند خیانت در غنیمت و ... داشته باشند که این منافی با عقیده‌ی عصمت و مقام بلند نبوت است. انبیا علیهم‌السلام از ارتکاب معاصی پاک و معصوم‌اند. مقام انبیا علیهم‌السلام از مقام تمام صادقان و مقرّبان بلندتر است.

ربط و مناسبت

قبلاً امر به مشوره با صحابه رضی‌الله‌عنهم بود تا مقام‌شان شناخته گردد و ضمناً از آنان دلجویی به عمل آید. در این آیه‌ی کریمه متقابلاً صحابه رضی‌الله‌عنهم را متوجه مقام و شأن و عظمت آن حضرت ﷺ می‌نماید. و در ضمن تذکری است برای امت که نسبت به آن حضرت علیه‌السلام کوچک‌ترین گمان و خیال بد نداشته باشند و اسایه‌ی ادب نکنند که باعث هلاکی‌شان می‌شود.

سبب نزول

درباره‌ی سبب نزول این آیه چند قول هست:

۱ـ طبق روایتی: رسول اللّه ﷺ در یکی از غزوات غنایم جمع کرده بودند، ولی بنا بر وجود بعضی موانع در تقسیم آن تأخیر نمودند. چند نفر نومسلم که در بعضی از آنان آثار نفاق دیده می‌شد، خطاب به آن حضرت ﷺ اظهار داشتند: چرا اموال غنیمت را تقسیم نمی‌کنید؟ آن حضرت علیه‌السلام فرمودند: «بدانید که اگر برای شما به اندازه‌ی کوه احد طلا جمع شده باشد، به اندازه‌ی ذرّه‌ای در آن خیانت نمی‌کنم. اما بنا بر وجود بعضی موانع خویشتن را از تقسیم آن‌ها بازداشته‌ام.» منظور این که در خیال بعضی افراد این شبهه خطور نمود که حتماً رسول اللّه ﷺ در اموال خیانت می‌کند. به دنبال این تصور در آن

ماجرای خاص بود که این آیه به جهت اثبات بیهودگی تصور و رد خیال نابجای آنان نازل گشت.

۲ـ طبق روایتی دیگر: در بعضی آیات تنقیص ادیان دیگر و خدایان باطل وجود داشت. بعضی از اهل کتاب آمدند و به رسول الله ﷺ گفتند: این آیات را مخوان، اگر چنین کنی ما هم با تو اختلاف نخواهیم کرد. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که این شأن هیچ پیامبری نیست که در ادای وحی خیانت ورزد و برای این که توهین دین شما نشود از خواندن آیات مربوطه خودداری کند. طبق این روایت، تقدیر عبارت چنین می‌شود: «و ما کان لنبیّ ان یغلّ فی اداء الوحی».

۳ـ طبق روایتی دیگر که از حضرت عکرمه رحمه‌الله و سعید بن جبیر رحمه‌الله ـ از شاگردان حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنه ـ نقل شده، این آیه در مورد چادری قرمز رنگ که در روز بدر پنهان شده بود و تقسیم نگردیده بود نازل گردید؛ زیرا بعضی از منافقان چنین گمان کردند که حتماً رسول الله ﷺ آن را برای خودش پنهان ساخته است!

۴ـ از حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنهما مروی است: آن حضرت ﷺ در جهادی غنیمت به دست آورد. بعضی از افراد که در آن نشانه‌هایی از حبّ جاه و نسب و مقام در آنان وجود داشت، انتظار داشتند که چون سردار و بزرگ مرتبه هستند، آن حضرت آنان را از افراد عادی بیشتر بدهد. این آیه نازل شد و به آنان فهماند که این شأن پیامبران نیست که به بعضی بیشتر از بعضی دیگر بدهند، چون در جهاد همه به طور مساوی شرکت داشته و یکسان جنگ کرده‌اند (البته در این میان به کسانی که در جنگ شرکت داشتند، از کسانی که پس از جنگ آمده‌اند، از مال غنیمت بیشتر سهم داده می‌شود).

۵ـ طبق روایتی دیگر: چند تن مسلمان جهت تحقیق احوالِ کفار فرستاده شده بودند و این هنگامی بود که جنگ شروع شده بود. پس از جهاد، هنگام تقسیم غنایم به آنان چیزی دادَه نشد؛ در حالی که آنان به دلیل این‌که در راه خداوند متعال انجام وظیفه کرده بودند، انتظار داشتند به آنان هم نصیبی برسد. خداوند متعال این آیه را نازل کرد و نبیّ محبوب خود را متوجه ساخت که غنایم را به همه تقسیم باید کرد نه این که به بعضی بدهی و به بعضی دیگر نه.

۶ـ علامه واحدی رحمه‌الله از کلبی و مقاتل رحمهماالله روایت می‌کند که در روز احد زمانی که کفار شکست خوردند و میدانِ پر از غنایم خالی شد، بعضی از تیراندازان روی کوه فکر کردند که ما اگر نرویم ممکن است پیامبر اعلان کند هر کس غنیمت جمع کرد مال حودش است و این را بر واقعه بدر قیاس کردند، لذا زود کوه را رها کردند و به میدان آمدند. آیه در همین مورد نازل شد.

هر یکی از این اقوال می‌تواند سبب نزول این آیه باشد، اما قول اخیر که مربوط به احد است موافق‌تر است. البته اشکالی پیش می‌آید که از این روایت معلوم می‌شود که پیامبر در روز بدر غنایم را تقسیم نکرده و این با آن‌چه در سوره‌ی «انفال» می‌آید، منافات دارد. زیرا از آن آیات معلوم می‌شود که آن حضرت علیه‌السلام غنایم را تقسیم نمودند. بنابر این، این قول اگر چه موفق‌تر است، اما با توجه به این اشکال، نمی‌تواند سبب نزول آیه باشد. البته قول سوم اولی بالقبول و صحیح‌تر است و قول دوم ضعیف می‌باشد.

تفسیر و تبیین

و ما کان لنبیّ ان یغل... (۱۶۱)

و ما کان لنبیّ ان یغلّ - «ماکان» در اینجا یعنی لایق نیست، شایسته نیست،

نمی‌زیبد. منظور این است که خیانت به هیچ وجه زیبای شأن و مقام اَحَدی از پیامبران نیست و با اوصاف و طبیعت آنان همخوانی ندارد. از فطرت آنان خیانت به طور کلی برچیده شده است. پس مقام خاتم الانبیا ﷺ در این میان جای بحث ندارد.

«یغلّ» از «غلّ ، یغلّ» در اصل به معنای «الأخذ خفیة» است. یعنی گرفتن و برداشتن چیزی به طور پنهانی. به همین خاطر دزدی را هم «غلّ» می‌نامند. معنای محاوره‌ای «غلول» در عربی خیانت است. این مقوله در عربی مشهور است که می‌گویند: «اغلّ الجاذر و السالخ» یعنی خیانت کرد ذابح شتر (که مقداری گوشت برداشت) و پوست کَن (که مقداری گوشت بر پوست گذاشت).

«غِل» به کسر غین، به معنی حسد و کینه می‌شود. «غِلاله» از همین ماده است و به لباسی می‌گویند که متصل به بدن و زیر لباس‌های دیگر مخفی باشد. «غلیل» نیز از همین ماده است به معنی آبی است که زیر درختان جاری باشد.[1] علامه شامی رحمه الله اسم رساله‌ای را «وبل الغلیل فی رد الختمات و التهالیل» نهاده است که در آن «وبل» باز هم به همین معنا است.

در اصطلاح، «غل» به معنی خیانت در غنیمت به کار می‌رود و در آیه همین معنای اصطلاحی مراد است. شاعر پارسی‌گو این کلمه چنین به کار برده است:

غل و غش بگذار چون زر پاک شو　　پیش از آنکه خاک گردی خاک شو

<u>و من یغلل یأت بما غلّ ...</u> - متوجه می‌فرماید که هر کس در غنیمت خیانت ورزد، روز قیامت در حالی محشور می‌گردد که آن چیز خیانت شده به عنوان مدرک جرم همراهش خواهد بود؛ ولو این که کوچک و ناچیز باشد. پس پیامبران علیهم السلام

---

۱. روح المعانی: ۴/۴۳۷ - و تفسیر کبیر: ۹/۶۹.

از این کارها پاک‌اند.

فرمود: «خاینِ غنیمت روز قیامت با آن‌چه که خیانت کرده است می‌آید.»
این جمله‌ی کریمه دو توجیه دارد:

۱ ـ معنای مجازی موردنظر است. یعنی با گناهِ «غلّ» می‌آید.

۲ ـ معنای حقیقی منظور است. یعنی با آن چیزی که خیانت کرده است، حاضر می‌شود؛ آن طور که در حدیث صحیح آمده است[1] و این قول صحیح‌تر است.

ثم توفیّ کل نفس ... - روز قیامت، روزی است که به هر کس جزای دقیق و کامل آن‌چه که کرده است، داده می‌شود و در این خصوص به کسی ستم نمی‌شود.

حکم غنیمت در امم پیشین

انتفاع از غنایم برای امم پیشین جایز نبود. هنگامی که برای آنان غنیمت حاصل می‌شد، موظّف بودند آن را در جایی بلند بگذارند. اگر در غنیمت خیانتی صورت نگرفته بود آتشی از آسمان می‌آمد و آن را به تمامه می‌سوخت و در غیر این صورت آتش نمی‌گرفت و بدین ترتیب ثابت می‌شد که آنان در مال غنیمت خیانت کرده‌اند یا خیر.

در صحاح آمده وقتی حضرت یوشع بن نون علیه‌السلام در شام با عمالقه جهاد نمود و غنیمت به دست آورد، آن‌ها را جهت سوختن که نشانه‌ی مقبولیت جهاد آنان بود در یک جا جمع نمود. آتشی از آسمان آمد ولیکن بالای اموال

---

۱. مثلاً رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد غلول فرمودند: «لیحذر احدکم ان یجیءَ یوم القیامة ببعیرٍ علی عنقه فیقول: یا محمد أغثنی! فاقول: انی لا أُغنی عنک شیئاً اِنّی قد بلغتُ...» به روایت مسلم از ابوهریره رضی‌الله‌عنه: الامارة / باب ٦ «غلظ تحریم الغلول»، ش ۲۴ (۱۸۳۱) و بخاری به همین معنا: جهاد / باب الغلول، ش ۳۰۳۷ ـ و بیهقی در سنن کبریٰ: کتاب السیر / باب «الغلول قلیله و کثیره حرامٌ»، ش ۱۸۷۱٦ و ۱۸۷۱۷ ـ و...) . همچنین بخوانید روایات مذکور در: الدر المنثور: ۲ / ۹۲ .

غنیمت ثابت ماند و غنایم را نسوخت. خداوند متعال وحی نازل فرمود که می‌دانم چه کسی در اموال غلول کرده است. او تعالی به پیامبرش امر فرمود که برای تعیین خیانت، از هر قوم یک نفر را فرا بخواند و دستش را برای بیعت در دست بگیرد، غلول کننده از هر قومی که هست دست نماینده‌اش به دست وی می‌چسبد. حضرت یوشع علیه السلام چنین کرد و بدین ترتیب غلول کنندگان مشخص گردیدند و وقتی مال خیانت شده به غنایم برگردانده شد، آتش همه را سوخت!

از این حدیث ثابت می‌شود که غنیمت برای امم پیشین حلال نبود و از دنباله‌ی آن ثابت می‌گردد که فقط برای این امت حلال است. زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از بیان این واقعه به صراحت فرمودند:

«ثم أحل الله لنا الغنائم، رأى ضعفنا و عجزنا فأحلّهالنا»[1] (سپس خداوند متعال غنایم را برای ما حلال گردانید؛ او تعالی ضعف و عجز ما را دید و آن را برای ما حلال ساخت).

أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللّٰه ... (۱۶۲)

بعد از «آیه‌ی غلول» که در آن حکم خیانت در غنیمت بیان شده بود، در این آیه بیان می‌فرماید که انسان‌ها در تقسیم غنایم دو قسم می‌شوند:

بعضی آنان هستند که خیانت نمی‌کنند، و بعضی دیگر برعکس و حالت هر یک از این دو دسته نیز با هم فرق دارد که در طی دو آیه بیان شده است.

افمن اتبع رضوان اللّٰه ... - همزه برای استفهام انکاری است و جواب آن «لا یساوان» است. یعنی این دو گروه مساوی نیستند.

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه: کتاب فرض الخمس / باب ۸، ش ۳۱۲۴ - و مسلم در صحیح: الجهاد و السیر / باب ۱۱، ش ۳۲ (۱۷۴۷).

حال در مورد مصداق این آیه که مراد از تابعان رضوان اللّه و کسانی که گرفتار سخط خداوند متعال می‌شوند، چه کسانی‌اند، چند توجیه گفته شده است:

۱ - «من اتبع رضوان اللّه» یعنی آن که خیانت نکند. «من باء بسخطٍ من اللّه» یعنی آن که خیانت نماید.

۲ - «من اتبع رضوان اللّه» یعنی کسی که به خداوند متعال ایمان می آورد و از او تعالی اطاعت می‌کند. «من باء بسخطٍ من اللّه» یعنی کسی که کفر را اختیار کند و به معصیت مشغول شود[1].

۵- برخی نیز گفته‌اند اشاره‌ی آیه به یک گروه خاص است. بدین تقریر: «افمن اتّبع رضوان اللّه من المهاجرین و الأنصار کمن باء بسخطٍ من اللّه من الکافرین و المنافقین». طبق این توجیه مراد از تابعان رضوان اللّه، مهاجران و انصار ﷺ و از گرفتاران به سخط اللّه، کافران و منافقان‌اند و این دو گروه مساوی نیستند.[2]

البته هر یکی از این توجیهات مذکور صحیح، است ولی تخصیص مفهوم آن به یکی از این‌ها درست نیست. چون الفاظ آیه عام است و همه را در برمی‌گیرد.

هم درجتٌ عند اللّه ... (۱۶۳)

پس از بیان تفاوت و فرق مابین صادقان و خاینان، در این کریمه، حال و

---

۱. ۳- «من اتبع رضوان اللّه» یعنی کسی که دعوت رسول اللّه ﷺ را برای حمله بر مشرکان قبول کند. «من باء بسخطٍ من اللّه» یعنی کسی که از دعوت او ﷺ برای حمله کردن بر مشرکان، سرپیچی نماید.
۴- مراد از گروه اول، مجاهدان فی سبیل اللّه از دومی، کسانی هستند که از جهاد فرار می‌کنند.

۲. روح المعانی: ۴/ ۴۴۰ - و تفسیر کبیر: ۹/ ۷۴.

مقام گروه صادقان و مطیعان را بیان می‌فرماید.

هم درجٰت عند اللّه - یعنی: «هم ذووا درجات عند اللّه». «عند اللّه» یعنی «فی علم اللّه و حکمه». یعنی آنان در علم و حکم خداوند متعال دارای درجات متفاوتی هستند.

درباره‌ی مرجع ضمیر «هُم» سه قول وجود دارد:

۱ـ مرجع آن صادقان که در پی رضای خداوند متعال هستند، می‌باشد. یعنی آنان طبق اعمال خودشان دارای درجاتی متفاوت در جنت هستند.

۲ـ راجع به خاینان است. یعنی خاینان در دوزخ درجات‌شان طبق اعمال‌شان متفاوت است.

۳ـ راجع به هر دو (صادق و خاینان) است و این صحیح‌تر است. یعنی هم اهل جنت درجات‌شان دربهشت متفاوت است که بعضی بر بعضی دیگر فضیلت دارد و هم اهل دوزخ که درجات‌شان طبق اعمال‌شان متفاوت و عذاب بعضی از عذاب بعضی دیگر سنگین‌تر است. یا به این معنا است که درجات اهل جنت غیر از درجات دوزخیان و با یکدیگر متفاوت است؛ در اولیٰ سعادت و خوشبختی و در دومی بدبختی و عذاب وجود دارد.[1]

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ بَعَثَ فِيْهِمْ رَسُوْلاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ

هر آئینه نعمت فراوان داد الله بر مؤمنان آن‌گاه که فرستاد در میان‌شان پیامبری از خودشان،

يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ اٰيٰتِهٖ وَ يُزَكِّيْهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ

می‌خواند بر آنان آیات الله را و پاک می‌سازد آنان را و می‌آموزد به آنان کتاب و علم. و هر

۱. البحر المحیط: ۳/۱۰۲ - و روح المعانی: ۴/۴۴۱.

كَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِيْنٍ ﴿١٦٤﴾ اَوَ لَمَّآ اَصَابَتْكُمْ مُّصِيْبَةٌ قَدْ
آئینه بودند پیش از این در گمراهی آشکار● آیا چون رسید به شما مصیبتی که به دست آورده بودید دو

اَصَبْتُمْ مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ اَنّٰى هٰذَا ؕ قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ ؕ اِنَّ اللّٰهَ
برابر آن، گفتید: از کجا آمد این مصیبت؟ بگو: آن از نزد خودتان است. هر آئینه الله

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿١٦٥﴾
بر همه چیز تواناست ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: خداوند متعال احسان و انعام بزرگ خویش را بر بندگان که همانا بعثت حضرت ختمی مرتبت ﷺ می‌باشد، بیان می‌کند که به برکت تعلیم و تزکیه و راهنمایی او از بی‌علمی و ناخالصی و گمراهی نجات می‌یابند و بعد مؤمنانی را که در جنگ احد صدمه دیده بودند، تسلی می‌دهد که شما بر کافران دو برابر این، صدمه وارد کرده‌اید و علت این صدمه که بر شما وارد شد از کوتاهی‌های خودتان بود. او تعالی در عوض کوتاهی‌ها بر جزا دادن تواناست.

ربط و مناسبت

ربط این آیه‌ها با گذشته به چهار طریق می‌باشد:

۱ـ در آیه‌های قبل، خداوند متعال خطا و اشتباه افرادی را که به جانب صاحب رسالت ﷺ غلول خیانت و را نسبت یا گمان کرده بودند، متذکر و آن حضرت علیه السلام را تبرئه فرمود. در این آیات عظمت و بزرگی و پاکی و علوّ مقام آن حضرت علیه السلام را بیان می‌فرماید تا ثابت کند که او از این توهّمات و خیالات

خیلی بالاتر است و بلکه بالعکس، او آن ذاتی است که اصولاً برای تزکیه‌ی اخلاق و نابودی و ریشه کن کردن چنین اقوال و اعمال قبیحی فرستاده شده است.

۲ـ قبلاً خداوند متعال تصور منافقان یا مسلمانان ساده لوح را درباره‌ی رسول الله ﷺ بیان فرمود. اینجا بیان می‌فرماید که چگونه تصوّر می‌شود که چنین اعمالی از وی سرزده شود؛ در حالی که وجود او از بزرگ‌ترین نعمت‌های من بر شماست؟!

۳ـ در گذشته آن گروه متوهّم را سرزنش کرد و این‌جا ثابت می‌نماید که نه مخالفان و نه موافقان نتوانسته‌اند حتی قبل از نبوت هم آن حضرت ﷺ را به دزدی و خیانت و دروغ متهم کنند. آنان برعکس، آن حضرت ﷺ را ملقب به «امین» کرده بودند. در این آیه می‌فهماند که از چنین شخصی پس از نبوت چگونه چنین عملی سرزد می‌شود؟ این امکان ندارد.

۴ـ خداوند متعال متوجه فرمود که شما معترضان حقیقت را نفهمیدید و ندیدید. جای این بود که از رسول الله ﷺ که با نبوت خویش بر شما انعام و احسان نمود، تشکر و قدردانی نمایید، ولی برعکس او را به غلول نسبت کردید. این ناشی از عدم درک حقیقت و کوتاه نظری شما بود. در این آیه شأن و عظمت و بزرگی وجود ایشان را که رحمت است، بیان می‌فرماید.

تفسیر و تبیین

لقد منّ الله علی المؤمنین... (۱۶۴)

<u>لقد منّ الله ...</u> - خداوند متعال در این آیه بیان می‌دارد که با ارسال رسول الله ﷺ در میان این قوم، بزرگ‌ترین احسان و نیکی را به آنان عنایت فرموده

است و ارسال کتاب بزرگ به همراه آن رسول بزرگ، نعمتی دیگر است. تمام خوبی‌ها و کامیابی‌ها با تمسک به همین دو چیز حاصل می‌شود.

جمله‌ی «لقد منّ اللّه» جوابِ قسمِ محذوف است. در اصل «و الله لقد من الله ...» می‌باشد.[۱]

«مَنّ» صیغه‌ی فعل از ماده‌ی «مَنّ» است. به طور کلی «منّ» در زبان عرب به چهار معنی آمده است:

۱ ـ منّ آسمانی که از آسمان افتاد و در قصه‌ی موسی علیه السلام آمده است: ﴿وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوٰى﴾ [بقره: ۵۷].

۲ ـ منت نهادن پس از نیکی کردن: ﴿وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ﴾ [مدثر: ٦] و: ﴿وَ لَا تُبْطِلُوْا صَدَقٰتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاَذٰى﴾ [بقره: ۲٦۴].

۳ـ قطع کردن و بریدن و مشخص و معین کردن: ﴿لَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ﴾ [فصلت: ۸] در اینجا «غیرممنون» به معنای دایم و غیر مقطوع است.

۴ـ احسان و انعام: ﴿فَامْنُنْ اَوْ اَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [ص: ۳۹].[۲]

در این آیه به همین معنا به کار رفته است.

سؤال: چرا ارسال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم فقط برای مؤمنان خاص کرده شده است؛ در حالی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمتی برای تما کاینات است؟

جواب: اگر چه این احسان به اعتبار اصل وجود بر تمام عالمین عام است، ولی به اعتبار استفاده، خاص برای مؤمنان و مسلمانان است؛ چون فقط مؤمنان هستند که از آن منبع رحمت استفاده می‌کنند.

اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم - یعنی: «بعث بینهم رسولاً» تنوین «رسولاً» برای

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۴۴۲.
۲. تفسیر کبیر: ۹/ ۷۹.

تعظیم و تفخیم است. یعنی: رسولاً عظیم القدر جلیل الشأن (پیامبری بزرگ مرتبه و عالی‌شان).

«من انفسهم» سه احتمال دارد: ۱- از خود مؤمنان است. ۲- به اعتبار نسب از عرب است. ۳- به اعتبار جنسیت از انسان‌ها و بنی آدم است؛ از اجنه یا فرشتگان یا از نور نیست. هر چند در اینجا بیشتر دو معنای اول مراد است، ولیکن معنای سوم هم به اعتبار مفهوم کلی آیه و حقیقت امر، در آن محفوظ است. زیرا حیقیتاً آن حضرت رحمةٌ للعالمین بود و در عالمین تمام انسان‌ها داخل‌اند. بنابراین، به اعتبار کلی، قید «من انفسهم» اشاره به این حقیقت دارد که به هر حال آن پیامبر از خود شما و مثل شماست و زندگی‌اش را در میان شما گذرانیده و شما کاملاً او را می‌شناسید که دارای چه اخلاقی بوده و هست. بنابراین، نباید به ساحت مقدس او ﷺ غلول و خیانت نسبت داده شود.

<u>یتلوا علیهم آیاته ...</u> - این جمله یا مستأنفه است یا صفت ماقبل یا حال می‌باشد و در هر صورت، در آن سه وظیفه‌ی اصلی پیامبران بیان شده است. وظایف اساسی و محوری رسول الله ﷺ در این آیه چنین بیان شده‌اند:

۱- «**یتلوا علیهم آیاته**» - اشاره به رساندن وحی است. یعنی وظیفه دارند آن‌چه را که از طرف خداوند متعال به آنان وحی می‌شود، به طور کامل برای مردم بخوانند. به عبارت دیگر: این جمله، بیانگر وظیفه‌ی خطیر تبلیغ با صورت‌های مختلف آن است و چون راهنمایی و تعلیم مسایل و تبلیغ از تزکیه مقدم است، در بیان هم آن را مقدم نمود. خلاصه این شأن مبلغیت او ﷺ است.

۲- «**و یزکّیهم**» - پس از تبلیغ کلام الهی به مردم، آنان را از عقاید و خیالات باطل و خصایل رذیله‌ی معنوی و باطنی تزکیه و پاک می‌گرداند. بعضی گفته‌اند: معنی این جمله توضیحاً این است «و یجعلهم ازکیاء فی الدین». یعنی آنان را در دین

افرادی پاک و خالص می‌گردانند.

بعضی دیگر «تزکیه» را در اینجا «گرفتن زکات اموال» تفسیر کرده‌اند. یعنی رسول از آنان زکات اموال‌شان را می‌گیرد تا از جرم ندادن زکات پاک گردند البته راجح قول اول است.

۳- **«و یعلمهم الکتاب و الحکمة»** - تعلیم کتاب و حکمت وظیفه‌ی سوم پیامبران و منجمله رسول الله ﷺ است، منظور از «تعلیم کتاب»، آموزش حقایق علمی و ظاهری قرآن کریم و منظور از «تعلیم‌حکمت»، آموزش اسرار و حقایق مخفی و معانی غامض و مستنبطات ظریف قرآن کریم یا به توجیهی دیگر: احادیث نبوی هستند.[۱]

جمله‌ی «و یعلمهم الکتاب و الحکمة» اشاره به این حقیقت دارد که آیات خداوندی همانند کبریت هستند که بدون حرکت دادن، قادر به روشن شدن و روشن کردن نیست. و محرک آن‌ها نبی خداست. پس آیات الهی بدون تعلیم نبی ﷺ برای عوام فایده‌ای ندارند. نبی خداوند متعال با تحریک و روشن ساختن این کبریت احمر قوای انسانی را مشتعل می‌نماید و انسان از آن بهره می‌برد.

این جمله‌ی مبارکه، ناظر به تکمیل قوه‌ی علمیه است.

او لمّا اصابتکم مصیبةٌ قد اصبتم مثلیها ... (۱۶۵)

این آیه‌ی کریمه به عنوان تسلی خاطر دیگری است که برای مسلمانان در موضوع اُحُد و مصایب مربوط به آن جنگ نازل شد. خداوند متعال مسلمانان

---

۱. این توجیه از حسن، ابومالک، مقاتل، یحیی بن کثیر و قتاده رحمهم الله مروی است. (به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۹۲، ش ۴۵۱۸).

را متوجه می‌کند که اگر بر شما مصیبتی رسید، در عوض به دو برابر آن علیه کفار نایل شدید و آگاه می‌سازد که آن مصیبت شما از کجا و به چه اسبابی بر شما وارد شده است.

مناسبت و ارتباط این آیه در ترتیب جاری آیه‌ها بدین منوال است: پیش‌تر بیان فرمود که منافقان در موضوع تقسیم غنایم بر رسول اللّه ﷺ انتقاد نمودند. در آیه‌ی بعد با تذکر به این مطلب که پیامبران علیهم‌السلام بر عالی‌ترین درجه‌ی تقوا و صلاح و امانت و صداقت قرار دارند و برای اصلاح شما معبوث شده‌اند، انتقاد آنان را جواب و از حریم رسول اللّه ﷺ دفاع نمود. در این آیه شبهه‌ای دیگر که از جانب منافقان ایراد گردیده بود، جواب داده شده است. چنان که قبلاً نیز یادآور شدیم منافقان پس از ماجرای احد فرصت نیش زدن یافتند. آنان به مسلمانان گفتند: اگر طبق نظر ما کار می‌کردید، این بلا و مصیبت بر شما وارد نمی‌شد. همچنین گفتند: اگر این مرد (حضرت محمّد ﷺ) نبی بر حق بود، هرگز مجروح نمی‌شد و ... . این انتقادات و اعتراضاتِ گزنده شاید بر مسلمانان ضعیف الایمان اثر می‌نهاد. به همین دلیل خداوند متعال برای رفع این شبهاتِ منافقان و از بین بردن تردد مسلمانان، این آیه را نازل فرمود و روشن ساخت که این مصیبت از جانب خودتان و به سبب اعمال خودتان بود.

او لما اصابتکم مصیبةٌ ـ تنوین «مصیبة» برای تقلیل است تا مومنان بدانند که این مصایب در قبال اجور اُخروی و در مقایسه با مصایبی که بر کافران وارد شده است، بس ناچیز است.

قد اصبتم مثلیها ـ مراد از «مصیبة» و «عوض دو برابر» (مثلیها) آن کدام است؟ در این مورد دو قول وجود دارد:

۱ ـ گروهی قایل‌اند که مراد از «مصیبت» شهید شدن هفتاد نفر از مسلمانان

است و «عوض دو برابر آن» در روز بدر بود که مسلمانان هفتاد نفر از کافران را کشتند و هفتاد نفر دیگر را اسیر کردند.

۲ ـ نزد بعضی، منظور از «مصیبة» جریان روز احد و «عوض دو برابر آن» نیز مربوط به همان روز است. توضیح آن که: آن‌چه از مصایب که جنگ (غزوه‌ی احد) در مراحل میانی آن به مسلمانان رسید، دو برابر آن ـ در اول و آخر آن روز ـ بر کافران هم وارد کردند؛ در اول جنگ، مسلمانان بیست و چهار نفر از آنان را کشتند و لشکرشان را تار و مار کردند و بعد در پایان جنگ نیز مسلمانان دور پرچم و حول رسول الله ﷺ جمع شدند و میدان را از دست کفار به در آوردند. این دو کامیابی در حقیقت دو برابر شکست‌شان بود و این نصرت خداوند متعال بود.[1]

<u>قلتم انّی هذا قل هو من عند انفسکم</u> ـ در این جمله روشن ساخته که آن مصیبت از طرف خود شما بود.

در آیاتی دیگر آمده است که تمام مصایبی که بر انسان وارد می‌شوند، به اذن خداوند متعال می‌باشد. جمع و تطبیق بین این آیات چنین است که اصل وجود مصایب به اذن خداوند متعال است و دیگری نمی‌تواند آن را به وجود آورد. و در جاهایی هم که به مردمان نسبت داده شده است، به اعتبار اسباب آن می‌باشد. یعنی تا زمانی که خود انسان‌ها موجبات مصایب و بلایا را فراهم نیاورند، مصایب پیدا نمی‌گردند. آتش برای خودش روشن است و وجود دارد، اما تا کسی به آن دست نزند، نمی‌سوزد. به هر حال بیشتر مصایب متعلق به خود انسان می‌باشند.

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/ ۸۱ ـ و البحر المحیط: ۳/ ۱۰۶ ـ و روح المعانی: ۴/ ۴۴۵.

سبب نزول مصیبت در روز احد

در این مورد سه احتمال هست:

۱ـ علت، عدم اطاعت یاران جبل الرماة از دستور آن حضرت ﷺ مبنی بر پایین نیامدن تا انتهای جنگ بود. آنان بدون اذن ایشان از جبل الرماة پایین آمدند.

۲ـ سبب، منازعت افراد جبل الرماة با امیر خویش حضرت عبدالله بن جبیر رضی الله عنه بود. حضرت عبدالله رضی الله عنه آنان را از پایین رفتن بازداشت. اما آنان به تأویلی حاضر به ماندن نشدند و برخلاف دستور او از کوه پایین آمدند و خداوند متعال آنان را بدین گونه مجازات نمود.

۳ـ ریشه‌ی این حادثه در جریان فدیه‌ی اسرای بدر قرار داشت. در جنگ بدر هفتاد نفر از مشرکان به دست مسلمانان اسیر شده بودند. رسول الله ﷺ درباره‌ی آنان با یاران خود مشوره نمودند. رأی حضرت عمر رضی الله عنه این بود که همه کشته شوند تا درس عبرتی برای تمام مشرکان و ابهّتی برای اسلام باشد. اما رأی ابوبکر رضی الله عنه و عده‌ای دیگر این بود که در مقابل ادای فدیه آزاد گردند؛ فدیه در راه اسلام صرف شود و شاید آنان هم بعداً مسلمان شوند و بازویی برای اسلام گردند. رسول الله ﷺ همین نظر را پسندید. وقتی این امر عملی گردید، آیه نازل شد که رأی مطلوب اله العالمین کشتن اسیران بود.[1] از حضرت علی رضی الله عنه مروی است که وقتی این مشوره تایید شد، حضرت جبریل علیه السلام به آن حضرت ﷺ خاطر نشان کرد که خداوند متعال این تصمیم را پسند نکرد؛ او تعالی جلوی مسلمانان دو راه باز گذاشته است: یا آنان را گردن بزنند یا در مقابل فدیه آزاد نمایند، ولی در مقابل این هفتاد نفر که کشته نشوند، هفتاد

---

۱. تفصیل این ماجرا را بخوانید در: البدایه و النهایه: ۳/ ۳۳۹.

نفر از مسلمانان در آینده کشته خواهند شد. رسول اللّه ﷺ مسلمانان را فراخواند و این موضوع را با آنان در میان نهاد. آنان گفتند که اگر ما کشته شویم، شهید هستیم و اینان که زنده بمانند شاید روزی برسد که مسلمان شوند.[۱] به قول حضرت عبیده رضی‌الله‌عنه بدین ترتیب «مسلمانان هر دو خیر را خواستند.»[۲]

علوم و معارف

▣ جنبه‌های رحمت در وجود آن حضرت ﷺ

وجود آن حضرت ﷺ به چند حیثیت برای مردمان رحمت و هدایت است:

۱- **به اعتبار منافع اصل بعثت** - از آنجایی که کمالات همه‌ی انسان‌ها ناقص است، اگر خداوند متعال پیامبران را نمی‌فرستاد، احتیاج آنان به یک مکمّل برای همیشه وجود می‌داشت. بنابراین، یک منفعت انبیا علیهم‌السلام این است که آنان جهت تکمیل نواقص دینی و دنیوی انسان‌ها آمده‌اند.

۲- **به اعتبار منفعت حاصل از طریق مقبول عبادت** - بندگانی که واقعاً خواستار عبادت و بندگی خداوند متعال باشند، پیامبران علیهم‌السلام روش عبادت را به بهترین وجه به آنان می‌آموزند و بدین طریق طاعات و خدمات آنان در خور پذیرش در بارگاه خداوند متعال می‌گردد.

۳- **به اعتبار راهنمایی و ارشاد** - در قالب مثال عقول انسان‌ها به منزله‌ی نور چشم‌اند و ظاهر است که چشم بدون نور آفتاب قدرت نظاره ندارد. نور آفتاب همان عقول پیامبران‌اند. انسان‌ها توسط پیامبران علیهم‌السلام به فلاح و رستگاری می‌رسند و

---

۱. به روایت ترمذی در سنن از علی رضی‌الله‌عنه: کتاب السیر / باب ۱۸ «ما جاء فی قتل الأساریٰ و الفداء»، ش ۱۵۶۷ و گفته: «هذا حدیثٌ حسنٌ غریبٌ من حدیث الثوری» - و نسایی در سنن کبری: سیر / باب «قتل الأساری».

۲. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳/۵۰۹، ش ۸۱۸۸.

راه‌های هدایت برایشان واضح می‌شود.

۴- به اعتبار صفات کامله‌ی انبیا علیهم‌السلام ـ انسان‌ها از صفات و خصایل سراسر نیک و مطلوب پیامبران علیهم‌السلام بسی فواید اخذ می‌کنند. مثلاً کلیه‌ی صفات و اخلاق آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم برای امت ایشان درس و تعلیم بود. شأن هر نبی برای امت خویش چنین است.

با این تفصیل معلوم شد که تمام انسان‌ها محتاج انبیا علیهم‌السلام می‌باشند و بدون وجود انبیا علیهم‌السلام ترقی عقول متوقف می‌شود و کفار که این حقیقت را انکار می‌کنند، ناسپاس و گرفتار عناد هستند. اضافه بر آن، خداوند متعال در انسان برای حصول معرفت خویش دو قوه پیدا کرده است که قوه‌ی علمیه و قوه‌ی نظریه‌اند. این دو قوه بدون راهنمایی و ارشاد انبیا علیهم‌السلام کار نمی‌کنند. وجود انبیا علیهم‌السلام در این جهان مانند کبریتی است که چراغ هر چند آماده برای روشن شدن باشد، اما بدون آن روشن نمی‌گردد. پس همانطور که حُسن چراغ به کبریت است، حسن این دو قوه نیز به پیامبران است. خلاصه، با این تقسیم و توضیح، این جمله اشاره به تکمیل قوه‌ی نظریه و باطنیه دارد.

▣ تعلیم و تزکیه، وسیله‌ی فهم حقایق دین هستند

از ترتیب وظایف در این آیه معلوم شد که تبلیغ و تزکیه، وسیله هستند و فهم حقایق و علوم قرآن و حدیث، نهایت و غایت می‌باشد؟

میان این آیه و آیه‌ی سوره‌ی «بقره» که در آن تزکیه آخر ذکر شده بود، تعارضی نیست.[1] چون هدف نهاییِ تصوف و تزکیه نیز همان علم حقیقی می‌باشد. ضمناً این هم ثابت شد که مدارس دینی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مراکز

---

۱. در آن آیه الفاظ آیه چنین ترتیب یافته‌اند: ﴿رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُوْلاً مِنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ اٰيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِم﴾ (بقره: ۱۲۹).

و محورهای کار دین هستند و تبلیغ و غیره شاخه‌های آن به شمار می‌روند.
مشابه این آیه نیز قبلاً با تمام مباحث تفسیری خود گذشت.[۱]

▣ حکم اعتقاد به بشریت رسول الله ﷺ

همچنان که ایمان آوردن به پیامبری و خاتم الرسل بودن رسول اللّه ﷺ شرط است، ایمان به بشر بودن ایشان هم شرط است و این یک مسأله‌ی اصولی و مهم است. صاحب «روح المعانی» آورده که شیخ ولی الدین عراقی رحمه الله از این مسأله سؤال شد. فرمودند: «اعتقاد بر بشریت و عربیت آن حضرت علیه السلام هم شرط صحت ایمان است» و سپس فرمود: «اگر شخصی بگوید: من به رسول بودن محمد ﷺ برای جمیع خلایق ایمان دارم، ولی نمی‌دانم که آیا او بشر بود یا فرشته یا جنّ و همچنین نمی‌دانم که عرب بود یا عجم، شکی در کفرش نیست؛ زیرا او با این اعتقاد قرآن را تکذیب و آن‌چه راکه امت اسلام در قرون متمادی پشت سر هم قایل بوده، انکار می‌کند و در این اختلافی هم به نظر نگذشته است. اگر این شخص یک فرد نادان است، باید او را تعلیم داد و چنان‌چه پس از تعلیم انکارش نمود، به کفرش فتوا می‌دهیم.»[۲] از این مقوله ثابت می‌شود که آن حضرت ﷺ جزء نور خداوند متعال نیست، بلکه نور هدایت است و همچنین ایشان جن یا فرشته نیست و اگر کسی این اعتقاد را نسبت به رسول اللّه ﷺ نداشته باشد، به اتفاق کافر است.

نزد بعضی اعتقاد به بشریت ایشان فرض کفایه است. البته صحیح این است که شرط و از فرض کفایه بالاتر است و خلاصه اعتقاد به بشر بودن ایشان، مثل

---

۱. ر.ک: تبیین الفرقان: ۳/ ۲۸۷ الیٰ ۲۹۶ و ۴۶۵ الیٰ ۴۷۴.
۲. ر.ک: روح المعانی: ۴/ ۴۴۳.

نبوت ایشان شرط صحت ایمان است و بدون آن، اسلام شخص اعتبار ندارد. امروزه گروه‌های فاسد العقیده‌ای وجود دارند که بشریت را از ایشان نفی می‌کنند؛ به این دلیل که این عقیده بر شخصیت آن حضرت ﷺ نقص وارد می‌کند! و به جای آن معتقد به نور بودن ایشان هستند و آن را یک کمال بزرگ و منحصر به فرد می‌دانند! در حالی که این دلیل و تصور کاملاً عامیانه و پوچ است. از نظر علمی و حقیقتاً موضوع برعکس این پندار است. در حقیقت نوریّت برای رسول اللّه ﷺ یک نقص خواهد بود؛ چون اگر نور باشد، پس باید فرشته باشد و به اتفاق علمای اسلام و ادیان و به اعلان صریح قرآن، بشر از ملایکه و اجنه افضل و بالاتر است. مثلاً در جایی از قرآن کریم آمده: ﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ آدَمَ﴾ [اسراء: ۷۰] و در جایی دیگر آمده: ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِيٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [تین: ۴] . اگر رسول اللّه ﷺ نور باشد، لازم می‌آید که خلقتاً از امت خود کم رتبه‌تر باشد و چنانچه مانند مسیحیان گفته شود جزیی از نور خداوند متعال است، این شرک صریح و کفر است؛ زیرا خداوند متعال تجزیه نمی‌شود.

▣ حکم اعتقاد به اشرف بودن قبیله و نسب رسول اللّه ﷺ

در مورد حکم این مسأله دو قول وجود دارد:

۱ - گروهی قایل‌اند که این هم شرط است.

۲ - عقیده‌ی جمهور بر این است که ایمان به این مطلب برای عوام مشکل است، پس درجه‌ی وجوب دارد و شرط ایمان نیست.[۱]

---

۱. ر.ک: همان.

وَ مَآ اَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰنِ فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَ لِيَعْلَمَ
و آن چه رسید به شمار روزی که به هم آمدند دو گروه، به ارادهٔ الله بود تا بداند

الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۶۶﴾ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِيْنَ نَافَقُوْا وَ قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوْا فِيْ
مؤمنان را ● و بداند آنان را که منافق شدند و گفته شد به آنان: بیایید بجنگید در

سَبِيْلِ اللّٰهِ اَوِ ادْفَعُوْا قَالُوْا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنٰكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ
راه الله یا دفع‌کنیدکافران را،گفتند: اگر می‌دانستیم جنگ‌کردن حتماً پیرویِ شما می‌کردیم. این‌گروه به‌سوی‌کفر

يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيْمَانِ يَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِيْ
آن روز نزدیک‌تر بودند به نسبت آنان به جانب ایمان. می‌گویند به دهان خویش آن چه نیست در

قُلُوْبِهِمْ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ ﴿۱۶۷﴾ اَلَّذِيْنَ قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ
دل آنان و الله داناتر است به آن چه می‌پوشند ● آنان‌که خود از جنگ باز نشستند، گفتند در حق برادران خویش

وَ قَعَدُوْا لَوْ اَطَاعُوْنَا مَا قُتِلُوْا قُلْ فَادْرَءُوْا عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ
که اگر از ما فرمان می‌بردند، کشته نمی‌شدند. بگو: دفع کنید از خویشتن مرگ

اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۱۶۸﴾
را اگر راستگو هستید ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: آن‌چه در روز اُحُد به صورت شکست ظاهری و موقت و ضربه دیدن و کشته شدن بر مسلمانان وارد شد، به اذن خداوند متعال و برای امتیاز مؤمنان از منافقان بود که چون مؤمنان آنان را به جنگ با کفار فرا خواندند، گفتند: اگر جنگی پیش می‌آمد، با شما حرکت می‌کردیم. این سخنان و

کارهایشان از روی نفاق بود و قلب‌شان چیزی دیگر می‌گفت که خداوند متعال آن را به خوبی می‌دانست. آنان درباره‌ی مسلمانانی که به جنگ رفته بودند و شهید شده بودند، گفتند:اگر اینان بر حرف ما عمل می‌کردند و همین جا می‌نشستند، کشته نمی‌شدند! بیچاره‌های نادان گویا نمی‌دانند مرگ هر جا که باشند، سراغ‌شان می‌آید و اگر راست می‌گویند مرگ را از خودشان دفع نمایند! آن مسلمانان شهید شده‌اند و به مراتبِ علیای قرب الهی نایل آمده‌اند.

ربط و مناسبت

این آیه‌ها از لحاظ مفهوم و مضمون، ادامه‌ی بحث قبلی است. خداوند متعال مسلمانان را تسلی می‌دهد و حالت حقیقی منافقان را ظاهر می‌سازد و حکمت جنگ را بیان می‌فرماید که همانا مشخص ساختن منافقان از مؤمنان بود. در تفسیر هر کدام از آیه‌ها این نکته روشن‌تر ظاهر می‌شود.

تفسیر و تبیین

و ما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله ... (۱۶۶)

این آیه به اعتبار مضمون، دنباله‌ی آیه‌ی قبل و برای تسلی مسلمانان در مورد حادثه‌ی روز اُحُد می‌باشد.

و ما اصابکم ... - رُخ خطاب به مومنان است و منظور از «ما اصابکم»، شهادت و منظور از «یوم التقی جمعان»، رویارویی مسلمانان و کفار در جنگ اُحُد باشد.

فباذن الله ... - می‌فرماید: آن‌چه که در جنگ احد به شما رسید، همه به اذن خداوند متعال بود و دارای حکمت و درس و فایده. حال در این که مقصود از

«اذن اللّه» چیست، چند سخن گفته شده است؛ به این شرح:

۱ - «اذن اللّه» عبارت است از: باز گذاشتن راه کفار برای حمله کردن و تاختن بر مسلمانان و ترک مدافعت از مسلمانان تا آنان را مورد آزمایش قرار دهد. اطلاق لفظ «اذن» بر ترک مدافعت، بر سبیل مجاز است. زیرا ترک مدافعت و عدم نصرت از لوازم اذن است. یعنی کسی که در کاری اجازه بدهد، در آن کار مأذون را از مرادش دفع نمی‌کند. پس چنانچه اذن خداوند متعال نمی‌بود، کفار هرگز نمی‌توانستند مسلمانان را شکست بدهند.

۲ - «فباذن اللّه»، یعنی: بعلم اللّه. یعنی آن‌چه به شما رسید، به علم او تعالی بود. چنان‌که در آیه‌های ﴿وَ اَذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ﴾ [توبه: ۳] و ﴿آذنّاکَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِیْد﴾ [فصّلت: ۴۷] و ﴿فَأْذَنُوْا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ﴾ [بقره: ۲۷۹]، «اذن» به معنی «علم» می‌باشد.

۳- مراد از «اذن»، «امر» است. یعنی جریان روز احد به حکم و امر اللّه جلّ جلاله، بود. چون خداوند متعال به محاربه امر فرمود و سپس آن محاربه منجر به شکست شد، لذا بر سبیل مجاز گفته می‌شود که این شکست به امر خداوند متعال بوده است.

۴ - از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که مراد از «اذن» قضا و تقدیر خداوند متعال است و این توجیه از همه بهتر است؛ زیرا با هدف و مضمون آیه که تسلی مؤمنان است، مناسبت دارد و تسلیت زمانی متحقّق می‌گردد که به آنان گفته شود: آن‌چه در روز احد پیش آمد به قضا و تقدیر خداوند متعال بوده است. چون آنان به قضا و تقدیر خداوند متعال ایمان دارند و می‌دانند که آن‌چه در تقدیر نوشته شده و قطعی است، چاره‌ای جز وقوع آن نیست. بنابراین، جای ناراحتی نیست، بلکه به آن راضی و تسلیم باید شد[1]. از مرتب]

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۹/ ۸۴ - ۸۳.

و لیعلم الذین نافقوا... (۱۶۷)

ادامه می‌دهد که ما این آزمایش و مصیبت‌ها را می‌آوریم تا مؤمن و منافق از هم مشخص شوند و مردم آنان را بدانند، مانند واقعه‌ی احد که در آن در طی چنین آزمایشی چنان نتیجه‌ای ظاهر شد؛ منافقان از جنگ برگشتند و کسانی که کامل الایمان بودند نیز در میدان جنگ شناخته شدند.

و قیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او دفعوا - یعنی وقتی که عبدالله بن أُبی منافق و گروهش برگشتند این سخن و به غرض نصیحت و تشویق به جهاد همراه مسلمانان به آنان گفته شد، در جواب چنین سخن گفتند:

گوینده‌ی این سخن نزد بعضی خود آن حضرت ﷺ بودند و طبق قولی دیگر، عبدالله بن حرام ؓ پدر حضرت جابر بن عبدالله انصاری ؓ بود.

آیه‌ی کریمه اشاره دارد به این که جهاد در راه خداوند متعال دو قسم است:

۱ - اقدامی، ۲ - دفاعی.

«جهاد اقدامی» آن است که مجاهدان بدون این که کافری در مقابل او برای جنگیدن بلند شود، محض برای اعلای کلمة الله و انفاذ شریعت و دعوت کفار به جانب اسلام، جهاد می‌کنند.

«جهاد دفاعی» آن است که حکومت اسلامی قصد جهاد را ندارد، ولی وقتی می‌بیند کفار بر مسلمانان فشار می‌آورند یا می‌خواهند در مرز اسلامی وارد شوند، برای دفاع از اسلام و مسلمانان و وطن اسلامی با آنان می‌جنگد.

پس معنای آیه که به آنان گفته شد: «بجنگید یا دفاع کنید»، طبق توجیهی چنین است: آن کسی که منافقان را به جهاد دعوت داد، به همین دو قسم جهاد دعوت داد، بدین نحو که متوجه کرد: همانطوری که قصد ما مسلمانان اعلای کلمة الله است و برای آن اقدام به جهاد نموده‌ایم، شما هم با همین نیت در

جهاد با ما شریک شوید و چنانچه فاقد این نیت هستید، پس دست کم برای تکثیر سواد مسلمانان همراه آنان باشید تا دشمن فرار کند.

قول سدّی و ابن جریج و مروی از حضرت ابن عباس ﷺ همین است.

توجیه دوم: شما اختیار دارید؛ برای طلب ثواب آخرت جهاد کنید یا این که از اموال، جان و ناموس خودتان دفاع کنید تا کافران بر شما حمله نکنند.

توجیه سوم: اگر شما به آخرت ایمان دارید، پس برای اعلای کلمة اللّه و ثواب آخرت جهاد کنید وگرنه حداقل برای به دست آوردن مال غنیمت از کفار، با مسلمانان باشید و از آنان دفاع کنید.

توجیه چهارم: اگر شما مسلمان و طالب رضای الهی هستید، بیایید و برای رضای او تعالی بجنگید وگرنه، حداقل برای دور کردن لکه‌ی نفاق از خودتان در جهاد با مسلمانان شریک شوید تا مسلمانان شما را مسلمان بدانند و با شما مثل کفار رفتار نکنند. یعنی با این عمل از خودتان در برابر مسلمانان دفاع کنید.[1]

از میان این توجیهات توجیه اول (توجیه حضرت ابن عباس ﷺ راجح است[2] و احتمال بقیه‌ی توجیهات هم هست.

<u>قالوا لو نعلم قتالاً لاتبعنٰکم</u> - وقتی به منافقان این پیشنهاد داده شد، آنان گفتند: «لو نعلم قتالاً...» این سخن چند توجیه دارد:

۱ ـ منافقان در جواب گفتند: اگر می‌دانستیم که شما جنگ می‌کنید، شما را در برابر دشمن تنها نمی‌گذاشتیم، بلکه همراه‌تان می‌شدیم. اما به نظر ما جنگی صورت نمی‌گیرد. لذا برمی‌گردیم.

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۴/ ۴۴۹.
۲. تفسیر کبیر: ۹/ ۸۵.

همین است توجیه ابن شهاب زهری رحمه الله طبق نقل ابن جریر رحمه الله.[۱]

۲ـ گفتند: این جنگی که شما برای آن می‌روید، جنگ نیست، بلکه انداختن نفس خود در مهلکه است. چون جنگ آن است که نتیجه‌اش پیروزی بر دشمن یا حداقل تساوی با آنان باشد و با توجه به این نیروی کم شما، شکست شما و پیروزی دشمن ظاهر است.

۳ـ مقصودشان این بود: شما فنون جنگ و رزم را بلد هستید؛ چون هر روز به خاطر جمع‌آوری مال و غنیمت می‌جنگید، اما ما چنین تجربه‌ای نداریم و نمی‌توانیم هر روز برای جنگ تمرین و ورزش کنیم!

۴ـ معنا این است: اگر می‌دانستیم که جنگ شما یک جنگ واقعی و به درد بخور است، با شما همراه می‌شدیم. اما به نظر ما این جنگ نتیجه‌ای ندارد؛ زیرا آنان اقوام شما هستند و شما با این کارتان همه‌ای اقوام خودتان را می‌کشید و حق خویشاوندی را زیر پا می‌گذارید و جنگ شما یک فتنه است!

۵ـ گفتند: اگر می‌دانستیم جنگ شما فی سبیل الله است، ما هم با شما همراه می‌شدیم. اما شما به سبب بغض و عداوت با آنان جنگ می‌کنید (نعوذ بالله!)

۶ـ یعنی: اگر می‌دانستیم که مخالفان برای جنگ با ما آمده‌اند، حتماً شما را همراهی می‌کردیم. اما آنان با ما دوست هستند و ما با آنان دوستی و محبت داریم و نمی‌توانیم با آنان بجنگیم؛ بروید خودتان جنگ کنید.[۲]

خداوند متعال می‌فرماید: این جواب آنان نتیجه‌ی مرضی دیگر است و واضح می‌فرماید:

هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان ... - یعنی آنان به کفر نزدیک‌ترند تا از اسلام و

---

۱. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳/ ۵۱۰، ش ۸۱۹۲. همچنین از ابن اسحاق، ش ۸۱۹۳.
۲. تفسیر کبیر: ۹/ ۸۵ - و تفسیر مظهری: ۲/ ۱۶۸.

در حقیقت کفرشان آنان را وادار به گفتن چنین سخنانی می‌کند. آنـان بـرای چاپلوسی و موجه نشان دادن کارهای‌شان چیزهایی به زبان می‌آورند کـه در دل‌های‌شان اصلاً نیست، بلکه به شکست مسلمانان خوشحال مـی‌شوند. البـته خداوند متعال بر همه عقاید و خیالات فاسده آنان آگاه است.

الذین قالوا لاخوانهم و قعدوا لو اطاعونا ما قتلوا ... (۱۶۸)

از حیث ترکیبی «الذین» بـدل از واو «یکـتمون» است. عـده‌ای آن را خـبر مبتدای محذوفی دانستنی‌اند یعنی: «هم الذین قالوا» بـرخـی گـفته‌انـد: «الذیـن» مبتدای خبر محذوفی است. یعنی «الذین قالوا قل لهم» نظریه‌ی نخست راجـع و قریب به مفهوم اصلی است؛ زیرا منافقان اشخاصی هستند که تنها به جهاد نرفتن قناعت نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند با تبلیغات، برادران مسلمان خودشان را بزدل کنند. بدین ترتیب که درباره‌ی برادران خویش که در جنگ شهید شده بودند، به آنان گفتند: چنانچه این برادران ما از ما اطاعت و حرف شنوی می‌کردند و به جهاد نمی‌رفتند، کشته نمی‌شدند و زن و فرزندان‌شان بیوه و یتیم نمی‌شدند.

<u>قل فادرءوا عن انفسکم الموت ...</u> - تو ای پیامبر ﷺ به آنان بگو: اگر شما آن قدر نسبت به برادران خود غمخوار و دلسوز هستید و از موت‌شان ناراحت شده‌اید و در گفته‌ی خودتان که سبب مرگ‌شان رفتن به جهاد است و اگر نـمی‌رفتند نمی‌مردند، راست می‌گویید و سخن‌تان صحیح است. مرگ را با نرفتن به جهاد از خودتان دور کنید و نگذارید که بمیرید.

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتاًۢ بَلْ اَحْيَآءٌ عِنْدَ

و مرده مپندار کسانی را که کشته شدند در راه الله، بلکه زنده‌اند نزد پروردگار خویش

رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ ﴿۱۶۹﴾ فَرِحِيْنَ بِمَآ آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ
روزی داده می‌شوند ● شادان‌اند به آن چه عطا کرده است الله به آنان از فضل خود و

يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِيْنَ لَمْ يَلْحَقُوْا بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
خوش وقت می‌شوند به سبب کسانی که به آنان نپیوسته‌اند به دنبال آنان به این که هیچ ترسی نیست

وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ﴿۱۷۰﴾ يَسْتَبْشِرُوْنَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ وَّ اَنَّ
بر آنان و نه آنان اندوهناک می‌شوند ● خوش وقت می‌شوند به نعمتی از الله و فضل او به آن که

اللّٰهَ لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۷۱﴾
الله ضایع نمی‌کند مزد مؤمنان را ●

ربط و مناسبت

این آیه‌ها با مطالب و مضمون گذشته به دو طریق مرتبط است:

۱ـ در آیات گذشته به طور مسلسل درباره‌ی جهاد و نکته‌ها و درس‌های مربوط به آن از قبیل طعنه‌ی منافقان بر مسلمانان و جواب آن طعنه‌ها و متوجه ساختن مسلمانان به این مطلب که مرگ و زندگی در دست خداست و مدتی مقرر دارد که تقدیم و تاخیر نمی‌پذیرد و به جهاد بستگی ندارد، بیان شد. اکنون فضیلت و اهمیت خروج فی سبیل الله و قربانی جانِ و مال را بیان می‌نماید.

۲ـ قبلاً بیان شد که منافقان شهادت را مرگی عادی قرار داده بودند. در این‌جا فرق بین مرگ عادی و شهادت را مشخص می‌سازد و بدین طریق مسلمانان را به جهاد برای اعلای کلمة الله تشیجع می‌کند؛ می‌فرماید: پس از شهادت، همه فرحت و خوشی و سرور است؛ لذا از آن گریزان نباشید.

سبب نزول

۱ـ امام احمد رحمه الله و جماعتی دیگر از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«وقتی برادران شما در روز احد به شهادت رسیدند، خداوند متعال ارواح‌شان را در شکم مرغانی سبز رنگ گذاشت که (در قالب آن مرغان) در نهرها و باغ‌های جنت سیر و تفریح می‌کنند و از ثمره‌های آن می‌خورند و برای استراحت در قندیل‌هایی از طلا که زیر عرش عظیم و سایه‌ی آن آویزان‌اند، می‌روند. آنان با دیدن لذت خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لطف گفتگوهای شان، گفتند: ای کاش برادران ما می‌دانستند که خداوند متعال برای ما چه چیزی آفریده و مهیا کرده است!»

و در روایتی دیگر گفته‌ی شهدا چنین نقل شده است:

«کیست به برادران ما اطلاع دهد که ما زنده و در جنت هستیم و رزق می‌خوریم تا از جهاد کناره گیری و از رفتن به جنگ انکار نمی‌کردند. خداوند متعال فرمود: من از طرف شما پیام تان را به آنان می‌رسانم. سپس پیام شهدا را در قالب این آیه‌ها نازل فرمود.»[1]

۲ـ امام ترمذی رحمه الله و حاکم رحمه الله از حضرت جابر رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا در حالت اندوهگین و شکسته حال دیدند، پرسیدند: ای جابر چه شده است که ترا با این حالت می‌بینم؟ گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم پدرم شهید شده و نه خواهرم را باقی گذاشته و مقداری دین نیز بر گردن او مانده

---

۱. به روایت احمد در مسند: ۳/۹۲، ش ۲۳۸۸ و ۲۳۸۹ ـ و بیهقی در دلائل النبوة: ۳/۳۰۴ ـ و ابوداود در سنن: جهاد / باب ۲۷ «فی فضل الشهادة»، ش ۲۵۲۰ ـ و حاکم در مستدرک: ۲/۲۹۷ و ۲۹۸ ـ و ابن جریر در تفسیر: ۳/۵۱۳، ش ۸۲۰۵ ـ و بغوی در تفسیر: ۱/۳۰۷ ـ و واحدی در اسباب النزول: ۷۲ ـ ۷۱ ـ و....

است. فرمودند: آیا تو را به آن‌چه که خداوند با پدرت انجام داده است، خبر ندهم. گفتم: بلی یا رسول الله ﷺ فرمودند: تا به حال خداوند متعال با هیچ کسی بدون حجاب و بی پرده مکالمه نکرده است، اما پدرت را زنده کرد و با او بدون پرده گفت و گو فرمود و به او گفت: که ای بنده‌ی من، هر آرزویی داری از من بخواه، به تو خواهم داد. پدرت گفت: یا رب، مرا زنده کن تا در راه تو جهاد کنم و دو مرتبه کشته شوم. خداوند متعال فرمود: این قول از من رفته که شهدا را دوباره به دنیا برنمی گردانم. سپس پدرت درخواست نمود که خبرم را به بازماندگانم برسان. اینک خداوند متعال این آیه را نازل فرموده است.[1]

۳- بعضی می‌گویند که شأن نزول آیه، واقعه‌ی شهدای «بئر معونة» است که پس از شهادت، از خداوند متعال تقاضا نمودند که قوم شان از کشته شدن شان خبر ندارند (خوب است به آنان خبر می‌رسید). خداوند متعال با نزول چند آیه به قوم آنان این خبر را رساند و به زبان آنان فرمود: ﴿بلغوا عنا قومنا انا قد لقينا ربنا فرضي عنا و رضينا عنه﴾(به قوم ما برسانید که ما پروردگارمان را ملاقات کردیم و او از ما راضی شد و ما از او تعالی راضی شدیم) اما این آیه بعداً منسوخ گردید و به جای آن این آیه نازل شد: ﴿و لا تحسبن...﴾.

۴- بعضی گفته‌اند که این آیه در مورد شهدای جنگ بدر نازل شده است. اما این نظر ضعیف است.

توجیه و شأن نزول اول بهتر و راجح‌تر است + و قول دوم نیز در آن داخل است، چون آن ماجرا هم واقع شده بود.[2]

خلاصه، آیه‌ها در مورد شهدای احد نازل شَده است.

---

۱. به روایت ترمذی در سنن: تفسیر / باب ۴، ش ۳۰۱۰ - و ابن ماجه در سنن: مقدمه / باب ۱۳ «فی ما انکرت الجُهمیة»، ش ۱۹۰ - و حاکم در مستدرک از عایشه رضی‌الله‌عنها بدون ذکر آیه: ۳/ ۲۰۳-۲۰۲ (کتاب معرفة الصحابه ﷺ).

۲. روح المعانی: ۴/ ۴۵۳ + تفسیر ابن کثیر: ۲/ ۴۲۷-۴۲۶.

تفسیر و تبیین

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً ...(۱۶۹)

این خطاب دو احتمال دارد یا عام است یا خاص است به رسول الله ﷺ احتمال اول راجح است. این آیه در حقیقت و به اعتبار نزول جواب گروهی است که شهدا را مثل مردگان عادی قرار دادند و مرگ آنان را بی‌سود و مانند مرگ خود تلقی کردند و اینان منافقان بودند. اما به اعتبار حکم و پیام، عام است و مخصوص به زمان رسول الله ﷺ نیست. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید که هیچ یک از شما فکر نکند که آنان که در راه خدا شهید شدند، مثل دیگران مرده‌اند بلکه:

بل احیاء عند ربهم یرزقون - برعکس پندار شما آنان نزد اللّه ذوالجلال زنده‌اند (و زندگی آنان بالاتر از زندگی شما است) و از جنت و نعمای اخروی رزق داده می‌شوند و خوشحال‌اند. در تفسیر این کلام چند احتمال بیان کرده‌اند:

۱ - بعضی قایل‌اند که مراد از حیات، زندگی روحانی است که شهدا در عالَم برزخ از آن ملحوظ می‌شوند.

۲ - گروهی می‌گویند: منظور حیات جسمانی می‌باشد. یعنی شهدا در عالم برزخ نیز برخلاف مردگان دیگر مثل همین دنیا جسماً هم زنده می‌شوند.

۳- گروهی دیگر قایل‌اند: معنی این است که روزی می‌آید که آنان زنده کرده می‌شوند و آن روز عالم آخرت خواهد بود. اما این قول ضعیف است؛ زیرا در زندگی آخرت شهدا تخصیصی ندارند و همه در آن شریک و مساوی هستند.

۴ - بعضی گفته‌اند: معنی این است که شهدا در قبور زنده هستند و می‌توانند

عبادت کنند یا حرکت عادی داشته باشند. این قول هم ضعیف است، زیرا حیات در قبور مثل حیات در دنیا نیست که در آن حرکت یا سایر خصوصیات دنیوی باشد.

به قول راجح که قول جمهور است مراد از این حیات ـ چنان‌که در قول اول آمده است ـ حیات روحی است. البته این حیات روحی که شهدا دارند با حیات روحی دیگران فرق دارد. حیات روحی شهدا عالی‌تر از حیات دیگران است و به همین دلیل احساسات آنان در قبر با احساسات دیگران فرق دارد و بالاتر و کامل‌تر است؛ مانند حسی که در تمام اعضای بدن هست، ولی در هر عضو از لحاظ تأثیر و احساس متفاوت است. خلاصه این که حیات شهدا عین حیات حسّی نیست، بلکه حیات روحی می‌باشد؛ ولی با همین جسم دنیوی چنان تعلقی دارد که روح دیگر انسان‌ها فاقد آن است. فرق شهید با افراد زنده مانند شخص خوابیده‌ای است که برخلاف افراد بیدار فقط دارای نقل و حرکت نیست.

در روایات تاریخی آمده است که در زمان معاویه ﷺ مردم به حکم او خواستند کنار احد قنات حفر نمایند. در حین کار ناگهان بیل به پای مبارک حضرت امیر حمزه ﷺ که در آنجا مدفون بود، خورد و همانند زنده‌ها از پای مبارکش خون تازه جاری شد.[۱]

همچنین در روایات صحیح آمده است که به روح شهدا این قدرت داده می‌شود که به شکل پرنده‌ای سبز رنگ در آمده و در جنت پرواز کنند[۲] و اگر بخواهند می‌توانند این جسم را هم به صورت مثالی آنجا ببرند، و اگر تمنای غذای ظاهری از جنت نمایند، به آنان می‌رسد و به سبب آن‌چه خداوند متعال

---

۱. تخریج این روایت گذشت (تبیین الفرقان: ۳/۵۱۸).
۲. این حدیث قسمت سبب نزول همین آیه روایت شد.

از فضل خود به آنان عنایت فرموده است، پیوسته خوشحال‌اند.

سؤال: شهدا هم صورتاً می‌میرند و به اعتبار ظاهر مرده به شمار می‌روند؛ چون روح حیاتی (با خصوصیات دنیوی) از آنان سلب و ضد حیات که موت باشد بر آنان طاری گردیده است. پس معنی «بل أحیاء» در حق آنان چطور راست می‌آید؟

این سؤال به چند وجه جواب داده شده است:

جواب ۱: چون کافران و منافقان، شهدای راه خداوند متعال را به هیچ تصور کرده و آنان را چون مردگان عادی می‌پنداشتند و برای‌شان شأن امتیازی قایل نبودند، در این آیه خداوند متعال این موت موردنظر کافران و منافقان را تردید می‌فرماید و خاطرنشان می‌سازد که مرگ آنان مثل مردن شما نیست؛ آنان در حقیقت از مردگان نیستند؛ اگر چه به ظاهر در اموات داخل‌اند. آنان در نزد خداوند متعال از یک زندگی عالی و پرثمره بهره‌مندند.

جواب ۲: موت همه‌ی انسان‌ها به اعتبار کیفیت و عاقبت یکسان نیست؛ بلکه متفاوت است. مثلاً موت کفار و منافقان و مشرکان چنان بدفرجام و سخت است که وصف‌پذیر نیست. آنان همیشه در عذاب قرار می‌گیرند و همچون مردگان هستند: ﴿لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ [طه: ۷۴]. بنابراین، حیاتی که آنان بعد از مرگ حاصل می‌کنند مانند موت است و در مقابل، موت عموم مؤمنان با موت آنان کاملاً فرق دارد. موت مؤمنان، حیات دنیوی را از آنان سلب می‌کند، ولی یک حیات برزخی بسیار عالی برای شان هدیه می‌کند. پس موت مؤمنان با این وصف در مقایسه با موت کافران یک موت ناقص است و موت کافران کامل. موت شهدا و اولیا و صدیقان گویا اصلاً موت نیست، بلکه مانند و شبیه موت است. مرگ این دسته از مؤمنان برگزیده و مقرب بسان پل یا وسیله‌ی نقلیه‌ای

است که آنان را از دار فانی به دار باقی می‌رساند و به عبارت دیگر: موت اینان، موت زمانی است. موت انبیا علیهم‌السلام باز از موت همه‌ی اینان فرق دارد؛ موت این انسان‌های مُرسَل بالاصاله موت نیست، فقط یک انتقال صوری محض است و آنان در عالم برزخ و آخرت از حیاتی برخوردار هستند که از حیات دنیوی به مراتب عالی‌تر و بالاتر است.

در این آیه خداوند متعال درباره‌ی حیات شهدا برای کسانی که کشته شدن آنان را یک مرگ عادی مانند مرگ دیگر مردم تلقی می‌کردند، توضیح می‌دهد که آنان در مقایسه مرگ شما و سایر افراد که بر بستر می‌میرند، زنده هستند.

لفظ «موت» یک لفظ مشترک است و لازم نیست اشیا یا حالات مشترک به همه صورت یکسان دلالت داشته باشند. بنابر این لفظ «موت» یک کلی مشکک است؛ مثلاً سیاهی یک کلی مشکک است به همین خاطر سیاهی کلاغ با سیاهی لباس و... متفاوت است. موت نیز این‌گونه است. برای فهم بیشتر مطالب فوق بهتر است مثالی ارایه کنم: شخصی دچار یک بیماری شدید می‌شود که در اثر آن جان می‌سپارد. شخصی دیگر به چنان مرضی مبتلا می‌شود که عقل و حواسش را از دست می‌دهد و اصلاً یارای سخن گفتن را ندارد نیروی تحرک از وی سلب می‌شود و همچون جسدی مرده و بی جان بر بستر می‌افتد و آنچه از آثار حیات در وی موجود است نفس کشیدن خفیف است و بس شخصی دیگر برای قطع کردن یک عَضو به پزشک مراجعه کرده و پزشک به وی آمپول بی حسی تزریق کرده است در این وضعیت آن شخص ضمن آن‌که حرکات پزشک را کاملاً می‌بیند و مشاهده می‌کند امّا هیچ دردی را احساس نمی‌کند. این شخص هم از نگاه عموم دچار نوعی مرگ مقطعی

شده است.

شخص چهارمی نیز هست که به خاطر عمل جراحی توسط پزشک آمپول بیهوشی به آن تزریق شده است. ظاهراً آن شخص دچار مرگ شده است در حالی که روح در بدن آن جریان دارد و زنده است.

موت کفار مانند موت شخص اول است که کاملاً جان سپرده است. موت عموم مؤمنان، مانند فرد دوم است که ظاهری مرده دارد امّا رمقی از حیات در وجودش باقی است. موت شهدا مانند کسی است که آمپول بیهوشی بدان تزریق شده است و موت انبیاعلیهم السلام مانند کسی است که آمپول بی حسی بدان تزریق شده است.

حیات شهدا از حیات انبیا علیهم السلام قوی‌تر نیست

عده‌ای قلیل بر این باورند که حیات شهدا در عالم برزخ از حیات پیامبران علیهم السلام قوی‌تر است؛ به این دلیل که در قرآن کریم به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شده: ﴿إِنَّکَ مَيِّتٌ وَّ إِنَّهُمْ مَيِّتُوْن﴾ [زمر: ۳۰] و: ﴿وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَإِنْ مَّاتَ اَوْ قُتِلَ ...﴾ [آل عمران: ۱۴۴]، اما درباره‌ی شهدا وصف «حیاة» (احیاءٌ) آمده و از اطلاق وصف «میت» (اموات) بر آنان نهی آمده است. در یکی از مکتوبات حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله نیز این نکته بیان شده است.

عده‌ای از اینان از روایتی نیز استدلال می‌کنند که در آن آمده: «اولیاء اللّه لا یموتون، بل من دارٍ الی دارٍ ینقلون».

لازم به تذکر است که این قول، خلاف نظر و عقیده‌ی جمهور است. به عقیده‌ی محققان و جمهور علما حیات انبیا علیهم السلام از حیات برزخی شهدا قوی‌تر است. روایت ذکر شده ضعیف است و قابل استدلال نیست. استدلال مزبور از

آیه‌ها هم صحیح نیست؛ به این دلایل: ۱ـ لفظ «موت» کلّی مشکّک و دارای درجاتی می‌باشد. چون کفار شهدا را مانند عموم مردگان تصور نموده بودند خداوند متعال در این آیه این تصور آنان را تردید می‌فرماید و هر جا که در قرآن آمده شهدا را مرده تصور نکنید، ردّ همین عقیده‌ی کفار است یا به مسلمانان آگاهی می‌دهد که شهدا دارای فضیلت و برتری خاص می‌باشند و موت آنان مانند موت دیگران نیست. اما شهدا هم در حکم موت داخل‌اند و برای انبیا علیهم‌السلام که اطلاق «میّت» آمده، مراد موتی است که آثار حیات را برای لحظاتی محو و قطع می‌کند و باز از بین می‌رود و آثار حیات عود می‌کند؛ مانند شخصی که چند لحظه می‌خوابد و سپس بیدار می‌شود. بنابراین، موت انبیا علیهم‌السلام از موت شهدا ناقص‌تر و کم‌تر و در نتیجه حیات آنان از حیات شهدا قوی‌تر است. ۲ـ مرگِ بدون کشته شدن را حقیقتاً موت می‌گویند؛ چون در آن حیات توسط عزراییل علیه‌السلام و به دستور رب العالمین جلّ جلاله سلب می‌شود. انسانی که موت او به توسط و سبب دیگری واقع شود، آن را قتل می‌نامند، نه موت. چون انبیا علیهم‌السلام اکثرشان به موت طبیعی و حقیقی از دار فانی به دار باقی رفته‌اند، برای آنان لفظ موت به کار رفته است ورنه، حیات آنان در آن عالم ضعیف‌تر از حیات شهدا نیست، بلکه بالاتر است.

فرحین بما أتاهم الله من فضله ...(۱۷۰) در این آیه نیز حالت نیک دیگری از شهدا در زندگی پس از شهادت بیان شده است است.

فرحین بما أتاهم الله ... ـ آنان به آن‌چه که خداوند متعال عنایت‌شان کرده، خوشحال و مسرور خواهند بود. این جمله یا از ضمیر «یرزقون» یا از ضمیر «احیاء» حال واقع است یا منصوب به مدحیت یا وصفیت است. به هر یک از

این موقعیت‌های نحوی، مفهوم آیه راست می‌آید.

منظور از «فضل»، خود شهادت که یک فضل بزرگ می‌باشد یا تمام کرامت‌ها و نعمت‌هایی است که پس از شهادت بدان نایل می‌آیند. از «مِن» فهمیده می‌شود که این همه نعمت‌ها برای شهدا فقط بعضی از فضل‌های او تعالی است و فقط او تعالی می‌داند که در بهشت چه نعمت‌هایی به آنان تعلق می‌گیرد[1]. از مرتب]

<u>و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم ...</u> - یعنی شهدا با شنیدن سرنوشت آینده‌ی کسانی که در جنگ شهید می‌شوند و به وسیله شهید شدن به آنان ملحق می‌شوند که به آنان خوف و حزنی طاری نخواهد شد، خوشحال می‌شوند.[2]

علامه سدّی رحمه‌الله در تفسیر این جمله می‌فرماید: وقتی شهدا قدم به عالم آخرت می‌گذارند، فرشته‌ها نامه‌ای نزد آنان می‌آورند که در آن نام برادران شان که در دنیا مانده‌اند نوشته شده است و به آنان مژده می‌دهند که از میان آنان این عده در فلان روز به شما خواهند پیوست و آنان به شنیدن این خبر خوشحال می‌گردند.[3]

جمله‌ی «الاّ خوف علیهم و لا هم یحزنون» مربوط به حال آن کسان است که در آینده شهید می‌شوند و شهدا را به آن اطلاع می‌دهند. یعنی به شهدا می‌گویند که برادران شما به شما ملحق می‌گردند و هیچ خوفی از آینده و حزنی برای مافات برای‌شان باقی نمی‌ماند. چنان که گفتیم اطلاق «خوف»، برای آینده و «حزن»، برای گذشته است.

---

۱. روح المعانی: ۴/۴۵۵.
۲. تفسیر طبری: ۳/۵۱۶ و تفسیر کبیر: ۹/۹۵.
۳. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳/۵۱۷، ش ۸۲۳۱ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۲۹۷، ش ۴.۵۴۷

يستبشرون بنعمة من الله و فضل... (۱۷۱)

شهدا به دو جهت خوشحال می‌گردند: یکی به نعمت خداوندی و دیگر به فضل او تعالی. در تفسیر این دو مطلب بعضی گفته‌اند که منظور از «نعمت» شهادت، یا ثواب آن است و منظور از «فضل»، خلعت و تفضّل است. بعضی دیگر گفته‌اند منظور از «نعمت»، بهشت و منظور از «فضل»، رؤیت الهی است. به هر حال سرور و خوشحالی شهدا به دو جهت است: یکی این که خودشان به شرف شهادت و فضایل بزرگ آن نایل شده‌اند و دوم این که خبر می‌یابند برادران‌شان هم در آینده شهید می‌گردند و به آنان می‌پیوندند.

اَلَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا لِلّٰهِ وَ الرَّسُوْلِ مِنْۢ بَعْدِ مَآ اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ط
کسانی که قبول کردند حکم الله و رسول را بعد از آن که رسیده بود به آنان زخم،

لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا اَجْرٌ عَظِيْمٌ ﴿۱۷۲﴾ اَلَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ
برای آنان که از این جماعت نیکوکاری و تقوا کرده‌اند، مزد بزرگی هست ● کسانی که گفتند به آنان

النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَّ
مردم: کافران لشکر جمع کرده‌اند برای شما، پس بترسید از آن لشکرها! (اما) بیشتر کرد این سخن ایمان آنان را

قَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ ﴿۱۷۳﴾ فَانْقَلَبُوْا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ
و گفتند: بس است ما را الله و او کارگزار نیکی است ● پس بازگشتند این مسلمانان به نعمتی از الله

وَ فَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ وَّ اتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ ط وَ اللّٰهُ ذُوْ
و فضل او، نرسید به آنان هیچ سختی و دنبال خشنودی الله رفتند. و الله صاحب

فَضْل عَظِيْم ﴿١٧٤﴾ اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَآءَهُ
فضل بزرگ است ● جز این نیست که این خبر دهنده شیطان است ؛ می‌ترساند دوستان خدا را،

فَلَا تَخَافُوْهُمْ وَ خَافُوْنِ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿١٧٥﴾
پس شما مترسید از کافران و بترسید از من اگر مؤمن هستید ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: صحابه‌ی رسول اللّه ﷺ با این که در جنگ احد سخت صدمه دیده و مجروح شده بودند، با اعلام حمله‌ی ثانی بر دشمن از جانب رسول اللّه ﷺ ، مردانه با توکل بر خداوند متعال از جا برخاستند و به همراه آن حضرت ﷺ به سوی دشمنان شتافتند و ترساندن منافقان بر آنان اثری نبخشید و بدین عمل ثابت کردند که محبوب پروردگار هستند و خداوند متعال نیز از این کارشان راضی شد و اجر عظیم و رضوان و فضل خالص را برایشان ثبت فرمود.

ربط و مناسبت

در گذشته خداوند متعال مسلمانان را به جهاد و استقبال شهادت تشویق فرمود و فضیلت و عظمت شهیدان را برایشان متذکّر گردید. در این آیات کریمه موجباتی را که منجر به شهادت می‌گردد و همچنین مردانگی صحابه ﷺ را در قبول و استقبال شهادت و برداشت و تحمل مصایب و تکالیف بیان فرماید.

سبب نزول

وقتی که جنگ اُحُد پایان یافت و کفار راه مکه را در پیش گرفتند، در بین راه دوباره به فکر حمله بر مسلمانان افتادند. زیرا خالد بن ولید (رضی الله عنه) و ابوسفیان (رضی الله عنه) به فکر افتادند که کارشان را ناتمام گذاشتند و فقط به کشتن و

مجروح ساختنِ چند نفر اکتفا کردند و استقامت نکردند تا پیروز شوند. بر همین مبنا تصمیم گرفتند اکنون که مسلمانان کاملاً ضعیف شده‌اند، حمله برند و نابودشان سازند. این تصمیم جدید کفار در محلی به نام «روحاء» بود. وقتی که این خبر به آن حضرت ﷺ رسید، اعلام فرمودند که یاران آماده‌ی حمله بر کفار شوند تا بدین عمل، کفار بدانند که مسلمانان با وجود خستگی زیاد، بار دیگر برای دفاع و فدا نمودن جان خویش در راه خداوند متعال آماده‌اند. بسیاری از اصحابِ مجروح که بر روی فرش‌ها قرار داشتند بودند و از فرط خستگی و شدت جراحت حتی نماز را در حالت نشسته می‌خواندند، به محض شنیدن این خبر سلاح‌ها را در برگرفتند و خواستند بر اسب‌ها و شترهایشان سوار، شوند. عده‌ای از مسلمانان، تازه از مدینه به استقبال لشکر اسلام آمده بودند و خواستند در این مرحله با آنان همراه شوند. اما رسول اللّٰه ﷺ فرمودند: «آنان که تازه به ما محلق شده‌اند همراه نشوند، فقط کسانی همراه ما بیایند که در جنگ احد شرکت داشته‌اند.» رسول اللّٰه ﷺ با لشکر اندک خود متوجه سرزمین «روحاء» که کفار در آن‌جا بودند، شد. آن حضرت ﷺ کافران را تا «حمراء الاسد» که هشت میل از مدینه فاصله داشت، دنبال نمود. در همین فاصله شخصی بنام معبد بن ابی‌معبد خزاعی از راه آمد. آن‌حضرت ﷺ به او فرمود: (وقتی ابوسفیان) این شخص ابوسفیان را در محل «روحاء» ملاقات کرد. ابوسفیان از او پرسید: از مسلمانان چه خبر؟ ما می‌خواهیم دومرتبه بر آن‌ها بتازیم. او گفت: ای بیچاره شما فکر کرده‌اید شاید محمد (صلی الله علیه و سلم) و مسلمانان نابود شده‌اند؟! هرگز چنین نیست. من همین الآن از نزد آن‌ها می‌آیم او آن چنان لشکری بزرگ آماده و تهیه کرده است که تاکنون من چنین لشکری بزرگ ندیده‌ام. تمامی مردم اعم از افراد سالم و مجروحین و حتی کسانی که در

مرحله‌ی اول جنگ همراه نبوده‌اند، شرکت کرده‌اند. آنان با یک سوز و عشق دارند می‌آیند پس شما مواظب خودتان باشید. ابو سفیان گفت: تو با چشمان خودت دیده‌ای؟ گفت: بله و در باره شعری هم گفته‌ام. ابوسفیان ﷺ گفت: شعرت را بخوان. معبد گفت:

کادت تهد من الاصوات راحلتی	اذ سالت الارض بالجرد الابابیل
ترمی باسد کرام لا تنابلة	عند اللقاء و لا میل معزیل
فظلت عدواً کأن الارض مائلة	لما سموا برئیس غیر مخذول
و قلت ویل ابن حرب من لقائهم	اذا تغطمطت البطحاء بالخیل
انی نذیر لاهل النبل ضاحیة	لکل آربة منهم و معقول
من خیل احمد لا وخشا تنابلة	و لیس یوصف ما انذرت بالقیل

ابوسفیان متوجه شعرها شد و کفار پا به فرار گذاشتند. در میان راه با قافله‌ای از عبد القیس برخرد کردند. ابوسفیان به او گفت: اگر محمد (ﷺ) را دیدید به او بگویید: سپاه ما مجهز و آماده باش است و می‌خواهیم شما را نابود کرده و از بیخ برکنیم. وقتی که این قافله با رسول الله ﷺ بر خورد و پیام ابوسفیان را ابلاغ نمود، رسول الله ﷺ فرمود: «حسبنا الله و نعم الوکیل». رسول الله ﷺ سپاه خودرا تا «حمراءالاسد» رساند و تا سه روز آن‌جا توقف کردند کفار نیامدند.

در نزدیکی «حمراءالاسد» شهری تجارتی وجود داشت. مسلمانان با اطمینان خاطر شروع به تجارت کردند. سپس آن حضرت ﷺ به مدینه منوره برگشت. این رویداد در تاریخ به «غزوه‌ی حمراء الاسد» معروف است.

در این آیات خداوند متعال شجاعت مسلمانان را بیان می‌کند که با وجود مجروحیت شدید، برای جنگ دوم هم آماده شدند و این دلیل عشق‌شان برای جان دادن در راه خداوند متعال برای اعلای کلمة الله بود.

گروهی دیگر از مفسران قایلند: این آیه در مورد غزوه‌ی دیگری به نام «بدر الصغری» نازل شده است. واقعه بدین قرار است:

هنگامی که ابوسفیان (رضی الله عنه) از میدان احد به مکه برگشت، جهت اظهار مردانگی و جبران ناکامی خویش قاصدی به سوی مسلمانان فرستاد با این خبر که این یک جنگ نبود. سال آینده در همان جایگاه (بدر) که سرداران قریش را کشتید، میعاد ما برای جنگ اصلی است. آن حضرت ﷺ این میعاد و قرار را پذیرفت و در آن سال، ابوسفیان (رضی الله عنه) شروع به جمع‌آوری جنگ‌جو و تهیه‌ی لشکری برای جنگ علیه مسلمانان نمود. وقتی موعد فرا رسید، ابوسفیان (رضی الله عنه) با سپاه خود از مکه خارج شد و در محلی بنام «مجنة» قریب منطقه‌ی «مرّالظهران» اردو زد و تفحص و تحقیق نمود که رسول الله (ﷺ) برای جنگ آماده شده و می‌آید یا نه؟ به او خبر رسید که آن‌حضرت علیه السلام آماده شده و دارد می‌آید. به قدرت خداوندی در دل او رعب و ترس پیدا شد. بنابراین، او شخصی به نام نُعیم بن مسعود اشجعی (رضی الله عنه) [1] را که بسیار چالاک و باتدبیر بود، اجیر کرد و به او گفت به مدینه برود و در دل مسلمانان ترس بیندازد و آنان را بزدل کند و به محمد (ﷺ) بگوید لشکری که از مکه می‌آید، بسیار عظیم است و امسال نیز قحط روی نموده است، پس تا سال دیگر جنگ را موقوف نمایید. جنگ باشد برای سالی دیگر. نعیم برای انجام مأموریت به سوی مدینه روانه گشت. وقتی که به مدینه رسید خودش را به عنوان قاصد ابوسفیان رضی الله عنه معرفی ننمود، بلکه گفت: «من برای خیرخواهی شما آمده‌ام. ابوسفیان لشکری عظیم فراهم دیده و در صدد حمله می‌باشد. بهتر است شما جنگ نکنید، چون شکست شما حتمی است. من می‌روم و با فریاد و زاری ابوسفیان را بر سر

---

۱. این شخص در سال خندق مسلمان شد (رضی الله عنه).

جایش می‌نشانم». آن حضرت ﷺ فرمودند: «والذی نفسی بیده لأخرجنّ و لو وحدی»: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست (چنان‌چه هیچ کس هم با من نیاید) من تک و تنهاخارج خواهم شد. سپس از مدینه منوره به قصد میعادگاه خارج شده و فرمود: «حسبنا اللّه و نعم الوکیل». صحابه ﷺ نیز چنین گفتند و خودشان را برای جنگ آماده کردند و با آن‌حضرت ﷺ خارج شدند. نُعیم حیران و ناکام شد. رسول اکرم ﷺ از آن طرف به میعادگاه رفت و تا چند روز معطل ماند و پس از این که مطمئن شد لشکر قریش نمی‌آید، به سوی مدینه منوره رجوع نمود.

حضرت عبدالله بن رواحة ﷺ یا حضرت کعب بن مالک ﷺ در همین مورد شعری با این مضمون سروده است:

وعدنا اباسفیان وعداً فلم نجد — لمیعاده صدقاً و ما کان وافیا
فأقسم لو وافیتنا فلقیتنا — لأبت ذمیاً و افتقدتَ المو الیا
ترکنا به اوصال عتبة و ابنه — و عمرواً ابا جهل ترکناه ثاویا
عصیتم رسول الله أفّ لدِینکم — و امرکم الشیء الذی کان غاویا
و انّی و ان عنفتمونی لقائل — فِدیً لرسول الله أهلی و مالیا
أطعناه لم نعد له فینا بغیره — شهاباً لنا فی ظلمة اللیل هادیا

ممکن است این آیات به هردو ماجرا اشاره داشته با شند.[۱]

تفسیر و تبیین

الذین استجابوا للّه و الرّسول ... (۱۷۲)

این آیه‌ی کریمه صفت مؤمنان کامل از صحابه ﷺ است که با وجود

۱روح المعانی: ۴/ ۱۲۶ ـ ۱۲۴

خستگی مفرط و داشتن زخم‌های زیاد و شدید و نداشتن اسلحه‌ی کافی، اللّه تعالی و رسول اللّه ﷺ را اجابت و اطاعت کردند و بار دیگر عازم رویارویی با کفار سرتاپا مسلح و مغرور شدند.

الذین استجابوا لله ... - «استجابوا» به معنی «اجابوا» است. یعنی اجابت کردند، جواب مثبت دادند. «قرح» به معنی زخم است.

نحویان در مورد «الذین» در «الذین استجابوا ...» به اعتبار موقعیت ترکیبی و نحوی آن چند قول دارند:

۱ـ علامه زجاج رحمه الله گفته است: «الذین ...» در محل رفع است به ابتداء (مبتدا است) و خبرش «للذین احسنوا منهم» می‌باشد و جمله‌ای مستقل است.

۲ـ بعضی دیگر گفته‌اند: در محل جرّ واقع است. در این صورت صفت مؤمنین است که قبلاً گذشت: ﴿اِنَّ اللهَ لا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُؤمِنِیْن﴾ [آل عمران: ۱۷۱] و با آیه‌ی اول تعلق دارد.

۳ـ طبق قولی دیگر در محل نصب واقع است بنا بر مدح. یعنی: «امدح الذین استجابوا ...». یعنی اینان لایق مدح هستند.[۱]

للذین احسنوا منهم و اتقوا ... - در این قسمت از آیه، پاداش این همراهان صادق رسول اللّه ﷺ را بیان می‌فرماید؛ می‌گوید: برای آنانی که در مقابل فرمان رسول اللّه ﷺ احسان کردند و مردانگی نشان دادند و پرهیزگاری ختیار نمودند و با کمال اخلاص و تقوا به سوی دشمن خارج شدند، پاداش بزرگی در نظر گرفته شده است. در این جمله‌ی کریمه دو فعل ناظر به وجود خصوصیتی جداگانه در صحابه رضی الله عنهم است: «احسنوا» اشاره به حسن طاعات آنان دارد و «اتقوا» اشاره است به پرهیزکاری مطلوب آنان. یعنی صحابه رضی الله عنهم دارای هر دو این صفت بودند؛

---

۱. تفسیر کبیر: ۹۷/۹.

پیوسته اعمال خیر انجام می‌دادند و خویشتن را از نواهی باز می‌داشتند.

الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا ... (۱۷۳)

این آیه نیز دنباله و توضیح همان صفت مؤمنان یعنی صحابه ﷺ است.

<u>الذین قال لهم الناس ...</u> - «الذین» در این آیه، بدل از «الذین استجابوا» یا صفت آن می‌باشد. در مورد موقعیت ترکیبی این «الذین» نیز همان احتمالات «الذین» قبلی وجود دارد.[1] منظور از «ناس» اول، نعیم بن مسعود ﷺ و همراهان او (از قافله‌ی عبد قیس) می‌باشند و از «ناسِ» دوم، ابوسفیان ﷺ و همراهان او.

<u>فزادهم ایماناً وّ قالوا ...</u> - مؤمنان با شنیدن این خبر به جای این که بترسند، برعکس، این خبر ایمان آنان را افزود و گفتند: «حسبنا الله و نعم الوکیل» علما می‌فرمایند که دعای «حسبنا الله ...» برای حلّ جمیع مشکلات، مفید است؛ اگر چه این مشکلات باطنی و از شیاطین و وساوس باشد.

فانقلبوا بنعمة من الله ... (۱۷۴)

توضیح حالت مؤمنان در آن شرایط است که چگونه تحت عنایت پروردگار قرار گرفتند.

<u>فانقلبوا بنعمة من الله</u> - ماده‌ی «انقلاب» دلالت دارد به این که مسلمانان به میعادگاه رفتند و بعد از آنجا برگشتند.

زنان مکه، به عنوان مسخره لشکر ابوسفیان ﷺ را که در مرحله‌ی دوم، فرار را برقرار ترجیح داده بودند، «جیش السویق»[2] نام نهادند و به طعن گفتند: آیا

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/ ۹۹.

۲. «سویق» به پست می‌گویند و عبارت از گندم خرد شده است که با آب یا روغن خیس می‌کنند و

سویق‌ها را خوردید و تمام نمودید و بعد برگشتید؟ یا مقصودتان خوردن سویق‌ها بود؟!

«بدر صغری» محل تلاقی تجّار عرب و بازارچه‌ای موقّت بود. مسلمانان در آنجا خرید و فروش کردند و پس از سه روز به مدینه برگشتند.

مراد از «نعمت»، نعمت دنیا و مراد از «فضل»، فضل اخروی است[۱] و این هر دو (نعمت و فضل) را به سبب تعظیم، نکره آورد. یعنی نعمت و فضل بزرگی شامل حال مسلمانان شد.

انما ذالکم الشیطن یخوف اولیآء... (۱۷۵)

خداوند متعال در این آیه حال کسانی را بیان می‌کند که از طرف کفار برای ترهیب مسلمانان خبر آوردند و آنان نعیم بن مسعود (رضي الله عنه) و همراهانش بودند.

انما ذلکم الشیطن یخوّف... - «یخوف» از «تخویف» به معنای ترساندن است. «یخوف اولیاءه» یعنی «یخوفکم باولیاءه» (می‌ترساند به وسیله‌ی اولیا و دوستان خویش شما مسلمانان را).[۲] چند توجیه دارد: ۱ـ این ترهیب و ارعاب در حقیقت کار شیطان است که می‌خواهد بدین طریق شما را بترساند.

۲ـ گروهی که این خبر را آوردند، نایبان شیاطین الجن هستند. البته اولیاء الشیاطین نمی‌توانند اولیاء الله را بترسانند، بلکه در مقابل، بر قوت و ایمان‌شان اضافه می‌گردد.

۳ـ خود اینان شیاطین الانس هستند و می‌خواهند شمارا بترسانند. البته غیر از

→ می‌خورند. چون لشکر مکه در آن سفر کاری جز خوردن پست‌ها نکرد، به «جیش السویق» نامگذاری شد. یعنی «سپاه پست‌خوار»!

۱. تفسیر کبیر: ۱۰۱/۹ .

۲. تفسیر قرطبی: ۲۸۲/۴ .

اولیای خویش نمی‌توانند دیگران را وحشت زده سازند. معروف‌ترین توجیه همین است.

فلا تخافوهم و خافون ... - یادآوری می‌فرماید که شما اگر مؤمن هستید، از آنان نترسید و فقط از من بترسید.

علوم و معارف

▣ احسان چیست؟

بهترین تعریف احسان همان است که در «حدیث جبریل» عنوان شده است. در آن حدیث آمده که حضرت جبریل علیه السلام درباره‌ی ایمان و اسلام و علامات قیامت و احسان از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال نمود. آن حضرت علیه السلام در تعریف و توضیح احسان فرمودند.

«ان تعبد اللّه کانت تراه، فان لم تکن تراه فانّه یراک»[1] (احسان یعنی این که خداوند را طوری عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی به یقین بدانی که او ترا می‌بیند.)

▣ تقوا چیست؟

در این مورد قبلاً مفصلاً بحث کردیم.[2] باز هم به مناسبت آیه مطالبی باید گفته شود. آوردیم که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از سید القرّاء حضرت أبی ابن کعب رضی الله عنه سؤال کردند: تقوا چیست؟ فرمود: ای عمر! رضی الله عنه آیا در بیابانی که دارای خارهای زیاد باشد به سفر رفته‌ای؟ فرمودند: بله، چندین مرتبه رفته‌ام.

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از حضرت عمر رضی الله عنه :کتاب الایمان / باب ۳۷ «سؤال جبریل النبی - و ابن ماجه در سنن: مقدمه /باب ۹ ، ش ۶۳ و ۶۴ و فتن / باب ۲۵ ، ش ۴۰۴۴ .

۲. ر.ک: تبیین الفرقان: ۱ / ۳۱ الیٰ ۳۵ .

سید القراء فرمود: در آن موقع چه کاری می‌کردی؟ فرمودند: با کمال احتیاط راه می‌رفتم تا خاری در پاهایم فرو نرود و نظر خودم را به خارها معطوف می‌داشتم. حضرت ابیّ ﷺ فرموند: تقوا همین است[1] (دنیا پر از گناه و معصیت‌های کبیره و صغیره است و کسی که در این عالم چشم و پا و حتی دامن خود را از خارهای معاصی دور نماید، او متقی نامیده می‌شود.)

تقوا، بزرگ‌ترین سرمایه‌ی دین و دنیا است. حتی بزرگواران فرموده‌اند کمالات علمی زمانی ظهور می‌کنند که عالِم دارای تقوا و خداترسی باشد. در غیر این صورت، همه‌ی تصانیف، تألیفات، دروس، کتاب‌ها و علوم او به یک جُو هم نمی‌ارزد. و اگر همه‌ی کمالات را همراه با تقوا داشته باشد، نور علی نور است. بنابراین، عالمی که از حرام و بدعات و شرک پرهیز نمی‌کند و آلوده به این آلودگی‌هاست، هیچگاه بر هیچ کمالش نباید اعتماد کرد و به همین ترتیب اگر شخصی به اعتبار تصوف و ارشاد شهره‌ی آفاق است و تمام مقامات تصوف را طی نموده باشد، باید نظر کرده شود که تقوا دارد یا نه؛ اگر متقی بود، در شهرت و کارهایش صادق است و کامیاب می‌گردد و در غیر این صورت، دنبالش مروید!

چهل روز شیخ اصفهانی ﷺ در خدمت حضرت بهاء الدین نقشبند ﷺ ماند و آخرالامر چون به ظاهر کرامتی از ایشان مشاهده نکرد، عرض کرد: ما درباره‌ی شما شنیده‌ایم که دارای کمالات و مقامات عالی عرفانی می‌باشید، ولی من که چندین روز نزد شما بوده‌ام، کمال ندیدم. فرمودند: مگر نشانه‌ی کمال نزد شما چیست؟ آیا در این مدت چهل روز کوچک‌ترین گناه صغیره، بدعت، شرک و غیره از من دیده‌ای؟ عرض کرد: نه. حتی خلاف سنت هم

---

۱. تخریج این اثر گذشت (ر.ک: همان)

حرفی نزده‌ای. فرمودند: کرامت ما همین است. و فرمودند: «الاستقامة فوق الف کرامة» (یعنی همین استقامت در شریعت که نامش تقوا و اخلاص و احسان است، از هزاران کرامت پیر بدعتی بهتر است.)

حضرت «ابو داود» ﷺ در شعری می‌فرماید:

یقول المرء فایدتی و مالی و تقوی الله افضل ما استفاد

شیخ ابوعلی دقّاق ﷺ نزد بزرگی به نام ابوبکر ﷺ رفت. او گریه می‌کرد. پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: ای ابوعلی دقاق! من برای کم علمی و عمل و معرفت و غیره گریه نمی‌کنم، بلکه می‌ترسم شاید از من کوچک‌ترین خلاف تقوا سر زده باشد و حالا من به سوی الله تعالی رفتنی‌ام و می‌ترسم در محضر الله ﷻ عذری نداشته باشم.

▣ مسایلی که از این آیات ثابت می‌شوند

۱ـ خدمت خداوند متعال و رسول او و دوستان‌شان یعنی علمای ربانی و اولیا و مشایخ، بدون اخلاص هر چند که به ظاهر شایسته و زیاد و فوق‌العاده باشد، ارزشی ندارد.

۲ـ اگر کسی هزار سال قرآن مجید و حدیث شریف درس می‌دهد، اما در دلش غرور و کبر باشد، اعمالش به درد نمی‌خورد و اگر هفتاد بار برای تبلیغ و جهاد و غیره خارج شود و تمام دنیا را زیر پا بگذارد، ولی اخلاص قلبی‌اش به درجه‌ی تقوا نرسیده است، هیچ یک از اعمالش سودمند نخواهد بود. پس بزرگ‌ترین گنج و نعمت، اخلاص است و طریق حصول این گنج بزرگ این است که با بنده‌ای کامل و مکمّل صحبت و مخالطت و رابطه‌ی استرشاد داشته باشد.

۳ـ ثابت شد که گفتار رسول الله ﷺ و دستور ایشان عین دستور الله تعالی

می‌باشد و بدین ترتیب منکران حدیث شریف مانند پرویزیان و... مورد تردید آیه‌ها قرار داشته و کافر هستند.

۴ـ «حسبنا اللّه و نعم الوکیل» مجرّب‌ترین دعا برای حل مشکلات است.

یکی از طریقه‌های مجرب به کار بردن این دعا این است که وضو بگیرد و در خلوتی دو رکعت بخواند، پس از آن، اول چند مرتبه درود شریف بخواند، بعد هزار مرتبه این دعا را تکرار نماید و بعد چند مرتبه‌ی دیگر درود شریف بخواند و در آخر برای حل مشکلش دعا کند. این کار را تا چهل شب ادامه دهد ان شاءاللّه مشکل حل می‌شود. اگر ضرورت افتاد بیشتر ادامه بدهد؛ نتیجه ان‌شاءاللّه قبولیت دعاست.

وَ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ يُسَارِعُوْنَ فِي الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ
و اندوهگین نکنند ترا (ای محمّد) آنان که می‌شتابند در نصرت کفر. هر آئینه آنان هیچ زیان نرسانند اللّه

شَيْئاً يُرِيْدُ اللّٰهُ اَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْاٰخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ
را. اللّه می‌خواهد که ندهد آنان را هیچ بهره در آخرت و برای آنان عذاب

عَظِيْمٌ ﴿۱۷۶﴾ اِنَّ الَّذِيْنَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْاِيْمَانِ لَنْ يَّضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئاً
بزرگ هست ● هر آئینه آنان که خریدند کفر را عوض ایمان، هیچ زیان نرسانند اللّه را و برای آنان

وَّ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۱۷۷﴾ وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اِنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ
عذاب درد دهنده هست ● و گمان نکنند کافران که مهلت دادن ما به آنان

خَيْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمْلِيْ لَهُمْ لِيَزْدَادُوْٓا اِثْماً وَّ لَهُمْ عَذَابٌ
بهتر است برای‌شان؛ جز این نیست که مهلت می‌دهیم آنان را تا بیشتر شوند در گناه کاری و برای آنان عذاب

مُّهِيْنٌ ﴿۱۷۸﴾ مَآ كَانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلٰى مَآ اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّٰى
خوار کننده ● هرگز نمی‌گذارد الله مسلمانان را بر آن‌چه که اکنون شما بر آن هستید تا آن که

يَمِيْزَ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ ؕ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ
جدا کند ناپاک را از پاک و هرگز مطلع نکند الله شما را بر غیب.

وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِىْ مِنْ رُّسُلِهٖ مَنْ يَّشَآءُ فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهٖ وَ اِنْ
ولیکن الله برمی‌گزیند از پیامبران خود هر که را بخواهد. پس ایمان آورید به الله و پیامبران او و اگر

تُؤْمِنُوْا وَ تَتَّقُوْا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ ﴿۱۷۹﴾
تقوا گزینید، برای شماست مزدی بزرگ ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: کفار - مشرکان باشند یا منافقان یا اهل کتاب - به مقتضای کفر خویش، نسبت به اسلام و رسول الله ﷺ و قرآن کریم حسادت و دشمنی دارند و بر همین مبنا همواره چیزهایی می‌گویند که باعث ناراحتی شما مسلمانان می‌شود. اما از این کارهای آنان ناراحتی به خود راه مدهید. خداوند متعال فرصت‌شان داده تا هر غلطی و کفری که خواستند بکنند تا در عوض، در آخرت عذاب شان را به نسبت کفر افزون‌تر و سخت‌تر نماید. پس مطمئن باشید که این کارهای آنان برای شان بدی و رسوایی به دنبال دارد.

ربط و مناسبت

این آیه‌ها، تتمه‌ی آیه‌های گذشته می‌باشند. قبلاً به مومنان یادآوری فرمود که از ترساندن و تخویف کفار، ترسی به خود راه مدهید و اگر واقعاً مؤمن



هستید، فقط از من بترسید. او تعالی این نکته را بدین جهت یادآوری فرمود که قبل از آن، کفار با نیرنگ‌بازی و تبلیغات خود بسیاری از مسلمانان ساده‌لوح را فریب داده بودند و حتی برخی از آنان که ضعیف الایمان بودند، در اثر این مکر و فریب‌ها به سوی کفر رفتند. در این آیه‌ها می‌فرماید که از این برگشتن آنان از ایمان، پریشان مشوید؛ زیرا این در روز ازل نوشته شده است.

سبب نزول

این آیات شأن نزول خاصی دارند. اما در مورد این که کدام موضوع است، اقوال مختلفی روایت شده است:

۱ـ بعضی می‌گویند درباره‌ی منافقان نازل شده است. چنان‌که قبلاً گذشت، منافقان شکست ظاهری در غزوه‌ی احد را بهانه‌ی برای ایجاد شک در قلب مسلمانان نسبت به رسالت رسول الله ﷺ ساختند یا این‌که پیوسته مسلمانان را در مقابل کفار می‌ترساندند و از نصرت و پیروزی ناامیدشان می‌کردند، طبعاً رسول الله ﷺ از این کار منافقان غمگین می‌شد.

۲ـ گروهی قایل‌اند که درباره‌ی کفار قریش است. چون علیه آن حضرت ﷺ لشکر جمع می‌کردند. خداوند متعال با نازل کردن این آیات رسول خویش را از غمگین شدن بازداشت و مطمئن کرد که ضرر آنان جز به خودشان به کسی دیگر برنمی‌گردد.

۳ـ بعضی می‌گویند که درباره‌ی آن دسته از کفار نازل شده است که پس از ایمان آوردن، از ترس کفار قریش دوباره مرتد شدند و این امر باعث غمگین شدن آن حضرت ﷺ قرار گرفت.

۴ـ عده‌ای هم گفته‌اند که منظور از «الذین»، رؤسای یهود از قبیل کعب بن

اشرف و یاران او بودند که اوصاف رسول الله ﷺ را مخفی می‌کردند.[۱]

در مورد آیه‌ی ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ﴾ [۱۷۹] نیز سبب نزول خاصی وجود دارد. در این مورد علامه واحدی رحمه الله از امام سدی رحمه الله آورده که روزی رسول الله ﷺ فرمودند:

«عُرِضت عليّ أُمتي في صورها؛ كما عرضت على آدم و أُعلمت من يومن بـي و مـن يكفر» (تمام امت من در صورت‌های‌شان به من عرضه شدند؛ همانطور که برای آدم نشان داده شدند و کسانی که به من ایـمان مـی‌آورند و کسـانی کـه کـفر می‌ورزند، به من نشان داده شدند.

وقتی این حدیث به گوش منافقان که همیشه دنبال نطقه ضعف بودند رسید، گفتند: محمد (ﷺ) می‌گوید که همه‌ی کسانی را که به او ایمان می‌آورند یا به وی کفر می‌ورزند، می‌دانـد؛ در حـالی کـه مـا در کـنارش هسـتیم ولی مـا را نمی‌شناسد (که حقیقتاً به وی ایمان نیاورده‌یم).[۲] اللّه تعالی این آیه را بـرای تسلی خاطر رسول اللّه ﷺ و مسلمانان نازل فرمود.

علامه کلبی رحمه الله گفته است: قریش گفت: ای محمّد (ﷺ)! تو معتقدی که هر کس با تو مخالفت بکند و از تو پیروی نکند، در جهنم خواهد رفت و خداوند متعال بر وی خشمناک می‌شود و هر کس از دین تو تبعیت کند، از اهل جنت است و خداوند متعال از او راضی است. پس «اگر واقعاً تو از غیب و آخرت خبر داری» به ما خبر بده که چه کسی به تو ایمان می‌آورد و چه کسی ایـمان نمی‌آورد. در همین موقع این آیه نازل شد.[۳]

ابو عالیه رحمه الله می‌فرماید: باعث نزول آیه‌ها سؤال مؤمنان بود. آنان پرسیدند:

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/۱۰۴ ـ ۱۰۳.
۲. اسباب النزول واحدی: ۷۳.
۳. همان: ۷۳ ـ ۷۴.

یا رسول اللهﷺ! ای کاش ما می‌دانستیم که مؤمنانِ کامیاب کدام‌اند. ما با چه علامتی آنان را از منافقان تشخیص بدهیم. اللّه تعالی در جواب مسلمانان این آیه‌ی کریمه را بر رسولش نازل فرمود،[1] بدین پیام که علم غیب را اللّه تعالی به هر کس نمی‌دهد و شما هم برای حصول این علم کوشش نکنید. بلکه خداوند متعال به پیامبران خود فقط علم غیب جزیی می‌دهد که «اطلاع علی الغیب» نام دارد نه علم غیب و آنان علم غیب کلی ندارند و شما مسلمانان باید به وجود اللّه ﷻ و حقیت رسولش ایمان بیاورید و حقایق غیبی را به او تعالی واگذارید.

تفسیر و تبیین

و لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر... (۱۷۶)

و لا یحزنک الذین ... - به رسولش می‌فرماید: تو را کسانی که به طرف کفر شتاب می‌کنند، در غم نیندازند. مفهوم این سخن، طبق اختلافات در سبب نزول، مختلف می‌شود.

اگر شأن نزول این آیه کفار مکه قرار داده شوند، معنی این جمله چنین می‌شود: «غمگین نکند ترا مسارعت قریش به کفر که خودشان کافر شده‌اند و دیگران را هم جهت ضرررسانی بر دین اسلام و نابود کردن آن لشکر جمع می‌کنند و برای اثبات کفر خویش فعالیت می‌نمایند.»

اگر درباره‌ی منافقان باشد، معنا چنین می‌شود: «غمگین نکند ترا میل باطنی منافقان به طرف کفر

و اگر درباره‌ی مرتدان باشد، معنی این است: «این مرتدان نمی‌توانند به دین

---

۱. اسباب النزول واحدی: ۷۴ - ۷۳.

تو ضرر برسانند. لذا پریشان مباش.»

سؤال: غمگین شدن مسلمانان برای کسانی که در کفر و ضلالت افتاده‌اند، یک عبادت است و اصولاً باید به سبب گمراهی گمراهان غمگین شد و برای شان دعا کرد. در این‌جا چرا خداوند متعال پیامبر خویش را از این غم که عبادت است منع می‌کند؟

جواب اول: آن حضرت ﷺ در غمگساری بسیار زیاده‌روی می‌کرد و کاملاً مهموم و پریشان می‌شد تا جایی که قریب بود به او ﷺ ضرر وارد شود. لذا خداوند ﷻ می‌فرماید که این قدر خودت را ناراحت مکن، بلکه اگر قصد غمگساری و دلسوزی داری، فقط دعا نما. زیرا در تقدیر برای آنان همین فیصله شده است. در جایی دیگر در همین مورد می‌فرماید: ﴿فَلاَ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ﴾ [فاطر: ۸]: پس نباید نفس تو از روی حسرت بر آنان تباه گردد.

جواب دوم: معنا این است که از خوف ضرر رساندن آنان غم نکن.[1] مطمئن باش که آنان نخواهند توانست به منِ خدا ﷻ و اسلام و رسول من ضرر رسانند.

ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضرو الله ... (۱۷۷)

توضیح می‌دهد: آنان که ایمان به جای کفر می‌دهند، هرگز نمی‌توانند به دوستان و اولیاء الله ضرر برسانند. در این آیه محذوفی وجود دارد و آن این است: «لن یضروا اولیاء دین الله». البته مراد از این ضرر منتفی شده، ضرر خاص است که همانا ابطال و انهدام اسلام و اعلای کفر می‌باشد.

سؤال: منافقان اصلاً ایمان نداشتند. چرا خداوند متعال «اشتروا الکفر بالایمان» فرموده است؟

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/۱۰۴.

جواب: مراد همان ایمان سطحی و ظاهری‌شان است. یعنی آنان با این کارشان همان را هم برباد داده‌اند.

و لا یحسبن الذین کفروا انّما نملی لهم ... (۱۷۸)

این آیه مستانفه و عطف بر ﴿وَلا یَحْزُنْک﴾ [آل عمران: ۱۷۶]است و جواب یک شبهه است که چنین برمی‌خیزد: وقتی کافران در نزد خداوند متعال بی‌دین و مشرک محسوب‌اند، چرا به آنان در دنیا عیش و عشرت داده و آنان در تنعم و تلذّذ به سر می‌برند و برعکس، مسلمانان با این که محبوب او تعالی هستند، عموماً در مشقت‌ها و مصایب قرار دارند؟

در این‌جا جواب می‌دهد:

«...انما نملی لهم لیزدادوا اثماً». یعنی این عیش و عشرت و کمالات دنیوی دلیل بهتری آنان نیست، بلکه برای تکمیل عذاب‌شان می‌باشد. یعنی آنان خود عبادتی ندارند تا مستحق نعمت‌های آخرت گردند. بنابراین، آنان را نعمت‌های دنیوی می‌دهد تا در کفران نعمت نیز مبتلا شوند و از شکر نعمت محروم باشند و بدین طریق دو بلا بر آنان مسلط شود. پس فقط برای ابتلا و آزمایش به آنان این نعمت‌ها داده شده است. اما به مسلمانان در مقابل این مصایب، در جنت نعمت‌های بی‌شماری داده خواهد شد.

«نملی» بر باب افعال (إملاء) و از ماده‌ی «ملأ» است و در اصل لغت به معنی مدت و زمان طویل می‌باشد. این لفظ در عربی برای معانی متعددی به کار می‌رود و در همه‌ی آن‌ها معنای اصلی آن که «اطالة المدة» است، ملحوظ می‌باشد.

مثلاً به معنی «مهلت دادن» به کار می‌رود. عرب گوید: «امليته» يعنی: او را

مهلت دادم. در این آیه به همین معناست. به وقتِ دراز به همین مفهوم «املاء» می‌گویند. به روز و شب «مَلَوان» می‌گویند؛ چون همیشه همدیگر را دنبال می‌کنند و تا قیامت به هم نمی‌رسند و یک‌جا جمع نمی‌شوند. به نویسانیدن مطلب «املاء» می‌گویند؛ زیرا در این کار مدت زمان بیشتری از نوشتن خود شخص صرف می‌شود. به معنی تخلیه و رها کردن هم به کار می‌رود. مثلاً عرب می‌گوید: «اَملأَ فرسَه» یعنی: اسبش را رها کرد.

سؤال: به چه حکمت در این بیانات برای کافران سه نوع عذاب («عظیم» و «الیم» و «مهین») ذکر شده است؟

جواب: در انسان سه چیز هست که نسبت به آن حساس است و اگر از آن سه ناحیه مصیبتی بر او برسد، برایش دشوار می‌گردد. یکی، اعمال و کردارهای او و دیگر، جسم او و دیگر، آبرو و حیثیت او. به عبارت دیگر: این سه چیز محل صفات خیر و شر هستند. در این آیه‌ها عذاب و مصیبت اخروی به این هر سه چیز ربط داده شده و ثابت گردیده است.

توضیح آن که: اگر انسان کاری را به غرض حصول نتیجه‌ای خوب انجام دهد، اما آن نتیجه به او نرسد این یک نوع ذلت و یأس شدید در او ایجاد می‌کند و این امر برای او سخت و بزرگ می‌آید. بالأخص اگر به جای نتیجه‌ی مطلوب، نتیجه‌ای بد و مضرّ عایدش گردد که این دیگر بر او بی‌نهایت سنگین و بزرگ تمام می‌شود. خداوند متعال برای منافقان و «عذاب عظیم» فراهم دیده؛ چون منافقان در دنیا عمل می‌کنند و امیدوارند که به آنان ثواب برسد، اما در آخرت در صله‌ی اعمال‌شان بر آنان بلا وارد می‌شود و این برای‌شان واقعاً بزرگ (عظیم) است.

اگر آن عذاب بر ذات و جسم شخص وارد آید، کیفیتی پدید خواهد آورد

که نامش «اَلَمْ» (درد) است، پس آن عذاب، «الیم» (دردناک) است. بنابر این بر کافران و منافقان از جهت روحانی و معنوی و جسمی به سبب عذاب جهنم، درد و ألمی سخت وارد می‌شود.

اگر آبروی شخص در انظار مردم برود، این عذاب برای او «مُهین» (رسوا کننده) است. عذاب منافقان و کفار در آخرت رسوا کننده هم هست.

خداوند متعال با آوردن این سه وصف برای عذاب اخروی کافران و منافقان، فهماند که آنان در هر سه جنبه‌ی وجودی خویش شدیداً معذب خواهند گشت.

ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه ... (۱۷۹)

الله تعالی در این آیه‌ی کریمه، حکمت وضعیت دنیوی مؤمنان را که گاهی دچار مشکلات و مشقات می‌شوند، بیان می‌دارد تا آن شبهه‌ی احتمالی کاملاً جواب داده شود و برطرف گردد. توضیح آن که: در آیه‌های قبل بیان فضیحت و رسوایی و عقوبت اخروی منافقان بود و هم اکنون در این آیه بیان وعده و بشارت برای مؤمنان و وعید به عقوبت دنیوی برای منافقان می‌باشد. ضمناً در این وعده و وعید تسلیتی برای رسول الله ﷺ نیز وجود دارد؛ چون بدین ترتیب مؤمن از منافق ممتاز و مشخص می‌گردد؛ چنان‌که منافقان از جنگ ترسیدند و برگشتند و به دلیل کثرت کشته شدگان مسلمان در جنگ، دهان به طعنه گشودند.

<u>و ما کان الله لیذر المؤمنین ...</u> - خداوند متعال طبق عادت حکیمانه‌ی خویش مؤمنان را بر یک حالت نمی‌گذارد. بلکه گاهی آنان را در رنج و مشقت می‌اندازد تا گناهان آنان بخشوده شود و با این گونه امتحان‌هااز تنبلی و سستی

بیرون بیایند. زیرا عیش و رفاه موجب گریختن و فرار از میدان معرکه و جنگ می‌شود.

آیه‌ی مبارکه از یک طرف وعده برای مؤمنا است و از طرفی دیگر وعید برای کافران است.

<u>و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب ...</u> - اضافه می‌فرماید: این شأن خداوند قدوس نیست که هر کس را به حکمت‌های غیبی آگاه سازد، اما رسولان را طبق انتخاب خویش برمی‌گزیند و بسی حقایق و امور غیبیه را برای آنان آشکار می‌سازد. پس شما مؤمنان باید به خداوند متعال و پیامبران او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و از آن‌چه خداوند متعال منع فرموده است پرهیز کنید، برای شما در آخرت اجری عظیم وجود دارد.

تعریف غیب و اقسام آن

«غیب» به هر آن چیزی اطلاق می‌شود که از چشم انسان پوشیده باشد.

غیب الهی دو قسم است: ۱ـ غیب محض و مطلق و غیب الغیب. ۲ـ غیب عطایی و اطلاعی.

در «غیب مطلق» دو چیز شرط است: یکی این که غیب، ذاتی باشد و وجودش در شخص به وسیله‌ی عطا و غیره نباشد. یعنی به ذات خود آن را بداند و از طرف کسی حاصل نکرده باشد. دوم این که اجمال و تفصیل در آن غیب یکسان باشد و ذاتِ عالم به غیب، به همه چیز محیط باشد. به همین معنا می‌گویند که علم «غیب مطلق» خاص به خداوند متعال است و جز او کسی علم غیب نمی‌داند. زیرا این دو شرط فقط در ذات خداوند متعال هستند و بس. خداوند متعال بدون هیچ گونه واسطه و سببی «علم غیب مطلق» را دارا است و

همه چیز نزد او به طور یکسان معلوم است و هر کس که این نوع علم غیب را برای کسی دیگر غیر از خداوند متعال ـ فرشته یا پیامبر یا کسی دیگر ـ قایل باشد، کافر است.

علم غیبی کس نمی‌داند بجز پروردگار هر که گوید من بدانم تو ازو باور مدار

«غیب اطلاعی» که به آن غیب اضافی و عطایی نیز می‌گویند، علمی است که در اصل پوشیده و پنهان باشد و از جانب خداوند متعال به کسی عطا کرده شود؛ به هر وسیله که باشد فرقی نمی‌کند. البته داننده‌ی این غیب، عالم الغیب گفته نمی‌شود. زیرا این صفت مخصوص خداوند متعال است، بلکه این علم، «اطلاع علی الغیب» نام دارد.(۱)

مقصد و پیام این آیه این است که شما انسان‌ها همه لایق این نیستید که علم غیب به شما عطا کرده شود، بلکه کسی که خداوند متعال برمی‌گزیند به چنین نعمتی فایز می‌آید.

وَ لَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ یَبْخَلُوْنَ بِمَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ هُوَ خَیْراً
ونباید گمان کنند آنان‌که بخل می‌کنند به آن‌چه که عطا کرده است الله به‌آنان از فضل خود، این بخل را بهتر

لَّهُمْ ؕ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ ؕ سَیُطَوَّقُوْنَ مَا بَخِلُوْا بِهٖ
برای‌خود، بلکه‌آن‌بداست برای آنان. نزدیک است‌که به شکل طوق پوشانیده شودآنان راآن‌چه بخل‌کرده‌اندبه‌آن

یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ؕ وَ لِلّٰهِ مِیْرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ؕ وَ اللّٰهُ بِمَا
در روز قیامت. و برای الله است میراث آسمان‌ها و زمین. و الله به آن چه که

---

۱. مؤلف محترم رحمه‌الله مسأله‌ی «علم غیب» را مفصّل‌تر از این، تحت آیه‌های آغازین سوره‌ی «بقره» مورد بحث گذاشته‌اند (ر.ک: تبیین الفرقان: ۲/ ۵۲ الی ۵۵).

تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ ﴿۱۸۰﴾
می‌کنید؛ داناست ●

مفهوم کلّی آیه: بسیاری از ثروتمندان، بُخل می‌ورزند و فکر می‌کنند ندادن مقداری از اموال به فقرا و مساکین، به نفع‌شان است؛ در حالی که این یک عمل بد و موجب ندامت در آخرت است.

آن‌چه که در راه خداوند متعال و به فقرا داده نشود، روز قیامت دور گردن صاحب مال حلقه می‌شود. مؤمنان باید عقیده داشته باشند که مالک اصلی هر چه در آسمان‌ها و زمین است، خداوند متعال است.

ربط و مناسبت

قبلاً بیان احوال منافقان و تنقیدات آنان علیه مسلمانان و جواب آن و نیز فضیلت جهاد و ترغیب به بذل جان در راه خداوند متعال بود و در این آیه به خرج نمودن مال در راه خداوند متعال تشویق و ترغیب نموده است. یعنی همان‌طور که جان نعمتی از جانب خداوند متعال است و باید آن را در راه او تعالی به کار گرفت، مال نیز نعمتی از طرف خداوند متعال است و باید جهت پیشبرد اهداف دینی به‌کار برده شود.

در این آیه سزا و کیفر اخروی افرادی که جان و مال خویش را غیر از راه دین صرف می‌کنند و توجهی به اعمال دینی و اخروی ندارند و زکات اموال را خارج نمی‌کنند، بیان شده است.

سبب نزول

۱- حضرت ابن مسعود ﷺ، جعفر صادق، شعبی، سدّی ﷺ و اکثر علما قایل‌اند که این آیه در مورد مانعان زکات نازل شده است.[۱]

۲- ابن جریر ﷺ و ابن ابی حاتم ﷺ از حضرت ابن عباس ﷺ روایت می‌کنند که این آیه برای آن فرقه از اهل کتاب نازل شده است که حقایق راجع به اسلام و صفات مذکور آن حضرت ﷺ در «تورات» و «انجیل» را تحریف یا کتمان کردند.[۲]

بدین ترتیب آنان که از طرف خداوند متعال مأمور به بیان صفات آن حضرت ﷺ بودند، از بیان آن بخل ورزیدند. در حدیثی آمده است:

«من سُئل عن علمٍ فکتمه، الجم بلجام من نار».[۳]

در این آیه که منظور آیه کدام نوع بُخل است، هر دو نظریه (بخل بالمال و بخل بالعلم) نقل شده است. به نظر محققان اصل نزول آیه درباره‌ی بُخل بالمال است و بخل بالعلم ضمناً در مفهوم و پیام آیه داخل است و بخل به هر دو توجیه مذکور، حرام است.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ... (۱۸۰)

<u>و لا یحسبن الذین یبخلون ...</u> - اگر منظور از آیه، مانعان زکات باشند، مقصود از بُخل، بُخل مال و ندادن زکات است. یعنی این مانعان گمان نکنند که زکات ندادن‌شان کار خوبی است و أثر بدی در دنیا و آخرت ندارد. چنانچه منظور

---

۱. تفسیر بغوی: ۱/۳۷۸ - و البحر المحیط: ۳/۱۲۷ - و اسباب النزول واحدی: ۷۴ - و تفسیر طبری - و تفسیر ابن ابی حاتم.

۲. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳/۵۳۲ - ۵۳۱، ش ۸۲۷۹ و ۵۳۴، ش ۸۲۹۷ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۳۰۸، ش ۴۶۲۳.

۳. تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۳/۵۵۶).

دوم (تعریف اهل کتاب) مراد گرفته شود، مقصود، کتمان و تحریف حقایق دینی است. یعنی اهل کتاب فکر نکنند که این تحریفات و کتمان‌هایشان برایشان ثمره‌ی نیک دارد، بلکه:

سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة ... - عنقریب آن‌چه بخل کرده‌اند، طوق گردن شان می‌شود.

در توضیح کیفیت طوق شدن اموال در گردن مانعان زکات در روز قیامت چند قول نقل شده است:

۱- نزد اکثر علما خداوند متعال حقیقتاً آن اموال را به شکل زنجیر در می‌آورد و در گردن‌شان طوق می‌کند و این حالت به سه صورت پیش می‌آید:

اول: اموال به صورت زنجیری در آورده می‌شود و در جهنم داغ می‌گردد و سپس در گردن مانع زکات انداخته می‌شود و او مانند سگی با هزار ذلّت و رسوایی تا پنجاه هزار سال در این وضع باقی می‌ماند و پس از آن اگر گناهانش بخشیده شدند، به جنت می‌رود والاّ به دوزخ رهسپار می‌شود.

دوم: اموال او مثل بیل با لبه‌ی تیز پهن می‌شوند و فرشتگان آن را گرم و داغ می‌کنند و به سینه‌اش می‌چسبانند. اندازه‌ی این حرارت به قدری است که بخار و دود درونش از کمر خارج می‌شود. پهلو و پشت او را نیز به همین منوال داغ می‌کنند.

سوم: اموال مانع زکات به صورت اژدهایی در آورده می‌شوند که از تأثیر زهر زیادش موهای سر او ریخته است. این اژدها بر گردن او می‌پیچد و از طرف راست، دهنش را نیش می‌زند و با دندان‌هایش تا گوشش را پاره می‌کند. از طرف چپ نیز چنین می‌کند. فرد معذّب هر چه فریاد می‌زند، اژدها در جواب می‌گوید: «انا کنزک انا مالک» (من گنج تو هستم، من مالِ تو هستم). این حالت



وحشت‌آور تا پنجاه هزار سال ادامه پیدا می‌کند.

بزرگی فرمود:

گنج را از دل برون کن مال را بفگن ز چنگ تو مار است در معنا و گنجت اژدها

در صحیح بخاری به همین معنا از حضرت ابو هریره رضی الله عنه مروی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند:

«من آتاه اللّه تعالی مالاً فلم یؤد زکاته، مثل له یوم القیامة شجاعاً اقرع له زبیبتان یطوّقه یوم القیٰمة، ثم یأخذ بلهزمتیه یعنی شدقیه ثم یقول: انا مالک انا کنزک»[1] و آن گاه همین آیه (وَ لاَ يَحْسَبَنَّ) را به طور استشهاد تلاوت فرمودند.

در روایتی دیگر آمده است: پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم فرمودند:

«ما من ذی رحم محرم یأتی ذا رحمه فیسأله من فضل ما اعطی اللّه تعالی ایاه فیبخل علیه الا خرج له یوم القیمة من جهنم شجاع یتلمظ حتی یطوقه»[2]: (هر کس در مقابل تقاضای خویشاوندش به دادن مقداری از چیزی که خداوند متعال به او عطا فرموده بخل ورزد، روز قیامت اژدهایی که آب دهانش می‌ریزد بر او مسلط می‌شود و سپس دور گردنش می‌پیچد.)

خلاصه، کیفیت عذاب در آخرت به اختلاف اعمال انسان‌ها برای هر کس مختلف است؛ عذاب بعضی به صورت اژدها ظاهر می‌شود و عذاب بعضی دیگر به صورتی دیگر.

صاحب «روح المعانی» به روایت عبدالرزاق از ابراهیم نخعی رحمه الله آورده

---

۱. به روایت بخاری در صحیح: کتاب الزکات / باب ۳ «اثم مانع الزکاة»، ش ۱۴۰۳ و کتاب التفسیر / سوره آل عمران / باب ۱۴، ش ۴۵۶۵ - و بیهقی در سنن کبری: ۵/۴۶۷-۴۶۶، (کتاب الزکاة / باب «ما ورد من الوعید فیمن کنز مال زکاة و لم یؤد زکاته»، ش ۷۳۲۴) و به همان معنا ش ۷۳۲۵ و ۱۰/۸۰-۷۹، ش ۱۳۳۸۶) - و بغوی در تفسیر: ۱/۳۷۸.

۲. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۵۳۲، ش ۸۲۸۲ الی ۸۲۸۴ - و طبرانی در معجم کبیر از جریر بن عبدالله رضی الله عنه: ۲/۳۲۲، ش ۲۳۴۳ و در معجم اوسط: ۴/۱۶۷، ش ۵۵۹۳.

است که فرمود: «یجعل ما بخلوا به طوقاً من نار فی اعناقهم»[1] (روز قیامت اموالی که صاحبانش از دادنش بخل کرده‌اند، به صورت حلقه‌ای از آتش جهنم در آورده می‌شود و در گردنشان انداخته می‌گردد.)

۲ ـ امام مجاهد رحمه الله می‌فرماید: «سیطوقون» یعنی: «سیکلفون ان یأتو بمثل ما بخلوا به من اموالهم یوم القیمة عقوبة لهم فلا یأتون»[2]: خداوند متعال در روز قیامت آنان را مجبور می‌کند که همین اندازه مال که در دنیا بخل کرده‌اند بیاورند که البته قدرت آوردن را نخواهند داشت.

<u>و لله میراث السمٰوت و الارض</u> - میراث نام ملی را می‌گویند که شخص فوت کند و مالی از او بماند اما نسبت خداوند متعال به دو معنی است ۱ - یعنی تمام مردم فنا و نابود می‌گردند و تنها آسمان و زمین باقی می‌مانند که فقط میراث و ملک خداوند متعال می‌شوند. ۲ - یا به این معناست که تمام پدیده‌ها و مخلوقات مختلفِ دنیا، در ملکیت خداوند متعال هستند، پس در انفاق این چیزها در راه خداوند متعال که صاحب اصلی‌اش است، بخل نورزید.

[<u>و الله بما تعملون خبیر</u> - یادآوری می‌فرماید که: خداوند متعال به بخل شما کاملاً باخبر است و مطمئناً در عوض آن مجازات خواهد نمود.

علت تغییر اسلوب کلام از غیبت به خطاب، ایجاد مهابت و ترس در مخاطبان است؛ زیرا برای وعید، خطاب شدیدتر است. از مرتب]

قراءَت در «بما تعملون»: امام نافع، ابن عامر، عاصم، حمزه و کسایی رحمهم الله به صیغه‌ی خطاب یعنی «تعملون» می‌خوانند. بقیه‌ی قراء به صیغه غایب یعنی «یعملون»

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۴۷۷. همچنین به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۵۳۴، ش ۸۲۹۳ الی ۸۲۹۶ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۳۰۹، ش ۴۶۳۱.

۲. روح المعانی: ۴/ ۴۷۷ ـ و به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۵۳۴، ش ۸۲۹۸ و ۸۲۹۹ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۳۰۹، ش ۴۶۰۳).

قرائت می‌کنند.[۱]

علوم و معارف

این آیه‌ی کریمه وعید شدیدی است برای افرادی که اموال خود را برای ادای واجب در راه خداوند متعال خرج نمی‌کنند و نیز ترغیبی است برای کسانی که در طبع آنان بخل لانه کرده است تا خود را از این خصلت بد نجات دهند.

▣ تعریف بُخل و اقسام آن

بخل عبارت است از: «المنع عن اعطاء ما یجب علیه» (بازآمدن از دادن چیزی که بر او واجب است.)

نزد علما بخل در مال بر دو قسم است:

۱ ـ بخل در واجبات و فرایض. این قسم بخل حرام و مرتکب آن شدیداً مجرم و گنهکار می‌باشد.

۲ ـ بخل در مستحبّات. این قسم خلاف اولی است.

مثال بخل در واجبات، مانند ادا نکردن زکات مال و عشر محصولات (وقتی که به حد نصاب برسند)، ادا نکردن نفقه‌ی زن و بچه، خودداری از صرف مال برای عمارت مسجد، کمک نکردن به مدارس دینی (در صورتی که مدارس نیاز داشته باشند) و ... است.

در همه‌ی این کارها خرج مال بر اغنیا واجب است و اگر خرج نکنند، شرعاً مسئول و روز قیامت سخت مجازات می‌شوند.

---

۱. البحر المحیط: ۳/ ۱۲۹ ـ و روح المعانی: ۴/ ۴۷۸.

مثال بخل در مستحبّات این است که شخصی فقیر و مستمند از غنی چیزی سؤال کند و او ندهد یا غنی در عموم مصارف مسلمانان، مال خود را خرج ننماید یا همسایه یا کسی از بستگانش فقیر باشد ولی او توجهی به وی ندارد و ... . این قسم بخل اگرچه در روز قیامت موجب عذاب نیست، اما بلاریب خلاف اولی است و شخص غنی را از اجر و ثواب بزرگ محروم می‌گرداند.

بخل به اعتبار ذات خود بر دو قسم است: ۱- بخل ناقص، ۲- بخل کامل.

«بخل ناقص» آن است که شخص ثروتمند مال خود را به دیگران نمی‌دهد.

«بخل کامل» آن است که نه تنها از دادن شانه خالی می‌کند، بلکه همواره در فکر جمع آوری ثروت بیشتر و مشغول ثروت اندوزی می‌باشد. این قسم بخل «شُحّ» نام دارد و درجه‌اش از بخل بالاتر است. به عبارت روشن‌تر: شحّ، به بخل همراه با حرص می‌گویند.

▣ آنان که مشمول وعید آیه هستند

علاوه بر بخیلان مال و کتمان کنندگان علم و حقایق دینی، وعید آیه آن دسته از علما و طلابی را که بعد از فراغت به خدمت دین مشغول نمی‌شوند و به جای آن همه وقت و همه تن به دنبال تجارت و کسب دنیا می‌روند، نیز در برمی‌گیرد. چون اینان هم جزو همان خاینان هستند که از یک طرف والدین خود را فریب داده‌اند و به بهانه‌ی تحصیل علم از خدمت آنان خود را سبکدوش و از حمایت‌های روحی و مالی آنان بهره برداشته‌اند و از طرفی دیگر، اساتذه را نیز گول زده‌اند که برای‌شان وقت عزیز خویش را صرف کرده‌اند. به قول حضرت ابن عباس ﷺ این گروه از علما هم در روز قیامت افسار آتشین دور گردن یا بر دهانشان زده خواهد شد.

همچنین در تحت این آیه آن عده از علما داخل هستند که وقتی در حوزه‌ی فعالیت یا سکونت آنان یک عالم ربانی بیاید، به مقتضای خواهش نفسانی خود یا به سبب این که فکر می‌کنند با وجود او عزّت و احترام آنان سلب می‌شود، دچار حسادت می‌شوند و کرامات و بزرگی آن عالم ربّانی را بیان نمی‌کنند و بدین طریق مرتکب انکار حق می‌گردند؛ درست مانند علمای فرقه‌های مبتدعه در پاکستان که اگر از منصفان آنان سؤال شود: «دیوبندی‌ها چطور اشخاصی هستند؟» می‌گویند: حق به جانب آنان است! این مبالغه نیست. نظیر دارد. مثلاً زمانی که حضرت مولانا محمود الحسن دیوبندی رحمه‌الله خواستند با مولوی احمد بریلوی مناظره کنند، او گفت: من در جایی خلوت با تو مناظره می‌کنم. اما مولانا فرمودند: مناظره باید در ملأ عام باشد تا همه بدانند که چه کسی به حق و چه کسی بر باطل است. بریلوی این شرط را نپذیرفت و گفت: من آماده‌ی مناظره نیستم. مولانا رحمه‌الله فرمودند: می‌خواهم در خلوت با تو صحبتی داشته باشم. او پذیرفت. مولانا او را به خلوت برد و قرآن مجید آورد و به او گفت: قسم یاد کن به آن ذاتی که قرآن را نازل فرموده است آیا من و استادم حضرت مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمه‌الله بر حق هستیم یا شما؟ بریلوی بعد از کمی فکر و تدبّر گفت: قسم به خدا که تو و استادت بر حق هستید! حضرت مولانا محمود الحسن فرمودند: صد آفرین بر تو که معلوم می‌شود هنوز ایمان در قلبت هست. آنگاه از او پرسیدند: پس چرا حق را قبول نمی‌کنید؟ دست به شکم زد و گفت: «مولانا پیت کامسأله هی» (مولانا! مسأله‌ی شکم در میان است!) مولانا فرمودند: هر چه مردم می‌دهند مال شما باشد، ما چیزی نمی‌خواهیم.

لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ وَّ نَحْنُ اَغْنِيَآءُ
محققاً شنید الله سخن آنان را که گفتند: هر آیینه الله فقیر است و ما توانگریم.

سَنَكْتُبُ مَا قَالُوْا وَ قَتْلَهُمُ الْاَنْبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَّ نَقُوْلُ ذُوْقُوْا
خواهیم نوشت آن چه گفتند و می‌نویسیم کشتن آنان پیامبران را به ناحق و می‌گوییم: بچشید

عَذَابَ الْحَرِيْقِ ﴿۱۸۱﴾ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْكُمْ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ
عذاب سوزنده را! ● این عذاب به سبب عملی است که پیش فرستاده‌اید و به سبب آن است که الله

بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ ﴿۱۸۲﴾
ستم کنندهٔ نیست بر بندگان ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: یهودیان در گستاخی به حدّی رسیده بودند که گاه صراحتاً کفر می‌گفتند. مثلاً می‌گفتند: خداوند فقیر است و ما ثروتمندیم! خداوند متعال در این آیه همین کفرشان را یادآوری می‌فرماید و در ضمن بیان می‌کند که علت این گستاخی آنان کارهای گذشته‌شان است و در روز قیامت عذاب سوزنده‌ای خواهند چشید.

ربط و مناسبت

در آیه‌ی قبل خداوند متعال مکلّفان را به انفاق و پرهیز از بخل دستور داد و بدی بخل و مجازات اخروی بخیلان را بیان فرمود. در این آیه‌ها جرأت یهودیان خبیث را بیان می‌فرماید که به خداوند قدوس نسبت بخل و فقر داده بودند؛ در حالی که فقر و بخل خلافِ شأن منزّه خداوندی می‌باشد و نیز مجازات و رسوایی آنان در روز قیامت را بیان می‌فرماید.

سبب نزول

۱ - گروهی از فقرای مسلمان در محضر رسول الله ﷺ آمدند. آن حضرت ﷺ صحابه ﷺرا تشویق نمود تا برای برادران خویش هر کدام مقداری از مال و دارایی خود را انفاق نماید. به دستور آن حضرت ﷺ هر یک از صحابه طبق وسعت مالی خویش چیزی آوردند و بدین ترتیب برای فقرا مقداری مال جمع شد. در قبال این عمل، دو گروه از مردم به جای کمک به آن فقیران، شروع به اعتراض و مسخره نمودند و آن دو گروه منافقان و یهودیان بودند. اینان به آن عده از صحابه ﷺ که مال کمی آورده بودند، گفتند: «خداوند متعال به این کمک ناچیز شما هیچ نیازی ندارد!» و به آن دسته که مال بیشتری داده بودند، گفتند: «این کسان ریا می‌کنند» و گفتند: «خدای محمّد (ﷺ) محتاج شده است و محمّد (ﷺ) برای او از پیروانش مال جمع می‌کند.» (معاذ الله).

خداوند متعال جهت تهدید و توبیخ آنان این آیه را نازل فرمود و خاطر نشان ساخت که بدون شک او تعالی قول آنان را شنید و نزد او ثبت شد و به زودی سزای آن را خواهند دید.

۲ - ابن اسحق و ابن جریر و ابن ابی حاتم ﷺ از طریق عکرمه ﷺ از ابن عباس ﷺ روایت می‌کنند: روزی حضرت صدیق اکبر ﷺ در مدینه‌ی منوّره به مدرسه‌ی یهودیان که «بیت المدارس» نام داشت، داخل شد. وی می‌خواست آنان را تبلیغ و نصیحت کند. وقتی که وارد شد، دید آنان پیرامون «فنحاص بن عازوراء» که از علما و احبار آنان بود جمع شده بودند و در مباحث علمی مشغول هستند. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ رو به فنحاص کرد و گفت: وای بر تو ای فنحاص! از خداوند متعال بترس و مسلمان شو! چون تو یقیناً می‌دانی که حضرت محمّد ﷺ پیامبر خداست و شما این را در «تورات» می‌بینید و

می‌خوانید.

فنحاص گفت: «ابوبکر! ما که به خدا نیازی نداریم. چون آن خدایی که شما می‌گویید محتاج ماست. پسَ او فقیر و نیازمند به ماست و ما فقیر و نیازمند او نیستیم. برای همین به آن صورت که او به جانب ما التجا می‌کند ما به جانب او التجا نمی‌کنیم. ما از او مستغنی هستیم حضرت صدیق ﷺ نتوانست این گستاخی فنحاص را تحمل کند. ایشان شدیداً خشمگین شد و چند سیلی محکم به چهره‌ی آن کثیف نواخت! تمام آنان مبهوت نگاه کردند و نتوانستند در مقابل حضرت صدیق عکس‌العملی نشان دهند. حضرت صدیق ﷺ گفت: «قسم به خداوند متعال چنانچه بین ما و شما عهدی نبود، به سبب این گستاخی گردنت را از تنت جدا می‌کردم، ای دشمن خدا! فنحاص با سر و صورت خون‌آلود نزد رسول الله ﷺ به شکایت رفت.

پیامبر خدا ﷺ حضرت ابوبکر ﷺ را فرا خواندند و پرسیدند: «چه چیزی تو را به این کار واداشت؟» حضرت صدیق ﷺ گفت: «یا رسول الله ﷺ او کلمه‌ای سنگین گفت. می‌گوید خداوند متعال فقیر و ما از او بی‌نیازیم. وقتی این سخنش را شنیدم، محض به رضای خداوند متعال خشمگین شدم و برای خداوند متعال او را زدم.» فنحاص این چیزها را انکار کرد و مدعی شد که چنین چیزی نگفته است! پیامبر ﷺ به فکر فرو رفت و منتظر وحی ماند. بعد از مدتی آثار وحی بر چهره‌ی آن حضرت ﷺ ظاهر شد و این آیات برای تصدیق حضرت ابوبکر ﷺ نازل شد[1] و فنحاص رسوا و ذلیل گردید.

۳- ابن منذر ﷺ از قتاده ﷺ روایت می‌کند: این آیه‌ها درباره‌ی «حُیَی بن

---

۱. به روایت طبری در تفسیر: ۳/۵۳۶ - ۵۳۵، ش ۸۳۰۰ الی ۸۳۰۳ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۳۱۱ - ۳۱۰، ش ۴۶۳۶.

اخطب یهودی» نازل شد. وقتی که خداوند عزوجل آیه‌ی ﴿مَن ذا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضْعِفَه لَهُ اَضْعَافاً کَثِیْرَةً﴾ [بقره: ۲۴۵] را نازل فرمود، آن منحوس گفت: پروردگار ما از ما قرض می‌خواهد و قاعدتاً فقیر از غنی قرض می‌خواهد (پس خدا فقیر و ما غنی هستیم ـ معاذ اللّه). در پی این سخن کفرآمیز، آیه‌های مذکور نازل شدند.[۱]

۴ـ سعید بن جبیر رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: زمانی که آیه‌ی ﴿مَن ذا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضْعِفَه لَهُ اَضْعَافاً کَثِیْرَةً﴾ نازل شد، یهودیان نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: «محمّد! پروردگارت فقیر است و از بندگانش قرض می‌خواهد».[۲] و او تعالی ما را از ربا منع می‌کند و خودش در مقابل یک چند، دو چند می‌دهد که ربا است. خداوند متعال این آیه‌های کریمه را نازل فرمود.

قول صحیح‌تر این است که این آیات درباره‌ی «فنحاص بن عازوراء» و تصدیق حضرت «ابوبکر صدیق» رضی الله عنه نازل شدند؛

تفسیر و تبیین

لقد سمع اللّه قول الذین قالوا ان اللّه فقیر ... (۱۸۱)

لقد سمع الله ... ـ خداوند متعال به تمام حالات و کردارهای مخلوقات بینا و دانا و از همه‌ی اخبار آشکار و نهان آنان شنوا است. او تعالی این کلام احمقانه‌ی یهود را شنید که گفتند خداوند از ما قرض طلب می‌کند، پس او فقیر است و ما غنی هستیم (العیاذ باللّه).

---

۱. همچنین به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۵۳۶/۳، ش ۸۳۰۷.
۲. به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۳۱۰/۲، ش ۴۶۳۵.

سنکتب ما قالوا - خداوند متعال می‌فرماید: ما به فرشتگان دستور می‌دهیم که این کلمات ناشایسته‌ی آنان را بنویسند و در روز قیامت در قبال آن حتماً محاسبه خواهند شد.

[و قتلهم الانبیاء بغیر حق - این موضوع را در کنار آن قول کفرآمیز یهود یادآور شد تا بفهماند که این اولین جسارت و گستاخی و کفر آنان نیست، بلکه کار اسلاف ایشان پیامبرکشی بوده و آن را برای خود جایز می‌دانستند و نیز تا خوب بدانند که این قول آنان با کار اسلاف‌شان در جرم و کفر یکسان است و مطمئن باشند که این هر دو کار و کارهای کفرآمیز دیگرشان نزد خداوند متعال ثبت شده است.

ضمیر «قتلهم» در این جمله بدین خاطر به یهود زمان پیامبر ﷺ برگرداند که اینان هم به کار اسلاف خود راضی بودند؛ بنابراین، گویا خودشان هم مرتکب این کار شده‌اند. از مرتب]

و نقول ذوقوا عذاب الحریق - در اینجا محذوفی دارد که تقدیرش چنین است: «و نقول لهم ذوقوا عذاب الحریق» و این گفتن خداوند متعال توسط فرشته‌ها انجام می‌گیرد. این فرشتگان هستند که یهودیان خاین و گستاخ را به این عذاب سوزان اطلاع می‌دهند و خاطر نشان می‌سازند که آن نتیجه‌ی اعمال و کردار خودشان است.

ذلک بما قدمت ایدیکم... (۱۸۲)

ذلک بما قدمت ایدیکم - مشارالیه «ذلک»، «عذاب حریق» است. یعنی این عذاب آتش به سبب کردارهای ناشایستی است که از قدیم الایام مرتکب می‌شده‌اید.

و ان الله لیس بظلام للعبید - یادآوری می‌فرماید که خداوند متعال به هیچ وجه



ظلم کننده بر بندگان خود نیست و این خود بندگان هستند که با کردارهای شان بر خویشتن ظلم روا می‌دارند و در نتیجه‌ی آن معذّب می‌گردند.

«ظلم» عبارت است از: «وضع الشیء فی غیر محلّه المختص به» (نهادن چیزی در جایی غیر از جای اصلی‌اش که برای آن مختص شده است.)

پاسخ به دو سؤال تفسیری

سوال ۱: مسلّم است که ذات اقدس خداوند عزوجل از تمام رذایل و خصایل منفی پاک و مبرا است. یکی از اوصاف او تعالی عدالت است و او عادل کامل است و ظلم را در ساحت پاک او راهی نیست. پس نفی آن‌چه که اصلاً وجود ندارد، چه معنایی دارد؟

جواب اول: منظور از این ظلم که نفی شده است، ظلم حقیقی نیست، بلکه ظلم مجازی است. «ظلم حقیقی» آن است که حقی از کسی توسط کسی دیگر ضایع گردد؛ در حالی که نسبت به خداوند متعال این چیز اصلاً مصداق پیدا نمی‌کند. زیرا او تعالی مالک حقیقی کاینات است و مالک حق دارد هر نوع تصرّفی را که بخواهد در ملک خویش صورت دهد. اما از کرم و لطف خود مطابق با اعمال بندگان فیصله می‌کند. در این جا ظلم نفی شده بدین معنا است که اگر همین کار از یک انسان در حق انسانی دیگر صورت بگیرد، ظلم است. پس مجازاً می‌فرماید که خداوند متعال در حق بندگان خود این نوع ظلم را روا نمی‌دارد که او عادل و کریم و صاحب فضل عظیم است.

جواب دوم: مراد از «عبید» که جمع «عبد» است، فقط انبیا علیهم‌السلام می‌باشند و تقدیر عبارت چنین است: «ان اللّه لیس بظلامٍ للأنبیاء بعدم انتقامهم من الکفار» (خداوند عزوجل به سبب این که زود از کفار انتقام پیامبرانش را نمی‌گیرد، بر

پیامبران ظلم نمی‌کند.) زیرا انتقام بر او تعالی لازم نیست و انبیا علیهم‌السلام در مرتبه‌ای قرار دارند که تسلیم قضای خداوند متعال می‌باشند؛ در بلایا و مصایب صبر می‌کنند و بر خداوند توکل دارند و به جای انتقام از دشمنان‌شان در دنیا، در آخرت اجر جزیل دریافت می‌کنند.

جواب سوم: منظور از «عبید»، کفار هستند. پس معنای جمله این است: خداوند متعال در انتقام گرفتن از کفار و عذاب دادنشان بر آنان ظلم کننده نیست، بلکه بر آنان عدل را جاری می‌دارد. زیرا آنان بر انبیاعلیهم‌السلام و اولیا ظلم کرده‌اند و انتقام از آنان حق است که تنبیه ظالم عین عدالت است.[۱]

سؤال ۲: لفظ «ظلّام» صیغه‌ی مبالغه و به معنی «بسیار ظلم کننده» است و صیغه‌ی مبالغه دلالت بر کثرت می‌کند. قاعده این است که از نفی چیزی به صیغه‌ی مبالغه اصل آن چیز نفی نمی‌شود، بلکه فقط کثرت آن نفی می‌شود و احتمال وجود اصل آن برقرار است. پس وقتی که ظلم به صیغه‌ی مبالغه از خداوند متعال نفی شده آیا معنا این است که العیاذ اللّه خداوند متعال زیاد ظلم نمی‌کند ولی امکان دارد که کم ظلم کند؟

جواب اول: در این جا آوردن صیغه‌ی مبالغه برای نفی کثرت نیست، بلکه برای نفی اصل ظلم است.

توضح آن که: آوردن صیغه‌ی مبالغه برای تطبیق با کثرت مخلوقات و به عبارت دیگر با کثرت آحاد مظلومان است. یعنی او تعالی بر هیچ یک از مخلوقات بی‌شمار خود اصلاً ظلم نمی‌کند. باز به عبارت خلاصه‌تر می‌توان گفت: این مبالغه به اعتبار کمیت است، نه به اعتبار کیفیت.

جواب دوم: لفظ «ظلام» محض برای نسبت است. مثل «عطار» که مطلقاً به

---

۱. تفسیر مظهری: ۲/ ۱۸۸-۱۸۷.

دارو فروش و عطر فروش می‌گویند و به او «عاطر» نمی‌گویند و عادتاً برای نسبت دادن به کار اصلی‌اش از صیغه‌ی مبالغه «عطّار» استفاده می‌کنند. اینجا هم نفی نسبت ظلم به جانب خداوند متعال بدین معناست که او تعالی ذاتی است که اصلاً امکان نسبت دادن ظلم به او نیست.

جواب سوم: ذاتی که در تمام صفات و اسما کامل و تمام است، برای اثبات آن باید به طور کمال و با مبالغه سخن گفته شود. لهذا اگر نعوذ بالله خداوند متعال ظالم می‌بود، «ظلّام» هم گفته می‌شد؛ ولو این که فقط یک ظلم می‌کرد. زیرا صفات و کمالاتش کامل است. در اینجا نفی ظلم را به همین خاطر به طور مبالغه آورده است.

جواب چهارم: نفی کثیر خود مستلزم نفی قلیل است. زیرا قلیل خود در کثیر داخل است.

جواب پنجم: نفی یک چیز برای مبالغه به دو معنی و مقصد به کار می‌رود: گاهی برای نفی اصل آن چیز به کار می‌رود و گاهی برای نفی کثرت آن. هر جا که نسبت خداوند متعال به کار رفته باشد مراد نفی اصل است. پس وقتی که می‌فرماید: «لیس بظلّام للعبید» یعنی این که او تعالی اصلاً ظلم نمی‌کند.

اَلَّذِيْنَ قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَيْنَآ اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا
آنان‌که گفتند: الله حکم فرستاده است به سوی ما که ایمان نیاوریم به هیچ پیامبری تا آن‌که بیاورد برای ما

بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ ؕ قُلْ قَدْ جَآءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ بِالْبَيِّنٰتِ وَ
قربانی که بخورد آن را آتش. بگو: آوردند به نزدتان پیامبران پیش از من معجزه‌ها و آن را نیز

بِالَّذِیْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ﴿۱۸۳﴾ فَاِنْ کَذَّبُوْکَ فَقَدْ
که شما گفتید. پس چرا کشتید آنان را اگر راستگو هستید؟ ● پس اگر به دروغ نسبت کردند ترا، به

کُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ جَآءُوْا بِالْبَیِّنٰتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْکِتٰبِ
دروغ نسبت کرده شده بودند پیامبران پیش از تو که آوردند حجت‌ها و صحیفه‌ها و کتاب

الْمُنِیْرِ ﴿۱۸۴﴾ کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ ط وَ اِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُوْرَکُمْ یَوْمَ
روشن را ● هر نفسی چشنده‌یِ موت است و جز این نیست که تمام داده خواهید شد مزد خویش را روز

الْقِیٰمَةِ ط فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ط وَ مَا
قیامت. پس هر که دور داشته شد از دوزخ و در آورده شد به بهشت، هر آئینه به مراد رسید و نیست

الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ ﴿۱۸۵﴾ لَتُبْلَوُنَّ فِیْٓ اَمْوَالِکُمْ وَ اَنْفُسِکُمْ
زندگانی دنیا مگر بهره‌ی فریبنده ● البته آزمایش کرده خواهید شد در اموال‌تان و جان‌های‌تان

وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوْا الْکِتٰبَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذِیْنَ
و خواهید شنید از آنان که کتاب داده شدند پیش از شما و از

اَشْرَکُوْٓا اَذًی کَثِیْراً ط وَ اِنْ تَصْبِرُوْا وَ تَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِکَ
مشرکان سرزنش بسیار. و اگر صبر کنید و پرهیزکاری نمایید، هر آئینه این خصلت

مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ﴿۱۸۶﴾
از کارهایِ مقصود است ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: اهل کتاب با توسل به دلایل واهی از قبول اسلام خودداری

می‌کردند. یکی از بهانه‌های‌شان این بود که خداوند از ما عهد گرفته که به پیامبری هیچ کس معتقد نشویم تا آن که قربانی‌اش با آتش بسوزد. این یکی از علایم قبولیت قربانی در ادیان پیشین بود. خداوند متعال پیامبرش را متوجه می‌کند که این سخن آنان (عهد گرفتن) دروغ و بهانه‌ای برای نپذیرفتن اسلام است. به آنان بگو اگر راست می‌گویید چرا پیامبرانی راکه دارای همین شرایط بودند، کشته‌اید؟ سپس پیامبرش را دلداری می‌دهد که این تکذیب بی‌سابقه نیست. آنان قبل از تو پیامبران دیگر را هم تکذیب می‌کردند. پس به کارت مشغول باش. آن‌گاه پیامبر ﷺ و تمام مؤمنان را متوجه می‌فرماید که این تازه اول کار است. اینان (اهل کتاب و مشرکان و منافقان) در آینده اذیت‌های دیگری در حق شما روا خواهند داشت و شما باید با حوصله و صبر سر در کار خود داشته باشید و به فکر آخرت شوید که از آن شماست.

ربط و مناسبت

در گذشته خداوند عزوجل جواب طعنه و شبهات کفار را نسبت به مسلمانان بیان کرد. در این آیات نیز اولاً، شبهه‌ای دیگر نسبت به نبوت آن حضرت ﷺ را بیان می‌فرماید و سپس جواب می‌دهد و ثانیاً، بیان تسلی برای آن حضرت ﷺ است تا از تکذیب و مخالفت یهود و نصارا غمگین نشود، زیرا آنان به سزای خود خواهند رسید و تو و آنان هم چشنده‌ی موت هستید و این ناراحتی تو و غم با موت ختم خواهد شد.

سبب نزول

از حضرت ابن عباس رضی الله عنه و کلبی مروی است: آیه‌ی ﴿اَلَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّ اللّٰهَ

عَهِدَ اِلَیْنَا ...﴾ [۱۸۳] در مورد گروهی از یهود که متشکل از کعب بن اشرف، مالک بن صیف، وهب بن یهوذا، زید بن تابوه، فنحاص بن عازوراء و حیی بن اخطب بود، نازل شد. اینان در محضر آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند: خداوند در «تورات» از ما وعده گرفته است که فقط به آن پیامبر ایمان بیاوریم که قربانی بیاورد و آن را بالای کوهی بگذارد و آتش از آسمان بیاید و آن را بسوزد و در غیر این صورت به او ایمان نیاورید. سپس به آن حضرت ﷺ گفتند: اگر ادّعای پیامبری می‌کنی، باید این معجزه را ظاهر سازی تا ما به تو ایمان بیاوریم. این گروهِ دروغگو هنوز در مجلس آن حضرت ﷺ نشسته بودند که این آیه‌ی کریمه در تردید و جواب آنان نازل شد.[۱]

[در مورد سبب نزول آیه‌ی ﴿لَتُبْلَوُنَّ فِیْ اَمْوَالِکُمْ ...﴾ [۱۸۴] عده‌ای از مفسران گفته‌اند که در بیان شأن صدیق اکبر رضی الله عنه نازل شده است. رسول الله ﷺ با نامه‌ای او را به سوی یهود فرستاد تا کمک مالی نمایند. اما فنحاص که رییس‌شان بود پس از خواندن نامه، از دادن کمک روی برتافت و گفت: «خدای‌تان نیازمند شده که ما به او کمک کنیم؟!» ابوبکر رضی الله عنه طوری ناراحت شد که خواست گردن او را بزند. اما طبق وصیت پیامبر ﷺ صبر پیشه کرد. در پی این ماجرا، آیه‌ی مذکور نازل شد[۲].

بعضی دیگر سبب نزول این آیه را بی ادبی منافقان مدینه و بالأخص عبدالله بن اُبی - رییس المنافقین - گفته‌اند. علامه واحدی رحمه الله از عروه بن زبیر رضی الله عنه آورده که اسامه بن زید روایت کرد: رسول الله ﷺ خبر یافت که سعد بن عباده خزرجی مریض است. آن حضرت ﷺ به قصد عیادت او با حضرت

---

۱. تفسیر کبیر: ۱۲۱/۹ - و روح المعانی: ۴۸۲/۴ - و اسباب النزول واحدی: ۷۵ - و تفسیر بغوی: ۳۸۰/۱ - و البحر المحیط: ۱۳۲/۳ - ۱۳۱.
۲. تفسیر طبری: ۵۴۱/۳، ش ۸۳۱٦ - و تفسیر ابن ابی حاتم: ۳۱۵/۲، ش ۴٦٦۴.

اسامه بن زید رضی الله عنه سوار الاغی شد و همراه با چند نفر دیگر به سوی خانه‌اش رهسپار شدند. آن حضرت صلی الله علیه و آله از کنار مجلسی عبور کردند که در آن عبدالله بن اُبیّ با گروهی نشسته بود. این واقعه قبل از بدر بود و تا آن موقع عبدالله بن ابی به ظاهر هم ایمان نیاورده بود. در آن مجلس یهود و مشرکان و بعضی از مسلمانان از جمله حضرت عبدالله بن رواحه انصاری رضی الله عنه هم حضور داشتند. وقتی چهارپای رسول الله صلی الله علیه و آله بدانجا رسید، ابن اُبی چادرش را به بینی‌اش نهاد و گفت: مجلس ما را غبار آلود نکنید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سلام داد و سپس پیاده شد و آنان را دعوت به ایمان داد. اما عبدالله بن ابی با کمال جسارت گفت: ما نمی‌خواهیم وعظ تو را گوش کنیم، پس بی جهت ما را با این سخنان اذیت نکن، برو در خانه‌ات بنشین و آن‌جا هر کسی آمد دعوتش کن. حضرت عبدالله بن رواحه رضی الله عنه ناراحت شد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله !نزد ما بیایید و ما را دعوت بدهید، ما در هر مجلس دوست داریم که شما حاضر باشید و سخنانت را بشنویم. بدین ترتیب نزدیک بود درگیری رخ دهد. اما آن حضرت صلی الله علیه و آله آنان را به نرمش و آرامش ترغیب نمودند و پس از این‌که التهاب به‌وجود آمده فرونشست، از آن‌جا حرکت کردند و به عیادت حضرت سعد رضی الله عنه رفتند. در آن‌جا رسول الله صلی الله علیه و آله از برخورد عبدالله بن اُبی شکایت نمود. چون حضرت سعد رضی الله عنه بزرگ خزرج بود و ابن اُبی خزرجی بود، حضرت سعد رضی الله عنه از آنحضرت علیه السلام خواهش کرد که او را ببخشد و متذکر شد که قبل از هجرت شما به مدینه، اوس و خزرج اتفاق کرده بودند که او را حکم‌ران خود سازند. اما وقتی خداوند متعال شما را به این‌جا آورد، کوره‌ی حسادتش داغ شده است و برای همین چنین برخورد نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن او را معاف

نمود. پس از این ماجرا آیات مذکور نازل شد.[۱]

زهری رحمه‌الله گفته است: این آیه برای تسلّی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان در قبال هجوها و آزارهای لسانی کعب بن اشرف شاعر و سردار یهودی و همراهان او نازل شده است و آنان را به صبر دعوت می‌فرماید[۲].[از مرتب]

تفسیر و تبیین

الذین قالوا ان اللّه عهد الینا...(۱۸۳)

این آیه صله‌ی آیه‌ی گذشته و تتمه‌ی آن می‌باشد؛ به این ارتباط که گویندگان این سخن همان کسانی بودند که گفتند خداوند فقیر است و ما غنی هستیم و اکنون می‌گویند:

<u>ان اللّه عهد الینا</u> ـ خداوند چنین عهدی از ما گرفته است. «عهد الینا» یعنی: اوصانا (به ما در کتاب «تورات» وصیت فرموده و از ما عهد گرفته است.)

«قُربان» عبارت است از: «ما یتقرب به الی اللّه تعالی من نِعَم و غیرها» (قربان به چیزی گفته می‌شود که به وسیله‌ی آن تقرب الی اللّه حاصل می‌شود؛ چه حیوان باشد یا غیر آن مثل دیگر صدقات.)

<u>قل قد جاءکم رسلٌ</u> ـ در اینجا خداوند متعال جواب آنان را می‌دهد. به پیامبرش می‌فرماید که به آنان بگو: پس چرا تاکنون که چندین پیامبر مثل حضرت دانیال و زکریا و یحیی علیهم‌السلام قبل از این نزد آبا و اجداد شما آمده‌اند و همه آنان دارای

---

۱. به روایت بخاری در صحیح: تفسیر / باب ۱۵، ش ۴۵۶۶ و مرضی / باب ۱۵ «عیادة المریض راکباً و ماشیاً ...»، ش ۵۶۶۳ ـ و نسایی در سنن کبریٰ: کتاب الطب / باب ۱۶ «عیادة المریض راکباً مردفاً علی الدابة»، ش ۷۵۰۲ (بدون ذکر آیه) ـ و واحدی در اسباب النزول: ۷۶ ـ ۷۵.

۲. به روایت واحدی در اسباب النزول: ۷۵ ـ و طبری در تفسیر: ۵۴۲/۳، ش ۸۳۱۷ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۳۱۶/۲، ش ۴۶۶۶.

همین صفات بودند (قربانی آنان را آتش می‌سوزاند)، اما آنان را می‌کشتید یا مسموم می‌کردید؟ اگر واقعاً راست می‌گویید، پس چرا آنان را به قتل می‌رساندید؟ بنابر این معلوم می‌شود که عناد و انکار انبیا و عداوت با آنان در طبیعت شما ریشه دوانیده است.

در مورد این که آیا این ادعای یهودیان واقعیت داشت یا این که کذب محض بر «تورات» بود، علما دو قول دارند:

گروهی قایل‌اند: این حرفشان واقعیت داشت؛ اما شرط مذکور عام نبود، بلکه مقید و محدود به زمان‌های قبل از آمدن حضرت عیسی علیه السلام و محمّد صلی الله علیه و آله بود. یعنی موظف بودند که غیر از این دو پیامبر هر پیامبر دیگری که بعد از حضرت موسی علیه السلام می‌آمد و دارای چنین صفتی نبود، به او ایمان نیاورند. بنابراین، این سخن‌شان اگرچه در «تورات» وجود داشت، اما آن حضرت صلی الله علیه و آله و حضرت عیسی علیه السلام از این امر مستثنیٰ بودند.

گروهی دیگر قایل‌اند: این شرط اصلاً درباره‌ی هیچ پیامبری در «تورات» وجود نداشت. آنان به غرض طعنه زدن به نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله این دروغ را بستند. در هیچ کتابی از کتاب‌های آسمانی این قید شرطِ قبولیت پیامبران عنوان نشده بود.[1] قول محقق همین است.

فان کذبوک فقد کذب رسلٌ من قبلک (۱۸۴)

پس از جواب دادن به شبهه‌ی کفار در آیه‌ی قبل، اکنون در این آیه به رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان چنین تسلی می‌دهد که از طعنه و تکذیب اهل کتاب و مشرکان ناراحت نشوید و صبر کنید. زیرا آنان به پیامبران گذشته نیز به همین

---

۱. البحر المحیط: ۱۳۲/۳ - و روح المعانی: ۴۸۳/۴-۴۸۲.

اندازه تکالیف و اذیت رسانیده‌اند. اما آنان در مقابل صبر نموده‌اند. پس تو هم ای پیامبر در این مورد از آنان پیروی نما.

ان کذبوک ... - این تکذیب که بر چه چیزی می‌شود، دو احتمال دارد:

۱ - مطلقاً و بدون شرط کردن چیزی، نبوت تو را تکذیب می‌کنند.

۲ - با شرط نهادن سوختن قربانی توسط آتش آسمانی، می‌خواهند تو را تکذیب کنند.

... جاءوا بالبینات و الزبر و الکتاب المنیر - پیامبرانی که مورد تکذیب و قتل آنان قرار گرفتند، دست خالی و فاقد شرایطی که اینک نزد تو (ای محمد ﷺ) مطرح می‌کنند، نبودند. آنان پیامبران را با تمام دلایل محکمی که داشتند، تکذیب نمودند.

منظور از «بیّنات» به اتفاق مفسران معجزات است. زیرا «بیّنات» از «بیان» مأخوذ است. «بیان» چیز ظاهر و آشکار را می‌گویند و معجزه چنین است؛ برای هر فرد ظاهر و واضح است. گواه و شاهد را نیز با ملاحظه‌ی همین معنا «بیّنه» می‌گویند. زیرا او مشاهده‌ی آشکار خود را نزد قاضی بیان می‌کند. معجزات انبیا علیهم‌السلام همه از زمره‌ی همین مشاهدات بوده‌اند. مثل زنده ساختن مردگان، تبدیل شدن عصا به اژدها، شق القمر، بیرون آمدن آب از وسط انگشتان و... .

«زبر» جمع «زبور» مأخوذ از «زبر» به معنای منقش و خوب کردن و نوشتن چیزی است. عرب می‌گویند: «زبرت الکتاب» (کتاب را به خط درشت و خوب نوشتم.) «مزبور» به معنی مکتوب است.

حکمت ذکر «کتاب» در کنار «زبور»، نزد بعضی این است که کتاب‌های منزّل بعضی از پیامبران، مسمّی به «زبور» بوده است و کتب بعضی دیگر مسمی به «کتاب». مثلاً کتاب منزل بر حضرت داود علیه‌السلام «زبور» نام داشت و «تورات» و

«انجیل» اولاً به عنوان و با نام کتاب نازل شدند، بعداً نام خصوصی بر آنان گذاشته شد.

بعضی می‌گویند منظور از «زبر» حکم‌هایی است که بر پیامبران الهام می‌شد و آنان می‌نوشتند و منظور از «کتاب»، وحی صریح است.

گروهی دیگر قایل‌اند که مراد از «زُبر» رساله می‌باشد که به معنای کتاب کوچک است و صحف و زُبر را رساله می‌نامیدند.

نزد بعضی «زُبر» از «زبر» به معنای زجر ماخوذ است. بدین توجیه این زبر و رساله‌ها حاوی پاره‌ای مواعظ و مسایل و زواجر بود.[۱]

«المنیر» صفت «الکتاب» است و مبیّن این نکته است که آن کتاب‌ها روشن کننده‌ی راه هدایت برای مردم بوده‌اند.

کل نفسٍ ذائقة الموت...(۱۸۵)

دو آیه‌ی قبل برای آن حضرت ﷺ به اعتبار دنیا تسلّی بودند و این آیه تأکید تسلی و مبالغه است برای ازاله‌ی غم‌ها از قلب مبارک آن حضرت ﷺ به اعتبار آخرت که هر کسی باشد خواهد مرد و در این موت، مقام و عظمت صادقان و رسوایی منافقان و مخالفان نمایان و واضح خواهد گشت. بدین ترتیب، این آیه برای مخالفان یک وعید است و برای دوستان یک وعده و مژده.

<u>کل نفس ذائقة الموت</u> - می‌فرماید: هر نفس (ذی‌روح) چشنده‌ی مرگ است. لفظ «کل» گاهی به معنی کلی و عام به کار می‌رود و گاهی هم معنی تغلیب را دارد. در این‌جا اگر آن را کلی قرار بدهیم، معنای آیه چنین می‌شود: هر نَفس ذی‌روح

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/۱۲۴ - ۱۲۳ - و تفسیر قرطبی: ۴/۲۹۶ - و روح المعانی: ۴/۴۸۴ - ۴۸۳.

و جاندار حتماً مزه‌ی موت را می‌چشد؛ انسان باشد یا جن یا نبات یا حیوان یا فرشتگان.

چنانچه معنای تغلیبی «کلّ» مورد نظر گرفته شود، آیه به این معنا است: اکثر جانداران می‌میرند، ولی بعضی از آن‌ها مرگ ندارند.

حال در این مورد که در آیه‌ی مورد بحث آیا این لفظ (کلّ) کلی است یا تغلیبی، چند نظر وجود دارد:

۱ ـ فلاسفه نیز قایل‌اند که ارواح مجرّده و فرشته‌ها از بین نمی‌روند و فنا نمی‌شوند.

۲ ـ طبق قول جمهور «کل» در این‌جا به معنای عام خود است و بنابراین، همه‌ی جانداران با تمام اقسام و انواع خود ـ زمینی باشند یا آسمانی ـ خواهند مُرد، حتی ملک الموت هم از این حکم مستثنا نیست.

صحیح، قول جمهور است. پس از فنای دنیا، فرشتگان حتی ملک الموت هم قبض روح خواهند شد و تا چهل سال هیچ موجودی جز خداوند متعال وجود نخواهد داشت و پس از آن دوباره زنده می‌گردند.

در حدیث آمده است: وقتی آیه‌ی ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ [رحمٰن: ۲۶] نازل شد، فرشتگان خوشحال شدند، چون آیه بیان می‌داشت که فقط اهل زمین فنا می‌شوند و اشاره‌ی به فنای فرشتگان در آسمان‌ها نداشت. اما بعد از آن آیه‌ی ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [قصص: ۸۸] نازل شد و فرشتگان دانستند که بر آنان هم موت می‌آید.[1]

شاعر می‌فرماید:

در دیده‌ی اعتبار خوابیست — بر رهگذر اجل سرابیست

---

۱. به روایت ابن منذر رحمه‌الله از ابن جریج رحمه‌الله (در منثور: ۵/ ۱۴۰).

ایمن منشین ز گرم و سردش   مشغول مشو به سرخ و زردش

دیگری گفته است:

الموت کاسٌ کل ناس شاربوها   و القبر بابٌ کل ناس داخلوها

(مرگ جامی است که هر جانداری باید روزی آن را سر کشد و قبر دروازه‌ای است که هرکس باید در آن داخل شود.)

و انما توفون اجورکم یوم القیامة - در روز قیامت اجر و ثواب نیکان و سزای بدان به طور کامل داده خواهد شد.

لفظ «قیامت» مصدر است و به معنی «وقت قیامکم» است. یعنی وقتی که همه از قبرها برانگیخته می‌شوید.

فمن زحزح عن النار ... - در آن‌جا کامیاب و پیروز کسی است که از دوزخ دور گردد و وارد بهشت شود.

«زُحزِحَ» یعنی «اُبعِدَ» (دور کرده شد.)

«فوز» در اصل به معنای کامیابی است که به سبب مال یا نعمت‌های دیگر تحقّق می‌یابد. «فازَ» یعنی (ظَفَرز و نَجَا). ورود به جنت یک کامیابی است؛ زیرا در آن هر نعمتی موجود است. حضرت ابن عباس ﷺ می‌فرماید: «فقد فاز» یعنی «سعد و نجا» (سعادتمند شد و نجات یافت).

در حدیث نبوی به روایت امام احمد ﷺ و امام بخاری ﷺ آمده است: «موضع سوطٍ فی الجنّة خیر فی الدنیا و ما فیها»[1] (از بهشت قطعه زمینی به طول

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از انس بن مالک ﷺ : الجهاد و السیر / باب ٦ «الحور العین و صفتهنّ»، ش ٢٧٩٦ و بدء الخلق / باب ٨ «ما جاء فی صفة الجنة»، ش ٣٢٥٠ و کتاب الرقاق / باب ٢ «مثل الدنیا فی الاخرة» ش ٦۴١۵ - و ترمذی از سهل بن سعد الساعدی ﷺ :کتاب فضائل الجهاد / ١٧ «ما جاء فی فضل الغدوّ و الروحة فی سبیل اللّه» ، ش ١٦۴٨ و کتاب تفسیر القرآن از ابوهریره ﷺ / سوره سوم، ش ٣٠١٣ - و ابن ماجه: کتاب الزهد / باب ٣٩ «صفة الجنة» ش ۴٣٣٠ - و احمد در مسند از ابوهریره ←

و عرض تازیانه‌ای، بهتر از تمام دنیا و هرچه در آن است، می‌باشد.)

امام احمد رحمه الله از ابن عمرو رضی الله عنه این حدیث نبوی را روایت کرده است:

«من احبّ ان یزحزح عن النارَ و یدخل الجنة فلتدرکه منیته و هو یؤمن بالله و الیوم الاخر و یأتی الی الناس ما یحب ان یؤتی الیه.»[۱] (هر که دوست دارد از دوزخ دور گردد و وارد بهشت شود، باید مرگ‌اش با ایمان به خداوند متعال و روز آخرت باشد و با مردم چنان رفتار کند که خود دوست دارد با وی چنان رفتار شود.)

<u>و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور</u> - در اینجا حقیقت دنیا را برای مؤمنان بیان می‌دارد؛ می‌فرماید: زندگی دنیا و زن و بچه و اموال و هر چه در دنیاست، کالاهایی هستند که انسان را به خود مشغول و از یاد آخرت و قیامت غافل می‌کنند. پس نباید فریب آن را خورد و از خداوند متعال غافل ماند.

«غرور» از «غرّه» است. «غَرَّهُ» یعنی «خَدَعَه» (او را فریب داد). غرور یعنی فریب دهنده. در این آیه دنیا به همین وصف، توصیف شده است.

حضرت علی کرم الله وجهه در بیان حقیقت دنیا فرموده‌اند: «هی لیّنٌ مسّها و قاتلٌ سمّها» یعنی دینا ظاهرش بسیار نرم و جذّاب است و دست زدن و تحویل گرفتن آن کیف دارد، اما اثر آن کشنده است؛ مانند مار خوش خط و خالی که زیر نیش‌هایش زهری کشنده جمع شده و چون به آن دست زده شود، بلافاصله آن را در بدن انسان تزریق می‌کند.

بزرگی فرموده: زهر این مار منقّش قاتل است.

ناگفته نماند اگر کسی متاع دنیا را جمع کرد، ولی به آن مغرور نیست و حق

← رضی الله عنه: ۲۷۲/۹، ش ۹۶۱۶ و از سهل بن سعد رضی الله عنه: ۲۳۳/۱۲، ش ۱۵۵۰۱، ۱۵۵۰۳، ۱۵۵۰۴، ۱۵۵۰۶، ۱۵۵۰۸، ۱۵۵۰۹ - و طبری در تفسیر از ابوهریره رضی الله عنه: ۵۴۱/۳، ش ۸۳۱۵ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۳۱۴/۲، ش۴۶۵۷ - و... .

۱. به روایت احمد در مسند: ۳۱۱/۶، ش ۶۷۹۳ و ص ۳۱۷، ش ۶۸۰۷ و ص ۵، ش ۶۵۰۳.

بندگی را ادا می‌کند و از مالش در راه خداوند متعال خرج می‌نماید، خوب است. در حدیث این وضعیت قابل قبول چنین تایید شده است:

«نعم المال الصالح للرجل الصالح»[1] (چه خوب است مال خوب و حلالی که برای یک مرد صالح باشد.)

لتبلوّن فی اموالکم و انفسکم...(۱۸۶)

این آیه نیز یک تسلی است؛ تسلی برای امت آن حضرت ﷺ که شما در مورد اموال و انفس خویش امتحان کرده می‌شوید مثلاً از طرف اهل کتاب و مشرکان طعنه‌های بی‌مورد و سخت می‌شنوید. اما در قبال این آزمایش‌ها صبر نمایید که نزد خداوند متعال مستحق اجر و جزای خیر خواهید شد.

لتبلوّن فی اموالکم و ... - «لتبلوّن» یعین «لَتَمْتحنَّ» (حتماً امتحان کرده می‌شوید.)

می‌فرماید که شما از جانب خداوند متعال به سه نوع پیشامد امتحان کرده می‌شوید:

۱ ـ از ناحیه‌ی اموال؛ بدین صورت که اموال‌تان در این راه هلاک می‌شود.

۲ ـ از ناحیه‌ی خودتان که در راه خداوند متعال شهید می‌شوید. ۳ ـ از ناحیه‌ی اهل کتاب و مشرکان که به شما لساناً آزار می‌رسانند.

و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور - یادآوری می‌فرماید که اگر در قبال این پیشامدها صبر کنید و از منهیات خداوند متعال بپرهیزید، کاری مهم انجام داده‌اید و مستحق بهترین پاداش‌ها قرار خواهید گرَفت.

«عزم» اسم مصدر و به معنی معزوم است یعنی بی‌نهایت مهم. اطلاق این کلمه برای کارهای مقصود است.

---

۱. تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۵/تحت آیه‌ی ۲۷۱ از سوره‌ی «بقره»).

علوم و معارف

◻ شهدا هم میت محسوب می‌شوند

از آیه‌ها معلوم شد که شهدا هم به اعتبار دنیا در زمره‌ی مردگان داخل‌اند؛ با این فرق که بعد از موت، حکم احیاء ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْن﴾ بر آنان محقق می‌گردد. زیرا «نَفْس» عام است و همه را شامل می‌گیرد.

◼ عذاب قبر حق است

این آیه قول اهل سنت و جماعت را که قایل به عذاب قبر هستند تأیید می‌کند؛ چون از این آیه معلوم می‌شود که انسان بعد از موت و رفتن در قبر طعم موت را همانجا می‌چشد و عذاب قبر را می‌بیند[1].

◼ یاد مرگ، نابودکننده‌ی درد و غم است

ثابت شد همان‌گونه که ذکر مرگ به اصطلاح حدیث «هاذم اللّذات»[2] (از یاد برنده‌ی لذّت‌های دنیوی) است، غم و پریشانی‌های دنیا را نیز نابود می‌کند. زیرا

۱.زیرا از لفظ «توفی» (در تُوَفَّوْنَ) ثابت می‌شود که اجر و پاداش و همچنین سزا بعد از برانگیخته شدن از قبور، کامل می‌شود. پس معلوم می‌شود که قبل از آن هم وجود خواهد داشت؛ زیرا قبر قبل از برانگیخته شدن است. بدین توضیح آیه عقیده‌ی معتزله را که قایل به عذاب قبر نیستند، تردید می‌کند.

پس این جمله دلیل بر عذاب قبر است. امام ترمذی رحمه‌الله از ابو سعید خدری رضی‌الله‌عنه و طبرانی رحمه‌الله در «معجم اوسط» از ابو هریرة رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود:

«القبر روضةٌ من رياض الجنة او حفرةٌ من حفر النار» . به روایت ترمذی در سنن از ابوسعید رضی‌الله‌عنه: کتاب صفة القيامة و الرقائق و الورع / باب ٢٦ ، ش ٢۴٦٠ . (قبر «برای نیکان» باغی از باغ‌های بهشت یا «برای بدکاران» چاله‌ای از چاله‌های دوزخ است).

۲. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «اكثروا مِن ذكر هازم اللّذات؛ الموت!» (به روایت ترمذی در سنن از ابوسعد رضی‌الله‌عنه: قيامة / باب ٢٦ ، ش ٢۴٦ ـ و ابن ماجه در سنن از ابوهریره رضی‌الله‌عنه: کتاب الزهد / باب ٣١ ، ش ۴٢۵٨ ـ و نسایی در سنن: جنایز / باب ٣ ، ش ١٨٢٣ ـ و احمد در مسند: ٨/٣٦ ـ ٣۵ ، ش ٧٩١٢ ـ و...).

وقتی با یاد مرگ خوشی‌ها و لذت‌های دنیای دَنی و فانی در کام انسان تلخ می‌گردد، آدم به سوی آن نمی‌رود و تبعاً از أثرات و پیامدهای روحی و روانی آن که مجموعه‌ای خرد کننده از عواملی مانند حسرت، اندوه، حسد، عطشِ مال اندوزی بیشتر، خستگی عصبی و ... در امان می‌ماند.

▣ مرگ بر جسد طاری می‌شود نه بر روح

این را به خاطر باید داشت که مرگ و فنا فقط بر جسم صادق می‌آید و روح همچنان باقی و سالم می‌ماند و بر آن مرگ مسلط نمی‌گردد؛ زیرا روح هر چند ازلی نیست، اما ابدی است ولیکن عذاب قبر و سختی مرگ را کاملاً احساس می‌کند و از آن رنج می‌برد[۱].

▣ جزا و سزا در دنیا هم هست

جمله کریمه‌ی ﴿اِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُوْرَكُمْ﴾ اشاره به این دارد که گاهی نتایج اعمالِ نیک و بد در دنیا هم ظاهر می‌شود. بدی با مصیبت و امراض جزا داده می‌شود و نیکی با خوشی و برکت.

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿اَلَّذِيْنَ قَالُوْا اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَيْنَا اَنْ لَّا نُؤمِنَ لِرَسُوْلٍ حَتّٰى يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ﴾ ـ در این آیه‌ی کریمه تردید آن فرقه اِست که معیار اعتقاد و عرفان را خوارق و کرامات قرار داده‌اند. و بدون آن عارف بودن عارف را قبول

---

۱. امام رازی رحمه‌الله در استدلال به این مطلب گفته: «جمله‌ی ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ﴾ دلالت می‌کند که نفوس به موت بدن نمی‌میرند؛ زیرا نفس را چشنده‌ی موت گفت و برای چشیدن لازم است که چشنده باقی باشد تا مرگ را بچشد. پس معنا این است: «كُلُّ نفسٍ ذائقة و موت البدن» (تفسیر کبیر: ۹/۱۲۵).

ندارند.[۱]

قوله تعالی: ﴿فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ اُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾ ـ نجات از دوزخ و دخول در جنت را فوز فرمودن، دلیل بر بطلان قول بعضی از متصوفه است که می‌گویند ما از دوزخ و جنّت بی‌نیازیم! البته کسانی که مغلوب الحال‌اند و چنین می‌گویند، معذوراند.[۲]

وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهٗ لِلنَّاسِ وَ لَا
و یاد کن آن‌گاه که الله گرفت عهد اهل کتاب را که حتماً بیان کنید کتاب را برای مردمان و

تَكْتُمُوْنَهٗ فَنَبَذُوْهُ وَرَآءَ ظُهُوْرِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهٖ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ
نپوشد آن را. پس بینداختند آن عهد را پسِ پشت خویش و گرفتند عوض آن بهای اندک؛ بد چیزی است آن

مَا يَشْتَرُوْنَ ﴿۱۸۷﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَفْرَحُوْنَ بِمَآ اَتَوْا وَّ يُحِبُّوْنَ اَنْ
چه که می‌ستانند ● مپندار کسانی را که شادمان می‌شوند به آن چه کردند و دوست می‌دارند که

يُّحْمَدُوْا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ
ستوده شوند به آن چه که نکرده‌اند. مپندار آنان را در خلاصی از عذاب. و برای آنان

عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۱۸۸﴾ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ
عذاب درد دهنده است ● و برای الله است پادشاهی آسمان‌ها و زمین. و الله بر همه

شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۱۸۹﴾
چیز تواناست ●

---

۱. بیان القرآن تهانوی ﷺ: ۲/ ۸۰.
۲. همان: ۲/ ۸۱.

مفهوم کلّی آیه‌ها: خداوند متعال از اهل کتاب در کتاب‌های‌شان و به توسط پیامبران‌شان عهد گرفته بود که آن‌چه را برای شان نازل می‌شود، به مردم بگویند و هیچ چیز آن را مخفی نگه ندارند. اما آن بدبختان به جای این کار، در عوضِ مال و ثروت و مکنت دنیوی ـ و در پاره‌ای موارد از روی حسد و تعصّب جاهلانه ـ حقایق کتاب‌های‌شان را مخفی یا تحریف نمودند. با این وضع باز آنان دل خوش می‌دارند که دیگران به آنان به چشم عالم کتاب و دارای دین آسمانی نگاه می‌کنند؛ در حالی که آنان با این کارشان مستحق عذاب شده‌اند و خداوند متعال به عذاب دادن‌شان کاملاً قدرت و اختیار دارد.

در این آیه‌ها خداوند متعال به پیامبرش و مؤمنانِ مسلمان همین مطلب را درباره‌ی اهل کتاب تذکر می‌دهد.

ربط و مناسبت

ربط آیات با گذشته به دو صورت است:

۱ـ در آیات گذشته خداوند متعال بعضی قبایح اهل کتاب را بیان فرمود و اکنون خرابی و فساد اَحْبار و ملاهایشان را بیان می‌کند که آنان با وجود این که به اظهار حق در خصوص دلایل موجود در تورات و انجیل بر صحت دین اسلام و حقانیت نبوت و رسالت حضرت محمّد ﷺ دستور داده شده بودند، آن را کتمان می‌کنند.

۲ـ در آیه‌ی گذشته خداوند متعال به رسول مکرم اسلام ﷺ دستور داده بود که در مقابل اذیت و آزار اهل کتاب صبر نمَاید. در این آیه یکی از جمله آزارهای‌شان بر رسول الله ﷺ را بیان می‌فرماید و آن این بود که اهل کتاب آیاتی را که در تورات و انجیل در مورد نبوت او ﷺ بودند، کتمان یا تحریف می‌کردند. در اینجا به آنان گوش‌زد می‌فرماید که شما در حالی بر نبوت رسول

اسلام ﷺ تنقید روا می‌دارید که در «تورات» و «انجیل» ثنا و فضیلت این پیامبر موجود است و در آن از شما عهد به عدم کتمان این حقیقت گرفته شده است. اما با وجود این، آن همه قیود و شرایط را زیر پا می‌گذارید و آشکارا احکام کتب آسمانی را نادیده می‌گیرید و از قبول نبوت آخرین پیامبر موعود و دین و کتاب او سر باز می‌زنید.

سبب نزول

۱ ـ حضرت ابن عباس رضي الله عنه می‌فرماید: مراد از ﴿ٱلَّذِيْنَ أُوْتُوا الْكِتَابَ﴾ در این آیه، اهل کتاب‌اند که بر آنان کتاب نازل شده بود و با وجود این به ناحق فیصله کردند و آن را تحریف نمودند و با این که نماز و روزه ادا نمی‌کردند، دوست داشتند که ستایش شوند. مثلاً یک روز رسول الله ﷺ در مورد چیزی از آنان سؤال کرد. اما آنان آن را پوشیده نگهداشتند و در جواب آن حضرت عليه السلام چیز دیگری گفتند و سپس خارج شدند؛ در حالی که طوری وانمود می‌کردند که عین آن‌چه از آنان سؤال شده بود به آن حضرت عليه السلام خبر داده‌اند و دوست داشتند به این کار ستایش شوند. آنان با این کتمان‌های شان خوشحال بودند.[۱]

و در روایتی از سعید بن جبیر رضي الله عنه آمده است: آنان با کتمان صفات رسول الله ﷺ که در کتابهای‌شان وجود داشت، دل‌شان خوش بود که متبع دین ابراهیم عليه السلام هستند. این آیه‌ها در بیان همین فعل ناشایست اهل کتاب نازل شد.[۲]

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از ابن عباس رضي الله عنهما: کتاب التفسیر / باب ، ش ۴۵۶۸ ـ و مسلم در صحیح: صفات المنافقین و احکامهم /، ش ۲۷۷۸ ـ و ترمذی در سنن: تفسیر سورة «آل عمران» / باب ۴ ، ش ۳۰۱۴ ـ و احمد در مسند: ۱/ ۲۹۸ ـ و حاکم در مستدرک: ۲/ ۲۹۹ با تصحیح ذهبی ـ و بغوی در تفسیر: ۱/ ۳۸۴ ـ و طبری در تفسیر: ۳/ ۵۴۸ ، ش ۸۳۴۹ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۳۲۰ ، ش ۴۶۹۴ ـ و واحدی در اسباب النزول: ۷۴ .

۲. به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۵۴۴ ـ ۵۴۳ ، ش ۸۳۲۲ و ص ۵۴۸ ، ش ۸۳۴۶ و ۸۳۴۷ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۳۱۸ ـ ۳۱۷ ، ش ۴۶۷۸ و ص ۳۱۹ ، ش ۴۶۸۹ و ۴۶۹۰ .

 

۲ـ گروهی از منافقان عادت‌شان بود زمانی که رسول الله ﷺ به جهاد می‌رفت، تخلّف می‌کردند و به این کارشان خوشحال بودند و وقتی که آن حضرت ﷺ از جهاد برمی‌گشت، زبان به عذر می‌گشادند و بر آن سوگند می‌خوردند و به این کار نکرده‌ی‌شان دوست داشتند که ستایش شوند. خداوند متعال این آیه‌ها را برای پرده برگرفتن از نفاق آنان نازل فرمود.[۱]

۳ـ هدف آیه‌ها بیان حالت ایمانی همه‌ی گروه‌های منافقان می‌باشد که اکثرشان یهودی بودند.

می‌توان گفت هر دو گروه سبب نزول آیه‌های مذکور قرار گرفتند.[۲]

قراءات در «لا تحسبن» و «بما أتوا»: بعضی قرّاء «لاَ تَحسَبَنَّ» را به «یا» خوانده‌اند (لَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ).

در «بِمَا اَتَوْا» دو قرائت دیگر نیز هست: «آتوا» و «اُوتوا».[۳]

تفسیر و تبیین

وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ الَّذِیْنَ اُوتُوا الْکِتٰبَ ... (۱۸۷)

...لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ - عهد گرفت که حتماً باید آن را برای مردم بیان کنند. درباره‌ی مرجع ضمیر «ه» که در این فعل و افعال مذکور دیگر آمده است، دو قول نقل شده است:

---

۱. به روایت بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه: تفسیر / باب ۱۶، ش ۴۵۶۷ ـ و مسلم در صحیح: صفات المنافقین و احکام مهم / ش۷(۲۷۷۷). ـ و ابن جریر طبری در تفسیر: ۳/۵۴۶؛ ش ۸۳۳۵و۸۳۳۶ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۳۲۰، ش۴۶۹۳ ـ و... .
۲. تفسیر کبیر: ۱۳۳ - و روح المعانی: ۴/۴۹۱ .
۳. تفسیر قرطبی: ۴/۳۰۸ .

۱ـ سعید بن جبیر رحمه‌الله و سدّی رحمه‌الله گفته‌اند: ضمیر به طرف رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم راجع است. یعنی اهل کتاب از جانب خداوند متعال موظف بودند که حالات و صفات و فضایل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم را برای مردم بیان کنند و هیچ چیز آن را کتمان نکنند تا مردم به او رغبت پیدا نمایند و ایمان بیاورند.[۱]

۲ـ حضرت حسن بصری رحمه‌الله و حضرت قتاده رحمه‌الله گفته‌اند: این ضمایر به طرف کتاب راجع می‌باشند. یعنی اهل کتاب وظیفه داشتند «تورات» و «انجیل» را به طور کامل با تمام حقایق که در آن بیان شده است، به مردم برسانند.[۲] (اما آنان چنین نکردند و حقایق مربوط به اسلام و قرآن و محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم را پوشیده نگهداشتند)[۳].

<u>وَلا تَکتمونه</u> ـ عهد گرفته شده بودند که حقایق را کِتمان نکنند.

سؤال: این نهی ضمناً در امر ایجابی اول که فرمود: «لتبیننّه» (باید بیان کنید و مخفی نکنید) وجود داشت. علت تکرار این أمر با فعلِ «و لا تکتمونه» چیست؟

به این سؤال دو جواب داده شده است:

جواب اول: این نهی برای مبالغه است؛ مبالغه در ایجاب مأمور بهٖ که بیان اوصاف رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌باشد.

جواب دوم: مراد از بیان مأمور بهٖ (لتبیّننه)، بیان آیاتی است که صراحتاً بر نبوت دلالت می‌کردند و مراد از کتمان (و لا تکتمونه)، توجیه باطل است. یعنی علاوه بر تبیین آیه‌های صریح، نباید مرام و اعمال خود را توجیه می‌کردند.

---

۱. تفسیر طبری: ۵۴۴ ـ ۵۳۳، ش ۸۳۲۱ و ۸۳۲۲ و ۸۳۳۳ ـ و تفسیر ابن ابی حاتم: ۳۱۷/۲، ش ۴۶۷۵ و ۴۶۷۸.

۲. تفسیر کبیر: ۱۳۰/۹.

۳.طبق روایتی دیگر از حسن رحمه‌الله و قتاده رحمه‌الله، این حکم برای تمام علما ـ علمای امم پیشین و علمای این امت ـ عام است. پس منظور از «کتاب» نزد اینان به‌طور کلی «علم» است.(تفسیر طبری: ۵۴۵/۳، ش ۸۳۲۹ ـ و تفسیر ابن ابی حاتم: ۳۱۷/۲، ش ۴۶۷۳ ـ و تفسیر قرطبی: ۳۰۴/۴).

<u>فنبذوه وراء ظهورهم</u> - آنان برخلاف عهد الهی، مطالب «تورات» و «انجیل» را که شامل صفات و فضایل آن حضرت ﷺ بود، پوشیده نگهداشته و به عقب انداختند و علاوه بر این، این احکام را به بهای ناچیزی فروختند؛ چون فکر کردند مبادا با بیان این حقایق، مردم به طرف اسلام میل کنند و آن‌چه از اموال که به ما می‌دادند، از آن پس در راه اسلام صرف کنند و ما محروم بمانیم.

«نبذ» در عربی به معنی انداختن و تحویل نگرفتن است و در این‌جا کنایه از نقض عهد است.

<u>فبئس ما یشترون</u> - چه قدر بد است آن‌چه که می‌فروشند!

این آیه وعید شدیدی است برای کسانی که به علت ترس از رفتن عزت و جاه و مال و ... دستورات خداوند متعال را کتمان می‌کنند. اگر چه مراد آیه به اعتبار سبب نزول، کتمان کنندگان اهل کتاب‌اند، اما مفهوم و پیام آن عام است.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَآ أَتَوْا... (۱۸۸)

پس از بیان افعال قبیحه‌ی اهل کتاب، در این آیه خوش بودن‌شان به اعمال‌شان را بیان می‌فرماید.

در صورتی که قرائت به صیغه‌ی غایب (لا یحسبنّ) باشد، معنی آیه چنین می‌شود: «آنان به این عمل خود خوشحال نباشند؛ گمان نکنند که شادی شان بجا و پایدار است و از عذاب محفوظ‌اند.» و در صورتی که به صیغه‌ی خطاب (لا تحسبنّ) قرائت گردد، بدین معناست: «گمان نکن تو ای رسول که کسانی که به کرده‌های خود خوشحال‌اند و دوست دارند در مقابل کاری که نکرده‌اند مورد تمجید قرار گیرند، از عذاب دور کرده می‌شوند».

<u>فلا تَحسَبَنَّهُم بِمَفَازَة</u> - یعنی این طور گمان نکن که آنان در بیابان و جنگلی هستند

که از شهر و آبادی دور است و ما قادر به گرفتار ساختن آنان نیستیم و به معنای دیگر «مفازة»: فکر نکن که آنان از عذاب دردناک جای‌هایی و نجات دارند، هرگز! بلکه از عذاب ما دور نیستند و برای‌شان عذابی دردناک وجود دارد.

«مفازه» از «فوز» به معنی کامیابی و رهایی است. کلمه‌ی «مفازة» در لغت به چند معنا استعمال شده است: رهایی و نجات، جای رهایی و نجات، هلاکت، جای هلاکت، بیابان دور از شهر و غیرقابل دسترس. در این آیه هم معنای اخیر و هم به دو معنی اول درست در می‌آید که حاصل آن، نجات و دور ماندن از عذاب است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ... (۱۸۹)

در این آیه مالکیت آسمان‌ها و زمین و قدرت کامل برای خداوند متعال ثابت شده است تا اهل کتاب و همه‌ی انسان‌ها بدانند که او تعالی قدرتِ گرفتار ساختن نافرمانان و خاینان را دارد.

<u>و الله علی کل شیء قدیر</u> - به این طرف اشاره می‌کند که احمق‌های اهل کتاب فکر می‌کنند در آخرت رستگار خواهند شد، اما این‌طور نیست؛ قدرت از آنِ خداوند تعالی است و او تعالیٰ قادر است آنان را به سزای اعمال‌شان برساند.

علوم و معارف

▣ وعید در کتمان علم و حق

در آیه‌هایی که تفسیر شد، همچنان که خداوند متعال از حقیقت‌پوشی و کتمان احکام کُتُب آسمانی از طرف یهودیان و نصارا اظهار نارضایتی نمود و ذلّتِ‌شان را بیان فرمود، به همین ترتیب یک فردِ مسلمان هم وقتی که احکام و

مسایل «قرآن» و اسلام را با وجود توان و قدرت بیان اظهار ننماید، تحت این حکم داخل است. حکم کسانی که «قرآن» را مطابق با خواست و رضای مردم بیان می‌کنند، یعنی چیزهایی راکه مردم از بیان آن‌ها ناراحت می‌شوند، پنهان می‌دارند نیز همین است.

رسول الله ﷺ فرمودند:

«من سُئل عن علمٍ فکتمه اُلبهم بلجامٍ من نار»[1] (هر که از چیزی که می‌داند سؤال شود و او آن را مخفی سازد، روز قیامت با لگامی آتشین افسار می‌شود).

حضرت قتاده رحمه الله می‌فرماید: علمی که اشاعه و تبلیغ نشود، همانند خزانه‌ای است که از آن استفاده نمی‌شود و مثال حکمتی که اظهار نگردد، مانند بتی است که ایستاده، ولی نه می‌خورد و نه می‌آشامد.[2]

امام ثعلبی رحمه الله از حسن بن عمار رحمه الله روایت می‌کند که گفت: من درب خانه‌ی امام زهری رحمه الله را زدم. حضرت آمد و من گفتم: برای من حدیث بیان کنید. گفت: مگر نمی‌دانستی که من روایت حدیث را ترک کرده‌ام؟ به ایشان گفتم: یا شما برای من حدیث بیان کنید یا من حدیث می‌خوانم و شما گوش کنید. فرمودند: تو برای من حدیث بیان کن. گفتم: حدثنی الحکم بن عیینه عن نجم الخراز قال: سمعت علی بن ابی طالب رضی الله عنه یقول: «ما اخذ اللّه تعالی علی أهلِ الجهل ان یتعلّموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلّموا» (خداوند از جاهلان عهد نگرفته که تعلیم حاصل کنند، بلکه اول از علما عهد گرفته است که علم را تعلیم دهند.) وقتی این سخن را روایت کردم، اوَ برای من چهل حدیث روایت نمود.[3]

---

۱. تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۳/۵۵٦).

۲. تفسیر کبیر: ۹/۱۳۱ ـ ۱۳۰.

۳. تفسیر بغوی: ۱/۳۸۳ ـ و روح المعانی: ۴/۳۹۰ ـ و تفسیر قرطبی: ۴/۳۰۵ ـ و تفسیر مظهری:

علت بیان این احادیث و آثار این بود که احادیث تفسیر آیه‌ها هستند و از این روایات هم ثابت می‌شود که وعید آیه‌ها مختص علمای اهل کتاب نیست، حکم کتمان کنندگان این امت نیز همین است؛ چنان‌که در تفسیر حضرت حسن و قتاده رحمهما الله راجع به ضمایر مفعولی «لَتُبَيِّنُنَّهُ» و «و لا تکتمونه» و... به آن تصریح شده بود.

۱- در روایات تاریخی آمده است: حجاج بن یوسف، حضرت حسن بصری رحمه الله را که در حق او سخنانی گفته بود و به مزاق وی خوش نیامده بود، به دربار خویش احضار کرد و پرسید: درست است که نزد مردم مرا به عنوان جبّار منافق یاد کرده‌ای و ملامت نموده‌ای؟ حضرت حسن رحمه الله در جواب گفتند: تمام آن‌چه را که بتو رسانده‌اند، من نگفته‌ام (بعضی از آن گفته‌ها از من نیست) و همه‌ی گفته‌هایم را نیز به تو نرسانده‌اند (هنوز کم شنیده‌ای!). حجاج گفت: تو گفته‌ای که نفاق در زمان خلفای راشدین بسیار مغلوب شده بود، به اوج خویش رهسپار است و کسی هم جلودارش نیست.) بدان که این کلمات بر من خیلی سنگین است. چگونه جرأت می‌کنی من را عامل پیشرفت نفاق و کفر معرفی نمایی؟ حضرت حسن رحمه الله در جوابش این آیه را خواند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ ...﴾ (به او فهماند که خداوند متعال از گذشتگان قول گرفته است که کتمان حق نکنند و این موضوع را در کلام خویش برای ما هم بیان کرده تا درس بگیریم و احکام الهی را به طور کامل بیان نماییم. من نیز به امتثال قرآن کریم حقیقت را به مردم گفته‌ام. حال خود دانی اگر بیان کردن قرآن نزد تو بد است، هر جزایی که خودت تشخیص می‌دهی، بر من جاری ساز. اما اگر دَم از اسلام می‌زنی، پس از کار من ناراحت مشو و بر من تعدّی مکن!) حجاج که جلوی درباریان در

← ۱۹۵/۲ - ۱۹۴.

مقابل قرآن نمی‌توانست دَم بزند، به ناچار حضرت حسن رحمه‌الله را به حال خود واگذاشت و بدین ترتیب آن بزرگوار از چنگال حجاج نجات یافت.[۱]

۲ـ مرتبه‌ای دیگر شخصی نزد حضرت حسن بصری رحمه‌الله آمد و پرسید که نظر شما در مورد حجاج بن یوسف چیست؟ حضرت حسن بصری رحمه‌الله لحظه‌ای با خود اندیشید که از یک مسأله‌ی مهم سؤال شدم؛ اگر حقیقت را نگویم، در قیامت مسئول خواهم شد و اگر حقایق را به او بگویم، به زودی حجاج اطلاع خواهد یافت و بر من ظلم و جفا خواهد نمود. اما فکر آخرت بر آن مرد راستین غالب بود. لذا با توجه به عاقبت دنیوی، شروع کرد به اظهار حقایق درباره‌ی حجاج و گفت: حجاج، هم یک ظالم و فاجر است و هم یک منافق صفت که مردم را می‌فریبد و می‌کشد! خبر به حجاج رسید. او را به دربار خود خواست و گفت: ای حسن! تو در حق من چه می‌گویی؟ حضرت حسن بصری رحمه‌الله هر آن‌چه را که گفته بود، بدون کم و کاست بیان کرد. حجاج گفت: تو از سطوت من نمی‌ترسی؟ گفت: خیر. زیرا چوب تو از چوب خالق آسان‌تر است. حجاج گفت: مگر به تو وحی آمده که این طور جرأت می‌کنی؟ فرمود: به من نه، اما به پیامبرم آری. گفت: منظورت کدام وحی است؟ به من بگو. فرمودند: وحی آمد که علم خود را پوشیده نکنید، و سپس همین آیه را خواند. حجاج گفت: این در مورد اهل کتاب نازل شده. حسن بصری رحمه‌الله فرمود: این آیه عام است؛ زیرا خداوند نفرموده: «من الیهود و النصارا» بلکه فرموده: ﴿الَّذِيْنَ أُوتُوْا الكِتَابَ...﴾، بر ما هم کتاب نازل شده، لذا ما هم مشمول این حکم هستیم و اضافه کرد: هر کس به ظلم کشتار راه بیندازد و مردم از او در ترس باشند، او فاسق و فاجر است. آن گاه فرمود: ای حجاج! اگر با خداوند متعال مقابله

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/ ۱۳۰.

می‌کنی، پس مرا قتل کن و اگر نه رهایم کن. حجاج ایشان را آزاد کرد و دیگر به وی تعرّض نکرد.

حجاج اگر چه یک ظالم بود، اما به هر حال مسلمان بود و می‌دانست که در مقابل «قرآن» و حکم خداوند متعال نمی‌توان قد علم کرد. مانند امرای امروزی نبود که اگر یکی هر قدر هم «قرآن» و خداوند متعال را واسطه بگیرد، به آن بها نمی‌دهند!

▣ اظهار حق واجب است

از این آیه علما استدلال نمودند که بر هر کسی که خداوند متعال به وی علمی داده است. اظهار و بیان آن علم بر او واجب است و اگر نه، مسئول خواهد شد.

اظهار و بیان علم به پنج طریق می‌باشد که به شرح ذیل‌اند:

۱ـ به طریق تعلیم و تدریس.

۲ـ به صورت وعظ و تبلیغ.

۳ـ به صورت تألیف و تصنیف.

۴ـ به صورت افتا (مسایل و احکام دین را به صورت مکتوب واضح و مدلّل برای مردم بیان کند).

۵ـ به صورت قضاوت.

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَفْرَحُوْنَ بِمَآ اَتَوا وَّ يُحِبُّوْنَ اَن يُّحْمَدُوْا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوْا ...﴾

- در این آیه رد است بر گروهی از متصوّفه که در مجالس خود مشغول تمجید

و مدّاحی خود هستند بدون ثبوت آن کمالات و چنانچه دارای کمالاتی هم باشند، باز هم مدّاحی خود و دوست داشتن آن کار از جانب دیگران مذموم است.[۱]

اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اخْتِلَافِ الَّیْلِ وَ النَّهَارِ لَاٰیٰتٍ
هر آئینه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه‌هاست

لِّاُولِی الْاَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِینَ یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیَاماً وَّ قُعُوْداً وَّ عَلٰی
برای صاحبان خرد؛ ● آنان که یاد می‌کنند الله را ایستاده و نشسته و بر

جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُوْنَ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ رَبَّنَا مَا
پهلوهای خویش خفته و تأمل می‌کنند در آفرینش آسمان‌ها و زمین و می‌گویند:

خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً سُبْحٰنَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾ رَبَّنَآ اِنَّکَ مَنْ
ای پروردگار ما! نیافریده‌ای این‌ها را باطل. پاکی تُراست، پس نگهدرا ما را از عذاب آتش ● ای پروردگار ما! هر

تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَیْتَهٗ وَ مَا لِلظّٰلِمِیْنَ مِنْ اَنْصَارٍ ﴿۱۹۲﴾ رَبَّنَآ
آئینه توهرکس رادرآری به‌دوزخ،به‌تحقیق رسواکردی اوراونیست ستمکاران را هیچ‌یاری‌دهنده‌ ● ای پروردگارما!

اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِیاً یُّنَادِیْ لِلْاِیْمَانِ اَنْ اٰمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا
هرآئینه شنیدیم‌نداکننده‌را که‌به‌آوازبلندمی‌خواندبه‌سوی‌ایمان‌که‌ایمان‌آورید به پروردگارخویش پس ایمان‌آوردیم

فَاغْفِرْلَنَا ذُنُوْبَنَا وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّاٰتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ ﴿۱۹۳﴾ رَبَّنَا وَ
ای پروردگار ما! پس بیامرزگناهان ما را و دورکن از ما بدی‌هایمان و بمیران ما را با نیکوکاران ● ای پروردگار ما!

---

۱. بیان القرآن تهانوی: ۲ / ۸۳ .

آتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلىٰ رُسُلِكَ وَ لاَ تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّکَ لَا
و بده به ما آن چه وعده کرده‌ای به ما از زبان رسولان خود و رسوا مکن ما را روز قیامت. هر آئینه تو

تُخْلِفُ الْمِيْعٰادَ 
خلاف وعده نمی‌کنی ●

ربط و مناسبت

ارتباط این آیه‌های کریمه با گذشته به چند طریق است:

۱ـ در گذشته به توحید اشاره رفت و وحدانیت او تعالیٰ اثبات شده بود. اکنون دلایل توحید و همچنین جواب انتقاد مشرکان بر توحید را بیان می‌کند که الزاماً از پیامبر ﷺ می‌خواستند کوه صفا را برای شان به طلا مبدل سازد که آن‌گاه ایمان می‌آورند و ... . خداوند متعال با انزال این آیه‌ها می‌فرماید که ایمان، نصیب شما (مشرکان) نیست، زیرا دلایل قدرت خداوند در دنیا بیش از آن هستند که عاقلان، منکرِ وحدانیت آن ذات باشند. اگر واقعاً از توحید بهره‌ای دارید یا به آن علاقمندید، چرا دلایل آن را در پیرامون خود جست و جو نمی‌کنید؟

۲ـ قبلاً مسلمانان را از حال اهل کتاب و مکر و فریب آنان و انتقاداتی که بر توحید و رسالت داشتند، آگاه و نیز ضعف توحید آنان را بیان فرمود که گفته بودند: (العیاذ بالله) خداوند فقیر و ما غنی هستیم. در این آیات امت محمّد (علی صاحبهاالصلاة والسلام) را متوجه می‌سازد که در میدان توحید مثل اهل کتاب دروازه‌ی اعتراض و تنقید بر صاحب رسالت را گشاده نکنید که باعث هلاکی‌تان می‌شود.

۳ـ عادت قدسی خداوند ذوالجلال در بیان ازلی و سرمدی خویش چنین است که هنگامی که احکام و قصص و مسایل را بیان می‌فرماید، پس از آن به کرّات مسلمانان را به توحید متوجه می‌سازد. حکمت این شیوه نیز این اشت که عادتاً وقتی انسان به مدت طویلی در لابلای مسایل جانبی تفحّص یا مطالعه نماید، ممکن است در وجودِ او غفلت از موضوع اصلی پیدا گردد و چون موضوع اصلی در دین توحید است، در این محل نیز پس از بیانات متعدد در زمینه‌های مختلف، شروع به بیان اصل الاصول یعنی توحید نمود.

سبب نزول

در سبب نزول این آیه‌ها دو روایت وجود دارد:

۱ـ امام طبرانی رحمه الله و ابن مردویه رحمه الله و غیرهما از حضرت «ابن عباس» رضی الله عنهما روایت می‌کنند که گفت: کفار مکه تصمیم گرفتند از رسول اللّه صلی الله علیه وسلم الزاماً معجزه‌ای بطلبند که وی از آوردن آن عاجز بماند. آنان برای این کار لازم دیدند که از اهل کتاب بپرسند بزرگ‌ترین و مشکل‌ترین معجزه‌ی پیامبران کدام بوده است. آنان وقتی نزد یهود رفتند و این سوال را مطرح کردند، آنان در جواب گفتند: عصا و ید بیضا معجزترین معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام بوده است. وقتی نزد مسیحیان رفتند، از آنان شنیدند که بزرگ‌ترین معجزه‌ی حضرت عیسی علیه السلام بیناکردن کور مادرزاد و شفای برص و زنده نمودن مرده‌ها بوده است. کفار مکه با هم مشوره کردند و نتیجه گرفتند که از پیامبر صلی الله علیه وسلم بخواهند کوه «صفا» را به طلا تبدیل کند؛ چون به نظر آنان این مشکل‌ترین چیز بود. آنان نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند و گفتند: اگر کوه «صفا» را به طلا تبدیل نمایی، ایمان خواهیم آورد. در جواب آنان این آیات نازل شد؛ بدین پیام که: مگر

معجزه‌ی رسول اسلام ﷺ کم هستند که شما از او می‌خواهید کوه «صفا» را طلا کند؟[۱] خداوند متعال و رسولش نیازی به شما ندارند که برای ایمان‌تان چنین شرطی پیشنهاد می‌کنید. اگر واقعاً می‌خواهید ایمان بیاورید، همین زمین و آسمان را نگاه کنید که خود معجزه‌ی بزرگی است. به جمادات و نباتات و حیوانات بنگرید که خاصیت و کیفیت زندگی هر کدام مختلف است، ... .

۲ـ ابن حبان رحمه‌الله و ابن عساکر رحمه‌الله از حضرت عطاء بن ابی رباح رحمه‌الله روایت می‌کنند که فرمود: من از حضرت عایشه صدیقه رضی‌اللّه‌عنها سؤال کردم: یا ام المؤمنین! به کار عجیبی که از رسول اللّه ﷺ دیده‌ای، خبرم ده. ایشان به گریه افتادند و تا دیر وقت گریستند. بعد از آن فرمودند: هر حالت رسول اللّه ﷺ عجیب و غریب بود. به طور مثال شبی که نوبت من بود، اوایل شب در بالین من کمی استراحت نمودند، بعد از مدتی از من اجازه خواستند تا با خدای خود مشغول عبادت شوند و من اجازه دادم. ایشان بلند شدند و بعد از وضو، نماز را شروع کردند. در قیام چنان گریه نمودند که اشک مبارک ایشان بر سینه جاری شد. در رکوع و سجده نیز به همین منوال گریه کردند و تا طلوع فجر در این حالت گذراندند تا این که بلال رضی‌الله‌عنه آمد و گفت: یا رسول اللّه! وقت نماز است. من از آن حضرت ﷺ علت گریه‌شان را پرسیدم و گفتم: شما از گناه صغیره و کبیره بخشیده شده‌اید، چرا این قدر گریه می‌کنید؟ فرمودند: «افلا اکون عبداً شکوراً» (آیا پس بنده‌ی شکر گذاری نباشم)؟ یعنی من به این خاطر عبادت نمی‌کنم که گناه من عفو شود، که من معصوم هستم یا مقام مرا بلند کند. من به این خاطر بندگی می‌کنم که احسان و نعمت‌های خداوندی بر من به قدری زیاد

---

۱. به روایت طبرانی در معجم کبیر از ابن عباس رضی‌الله‌عنهما: ۱۰/۱۲، ش ۱۲۳۲۲ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر به اختصار: ۲/۳۲۲، ش ۴۷۰۲.

است که برای هیچ کس به این اندازه نیست. چنین می‌کنم تا باشد در مقابل دریای کرم و انعامش یک قطره شکر ادا کنم ... . بعد فرمودند: چرا گریه نکنم و شکر ادا ننمایم که دیشب خداوند متعال بر من این آیت‌ها را نازل فرموده است... و سپس این آیه‌ها را تا ﴿...فَقِنَا عَذابَ النَّار﴾[۱۹۱] خواندند و فرمودند:

«وای بر آن کس که این آیات را بخواند و در آن تفکر نکند!»[۱]

جمع هر دو روایت امکان‌پذیر است؛ ممکن است که هر دو واقعه پیش آمده بودند.

تفسیر و تبیین

انّ فی خلق السموات و الارض ... (۱۹۰)

انّ فی خلق السموات و الارض ... - به درستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، نشانه‌های پند آموزی برای عاقلان وجود دارد.

«سموات» عام است و از آن تمام علویات مراد است؛ مانند فرشتگان، ارواح مجرّده، عالم مثال، جنت، عرش، لوح و ... .

«ارض» نیز عام است و تمام سفلیات را در برمی‌گیرد.

ارباب کمالات در تمام مخلوقات کمال‌پذیر مانند انبیا و فرشته‌ها و ... وجود دارند، اما مثال اینان مانند عکس شیر است و در حقیقت صاحب اصلی قدرت ذات لایزال خداوند است و همه وابسته به او هستند و هیچ کس از طرف خود چیزی نیست. به قول مولای روم:

ما همه شیران ولی شیر عَـلَم جنبشش از باد باشد دم بدم

۱. روح المعانی: ۴ / ۵۰۰ـ۴۹۹ . همچنین به روایت عبد بن حمید ـ و ابن ابی الدنیا در «التفکر» ـ و ابن منذر ـ و ابن مردویه (درّمنثور: ۲ / ۱۱۱ ـ ۱۱۰).

شیخ سعدی رحمه الله می‌فرماید:

کار زلف توست مشک افشانی اما عاشقان
مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته‌اند

حافظ شیرازی رحمه الله فرمودند:

دوربینان بارگاه الست   جز از این پی نبرده‌اند که هست

شاه اکبر مراد آبادی هندی رحمه الله فرموده‌اند:

بهول کربیتاهی یورپ آسمانی باپ کو
بس خدا سمجهاهی اس نی برق کو اور بهاپ کو

(اروپا پدر آسمانی‌اش را فراموش کرده و برق و بخار را خدا می‌داند و بس.)

آن نادان‌ها همین برق و بخار را که ماشین‌ها را به حرکت در می‌آورد، اصل هر چیز می‌دانند. اما فکر نمی‌کنند که ماده و اصل وجود برق از کیست و چه کسی آن را آفریده؟ ثانیاً چه کسی به کاشف آن این فکر و هوش را داد تا این پدیده را کشف نماید. آنان بدین ترتیب به سبب نادانی خود، ذات یگانه‌ی خالق پاک را فراموش کرده‌اند.

واختلاف اللیل والنهار - اختلاف شب و روز در سه صورت نمایان است:

۱ - **تعاقب شب و روز که هیچ زمانی جمع نمی‌شوند** ـ زمانی که روز می‌آید، شب می‌رود و برعکس. این از شگفتی‌های قدرت خداوندی است که شب و روز با وجود چنین اختلافی، هیچگاه به جان هم نمی‌افتند و در هم متداخل نمی‌شوند!

۲ - **تفاوت و فرق شب و روز به اعتبار مکان و زمان** ـ تصور شود که هر قدر زمین به جانب نشیب برود، روزها بزرگ‌تر و شب‌ها کوچک‌تر می‌شوند. در

مناطق قطبی در طول شش ماه شب نمی‌آید. یعنی در تمام سال یک دفعه روز و یک دفعه شب می‌آید. در بلغار تا چهل روز شب نمی‌آید؛ وقتی غروب می‌شود قبل از غروب شفق، دوباره آفتاب طلوع می‌کند!

۳ـ **اختلاف ساعات شب و روز** ـ به اعتبار بندگان، دنیا به مدت پنج دقیقه هم از عبادت خداوند متعال خالی نیست. اگر در جایی وقت نماز اشراق است، در جایی دیگر نماز صبح می‌خوانند و در همان لحظه جایی دیگر وقت نماز ظهر است و ... .

نظیر این آیه را در سوره‌ی «بقره» خواندیم که با این الفاظ آغاز شده بود: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ ...﴾ [بقره: ۱۶۴] و در آن هشت دلیل از دلایل آفاقی و انفسی توحید ارایه شد و جامع‌ترین آیه قرار گرفت[1]. در این آیه به طور اختصار فقط سه دلیل از آن دلایل بیان شده است؛ اول «خلق السّمٰوٰت» (از دلایل آفاقی ـ علوی) و دوم «خلق الارض» (از دلایل آفاقی ـ سفلی) و سوم «و اختلاف اللیل و النهار» (از دلایل سفلی). این اشاره به این نکته دارد که اصل دلایلِ وحدانیت به اعتبار تقسیم از سه حال خالی نیستند: یا زمینی هستند یا آسمانی یا مرکب از این هر دو، مثل اختلاف لیل و نهار. توضیح آن که: گردش لیل و نهار از گردش شمس می‌شود، و شمس یک پدیده‌ی فضایی و جوی است و در عین حال شب و روز از پدیده‌های سفلی هستند.

<u>لَآيَاتٍ لِّأُولِي الأَلْبَابِ</u> ـ «آیات» جمع «آیة» است. در قرآن کریم لفظ «آیة» به چند معنی آمده است: ۱ـ معجزه، ۲ـ آیه، ۳ـ علامت. اینجا به معنی علامت و نشانه است. «آیات» جمع قلّت ولی در این محل قایم مقام جمع کثرت و به معنی

---

۱. این مطالب خواندنی وجذّاب را تحت همان آیه بخوانید (تبیین الفرقان: ۳/ ۵۷۰ الی ۵۸۹).

آن است؛ زیرا تنوین برای تفخیم و دال بر کثرت است.

«الباب» جمع «لُبّ» به معنی مغز خالص و هسته‌ی هر چیز است. مثلاً در هسته‌ی انبه مغزی هست مخصوص به آن میوه و همچنین در سایر میوه‌ها و دانه‌ها و هر چیزی دارای یک مغز و یک پوست می‌باشد. عقل را به این خاطر «لُبّ» می‌نامند که خالصه‌ی کلی انسان است. اگر عقل انسان سلب گردد مانند حیوان بی‌عقل و بی‌خرد می‌شود. دیوانه که عقل را از دست داده است، هیچ کس را نمی‌شناسد و تمییز نمی‌دهد. همین عقل است که اعضای انسان را محافظت می‌کند. مدار ایمان و عرفان و علم هم عقل است.

خلاصه، تمام کاینات را خداوند متعال می‌چرخاند. عِلم ذات پاک یک ثانیه هم از حالات مخلوقات غافل نیست، اگر یک صدم ثانیه نظر خداوند متعال از کاینات برگردد، همه هلاک و نابود خواهند شد و این برای صاحبان خِرَد و عقل، نشانه‌ای بزرگ برای درک وحدانیت او تعالی می‌باشد.

الّذین یذکرون اللّه قیماً وّ قعودا ... (۱۹۱)

در آیه‌ی قبل، تفکر و تدبّر صاحبان عقل و خرد در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز و نتیجه گیری آنان به وجود یک ذات باری تعالی و کمال علم و قدرت او، بیان گردید. در این آیه، اوصاف این خردمندان (اولوا الالباب) را بیان می‌فرماید و توضیح می‌دهد که آنان دارای چه اخلاق و صفات و کمالاتی هستند.

<u>الذین یذکرون اللّه قیاماً و قعوداً ...</u> - اولوالالباب کسانی هستند که خدای شان را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان ... یاد می‌کنند.

این جمله به اعتبار ترکیب نحوی در محل جر واقع است؛ چون صفت «اولی

الالباب» است و مضاف و مضاف الیه مجرورِ حرف جرّ (لام) می‌باشد. نزد بعضی در موضع رفع واقع شده و مبتداست. بعضی دیگر قایل‌اند که بنابر مدحیت در موضع رفع یا نصب قرار دارد. بعضی دیگر هم گفته‌اند که مبتدا است و خبر آن محذوف می‌باشد. اما این سخن که تقدیرش چنین می‌شود: «یقولون: ربّنا...». بعید است. راجح قول اول است.[1]

درباره‌ی کلمه‌ی «ذکر» که مراد از آن در اینجا چیست، مفسران سه قول دارند:

۱ـ گروهی قایل‌اند که منظور از «ذکر» در این آیه، نماز است؛ چنان که در آیه‌ی دیگر آمده: ﴿أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴]. پس معنا و مفهوم آیه چنین است: «اولوالالباب کسانی‌اند که نماز می‌خوانند در حالت ایستاده و اگر قدرت قیام ندارند، در حالت نشسته و اگر این قدرت را نیز نداشتند، در حالت خوابیده.» یعنی آنان در هیچ حال نماز را ترک نمی‌کنند.

طبق این قول، از آیه به فرضیت نماز و عدم سقوط آن در هیچ حالت، استدلال می‌شود.

۲ـ مقصود، همان ذکر معروف و مصطلح است. یعنی عبادت خداوند متعال به تسبیح و تهلیل و حمد و ... . می‌باشد و معنای آیه چنین است: «کسانی که صاحب عقل و تدبیرند، هیچگاه از ذکر و یاد خدا غافل نمی‌مانند؛ برابر است که در حال قیام باشند یا قعود یا این که در پهلوی خویش خفته باشند.»

از حضرت علی ؓ پرسیدند: اولوالالباب کیستند؟ فرمودند: کسانی که هر آن در یاد خداوند متعال مشغول‌اند و از دنیا کناره گیری می‌کنند و ابله کسانی هستند که به دنیا چسبیده‌اند و میل به آخرت ندارند و از یاد خداوند متعال غافل

---

۱. روح المعانی: ۴ / ۵۰۰.

هستند.

طبق این قول، از آیه به دوام ذکر در تمام حالات استدلال می‌شود.

۳ـ بعضی گفته‌اند که در «ذکر»، نماز و یاد خداوند متعال همه داخل‌اند. اما به اصالت منظور نماز است و اذکار بالتبع داخل هستند.

۴ـ نزد بعضی دیگر ذکر قلبی مراد است؛ زیرا مقصد از آن دوام ذکر است و دوام ذکر جز به ذکر قلبی ممکن نیست. چون دوام ذکر به زبان بسیار مشکل است؛ زیرا هنگام خواب خواه ناخواه زبان ساکت می‌شود. به همین دلیل صوفیان جهت علاج این مشکل، ذکر قلبی را به میدان آورده‌اند که در حالت خواب یا بیداری ذکر آن جاری است. پس به زبان کثرت ذکر می‌شود اما دوام ذکر، هرگز.[۱]

در مورد «ذکر» و «فکر» در سوره‌ی «بقره»، تحت آیه‌ی ۱۵۲ بحث کرده‌ایم. بدان مطالب مراجعه شود.[۲]

<u>و یتفکّرون فی خلق السموات و الارض</u> - یکی دیگر از اوصاف اولوالالباب است. خداوند متعال در محل «ذکر» فرمود که مرا یاد کنید، اما در محل «فکر» فرمود که در کاینات تفکّر کنید. حکمت این است که در نتیجه‌ی چنین تفکری بنده هم خودش را می‌شناسد و هم کاینات را؛ بنابراین: «من عرف نفسه فقد عرف ربّه». (هر کس خودش را شناخت، پروردگارش را هم شناخته است.)

سؤال: تفکر از ذکر افضل است. چرا در آیه ذکر از تفکر مقدم شده است؟

جواب اول: در ذکر اعتراف به عبدیت وجود دارد و ذاکر بندگی خود را به بارگاه الهی عرضه می‌کند. اما در فکر توجه الی المعبود است. پس صورت اول

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۹/۱۳۶ - و روح المعانی: ۴/۵۰۱-۵۰۰ - و درّ منثور: ۲/۱۱۰.
۲. ر.ک: تبیین الفرقان: ۳/۴۷۴-۴۹۸.

در این جنبه از تفکر افضل است. زیرا اعتراف به عبدیت خود از توجه به معبود افضل است.

جواب دوم: ذکر به نفس مربوط می‌شود و فکر متعلق به آفاق. است و نفس از آفاق مقدم است.

چنان که قبلاً هم گفته‌ایم دلایل بر دو قسم‌اند: آفاقی و انفسی. منظور از دلایل آفاقی، علایم و مظاهر قدرت و وحدانیت خداوند متعال در کاینات است. پس تفکر در کاینات خود استادی ماهر است که خداوند متعال و وحدانیت او را به ما می‌نمایاند و توجیه می‌کند. انسان هر قدر بی‌سواد باشد، اگر با عقل خدادادی خویش فکر کند، خداوند متعال را می‌شناسد که اصل مقتضای فطرت انسان پذیرفتن توحید است و تغییرات منفی بعداً و تحت عوامل دیگر به وجود می‌آیند. رسول الله ﷺ فرمودند:

«کل مولد یولد علی الفطرة؛ فابواه یهوّدانه او ینصّرانه او یمجّسانه».[1] (هر نوزادی بر فطرت اصلی «اسلام و توحید» متولد می‌شود؛ این پدر و مادر او هستند که یهودی یا مسیحی یا مجوسی‌اش می‌گردانند.)

علامه اصفهانی رحمه‌الله در «ترغیب و ترهیب» از حضرت ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند:

روز قیامت یک منادی از طرف خداوند متعال صدا می‌زند: اولواالالباب کجایند؟ بندگان می‌پرسند: منظور کدام اولواالالباب هستند؟ می‌گوید: آنان‌اند که خداوند متعال را یاد کرده‌اند در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلو و ... (آیه

---

۱. به روایت ترمذی از ابوهریرة رضی‌الله‌عنه: کتاب القدر / باب ۵ «ما جاء کل مولود یولد علی الفطرة»، ش ۲۱۳۸ - و طبرانی در معجم کبیر با اسناد و الفاظ مختلف: ۱ / ۲۸۳ الی ۲۸۵، ش ۸۲۶ الی ۸۳۵ و در معجم اوسط از اسود بن سریع رضی‌الله‌عنه، ش ۱۹۸۴ و ۴۰۵۰ و ۴۹۴۱ و ۵۳۵۰ و ۶۱۳۴ - و عبدالرزاق در مصنف: ۱ / ۱۵۱، باب القدر، ش (۴۶۸۲) ۲۰۲۵۶.

مذکور را تا آخر می‌خواند). سپس پرچمی مخصوص برای آنان برافراشته می‌شود و این گروه پشت سر پرچم حرکت می‌کنند و به آنان گفته می‌شود: برای همیشه وارد بهشت شوید.»[1]

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ ... (۱۹۲)

از این آیه تا چند آیه‌ی بعد، دعاهای «اولواالالباب» که بیانگر کمال عبدیت و التجای آنان به بارگاه اله العالمین است، بیان می‌شود و این‌ها همه از اوصاف این دسته افراد برگزیده‌ی خداوند متعال به حساب می‌آید.

<u>ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته ...</u> - «اخزیته» از «اخزاء» بر باب إفعال است. «اخزاء» به معانی متعددی به کار می‌رود که همه متقارب هستند. این معانی عبارت‌اند از:

۱ـ امام زجاج رحمه الله می‌فرماید: «اخزاء» به معنی دور کردن است. (معنی آیه می‌شود: «خدایا، آنان را که تو در جهنم می‌اندازی، محققاً از رحمات خود دور گردانیدی».)

۲ـ به معنی اهانت و ذلیل کردن. (معنی آیه می‌شود: «خدایا، آنان را که تو در جهنم می‌اندازی، ذلیل و وهن نمودی».)

۳ـ به معنی إهلاک. (معنای آیه می‌شود: «آنان را که تو در جهنم انداختی، هلاک شان کردی».)

۴ـ به معنی فضیحت و رسوا کردن. (می‌شود: «آنان را که تو در جهنم انداختی، محققاً رسوایشان نمودی».)

۵ـ به معنی شرمنده و خجل کردن. (می‌شود: «آنان را که تو درجهنم

---

۱. به روایت منذری در «ترغیب و ترهیب» (الدر المنثور: ۲/ ۱۱۰ ـ و روح المعانی: ۴/ ۵۰۰).

انداختی، شرمنده‌شان ساختی».)

۶ - به معنی انقطاع الحجة. (می‌شود: «آنان را که تو در جهنم انداختی، محققاً دلیلی برایش شان نمانده است».)[۱]

معنی واضح و راجح، معنی دوم است.

رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ ... (۱۹۳)

ربنا... - یعنی: «یقولون ربنّا ...» بیان دعای دیگر اولواالالباب است. می‌گویند: پروردگارا! همانا شنیدیم ما صدای منادی تو را که به ایمان ندا می‌کرد و ما هم اجابت کردیم و به تو ایمان آوردیم. پس ای پروردگار ما! به برکت ایمان و اجابت، گناهان کبیره‌ی ما را ببخش و گناهان صغیره‌ی ما را کفاره کن و ما را با بندگان نیکوکار خویش موت بده و در زمره‌ی آنان محشور گردان.

منادیاً ینادی - در مورد این که منظور از «منادی» کیست، مفسران دو قول دارند:

۱ - منظور رسول الله ﷺ است. چون داعی الی الحق و التوحید رسول الله ﷺ است. خداوند متعال در قرآن کریم درباره‌ی این وصف رسول خویش فرموده است: ﴿وَ دَاعِياً إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ﴾ [احزاب: ۴۶] و: ﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾ [نحل: ۱۲۵]. در حدیث نیز آمده که فرشتگان آن حضرت ﷺ را به همین نام خواندند.[۲] یعنی اولواالالباب می‌گویند: پروردگارا! ما دعوت رسول تو را که به سوی تو دعوت می‌داد، شنیدیم و ندایش را لبیک گفتیم و به تو ایمان آوردیم.

این قول از حضرت ابن عباس و ابن مسعود و ابن جریج ؓ مروی است و

---

۱. روح المعانی: ۵۰۶/۴ + تفسیر کبیر: ۱۴۱/۹.

۲. تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۱/ مقدمه‌ی دوم/ فایده‌ی چهارم، «نقش پیامبران علیهم السلام چیست؟»).

نظر جمهور نیز همین است.

۲ـ مراد از «منادی»، قرآن است. زیرا قرآن عین دعوت است و در هر زمان و برای هرکس وجود دارد. یعنی آنان می‌گویند: وقتی قرآن اعلان نمود که به خدا و رسولش ایمان بیاورید، ما هم دعوتش را اجابت نمودیم. محمد بن کعب قرطی رحمه‌الله و قتاده رحمه‌الله چنین گفته‌اند. قول راجح، قول اول است.

در روایات آمده که رسول الله ﷺ در زمان تبلیغ و وعظ خشمگین‌تر می‌شدند؛ چشم‌های‌شان قرمز و صدای‌شان بلند می‌شد، گویا ترساننده از لشکری بزرگ بود. این شأن داعی بودن آن حضرت علیه‌السلام بود.[۱]

آوردن «ینادی» پس از «منادیاً» ـ در حالی که این ندا در ضمن «منادیاً» وجود داشت ـ برای اظهار فخامت و عظمت شأن منادی است.

سؤال: فرمود: ﴿فاغفرلنا ذنوبنا وکفرّ عنا سیئاتنا﴾. در حالی که ظاهراً «ذنوب» و «سیئات» یک چیز است و همچنین «مغفرت» و «کفاره». علت و حکمت این تکرار چیست؟

جواب: در این مورد چند نظر هست:

۱ـ مراد از «ذنوب»، گناهان ما تقدّم (گناهان قبلی انسان) و مراد از «سیئات»، گناهان ما تأخر (گناهان بعدی) است.

۲ـ منظور از هر دو جمله، یکی است و علت این تکرار، محض برای تأکید است؛ چون در دعا تکرار پسندیده است.

۳ـ مقصد از «ذنوب»، گناهانی هستند که به توبه معاف می‌شوند و مراد از «سیئات»، گناهانی هستند که به عبادات از بین می‌روند.

۴ـ مراد از «ذنوب»، گناه‌هان کبیره و مراد از «سیئات»، گناهان صغیره است.

---

۱. ر.ک: تفسیر قرطبی: ۳۱۷/۴ ـ و روح المعانی: ۵۰۸/۴.



۵ـ منظور از «ذنوب»، گناهانی‌اند که شخص عمداً انجام می‌دهد و مقصد از «سیئات»، گناهانی‌اند که نادانسته مرتکب می‌شود یا نمی‌داند که گناه است.[۱]

۶ـ «ذنوب»، در حقوق اللّه و «سیئات»، در حقوق العباد منظور است.

از این میان، راجح و اَولی توجیه چهارم است.

در مقابلِ گناه کبیره «اغفر» آورد و در مقابلِ سیئات، «کفّر»، آورد؛ چون فعل «غفران» مخصوص خداوند متعال است و «تکفیر» مشترک است بین عبد و رب.

ثانیاً، غفران آن است که فقط گناه و جرم را از انسان دفع می‌کند و «تکفیر» آن است که هم گناه و هم آثارش را به طور کلی از بین می‌برد و محو می‌کند. به همین خاطر آثار صغایر زود محو می‌گردند.[۲]

و توَفَّنَا مَعَ الابرار ـ دعا می‌کنند: همچنان که در زندگی قرین تقوا و اجتناب و پاکی از گناهان باشند، مرگ‌شان نیز همراه با «ابرار» و مثل ابرار باشد.

«ابرار» جمع «بَرّ» به معنی نیکوکار است. مانند «ارباب» که جمع «ربّ» است. در اصطلاح «ابرار» بندگانی را می‌گویند که اعمال نیک‌شان از اعمال بد بیشتر و کبیره‌های‌شان از صغایر کمتر باشد.

«و توقنا مع الابرار» سه توجیه دارد:

۱ـ توجیه اول این که: ما را توفیق بده که در زندگی همواره تا دم مرگ با نیکان باشیم و مرگ ما هم در میان نیکان باشد و آنان جنازه‌مان را بشویند و بر آن نماز بخوانند.

این مسلم است که هزاران بنده‌ی گناهکار به برکت نماز دادن و شستن

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۹/۱۴۶ ـ و روح المعانی: ۴/۵۱۰ ـ ۵۰۹.
۲. روح المعانی: ۴/۵۱۰ـ۵۰۹.

بندگان نیک مغفور می‌شوند و قبرشان پر نـور مـی‌گردد. بـه هـمین عـلت آن حضرت ﷺ دستور دادند هیچ مرده‌ای را بدون نماز جنازه قبر نکـنید تـا بـه برکت گناهانش بخشوده شود و خود ایشـان ﷺ دوست داشـتند شـخصاً بـر جنازه‌های اصحابش نماز بخوانند که امید مغفرت آنان را صد در صد می‌کرد.

در روایت آمده: پیرزنی حبشی همیشه مسجد نبوی را جاروب می‌زد، وقتی مُرد، بدون اطلاع آن حضرت ﷺ دفن گردید و بعد که ایشان اطـلاع یـافتند فرمودند: «الا آذنتمونی بها؟» (چرا مرا به مرگ او اطلاع ندادید و برای جنازه‌اش اجازه نگرفتید؟) سپس فرمودند: «فلا تفعلوا، لا اعرفنّ ما مات منکم میتٌ ماکنت بین اظهرکم الا آذنتمونی به فان صلوٰتی علیه له رحمة» (دیگر این کار را نکنید. از این به بعد هیچ مرده‌ای از شما مسلمانان بدون اطلاع من دفن نشود. چون نماز من بر او رحمت و سبب بخشایش است.) پس از آن با صحابه بر قبر آن پیر زن نماز خواند.[۱]

ناگفته نماند که منافقان و مشرکان چون اصلاً قابل مـغفرت نـیستند، نـماز صالحان بر جنازه‌ی آنان فایده‌ای برای شان ندارد. چون وقتی «ابن اُبیّ» ـ رییس منافقان ـ مرد و رسول الله ﷺ خواستند بر جنازه‌اش نماز بخوانند، حـضرت عمر فاروق ؓ گفت: ای رسول الله ﷺ! او منافق است، بر وی نماز نخوانید! اما پیامبر ﷺ بر وی نماز خواند. ولی لحظه‌ای بعد این آیه‌ی کریمه نازل شد:

﴿وَ لَا تُصَلِّ عَلَى اَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ اَبَداً وَ لَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهِ﴾ [توبه: ۸۴]: ای پیامبر! هرگز بر هیچ یک

---

۱. به روایت مسلم در صحیح از ابوهریره ؓ : جنائز / باب ۲۳ «الصلوٰة علی القبر»، ش ۷۱ (۹۵۶) و بخاری در صحیح (مختصراً): جنائز /باب ۷۶ «الصلاة علی القبر بعد ما یُدفن»، ش۱۳۳۷ ـ و نسایی در سنن: جنائز / باب ۹۴ «الصلوٰة علی القبر»، ش ۲۰۲۱ ـ و ابن ماجه در سنن از یـزید بـن ثـابت ؓ : جنائز / باب ۳۲ «ما جاء فی الصلوٰة علی القبر»، ش ۱۵۲۸ و از چند صحابه‌ی دیگر با الفاظ مـختلف، همان باب ـ و بیهقی در سنن کبری: ۵/۳۸۵ الی ۳۸۸، ش ۷۱۱۱ الی ۷۱۱۹ ـ و طبرانی در معجم کبیر از ابن عباس ؓ مختصراً: ۱۱/۱۹، ش ۱۱۶۰۷.

از منافقان مرده نماز مخوان و بر قبرش برای دعا مایست.

بر همین مبنا خواجه مجددالف ثانی رحمه‌الله فرموده‌اند: چون مسلمانی فوت کند، مستحب است در نمازش کمی تأخیر شود و برای نماز جنازه‌ی او عالمی متّقی و ربّانی جست‌وجو گردد.

۲ ـ توجیه دوم این که: از ما کارهای «ابرار» را بگیر و توفیق ده که مانند آنان در کار جهاد و تعلیم و تبلیغ باشیم و در همان حالت بمیریم که در چنین صورتی امید مغفرت بسیار است.

۳ ـ توجیه سوم این که: موت بده ما را در حالی که مزین به صفات «ابرار» باشیم. ابرار در حال بندگی واقعی مرده‌اند؛ ما را نیز همانند آنان بندگی واقعی عطا فرما و مثل آنان بمیران. در این توجیه باید مضافی را محذوف دانست. یعنی: «و توفنا مع صفات الابرار».

دعای «و توفنا مع الابرار» نیز از دعاهای اولواالالباب است. پس معلوم گشت که یکی از صفات اولوالالباب همین است که پیوسته طلبکار مردن و محشور شدن در زمره‌ی نیکوکاران هستند.

هر سه توجیه می‌توانند در تفسیر آیه مناسب افتند.

ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رُسُلک ... (۱۹۴)

این دعای سوم «اولواالالباب» است.

ربنا و اتنا ما وعدتنا... ـ در اینجا نیز «یقولون» محذوف است. یعنی: «یقولون ربّنا ...» (می‌گویند: پروردگارا! بده به ما آن‌چه که وعده کرده‌ای به ما بر پیامبرانت.)

منظور از «ما وعدتنا علی رُسلک» یعنی چه؟ در این باره سه توجیه هست:

۱ ـ مضاف محذوفی وجود دارد که با ملاحظه‌ی آن، جمله‌ی کریمه چنین

می‌شود: «ما وعدتنا وعداً کائناً علی ألسنةِ رسلک ...».

۲ - محذوف این است: «... علی تصدیق رسلک» (وعده داده‌ای به ما که هر کس رسل مرا قبول کرد و از ایشان پیروی نمود، او را جزای خیر خواهم داد و کامیاب می‌گردانم).

۳ - «علی» در اینجا به معنی «مَعَ» و متعلق به «آتنا» است. یعنی: «إتنا ما وعدتنا مع رسلک ...» (آنان را در اجر ما شریک گردان؛ چون آنان دال علی الخیر بوده‌اند و ما به برکت دعوت آنان هدایت یافته‌ایم. لذا روز قیامت ما را با آنان محشور گردان.)

معتبر و راجح، توجیه دوم است.[1]

ولا تخزنا یوم القیامة - مراد از «خزی» در این جا شرمندگی میدان محشر است، نه دوزخ. چون ابرار و صالحان به دوزخ نمی‌روند. دعا می‌کنند که ما را در روز قیامت به سبب گناهان‌مان شرمنده و رسوا مگردان.

انک لا تخلف المیعاد - تو هیچ زمان خلاف وعده نمی‌کنی. بنابراین، امیدواریم که ما را طبق وعده‌ی خود جزای خیر دهی و با رسولان خود نمایی.

سؤال عقلی: ظاهر است که خلاف وعده از ذات الهی محال است. پس وقتی که وجود یک چیز اصلاً محال است، دعا کردن برای طلب آن یا برای عدم آن چه فایده‌ای دارد؟

جواب: اصولاً مقصود در دعا طلب فعل نیست، بلکه اظهار عبدیت یا طلب توفیق به انجام اعمالی است که در انسان اهلیت و لیاقت حصول موعود را پیدا می‌کند. به همین دلیل انسان هنگام دعا کردن نباید طلب فعل را مقصود خود بگرداند. بلکه باید به نیت اظهار عجز و عبدیت دعا نماید. روی همین نکته

---

۱. ر.ک: تفسیر کبیر: ۱۴۷/۹ - و روح المعانی: ۵۱۱/۴-۵۱۰.

است که بسیاری چیزها وجودشان ثابت نیست، اما در قرآن دستور دعا به آن آمده است. مثلاً معلوم است که خداوند متعال به غیر حق فیصله نمی‌نماید، اما در دعا برای انکسار و نیازمندی می‌توان گفت: ﴿رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ﴾ [انبیاء: ۱۱۲].

اوصاف اولوا الالباب

در این آیه‌ها، برای «اولواالالباب» چند صفت بیان شد که ترتیباً عبارت‌اند از: ۱ـ همیشه در یاد خدا، ایستاده باشند یا نشسته یا خوابیده و غافل نبودن از او تعالی در هیچ حال و تحت هیچ شرایطی. ۲ـ تفکّر در خلقت آسمان‌ها و زمین و پی بردن به وحدانیت و قدرت بی‌همتای اله العالمین، ۳ـ اعتراف به عبدیت خویش و ربوبیت اله العالمین و طلب آمرزش و دعا خواستن از او تعالی، ۴ـ دعای دور ماندن از جهنم و رسوایی آخرت، ۵ـ دعای مرگ مثل مرگ ابرار و محشور شدن در زمره‌ی نیکان.

فضایل چند آیه‌ی پایانی سوره‌ی «آل عمران»

آیه‌هایی که تفسیر شد، دارای فضایلی هستند که آن‌ها را ممتاز و دارای ویژگی خاص می‌گرداند. در روایات چنین آمده است:

۱ـ از حضرت عثمان رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:
«کسی که در شب آیه‌های آخر سوره‌ی آل عمران را بخواند، ثواب عبادت تمام شب برای او نوشته می‌شود.»[۱]

۲ـ در روایتی دیگر آمده است: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله شب‌ها برای عبادت

---

۱. به روایت دارمی در سنن از عثمان بن عفان رضی الله عنه: من کتاب فضائل القرآن / باب ۱۶ «فی فضل آل عمران»، ش ۳۳۹۹.

از خواب بلند می‌شدند، بعد از خواندن کلمه‌ی توحید و تمجید همین آیات را می‌خواندند و به جانب آسمان می‌نگریستند.(۱)

۳- از حضرت ابن عباس رضی‌الله‌عنه مروی است: پدرم مرا به خانه‌ی خاله‌ام میمونه رضی‌الله‌عنها فرستاد تا طریق تهجد و عبادت شبانه‌ی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم راببینم و یاد بگیرم. در آنجا دیدم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم ثلث آخر شب بیدار شدند و پس از خواندن کلمه‌ی توحید و تمجید، همین آیات را تلاوت نمودند.(۲)

بنابراین روایات، خواندن این آیه‌ها برای تهجدگزار بعد از بیدار شدن مستحب است.

علوم و معارف

▣ اقسام عقل

در آیه‌ها به عقل و صاحبان عقل اشاره رفت. اینک باید دانست عقل چند قسم است و صاحبان چه نوع عقلی عاقل و «اولواالالباب» گفته می‌شوند.

عقل بر دو گونه است: عقل سلیم و عقل سقیم. سُقم عقل در نتیجه‌ی اعمال خود انسان به وجود می‌آید. اگر انسان عقل خودش را در بندگی و عبادت خداوند متعال صرف کند، تمامِ عقل سلیم است و اگر به چیزهای دنی و دروغین دنیا و مطالب ضلالت‌بار متوجه کند، عقل او را «عقل سقیم» می‌نامند. مثلاً اگر یکی به تدریس و تعلیم قرآن و حدیث و علومی که برای انسان مفید و برای آخرتش کارساز و ثمربخش است مشغول شود، دلیل بر این است که عقل

---

۱. به روایت ابن السنی و ابن مردویه و ابونعیم و ابن عساکر از ابوهریره رضی‌الله‌عنه (الدر المنثور: ۲/۱۱۶).
۲. با تفصیل بیشتر به روایت بخاری در صحیح: تفسیر القرآن / سوره‌ی آل عمران / باب ۱۷، ش ۴۵۶۹ و باب ۱۸، ش ۴۵۷۰ و باب ۱۹، ش ۴۵۷۱ و باب ۲۰، ش ۴۵۷۲ و... - و مسلم در صحیح: صلاة المسافرین و قصرها / باب ۲۶ «الدعا فی صلاة اللیل و قیامه»، ش ۱۸۱ به بعد (۷۶۳) - و بغوی در تفسیر: ۱/۳۸۵ - ۳۸۴ - و...

او سلیم است. زیرا عقل حکم می‌کند که باید کاری کرد که به حیات ابدی رسید. برعکس، اگر کسی مشغول علوم ضلالت‌آمیز و بسیار سطحی گردد که جز در دنیا فایده‌ای از آن‌ها متصور و متوقّع نیست یا اصلاً جز ضرر چیزی ندارد، وی دارای «عقل سقیم» است. همین طور اگر کسی با اسلحه‌اش، دشمنان را بکشد، دارای «عقل سلیم» و اگر کسی دیگر با اسلحه‌اش دوست و برادرش را بکشد، دارای «عقل سقیم» است.

در جلوی حضرت علی ﷺ از اهل صنایع تعریف و تمجید نمودند. ایشان فرمودند: «لولا الحمقیٰ لخربت الدنیا» (اگر احمق‌ها نمی‌بودند، دنیا خراب می‌شد.) آن حضرت ﷺ می‌خواست بفهماند کسانی که دارای عقل سقیم‌اند، برای نظام و تعمیه ظاهری دنیا آفریده شده‌اند. آنان که همت بلند دارند وعقل‌شان سلیم است، به چیزهای عالی‌تر فکر می‌کنند.

▣ صدا در «ذکر»

«ذکر» به اعتبار پستی و بلندی آواز بر سه قسم است:

۱ـ ذکر خفی، ۲ـ ذکر جهری متوسط، ۳ـ ذکر جهری مفرط.

«ذکر خفی» آن است که در دل و به تصور باشد. این نوع ذکر نزد همه جایز است و در قرآن و احادیث به آن تصریح شده است.

«جهر متوسط» آن است که صدای ذاکر را کسانی که در اطرافش باشند، بشنوند. درجه‌ی ادنای این ذکر آن است که فقط خودش صدایش را بشنود. این ذکر هم نزد جمهور جایز است.

ذکری که صدای آن از خانه خارج شود، «جهر مفرط» است و این نزد حنفیه بدعت است.

نزد حضرات نقشبندیه، جهر مفرط اگر با اختیار باشد، بدعت است و اگر بدون اختیار یا برای تعلیم مریدان باشد، جایز است.

■ ذکر دایم؛ غذای جان عاشقان

در آیه‌ی دوم، اولین وصف «اولواالالباب»، ذکر دایم قید شده است و این دوام ذکر، غذای روح عاشقان خداوند متعال و مؤمنان واقعی است. از بزرگان قصه‌ی این حالت‌شان به گونه‌ها و الفاظ مختلف نقل شده است.

یکی می‌گوید:

شب و روز بجز ذکر تو در خاطرم نیست
بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست

حافظ رحمه الله فرمود:

مرا روزی مباد آندم که بی یاد تو بنشینم

و در جایی دیگر:

حجاب کثرت از هم بر دریده — به خلوت‌گاه وحدت آرمیده
ره وهم خود بر خویش بسته — به حق پیوسته و از خویش رسته

مولانای رومی رحمه الله فرمود:

اندرین ره می‌تراش و می‌خراش — تا دم آخر، دمی غافل مباش

خواجه مجدد الف ثانی رحمه الله فرمودند: اگر اتفاقاً عمر نوحم بدهند، اگر یک لحظه از ذکر خداوند متعال غافل شوم، خودم را مسلمان نمی‌دانم.

شأن صحابه رضی الله عنهم همین بود. آنان مصداق این آیه بودند: ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ﴾ [نور: ۳۷]: مردانی که نه تجارت و نه خرید و فروش از یاد خدا بازشان می‌دارد.

▣ همراهی با «ابرار»، دعای اولوالالباب

معیّت ابرار که در قرآن کریم دعا و آرزوی اولوالالباب گفته شده است، به یکی از پنج صورت زیر تحقق می‌یابد:

۱ـ معیّت ذاتی ـ و آن این است که دعا می‌کند خود از آنان باشد و وقتی دعایش اجابت شد، در ارشادات و اذکار و سایر وظایف‌شان همراهی شان می‌کند و از آنان قرار می‌گیرد.

۲ـ معیّت وصفی ـ این است که خود را با صفات ابرار مزیّن می‌کند؛ در لباس، عبادت، سیرت، اخلاق و... .

۳ـ معیّت معنوی ـ شخصی از ابرار یا در صفات اولیا و ابرار نیست، اما محبت آنان را در قلب جای می‌دهد و دعا می‌کند. رسول الله ﷺ فرمودند: «المرأ مع من احب»[1] (هر شخص با کسی خواهد بود که وی را دوست دارد) و این گویای معیت معنوی است.

۴ـ معیّت مکانی ـ در جایی باشد که ابرار هستند و در جایی بمیرد که ابرار دفن شده یا دفن می‌شوند. مانند دعای حضرت عمر فاروق رضی الله عنه که از خداوند متعال خواست او را در سرزمین پیامبرش شهادت بدهد و در جوار او جای دهد و دیدیم که این دعایش مقبول گشت.

۵ـ معیّت مسلکی یا مذهبی ـ تمنّا می‌کند که در رشته‌ی نیکان منسلک شود و در آن مسلک بمیرد. مانند سلسله‌ی علما و فقها و ایمه‌ی اربعه و دیگر علمای کبار و سلسله‌ی عرفا و صوفیای کرام که برگزیدگان خداوند متعال هستند. پس این از شامت آن دسته از کسان است که از تقلید گریزان‌اند. چنین افرادی

---

۱. به روایت بخاری در صحیح از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه: کتاب الأدب / باب ۹۶، ش ۶۱۶۸ الیٰ ۶۱۷۰ ـ و مسلم در صحیح: کتاب البر و الصلة / باب ۵۰، ش ۱۶۵ (۲۶۴۰) و... .

هیچگاه اولواالالباب نیستند. عقل هم همین ضرورت و فضلیت را مقتضی و مؤیّد است. چون عاقل، قومِ بی‌سرپرست را اصلاً قومی منظم و منضبط نمی‌داند. پس کناره گیریَ از بزرگان کاری بی‌دلیل است و از اوصاف اولواالالباب به دور.

▣ مسائلی که از این آیه‌ها استنباط می‌شوند

۱ ـ اگر کسی قسم بخورد که چناچه دنیا ده یا پنج دقیقه از عبادت خالی باشد زنم طلاق است، حانث نمی‌شود. زیرِا دنیا هیچگاه از عبادت که صورت‌های مختلف دارد، خالی نیست.

۲ ـ قیام در نمازِ فرض، فرض است. پس اگر قدرت بر قیام حداقل به اندازه‌ی گفتن تکبیر تحریمه باشد، نشسته نماز خواندن جایز نیست. در چنین حالتی باید تکبیره تحریمه را ایستاده گفت و بعد اگر توان قیام نباشد، می‌توان نشسته نماز را ادامه داد. اگر به این اندازه طاقت ایستادن نباشد، آن وقت از همان آغاز نشسته نماز خواندن جایز است. امروزه باالأخص در زنان عدم دقت در این نکته شایع است. بسیاری از آنان در حالت صحّت هم نشسته نماز می‌خوانند و نمی‌دانند که به سبب این سهل‌انگاری تا چهل میلیون سال در دوزخ عذاب داده می‌شوند!

ابن ابی حاتم رحمه الله و طبرانی رحمه الله از طریق جویبر رحمه الله از ضحاک رحمه الله از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کنند: این آیه در مورد نماز است. و بیان می‌کند که اگر نمازگذار قدرت قیام ندارد، در حالت قعود نماز بخواند و اگر قدرت قعود ندارد، آنگاه نمازش را خوابیده بر پهلو بخواند.[1]

---

۱. تفسیر ابن ابی حاتم: ۲ / ۳۲۲، ش ۴۷۰۳،

علما گفته‌اند: اگر کسی به حالت خوابیده هم نمی‌تواند نماز بخواند، به دیوار یا چیزی دیگر تکیه دهد و اشارتاً نماز بخواند. اما به هر حال نمازش را بخواند و نماز از او ساقط نیست.

۳- اگر شخصی صاحب ذکر قلبی است و قلبش به ذکر الله ﷻ عادی گشته، در حکم این آیه داخل است. چون چنین کسی در هر حالت - خواب باشد یا بیدار - ذاکر است و غافل نیست.

۴- بعضی از مشایخ سلسله‌هایی مانند شاذلیه و قادریه و رفاعیه از این آیه استدلال کرده‌اند که ذکر در حالت قیام و با صدای بلند هم جایز است و آنان چنین می‌کنند.

دلیل دیگر این مشایخ عمل چند صحابه ﷺ است. روایت شده که چند نفر صحابه ﷺ که حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما هم میان‌شان بودند، در روز عید به مصلی رفتند. در آنجا به ذکر خداوند متعال پرداختند. یکی از آنان گفت: مگر خداوند متعال نفرموده: ﴿اَلَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰـهَ قِيَاماً وَّ قُعُوْداً﴾ و سپس به عنوان عمل بر این آیه و حصول تبرک از این عمل، ایستادند و شروع به ذکر خداوند متعال کردند.[1] این روایت با این استدلال ضعیف است، اما برای علما و مشایخ در این مورد دلایل صریح و وافی دیگر در این مورد هست؛ آنان هیچگاه بدون دلیل کار نمی‌کنند.

۵- گروهی از این آیه دلیل گرفته‌اند که کفر و ضلال و کلاً تمام قبایح مخلوق خداوند متعال نیستند. زیرا این چیزها همه باطل‌اند و خداوند متعال در این آیه به زبان «اولوالالباب» می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً﴾. پس آن‌چه

---

۱. روح المعانی: ۴/ ۵۰۰.

که خداوند متعال آفریده، فقط غیر باطل هستند.[1] اما اهل سنت و جماعت عقیده دارند که این‌ها هم مخلوق خدایند و یقیناً در پیدایش این‌ها حکمت‌های فراوان نهفته است. لیکن ارتکابِ به آن‌ها ممنوع است. در این مورد قبلاً نیز بحث کردیم.[2]

۶ـ بعضی از آیه‌ی ﴿وَلا تُخزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَة﴾ استدلال کرده‌اند که در قیامت عذاب روحانی از عذاب جسمانی سخت‌تر است. عذاب روحی همان طعن و ذلت و شرمندگی در جلوی خلایق است که شخص را می‌شکند و خورد می‌کند!

▣ استدلال امام شافعی رحمه الله از آیه

امام شافعی رحمه الله از آیه‌ی ﴿اَلَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِيَاماً وَّ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوْبِهِمْ﴾ استدلال نمودند که مصلّیِ معذور در صورت عدم قدرت بر قیام و قعود، بر پهلوی راست نماز بخواند و روی خود را به طرف قبله کند. اما به پشت نماز خواندن جایز نیست.

دلیل روایی امام شافعی رحمه الله روایت حضرت عمران بن حصین رضی الله عنه است که می‌فرماید: مبتلای بواسیر بودم. از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد نمازم سوال کردم، فرمودند: «ایستاده نماز بخوان، اگر نمی‌توانی، نشسته بخوان و اگر این را هم نمی‌توانی، پس بر پهلو نماز بخوان.»[3]

امام ابوحنیفه رحمه الله با استدلال از روایات دیگر قایل است که در هر دو

---

۱. گوینده‌ی این سخن به نقل سید آلوسی رحمه الله ، «طبرسی» است. (در تفسیر طبری» تحت همین آیه) و سپس خود ایشان استدلالش را جواب و عقیده‌اش را رد کرده است. (ر.ک: روح المعانی: ۴/۵۰۵ـ ۵۰۴).

۲. ر.ک: تبیین الفرقان: ۲/۸۵ الی ۸۸.

۳. به روایت بخاری در صحیح: تقصیر الصلاة / باب ۱۹ «اذا لم یطق قاعداً صلی علی جنب»، ش ۱۱۱۷ ـ و بغوی در تفسیر: ۱/۳۸۵ ـ و حاکم در مستدرک (به همین معنا): ۲/۲۹۹ (کتاب التفسیر).

صورت جایز است؛ به پهلو باشد یا به پشت فرقی ندارد.[۱]

▣ استدلال معتزله و مرجئه از آیه درباره‌ی مرتکب کبیره

معتزله عقیده دارند که صاحب کبیره مؤمن نیست و بلکه کافر به شمار می‌رود. یکی از دلایل آنان همین آیه است. می‌گویند آیه دال است به این که هر کس که را خداوند او را در دوزخ داخل کرد، رسوا و ذلیل‌اش کرده است. اگر صاحب کبیره کافر نمی‌بود به دوزخ برده نمی‌شد و ذلیل کرده نمی‌شد؛ به این دلیل که خداوند متعال در جای دیگر فرموده: قوله تعالی ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ[﴾تحریم: ۸]. پس رسوایی صاحب کبیره در آخرت دلیل بر این است که او مؤمن نیست.

جواب اهل سنت: خداوند متعال مؤمنان را مثل کافران دایم و تا ابد در دوزخ نگه نمی‌دارد. او را برای کفاره‌ی گناهانش برای مدتی که اعمال بد او مقتضی است، در دوزخ نگه می‌دارد و بعد به جنت می‌برد. عذاب مؤمنِ گناه‌کار در حکم طهارتی است که به وسیله‌ی آتش انجام می‌گیرد. مانند طلا که آتش آن را از غش و ناخالصی پاک و لایق استفاده و تزیین می‌گرداند.

ثانیاً، مراد از «خزی» در آیه، شرمندگی در محشر میدان است نه رسوایی و هلاکی در آتش جهنم؛ چنان‌که گفتیم.

---

۱. البته نزد حنفیه صورت اول، اولیٰ و بهتر است. اما اگر توان آن را نداشته باشد، بر پشت خوابیده نماز بخواند هم جایز است و حدیث عمران بن حصین ﷺ نمی‌تواند حجة بر دیگران و بر عدم جواز نماز مستلقیاً (خوابیده باشد) باشد؛ چون احتمال دارد که این حکم برای او خاص بوده است زیرا او مبتلا به مرض بواسیر بوده و نمی‌توانسته به صورت استلقاء نماز بخواند و طبق حال او به او دستور داده شده است ورنه، در حدیثی دیگر که از حضرت علی ﷺ مروی است آمده که آن حضرت فرمودند: «کسی که نتواند بر پهلو نماز بخواند، بر پشت خوابیده نماز بخواند». و روایتی دیگر از ابن عمر ﷺ نیز موجود است که فرمودند: یصلی المریض مستلقیاً علی قفاه تلی قدماه القبلة. (به روایت دارقطنی در سنن: ۲/۴۳-۴۲، باب صلواة المریض ... ش ۱ و ۲ - . ایضاً ر.ک: اعلاء السنن: ۷/۱۷۰ الی ۱۸۴).

برعکس معتزله، مرجئه عقیده دارند که با ایمان، هیچ عمل بدی ـ ولو این که کبیره باشد ـ به دوزخ منجر نمی‌شود. چون به عقیده‌ی آنان گناه ضرری بر ایمان ندارد!

استدلال مرجئه از قرآن چنین است: خداوند متعال فرموده: ﴿وَ اِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اقْتَتَلُوْا ﴾[حجرات: ۹]. معلوم می‌شود مؤمنان با وجود جنگ که کبیره است مؤمن هستند. در آیه‌ی دیگر او تعالی فرموده که مؤمنان را هرگز به دوزخ نمی‌برد. ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِيْنَ آمَنُوْا مَعَهُ﴾ [تحریم: ۸].

جواب اهل سنت: خداوند متعال مؤمنان کامل، یعنی کسانی را که گناه نکرده‌اند یا کرده‌اند ولی پس از آن توبه کرده‌اند، به دوزخ نمی‌برد. در آیه‌ی ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِيْنَ آمَنُوْا مَعَهُ﴾ منظور از «آمنوا» مؤمنان کامل و تایب است. مؤمنی که گناه کبیره بکند و توبه هم نکند، مؤمن ناقص است و به اندازه‌ی گناه مجازات می‌شود. آیات بی‌شمار و احادیث زیاد دال صریح بر این موضوع هستند.

معتزله از این آیه این استدلال را هم کرده‌اند که در روز قیامت هیچ نوع شفاعتی در کار نیست؛ زیرا در حق ظالمان به اطلاق نفی انصار شده است: (ما للظالمین من انصار»)

جواب اهل سنت: این استدلال به سه صورت جواب داده می‌شود:

۱ ـ مراد از «ظالم» در این جا ظالم کامل است؛ یعنی کسی که به درجه‌ی کفر رسیده باشد.

۲ ـ اگر هم بپذیریم که منظور از ظالم، مؤمنان گناهکار هستند، نفی ناصر به معنای منع سفارش کننده نیست. زیرا «نصر» به معنی دور کردن مصیبت از شخص به زور و قدرت است و «شفاعت» به دفع مصیبت با ملایمت و نرمی نه

با قدرت و زور می‌گویند. آری، در آن روز برای گناهکارانِ مؤمن هیچ نصرتی که به زور باشد نیست، و اما شفاعتِ شفاعت کنندگان را ممانعتی نیست.

۳ـ برای ظالم ناصری نیست که او را از دخول نار منع کند، نه از خروج دوزخ پس از مجازات.[1]

▣ استدلال حضرت جعفر صادق ﷺ از آیه

حضرت جعفر صادق ﷺ از این آیه‌ها استنباط کرده که هر کس دچار مشکلی گردد، برود وضو کند و دو رکعت نماز بخواند و سپس پنج مرتبه بگوید: «ربنا» و دفعه‌ی ششم بگوید: «حلّ مشکلاتنا»، ان‌شاءاللّه تعالی مشکل‌اش حل خواهد شد، زیرا پنج مرتبه گفتنِ «ربنا» موجب اجابت دعا می‌شود.

در اثری آمده که حضرت موسی علیه‌السلام دعا می‌کرد و گفت: «یا رب ...»، خداوند در جوابش فرمود: «لبیک». حضرت موسی علیه‌السلام با تعجب پرسید: «یا رب هذا خالص لی؟» (پروردگارا! آیا این نوع جواب تو فقط برای من است؟) فرمود: نه، برای هر کسی که به ربوبیت من معتقد باشد و با این اسم مرا صدا بزند.[2]

مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَالَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِيَاماً وَّقُعُوْداً وَّ عَلٰى جُنُوْبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُوْنَ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الاَرْضِ﴾ ـ

در این آیه دو مسأله از عرفان وجود دارد: یکی این که فکر و مراقبه هم مثل

---

۱. مباحث کامل‌تر این مطلب را بخوانید در: تفسیر کبیر: ۱۴۱/۹ الی ۱۴۴ - و روح المعانی: ۵۰۷/۴ ـ ۵۰۶.

۲. روح المعانی: ۵۱۲/۴.

ذکر یک نوع عبادت است. دوم این که محل تفکر و مراقبه، مخلوقات‌اند؛ چون فرمودند: «فی خلق السموات و الارض». از این وجه گفته‌اند: «لا تفکروا فی ذات اللّه تعالی».[1][2]

گویم: در این بیان رد گروه‌هایی هست که مراقبه و فکر و ذکر قلبی را ذکر و عبادت نمی‌دانند مثل غیر مقلدین و امثال‌شان.

و قوله تعالی: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً﴾ - چون معدوم هم در باطل داخل است و در این آیه نفی باطل است، معلوم شد که معدوم هم کلاً باطل و منفی نیست. پس آن‌چه که بعضی اکابر فرمودند که بوی وجود هم به ممکنات نرسیده (ما شمت الاعیان رائحة الوجود)، مؤول است و تأویلش این است که به وجود حقیقی که در مرتبه‌ی واسطه فی الثبوت است، محروم‌اند نه اتصاف مجازی که در واسطه فی العروض می‌باشد.[3]

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَنِّیْ لَآ اُضِیْعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ
پس قبول‌کرد دعای‌آنان را پروردگارشان به این‌که من ضایع نمی‌سازم عمل هیچ عَمل‌کننده‌ی از شما را، از مردٍ

اَوْ اُنْثٰی بَعْضُكُمْ مِّنْۢ بَعْضٍ فَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا وَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ
یا زن، بعضی از شما از جنس بعضی است. پس آنان که هجرت کردند و بیرون کرده شدند از خانه‌هایشان

---

۱. با این الفاظ، قول حضرت ابن عباس رضی الله عنه است که خود برگرفته شده از حدیث نبوی است. آن حضرت صلی الله علیه و آله خطاب به اصحابش که درباره‌ی مخلوقات خداوند متعال فکر می‌کردند، فرمود: «لا تفکّروا فی الله، و لکن تفکروا فیما خلق الله» (به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۳۲۳ ۳۲۲، ش ۴۷۰۶). این حدیث با اسانید متعدد و الفاظ متقارب دیگری هم روایت شده است (ر.ک: الدر المنثور: ۲/۱۱۱ - ۱۱۰.

۲. بیان القرآن تهانوی رحمه الله : ۲/۸۴.

۳. همان، تلخیصاً.

وَ أُوْذُوْا فِيْ سَبِيْلِيْ وَ قٰتَلُوْا وَ قُتِلُوْا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ وَ
و رنجانیده شدند در راه من و جنگ کردند و کشته شدند، حتماً دور می‌کنم از آنان گناهانشان را و

لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِن تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ثَوَاباً مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ
حتماً واردشان می‌سازم در باغ‌هایی که می‌رود زیر آن جوی‌ها به عنوان پاداش از نزد الله. و

اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿۱۹۵﴾
در نزد الله پاداش نیک است ●

مفهوم کلّی آیه: دعای مخلصان مورد اجابت قرار گرفت و نتیجه‌ی آن، قبول اعمال و ثبت جزای آنان ـ از زن و مرد ـ و کفاره‌ی ذنوب از مهاجران و رانده‌شدگان و مجاهدان و شهدا در راه خداوند متعال و وارد ساختن آنان در بهشت برین گردید. (که به طور کامل‌تر و اخصّ در حق مهاجران صحابه ﷺ به وقوع پیوست).

ربط و مناسبت

در آیه‌های قبل خداوند متعال صفات و دعاهای «اولواالالباب» را بیان فرمود. در این آیه اجابت دعای آنان را بیان می‌فرماید.

سبب نزول

نزد بعضی این آیه شأن نزول خاصی دارد:

امام حاکم ﷺ از حضرت ام سلمه رضی‌اللّه‌عنها روایت می‌کنند: به آن

حضرت ﷺ عرض داشتم: یا رسول اللّه ﷺ! هیچ یادی از زنان در مورد هجرت از اللّه تعالی نمی‌شنوم! خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. انصار گفتند: این اولین گروه از زنان است که با ما همدوش شدند و خداوند متعال در قرآن از آنان در کنار ما یاد فرمود.[1]

تفسیر و تبیین

فاستجاب لهم ربُّهم انی لا اضیع عمل عامل منکم...(۱۹۵)

<u>فاستجاب لهم ربُّهم</u> ـ «استجابت» و «اجابت» مترادف المعنی‌اند. استجابت از باب «استفعال» و اجابت از باب «افعال» است. علامه فرّاء رحمه‌الله می‌فرماید: در میان این دو فرق هست؛ «اجابت» مطلقاً به جواب دادن می‌گویند؛ برابر است که جواب رد باشد یا قبول و «استجابت» فقط برای جواب قبول و حصول مقصود به کار می‌رود. زیادتی «سین» در آن دال بر حصول مراد می‌باشد.

<u>انی لا اضیع عمل عامل منکم</u> ـ در «انّی» «با»ی سببیه محذوف است. در اصل «بانّی لا اضیع» بوده است. یعنی: به این سبب که همانا من (خداوند) هیچ زمان عمل هیچ عاملی را ضایع نمی‌کنم. پس خداوند متعال دعاها و فریادهای‌تان را که عمل به شمار می‌روند، قبول می‌کند و ضایع نمی‌سازد.

نزد بعضی «با»ی محذوف در «انّی» برای صله‌ی ماقبل است.

«لا اضیع» از «اضاعة» است که در اصل به معنی هلاکت می‌باشد. ماده‌ی «تضیع» و «اضاعت» از «ضایع، یضیع، ضیعة» است. «لا اضیع» یعنی عمل را

---

۱. به روایت حاکم در مستدرک: ۲ / ۳۰۰ (کتاب التفسیر) ـ و واحدی در اسباب النزول: ۷۷ ـ و طبری در تفسیر: ۳/۵۵۶ ـ ۵۵۵، ش ۸۳۶۷ الیٰ ۸۳۶۹ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر.

باطل نمی‌کنم و در عوض آن، ثوابی مقدر خواهم نمود.

«عمل عاملٍ منکم» این عامل عام است.

من ذکر او انثی ـ «مِن» در اینجا بیانیه است و «عاملٍ» را تفسیر و تبیین می‌کند. یعنی این عمل کنندگان مخصوص به یک جنس نیستند، بلکه مرد و زن مساویاً در این حکم (قبولیت اعمال) ملحوظ‌اند.

بعضکم من بعض ـ می‌فرماید: شما زنان از این که ذکرتان در قرآن به تصریح نیامده ناراحت نباشید، چون شما زنان و مردان همه از یکدیگر هستید؛ اول زن از مرد پیدا شده و سپس از زن و مرد، زن پیدا شده... و تمام انسان‌ها دارای پدر و مادر هستند که بدین ترتیب همه از یک طرف متعلق به پدر و از طرف دیگر متعلق به مادر هستند. پس عدم ذکر صریح شما زنان نباید موجب پریشانی شما گردد. زیرا شما تابع هستید و مردان متبوع‌اند؛ زمانی که نام متبوع گرفته شد، تابع تبعاً در آن داخل و ملحوظ است.[1]

در مورد «مِن» (در«بعضکم من بعضٍ») چند قول وجود دارد:

۱ـ به نظر برخی ابتداییه است. «مِن» مبتدا و مابعدش، خبر آن است. البته در این صورت مضاف محذوفی باید پذیرفته شود. یعنی «بعضکم من اصل بعض».

۲ـ نزد بعضی اتصالیه است. یعنی «بعضکم متصل و مخلط من بعض».

۳ـ شما زنان و مردان مسلمان از حیث دین با هم یکی هستید.

فالذین هاجروا و اخرجوا ـ این صفات مهاجران است که در حیات مکی انواع زحمات و مشقات را تحمل کرده بودند. آیه در شأن همین گروه که شامل مردان و زنان می‌شد، نازل شده است.

خداوند متعال درباره‌ی این بندگان مخلص و وفادار و با استقامت خویش

---

۱. ر.ک: روح المعانی: ۴/ ۵۱۴ـ۵۱۳.

می‌فرماید که من چگونه عمل این مهاجران رانده شده از وطن و مال و اهل را ضایع کنم؛ در حالی که هجرت و تحمل مشقّات و تکالیف طاقت‌فرسای شان محض به خاطر احیای اسلام و نصرت رسول من ﷺ بوده است؟

چنان‌که می‌دانیم این مهاجرت کنندگان در وسیع‌ترین دسته، شامل کسانی نیز می‌شد که از جاهای دیگر غیر از مکه مسلمان می‌شدند و با مجاهده‌ی فراوان و برداشت محرومیت‌ها و تهدیدها به مدینه می‌رفتند تا ایمان‌شان را ثابت و محفوظ نگه‌دارند. اینان با جان و مال دین اسلام را یاری رساندند. بسیاری از اینان فقیر و برده بودند و قبلاً تحت اختیار مالکان کافر و بی‌رحم قرار داشتند و با اسلام آوردن تحت وحشیانه‌ترین ستم‌ها و شکنجه‌های مالکان خویش قرار گرفتند که از جمله‌ی مردان این گروه یکی حضرت بلال رضی‌الله‌عنه بود که زیر شکنجه‌های مرگبار، عاشقانه «أحد، أحد» را ترنّم می‌کرد و از زنان حضرت سمیّه رضی‌اللّه‌عنها و حضرت زنّیره رضی‌اللّه‌عنها بودند که قصّه‌ی ستمدیدگی و استقامت آهنین شان، از داستان‌های ایمان افروز تاریخ اسلام به حساب می‌آید و ... بسیاری دیگر. غرض اشاره به مطلب آیه است، ورنه نمونه‌های این دسته از مهاجران بیش از آن است که در این مقال بتوان به طور مستقل به آن پرداخت. حتماً نمونه‌های زیادی از ماجرای ایمان افروز این افراد را شنیده یا خوانده‌اید[1].

اما امروزه ما مسلمانان به اندازه‌ی ترسو وبزدل شده‌ایم که با اندک زحمتی از اسلام و عقیده کنار می‌گیریم و گاه فقط به طمع مال مذهب خود را رها می‌نماییم و تشنه‌وار دنبال مادیات می‌گردیم. آیا این است مسلمانی؟! برای

---

۱. به طور مستقل وکافی بخوانید: «مصائب صحابه رضی‌الله‌عنهم»، اثر ارزنده‌ی مولانا نور الحسن بخاری با ترجمه‌ی روانِ شیخ الحدیث، مولانا عبد الرحمٰن سربازی حَفِظَهُ اللّه.

چنین مسلمانانی تیغ شمشیر حضرت عمر رضی‌الله‌عنه می‌زیبد!

ایمان، ایمان سمیه رضی‌الله‌عنها است. آن بانو علی‌رغم این که ابوجهل او را اخطار می‌کرد که اگر از اسلام دست برندارد و به دین قبل روی نیاورد، نابودش می‌کند، باز هم بر ایمان خود پایبند و به آن دل و جان بست. او چنان عاشق اسلام و ایمان شده بود که حاضر شد جان شیرین را نثار ایمانش کند. رضی‌الله‌عنها وعن سائر الصحابة.

به قول شیخ رحمه‌الله:

تو به یک زخمی گریزانی ز عشق　　تو بجز نامی نمی‌دانی ز عشق

<u>و قاتلوا و قتلوا</u> - این کسان با پذیرفتن اسلام و مهاجرت به مدینه، کارشان پایان نیافت، بلکه در راه خداوند متعال مردانه به قتال و جهاد پرداختند (و قاتلوا) و بعضی از آنان در همین راه شهید شدند (وقتلوا) و ثابت کردند که اسلام را با دل و جان پذیرفته‌اند.

وقتی ایمان مسلمانان حقیقی باشد و احکام خداوند متعال و رسول او صلی‌الله‌علیه‌وسلم مو به مو در زندگی‌شان اجرا گردد، ذلّت از بین می‌رود؛ اگر بکشند هم با افتخار و سربلندی و برای اعلای کلمة الله می‌کشند و اگر کشته شوند هم افتخار شهادت را کسب می‌کنند و عاشقانه به دیار معشوق می‌خرامند. تاریخ صدر اول اسلام نشان می‌دهد که دیری نپایید ستمدیدگی و مظلومیت با هجرت و یکپارچگی مسلمانان جای خود را به عزت و اقتدار داد. به قدرت خداوند متعال موفقیت‌هایی فراهم آمد که در آن مظلومان از ظالمان انتقام ظلم و ستم‌های شان را گرفتند. وقتی امیه بن خلف ـ از ظالمان بزرگ قریش که مسلمانان زیادی را تحت ستم قرار داده بود ـ در غزوه‌ی بدر کوشش کرد جان سالم به دربرد، با این اعلام بلال رضی‌الله‌عنه که: «ای انصارالله! این امیه بن خلف، رأس

کفر است»، انصار بـه دنـبالش دویـدند و او را گـرفتند و بـا نـیزه شکـمش را دریدند![1] همین بود عاقبت ظالمان دیگری چون ابوجهل و ... اما عـاقبتِ مهاجران - اعم از زن و مرد - عزت در دنیا و کفاره‌ی ذنوب و ورود به بهشت در آخرت بود.

لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوْا فِي الْبِلَادِ ﴿۱۹۶﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ
نباید بفریبد ترا آمد و شد کافران در شهرها ● این بهره‌مندی اندک است. بعد از آن

مَأْوٰهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۹۷﴾ لٰكِنِ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ
جای آنان در دوزخ است و آن بد جایی است!● لیکن آنان که ترسیدند از پروردگار خود، برای آنان هست

جَنّٰتٌ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ خٰلِدِيْنَ فِيهَا نُزُلاً مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ
بوستان‌ها که می‌رود زیر آن جوی‌ها؛ جاویدان در آنجا می‌مانند به عنوان تحفه از نزد الله.

مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ ﴿۱۹۸﴾ وَ اِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَمَنْ يُّؤْمِنُ
و آن چه نزد الله است بهتر است برای نیکوکاران ● و هر آئینه از اهل کتاب کسانی‌اند که ایمان می‌آورند

بِاللّٰهِ وَ مَآ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ وَ مَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ خٰشِعِيْنَ لِلّٰهِ لَا يَشْتَرُوْنَ
به‌الله وبه‌آن‌چه فرودآورده شد به‌سوی شما وآن چه که فرودآورده شد به‌سوی‌آنان؛ درحالی‌که‌فروتنی‌کنندگان‌اند

بِاٰيٰتِ اللّٰهِ ثَمَناً قَلِيلاً اُولٰٓئِكَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِنَّ اللّٰهَ
برای الله، نمی‌ستانند عوض آیت‌های الله بهای اندک.آن‌گروه، برایشان هست مزد نزد پروردگارشان. هر آئینه

سَرِيْعُ الْحِسَابِ ﴿۱۹۹﴾ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اصْبِرُوْا وَ صَابِرُوْا وَ
الله زود حساب کننده است ● ای مؤمنان! صبر کنید و همدیگر را به صبر وادارید و

۱. ر.ک: البداية و النهاية: ۳/۳۲۷ - ۳۲۶.

رَابِطُوْا وَ اتَّقُوْا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿۲۰۰﴾
برایِ جهاد آماده باشید و بترسید از الله، باشد که رستگار شوید ●

مفهوم کلّی آیه‌ها: مسلمانان باید بدانند که دنیا جای آسایش و برای همیشه نیست، بلکه مزرعه‌ی آخرت و گذرگاهی موقت است که همه باید از آن بگذرند و رهسپار موطن اصلی و همیشگی خود گردند. بنابراین، نباید با دیدن آسایش و جولان‌های وسیع تجاری و بازرگانی کافران، پریشان شوند و خود را بی‌چیز بپندارند. جای مؤمنان در بهشت است که نعمت‌های بزرگ و لازوالی در خود دارد و جای کافران در جهنم است؛ جایی که یک لحظه عذاب آن، تمام لذت‌های دنیوی آنان را از فکرشان به در می‌کند. پس مسلمانان به جای این پندارها باید صبر نمایند و در راه خداوند متعال جهاد نماید و تقوا پیشه سازند.

ربط و مناسبت

در آیه‌های قبل خداوند متعال حالت و وعده‌ی ثواب و اجر عظیم اخروی اولواالالباب و مؤمنان را که از دست مخالفان دین و ایمان اذیت و آزار دیده و می‌بینند، بیان فرمود. در این آیات، رسول الله ﷺ و مؤمنان را تسلی می‌دهد که شما از این که کفار اموال و امکانات دنیا دارند و در ناز و نعمت به سر می‌برند، پریشان نباشید و این را چیزی بزرگ تصور نکنید و خواهان آن هم نباشید. چون دنیا جز متاعی قلیل و ناپدیدار بیش نیست. در حالی که برای شما در آخرت، پاداشی بزرگ و جاوید انتظار می‌کشد!

سبب نزول

علامه واحدی رحمه الله می‌فرماید: چون کفار قریش در تعّیش و ناز و نعمت به سر می‌بردند و دارای اموال و همیشه مشغول تجارت بودند، برخی از مسلمانان غمگین شدند و اظهار داشتند که دشمنان خداوند متعال در ناز و نعمت و ثروت هستند، اما ما از گرسنگی و مصایب داریم نابود می‌شویم. در همین زمان جهت تسلی دادن آنان آیه‌ی ﴿لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا فِی الْبِلاَدِ ...﴾ [۱۹۶] نازل شد.(۱)

به قول بعضی دیگر: چون مسلمانان، یهود را در چنین حالتی دیدند، حسرت خوردند. در همین مورد آیه‌ی مذکور نازل گردید.(۲)

در مورد آیه‌ی ﴿وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ لَمَنْ یُؤمِنُ ...﴾ (۱۹۶) علامه ابن جریر رحمه الله از حضرت جابر رضی الله عنه آورده که ایشان فرمود هنگامی که «نجاشی» (پادشاه حبشه) فوت نموده، رسول الله صلی الله علیه و آله ما را جمع نمود و بر او غایبانه نماز جنازه خواند. منافقان با دیدن این فعل، لب به طعنه و تمسخر گشودند و گفتند: «ببینید! محمّد (صلی الله علیه و آله) برای یک فرد نصرانی که هرگز او را ندیده، نماز جنازه‌ی غایبانه می‌خواند!»(۳) (معلوم می‌شود که او با آنان دوستی دارد، اما به ما می‌گوید با اهل کتاب دوستی نکنید!) در همین مورد آیه‌ی ﴿و ان من اهل الکتاب لمن یومن ...﴾ نازل شد. این سخن از حضرات ابن عباس، انس، قتاده رضی الله عنهم نیز روایت شده است.(۴)

«نجاشی» رضی الله عنه پادشاه حبشه (اتیوپی امروز) و نام او «اصحمه» بود. او مردی

---

۱. اسباب النزول واحدی: ۷۸ - و تفسیر بغوی: ۳۸۷/۱ .
۲. البحر المحیط: ۱۴۶/۳ - و روح المعانی: ۵۱۸/۴ .
۳. تفسیر طبری. ۵۵۹/۳ ، ش ۸۳۷۶ .
۴. به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۵۶۰-۵۵۹ ، ۸۳۷۷ الی ۸۳۸۱ - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۳۲۶/۲، ش ۴۷۲۸ و ۴۷۲۹ - و واحدی در اسباب النزول از انس رضی الله عنه : ۷۸ .

صالح از نصاریٰ بود و برای مسلمانان قلبی شفیق داشت. به همین دلیل مسلمانان در اولین و دومین هجرت، به حبشه رفتند. نجاشی ﷺ به برکت همین هجرت‌ها و شنیدن حقایق اسلام و آیات الهی از زبان مسلمانان مشرّف به اسلام شد. حضرت ام حبیبه رضی‌اللّه‌عنها (از امهات مؤمنان) که یکی از مهاجران بود، با وساطت و وکالت نجاشی ﷺ در نکاح رسول الله ﷺ در آمد.

علامه عطا بن ابی رباح ﷺ می‌فرماید: آیه در مورد چهل نفر از اهل نجران (از بنی حارث) که بر دین عیسوی بودند و جمعاً مشرف به اسلام شدند، نازل گردید.[۱]

قول‌های دیگری نیز در این باره گفته شده است، اما قول اول راجح است.[۲]

تفسیر و تبیین

لا یغرنک تقلّب الذین کفروا...(۱۹۶)

لا یغرنک ـ یعنی: در فریب نیندازد تو را. این خطاب یا خاص است به رسول الله ﷺ که در این صورت تبعاً برای آگاهی تمام امت نیز است یا عام است و به هر کس متوجه است.

«تقلُّبَ» یعنی مکرراً به جانبی رفتن و سپس بازگشتن.

«فی البلاد» متعلق به «تقلّب» است. یعنی اگر در هر شهری برای معامله و تجارت بروند، ناراحت نباشید و فریب نخورید.

متاعٌ قلیل - در اینجا «هو» محذوف است که مرجع آن تقلب و تجارت و اموال

---

۱. روح المعانی: ۴/۵۲۱.

۲. ر.ک: تفسیر طبری: ۳/۵۶۰ - و تفسیر ابن ابی حاتم: ۲/۳۲۷-۳۲۶ - و تفسیر کبیر: ۹/۱۵۴ - و روح المعانی: ۴/۵۲۱.

کافران است. یعنی کفار گرچه به ظاهر در عیش و عشرت قرار دارند، اما این، در عین حال قلیل و ناپایدار است که دلبستگی به آن شایسته نیست. به طوری که اگر همه‌ی هستی و خزاین دنیا جمع و ارزیابی شوند، به اندازه‌ی یک متر زمین جنت ارزش ندارد. برای مسلمانان با خواندن یک بار تسبیح، برایش درختی در جنت کاشته می‌شود و اگر یک دفعه سوره‌ی «اخلاص» را بخواند، قصر بزرگی که ارزش‌اش مافوق تصور است، برایش ساخته می‌شود و بدین وسیله سلطنت جنت و آرامش در آن را خریداری می‌کند.

در «صحیح مسلم» حدیثی از رسول الله ﷺ روایت شده که بدین الفاظ می‌باشد:

«و اللّهِ ما الدّنیا فی الآخرةِ الا مِثلُ ما یجعل احدُکم اصبعه فی الیمّ فینظر بِمَ ترَجع»[1]

(سوگند به خدا که ارزش دنیا در مقابل آخرت بیش از این نیست که شخصی انگشتش را در دریا فرو کند و سپس بیرون آورد ـ ببیند چه مقدار از آب دریا با خود آورده است!)

امروزه معامله دگرگون شده است؛ اگر کسی دارای ثروت باشد، مردم بر آن رشک می‌خورند، اما به طالب علمی که علوم قرآن و درس دینی را فرا گیرد، رشک نمی‌خورند و بلکه برعکس او را به دیده‌ی حقارت می‌نگرند!

ثم ماواهم جهنم و بئس المهاد (۱۹۷)

در این کریمه عاقبت اخروی کفار را بیان می‌فرماید. آنان با این که دارای اموال و ثروت هستند، بالاخره جای‌شان در جهنم است که عذاب آن از حد

---

۱. به روایت مسلم در صحیح از مستورد: کتاب الجنة وصفة نعیمها و اهلها/ باب ۱۴ «فناء الدنیا، و بیان الحشر یوم القیامة»، ش ۲۸۵۸ ـ و ترمذی در سنن زهد/ باب ۱۵ و گفته:«هذا حدیث حسن صحیح» ـ و نسایی در سنن کبری: رقائق ـ و ابن ماجه در سنن:زهد/ باب ۳ «مثل الدنیا»، ش ۴۱۰۸.

تصور بیرون است و بد جایگاهی است آن.

«مهاد» جمع «مهد» و از «مهّد، یمهّد» است. به معنی گهواره و هر چیزی که فرش کرده شده و برای کسی مستقر باشد. این‌جا به معنی قرارگاه و کنایه به این حقیقت است که آنان هرگز و برای لحظه‌ای هم از جهنم رهایی نمی‌یابند؛ همچنان که طفل در گهواره نمی‌تواند تکان بخورد و بیرون آید.

در حدیث آمده:

«خداوند متعال روز قیامت به فرشتگان دستور می‌دهد کافری را که در دنیا از همه متنعّم‌تر بوده، یک بار در جهنم فرو برند و باز بیرون آورند و آنان چنین می‌کنند. سپس از او سؤال می‌شود: ای فلان، آیا هرگز در دنیا خوشی و لذتی داشته‌ای؟ او در جواب می‌گوید: اصلاً در دنیا عیش و خوشی ندیده‌ام! بعد از او مسلمانی را که در دنیا بیشتر از همه به انواع مشقت‌ها و مصایب گرفتار بوده است به دستور خداوند متعال یک‌بار به جنت می‌برند و سپس ازو می‌پرسند: آیا در دنیا بلا و مشقت دیده‌ای؟ می‌گوید: اصلاً بلا و مشقتی ندیده‌ام!»[1]

لکن الذین اتقوا ربهم لهم جنتٌ... (۱۹۸)

لکن الذین اتقوا - «لکن» در این‌جا برای استدراک است. یعنی رشک بر حال کافران در گشت و گذارهای دنیوی و تجاری و... نباید باشد، بلکه بر حال چنین کسانی باید رشک خورد که از خداوند متعال می‌ترسند و تقوا اختیار می‌کنند و در عوض خداوند متعال برای‌شان بهشت را با نعمت‌های فراوان مهیا می‌کند.

نزلاً من عندالله - «نُزُل» به چند معنا به کار می‌رود: ۱ـ مهمانی، و به شخصی که

---

۱. به روایت ابن ماجه در سنن از انس بن مالک ﷺ مرفوعاً: زهد / باب ۳۸ «صفة النار»، ش ۴۳۲۱.

مهمان می‌شود، «نازل» می‌گویند. ۲ ـ توشه، ۳ ـ گروهی که در جایی نزول کنند و فرود آیند. در این محل معنای اول مراد است که به معنی مهمانی و پذیرایی و تشریفات است.

در به کار بردن این کلمه، دو حکمت موجود است: یکی این که آنان در عوض تکالیف بندگی، مهمانی کرده می‌شوند تا پاداش آن مشقت‌ها به آنان اعطا گردد و دوم این که این یک نوع قدردانی است تا تا متقیان و مؤمنان مصیبت دیده بدانند. که خداوند متعال کارها و زحمات آنان را قدر می‌نهد و دوست‌شان دارد؛ چنان‌که عموماً در مهمانی‌ها دو چیز مورد توجه میزبان است: یکی جویایی حال مهمان و رفع خستگی او و دوم قدردانی از او.

و ما عند الله خیر الابرار - یعنی آن‌چه برای نیکوکاران نزد خداوند متعال از انواع خیر و پاداش موجود است، از هر چیز بهتر است که از جمله‌ی آن نعمت‌های بزرگ، یکی جنت است و هم چنین رؤیت خداوند متعال که در جنت نصیب مؤمنان خواهد شد و از تمام لذایذ و نعمت‌های بهشت بزرگ‌تر است.

و انّ من اهل الکتب لمن یؤمن بالله ...(۱۹۹)

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: همه‌ی اهل کتاب یکسان نیستند، بلکه از آنان کسانی هستند که بر کتاب خودشان ایمان آورده‌اند و بعد مشرف به اسلام شده‌اند و به کتاب شما مسلمانان «قرآن»، هم ایمان دارند.

...لا یشترون بایٰت الله - یعنی آن دسته از اهل کتاب مسلمان، در کتاب خداوند متعال خیانت نمی‌کنند و بر هر چه که «تورات» و «انجیل» گفته‌اند، ایمان دارند و به همین دلیل نیز به اسلام راه یافته‌اند (چون «تورات» و «انجیل» پیروان‌شان را به تصدیق اسلام و قرآن و حضرت محمد ﷺ امر کرده‌اند).

ان الله سریع الحساب - در آخر یادآوری می‌کند که او تعالی «سریع الحساب» است. این وصف دو توجیه دارد: ۱- برای همه زود حساب گیرنده است، ۲- برای مؤمنان زود و به آسانی حساب می‌گیرد. در روایت آمده: چون آیه‌ی ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ [معارج: ۴]: عروج می‌کنند روح و فرشتگان در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، نازل گردید. صحابه ﷺ حیران شدند و از رسول الله ﷺ پرسیدند: که معنای این سخن چیست؟ این چه روز درازی خواهد بود! آن حضرت ﷺ فرمودند:

سوگند به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست این روز برای مومنان بسیار کوتاه خواهد شد؛ چنان‌که برایش آسان‌تر از خواندن نماز فرض در دنیا می‌شود.»[1] (پس این برای کافران است و برای مؤمنان چنین نیست؛ از مؤمنان زود حساب گرفته می‌شود.)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ ... (۲۰۰)

این آیه‌ی کریمه، آخرین آیه‌ی این سوره (آل عمران) است و با تمام مضامین و احکام سوره ارتباط کامل دارد و در واقع اجمال همه‌ی سوره است.

مفسران اتفاق دارند که این آیه به منزله‌ی کوزه‌ای است که دریا در آن بند شده است. چون در این سوره بیان اصول دین (توحید و نبوت و معاد) و فروع دین (حج، جهاد، احوال مؤمنان و کافران و ...) است و همه‌ی این مضامین در این آیه گنجانده شده‌اند. واضح‌تر گفته شود: تمام اعمالی که متعلق به بشر هستند، از دو حال خالی نیسند: ۱- اعمالی که به خود انسان تعلق دارند (اعمال ذاتی و

---

۱. به روایت احمد در مسند از ابوسعید خدری ﷺ - و ابن حبان در صحیح - و ابویعلی در مسند (الدر المنثور: ۶/۲۶۵ - ۲۶۴) - و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۱۲/۲۲۸ - ۲۲۷، ش ۳۴۸۶۷.

شخصی)، ۲ـ اعمالی که به او و دیگران مشترکاً تعلق دارند (اعمال اجتماعی).
باز قسم اول انواع مختلف دارد: به طور مثال: خودش عمل می‌کند و پرهیزگاری پیشه می‌سازد، یا مشقت‌ها بر او هجوم می‌آورند و ... و در تمام این کارها صبر ضروری است؛ زیرا عمل یا پرهیز از عمل بدون صبر ممکن نیست.
همه‌ی این مطالب در این کریمه به صورتی دیگر و بسیار مجمل گنجانده شده‌اند. در تفسیر و تبیین این مطالب، بیشتر متوجه این جامعیت می‌شویم.
یایها الذین امنوا اصبروا - «صبر» لفظی جامع و اجمالاً بر سه قسم است: ۱ـ صبر بر مصایب و بلاها، ۲ـ صبر بر طاعات، ۳ـ صبر از معصیت.
«صبر بر مصایب» به دو قسم تقسیم می‌شود: ۱ـ صبر بر مصیبت دینی، ۲ـ صبر بر مصیبت دنیوی. و این هم سه صورت دارد: مصیبت دنیوی بر جان و بدن خود او می‌آید یا بر اولاد او می‌آید یا به مال و ثروت او می‌رسد. در همه‌ی این موارد، خداوند متعال انسان را به صبر نمودن امر فرموده است. اگر بر جان او ضرر و مصیبت و بیماری برسد، باید صبر و تحمل داشته باشد و جزع و ناسپاسی خداوند متعال را نکند. چون بر اولاد او مصیبت بیاید، ناسپاسی خداوند متعال را نکند و طبق دستور شریعت در صدد معالجه و چاره‌سازی برآید. و همچنین اگر ضرر مالی به او برسد، سرو صدا و غوغا به پا نکند، در هر صورت صبر نماید و شکر خداوند متعال را بجا بیاورد و از او مدد جوید.
«صبر بر طاعات» نیز بر چهار قسم تقسیم می‌شود: ۱ـ صبر در اعتقادیات، مثلاً در مسایل دقیق عقیدتی غور نکند و در امواج سهمگین نظریات و استدلالات ناشیانه به شنا نپردازد، بلکه صبر را پیشه سازد و از مقتدایان پیروی نماید. در غیر این صورت، منحرف خواهد گشت. یا با اهل باطل و افراد فاسد العقیده ارتباط نداشته باشد و چون آنان بخواهند او را به سوی خودشان

بکشانند، قدم ثابت نماید و استوار بماند و مصداق این شعر باشد:

مرد حق از کس نگیرد رنگ و بو مرد حق از حق پذیرد رنگ و بو

۲ ـ صبر در عبادات و اعمال، ۳ ـ صبر در اخلاقیات؛ هم در درون و باطن و هم در ظاهر. یعنی خودش را در ظاهر و باطن مزیّن به اخلاق حسنه نماید؛ به طوری که اگر به او بدی هم بکنند، با اخلاق خوب عکس‌العمل نشان دهد. ۴ ـ صبر در معاملات. یعنی در تمام معاملات اجتماعی و فردی از دستورات و قیودات شریعت پا فراتر ننهد و در موارد ممنوع و مَنهی، احکام و دستورات شرعی را زیر پا نگذارد.

«صبر از معصیت» نیز اقسام و مراتب مختلفی دارد، اما اجمالاً این که: در برابر همه‌ی معصیت‌ها ـ اعتقادی باشند یا عملی و عبادی یا اخلاقی و معاملاتی ـ با سپر صبر خودش را محافظت نماید و نگذارد مبتلا به امراض نفسانی گردد و دچار معصیت گردد.

و صابروا ـ این فعل نیز از «صبر» و بر باب مفاعله است و صدور آن از طرفین می‌باشد. یعنی همچنان که خودتان صبر می‌نمایید، در مقابل یکدیگر نیز از صبر کار گیرید و دیگران را به صبر وصیت کنید.

حکمت و هدف ذکر نمودن «صابروا» بعد از «اصبروا» این است که انسان اولاً خودش را کامل و اصلاح نماید و بعد از آن، برای تکمیل و اصلاح دیگران تلاش نماید. به عبارت دیگر: «اصبروا» برای اکمال خود و «صابروا» برای تکمیل غیر است.

در اصطلاح علوم مدنی و اجتماعی، «اصبروا» ناظر بر تهذیب اخلاقی شخصی است، و «صابروا» ناظر بر تصحیح و تنظیم نظام خانوادگی و تدبیر منزل و جامعه و این دو مرحله از مراحل سازندگی هستند. مرحله‌ی سوم این مراحل،

همان سیاست مدنیه و حکومت الهیه می‌باشد.

اقسام «مصابره»

«مصابره» اجمالاً بر هفت قسم است:

۱ـ اخلاق بد را از طرف خانواده و اهل خود تحمل نماید.

۲ـ اگر مسلمانی نسبت به او برخورد تند و نازیبایی مرتکب شود، جوابش را به بدی ندهد، بلکه در عوض مدارا و نیکی کند.

۳ـ اگر برادر مسلمانش در مصیبتی گرفتار یا به چیزی محتاج باشد، برای رفع آن اقدام و ایثار کند؛ اگرچه خود به آن محتاج‌تر باشد.

۴ـ کسانی را که به او ظلم می‌کنند، عفو کند و صبر نماید.

۵ـ در میان مردم امر به معروف و نهی از منکر کند؛ اگرچه با تهدید و ضرب و شتم مواجه گردد.

۶ـ در راه خداوند متعال جهاد نماید؛ مساوی است که به شمشیر باشد یا تعلیم یا تبلیغ و اصلاح و موعظه.

۷ـ اگر با فرد یا گروهی باطل مناظره می‌کند، باید با صبر و حوصله محاجات و ازاله‌ی شبهات نماید.[1]

عبد بن حمید رحمه‌الله از زید بن اسلم رحمه‌الله نقل می‌کند که معنی «صبر» و «مصابره»، صبر بر جهاد است. یعنی بر جهاد صبر نمایید و در مقابل دشمن مصابره داشته باشید؛[2] برابر است که آن دشمن نفس باشد یا کافران و غیره و بر دین خود باید کاملاً استوار باشید. یعنی دین را به سبب فقر و شداید و عوامل

---

۱. تفسیر کبیر: ۹/ ۱۵۵.

۲. به روایت طبری در تفسیر: ۳/ ۵۶۳، ش ۸۳۹۲ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/ ۳۲۸، ش ۴۷۴۰

دیگر، ترک نکنید.

حسن بصری رحمه الله در سخنی چنین معنا کرده است: صبر و مصابره کنید بر نمازها.[1] همچنین از او نقل شده که: بر دین‌تان صبر کنید و به عواملی مانند فقر و مشقات، آن را ترک نگویید و بر دشمنان‌تان مصابره نمایید (در مقابل‌شان سست و ضعیف مشوید.)[2]

علامه اصم رحمه الله می‌فرماید: «اصبروا فی جمیع الامور و رابطوا خیر لکم.» یعنی در تمام امور صبر نمایید و به هر طریق ممکن و مناسب در راه خداوند متعال جهاد کنید؛ اگر به شمشیر و توپ جهاد مناسب باشد، با شمشیر و توپ و اگر نشد، با قلم و بیان و تبلیغ و اصلاح جهاد کنید. اما هیچگاه این کارها را ترک نکنید.

و رابطوا ... - «رباط» در اصل به معنی بستن و اتصال یک چیز به چیزی دیگر است. «مرابطه» از باب مفاعله است و معنی اتصال از دو طرف را تداعی می‌کند. یعنی همانطور که مؤمنان باید صبر و مصابره نمایند، مرابطه هم باید داشته باشند تا در دو جهت علاج یابند.

در مورد مفهوم «مرابطه» اقوال متعددی ثبت تفاسیر شده است که مهم‌ترین آن‌ها بدین قرار هستند:

۱ ـ خودتان را کاملاً با دستورات خداوند متعال ملحق و متصل کنید تا هیچ کس نتواند شما را جدا سازد.

۲ ـ از مرزهای خاک اسلامی کاملاً پاسداری نمایید و نگذارید کفار و دشمنان وارد مملکت‌های اسلامی شوند.

۳ ـ زمانی که با دشمن مقابله می‌کنید، میان همدیگر اتفاق نمایید و خود را با

---

۱. به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۲/۳۲۸، ش ۴۷۳۹ و ص ۳۲۹، ش ۴۷۴۷.

۲. به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳/۵٦۱، ش ۸۳۸٦ ـ و ابن ابی حاتم در تفسیر: ۳۲۹ ـ ۳۲۸، ش ۴۷۴۲ و ۴۷۴۵ و ۴۷۴۸.

هم بچسبانید و متحد باشید تا دشمنان نتوانند از تفرقه‌ی شما استفاده کنند و هلاکتان سازند.

۴- به عقاید خود محکم بچسبید.

۵- خودتان را بر طاعات، عبادات، اخلاقیات و معاملات بچسبانید.

٦- بر قرآن کریم و الفاظ و ترجمه و تفسیر آن متصل باشید و آن را بفهمید و بیان کنید.

۷- بر سنت‌های رسول الله ﷺ مداوم و استوار باشید و از آن تجاوز مکنید و مسیری دیگر انتخاب ننمایید تا منحرف نگردید.

۸- با اهل حق و علمای ربانی و صالحان و اولیا و با مراکز و مدارس دینی و علمی ارتباط کامل داشته باشید.

مصداق و تفسیر اصلی جمله‌ی «رابطوا» آن است که در قول دوم بیان شده است یعنی پاسداری از مرزهای خاک اسلامی؛ چنان که در روایتی آمده رسول اللّٰه ﷺ فرمودند:

«رباط یومٍ فی سبیل اللّٰه خیرٌ من الدنیا و ما فیها»[1] (یک روز پاسداری در راه خدا، از تمام دنیا بهتر است).

در روایتی دیگر آمده: روزی جنازه‌ی میتی را آورده بودند تا رسول اللّٰه ﷺ بر وی نماز بخواند. حضرت عمر فاروق رضی الله عنه، فرمود: یا رسول اللّٰه ﷺ، این شخص فاسق بوده است، مناسب نیست شما بر او نماز بخوانید. پیامبر علیه السلام

۱. به روایت بخاری در صحیح از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه: الجهاد و السیر / باب ۷۳ «فضل رباط یوم فی سبیل الله»، ش ۲۸۹۲ - و ترمذی در سنن: فضایل جهاد / باب ۲٦، ش ۱٦٦۴، و به همان معنا از حضرت سلمان رضی الله عنه، ش ۱٦٦۵ - و نسایی در سنن مجتبیٰ از حضرت عثمان رضی الله عنه: ش ۳۱٦۹ - و احمد در مسند از سعد رضی الله عنه: ۱٦/۴۵۲، ش ۲۲۷۷۰ - و طبرانی در معجم کبیر از سلمان رضی الله عنه: ٦/۲۵۲، ش ٦۱۳۴ - و بغوی در تفسیر: ۱/۳۸۸ - و بیهقی در سنن کبریٰ: ۱۲/۲۷۳ (کتاب السیر / باب «ما یبدأ به من سد اطراف المسلمین بالرجال»، ش ۱۸۳۸۸) و... .

از مردم پرسیدند: از شما چه کسی این فرد را بر کاری از کارهای اسلام دیده است؟ یکی گفت: من این مرد را شبی دیده‌ام که از مرزهای اسلام پاسداری می‌کرد. پیامبر اسلام ﷺ بر او نماز جنازه خواند و بر قبر او خاک ریخت و فرمودند: «رفیقانت گمان می‌کنند تو از اهل جهنم هستی و من گواهی می‌دهم که تو بهشتی هستی» و خطاب به حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند: «ای عمر، تو از اعمال مردم سؤال نمی‌شوی، از فطرت مورد سؤال قرار می‌گیری».[۱]

ابن ماجه رحمه الله از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول اللّه ﷺ فرمودند:

«من مات مرابطاً فی سبیل اللّه اجری علیه اجرَ عمله الصالح الذی کان یعمل، و اجری علیه رزقه، و اَمِن من الفتّان، و بعثه اللّه یوم القیامة آمناً من الفزع»[۲] (هر کس در حال پاسداری از مرزهای اسلام بمیرد، ثواب کار نیکی که به آن عادت داشت بلا وقفه برایش جاری داشته می‌شود و رزقش دایم به ا و داده می‌شود و از عذاب قبر محفوظ می‌ماند و خداوند متعال روز قیامت او را طوری برمی‌انگیزد که از هول و هراس آن روز کاملاً در امان است).

امام طبرانی رحمه الله به سند حَسَن از حضرت جابر رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند:

«من رابط یوماً فی سبیل اللّه تعالی، جعل اللّه تعالی بینه و بین النار سبع خنادق؛ کل خندق کسبع سموات و سبع درضین»[۳] (هر کس یک روز در راه خداوند متعال

---

۱. به روایت بیهقی از ابن عابد (الدر المنثور: ۲/۱۱۶-۱۱۵).

۲. سنن ابن ماجه: کتاب الجهاد / باب ۷ «فضل الرباط فی سبیل اللّه»، ش ۲۷۶۷. همچنین به همین معنا به روایت احمد در مسند: ۱۳/۳۵۱، ش ۱۷۲۹۱ و ۱۷۲۹۲ و ص ۳۷۱، ش ۱۷۳۶۶ ـ و مسلم در صحیح: کتاب الامارة / باب ۵۰ «فضل رباط فی سبیل الله عزوجل»، ش ۱۶۳ (۱۹۱۳) ـ و ترمذی در سنن: فضائل الجهاد / باب ۲، ش ۱۶۲۱ ـ و ابوداود در سنن: الجهاد / باب ۱۶ «فی فضل الرباط»، ش ۲۵ ـ و بغوی در تفسیر: ۱/۳۸۹.

۳. معجم اوسط طبرانی: ۳/۳۵۳، ش ۴۸۲۵.

مرابطه نماید، خداوند متعال بین او و جهنم هفت خندق که عرض هر کدام به اندازه‌ی هفت آسمان و هفت زمین است، فاصله می‌اندازد).

از حضرت انس ﷺ مرفوعاً مروی است:

«الصلاة بارض الرباط بالف الفی صلاة»[1] (ثواب نمازها در مرزهای اسلام در حال پاسداری از مرزها، دو میلیون برابر نمازهای دیگر است).

از حضرت ابن عمر ﷺ مروی است:

«الرباط افضل من الجهاد؛ لانّه حقن دماء المسلمین و الجهاد سفک دماء المشرکین»[2] (رباط از جهاد افضل است؛ زیرا رباط حفظ خون مسلمانان است و جهاد ریختن خون مشرکان).

فراموش نشود کسانی که برای تبلیغ دین و تدریس قرآن و حدیث و فقه خارج می‌شوند و به آن مشغول‌اند نیز مجازاً در این فضایل داخل هستند؛ زیرا همگی برای حفظ و احیای دین و راهنمایی بندگان خداوند متعال تلاش می‌نمایند.

<u>و اتّقوا اللّه</u> - پس از امر به صبر و مصابره و مرابطه، به «تقوا» امر فرمود که مدار قبولیت و توفیق یافتن به تمام اعمال و قبولیت آن‌ها است. اگر تقوا نباشد، انگیزه‌ی آن اعمال مفقود می‌گردد و اگر هم به ظاهر اعمال باشند، ولی چون در آن‌ها اخلاص ـ که ثمره‌ی تقوا است ـ نیست، ارزش نخواهند داشت.

<u>لَعَلَّکُم تفلحون</u> - در آخر می‌فرماید: این امور را انجام دهید تا از گروه مفلحان و کامیابان گردید.

با این توضیحات معلوم شد که این آیه چقدر جامع است و ثابت شد که حاوی تمام مضامین مذکور در سوره می‌باشد.

---

۱. به روایت ابو الشیخ (روح المعانی: ۴/ ۵۲۳).
۲. روح المعانی: ۴/ ۵۲۳.

فهرست مطالب